بررسیهای تاریخی

فروردین ــ اردیبهشت ۱۳۴۸

سال چهارم

شمارهٔ

(شماره مسلسل ۱۹)

مجلّه بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ نظامی

شمارهٔ ۱ سال چهارم
شمارهٔ مسلسل ۱۹

فروردین ـ اردی‌بهشت ۱۳۴۸
آوریل ـ مه ۱۹۶۹

عکسها و گراورهای رنگی وغیررنگی این شماره (رنگی و سیاه)
درگراور سازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است

آنچه درین شماره داریم

بخش دوم

شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت ۵ نفری اداره میگردد.

۱- تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی.

۲- تیمسار سرلشکر حسین رستگار نامدار رئیس ادارهٔ کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

۳ تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس ادارهٔ سوم ستاد بزرگ ارتشتاران

۴ تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس ادارهٔ مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی

۵ سرهنگ جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیستهٔ تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران مدیر مسئول مجلهٔ بررسیهای تاریخی

پیام مجلّہ

پیام مجلّه

مجله بررسیهای تاریخی که در راه بزرگداشت تمدن وفرهنگ ایران و بمنظورشناساندن آن بجهانیان از سال ۱۳۴۵ تاکنون مرتبا انتشار یافته است ، با این شماره وارد چهارمین سال زندگانی پرافتخار خود میگردد .

این مجله در این مدت توانسته است چه در ایران و چه در محافل خاور شناسان دیگر کشور ها ، مقام و منزلت باارزشی بدست آوردکه موجب سرافرازی تهیه کنندگان آن میباشد .

هزاران نامه و تقدیرکه از مقامات علمی وفرهنگی کشور وجهان رسیده است ، دلیل نگردیده که معتقد باشیم مجله به سرحدکمال وکمال مطلوب رسیده‌است، بلکه ایمان مارا راسخ ترکرده است که این راهی‌که پیموده ایم مقبولیت عامه یافته وبا امیدواری و عزمی استوار میتوانیم باتلاش بیشترآنرا به سرمنزل مقصود نزدیک تر نمائیم .

باتکاء به نظرات واصله و پذیرشی که مجله در محافل علمی و فرهنگی پیدا نموده است ، تصمیم گرفتیم طرح مجله را توسعه داده وبمنظور شناساندن تاریخ شاهنشاهی و فرهنگ شکوهمند ایران ، بعضی مقالات و مطالب مجله راکه دارای اهمیت ویژه ای هستند به زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه و پخش نمائیم.

در این برنامه بزرگ جهانی که بیگمان درشناساندن افتخارات این سرزمین بردایی تأثیر فراوان خواهد داشت **وزارت امورخارجه ـ فرهنگ وهنر ـ اطلاعات،** همکاری نزدیک خواهند داشت وامیدمیرود درنتیجه این همکاری مؤلفان و محققان خارجی راکه در داوریهای راه خطا نموده اند راهنمائی نموده واشتباهات و لغزش هائی که در کتاب‌ها ودائرة‌المعارف ها رخ داده است نشان داده واصلاح آنهارا خواستار گردیم .

در این راه به‌عنایات‌الهی‌ومراحم شاهنشاه‌آریامهر بزرگ ارتشتاران وپشتیبانی وکمک هم‌میهنان گرامی نیازمند وامیدوار و متکی میباشیم .

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران سپهبد فریدون جم

تحقیقات تاریخی

راهنامه

نقش فرهنگ ایران کشف راز دیرپای اروپاهند

بیاد و شادی روان

استاد ابراهیم پورداود

نوشته‌ی محمد حسن سمسار

بزمانی دراز نیاز است، تا بتوان چهرهٔ تابناك فرهنگ، کنهسال ایران را، که گرد گذشت سده های بسیار از درخشش آن بسی کاسته است، آنچنان که باید جلوه گر ساخت بزمانی دراز، و گامهای استوار مردانیکه از سختی راه و سنگینی بار نهراسند نیاز است.

جای بسی خوشبختی است که تاریخ ایران از چهره رادمردانی چنین زیب بسیار یافته است. مردانی که تنها عشق، عشق بآب و خاك، عشق بسرزمینی که زاده و پرورده آن بودند، باین راهشان کشاند و همه چیز، جز این عشق را بفراموشی سپردند، و بر چیز آن پشت پا زدند زندگی

آنان همواره دریک‌واژه‌خلاصه‌شده و آن «ایران» است آنانکه گوئی‌این‌دو بیت سعدی بیاد ایشان سروده شده است .

بذل جاه ومال و ترك‌نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است
گر بمیرد طالبی در نقد دوست سهل‌باشد زندگانی‌مشکل است

من این گفتار را بیادمردی می‌نویسم که ازپیشگامان این‌راه بود، - مردی که هرگز گامی جز برای بزرگداشت ایران عزیز بر نـداشت ، - مردی که هرگز قلم خود را جز بعشق ایران بر کاغـذ نگذاشت ، وجـز در راه میهن نیندیشید .

روانش شاد باد .

امید است که راه او راهنامه همهٔ فرزندان ایران باشد . ایدون باد .

گفتیم که نمودن چهره فرهنگ ایران ، آنچنانکه شاسته جای آنست بزمانی دراز و کوشش بسیار نیازمند است این نیاز را هنگامی بیشتر در میبابیم که بگسترش شگفت انگیز دامنه فرهنگ وتمدن ایران درهمه‌امور زندگی آگاه می‌شویم وبه بهره آن درفرهنگ‌بشری پی‌می‌بریم . آنچه‌امروز ازمرده ریگ پدران مادردست است ، بخشی است کوچك‌از آن‌میراث‌بزرگ

دردا که از آن گنجینه هـای شگفت دانش انسانی ، بسیاری آنچنان بتاراج رفته که باز یافتن‌آن امکان پذیر نیست . بخش کوچك بازمانده‌نیز بسیار پراکنده ودوراز دسترس همگان است . بدین سبب‌اگراین‌بازمانده‌نیز بوقت‌نجات نیابداز تباهی‌ودستبردهای‌تازه زنهارنخواهدداشت .-آنچنانکه کم وبیش گواه برخی تلاشهای اهریمنی برای دگرگون جلوه دادن و یا پنهان ساختن آفتاب فرهنگ وتمدن میهن خود بوده‌ایم .

بدین سان نخستین‌گام برای نگهبانی این مرده‌ریگ پرارج شناختن آنست ، واین ، چنانکه‌رفت نیازی بتلاشی بزرگ وهمگانی دارد باشد که همگان دمی از این تلاش نیاسایند ، چه بسیاری از آثـار تمدن وفرهنگ گذشته ایران تاامروزناشناس مانده ، وبایستی شناسانده شود . ازآنها نیز که ازمیـان رفته ، گاه وبیگاه رد پائی درمیان کتابها ونوشته‌ها بجاست و

باجست‌وجوو گردآوری این‌آثارمیتوان کم‌و بیش ازچگونگی آنهادانستنی-هائی گردآورد ، واین خود کمك بسیاری‌است برافزایش آگاهی‌ما بر گذشته.
یکی ازاین آثار«راهنامه » ویا «راهنامه» هاست .

راهنامه نام کتابی بوده است حاوی دانستنی‌هائی پیرامون راهها (چه راههای دریائی و چه خشکی) . این کتاب بروزگار شاهنشاهی ساسانیان که‌کار دریانوردی وبازرگانی ایرانیان باوج توانائی‌و گسترش خود رسیده بود، نوشته‌شده است .

نام پهلوی کتاب « راهنامك» و نام فارسی‌آن «راهنامه» بوده است ،ودر زبان تازی بصورت - «راهنامج» درآمده است . آنچه در فرهنگهای فارسی زیر نام «راهنامه» می‌یابیم چنین است :

«سفرنامه‌ونقشه‌ای که‌شخص‌مسافروسیاح‌ازحرکت‌وسیرخودبرمیدارد».[1]

«نقشه‌ای که مسافرو سیاح از حرکت خودبرمیدارد، نقشه‌ای‌ازخشکیها ودریاها که مسافران رابکارآید.»[2]

«راهنامج» مأخوذ از پارسی، کتابی که کشتیبانان بدان راه سپرند و بسوی لنگرگاه وجزآن پی‌برند.»[3]

واژهٔ راهنامه‌را درزبان‌تازی بصورت« کتاب‌الطریق»نیزمی‌یابیم:

«الراهنامج کتاب‌الطریق و هوالکتاب یسلك‌به‌الربابنة‌البحر و یهتدون به فی‌معرفته‌المراسی وغیرها»[4]

«الراهنامج بسکون‌الهاء وفتح‌المیم‌فارسیه‌استعملها‌العرب واصلها راه‌نامه ومعناه کتاب‌الطریق لان‌راه هوالطریق ونامه‌الکتاب وهوالکتاب‌الذی‌یسلکه به‌الربابنة جمع‌الربان کرمان ، العالم فی سفرالبحر و یهتدون به فی معرفة-المراسی وغیره‌هاکالشعب ونحوذلك»[5]

---

۱ - فرهنگ نفیسی .
۲ - فرهنگ معین
۳ - لغت‌نامه دهخدا
٤ - قاموس محیط
۵ - تاج‌العروس

«کتاب‌الطریق و آن کتابیست که ملاحان دارند و شناختن مراسل و بندرها را راهنامه کتاب ملاحان برای گم‌نکردن راه‌دریاها.»[٦]

«راهنامج‌یا راهنامه بکتابی گفته میشود که درآن شرح راههای‌دریائی وبندرولنگر گاهها‌نوشته شده بوده‌ودریانوردان‌ازروی‌آن بسفردریامیرفتند.»[٧]

از مجموعه‌آنچه درفرهنگها ونوشته‌های جغرافیا نویسان واشعار شعرا برمیآید، مطالب‌راهنامه‌تا حدی‌روشن میشود بدین‌سان میتوان گفت‌راهنامه کتابی بوده است شامل‌دانستنیهائی مربوط بدریاهاواصول‌وقواعد کشتیرانی و دریا نوردی چون راههای دریائی، آشنائی با کرانه ها ولنگرگاهها، شناسائی بندرها ودوری‌آنها، شناخت جریانهای دریائی، زمان وچگونگی جزرومدها، چگونگی وزش بادهای موسمی و توفانها، آشنائی‌با پرندگان دریائی، شناختن جای صخره‌های دریائی، وداستن زمان‌شایسته برای‌سفرهای دریائی گذشته از اینها دانستنی‌های دیگری مانند جدول ستاره شناسی، جهت یابی ازروی ستارگان، عرض جغرافیائی ونقشه دریاها وسرانجام‌آنچه باید دریانوردبداند در«راهنامه» گردآمده بود.

بر پایه آنچه فرهنگ نویسان نوشته‌اند راهنامه ها گذشته از راههای دریائی نشاندهنده راههای خشکی نیز بوده‌است.

اما روشن نیست که آیا برای هریك‌ازاین دوراه(یعنی‌راههای دریائی و راههای زمینی) راهنامه‌های جداگانه نوشته میشده، ویاآنکه‌هردورا دریك کتاب گردآورده بودند؛

به واژه«راهنامه» و«راهنامج»درنوشته‌های کهن فارسی وتازی کم وبیش برمیخوریم کهن‌ترین کتابی که درآن به‌راهنامه‌اشاره‌شده است کتاب«احسن التقاسیم فی‌معرفت‌الاقالیم» مقدسی است . وی درفصل «ذکرالبحاروالانهار» مینویسد: من با راهبانان وناخدایان وبازرگانانی که درخلیج فارس زائیده

---

٦ - فرهنگ دهخدا

٧ - فرهنگ واژه‌های فارسی درزبان عربی

وبزرگ شده بودند، وازلنگرگاهها وبادها و .. آن آگاهی داشتند همنشین شدم، واز آنها پرسشهای بسیار کردم ونزد آنان دفاتری دیدم که همواره آنها را میخواندند وازآنچه درآنها بود آگاه میشدند وبآن عمل میکردند.[8]

آنچه را که مقدسی بنام «دفاتر» میخواندهمان راهنامه است با توجه باینکه وی در کتاب خود مینویسد که بیشتر کشتی‌سازان ودریانوردان خلیج فارس ایرانی هستند[9] واینکه نام دفاتر را نمیدانسته وتنها از دیدن آنها یاد میکند، نه ازخواندن آنها ، همگی نشانه‌هائی است براینکه درزمان اوهنوز «راهنامه»ها بعربی بر گردانده نشده بود .

در اشعار فارسی نیز گاهی بنام « راهنامه » برمیخوریم ازآنجمله استدر کتاب اقبالنامه نظامی که بسال ۵۸۷ هـ سروده شده‌است ـ نظامی درداستان سفر اسکندر بچین چنین‌می سراید :

در افکند کشتی بدریای چین	که دیدست دریای کشتی نشین
سوی ژرف آمد ز دریا کنار	بدریای مطلق در افکند بار
جهانور جهان راند در آب شور	جهان میدواندش زهی دستورور
چویك‌چند کشتی روان‌شددرآب	پدید آمد آن میل دریا شتاب
که سوی محیط آب جنبش نمود	به‌باز آمدن بازگشتش نبود
نواحی شناسان آب آزمای	هراسنده گشتندازآن ژرف‌جای
زره نامه چون راه جستند باز	سوی باز پس گشتن آمد نیاز
جزیره یکی گشت پیدا ز دور	درفشنده مانند یکپاره نور
ز پیران کشتی یکی کاردان	چنین گفت با شاه بسیار دان
که این مرحله‌منزلی مشکل‌است	به‌ره‌نامه ها آخرین منزل است
دلیری مکن کاب این ژرف جای	بسوی محیط است جنبش نمای
اگر منزلی رخت از آنسو بریم	از آنسوی منزل دگر نگذریم
سکندرچو زین‌حالت آگاه گشت	کز آن‌میلکه پیش نتوان گذشت
طلسمی بفرمود پـر داختن	اشارت کنان دستش افراختن

۸ ـ ص۱۰ احسن‌التقاسیم

۹ ـ همان کتاب ص۸

کزاین پیشتر خلق را راه نیست / ازآن‌سوی دریا کس آگاه نیست
چو زینسان طلسمی مسین ریختند / زرکن جزیره بر انگیختند
که هر کشتبی کارد آنجا شتاب / طلسمش نماید اشارت بآب
کز اینجای بر نگذرد راه کس / ره آدمی تا بدینجاست بس
به‌تعلیم او کاردانان راز / دگر باره زان راه گشتند باز[10]

ابن مجاور در کتاب خود بنام «تاریخ المستبصر» (نوشته شده بسال ۶۳۰ هجری) ازیك راهنامه‌دریائی نام می برد ، ونقل از نویسنده‌آن می نویسد ، هنگامیکه مسافر دراین دریا (دریای عربستان) سفر می کند هفت گونه پرنده در دل‌دریااو راآگاه میسازند که در برابر جزیره‌سکوتره قرار گرفته‌است[11]

نخستین راهنامه ای که از آن آگاهی داریم ، راهنامه ایست که بدست سه تن ازناخدایان ورهبانان ایرانی بنامهای « محمد پورشاذان » ، « سهل‌پور آبان » ، و« لیث‌پور کهلان » نوشته شده است زمان نگارش‌این راهنامه‌روشن نیست ، امابایستی درحدود نیمه سده‌پنجم هجری باشد وواپسین راهنامه‌ای که می‌شناسیم راهنامه‌ایست بزبان تازی بنام « کتاب‌الفوائد فی‌اصول‌العلم - البحروالقواعد»نوشته‌دورهبان‌بنامهای «شهاب‌الدین‌احمدبن‌ماجد» و«سلیمان مهری» این کتاب بین سالهای ۸۶۶ تا۸۹۵ هجری دربندر جلفا «رأس‌الخیمه» درهمان نوشته شده است .

ابن‌ماجد در کتاب خوداز راهنامه‌ایکه بوسیله سه ناخدا ورهبان ایرانی نامبرده نوشته شده بود یاد می کند ومی‌نویسد :

در زمان عباسیان سه مردنام‌آوربنامهای محمدبن شاذان وسهل‌بن‌آبان ولیث‌بن کهلان می زیستند ، و مؤلفین راهنامه‌ای بودند که من (ابن ماجد) نسخه‌ای ار آنرا بخط نوه لیث کهلان دیدم که بسال ۵۸۰ هجری نوشته شده بود . (راهنامه‌ای نیز که ابن مجاور ازآن یاد کرده بایستی همین راهنامه نوه لیث‌بن کهلان‌باشد)ابن ماجد کتاب خود را که دارای دوبخش است برپایه همین راهنامه نوشته‌است . بخش اول را «حاویة‌الاختصارفی‌اصول‌علم‌البحار»

۱۰- ص ۲۰۶ - ۲۰۸ اقبالنامه نظامی
۱۱- دریانوردی ایرانیان و ژورنال آزیاتیك

نامیده ومطالب آن بصورت شعر است. چنانکه خود وی گفته این بخش درروز عید غدیرماه ذیحجه سال ۸٦٦ هجری در بندرجلفا پایان یافته است .

تمت لشهرالحج فی جلفار	اوطان اسدالبحر فی الاقطار
یوم الغدیرابرك الایام	اذ خص بالاحسان والصیام
و کان فی‌الهجره یا مولا یه	سته وستین و ثمان مایه

بخش دوم کتاب وی که بصورت نثر است بسال ۸۹۵ نوشته شده‌است.

ابن‌ماجددر« کتاب‌الفوائد . . . » می‌نویسد که‌راهنامه‌ی‌سه ناخدای‌ایرانی گردآوری شده از راهنامه های دیگربوده ، و آنها دریا نوردی نمیکردند مگرازسیراف به‌سرزمین‌مکران ، واین راه را درمدت هفت روزطی‌میکردند و ازآنجا تاخراسان را یکماهه می‌پیمودند . بدین ترتیب آنها توانسته‌بودند راه بغدادتا خراسان را که‌برای پیمودن‌آن سه‌ماه وقت‌لازم است بمدت‌یکماه وهفت روز کوتاه کنند .

وی‌سپس به ستایش از کتاب خود می‌پردازد ومی‌نویسد که آنچه‌آنان، ودیگرناخدایان‌ورهبانان‌پیشین نوشته‌اندامروزه‌مفیدنیستند وتنهادانستنی‌ها وآزموده‌ها واختراعات ما که دراین کتاب(کتاب الفواید) گردآمده سودمند ودرست است . [۱۲]

پیداست که‌این نوشته‌نمی‌تواند خالی‌ازخودستائی باشد. ابن ماجد اگر چه‌بسیار کوشیده است‌تا کتاب‌خودرا کتابی برترازراهنامه‌های کهن ایرانی بشمار آورد، اما فراموش کرده است که تجربیات تازه او وپدرانش حاصل سده‌های بسیار تلاش‌وکوشش، وپنجه در پنجه سهمگین توفانها در انداختن دریانوردان دلیر وازجان گذشته ایرانی بوده است ـ ، حاصل دانش و بینش هزاران رهبان وناخدای ایرانی، که سالها پیش ازاو سینه‌پرجوش وخروش اقیانوسهای خشمگین‌را مردانه شکافته بودند ودل‌پرعشق بوطنشان را غرش تندرها، وجهش آذرخشها، وبزرگی امواج کوه پیکر، بلرزه درنیاورده بود.

تلاش و کوشش ودانش وبینش دریانوردان ایرانی بود که سبب گردید او وپدران‌اوو دیگر مردم « نجد » با دریانوردی آشنا شوند . و این مکتب

۱۲ــن. ك. به ژورنال آزیاتیك

دریانوردی ایرانیان بود که نجد نشینان‌را، بدریانوردانی چون شهاب‌الدین احمدبن‌ماجدتبدیل کردد.

کتاب او اگرچه بزبان تازی نوشته شده، اماپراست ازواژه‌های فارسی. نه تنها کتاب اوبلکه همه متن‌های دریانوردی عرب، پراست از اصطلاحات فنی‌دریانوردی که درست همان واژه‌های‌فارسی، ویا معرب ویادگرگون شدهٔ آن است. واژه‌هائی چون:

ربان= رهبان وراه بان
ناخداة = ناخدا. وناوخدا
سکان = سوکان (ساخته شده ازسو)
انجر= لنگر
خن= خن وخانه (بمعنی اتاق کشتی)
بندر= بندر
زنج = زنگ وزنگبار
راهنامج = راهنامه
رهمانی= تحریف شده‌راهنامه

ونام بسیاری ازانواع کشتی‌ها، وبسیاری ازبندرها، و نام بسیاری از ستارگان وجز آن، که درنوشته‌های مربوط بدریانوردی عرب بکار رفته همگی فارسی است [۱۳] واین‌ها نیز نمونه‌های دیگری‌است ازاین واژه‌ها:

آنچه درزبان‌تازی‌بصورت «ربان» درآمده همان‌واژه رهبان فارسی‌است. رهبان کسی‌است که هدایت کشتی‌را بعهده دارد لازم‌بیادآوری است که واژه ناخدا، یعنی دارنده کشتی، وکاررهبری وهدایت کشتی‌را معمولا رهبان‌انجام میداده‌است.واژه«راذانیه»نیزدگرگون‌شده«راهدان»است وبصورتهای‌راه‌ذان، راه ذانیه ورازانیه درمتن‌های عربی بکار رفته است.

ابن خردادبه در «المسالك‌والممالك» (نوشته شده بسال ۲۵۰هـ.) درفصل «سلك‌التجارالهیودالراذانیه» می‌نویسد: این بازرگانان‌بزبانهای‌عربی‌وفارسی

۱۳- برای بدست‌آوردن آگاهی بیشتر نگاه‌کنید بمقاله فراند وکتاب دریانوردی عرب بویژه به بخش یادداشتهای مترجم کتاب

ورومی وفرنگی واندلسی وصقلابی سخن میگوبند. و از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق در دریا و خشکی سفرمی کنند. آنها غلام و کنیز ودیبا وخزو سمور. وجز آن ازغرب بشرق میآورند، وعودومشك وکافور ودارچین ازشرق بغرب می برند.[۱۴]

واژه رهدان ورهدارنیز بهمان صورت فارسی درعربی بکار میرفته است. دریك کتیبه کوفی درآنام هندوچین از سال ۴۳۱ هجری که بعربی است ازابوکامل دریانوردی نام برده شده که عنوان او رهداراست[۱۵]

سبب وجود واژه های فارسی مربوط بدریانوردی، درزبان تازی بسیار روشن است میدانیم که تازیان بهنگام ورود به ایران چندان بهره‌ای ازفرهنگ وتمدن نداشتند ایشان پس از برخورد با فرهنگ پیشرفته ایران بسیاری از دانش‌های ایرانی چون کشورداری وپزشکی وهنرهای گوناگون وحتی آداب پوشاك وخوراك را ازآموزگاران ایرانی خود آموختند آنچنانکه بزودی در فرهنگ ایران غرق شدند ازآن جمله بود دریانوردی واموروابسته بآن

برای آگاهی ازبی‌خبری تازیان ازدریاودریانوردی تنهاباآوردن یك نمونه ازآنچه تاریخ‌نویسان دراین باره نوشته‌اند می‌پردازیم.

طبری در کتاب خود می‌نویسد: چون عمر بن خطاب معاویه را بشام فرستاد، معاویه به عمر نامه نوشت وازاو اجازه خواست تاازراه دریا به روم حمله برد ونوشت که: «آن روستاهاء شام به روم نزدیك‌اند چنانکه بشب بانگ مرغ یکدیگر بشنوند. پس عمر به عمروبن‌العاص نامه نبشت وگفت مرا صفت دریا وحال آن بگوی. عمروجواب نبشت که اگرخواستی دریا ببینی و کشتی و خلقی‌دو، بدل بدان وببین خلقی بزرگ، دریا وخلقی‌ضعیف مردم. وآن دریا دشمن این مردم، هر که کی بتواند فروگزاردو هلاك کند. و در میان ایشان چوبیست ضعیف کی آن خلق بزرگ را ازین خلق ضعیف همی‌باز دارد. و اگر برسرآب باشند .. بشود (ان سکن خوف حجاب‌القلوب)واگر برود عقل وهوش ازایشان برود، وتا بزمین‌اند یقین اندکی بسلامت‌اند، وچون درآنجا

۱۴ــ ص ۱۵۳ المسالك والممالك

۱۵ــ دریانوردی عرب ص ۱۸۲ یادداشتهای مترجم

شوند آن یقین سلامت کم شود وشك افتند ندانند کی رهندیانه؟ پس‌هرروز کز زمین دورشوند از سلامت دورتر شوند وبهلاك امیدوارتر شوند وچون‌در دریارفتند هیچ چیز نبینند مگرآب زیروزبر آسمان وایشان درمیان چون کرمکی خرد برچوبی اگربرود بشتاب همچنان باشد کی برقی ازابر بجهد واگربچپ‌وراست بتابد هلاك شود وعرق کردد . عمر گفت لاوللّه مانفرمائیم هیچ مسلمان را بدریا اندرشدن وبمعویه‌نامه کرد .. مسلمان‌را بدریامفرست که جان یك مسلمان برمن گرامی‌ترازهمه روم وآنچه اندرروم باشد [۱۶]

این نمونه‌ایست گویا ونشاندهندهٔ اندازه دانش تازیان از دریا ، و دریا نوردی اما چون‌تازیان بسودهائی که ازدریانوردی بدست‌میآید آگاه‌شدند، بآموختن دریانوردی از ایرانیان پرداختند . از جمله با راهنامه ها آشنا شدند وواژه‌های مربوط به دریانوردی وارد زبان تازی شد .

بکاربردن راهنامه درایران از روزگارشاهنشاهی ساسانیان رواج‌داشته است چه دراین زمان دریانوردی ایرانیان به‌اوج توانائی وگسترش رسیده بود ، ودریانوردی و بازرگانی در دریاهای شرق انحصاراً بوسیله ایرانیان انجام میشد . پس از فروافتادن ساسانیان دریا نوردی ایران نه‌تنها گرفتار شکست نشد ، بلکه گسترش‌بیشتریافت ، دراین دوره دریانوردی وبازرگانی درسراسر خلیج فارس ، ودریای مکران ، و دریای سرخ در دست ایرانیان بود و بازرگانان ودریانوردان ایرانی تا چین سفر میکردند . بطور خلاصه باید گفت که از جده‌تازنکبار ، واز ابله‌وبصره وسیراف تاچین ، پهنهٔ‌دریاها زیر فرمان ناخدایان ورهبانان‌ایرانی بود . واین تا ورود پرتغالیها بدریاهای شرق همچنان ادامه داشت ازاین زمان است که با ورود دریانوردان‌اروپائی بدریاهای شرق دریانوردی ایران رونناتوانی گذاشت ، وراهنامه‌های ایرانی نیز از میان رفت

گفتیم که واپسین راهنامه‌ای که می‌شناسیم «کتاب الفوائد» ابن ماجد است که برپایه راهنامه فارسی نوشته شده است

ببینیم که‌ابن ماجد کیست‌وسبب شهرت او درتاریخ دریانوردی چیست؟

۱۶–ص۸۷و۸۸ ترجمه تاریخ طبری

درسال ۱۴۹۷ میلادی «واسکودوگاما» دریانورد پرتغالی بهدف رسیدن به آسیا از راه «ماغه امید نیك از بندر «لیسبن» حرکت کرد ، وبسال ۱۴۹۸ میلادی(۹۰۴هجری)باقیانوس هندوسواحل افریقای شرقی رسید وی دربندر «ملند » (مالندی) با دریانوردان مسلمان آشنا شد ، وچون بدریاهای شرق آشنانبودبه‌جست‌وجوی دریانوردی برآمد که بتواند اورا بسواحل هندوستان برساند . در این هنگام هنوز سواحل افریقای شرقی بویژه زنگبار چون روزگارقدیم زیرقدرت سیاسی واقتصادی ایرانیان بود دربند ملند (مالندی) واسکودوگاما با دریانوردی بنام شهاب الدین احمد بن ماجد که از مردم شمی مذهب عمان بود آشنا گردید و ، ابن‌ماجد راهنمائی اورا بعهده گرفت سرانجام واسکودوگاما بسال ۹۰۴ هجری به «کالیکوت» از بنادر غربی هند رسید . بدین‌سان راه هندوستان از طریق افریقا کشف گردید ، واین از مهمترین رویدادهای سده ۱۵ میلادی وازبزرگترین اکتشافات جغرافیائی بود.

آنچه در اینجا بایستهٔ یادآوری است بهره و نقشی است که فرهنگ و دانش ایرانیان دراین کشف بزرگ جغرافیائی دارد .

سهمی که شهاب‌الدین احمدبن ماجد در این کشف بزرگ دارد ، بهره ای در خور توجه است و هنگامیکه شهاب الدین را بهتر بشناسیم ، نقش فرهنگ ایران در کشف راه دریائی تازه اروپا را بهتر درمی‌یابیم

میدانیم که بهنگام سفر واسکودوگاما بهندیعنی سال ۹۰۴ هجری برابر با ۱۴۹۸ میلادی عمان هنوز بخشی از سرزمین ایران بشمار میآمد ، و از نظر جغرافیائی وتقسیم بندی سیاسی تابع هرمز بود. احمد بن ماجداگرچه بنا به نوشته خودش از نژاد تازی بود و اجداد وی ازمردم نجد بودند ، اما او در عمان پرورش یافته بود که بخشی بود ازسرزمین ایران . بنابراین وی تبعه ایران بحساب میآمد ویك ایرانی بود [۱۷]. ازطرفی دراین هنگام هنوز عمان یکی ازمراکز بازرگانی ودریانوردی ایران بود ، و امور دریانوردی وبازرگانی‌این‌ناحیه‌بوسیله بازرگانان ودریانوردان ایرانی انجام میگرفت.

---

۱۷ ـ ن . ك. بکتاب مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل‌خلیج فارس

ابن ماجد نیز درمکتب دربانوردان ایرانی پرورش یافته، و دانستنی‌ها وآزموده‌های خود را به استادان ایرانی خود بدهکار بوده ، چنانکه کتاب خود رانیز برپایه راهنامه‌های کهن فارسی نوشته‌بود- . کتابی که سا به‌نوشتهٔ فراند درپاره‌ای موارد برتراز راهنامه‌هائی بود که در اروپا برای کشتیهای بادبانی درآن زمان نوشته میشد.[۱۸]

بدین سان‌می‌بینیم که یك تبعه تازی نژاد ایران ،که پرورش یافته آب وخاك ایران وآموزش پذیرفته مکتب دریانوردی ایرانیان است ، سهمی‌بسزا دریك‌رویدادبزرگ‌تاریخی‌دارد ودراینجاست که نقش وارزش‌فرهنگ‌ایران بخوبی جلوه‌گر میشود .

مدارك و مآخذ

۱ ـ فرهنگ نفیسی

۲ ـ فرهنگ معین

۳ ـ فرهنگ آنندراج

٤ ـ لغت‌نامه‌دهخدا

٥ ـ قاموس محیط

٦ ـ تاج العروس

۷ ـ فرهنگ‌واژه‌های‌فارسی‌درزبان‌عربی امام‌شوشتری- انجمن‌آثارملی

۸ ـ احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم مقدسی ـ چاپ لیدن

۹ ـ اقبالنامه نظامی گنجوی ـ مرحوم وحید دستگردی

۱۰ ـ دریانوردی ایرانیان ، نوشته دکتر هادی حسن ، چاپ لندن

۱۱ ـ دریانوردی عرب‌نوشته‌جرج- ف . حورانی‌ترجمه دکترمحمدمقدم

۱۱ ـ ژورنال آزیاتیك Journal – Asiatique شماره ۲ سال ۱۹۲٤ مقاله عنصرایرانی درمتن‌های دریانوردی عرب نوشته Gabriel - Ferrand

۱۳ ـ ترجمه‌تاریخ طبری ـ محمدبلعمی از انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران

۱٤ ـ المسالك والممالك ابن خردادبه ـ چاپ‌لیدن

۱٥ ـ مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل خلیج‌فارس ـ عباس‌اقبال

۱۸ ـ ص ۱٤۹ـدریانوردی عرب

کشتی ایرانی ـ از نقاشیهای غار آجانتا ـ نیمه اول سده هفتم میلادی

یک کشتی ایرانی – از کتاب مقامات حریری – نیمه اول سده هفتم هجری

مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی

مینیاتور ازکتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی

مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ــ نیمه دوم سده نهم هجری ــ موزه هنرهای تزئینی

مینیاتور از شاهنامه فردوسی ـ ۸۹۱ هجری ـ موزه بریتانیا

تاریخ و سکه شناسی

پادشاهی پوراندخت

ملکه ساسانی و پژوهشی درباره سکه های زمان او

« بقلم »

بانو ملک زاده بیانی

استاد دانشگاه تهران و موزه دار موزه ایران باستان

موجبات سقوط و انحطاط شاهنشاهی بزرگ اشکانی از ابتدای قرن سوم میلادی بواسطهٔ منازعات داخلی، اختلاف بین شاهزادگان وبزرگان، جنگها ومحاربات پی درپی خارجی و ضعف دستگاه مملکتی فراهم گردید این وضع آشفته و نابسامان چند سالی ادامه پیدا کرد تا درسال ۲۲٤ میلادی اردشیر[1] شاهزادهٔ پارس، پسر بابك شاه پارس به پنج قرن شاهنشاهی پارت‌هاخاتمه داد[2] و با نبوغ ذاتی وصفات عالی و ممتاز فرمانروائی به تشکیل حکومتی تازه پرداخت وفر و

۱ ـ اردشیر در حدود سال ۲۱۰ میلادی از طرف خود بابک در دارابگرد بمقام بزرگ نظامی (ارگ بذ) منصوب گردید و پس از مرگ پدر و برادر شاه پارس شد این خاندان اصیل که نسبت آنان به شاهان هخامنشی میرسد برامور مذهبی ریاست داشتند چنانکه معبد آناهیتا بعهده ساسان و پسرش بابك بود .

۲ ـ اردشیر ازسال ۲۱۲ تا ۲۲٤ که اردوان پنجم کشته شد بسیاری ازسرزمینهای ایران را به‌تصرف درآورد و پایتخت اشکانی نیز بدست وی گشوده شد و با سرفرازی به تیسفون درآمد .

شکوه دوران هخامنشی را که خود از آن خاندان بود احیاء نمود
مؤسس سلسلهٔ ساسانی سنن و آئین و آداب ملی را که همواره نیاکان وی
در حفظ و حراست آن کوشا بودند محترم داشته و باقدرتی بیشتر دوام بخشید
اردشیر بادرایت جبلی اساس متین شاهنشاهی بزرگی را پی‌ریزی و بنیان
نهاد که مدت چهارقرن ونیم دوام پیدا کرد وجانشینان وی بر وسعت وعظمت
آن افزودند وکانونی از مدنیت وتمدن و فرهنگ وجهانداری ایجاد کردند
که پرتو آن به دورترین نقاط دنیای آنروز ازشرق وغرب یعنی ازچین تا
مدیترانه واقیانوس اطلس کشیده شد ونفوذ نمود

هنر وفرهنگ ساسانی متجلی ازهنرچند هزارسالهٔ ایران است که زمانی
بصورت هنرعالی‌هخامنشی وسپس، پارتی جلوه‌گر شده بود این‌هنر نه تنها
در ایران زمین نضج گرفت[1] بلکه الهام بخش هنرمندان و صنعتگران ملل
دیگر نیز گردید وآنانرا تحت تأثیر قرار داد قدرت معنوی دستگاه ساسانی
بجائی رسید که تیسفون پایتخت آباد وزیبای آن مرکز تجمع فلاسفه و
علماء وکانون علم‌وادب وفلسفه گردید و دانشمندانی که در زادگاه خویش
وضع مناسبی برای ابراز ادراکات خود نداشتند یامورد آزار قرارمیگرفتند
بآن سمت روی میآوردند[2]

ازسال ۲۲٦ میلادی که سال تاجگذاری اردشیر اول و درهم فروریختن
شاهنشاهی اشکانی است، تا زمانی که این سلسلهٔ ملی درسال ٦۵۱ میلادی
واژگون گشت، بسیاری شاهنشاهان بلند مرتبت، سلطنت‌نمودند که بارقبای
بزرگی چون دولت مقتدر روم درغرب وباه کوشانیان،و «هفتالی»هادرشرق

---

۱ ـ آثار مختلفی که از این دوره بجای مانده گواه راستی برعظمت و وضع درخشان آن دوره است ابنیه مختلف وحتی ویرانه‌هائی که بجای مانده مانند طاق کسری، بیشابور، فیروزآباد و دانشگاه‌ها ونقوش برجسته مختلف چون طاق بستان، نقش‌رجب، نقش رستم و بیشابور وآثار کنده‌کاری شده برروی‌مهرها وظروف سیمین و زرین وسکه‌ها وکتیبه‌ها، ظروف و تزئینات مختلف وگچ‌بریها و موزائیک‌ها هریك مبین آن میباشند.

۲ ـ چنانکه انوشیروان (خسرو اول) فیلسوفان یونانی مکتب آتن راکه در یونان مورد ایذاء واذیت قرار گرفته بودند پناه داد و وسایل راحتی آنانرا در تیسفون ازهرجهت فراهم آورد ودر دارالعلم گندیشاپور در قرن پنجم میلادی بسیاری از علمائی که از رم رانده شده بودند بایران آمدند و بتدریس اشتغال ورزیدند

ویا بدویان وحشی درشمال درگیرودار بودنـد وموفق درآمدنـد بعلاوه توانستند مانـنـد سدی محکم و پابرجا ومستقر درپناه قدرت وسلحشوری و حسن تدبیر از تجاوز وتعدی پاره‌ای ازاین اقوام بدوی بغرب مانع شونـد شاهان ساسانی درحدود ۳۵ نفر میباشند کـه بعضی از آنان مدتی طولانی و برخی فقط چند ماه بسلطنت نشستند . دربین آنان دوتن ازشاهزاده‌خانمهای ساسانی پوراندخت وآذرمیدخت، نیز براریکه شاهی تکیه زدند ولی مدت فرمانروائی‌شان پردوام‌نبودزیرا آنهانیزمانند چند تن دیگروارث بی‌نظمی‌ها بودند ودر گردابی که پدرآنان خسروپرویز بواسطه غروربی‌حد وعدم تدبیر ایجادنموده‌بود گرفتارآمدند شایداگرپوران‌دخت درزمانی دیگروموقعیتی روشن تر بسلطنت میرسید میتوانست کفایت و درایت بیشتری نشان دهد .

اساس متین واستواری که بنیان گذار شاهنشاهی ساسانی درکلیه شئون بخصوص در ایجاد وحدت ملی پی‌ریزی نمود ، وشاهنشاهـان بزرگ دیگر آنرا مورد توجه قراردادند ، موجب گردید که ایران ساسانی درامورواداری، اقتصادی ، لشکری ، فرهنگی ، هنری و اجتماعی موفقیتهای بزرگی بدست آورد که درجهان کهن مورد اعجاب وتحسین قرار گیرد ودولت مقتدر رم را تحت الشعاع قـرار دهد وبارهـا اورا بزانو درآورد . متأسفانـه‌این وضع، باگذشت زمان وروی‌کارآمدن شاهنشاهانی کـه ازلحاظ سیره ورفتار وضع دیگری داشتند واقدامات زمامداران نالایق ومغرض یاجاه طلب وخودخواه و بی‌توجه بمسائل وآنچـه درحول وحوش آنان میگذشت وغرور بی‌حد و حصرآنان، موجب‌ضعف وفتور دستگاه مملکتی گردید و پایه‌های مستحکم این دوران با مجد وعظمت را ، مانند موریانـه‌ای خورد و بطرف نابـودی کشانید . شاید اهم‌آن را بایستی درجنگهای پی درپی دانست ومصائبی که ازلحاظ اقتصادی واجتماعی واردآمد که هیچکدام درجهت منافع عامه مردم نبود . دراین بین آفات زمانه نیز با روش زمامداران همگام شد ومقدمـات سیر نزولی را سریع‌تر و آماده‌تـر نمود ؛ مانند طغیان دجلـه و فرات ، از هم‌فروریختن‌سدهاوزلزله‌درپایتخت(تیسفون) که‌ویرانیهای فراوان ببارآورد.

ایران ساسانی تـااواخر دورهٔ خسرو اول نوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) وضعی

بسیار استوار داشت و اقدامات مؤثـر وی در کلیهٔ امور داخلی ، خارجی و اصول مالیاتی ، بکار بردن تدابیر لازم برای آبادانی کشور ، وضع مقررات درامور لشکری ، ایجاد استحکامات وقلاع برای حراست مملکت وبسیاری ازامور دیگر مملکت را باوج ترقی رسانید ولی پس از وی باوجود حسن نیت هرمزچهارم پسر وی ، معضلات یکی پس ازدیگری ظاهر گردید وزمینهٔ افول حکومت را فراهم نمود

خسرو دوم[1] (پرویز) (۵۹۰-۶۲۷) بواسطه حرص وآز و عشق بتجمل[2] وخودستائی وخودپرستی وغرور[3]، مملکتی را که‌کانون مدنیت بود وقدرت

۱ - در جنگهای ایران و رم که مدت درازی طول کشید نیروی انسانی لطمه زیاد دید خودخواهی و بی‌تدبیری (خسرو دوم)، عناد و لجاج وی در برقراری صلح با رومیها و به موقع استفاده ننمودن، یکی از بارزترین علل انحطاط این دوره گردید

۲ - دربارهٔ تجمل بارگاه و دستگاه خسرو دوم وگنجها وگنجینه‌ها مورخان مختلف فراوان گفت‌وگو کرده‌اند که صورت مختصری از آنان داده میشود

۱) شاهنامه فردوسی
۲) مسعودی ابوالحسن علی‌بن‌الحسن (قرن چهارم هجری) در مروج‌الذهب
۳) حمزه اصفهانی (۲۷۰-۳۶۰ هجری)، در سنی ملوك‌الارض والانبیاء
۴) مسعودی در التنبیه والاشراف
۵) ابوعلی محمد بلعمی (قرن چهارم هجری) در تاریخ طبری
۶) جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ هجری) در «التاج»
۷) ثعالبی ابومنصور (قرن چهارم هجری) در «غرراخبار ملوك‌الفرس وسیرهم»
۸) ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۶هجری) در کتاب العبر معروف به‌مقدمهٔ ابن‌خلدون
۹) گردیزی ابوسعید عبدالحی (قرن پنجم هجری) در «تاریخ گردیزی»
۱۰) مجمل‌التواریخ والقصص
۱۱) پروکوپ (قرن پنجم میلادی) درکتاب جنگهای ایران و روم
۱۲) آرتور کریستن سن در «ایران ساسانی»
۱۳) گیرشمن در «ازآغاز تا اسلام» ترجمه دکتر معین
۱۴) پورداود در «آناهیتا» چرا ایرانیان ازتازیان شکست خوردند .

۳ - یکی از بارزترین عللی که سقوط خاندان ساسانی را فراهم‌آورد، تباهی خاندان حیره (بنی‌لخم) وکشتن نعمان بود حیره در منطقه‌ای در نزدیکی کوفه امروزی واقع بود و شهریاران فرمانبردار شاهنشاهان ساسانی بودند و در حقیقت نگهبان مرز و بوم آن ناحیه بشمارمی‌آمدند و بارها شرافت ذاتی و وفاداری خودرا به‌ثبوت رسانیدند . چنانکه بهرام پنجم (گور) توانست بیاری منذربن نعمان بتاج و تخت اجدادی خود برسد .

روی سکه پوراندخت

پشت سکه نورالدین

خیره کننده داشت وموجبات اعتلاء ازهرجهت برایش فراهم بود، سوی واژگونی وتباهی کشید. پس از کشته شدن خسرو بدست پسرش شیرویه (قباد دوم) این شاهزادهٔ نالایق و بدخواه بسلطنت رسید که، درمدت کوتاه سلطنت خود (که آنرا شش تاهشت ماه گفته‌اند) بسیاری از شاهزادگان و بزرگان مملکت را از بین برد

بطور قطع یکی ازعلل سقوط ساسانیان‌را بایستی همین موضوع دانست، شاید اگر شاهزاده‌ای لایق و باراده وجود داشت، میتوانست ایران‌را از پیشروی بسوی گرداب سهمناکی که درمقابل داشت بازدارد.

ازاین زمان تا بسلطنت رسیدن یزدگردسوم که فقط چهارسال طول کشید دوازده نفر بسلطنت رسیدند که اغلب آنان بواسطه دگرگونی ونابسامانی اوضاع اجتماعی بیش ازچندماهی سلطنت نکردند و کشته شدند وجای خود را بدیگران دادند، تا آنگاه که دستگاه عظیم ساسانی واژگون گردید و آنهمه جلال ودرخشندگی درهم فروریخت و پایتخت زیبای ایران «تیسفون» با گنجینه‌های عظیم بدست تازیان و بدویان افتاد

پوران‌دخت دختر خسرو پرویز دراین دوران هرج‌ومرج بسلطنت رسید پس از مرگ قباد دوم [1] «شیرویه» فرزند خرد سال وی را بنام اردشیر سوم شاه خواندند، ولی اختلاف بین‌بزرگان وسرداران مملکت موجب کشته شدن شاه خردسال گردید وچند صباحی «شهروراز» سردار معروف خسرو ـ پرویز خودرا شاه خواند که اوهم بسرنوشت اردشیر سوم گرفتار شد پس‌از وی خسرو سوم برادرزاده‌خسروپرویزوسپس «جوانشیر» [2] پسرخسروپرویز که اوهم کودکی بیش نبود بشاهی رسید ولی پس‌از یکسال‌مرد

چون شاهزادگان ساسانی دراین ماجراها ازبین‌رفته بودند و کسی از آنان باقی نمانده بود که اورا بسلطنت بنشانند لذا پوران‌دخت را که دختر

---

۱ ـ مرگ قباد دوم را برخی از مورخان براثر زهر و بعضی بمرض طاعون گفته‌اند

۲ ـ جوانشیر پسر خسرو پرویز و مادرش خواهر بهرام چوبینه بود چون اوطفلی خردسال بود قباد درکشتار خاندان سلطنتی ازکشتن وی صرف نظر نمود.

خسرو پرویز بود بشاهی برگزیدند، ودرتیسفون پایتخت زیبا و با شکوه ساسانی تاج شاهی برسراونهادند.

چنانکه‌فردوسی گوید:

یکی دختری بود پوران بنام

و باز گوید:

برآن تخت شاهیش بنشاندند بزرگان بروگوهر افشاندند

درتاریخ بلعمی آمده‌است: «پس چون شیرویه برادران‌را بکشت هیچ فرزندی ازفرزندان پرویز نماند مگر دودختر که یکی‌نام توران دخت‌یکی را آزرمی‌دخت هردو دختر پرویز بوند وتوران‌دخت مهتر بود»[1]

درقسمت دیگر گفته شده.

«وهمه پادشاهی شهرایران (شهربرار) چهل‌روز بود وپس از او، از اهل بیت‌ملوك کس‌نیافتند مگردختران پرویز پس‌لشکرعجم باتفاق یکدیگر گرد آمده توران‌دخت در کشور عجم بپادشاهی نشاندند»[2]

پدرملکه پوران‌دخت[3] خسرو دوم(اپرویز) ومادرش‌مریم[4] دخترموریس پادشاه روم‌بود. اودرسال ۳٦۰ میلادی بسلطنت رسید، و پس از تاجگذاری «پسفرخ» (پوس فرخ)را که ازنجبای پارس بود[5] و«شهروراز»را کشته بود و خدمات بسیاری بخاندان ساسانی نموده‌بود، وزیر خودنمود. دراین موردد‌ر تاریخ بلعمی چنین‌آمده‌است.«پس چون توران‌دخت درملك بنشست عدل و

---

۱ - تاریخ طبری با مقدمه و حواشی دکتر مشکور (صفحه ۲۵۵)

۲ - تاریخ طبری بامقدمه وحواشی دکترمشکور (صفحه ۲۵۷)

۳ - نام صحیح پوران دخت «بوران دخت» است که برسکه‌های وی بهمین‌گونه آمد است درکتاب طبری توران دخت ذکرشده پوران‌دخت بمعنی دخترسرخ روی است د مجمل‌التواریخ نیز بوران دخت آمده‌است

٤ - درجنگ‌های خسرو پرویز با بهرام چوبینه‌که در نزدیکی قصرشیرین روی د خسرو چون توفق بهرام را دید از رم‌روی برتافت وبطرف سوریه‌که در آن زمان جز متصرفات روم بود روکرد. موریس امپراتور روم او را یاری نمود و در ضمن دخترخ بنام مریم را بزنی به خسرو پرویز داد.

۵ - در تاریخ ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستن سن پسفرخ را از نجب استخر گفته درصورتیکه بلعمی او را از مردم خراسان میداند.

د کرد وجوروستم بر گرفت وآن‌مرد که شهر ایران (شهروراز) را کشته‌بود
را بخواند وبنواخت واو ازخراسان بود نام وی‌سقروخ . توران‌دخت اورا
یری بداد .»[1]

باره مدت‌سلطنت ملکه پوران‌دخت روایات واقوال مختلف است. فردوسی
شاهنامه سلطنت وی‌را فقط شش‌ماه گفته[2] ، بلعمی درتاریخ طبری یکسال
چهارماه[3] ، درمجمل‌التواریخ‌والقصص یکسال وچهارماه[4] ، ثعالبی هشت‌ماه
کریستن سن‌یکسال وچهارماه وپاروك مدت سلطنت‌پوران‌دخت را بیش‌از
کسال میداند[5] ؛ دمرگان سلطنت وی‌رااز ۶۳۰تا۶۳۱ میلادی گفته‌است.[6]

ولی‌آنچه محرزاست چنین میباشد که سکه‌های پوران‌دخت ضرب سال
ل وسال‌دوم سلطنت را دارد. پس بطور قطع‌اززمانی که دیهیم شاهی برسر
ماد تازمانی که دیده ازجهان‌فروبست بیش‌از یکسال بوده‌است.

ملکه پوران‌دخت‌دردوران سلطنت خودباوجود وضع آشفته‌ای که‌معلول
وران گذشته‌بودمعهذا توانست اقدامات مفیدی‌انجام‌دهد، مانند معاهده‌صلح
هراکلیوس قیصرروم که قراربود در دورهٔ سلطنت‌قباد دوم صورت گیرد،و
 گرداندن صلیب عیسی به‌اورشلیم[7]. پوران‌دخت کوشش فراوان بکاربست
که‌آرامش را درسراسرمملکت برقرار سازد وعدل‌وداد راکه مدتها بود از
بران زمین روبرتافته بود دوباره باز گرداند. بلعمی دراین‌باره گوید:«ملك
مدل وسیاست پادشاه نگاه توان داشت بسپاه دشمنی نتوان شکستن مگر
معطا دادن بسپاه‌وسپاه نتوان نگاه‌داشت مگربدادوعدل وانصاف»[8]

---

۱ - تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

۲- همی داشت پوران جهان‌را به‌مهر — بحشت از سر خاك داد سپهر
چو شش ماه بگذشت بر کار اوی — بید ناگهان کژ بر کار اوی

۳ - تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

۴ - «پادشاهی بوران دخت پرویز یکسال وچهار ماه بود» (صفحه ۸۲)

۵ - (Sassanian coins Paruck) (صفحه ۱۱۷)

۶ - Manuel Numsmatique Oriental (De Morgan)P.329

۷ - در دوران سلطنت خسرو پرویز و جنگ ایران با رومیان « شهروراز » سردار
ساسانی‌وقتی اورشلیم‌را فتح کرد صلیب مسیح را که درصندوقی زرین‌جای داشت بدست‌آورد
برای خسرو فرستاد.

۸ - تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

«وچون پادشاه دادگر بود ملك را تواند داشتن اگر مرد بود واگر زن ومن امید چنان دارم که شما بعدل وداد عطا نمودن ازمن آن بینید که ازهیچکس ندیده باشید. گفت که هرچه درولایات برمردم ازروزگار پرویز بقایای خراج مانده بود همه بیفکندند وآن دفترها شستند ودادوعدل بگسترانید چنانکه درهیچ روزگار ندیده بودند.[۱]

تاجگذاری پوران‌دخت درتابستان ۶۳۰ میلادی[۲] و بنابر آداب و سنن شاهنشاهان ساسانی ومراعات اموردینی انجام پذیرفت ودرپایتخت باشکوه ساسانی جشن وسروری برپا ساختند که تمام اعاظم مملکت حضور داشتندو پوران‌دخت برتخت نشست وتاج برسر نهاد

دوران‌سلطنت وی‌یکی ازسخت‌ترین روزگارساسانیان است زیرا از یك طرف تشنجات داخلی‌مملکت ومخالفت‌ها و کشمکش‌هاوازطرف دیگر تاخت وتاز اعراب وپیکار باآنان که مقدمهٔ فتوحاتشان بود[۳] پوران‌دخت را چنان آزرده‌خاطر ساخت که درشباب جوانی درسال ۳۶۱ میلادی پس‌از دوسال سلطنت‌درتیسفون‌درگذشت درمجمل‌التواریخ والقصص آمده است:«پادشاهی بوران‌دخت پرویز یك‌سال وچهارماه بود ورروزگار قوت اسلام بودوسپاه‌همی فرستاد بحرب عرب وهمان مدت به‌مدائن بمرد»[۴] ثعالبی مرگ‌وی‌را بیماری دانسته ودرشاهنامه نیز همین‌گونه سروده شده‌است:

به‌یك هفته بیماربود وبمرد ابا خویشتن نام نیکو ببرد

---

۱ ـ بلعمی تاریخ طبری (دکترمشکور) صفـ ۲۵۸

۲ ـ پورداود، شروع سلطنت وی را سال ۲۶۹ میلادی گفته است «کتاب آناهیتا» (صفحه ۳۷۲).«پاروك» در کتاب سکه‌های ساسانی و «دمرگان» درکتاب سکه‌های مشرق شروع سلطنت پوران دخت را سال ۶۳۰ میلادی گفته است

۳ ـ تازیان پس از شکست لشکریان‌خسرو دوم در ذوقار در حدود۶۱۵ میلادی که ادامهٔ جنگ با خاندان بنی لخم بود بسیار دل‌گرم شدند و بآنچه که در تصورشان خطور نمی‌کرد یعنی بدست‌آوردن قسمتی از خاك ایران امیدوار گردیدند وکارشان بآنجا رسید که پس از مدت‌کوتاهی پیروزیهائی بزرگ نایل شدند و فر شاهنشاهی را درهم فروریختند

۴ ـ در کتاب مجمل التواریخ والقصص (صفحه ۷) «اندر عهد پوران دخت پیغامبر علیه‌السلام گذشته بود و ابوبکر صدیق بجانشینیش نشسته» در تاریخ طبری (صفحه۲۵۸) « ابوبکر بخلافت بنشست و بوران دخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود.»

بطور تحقیق دوران سلطنت ملکه پوران دخت کمتر از دوسال نبوده است زیراسکه‌های وی‌مربوط‌بسال‌اول وسال دوم‌سلطنت‌است‌و گفتهٔ‌مورخانی که‌مدت فرمانروائی اورا هشت‌ماه یاشش‌ماه گفته‌انـد قابل قبول و اطمینان نمیباشد.

سکه‌های‌بسیار کمیاب‌پوراندخت‌نه‌تنهامدت‌سلطنت‌وی‌رامشخص‌میکند، بلکه با مطالعهٔ آنان میتوان درکمال‌صحت بوضع قیافه وسیماوهیئت‌واقعی او پی‌برد،ووی‌را که در روزگاری کوتاه‌ولی با افتخار زیسته‌است ، شناخت.

سکه‌های پوران‌دخت از لحاظ قطع وطرزنقش‌شبیه به سکه‌های پدرش خسرو دوم است که‌ازآن پس نیز موردتقلیدسلاطین بعدی‌قرار گرفت و حتی پس‌ازشکست ساسانیان‌و کشته‌شدن یزدگردسوم،اسپهبدان طبرستان وحکام عرب طبرستان وسکه‌های‌عرب‌وساسانی‌ازآن تقلید کردند [۱] از این شاهزاده خانم که دوران سلطنتش کوتاه بود ، سکه های زیاد بدست نیامده است ولی آنچه موجود میباشد از لحاظ هنری بسیار ممتاز است‌وبا تطبیق با یکدیگر میتوان بدرستی ویقین‌دانست که‌هنرمندان حکاك در کنده‌کاری‌سرسکه‌سعی نموده‌اند شباهت‌وی‌رامراعات نمایندوزیبائی وی را تاحدامکان نشان‌دهند [۲]

سکه‌های پوران دخت ازنقره (درهم) است وتا بحال سکه‌طلا(دینار) یا سکه نیم درهمی و یا پشیز (سکه مس)ازاوبدست نیامده است [۳] .

---

۱ ـ در دورهٔ خلیفه اموی عبدالملك (۶۵-۸۶ هجری) باوضاع مالی امپراتوری اسلام سازمانی جدید داده شد ، و در این مورد از طرز تشکیلات مالی ساسانی استفاده گردید و دیوان ساسانی را بعربی نقل نمودند و سکه های معروف بسکه خلفا ضرب گردید که در دنیای اسلامی‌آنروزرواج پیدا نمود. بنابراین ضرب سکه‌های مشهور به عرب وساسانی که در ایران ضرب میشد ، از این تاریخ متوقف گردید .

۲ ـ این شاهزاده خانم و خواهرش‌آزرمیدخت چنانکه گفته‌اند بسیار زیبا و نیکوروی بوده‌اند .

۳ ـ سکه‌های ساسانی از طلا ونقره و مس و مسوار (Patin) بوده است. سکه زرین (دینار) بمقدار و تعداد کمتری بدست آمده است . کمیابی سکه زرین از این جهت نمیباشد که در آن دوره در ضرابخانه ها پول طلا به مقدار کم ضرب زده میشد ، بلکه این سکه‌ها را در دوران‌های بعد یا ذوب کرده‌اند ، و از طلای‌آن برای ضرب مجدد استفاده گردیده و یا آنکه به یغما رفته و یا برای ساختن زینت‌آلات بکار رفته است .

قطع واندازهٔ سکه‌ها[1] بهمان اندازه معمولی، درحدود ۳ سانتیمتر یا کمی بیشتر است ووزن آن نیز ۳/۵ گرم تا ۳/۹۰ گرم میباشد . نوع جنس و عیار درسراسر دوره ساسانی یکنواخت بوده است بهمین سبب اعتبارفراوان داشته و در مبادلات تجارتی از کرانه‌های مدیترانه تا ساحل رود سند و از مرکز عربستان تاسواحل دریای سیاه و کوههای قفقاز رواج داشته است

اینک شرح سکه : (ش۱)

روی سکه : در وسط تصویر نیم‌تنه نیم‌رخ پوران‌دخت باصورتی زیبا، عارضی کشیده، نگاهی گیرا و گونه‌ای برآمده قرار دارد . گیسوانی بلندحلقه‌وار در سه‌قسمت در طرفین صورت برروی سینه وپشت‌سر افتاده است، و بر روی گیسوان گلهائی ازجواهر نشانده‌اند دو رشته مروارید بر گردن اوست که در وسط آن آویزی نصب است

برروی‌سینه، نزدیك بشانه‌ها، برروی‌لباس[2] دوقطعه گل‌زرین بشکل‌هلال ماه و ستاره‌قرار دارد ونوارچین‌دارمواجی ازروی شانه‌ها بطرف بالا کشیده شده است تاج بسیارباشکوهی که‌حاشیه‌زیرین آن با یك ردیف و لبه‌آن با دو ردیف مرواریدتزئین گردیده‌است‌بسردارد . دربین دوردیف مروارید لبهٔ تاج

---

۱ ـ در اوایل دوره ساسانی سکه ها معمولا ضخیم و کمی کوچك است ولی کم کم ا ضخامت آنهاکاسته شده ، ولی در عوض کمی بزرگ‌تر گردیده بطوری که سکه‌های قساد او حاشیه ساده‌ای پیدا نموده است

۲ ـ لباس و پوشش شاهنشاهان ساسانی از پارچه های ابریشم و زربفت است که نقوش مخصوص خودشان بافته میشده . مورخان مختلف دربارهٔ شکوه و تجمل لباس زیورآلات و رنگ لباسهای آنها بسیار گفته‌اند .

مسعودی درکتاب التنبیه والاشراف درباره لباس ملکه پوران چنین گفته است : «پوران‌دخت‌دخترخسرو پرویز جامهٔ اوسبز گلدار وشلوارش آسمانی وتاجش نیزآسمانی بود و برتخت نشسته تبرزینی دردست داشت»

حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوك‌الارض والانبیاء چنین گوید : «پوراندخت دختر خسرو پرویز جامه او سبز گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش نیزآسمانی بود .»

جاحظ نیز درکتاب تاج‌شرحی‌درباره لباس‌آنهاداده میگوید: هریك ازآنان درپوشید لباس وضع بخصوصی داشتند . در مجمل‌التواریخ والقصص آمده است . «پیرهنی وشی ـ داشت و شلوارآسمانی‌گون» (صفحه ۳۷)
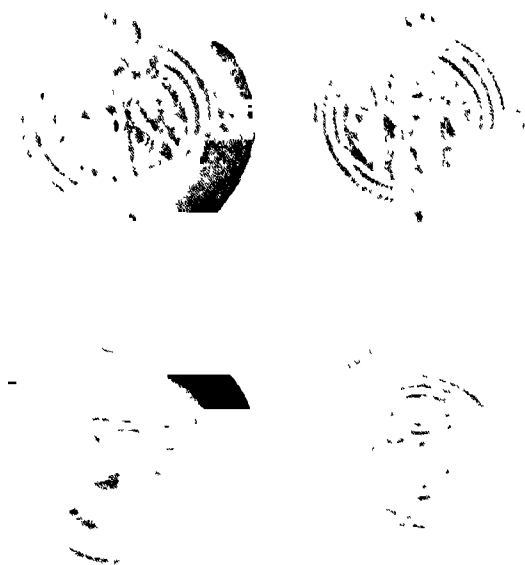
شکل ۱ـ سکه های پوراندخت ـ ازمجموعهٔ موزه ایـران بـاستان

گوهر نشانده شده و بر بالای لبه ، سه قطعه گل جواهر نشان نصب است در بالای تاج دو بال بسیار زیبا وظریف زرین واقع شده که هلال ماه و گوئی مرصع چون خورشید را درمیان گرفته است (ش۲) درطرفین تاج از روبرو هلال ماه وستاره ودرپشت ستاره‌ای قرارد دارد.
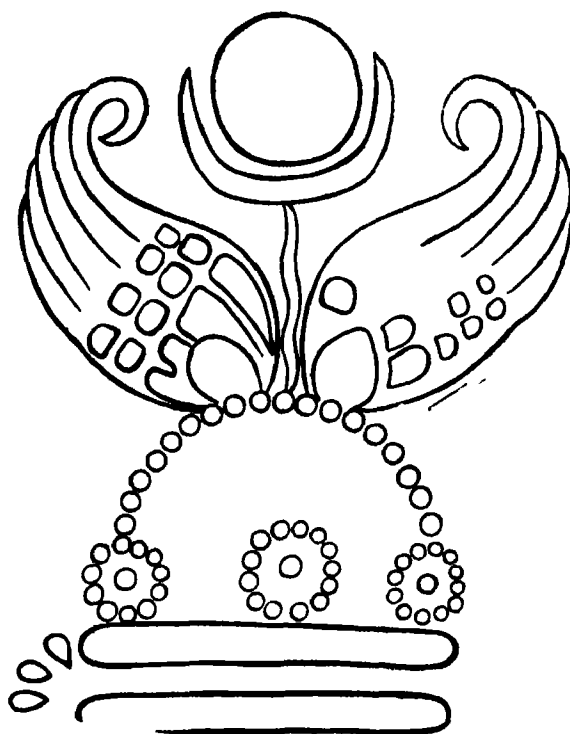
شکل۲

مقابل چهره وپشت سر نوشته بخط پهلوی :«بوران یـا بورانو» و عبارت متداول «فره‌افزوت» یا «فره‌افزون»[1] نقراست

۱ ـ فر (شکوه) افزوده گردد . این عبارت از دورهٔ قباد اول برروی سکه‌ها بکا رفته است وکلمه افزود گاهی بصورت (افزوتو) یا (افزونان) یا (افزو) برروی سکه‌های مختلف قباد اول ، خسرو اول ، هرمز چهارم ، بهرام ششم ، بستام ، خسرو دوم ، اردشیر سوم ، خسرو سوم ، ملکه پوران دخت و پس از وی برسکه‌های هرمز پنجم و یزدگرد سو نیز بکار رفته است .

(Pahlavi inscription) ⁽¹⁾

بوران نو (خوره) = فره افزونتو

دور تصویر و نوشته را دو یا سه ردیف زنجیره فرا گرفته است فقط در قسمت بالا، یعنی آن قسمتی از تاج که دو بال وهلال و گوی است از زنجیره بیرون است در طرفین نقش وقسمت پائین هلال ماه وستاره واقع است که ازدوره دوم سلطنت قباد (۴۹۹-۵۳۲ میلادی) برروی سکه‌های وی وسکه های بستام وخسرو دوم وسایر شاهنشاهان بعدی ساسانی نقر است

پشت سکه : بنا بر معمول سکه‌های ساسانی ، در وسط آتشدانی واقع است که درطرفین آن دونگهبان که ازشاهزادگان میباشند بحر است و حفاظت آتش مقدس مشغولند ¹

آتشدان که قطعاً نمونه اصلی آن ازفلز قیمتی بوده مطبق است وقسمت بالا وپائین پهن . وسط آن که باریك میباشد با دونوار چین‌دار زینت داده شده است . درفراز آتشدان شعله‌های آتش مثلثی شکل فروزان است (ش ۳) . نگهبانان که لباس و تاج آنان نظیر شاهزادگان ساسانی است بحال احترام ایستاده‌اند، و

ش ۳
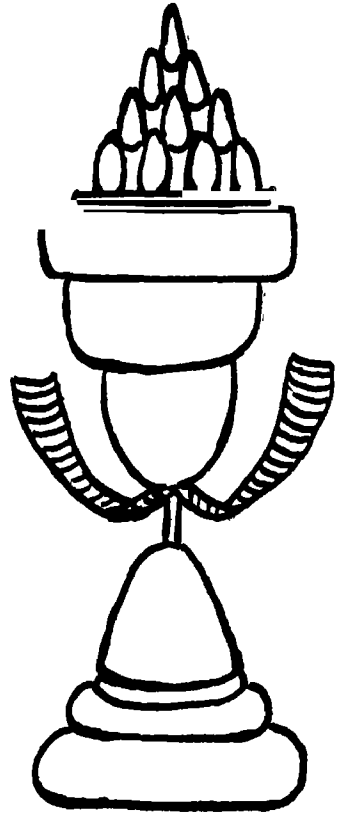
۱ ـ آتشدان برسکه‌های اردشیر اول دارای تزئینات با شکوهی است . از سکه‌های شاپور اول به بعد آتشدان بین دو نگهبان واقع است ، این دو نگهبان بر سکه های شاپور اول، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم، بهرام سوم، هرمز دوم، شاپوردوم وبعضی ازسکه‌های شاپور سوم ، شاه وولیعهد نقر شده‌اند بر سایر سکه‌ها دونفر از شاهزادگان مهم این سمت را بعهده دارند. برروی بعضی از آتشدانها هم علاوه برشعله های آتش، فروهر نیز منقوش میباشد

شماره	نام شهر	سال ضرب
۱	نی = نیشابور	یکم
۲	کر = کرمان	" = "
۳	شد = سود	دوم
۴	تب = میبد	یکم
۵	هر = نهروان	" = "
۶	گو = اردشیرکوره	" = "
۷	نار = نهروان	" = "
۸	نا = نهروان	دوم
۹	ای = ایران	" = "

(شکل ٤)

۱ — این سکه از کلکسیون شخصی «پاروك» Paruck می‌باشد.

۲و۳— از مجموعه موزهٔ برلن.

٤— از کتاب دمورگان . Manoel de Numismatique Orientale— p.329

٥و٦و۷ — از مجموعه‌موزه ایران باستان. شماره‌های ٥و٦از شوش بدست آمده‌است.

۸و۹ — از مجموعهٔ بانك سپه

هریك دسته شمشیر بلندی‌را که بزمین تکیه داده‌شده بدو دست گرفته‌اند . درطرف راست بین سرنگهبان وشعله آتش‌هلال ماه و طرف‌چپ‌ستاره‌ای نقش است، دورنقش وحاشیه‌راسه‌ردیف‌زنجیره‌فرا گرفته‌است ودرحاشیه‌چسبیده به زنجیره چهارنقش ماه وستاره نقراست درزمینه سکه‌درطرف‌راست‌بین‌زنجیره داخلی ونگهبان نام شهری[1] که سکه درضرابخانه‌آن ضرب‌شده قرار داردو درطرف چپ تاریخ ضرب‌سکه بخط پهلوی منقوش‌است .[2]

سکه‌هائی که‌ازملکه‌پوران‌دخت موردمطالعه‌قرار گرفته ضرب‌ضرابخانه شهرهای مختلف است مانند:(شکل٤)

نیشابور[3]، کرمان،سود[4]، میبد[5]، نهروان[6] ، اردشیرخوره[7] ، ایران [8]

---

۱ ـ تا دوران سلطنت بهرام پنجم مرسوم نبود که نام شهری راکه سکه درضرابخانه آن ضرب گردیده است ، برروی سکه قرار دهند، ولی از این تاریخ بعد ، یعنی سال ٤۳۹ میلادی که این پادشاه دیهیم شاهی بر سرنهاد این رسم برقرار گردید و نام شهر همیشه بصورت اختصار برده شده است .

۲ـ تاریخ گذاری بر سکه‌های ساسانی ازسال سوم سلطنت پیروز یعنی در حدود سال ٦٦۰ میلادی متداول گردیده است

۳ـ نشابور یکی از چهار شهر بسیارمهم خراسان بوده است که شاپور اول بنیاد نهاد درمجمل‌التواریخ والقصص آمده است «شاپورهمتی بزرگ داشت اندر داد و انصاف وآبادانی عالم برسان پدر شهرهای بسیارکرد چون شاپوروبیشابور وشاپور خواست وبلاش شاپور وپیروز شاپور» (صفحهٔ ٦٤). حمدالله مستوفی درنزهت‌القلوب چنین گوید «نشابوراز اقلیم چهارم است. ام‌البلاد خراسان چون شاپوربن اردشیرحاکم خراسان بود ازپدر آن شهررا درخواست‌کرد واو مضایقه نمود شاپور را غیرت آمد و آنرا تجدید عمارت کردونه شاپور نمام نهاد» (صفحه ۱۸۲) درکتاب لسترنج «سرزمین‌های خلافت‌شرقی» چنین آمده است «نام این شهررا درزبان کنونی فارسی بصورت نیشابور ودرعربی نیسابی تلفظ میکنند واز کلمه فارسی قدیم « نیوشاه‌پور » بمعنی چیز یاکارخوب یا جای خوب‌شاه بوده است. بانی‌اول نیشابور شاپوراول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است» . (صفحه ٤۰۹)

٤ـ « سود» شهری نزدیك مرو (دوفرسنگی‌مرو)ویکی‌ازشهرهای‌آن‌ناحیه بوده‌است مرو بواسطه موقعیت سوق‌الجیشی مهمی که داشته مرکزی برای دفع مهاجماتی که ازآسیای مرکزی بطرف ایران صورت میگرفته بوده است. از اواخر سلطنت یزدگرد سوم سکه‌ای ضرب شهر سود موجود است. محتمل‌است که یزدگرد سوم قبل‌از کشته شدن دربارخودش رادر همین محل‌قرار داده باشد.

بقیه درصفحه بعد

شش سکه که ضرب شهرهای نیشابور و کرمان و میبد و نهروان و اردشیرخوره‌است‌متعلق بسال‌اول‌وسه‌سکه‌ضرب‌شهرهای‌سود و نهروان‌وایران‌از سال‌دوم سلطنت پوران دخت میباشند.

بقیه از صفحه قبل

۵- یکی از شهرهای یزد واکنون هم بهمین نام معروف است.

۶- شهری در نزدیکی بسفون . در «نزهت‌القلوب» حمدالله مستوفی نهروان رازجرو شش شهر مهم مدائن گفته است (صفحه٤٦)

۷- اردشیر اول شاهنشاه ساسانی‌پس از کشتن‌اردوان وتاجگذاری وتمشیت‌اوضاع به‌آبادانی کشور توجه خاصی مبذول داشت وشهرهائی‌در نقاط مختلف کشورایجاد نمود. از جمله اردشیر خوره (اردشیر کوره) را درپارس بنیان نهاد وابنیه وکاخ مجلل وآتشکده‌ای بنا نمود که ویرانه‌های آن هنوز باقی است درتاریخ طبری (بلعمی) آمده است «پس اردشیر شهرخوررا بناکرد و کوشکی و حصاری ساخت» (صفحه ۸۵). اردشیر خوره‌یا اردشیر کوره یکی‌ازشهرهای مهم پارس‌درزمان ساسانیان بوده وتامدتها دردوران اسلامی نیز شهریت‌آن ادامه داشت اردشیر کوره بعدها بنام فیروزآبـاد معروف گشت . چنانکه مورخان گفته‌اند فیروز ساسانی درآن شهر بزرگ ابنیه وآثاری‌ساخت ونام خودرا بر آن شهرمهم نهاد هنوزباگذشت زمان بسیاری‌ازآثارآن دوره موجوداست‌مانندکاخ‌فیروزآباد، نقش‌برجسته اردشیر در تنکاب (فیروزآباد). درباره آبادانی‌واهمیت شهر و زیبائی میدان ودروازه‌ها وباغات وگلها مفصل نوشته‌اند .

فردوسی دراین‌مورد نیز گوید .

یکی خوانده‌ام خره اردشیر هوا مشکبوی و بجوی‌آب‌شیر

۷- نام «ایران» یا «اران» بعنوان شهری که ضرابخانه داشته برروی سکه‌هابسیار کم است وبرروی سکه پوران دخت اولین باری‌است‌که مشاهده میشود. درباره کلمه‌ایران که معرف شهری است‌که سکه در آن ضرب گردیده اقوال مختلف است بعضی از سکـه شناسان اظهارمیکنند که ممکن‌است‌این نوع‌سکه‌درموقع لشکرکشی‌ضرب شده ودرضرابخانه نام ایران راکه مبین شاهنشاهی ایران است‌گذاشته‌اند.

درکتاب سکه‌های‌ساسانی«پاروك» و «دمرگان»(صفحه ۱۳۵) چنین گویند:«منطقه‌ای که بین شوشتر ورام هرمز واقع شده بود ایران نام داشته است.»

«پرسورهرتسفلد» و «ح واکر» میگویند که «اران» یا «ایران » شهری قدیمی در شوش‌بوده که نام‌رسمی آن‌ایران‌خوره‌اردشیر است.« کتاب‌سکه‌های‌عرب‌وساسانی»(صفحه۱۰٦)

عقیده شخص من‌این است‌که ممکن است‌این سکه ضرب شهرایران شاد قباد باشد؛ شهری که قباد اول درنزدیکی حلوان ایجاد کرده است .

نخستین آئین نامهٔ نظامی

در ارتش شاهنشاهی

از

سرتیپ مسعود معتمدی

درهشت شماره از مهنامهٔ ارتش سال ۱۳۴۲[۱] زیر عنوان «نظامنامهٔ قشون درزمان امیر-کبیر» بخشهائی از یك آئین نامهٔ نظامی ارتش ایران بکوشش سرکار سروان پیاده علوی طباطبائی بچاپ رسید و سرکار سروان علوی درمقدمهٔ کارخود ، نوشته بودند که آنرا ازروی یك نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ شخصی شادروان پدرخود نقل کرده‌اند.

اهمیت وجودی این آئین-نامه که قدیمی‌ترین آئین‌نامه-های نظامی ایران میباشد بیگمان برای تاریخ ارتش شاهنشاهی که هم اکنون کمیته تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران دردست تدوین دارد،

۱ ـ شماره‌های ۱ تا ۸

بسیار است زیرا این مجموعه ظاهراً نخستین آئین‌نامه‌ای است که در ارتش ایران تنظیم وتهیه شده است و ازاینرو ، این توجه سرکارسروان علوی که برای نخستین بار به‌معرفی ونشر قسمتهائی از آن مبادرت کردند بهمین‌جهت شایان قدردانیست .

سرکارسروان علوی درآغازکارخود ، سواد دستخط ناصرالدین‌شاه راکه مبنی برتصویب مندرجات مجموعهٔ مزبور بوده عیناً نقل کرده‌اند و آن ، بتاریخ سنه ۱۲۷۷ تخاقوی‌ئیل است .

تناقضی که این تاریخ بازمان امیرکبیردارد در همان روز های انتشار مقاله ، بچشم میخورد و پیدا بود که اشتباهی روی داده است و آن تناقض این‌است که یا درتاریخ تدوین «نظامنامه» اشتباه شده ویاآنکه اگر تاریخ مزبور درست است پس بطور یقین آن آئین‌نامه مربوط بزمان امیرکبیر نمیتواند باشد زیرا دراین سال،نه‌سال از کشته شدن میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر میگذشته است (۱۲٦۸ هجری) ولی خوشبختانه ، چندی بعد نگارنده نیز درمیان اوراق و کتابهای خانوادگی خود به‌کتابی چاپی دست یافت وپس‌از دقت وبررسی ، معلوم شد این‌کتاب ، نسخهٔ چاپی همان نسخه، خطی متعلق به سرکارسروان علوی طباطبائی است و با پیدا شدن این نسخه ابهامی‌که درمیان می‌بودکاملا روشن گردید[2] باین‌گونه که تاریخ‌آئین‌نامهٔ مزبورهمان تخاقوی‌ئیل ۱۲۷۷ میباشد وانتساب‌آن به‌امیرکبیراشتباه محض بوده‌است .

واما مجموعهٔ موردگفت وگوی ما همانگونه که سرکار سروان‌علوی‌هم دربارهٔ نسخهٔ خطی‌خودنوشته‌اند دریکصدوهفت صفحه بزرگ(قطع‌وزیری)

---

۲ — اس همان مجموعه‌ایست که چندی بامانت نزد دوست دانشمندم سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی‌بوده و ایشان در مقاله نفیسی زیر عنوان«تاریخچهٔ سربازگیری در ایران» که در شمارهٔ دوم سال دوم همین مجله بچاپ رسیده‌است، ازآن‌نام برده‌اند و و در پاورقی ۳۷ آن مقاله وعده کرده‌بودند در یکی‌از شماره‌های مجله، از آن مجموعه صحبت خواهندکرد اماچون تراکم‌کارها و گرفتاریهای ایشان مانع انجام این وعده شد، این‌کار بعهده نگارنده واگذار گردید .

وبتاریخ شوال ۱۲۷۷ قمری است[۳] ودرتهران باچاپ سنگی بچاپ رسیده‌است.
مجموعهٔ حاضر شامل‌شش‌باب و یابعبارت‌دیگرشش آئین‌نامهٔ باین شرح‌میباشد:

« بـاب اول در تعیین تکالیف رئیس کل قشون و سائر رؤسا و دائـرهٔ وزارتخانهٔ لشکر وتنبیهات آنها (ازصفحه ۱ تا صفحه ۲۷) .

« باب ثانی دروضع گرفتن قشون وقرار دیوانخانهای تحقیق و نظامی و قرارمدت خدمت (از صفحه ۲۹ تا صفحه ۳۲) .

« باب ثالث درترتیب وتنظیم قشون وتکالیف صاحبمنصبان و آحـاد و افرادآنها (ازصفحه ۳۲ تاصفحه ۵۹)

« باب رابع در وضع امتیازات و لـزوم فوج مهندس و اسلحه و ملبوس نظامیان (ازصفحه ۵۹ تا صفحه ۶۵) .

« باب خامس در وضع امورتوپچیان وقورخانه وسواره نظام وحمل بنه واردوها(ص ۶۵- ص۸۲) .

« باب سادس دروضع مدرسه نظامی ، تدارك ، مواجب قشون ، تکالیف خزانه‌دارقشون وبیمارستانهای نظامی و کتابچهٔ حکیم طولوزان حکیمباشی دربارهٔ اموربیمارستانها (ازص۸۲-ص۱۰۷)

نـکتهٔ دیـگری را که نیزدربارهٔ این مجموعه باید یادآور شد ، این‌است که سرکار سروان علوی عنوان این مجموعه را « نظامنامهٔ قشون .... » ضبط کرده‌اند و درمقدمه‌ای هم که خود برآن نوشته‌اند این نکته راباز تصریح کرده‌اند وحال‌آنکه باهمه پژوهشی که در متن مجموعه شد ، نه تنها ما در هیچ جای آن کلمهٔ «نظامنامه» را نیافتیم[۴] بلکه تنظیم کنندگان آن هم ،

۳ ــ ظاهراً نسخه خطی سرکار سروان علوی نسخه اصل بوده که برای چاپ آماده شده و بصحه ناصرالدین‌شاه رسیده است و از اینرو ما انتظار داریم سرکار سروان علوی عکس‌ویا فتوکپی روشنی از صفحات آغاز وپایان این مجموعه را برای بررسی و تحقیق بیشتر وچاپ در مجله بررسی‌های تاریخی بدفتر مجله بفرستند وما ازاین بابت پیشاپیش سپاسگزاری می کنیم .

بررسی‌های تاریخی

۴ ــ لفظ « نظامنامه » را در این سالها یعنی در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری قمری) سراغ نداریم و این‌کلمه‌ظاهراً در اواخر دوره مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲۴ هجری قمری) ومقارن با جنبش مشروطیت رایج شده است .

بسم الله الرحمن الرحیم

قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود که باقتضای رأی سرکار اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه اسلام پناه ابدالله حشمه و ابدالله عیشه نوشته میشود و اجرای آن از جانب سنی الجوانب بعهدهٔ وزیر جنگ و رئیس کل قشون است و این مشتمل است بر شش باب

باب اول در تعیین تکالیف رئیس کل قشون و سایر رؤسا و دوائر وزارتخانهٔ لشکر و منسوبات آنها و آن نیز محتوی است بر چهار فصل

فصل اول در تکلیف رئیس کل قشون بر عهدهٔ رئیس کل قشون است که احکام و قوانین این کتابچه را تماماً کاملاً اجرا بدارد و نقطه و نکته از آنها مهمل و متروک نگذارد تکلیف سپهسالار است که در نظم و مشق و ترقیات قشون همیشه خود را آسوده نگذارد و کمال مراقبت در نظم توپخانه و قورخانه و جبه خانه و صاحب منصبان و آحاد و افراد لشکر از توپچی و قورخانچی و سرباز و سواره بعمل آورد و چون سابق آنها نگذارد هیچیک از تکالیف خود و در موارد خدمت اهمال و غفلت نمایند یا انحراف و عدول ورزند لازم است برای رئیس کل قشون که همیشه در میان قشون جاسوس معتبر که کسی او را نداند و نشناسد و با رئیس کل بصداقت باطنی باشد در هر جا که قشون هست بگمارد تا از نظم و

عکس صفحه اول کتابچه نظامی

۱۲ ـ مواظبت کنند و تمام اطبا با متعلمین او همه روزه اول طلوع آفتاب در مریضخانه حاضر شوند و آن طبیب رئیس مرضا را بدقت دیده و دستورالعمل هر یک را بگوید و سایرین نوشته و بعد اجرا دارند پس از آن عصر تا بنا بمریضخانه آمده از مرضا جویا شود که آنچه گفته از ندا اجرا بعمل آورده اند یا نه و هم امر نماید که یکنفر از متعلمین آنروز و آن شب در مریضخانه بماند و روز دیگر یکنفر دیگر و قس علی هذا که همیشه یکنفر طبیب در مریضخانه حاضر باشد و باید این طبیب در اطاعت رئیس کل نظام باشد و نیز شأن و منصب او در نظام کمتر از سرهنگ نبود و باید همه روزه رئیس کل نظام یک یاور بمریضخانه فرستاده از احوال مرضا جویا شود و سؤال نماید که اطبا آمده اند یا نه دستورالعمل آنها را بکار برده اند یا نه

اسباب لازمه

بقدر مکفی جراحی تمام	جبه جهت قطع اعضا	شمع و قدار و کرباس و پنبه و غیره

حرره العبد الاقل محمد علی جراح نظام فی شهر شوال المکرم سنه

عکس پایان کتابچه نظامی

خود درآغازمجموعه آنرا بنام «قانون» خوانده‌اند و نوشته‌اند « قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود» ونیز درجای دیگر می بینیم که نوشته شده است «اگر اجرای احکام وقوانین این کتابچه را ننمایند . . » و بدین ترتیب بهتراست آنرا « کتابچهٔ مقررات قشون » بخوانیم ولی بهرحال چنین درمی‌یابیم که ظاهراًنخستین مجموعهٔ مقررات ارتش‌ایراندرسال۱۲۷۷هجری قمری تنظیم وبرای‌آگاهی ارتشیان بچاپ رسیده است و این مجموعه بهمه جهت برای‌آشنائی باوضاع وامور گوناگون ارتش ایران دردورهٔناصرالدین-شاه ، ازمهمترین مدارك تحقیق خواهدبود

پایان

ما با سپاسگزاری از همکار گرامی وفاضل‌خود سرکار سرهنگ‌مهندس امیرمسعود معتمدی که بخواهش‌ما این مقاله را در بارهٔ یکی از مسائل‌مهم تاریخ ارتش ایران تهیه و برای درج در مجله فرستادند ، مطلبی را سزباید برای تکمیل موضوع، بر مقاله ارزشمند ایشان بیفزائیم وآن این‌است که‌در گزارشهای سرهنگ برونگنیار Brongniart رئیس هیأت مستشاران نظامی فرانسوی درایران که در سال ۱۲۷۵ هجری‌قمری (۱۸۵۸م)[۱] به‌ایران آمده بودند، به‌موضوع تدوین آئین‌نامه‌های نظامی نیز برمیخوریم چنانکه‌برونگنیار درگزارش شماره ۳۸ خود بتاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۶۰ که به‌وزارت جنگ فرانسه فرستاده است می نویسد بنا به پیشنهاد افسران فرانسوی بترجمهٔ برخی از آئین‌نامه‌های نظامی ارتش فرانسه مشغول شده‌اند تابرای ارتش ایران آئین‌نامه‌های‌نظامی تهیه کنند[۲] واین‌تاریخ با تاریخ تنظیم‌مجموعهٔ مورد گفت‌وگو دراین‌مقاله تطبیق‌می‌کندزیرا ۱۵ دسامبر ۱۸۶۰ که برونگنیار گزارش کرده است مشغول ترجمهٔ آئین‌نامه‌های فرانسوی هستند، مقارن‌با دوم جمادی‌الثانی ۱۲۷۷ بوده و« کتابچهٔ مقررات قشون» در شوال همان‌سال یعنی پنج‌ماه بعد بچاپ رسیده‌است

بررسی‌های تاریخی

---

۱ ــ این هیأت که قرارداد استخدامشان در ٤ آوریل۱۸۵۸(۲۰ شعبان۱۲۷٤) در پاریس بسته‌شد در۲۸ ذی‌حجه۱۲۷٤ (ششم‌اوت) از بندر تولون بمقصدایران سوار بر کشتی شدند ودر ۸ربیع‌الثانی ۱۲۷۵(۱۵نوامبر) وارد تهران گردیدند وتا سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸٦٦م) در ایران‌بودند

۲ ــ سند شمارهٔ ۲۵۳ مجموعهٔ ۱٦۷٦ در بایگانی تاریخی ارتش فرانسه درپاریس

سخنی درپیرامون آذربایگان

بقلم

عنایت‌الله رضا

چندی پیش ترجمهٔ فارسی کتاب
تاریخ ایران ازدوران باستان تا
پایان سدهٔ هیجدهم، نوشتهٔ ن و
پیگولوسکایا، آ یو یاکوبوسکی،
ای . پ پطروشفسکی ،
ل . و . ستریوا، آ. م . بلنیتسکی
بدستم رسید که از زبان روسی
برگردانده‌شده‌ومؤسسهٔ مطالعات
و تحقیقات اجتماعی آنرا بچاپ
رسانیده‌است . در همه‌جای این
کتاب سرزمین باستانی آلبانی[1]
که آران و شیروان نام داشته
«آذربایجان‌شمالی» نامیده شده
است . خوانندگانی که با تاریخ
و گذشته این‌سرزمین آشنائی
کافی نداشته باشند باخواندن
کتاب میپندارند ، آذربایگان

---

۱ - سرزمین باستانی آلبانی درقفقاز از کشورآلبانی کنونی جداست .

«سرزمینی‌است دونیم گشته که یکی‌در شمال ودیگری درجنوب ارس‌است» .

نگارنده در کتابها ورساله‌های بسیار دیگری نیز به چنین نوشته های نادرست برخوردم که‌در برخی از آنهاسرزمین اران و شیروان را که‌ازپنجاه سال باز بغلط آذربایجان‌شوروی‌نام گرفته «آذربایجان‌شمالی» و آذربایگان ایران یا آدربایگان راستین را «آذربایجان‌جنوبی» نام‌داده‌اند [۲]

این‌نامگذاری نادرست آشفته فکریهای بسیار پدید آورده که هرگاه روشن‌نگردد بی گمان‌مایهٔ آشفته‌فکریهای‌تازه‌و تازه‌تری خواهد گشت .

شایسته‌است برای‌روشنتر ساختن مطلب پژوهشهائی انجام گیردو کتابها و مقاله‌هائی دراین زمینه نگاشته‌شود تااین نکتهٔ بسیارمهم تاریخی‌بدرستی روشن گردودست کم‌مایه گمراهی‌مترجمان‌و نویسندگان‌ما نشود . نگارنده میکوشد تا خطوط اصلی در این نوشتهٔ کوتاه روشن گردد .

پیش ازتوضیح دربارهٔ مطلب اصلی نمونه‌ای چند از کتاب «تاریخ ایران ازدوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» از نظر خوانندگان گرامی‌میگذرد :

۱ ـ « شاخه‌های سلالهٔ اشکانی درایبری (گرجستان‌خاوری) و آلبانی (آذربایجان شمالی که اکنون‌حکومت آن‌شوروی‌است)نیزمستقر گشتند» [۳]

۲ ـ «منازعهٔ دو دولت برسر ارمنستان وایبری (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود » . [۴]

۳ ـ « بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی (آذربایجان‌شمالی) عبور کرد » . [۵]

چنانچه خوانندگان گرامی ملاحظه فرموند نویسندگان کتاب همه‌جا

2- A . K . Svertchevskaya : «Bibliografiya Irana» – Moskva 1967 , S . 288 , № 6970 , S 323 , № 7921 .

۳ـ ن و پیگولوسکایا ، آ یو یاکوبوسکی ، ای .پ پطروشفسکی ،ل .و . ستریوا آ م بلنیسکی «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ‌هیجدهم » . جلد اول چاپ تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۵۹

۴ ـ همانجا ص ۷۷

۵ ـ همانجا ص ۱۰۱

آلبانی را یا « آذربایجان شمالی » و یا «بخشی ازآذربایجان» نامیده‌اند که سراپاخطا و نادرست است

سرزمینی‌راکه امروز «آذربایجان شوروی» وگاه « آذربایجان شمالی» می‌خوانند درنوشته‌های یونانیان وروميان باستان آلبانی و یا آلبانیانام‌داشت و در کتابهای‌ارمنی آنرا «آغوانك» نامیده‌اند . دردوران باستان این سرزمین راآلان نیز مینامیدند .

تازیان نام پارسی‌آنرا دگرگونه‌ساختند واین سرزمین را الران و اران نامیدند این نام درزبان‌پارسی‌آران‌ودر زبان تازی به‌شد (ر) اران‌خوانده میشد . دربرخی کتابها هردونام آلان‌والران باهم‌آمده‌است . [۶] همهٔ‌این نامها یکی‌است واین‌سرزمین ازآنرو آلان یاآران نام گرفته که بومیان نخستینش «آل» ها ویا «آر» ها بوده‌اند . کتابهای بسیاری از نوشته های هرودوت و پلوتارخ و آثار جغرافی نویسان ایرانی وعرب مؤید این نکته است .

تاآنجا که آگاهی در دست‌است آران ازدیرزمان‌بدین‌نام خوانده‌می‌شد وهرگز کسی نام آذربایگان براین سرزمین‌ننهاده بوده ، گرچه مردم آران تیره‌ای از ایرانیان بودند وزبانشان نیزشاخه‌ای از زبانهای ایرانی‌بوده ، با اینهمه از مردم آذربایگان جدابودند و زبانشان نیزاز زبان آذری که زبان باستان مردم آذربایگان‌است،جدامی‌بود .

نام‌آذربایگان از دوهزار سال باز یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران‌بوده است . این‌نام‌در کتابها بشکل « آذربایگان» ، «آذربادگان» ودر شاهنامهٔ‌فردوسی «آذرآبادگان» آمده است . در کتابهای تازیان این نام را «آذربیجان» ودر کتابهای‌ارمنی «آذربایاقان» نوشته‌اند . [۷]

استرابوجغرافی‌نگار یونانی که حدوددوهزارسال پیش بهنگام پادشاهی اشکانیان می‌زیسته می‌نویسد : «چون دور پادشاهی هخامنشیان بپایان‌آمدو

---

۶ ـ شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمدبن احمدبن ابی‌بکر البناء الشامی‌المقدسی‌المعروف بالبشاری . «احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم » . چاپ‌لیدن ، ۱۹۰۶ م.ص۳۷۴

۷ ـ مقالات‌کسروی ، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء ، چاپ‌تهران ، ۱۳۲۷ ص۱۱۷ .

اسکندر مقدونی برایران دست‌یافت ، سرداری بنام آتورپات در آذربایگان برخاسته آن سرزمین را که بخشی از خاك مادان وبنام «مادخرد» معروف بود از افتادن بدست یونانیان نگاهداشت وآن‌سرزمین بنام او «آتورپاتکان» خوانده‌شد . »[۸]

ابوعبدالله بشاری‌مقدسی، آذربایگان‌را ازنام «آذرباد»می‌داند [۹]

بررسی‌وپژوهش‌نام‌آذربایگان‌وایسکه نام‌آذربایگان‌چگونه‌پدیدآمده موضوع‌بحث‌ما نیست ، بلکه غرض‌از نوشتن مقاله آنستکه نشان داده‌شود- آران‌سرزمینی‌است‌جدا از آذربایگان‌وهرگز نام‌آذربایگان بر آران‌وشیروان گذارده نشده است

ابن خردادبه که‌دبیردیوان بریدالجبال (ایالت ماد) بوده وبه سال ۳۰۰ هجری‌درگذشته بهنگام گفت وگو ازآران وآذربایگان آنها راجداگانه نام می‌برد و چون از شهرها و روستاهای آذربایگان سخن می‌گوید شهرهائی‌را نام میبرد که درجنوب رودارس‌است [۱۰]هم‌اوآران‌وتفلیس وبردعه وبیلقان (بیلگان) وقبله‌وشیروان‌راجداگانه‌می‌نامد ومیافزاید.«شهرستانهای آران وجرزان(گرزان) وسیسجان‌جروبلادخزر بودند که‌انوشیروان‌متصرف گشت »[۱۱]

ابن‌فقیه در کتاب البلدان که درپایان سده سوم هجری‌نگاشته‌است مرز آذربایگان را تاحد زنجان می‌داند و بهنگام ذکرنام شهر های‌آن سرزمین از برکری، سلماس، مغان، خوی، ورثان، بیلقان، مراغه ، تریز، تبریز،برزه شابورخاست، خانه، میانه، مرند، کولسره وبرزند نام می‌برد.[۱۲]. هم اودربارهٔ

۸- مقالات کسروی ، ص ۱۱۸

۹- شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن احمدبن ابی‌بکرالبناء الشامی المقدسی‌المعروف بالبشاری « احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم» . چاپ‌لیدن، ۱۹۰۶ م ص۳۷۵.

۱۰ - ابی‌القاسم عبیدالله بن عبدالله ، المعروف‌به‌ابن‌خردادبه «المسالك والممالك» ص ۱۲۰/۱۱۹/۱۱۸

۱۱ - همانجا ص ۱۲۳

۱۲ - ابی‌بکر احمدبن‌ابراهیم‌الهمدانی ، المعروف به‌ابن‌الفقیه . «کتاب‌البلدان» چاپ لیدن، ۱۳۰۲ ص ۲۸۵ - ۲۸٦.

مرز آذربایگان چنین مینویسد: «مرز آذربایجان به ارس و کر در ارمینیه هست وسرچشمه ارس از کیلیکیه است و از آران می گذرد و نهر آران بآن میپیوندد، آنگاه ازورثان میگذرد ودر پیوستگاه بهم می رسند وبانهر کر یکی میشوند وشهر بیلقات درمیانه آنهاست . این دورود باهم میگذرند تابدریای کرگان مریزند .»[13]

ابن حوقل در کتاب «المسالك والممالك» که به نیمه یکم سده چهارم هجری نگاشته چند بار از آران و آذربایگان سخن گفته واین دوسرزمین را ازیکدیگر جدا دانسته است اومینویسد: «سالار مرزبان آخرین فرمانروای آذربایگان بود که بر آران نیز دست داشت»[14] هم اودرباره دو کانگی مردم این دوسرزمین چنین مینویسد: «زبان مردم آذربایجان وبیشتر مردم ارمنستان فارسی وعربی است لیکن کمتر کسی به عربی سخن گوید و آنانکه بفارسی سخن گویند عربی نمی دانند . تنها ارباب الضیاع اند که به عربی سخن گفتن توانند . برخی تیره هانیز دراینجا و آنجازبانهای دیگری دارند، چنانکه ارمنستان به ارمنی و مردم بردعه به آرانی سخن گویند.»[15]

دانشمند وجهانگرد بنام ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که درنیمه دوم سدهٔ چهارم هجری پرداخته شده، کشورایران را به هشت اقلیم بخش کرده ودرباره زبان مردم ایران چنین نگاشته است: «زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، جزآنکه بعضی از آنها دری وبرخی منغلقه است وهمگی را پارسی نامند»[16] سپس چون از آذربایگان سخن میراند چنین مینویسد: «زبانشان خوب نیست، درارمنستان به ارمنی ودر آران به آرانی سخن گویند . پارسیشان را توان فهمید . در پاره ای حرفها بزبان خراسانی ماننده ونزدیك است.»[17]

۱۳ ـ کتاب البلدان ، ص ۲۹۶
۱۴ ـ رجوع شود به ابن حوقل «المسالك والممالك» .
۱۵ ـ رجوع شود به ابن حوقل «المسالك والممالك»
۱٦ ـ شمس الدین ابی عبدالله محمدبن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری: «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» چاپ لیدن، ۱۹۰٦ م ص ۲۵۹
۱۷ ـ همانجا . ص ۳۷۸

از نوشته مقدسی چنین برمی‌آید که زبان باستان مردم آذربایگان وارمنستان و آران شاخه‌ای اززبان پارسی بوده است. مردم‌این سرزمین نیز جدا می‌زیستند وهریك به‌لهجه‌خود سخن می گفتند.این دانشمندآذربایگان وآران وارمنستان رابه سه‌بخش جدا شمارده‌وبهنگامی که ازآران یاد کرده چنین نوشته است:«آران یك سوم همه این اقلیم است .آران سرزمینی است جزیره‌مانند میانهٔ دریای خرر وروود ارس،ونهرالملک(کر)ازطول‌آنرا قطع میکند ومرکرآن بردعه است وشهرهای آن عبارتند از: تفلیس، قلعه،خنان، شامخور،جنزه(گنجه) ،برديج،شماخی،شیروان، باکویه(باکو)شابران،دربند، قبله، شکی،وملازکرد »[18]

اصطخری که از جهانگردان سده‌های سوم‌وچهارم هجری بوده وبه‌سال ۳٤٦ هجری وفات یافته بهنگام یاد کردن از آذربایگان و آران، آنها را جداگانه نام میبرد و بخشی درکتاب دارد بنام «صورت ارمینیه و اران و آذربیجان »[19]اونیزهمانند مقدسی آران را ازآذربایگان جدا نام میبرد و شهرهای آن سرزمین را چنین میشمارد :«بیلقان، ورثان(که‌وردیان ووردان هم نام یافته)، برديج(برزنج)،شماخی، شیروان، آنجازه، شابران، قبله،شکی، گنجه‌وشمکور (شامخور) »[20]

ازهمهٔ این نوشته‌ها که‌ازدانشمندان‌وجهانگردان‌بنام‌آورده شده بخوبی پیداست که‌آران سرزمینی جدا ازآذربایگان بوده وزبان‌آرانی نیز گرچه خود ازشاخه‌های زبان پارسی بوده ، با اینهمه با زبان‌آذری (زبان‌باستان مردم‌آذربایگان) جدائی‌هائی داشته است مردم‌آذربایگان وآران‌وشیروان همچون بسیاری از دیگرتیره‌های ایرانی فرمانروایانی داشتند که در تاریخ «آذربایگان شاهان ،آرانشاهان و شیروانشاهان» نام یافته‌اند.[21]شاهان این سرزمین باجگزار وفرمانبردارشاهان ایران بودند . پس‌ازانتشارآئین‌مسیح

۱۸ ــ المقدسی ، «احسن‌التقاسیم ،»ـص۳۷٤

۱۹ــ ابواسحق‌ابراهیم اصطخری «المسالك‌والممالك».چاپ‌تهران، ۱۳٤۰،ص۱۵۵

۲۰ــ همانجا ص۱۵۸ .

۲۱ــ ابن‌خردادبه «المسالك والممالك» چاپ بغداد ، ۱۸۸۹ م . ص ۱۷ .

آرانیان نیز همانند گرجیان و ارمنیان دین عیسی را پذیرفتند و شورشها و نافرمانیهای که گاهشان ارآن پس افزون گشت و تاریخ شاهد کشاکشهائی میان لشکربان این سرزمین وسپاهیان شاهنشاهان ایران بوده است .

تاسده‌های هفتم وهشتم هجری نام‌آران بسیارآمده و ازآن‌پس‌رفته‌رفته کمتربنام‌آران برمی‌خوریم .

یاقوت‌حموی که به‌سده‌هفتم‌هجری‌می‌زیسته‌در کتاب«معجم‌البلدان»درباره‌ٔ آران چنین مینویسد «آران نامی است ایرانـی ، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی ازآنها جنزه است واین همانست که مردم‌آنرا گنجه گویند، وبردعه وشمکور(شامخور) وبیلقان. **میان آذربایجان و آران رودی است که آنرا ارس گویند** آنچه درشمال ومغرب این رود نهاده‌است ازآران است وآنچه درسوی جنوب است ازآذربایگان» [۲۲]

تصور نمی‌رود بهتر ازاین بتوان مأخذی دربـارهٔ جدائی آذربایگان و آران دکرنمود . چـه یاقوت بروشنی رود ارس را حد فاصل آذربایگان و آران دانسته است وازاینجا نیك می‌توان دریافت کـه آذربایگان درجنوب ارس نهاده شده وسرزمین شمالی ارس هرگز نام‌آذربایگان نداشته است .

ابوالفدا که بسال۷۳۲ هجری درگذشته در کتاب «تقویم‌البلدان»بروشنی تمام می‌نویسد . «آران ... اقلیمی‌است مشهور که هم‌مرز آذربایگان‌است»[۲۳]. وی دربارهٔ جدائی‌آذربایگان وآران چنین می‌نگارد : «ارمنستان وآران و آذربایگان سه سرزمین بزرگند جدا از هم که اهل فن‌آنهارا دریك نقشه نشان میدهند» [۲٤]

حمدالله مستوفی درباب سوم کتاب «نزهـة القلوب» بلاد آذربایجان را چنین نام می‌برد : «تبریز ، اوجان ، طسوج ، اردبیل ، خلخال ، دارمرزین ، شاهرود، مشکین ، انار وارجاق، اهر، تکلفه، خیاو ، درآورد ، قلعه کهران،

۲۲ ـ یاقوت حموی «معجم‌البلدان» ، چاپ اروپا ، جلد یکم ، ص ۱۸۳

۲۳ ـ عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف‌به‌ابی‌الفدا «تقویم‌البلدان» . ص ۳۸٦ .

۲٤ ـ همانجا . ص ۳۸٦ .

کلیبر ، گیلان فصلون ، مردان قم ، نوذر ، خوی ، سلماس ، ارمیه ، اشنویه، سراو(سراب) ، میانج (میانه) ، گرمرود ، مراغه ، دهخوارقان (دهخوارگان آذرشهر کنونی) ، نیلان ، مرند، دزمار، زنگیان (زنجان) ، زنوز،نخجوان، اخبان ، اردوباد ، آزاد وماکویه (ماکو) ».[۲۵] هم او بهنگام بحث در بارهٔ سرزمین‌آران میان دورود ارس و کرراآران خوانده وآنسوی کررا شیروان نامیده است.[۲۶]

درشرح لشکر کشیهای امیرتیموروتاریخ فرمانروائی شاهان‌آق‌قویونلو وقراقویونلو کمتر ازآران سخن رفته وتنها وقتی از قره‌باغ یاد شده آنسرا «قره‌باغ‌آران» نامیده‌اند[۲۷].

اسکندربیک منشی که دردوران صفویان میزیسته دوسه بسار ازآران نام برده وآران وشیروان را ازآذربایگان‌جداشمرده‌است . اوچنین‌مینویسد: «قصبات‌آذربایجان وشیروان وآران وگرجستان » [۲۸]

در کتاب برهان قاطع که‌بسال ۱۰۶۲ هجری قمری نوشته شده هنگامی که ازارس یاد شده چنین‌آمده‌است : «ارس ـ بفتح اول وثانی وسکون سین بی‌نقطه نام رودخانه‌ای است مشهور که از کنار تفلیس ومابین‌آذربایجان و اران می گذرد »[۲۹]

شاید مسیرارس ازنظرجغرافیائی اندکی نادرست باشد ، ولی قدرمسلم آستکه نگارندهٔ کتاب این رود را حد فاصل میان آران و آذربسایگان دانسته وتنها سرزمین واقع‌در کرانه جنوبی رود ارس راآذربایگان مینامد .

همهٔ این مآخذ وبسیاری اسنادومدارك دیگردلیلی‌است روشن برآنکه سرزمین‌آران وشیروان همواره ازآذربایگان جدا بوده ودرگذشته هرگز

۲۵ ـ حمدالله مستوفی «نزهة‌القلوب» ، ص ۸۵ ـ ۱۰۲

۲۶ ـ همانجا ص ۹۱ ـ ۹۲

۲۷ ـ رجوع شود به مطلع‌السعدین سمرقندی

۲۸ ـ اسکندربیک منشی «تاریخ عالم‌آرای عباسی» . ص ۱ ـ ۱۶

۲۹ ـ محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان «برهان قاطع» باهتمام دکتر محمد معین . جلد اول ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۲ ، ص ۳۱

نام‌آذربایگان مرآن دیار گفته نشده است اگر اسناد ومدارك وزارت امور خارجهٔ ایران وروسیهٔ تراری و کتابهائی راکه تاسال ۱۹۱۸ میلادی درخود روسیه نوشته شده ازنظر بگذرانیم به‌روشنی می‌بینیم کـه سرزمین آران و شیروان هرگزنام‌آذربایگان نداشته وگاه بهمان نام‌آران وشیروان وگاهی قفقاز نامیده می‌شده است .

فریدون بک کوچرلینسکی که خود ازترکی زبانان قفقاز بوده درآغاز سدهٔ بیستم کتابی تحت عنوان « ادبیات تاتارهـای‌آذربایجانی» نگاشته کـه باوجود خطاهای سیار نکاتی شایان توجـه دارد . وی بقول خود در بـارهٔ «تاتارهای آذربایجانی» چنین می‌نویسد . «تاتارهای‌آذربایجانی تبعهٔ روس درگوشهٔ جنوب خاوری قفقاز در استانهـای باکو ، الیزابتوپل ، تفلیس ، ایروان ونیرشمارهٔ اندکی دربرخی‌نواحی‌شمال قفقازنشیمن دارند، تاتارهای آذربایجانی تبعهٔ ایران نیز دراستان (ولایت) وسیعی بنام‌آذربایجان زندگی میکنند که مرکرآن شهر بازرگانی ، پرجمعیت وثروتمند تبریزمقرولیعهد ایران است»[۳۰].

نویسنده مردم‌آذربایگان‌را به‌غلط تاتارنامیده وترکی‌زبانان‌آذربایگان وقفقاز (باکو ، الیزابتوپل، تفلیس وایروان) وحتی ترکی‌زبانان داغستان و لرگی‌ها وترکی‌زبانان کوهستانهای‌ماوراء قفقاز را نیز « تاتارآدربایجانی » نامیده که سراپا نادرست است وحتی مورد تأیید ترکی زبانان سرزمینی که اکنون‌آذربایجان شوروی نام دارد نیزنیست وآنان امروزه هریك خودرا دارای ملیتی جداگانه می‌شمارند . این نکته جای بحث جداگانه‌ای است. اما نکتهٔ‌روشن‌آنکه‌نویسنده کتاب باآنکه خود ازترکی‌زبانان قفقاز وشاید متعصب نیز بوده باکو و سرزمین ترکی زبانان روسیه را « جنوب خاوری قفقاز» نامیده وهرگزآن سرزمین را باآذربایگان یکی ندانسته است .

پس از تـأسیس حکومت مساواتیان در قفقاز سرزمین آران و شیروان «جمهوری‌آذربایجان نام یافت» مساواتیان که ازماه ژوئن سال ۱۹۱۸ تا ۲۸

30 – Fridun bek Kocerlinskii : «Literatura Azerbaidjanskix tatarov» . Tıflis 1903 g. S 3.

آوریل سال ۱۹۲۰ درقفقاز حکومت داشتند به تأیید اسناد ومدارك شوروی «پیروی‌ازترکان میکردند»[۳۱] وهدفشان الحاق آذربایجان ایران به قفقاز بود. بلشویکها نیز که از۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ درقفقاز برسرکار آمدند، پس از درهم‌شکستن حکومت مساواتیان نام آذربایجان رابرآران وشیروان همچنان باقی گذاردند.

مردم آذربایگان که در گذشته بخاطر دفاع ازمرزو بوم خویش باسپاه ترکان عثمانی پیکارها کرده زرن ومرد و کودك ازتبریز تادیه‌های دور دست رضائیه وماکووشاهپور علیه بیدادگری آنان بپاخاسته بودند، باگذاردن نام آذربایگان برسرزمین دیگری جرمرزوبوم خویش روی موافق نشان ندادند وشادروان شیخ محمد خیابانی ویارانش پیشنهاد کردند تانام آذربایجان تغییر یابد و «آزادیستان» نامیده شود در کتاب تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان در بارهٔ تغییرنام آذربایجان چنین آمده است: «درهمان روزهای نخست خیزش[۳۲] حاجی اسماعیل آقاامیرخیزی که آزادیخواهان کهن واین زمان از نزدیکان خیابانی‌می‌بود پیشنهاد کرد که آذربایجان‌چون درراه مشروطه کوششها کرده وآزادی رابرای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم در این هنگام نام «آذربایجان»‌یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس ازبهم‌خوردن امپراتوری روس‌ترکی زبانان‌قفقاز درباکووآن پیرامونها جمهوری کوچکی پدیدآورده آنرا «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند آن سرزمین‌نامش‌در کتابها «آران» است، ولی‌چون این نام از زبانها افتاده بود، و از آن سوی بنیادگذاران‌آن جمهوری امید وآرزوشان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی کردند، ازاین رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یکانگی‌خرسندی نداشته وازایرانیگری چشم پوشی نمی‌خواستند ازآن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند، وچون آن نامگذاری شده وگذشته بود کسانی می‌گفتند: بهتر است ما نام استان

31 – Entseklopediceskii slovar t 2. Moskva 1945 g. S. 445.

۳۲ – مقصود قیام شیخ محمد خیابانی است.

خود رادیگر گردانیم همانا پیشنهاد «آزادیستان» ازاین‌راه بوده» [۳۳]
گذاردن نام آذربایگان بر آران بیشتر سیاستمداران و دانشمندان را به شگفتی‌واداشته بود نکته‌ای که امروز چنین عادی بنظرمیرسدومؤسسات پژوهشی مابی‌اندك توجهی نام «آذربایجان شمالی» راعیناً در کتابهای خود می‌آورند ، درآن‌روز گاران‌بس شگفت‌می‌نمود . شادروان‌سیداحمد کسروی تبریزی دانشمند گرانمایه درشاهکار پژوهشی خودبنام «شهریاران گمنام» که بسالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰٦ هجری شمسی وشاید پیش از آن نوشته وسال۱۳۰۷ هجری‌شمسی بچاپ رسانیده، ازاین‌کار با شگفتی یاد نموده است او در این باره‌چنین‌می‌نویسد : «شگفت است که‌آران‌راا کنون «آذربایجان»میخوانند باآنکه آذربایجان یاآذربایگان‌نام سرزمین دیگری است که درپهلوی‌آران وبزرگتر وسرشناس‌تر ازآن‌می‌باشد وازدیرین زمان که‌آگاهی دردست‌هست همواره این دوسرزمین ازهم جدابوده وهیچگاه نام‌آذربایگان برآران گفته نشده است ، تاکنون ندانسته‌ایم که برادران آرانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپاکرده میخواستند نامی برآنجا بگذارند ، برای‌چه نام تاریخی‌وکهن خودرا کنار نهاده دست یغمابسوی‌آذربایگان دراز کردند؟ وچه سودی راازاینکار شگفت خود امیدوار بودند ؟ ! این خرده گیری نه‌از آنستکه ما برخاسته ازآذربایگانیم وتعصب بوم و میهن خود نگهمیداریم . چه‌آذربایگان راازاین‌کارهیچگونه زیان نیست بلکه از اینستکه برادران ارانی مادرآغاززندگانی‌ملی‌وآزادخود پشت‌پا بتاریخ وگذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند واین خود زیانی بزرگ‌است . وآنگاه تاریخ مانند چنین‌کارشگفت سراغ ندارد » . [۳٤]

شگفتا دانشمندانی چون پیگولوسکایا ودیگران در پژوهشهای خود راستیها را نادیده گرفته‌اند و بهنگامی که از سرزمین «آران» یاد میکنند کنارآن نام ساختگی «آذربایجان شمالی» رامی‌آورند . اگرآلان یا آران

---

۳۳ - احمد کسروی تبریزی «تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان» تهران ، چاپ سینا، چاپ دوم ، ۱۳۳۳ ، ص ۸۷۷ .

۳٤ - احمد کسروی «شهریاران گمنام» . چاپ دوم . ص ۲٦٤-۲٦۵ .

راست است، پس «آذربایجان شمالی» چیست؟ چگونه سرزمینی را چند نام تواند بود؟

چنانچه پیشتر اشاره شد سالها پیش از پادشاهی اشکانیان سرزمین آتورپاتکان یا آذربایگان وجود داشته و کنار آن نیز سرزمین آلانها بوده است. این نکته در همان کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» بروشنی تصریح گردیده است. نوشته‌های جغرافی‌دانان بزرگ اسلامی که ما از آن‌ها یاد کرده‌ایم نیز مؤید جدائی این دو سرزمین بوده و نشان میدهد که هرگز نام آذربایگان بر آران گفته نشده است. بنابراین از کجا یکباره نام آلبان یا آلان (آران) بدور افتاده و این سرزمین نام آذربایگان بخود گرفته است؛ سبب اینکار چه بوده و نویسندگان چه دلیلی برای این نامگذاری داشته‌اند. بهتر بود مؤلفان بجای گذاردن نام ساختگی آذربایجان بر آران، شرحی مستدل از تاریخ این تبدیل نام مینگاشتند و این چیستان را برما معلوم وروشن میساختند.

باشرحی که گفته شد «آذربایجان شمالی» تنها به سرزمینی می‌توان گفت که درجنوب رود ارس نهاده شده است.

نگارنده آرزومند است مؤلفان کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» نادرستی نوشتهٔ خودرادربارهٔ آذربایگان بازیابند ومترجمان ومؤسسات پژوهشی نوشته‌های خاورشناسان بیگانه را چشم بسته نپذیرند وباموشکافی بیشتری بررسی نمایندتادرآینده اینگونه خطاها پدیدارنگردد ومایه گمراهی خوانندگان وآموزندگان نشود. پایان

یادداشت مجله

متأسفانه این بی‌توجهی را مترجم همین کتاب و نیز آقای و روحی ارباب در ترجمهٔ کتاب‌های «تاریخ ماد» و «تاریخ ایران باستان» که این هر دو کتاب نیز از تألیفات محققان شوروی است مرتکب شده‌اند، چنانکه در تاریخ ماد در سی و نه موضع نام آذربایجان برده شده و از آن میان در ده جا صریحاً آذربایجان شوروی و در دوازده موضع آذربایجان ایران ضبط شده که به گونهٔ دیگر خود، بیانی برای تأیید بودن آذربایجانی بنام آذربایجان شوروی می‌باشد (رک به فهرست جای‌ها در کتاب ماد) ودر کتاب تاریخ ایران باستان هم در صفحات ۸ و ۴۹ و ۴۴ صحبت از آذربایجان به میان آمده است

شاهکارهای تمدن و هنر ایران

...سیهای تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هایی از
...ر و تمدن ایران را، که زیب بخش موزه‌های مختلف
...ده‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی

ترجمهٔ مجید وهرام

شکل ۱ــ بشقاب لعابی رنگی واکلیل کاری شده از آثار سدهٔ دوازدهم کاشان به‌قطر ۲۱سانتیمتر این‌شاهکار هنری در موزهٔ شخصی «ادسل‌فورد» قراردارد

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل ۲ــ سنگ لعابی تکرنك به ارتفاع ۳۴/۳ سانتیمتر متعلق به سدهٔ ۱۷ این اثر هنری درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت قرار داده شده است .

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل ۳ ــ کاسه لعابی الوان، ازکارهای سدهٔ هشتم تانهم به قطر ۲۵ سانتیمتر این نمونه هنری در موزهٔ شخصی «آمورفو توسلوس» موجود است .

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل ٤ــ کوزهٔ سیاه رنگ بالعاب آبی به ارتفاع ۲۱ سانتیمتر از کـار هــای کاشان یاساوه، متعلق به اوایل سدهٔ سیزدهم. این اثرهنری ارزنده زینت‌بخش موزهٔ شخصی خانم «الیس» می‌باشد .

(تصویر از جلد دهم پوپ)

شکل ۱

سکل ۳

شکل ٤
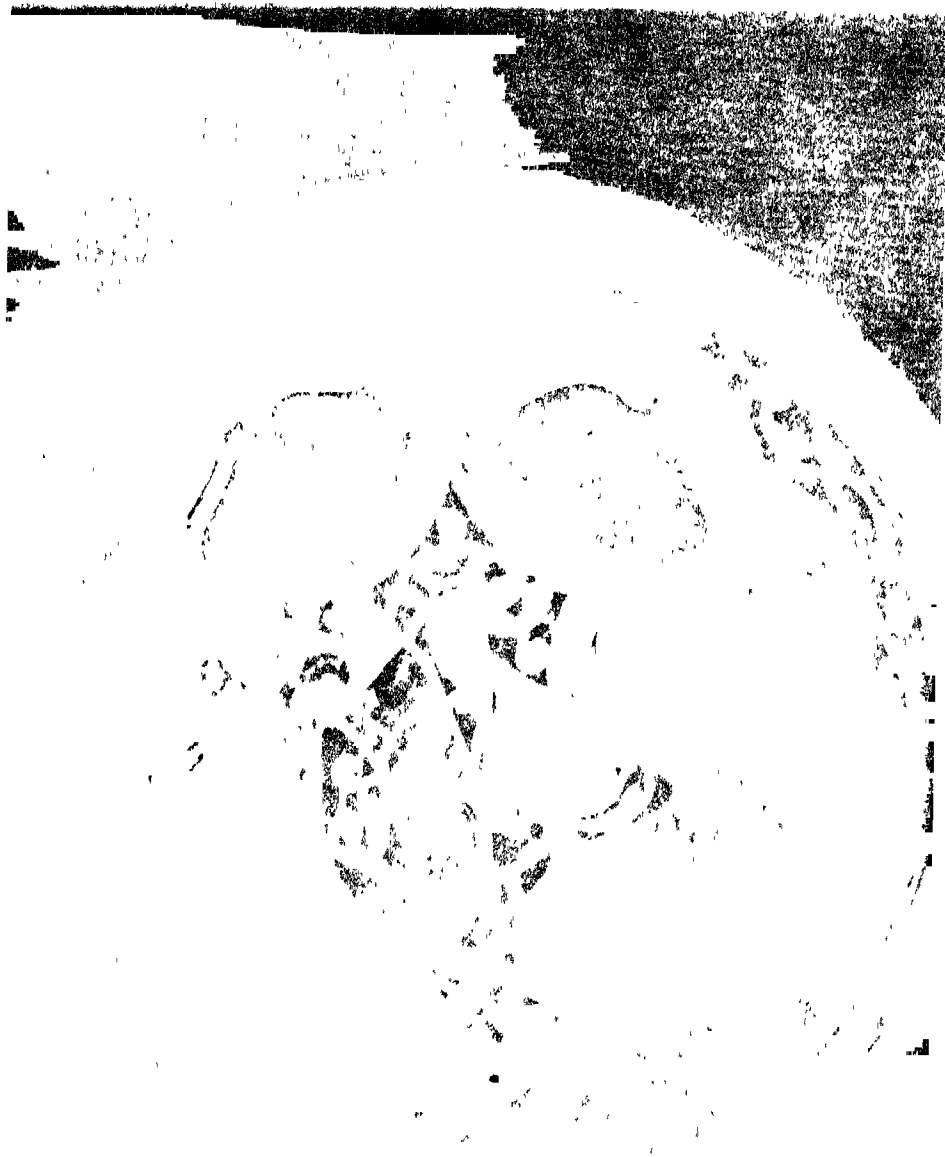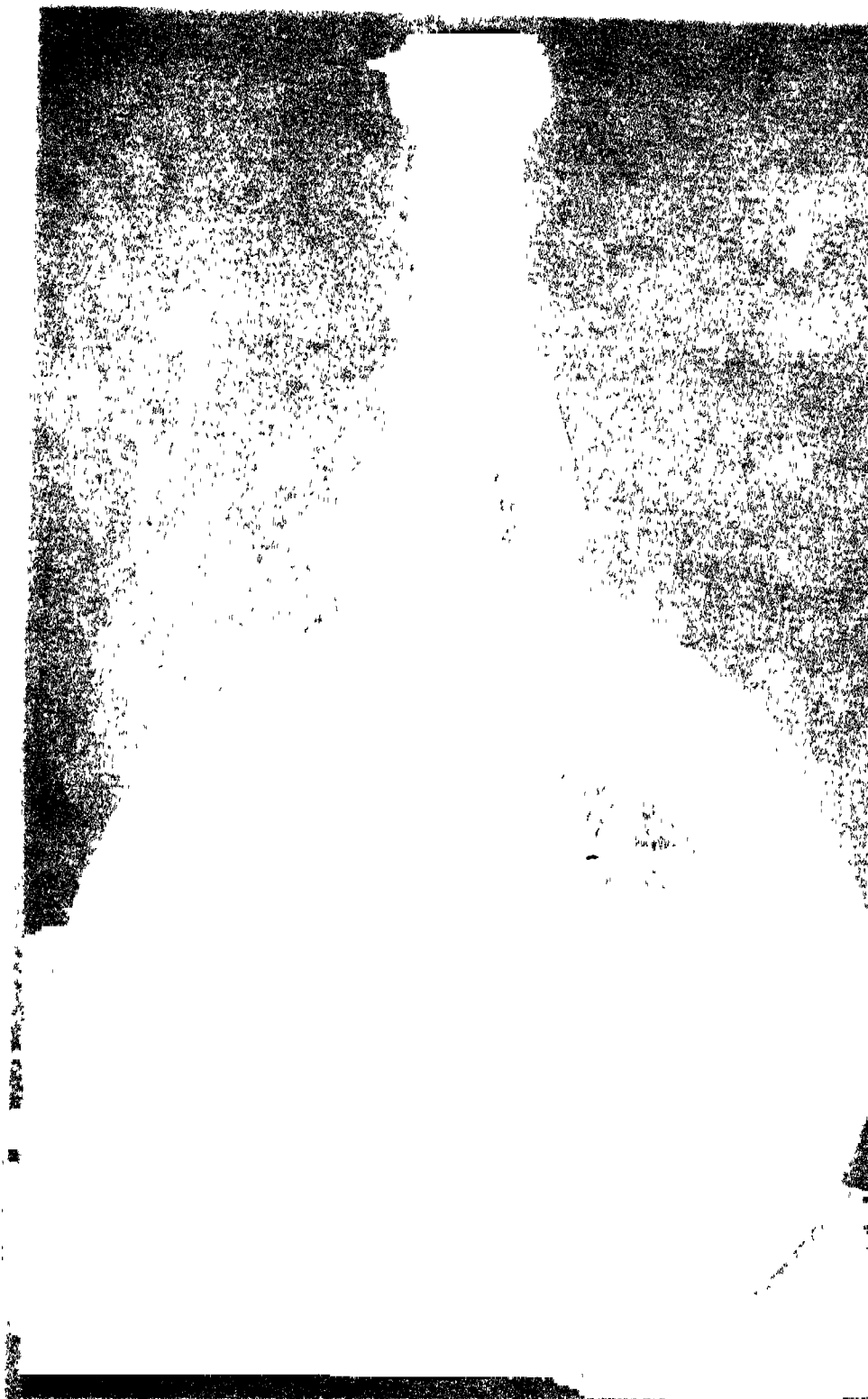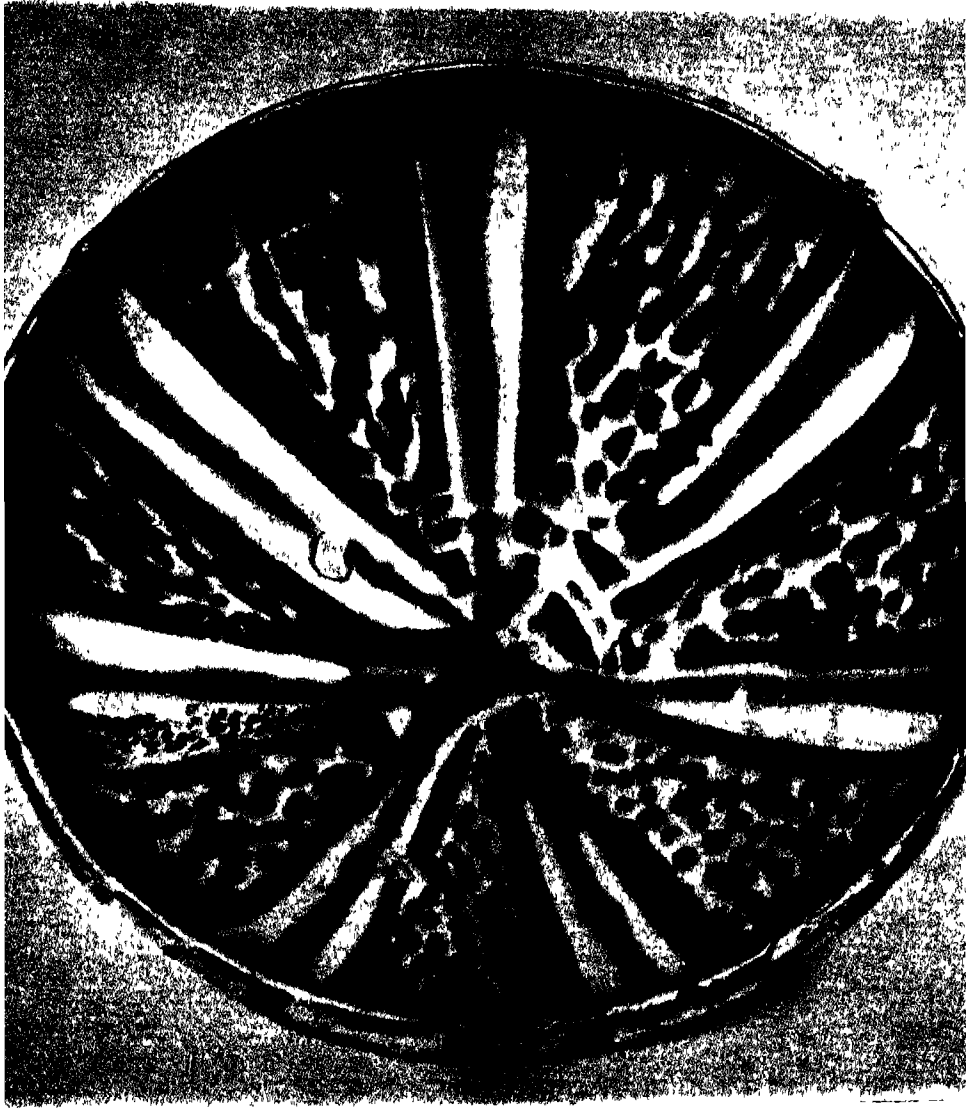
جنبه های سیاسی و دیپلماسی

مسئله هرات و افغانستان

(در دوره قاجاریه تا معاهدهٔ پاریس)

بقلم

علی اکبر بینا

(دکتر در تاریخ ـ استاد دانشگاه)

دوره قاجاریه از شگفت انگیز ترین ادوار تاریخ ایران است. دوره‌ای است که قدرتهای بزرگ جهان از اقصی نقاط دنیا بعلل گوناگون چشم بآن دوخته داشتند ایران مرکزی شده بود که تمام قدرتها دور آن دایره زده بودند. دایره‌ای بی ثبات و ناآرام که هر گوشه اش میل به درون داشت، بعبارت روشن‌تر کشور ما که بگفته «تنسر» هیز بدان هیز ندارد شیر روزی محدود اهل جهان بود و فرمانفرمای هفت اقلیم تا اگر یك ایرانی گرد هفت کشور بر آمدی هیچ آفریننده را از بیم شاهان ایران زهره نبود که نظر بی احترام بر او افکند»[1] بصورت طعمه‌ای در آمده بود که

1 ـ نامه تنسر تصحیح مجتبی مینوی ص ۲۸

گرگسان هزار هزار گرداوراو وگرفته بودند و بر سر استفاده از موقع جغرافیائی و منابع طبیعی آن بر یکدیگر منقار میزدند، تا سرانجام هریك قطعه‌ای ربودند و آنچه که برای ما باقی‌ماند منحصر بیك نوار کوهستانی شد در حاشیه کویر مرکزی

متأسفانه فصل مربوط بتاریخ قاجاریه هنوز بطور کامل بررسی نشده و این فصل که بدون تردید پردامنه‌ترین و مفصل‌ترین فصول تاریخ ایران و عبرت‌انگیزترین و پندآموزترین فصول تاریخ جهان است، هنوز ناشناخته مانده‌است ویکی ازانگیزه‌هائی که مطالعات محدودمرا منحصر بتاریخ قاجاریه‌ساخته همین است

باری، در کتاب تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران که جلد اول آن چند سال قبل بزیور طبع درآمد شمه‌ای درباب روابط ایران وروسیه درسالهای پادشاهی آغا محمدخان قاجار وفتحعلیشاه وحوادثیکه بخصوص در ولایات شمالغربی ایران یعنی قفقاز رخ داده است بیان شده، اینك بر آن شدم که اگر توفیق حاصل گردد بحوادثی که درناحیه شرق ایران یعنی سرزمین هرات وافغانستان وبلوچستان رخ داده بپردازم وبصورت مقالاتی پی درپی بحضور هموطنان تقدیم دارم، آنگاه یکجا ودریك کتاب منتشر کنم وچون عظیم‌ترین ومهمترین حادثه مشرق جدا شدن خاك هرات وافغانستان ازایران است، ابتدا بآن می‌پردازم

همچنانکه خوانندگان گرامی میدانند پس‌از قتل نادر سرداران او که بیش از بیست‌سال دررکاب اوجنگیده بودند وفن کشورگشائی را یادگرفته بودند هریك بگوشه‌ای رفتند وبرای خود بساط حکومت چیدند درمیان این سرداران نامجو، موفق‌تر ازهمه «احمدخان ابدالی» بود که بسمت‌قندهار رفت وبرای خود حکومتی ترتیب داد احمد خان علاوه‌براینکه خودسردار لایقی بود اوضاع زمان نیز باومساعدت کرد زیرا پس‌ازآنکه کریمخان زند برسایر سردارانی که مدعی پادشاهی بودند پیروز شدپاس حقوق نادررانگه داشت ومتعرض «شاهرخ» نوه‌او که حکومت مشرق ایران‌را داشت‌نشدشاهرخ

نیز شاهزاده‌ای ناتوان و بی‌اراده بود ونتوانست بحکومت خود سر وسامانی دهد مضافاً باینکه کور شده بود وحوصله انجام اقدامات حاد و مهم نداشت . بنابراین احمد خان بافراغ خاطر و بی‌آنکه قدرتی مزاحم او گردد میدان‌را برای خود بازدید وسرزمینهای وسیعی را ازایران و هندوستان در حوزه حکمرانی خود درآورد بااینکه احمدخان ابدالی هیچگاه درصدد نبود که افغانستان‌را ازایران‌جدا سازد اما عملیاتیکه دردوره حکومت‌خودانجام داد،مقدمهٔ جدائی افغانستان ازایران شد پس‌ازآنکه آغا محمد خان روی کار آمد درسال‌آخرعمر بقصد سروسامان دادن بولایات شرقی‌ایران‌عازم خراسان شد اما لشکر کشی ناگهانی «کاترین» ملکه روسیه اورا از اجرای نقشه‌اش بازداشت و برای مقابله باروسها عازم قفقاز شد .

فتحعلیشاه‌نیز تقریباً درتمام دورهٔ سلطنت گرفتارروسها بود وجز اقدامات ناچیز و بی‌اثر و چند لشکر کشی که بتحریك نمایندگان سیاسی انگلستان برای مشغول ساختن افاغنه وجلوگیری ازتاخت وتاز آنان به‌ولایات شمالی هندوستان صورت گرفت‌کار مهمی انجام نداد تنها درسالهای‌آخرعمر که از گرفتاری روسها فراغتی حاصل کرده بود عباس میرزا را مأمور رسیدگی باوضاع مشرق و سر وسامان دادن بامور آن نواحی نمود و چون در کتاب تاریخ سیاسی ودیپلوماسی ایران جلد اول در مورد مسائل مربوط به‌مشرق ایران درزمان فتحعلیشاه فی‌الجمله بحث کرده‌ایم ازتکرارمطالب خودداری میکنیم و دنبالهٔ مطلب را ازآغاز پادشاهی محمد شاه میگیریم

محمد شاه وهرات :

پیش ازآنکه قضایای هرات را در زمان‌سلطنت محمد شاه شرح دهیم لازم است مختصر اشاره‌ای‌بسیاست‌آسیائی دولتهای انگلستان و روس بنمائیم تا بسهولت بعلل مخالفت دولت انگلستان نسبت باقدامات دولت ایران در هرات وافغانستان پی ببریم

در اوایل سلطنت محمد شاه سیاست این دو دولت در کشورما مشخص و معین می‌باشد زیرا حرکت دائمی روسها بسمت هندوستان و جلوگیری

انگلیسها ازنزدیك شدن آنان بسرحدات هندوستان دراین هنگام بـه اوج شدت رسیده وعکس‌العمل این دوسیاست درایران بخوبی نمایان میباشد

پیشرفت روسها درناحیه ترکستان وبخارا وبسط نفوذ روز افزون آنان در ایران پس از انعقاد معاهدهٔ ترکمانچای سیاستمداران انگلیسی را به وحشت انداخته بود - بخصوص که زعمای انگلستان‌متوجه‌شده بودند که محمد شاه وعمال دولت ایران برای جبران شکست از روسهاتوجه خـود را بسمت مشرق ایران و افغانستان معطوف ساخته‌اند بطوریکه « لرد کرزن » در جلد دوم کتاب خود راجع بروابط سیاسی دولت انگلیس با ایران مینویسد. « درسال ۱۸۳۳ ما فوق‌العاده دراضطراب بودیم که مبادا ازحرکت قشون ایران بطرف هرات خطری توجه ما شود »

سیاستمداران دولت انگلستان ازسیاست دولت روسیه‌تزاری در مشرق ایران فوق‌العاده مضطرب ومتوحش بودند دراین مورد «سرجان کامبل » در گزارش رسمی خود در ژوئن ۱۸۳۵ (مطابق ماه صفر ۱۳۵۱ هجری قمری) به «لرد پالمرستون» خاطرنشان میسازد « که حرکات نظامی و نقشه‌های دولت روسیه تزاری بمنظوربسط وتوسعه نفوذ خود درمشرق ایران - چنانکـه در گزارشات قبلی خود مفصلا شرح داده‌ام - روز افزون می‌باشد . »

پس ازجنگهای دورهٔ دوم ایران و روس وانعقاد عهدنامه ترکمانچای درخراسان اغتشاشات مهمی بروز کرد وفتحعلیشاه عباس میرزا نایب‌السلطنه را مأمور انتظام امور آن سرزمین‌نمود عباس میرزا پس ازآنکه باغتشاشات و ناامنی ناحیه خراسان خاتمه داد برای مدت کـوتاهی به تهران بازگشت ، ضمناً به‌کامران میرزا حاکم‌هرات دستورداد‌بدولت‌ایران‌مالیات بپردازد در برابرپاسخ نامساعدی که ازطرف کامران‌میرزارسیدعباس‌میرزامصمم شدهرات را تسخیرنماید وبهمین مناسبت باردیگرعازم خراسان‌شد وبااینکه‌پزشکان دربارمسافرت ویرا بعلت کسالت او صلاح نمیدانستند،اندیشه نکرد و روی بخراسان نهاد دربین راه به‌فرزند خود محمد میرزا فرمان داد که راه هرات را پیش گیرد و به‌محاصرهٔ آن شهر اقدام‌نماید ومتعاقب آن قائم مقام راباسپاهی

مأمور کمك بەمحمدمیرزا نمود وخود بسمت مشهد کوچ داد محاصرۀهرات بطول انجامید و متأسفانه بیماری عباس میرزا درمشهد شدت یافت.

قائم مقام ومحمد میرزا مشغول محاصرۀ هرات بودند که خبرفوتعباس میرزا در مشهد در تاریخ دهم جمادیالثانی ۱۲۴۹ برابر ۲۶ اکتبر ۱۸۳۳ باردوگاه رسید.

قائم مقام پس از شنیدن خبرفوت نایبالسلطنه باکامرانمیرزاصلح کرد و مقرر گردید کامران میرزا هرسال ۱۵هزار تومان پولنقد وپنجاه طاقه شال کشمیری بدربارایران بفرستدوسکه باسمشاهایرانضرب نماید و استحکامات «غوریان» را خراب کند.

ولی درنتیجه تغییرات وتحولاتی که در آغاز کار محمدشاه درایران رخ دادکامران میرزا حاکمهراتعلاوه براینکه بوعدههای خودعمل ننمود حتی شروع بدستاندازی بنواحی سیستان نیز کرد واموالسکنه آنجا را بتاراج برد، و هرچه میتوانست در نواحی خراسان دست بخرابی زد دراین مورد «مسترالیس» نمایندۀ دولت انگلستان درتهران در گزارششماره ۱۴ مورخ ۴ فوریه ۱۸۳۶ به«ویکونتپالمرستون» رفتار بدترکمانانرا در ایالات شرقی ایران وباسارت درآوردن ایرانیانراشرح داده خاطرنشان میسازد شاهبرای حتم غائله ترکمانان اقدام خواهدکرد، ضمناً مسترالیس بوزارت خارجه انگلستان اطلاع میدهدکه اخباررسیدهتأیید میکند شاهزادهکامراننامه‌ـ های متعددی بهرؤسای افغان نوشته وهمکاری آنانرا برایمقابلهباشاهایران خواستارشدهاست، درهمین گزارش گوشزد میکند که«یار محمدخان» وزیر کامرانمیرزا مردی است جسور وباذوق وقریحه [1]

محمدشاه در نتیجه مذاکرات با «سرهانریالیس» نماینده مخصوص انگلستان و«کاپیتان ماکدونالد» که برای تبریك جلوس محمد شاه بتهران آمده بودند وحامل نامه مورخ ۲۱ اکتبر ۱۸۳۵ [2] «لردپالمرستون» دایر به

---

۱ ـ گزارش شماره ۱۴ مورخ ۴ فوریه ۱۸۳۵ مسترالیس به ویکونت پالمرستون
London. Public Record Office. Foreiny Office
Records Persia Fo. 60 T 40 ۲ ـ نامه ۲۱ اکتبر ۱۸۳۵ لردپالمرستون

تبریك وتهنیت جلوس وتاجگذاری محمدشاه بودند متوجه‌شده بود که دولت انگلستان بااقدامات وبرقراری نفود دولت ایران درهرات مخالف است. - از طرفی‌واضح بود که خودسری‌های حاکم‌هرات در نتیجه اقدامات و تحریکات عمال انگلیسی‌است که برخلاف مواد عهدنامه‌های منعقده بادولت ایران رفتار میکردند

علاوه براینکه مأمورین انگلیسی تمام مساعی خودرا برای‌عقیم گذاردن نقشه‌های دولت ایران برای لشکر کشی سمت مشرق بکار می‌بردند حاکم هرات رانیز ازهرحیث پشتیبانی میکردند چنانکه مستر الیس نماینده‌دولت انگلستان درتهران طی‌نامه مورخ فوریه۱۸۳٦ بشاهزاده کامران میرزای‌هرات نوشته متذکرشده است: «که‌دولت بریتانیای کبیر مایل است ونفوذ خود را بکار خواهدبرد که‌صلح رادرآن ناحیه‌حفظ کند دولت بریتانیا بعلت‌مراوده وتجارت با افغانستان همواره آرزو داشته که اوضاع آنسامان مرفه وآسوده باشد من‌شما یادآور میشوم که‌موقع تبریك‌جلوس شاه تذکردادم که بایستی صلح را درقسمت مشرق ایران حفظ کند وازجنگ پرهیز نماید ودراینمورد مسئولان ایران‌بماوعده‌داده‌اند» [۱] چنانکه می‌بینیم عمال انگلیسی‌مایل بودند که آرامش درمشرق ایران برقرارباشد وتمام‌مساعی‌خودرا نیز بکارمی‌بردند که‌ازلشکر کشی محمدشاه سمت‌هرات جلوگیری نمایند درصورتیکه خود انگلیسیها معترف بودند که‌هرات‌متعلق بایران است وتمام‌مأموران‌انگلیسی این نظریه‌را تأیید مینمودند، چنانکه «مستر مك‌نیل» [۲] وزیرمختارانگلستان درایران در گزارش مورخ ٢٤ نوامبر ۱۸۳۷ مطابق ١٦ ذیقعده ١٢٥٢ خود چنین مینویسد.

«صرف‌نظرازادعای دولت ایران‌راجع به‌تملك هرات‌اگر موضوع اختلاف را بین دو دولت مستقل فرض نمائیم اینجانب معتقد است که حق بادولت ایران‌است‌وهرات‌در

---

۱ - نامه مورخ فوریه ۱۸۳٦ مسترالیس به‌کامران میرزا

London. P R O..P. Fo 60 T 40

M C Neill - ۲

اینمورد تقصیر دارد. درموقع مرگ عباس میرزا که شاه فعلی ازمحاصرهٔ هرات دست کشید ومراجعت نمود مذاکرات طرفین بعقد قراردادی منتهی شد که خطوط سرحدی در آن تعیین گردید وطرفین نیز تعهد کرده بودند که ازحملات خصمانه نسبت بهمدیگر اجتناب نمایند از آن تاریخ تاکنون دولت ایران بخاك افاغنه هیچ دست اندازی نکرده در حالیکه پس از مرگ شاه سابق، حاکم هرات با ترکمن‌ها و ایل هزاره همدست شده و بخاك ایران تجاوز نموده و رعایای آن مملکت را بغلامی برده بودند وافاغنه هرات این مشی تجاوزکارانه را لاینقطع ادامه میدهند و ایران برای جلوگیری ازاین دست‌اندازیها بعملیات خصمانه مبادرت نورزیده‌است مگر اینکه تصمیم اخیر تصرف هرات چنین تلقی شود سابمراتب فوق شاه در حمله به قلمرو کامران میرزا و بی‌اعتنائی بیادآوری دایر به عدم مبادرت بچنین اقـدامی محقق و ناگزیر می‌باشد» [۱]

در نتیجه اقـدامات و بدرفتاریهای کامران میرزا و دست اندازیهای وی بنواحی سیستان، محمدشاه تصمیم گرفت به‌هرات لشکر کشی نماید بطوریکه اقدامات نمایندگان دولت انگلیس برای جلوگیری وممانعت ازتصمیم محمدشاه به نتیجه نرسید، زیرا ازیکطرف محمدشاه شخصاً مایل بودکار هرات رایکسره نماید ازطرف دیگر نمایندگان دولت روس محمدشاه را باین لشکرکشی ترغیب میکردند، این موضوع از گزارش مورخ ۸ ژوئیه مسترالیس به لرد پالمرستون روشن‌میگردد، ـ دراین گزارش نمایندهٔ بریتانیای کبیر اظهار میدارد که :

---

۱ ـ کتاب جنگ ایران و انگلیس تألیف کاپیتان هنت، ص ۸ تا ۱۰ ـ ترجمه حسین ـ سعادت نوری.

« دولت‌روسیه و نماینده آن‌دولت شاه را به قشون کشی بسمت هرات تشجیع میکنند . در گزارشات قبلی راجع به تذکرات خود بدولت ایران برای حفظ صلح نوشتم ولی اصرار روسها بالاخره‌منجر به‌جنگ‌خواهد شد در آخرین مذاکره که با حضورحاج میرزاآقاسی و میرزا مسعود وزیرخارجه‌ایران داشتم‌بآنان تذکردادم که‌اقدام دولت ایران به‌لشکر کشی افغانستان عدم توجه دولت ایرانرا به‌عدم تمایل دولت انگلستان نشان خواهد داد. میرزا آقاسی تذکرداد که افغان‌ها درمعیت ترکمانان اراضی ایرانرا غارت کرده‌رعایای‌ایرانرا باسارت‌برده‌اند. اطلاعات‌رسیده‌دال براینست که‌میرزا مسعود وزیرخارجه ایران پروژه دولت روسیه را پشتیبانی‌میکند».[1]

در تعقیب همین گزارش‌دوروز بعد یعنی دردهم ژانویه ۱۸۳۶مسترالیس به لرد پالمرستون از طرز رفتار مأموران دولت روس نسبت بانگلیسی ها شکایت کرده اظهار میدارد

« نفوذ روسها دردربار ایران روزافزون است‌و بنظرمیآید روسها ایرانرا بیك‌لشکر کشی بطرف‌شرق‌تشویق‌میکنند. منظور روسها ازتعقیب این سیاست اینست که «خیوه» را تصرف کنند و توجه ایرانرا بسمت افغانستان معطوف سازند ».[2]

در دنبال همین گزارش در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۸۳۶ مسترالیس به لرد پالمرستون طی گزارش مبسوطی مینویسد :

---

۱ - گزارش‌مورخ ۸ ژانویه ۱۸۳۶ مسترالیس‌به‌لردپالمرستون
London P.R.O P Fo 60T 40

۲ - گزارش مورخ۱۰ ژانویه ۱۸۳۶ مسترالیس به‌لرد پالمرستون
London P. R.O. P Fo 60T 40

« من دولت ایرانرا به معاهده ایران و انگلیس متوجه ساختم و تذکر دادم که این اقدام دولت ایران منافع و امنیت امپراطوری هند انگلیس را بخطر میاندازد و باولیای ایران اخطار کردم که دولت انگلستان نمیتواند بعملیات لشکر کشی ایران سمت افغانستان نظاره کند و در نتیجه نفوذ دولت روس بسمت هندوستان توسعه یابد . سفارت ما در تهران در مقابل نفوذ فوق العاده قوی روسها در دربار تهران وضع بدی دارد »

یکماه بعد یعنی در ۱۵ فوریه ۱۸۳۶ درمورد اقدامات روسها در مشرق ایران مستر الیس در گزارش شماره ۱۸ خود به لرد پالمرستون چنین بیان میکند :
« دراینجا از نظریات روسها درباره خیوه صحبت میکنند و میگویند برای حفظ تجارت و اتباع روس دولت تزاری روسیه مشغول تهیه استحکامات می باشد.. من باید متأسفانه به لرد بگویم که شاه ایران باز از لشکر کشی سمت هرات صحبت میکند »[۱]

کاپیتان هنت در کتاب جنگ ایران و انگلیس در این مورد چنین مینویسد:
« در آن اوان مأمورین انگلیسی جهد داشتند که شاه جوان ایران را بهر ترتیبی که هست از قشون کشی بهرات منصرف نمایند وسعی کنند قضایا بوسیله مذاکرات دوستانه حل وتصفیه شود ولی « کنت سیمونیچ »[۲] وزیر مختار روس بپادشاه ایران توصیه کرد که تسخیر هرات که فعلا با ده هزار نفر مرد جنگی امکان پذیر می باشد بطور قطع بعدها با چندین برابر این عده هم ممکن الحصول نخواهد بود. اسناد پارلمانی که حاوی نکات مهمی راجع به دیپلوماسی روسیه است حرکات عجیب وغریب دولت روس

۱ ـ گزارش مورخ ۱۰ موریه ۱۸۳۶ مسترالس به لرد پالمرستون
London P. R O Fo. 60 T. 40

Conte Simonitch ـ ۲

رابخوبی‌روشن میسازد. اجمالا اقدامات «کنت‌سیمونیچ» بقدری برخلاف‌مواعید دولت‌روس بود که لردپالمرستون بالاخره در ۱۸۳۷ (۱۲۵۲ هـ ق) به «اورل اودرهام»[١] وزیر مختار بریتانیا مقیم «سن پطرز بورگ» نوشت و بمشارالیه دستور داد که اقدامات خلاف «کنت‌سیمونیچ» را بدولت روس خاطر نشان سازد. وزیر مختار بریتانیا برطبق دستور با دولت مشارالیه وارد مذاکره شد و «کنت نسلرود»[٢] در جواب اظهار داشت معلوم میشود بعضی حوادث موجبات سوءتفاهم برای «کنت سیمونیچ» فراهم کرده والا بمشارالیه دستور صادر شده است که‌شاه را درموقع ونسبت بهرموضوعی ازجنگ منصرف نماید. ولی با این وصف نه فقط «سیمونیچ» شاه را به تسخیر هرات تشویق وترغیب مینمود بلکه حاضرشد که خودنیز شخصاً دربعضی ازخدمات نظامی شرکت نماید.»[٣]

در این‌مورد مستر الیس‌در گزارش‌شماره ۳۵ مورخ ١٦ آوریل ١٨٣٦ به لرد پالمرستون چنین مینویسد . «اطلاعات رسیده مشعربراینست که‌همکاری نزدیك بین روسیه وایران درقضایای هرات موجود است . ازطرف حاج‌میرزا آقاسی اطلاع داده شده روسها وعده داده‌اند درلشکرکشی هرات همکاری کرده وکمك مستقیم یا غیرمستقیم نظامی خواهند نمود»[٤]

درتاریخ۱۳ فوریه ١٨٣٦ طی‌نامه‌ای لردپالمرستون «ماك نیل» راازطرف پادشاه انگلستان مأمور دربار ایران نمود[٥] ودرتاریخ ۱۲۵۳ حاج میرزا آقاسی ضمن نامه‌ای تعیین مستر ماك نیل را بعنوان وزیرمختار انگلستان

---

١ - Eurle Uderham

٢ - Conte Nesselroode

٣ - کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ٦-٧ ترجمه حسین سعادت نوری

٤ - گزارش شماره ۳۵ مورخ ١٦ آوریل مستر الیس به لرد پالمرستون
London. P.R.O.P. Fo. 60 T 40

٥- نامه مورخ ۲۳ فوریه لردپالمرستون London. P. R.O P Fo 60 T 42

درتهران به مسترالیس اطلاع داده ووی را از ورود ژنرال «لندزی» [۱] باخبر کرده است . [۲]

تلاش و کوشش نمایندگان دولت بریتانیای کبیر برای ممانعت ازاجرای نقشه محمدشاه به نتیجه نرسید، این بود که برای منصرف نمودن شاه ازقشون کشی به هرات ومتوجه ساختن افکار زمام داران دولت ایران بمسائل دیگر ، درصدد ایجاد شورش وانقلاب درداخلهٔ ایران برآمدند وبه تحریکاتی درنقاط مختلف ایران دست زدند . شورش «آقاخان محلاتی» را در کرمان، غوغای کتك خوردن «سیدهندی» در بوشهر، قتل وغارت ایرانیان را بدست عثمانیها درمحمره وآزار زوار ایرانی را دراماکن متبرکه دامن زدند وبرای فیصله دادن باختلاف و حل مسئله «غوریان» بطور دوستانه و اجتناب ازجنگ، «فتح محمدخان» از طرف کامران میرزا بتهران آمد وبا حضور ماك نیل پیشنهاد نمود قراردادی به مضمون زیر به امضاء برسد .

« ۱ - حاکم هرات تعهد میکند که حملات خصمانه و دست اندازی بخاك ایران را ترك گفته رعایای ایران را باسیری نگرفته ونفروشد .

۲ - اگر شاهنشاه ایران قصد حمله بترکستان داشته باشد وازکامران شاه استمداد نماید مشارالیه متعهد میشود بقدرمقدورعده‌ای رابه کمك بفرستد وآنها را برای حمله به ترکستان دراختیار والی خراسان گذارد واگر برای فرستادن بآذربایجان نیز مورد احتیاج باشد کامران شاه رضا میدهد که آن عده سرحدات آذربایجان گسیل شوند

۳ - کامران شاه تعهد می کند که مبلغی پول بعنوان خراج

---

۱ - Lindsay

۲ - نامه مورخ ۱۲۵۲ حاج میرزا آقاسی به مسترالیس

London. P. R O P. Fo 60 T. 41

سالیانه در عید نوروز به پادشاه ایران پیشکش کند

٤ ـ حمایت تجاری را که بهرات و توابع میروند باحسن وجه تعهد نماید

٥ ـ یکی از بستگان بلافصل کامران‌شاه و یکی از منسوبین نزدیك یارمحمدخان وشیرمحمدخان برای مدت دوسال بطور گروگان در مشهد اقامت گزینند و پس از انقضای آنمدت اگر امرای هرات تعهد خود را اجرا نموده و نقض عهد نکرده باشند اشخاص فوق بهرات باز فرستاده شوند و درهرصورت بیش‌از دوسال‌درمشهد مجبور بتوقف نباشند و اگر یکی از تعهدات هرات نقض گردید و موقوف‌الاجرا ماند آن‌اشخاص را تا حین‌انجام تعهدات مزبور توقیف نمایند

٦ ـ یك نفر وکیل ازطرف کامران‌شاه در دربار شاهنشاه ایران اقامت نماید

و اجرای تعهدات فوق از طرف کامران‌شاه منوط باجرای تعهدات ذیل از طرف ایران میباشد

١ ـ شاهنشاه‌ایران کامران شاه را مثل برادر خوددانسته با او بطور احترام رفتار نماید

٢ ـ حکام ومأمورین‌دولت‌ایران‌درموضوع‌جانشین‌کامران شاه بوجه‌من‌الوجوه مداخله‌ننمایندومقابل‌هریك‌ازاعقاب و فرزندان وی که بجای او تعیین شود تعهدات فوق‌را اجرا کنند شاهنشاه ایران نیز این تعهدات را معتبر شناسد و بدون تغییر انجام نماید

٣ ـ شاهنشاه ایران بـه مستملکات کامـران شاه سپاهی نفرستد و از جنگ‌ودست‌اندازی و باسیر گرفتن‌اتباع‌او خودداری نمایدومأمورین شاهنشاهی‌نیز درامور داخلی

هرات مداخلاتی نکنند بلکه موجبات انجام تعهدات
شاه کامران را فراهم نمایند
٤ - دولت انگلیس واسطه وشاهد بین طرفین تعهدات خواهد
بود تاهرگاه هریک از طرفین تعهدات خود را نقض نمایند
طرف متخلف را باجرای تعهد خود وادار نماید » [1]

نمایندگان ایران پس از آنکه از مفاد پیشنهاد نماینده هرات اطلاع حاصل نمودند مبهوت و متعجب شدند زیرا با امضاء چنین قراردادی دولت ایران در واقع تجزیه واستقلال هرات را قبول میکرد ودر نتیجه تمام اقدامات نمایندگان دولت روس بی‌نتیجه می‌ماند و بازی بنفع دولت انگلستان خاتمه می‌یافت ولی نظر به نفوذی که دولت روس در دربار محمدشاه داشت بفکر افتاد از امضای چنین قراردادی جلوگیری بعمل آورد ماك نیل در گزارش مورخ ۳۰ دسامبر ۱۸۳٦ به لرد پالمرستون دربارهٔ اقدامات سفیر روسیه مینویسد :

«چندروز قبل نخست وزیر در برابر بیش از ۲۰ نفر که یکی از
آنان مطلب را بمن رسانید اظهار داشته که وزیر مختار روسیه
تمام وسایلی را که در اختیار و قدرت داشته بکار برده است برای
اینکه شاه را تحریك کرده و برای رفتن امسال بهرات
وادار نماید سیمونیچ بزعمای دولت ایران گوشزد کرده
است که اگر ازاین فرصت استفاده ننمایند دولت بریتانیا
تمام وسایل را فراهم خواهد کرد که از اقدامات ایران
جلوگیری نماید » [2]

پنجاه روز بعد بازماك نیل ضمن گزارش مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ خود به لردپالمرستون از وضع و رفتار سیمونیچ در دربار ایران شکایت کرده و اظهار میدارد اخذ نتیجه در چنین وضعی بسیار دشوار است وجای تعجب است که دربار سن پطرزبورگ تاکنون تعلیمات لازم را بتهران نداده است [3]

۱ــ کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۱۰ - ۱۱ ترجمه فارسی .
۲ - گزارش ۳۰ دسامبر ماك نیل به لردپالمرستون London P R O P Fo 60 T 43
۳ - گزارش ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ ماك نیل به لرد پالمرستون
London P.R.O.P. Fo 60 T 43

ولی بهرصورت وسایل وتحریکات دولت انگلستان واقدامات نمایده کامران میرزا در ارادهٔ محمد شاه خللی وارد نساورد و بالاخره در تاریخ «نوردهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ اعلیحضرت شهریار غازی بجانب هرات وممالك مشرق‌زمین‌لشکر کشیده‌از تهران روانه شدند» [۱] و دردهم اکتبر (۱۰رجب) «کاپیتان ویکوویچ» [۲] باردوی ایران آمد و رسماً اطلاع داد که مأموریت دارد ورود سپاه‌روس را باسترآباد و اشتراك مساعی‌آنانرا با سپاهیان‌ایران در تصرف هرات بعرض شاه برساند. دراین مورد ماك‌نیل درگزارش‌دیگری به لردپالمرستون اطلاع میدهد لشکریان ایران هرات را محاصره کرده‌اند و «کاپیتان ویکوویچ» به عملیات نظامی لشکریان ایران کمك‌میکند [۳]

«در این اوان مأمورین‌ایران و روس برای پیشرفت منظور خودباسران وسرکردگان افاغنه بدسیسه ومواضعه مشغول بودند» [٤] راجع به ورود سپاهیان روس باسترآباد وشرکت‌آنان درجنگ در کتابها ومدارك ایرانی اشاره‌ای نشده ولی راجع بعلاقه دولت روس به مسئله هرات در «مرآت‌البلدان» چنین مسطور است

«هم در این‌اوان توقف اعلیحضرت محمدشاه در نظام‌نامه‌ازاعلیحضرت امپراطور روس رسید که عزیمت زیارت اوچ کلیسای ایران فرموده ونظر به قرب جوار با مملکت ایران خواهشمند ملاقات اعلیحضرت پادشاهی در آن سرحد شده‌اند چون اعلیحضرت محمدشاه عزیمت یورش خراسان داشته حضرت ولیعهد راکه نفس نفیس سلطنت بودند ازتبریز بملاقات اعلیحضرت امپراطور روس فرموده ومحمدطاهرخان وکیل‌قزوین را از اردوبدارالخلافه فرستاد بیست‌طاقه شال اعلای کشمیری اعلی وپنج رشته تسبیح مروارید غلطان وچهارده رأس اسب عربی وترکمنی مصحوب او ایصال تبریز داشته با محمدخان امیرنظام وحاج ملامحمود نظام‌العلماء معلم حضرت ولیعهدی و

---

۱ - منتظم ناصری جلد سوم—ص ۱٦۷

۲ - Captaine Wicovich

۳ - گزارش‌آوریل ۱۸۳۷ ماك‌نیل به لرد پالمرستون

London P.R.O.P Fo 60 T 43

٤ - کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۱۱ و ۱۲

عیسی خان خال آنحضرت ومیرزا محمدتقی مستوفی فراهانی و دبیر نظام و میرزا محمدحکیم‌باشی وسایر ملازمان وخدام‌آن آستان ملتزم رکاب‌حضرت ولیعهدی شده‌عزیمت ایروان فرمودند» [۱] دراین ملاقات که در رجب ۱۲۵۲ برابر با ماه اکتبر ۱۸۳٦ انجام گرفت « نیکلا » تزار روس وعده داد که در قضایای هرات از مساعدت به محمدشاه کوتاهی نخواهد کرد . دراین مورد ماك‌نیل نماینده انگلستان در گزارش شماره ۵۲ مورخ ۱۲ دسامبر خود به لردپالمرستون‌اطلاع میدهد که «امپراطور روس در ایران بایك نفر ازوزرای ایران ونمایندگانی که اعزام میشوند ملاقات خواهد کرد » [۲]

درسال ۱۲۵٤ میرزا حسین‌خان مقدم آجودان باشی از طرف محمدشاه مأموریت یافت که سفارت اطریش وانگلستان وفرانسه رفته وضمن ملاقات با رؤسای دولت انگلستان در لندن مداخلات ناروا و بدرفتاریهای مستر ـ ماك‌نیل را سمع اولیای دولت بریتانیا برساند . آجودان باشی در ۲۳ جمادی‌الثانی۱۲۵٤مطابق با ۱۳سپتامبر۱۸۳۸ازتهریز [۳] عازم اروپا شد واز راه آسیای‌صغیر به‌اطریش‌واز آنجا به‌پاریس‌رفت وپس‌ازملاقات باسران‌دولت‌فرانسه وتقدیم تحف و هدایا به پادشاه فرانسه [٤] چون دولت انگلستان حاضر نشد وی رابعنوان سفیر رسمی بپذیردمانند یکنفرمسافرعادی بانگلستان‌حرکت کرد . در این مورد لردپالمرستون طی یادداشت شماره ۱۹ مورخ ۳۱ اوت ۱۸۳۸ به‌وزارت خارجه انگلستان چنین مینویسد : « شنیده شده است که حسین خان سفیر ایران برای تبریك جلوس ملکه انگلستان می‌آید وضع موجود میان دو کشور ایجاب میکند که ملکه نباید این سفیر را بپذیرد . سفیر ایران از طریق استانبول ، وین یاپاریس مسافرت‌خواهد کرد . دربارهٔ

۱ ـ مرآت‌البلدان جلداول ص٥٧٤ـمنتظم ناصری‌جلدسوم‌ص۱٦۹ ـ تاریخ نو ص ۲٦
۲ ـ گزارش شماره ۵۲ مورخ دسامبر ماک‌نیل به پالمرستون
London. P.R.O P R Q.P Fo 60 T 48
۳ ـ ناسخ‌التواریخ جلد دوم ص۷۳
٤ ـ نامه مورخ‌آوریل ۱۸۳۹ آجودان‌باشی به پادشاه فرانسه
Paris: Arckives du Minstère des Affaires Etranjères danier N . 19 - P. 23

وی نباید احترامات یك نفر سفیر رابجای آورد .»[1]

درتعقیب مسافرت آجودان باشی میرزا مسعودوزیر دول خارجه طی نامه مورخ ۷ ربیع الاول ۱۲۵۵ مطابق با ۲۲ ماه مه ۱۸۳۹ ضمن دادن تعلیمات بآجودان باشی چنین مینویسد . «انگلیسها میخواهند باب مراوده ودوستی را مفتوح کنند شما جدیت نمائیددرهرصورت بلندن مسافرت کنید .»[2]

دریادداشت مورخ اول ژوئن ۱۸۳۹ که درآرشیو وزارت خارجه فرانسه مضبوط است از طرف مأموران وزارت خارجه به دوك دالماسی[3] وزیرخارجه آندولت اطلاع داده شده که «روز دوم ژوئن حسین خان بسمت لندن حرکت میکند بی آنکه سند رسمی داشته باشد[4] » در این مورد ناسخ التواریخ چنین مینویسد . «مع القصه چون سفارت حسین خان دردولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت واز پاریس تاسرحد فرانسه که هفتاد ویك فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی[5] درآمد وازآنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دور[6] که اول خاك انگریز است دررفت وروز دیگر وارد لندن شد سیر گوراوزلی که سفارت ایران کرده بود اورا منزل بنمود وچهل روزاقامت جست وروز بیست وسوم ربیع الثانی شرحی بلاردپالمرستون وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که بانامه دوستانه و هدیهٔ شاهانه از جانب شاهنشاه برای تعزیت

---

۱ - نامه شماره ۱۹ مورخ ۳۱ اوت ۱۸۳۸ لرد پالمرستون بوزارت امور خارجه انگلستان
London P R O P. Fo 60 T 48

۲ - نامه مورخ ۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۵ میرزا مسعود وزیر دول خارجه به حسین‌خان آجودان باشی
London P R O P Fo 60 T 48

۳ - Duc de Dalmasie

٤ - یادداشت مورخ اول ژوئن وزارت خارجه فرانسه
Paris A.E.P. dos N 19

٥ - Caleh

٦ - Douvre

پادشاه ولیم چهارم [۱] وتهنیت‌جلوس ملکه انگلستان مأمورم ونیزسورسلوك مسترمکنیل رابایدشرح دهم تاایلچی دیگر بجای او تعیین شود اکنون که سفارت من‌پذیرفته‌نیست ، نامه‌شاهنشاه ایران‌راتسلیم کردن شایسته‌نباشد» [۲]

قبل‌ازحرکت محمدشاه‌بهرات انگلیسیها شجاع‌الملك وشمن دیرینه‌امیر دوست محمدخان امیرکابل راکه درهندوستان درحبس میزیست‌آزاد کرده مورد محبت قرارداده ومقرری برای‌وی تعیین‌نمودند امیردوست‌محمدخان ازاین عمل انگلیسیهاناراحت شده بتصور اینکه خیال دارند شجاع‌الملك‌را بامارت کابل برگزینند نماینده‌ای بنـام حسینعلی خان بخدمت محمد شاه فرستاده وبپادشاه ایران پیشنهاد کردپیمان اتحادی برضدکامران میرزامنعقد نموده وپس از شکست وی قلمروش رابین خود قسمت نمایند همین‌هنگام یعنی در سال ۱۲۵۲ فرستاده‌ای نیز بنام عزیز خان ازطرف کهن‌دل‌خان و شیردل‌خان برادران دوست‌محمدخان که درقندهارامارت‌داشتند بتهران‌آمد وبنام امرای‌بارکزائی اتحادی با محمد شاه منعقد ساخت محمد شـاه نیز استقلال‌امرای مزبوررابرسمیت شناخت دراین موردمسترماك‌نیل‌درگزارش شماره ۱۰ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ به‌لردپالمرستون اطلاع میدهد که :«دولت ایران اتحادی با دوستمحمدخان منعقد نموده و قرار است وی پسر خود را بدربار ایران بفرستد وسه هزاراسب تحویل ایران نماید . » [۳]

راجع به‌آمدن‌نماینده دوست‌محمدخان بایران واتحاد امرای‌بارکزائی قندهار ونقشه‌آوردن شجاع‌الملك از هندوستان برای‌امارت‌کابل واعزام قوا ازطرف دولت بریتانیا بسواحل جنوبی ایران واشغال جزیره خارك‌وسیاست دولت روسیه تزاری درآسیای مرکزی وافغانستان وایران نامه محرمانه‌ای بتاریخ ۱٤ اکتبر ۱۸۳۸ ازمرکز هند شرقی در لندن به فرمانفرمای کـل هندوستان‌ارسال شده ؛ از نظراهمیت تاریخی که این‌نامه دارد قسمت‌هائی‌از آنرادراینجا درج مینمائیم فتوکپی‌نامه‌مزبورضمن‌همین مقاله‌منتشرمیشود .

---

۱ - William IV

۲ - ناسخ‌التواریخ جلد دوم سلطنت محمد شاه ص ۹۷

۳ - نامه شماره ۱۰ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ ماك‌نیل به لرد پالمرستون
London P R O P Fo 60 T 47

خیلی محرمانه بفرمانفرمای کل‌هندوستان : ازموقعی که موافقت خودرا بااعزام قوا ازطرف حاکم بمبئی بخلیج فـارس اعلام داشتیم از ورود قوا بـه بوشهر واشغـال جزیره خـارك با خبر شدیم بطوریکه اطلاع حاصل شد هیچ نوع رضایتی از مسئولان محلی ایرانی برای پیـاده شدن قوا تحصیل نشده و هیچگونه مقاومتی در برابر آنان بعمل نیامده‌است نماینده مقیم مادر بوشهر انتظار داشت حمله‌ای به قرارگاه مرکزی قوا بشود ولی این حمله بوقوع نپیوسته و معلوم میشود اصلا پیش‌بینی‌هم نشده بود

باوجوداین میتوان‌حدس زد که مأموران ایرانی اشغال‌سرزمینشان را بوسیلهٔ قوای بیگانه بدون نگرانی نظاره نخواهند کرد، ویالااقل شاه سیاست خودرا بااطلاع ازپیاده شدن‌قوا تغییرداده‌وتقاضاهای نماینده‌انگلستان را قبول خواهدکرد والا برای اخراج قوا از خارك ویا ممـانعت ازپیاده شدن نیرو درطول ساحل حتماً اقدامی بعمل خواهد آورد .

ما تأئیدمیکنیم که اعزام قوا بما فرصتی میدهد کـه بشاه بفهمانیم نفع واقعی وی کجاست ولـی ضمناً پوشیده نماند که اگر بدست آوردن نتیجه طولانی باشد قـوای انگلستان متناسب بـا اجرای عملیات قطعی‌تر در ایالات جنوبی نخواهد بود . ما ازاین متعجب نیستیم از وقتی که ماك نیل اردوی شاه را ترك گفته اعزام قوائی را بیشترازآنکه فعلا درخارك متمرکز است بشماتوصیه کرده است

اتخاد این تصمیم ازطرف ماك نیل‌برای این بوده است که اگر هیئت های اعزامی شما در کابل وقندهار با شکست

مواجه گردند ممکن است وعده کمکهائیکه از طرف کنت سیمونیچ سفیر روس بشاه داده شده چنان اطمینانی برای توفیق در فتح افغانستان بوی بدهد که بورود قوای بریتانیا در خارك وقعی ننهد . این قوا بطور وضوح برای یك اقدام مهم غیر کافیست و با در نظر گرفتن تمام این ملاحظات است که مسالك نیل مجبور شده است اعزام پنجهزار نفر را به بوشهر که نصف آن انگلیسی باشد تقاضا نماید و احتمال دارد قبل از رسیدن این نامه بشما . اقدامات لازم در این زمینه بعمل آمده است واضح است با پیاده شدن چنین قوائی در کرانه‌های ایران شاه بناچار با نیروی نظامی مقابله خواهد کرد و از همین موقع جنگ عملا میان دو دولت آغاز خواهد شد . اگر قوای مادر داخل مملکت پیشروی کند احتمالا تعداد کثیری از اهالی با آنان خواهند پیوست و اگر شاه بخواهد در مقابل پیشروی آنان مقاومت کند با اشکالات زیادی مواجه خواهد شد که ممکن است حتی پایتخت را تهدید کند این اقدام و پیشروی که در ظاهر برای خلع شاه از سلطنت خواهد بود ، شاه را مجبور خواهد کرد از تنها قدرتی که بتواند چنین وضعی را نجات دهد کمك بخواهد وقطعی است که روسها نخواهند توانست از دادن کمك به متحد خود استنکاف ورزند

حتی اگر یك جنبش انقلابی هم قبل از رسیدن متحدین ، شاه را از سلطنت خلع کند روسها به پیشروی خود در ایالات شمالی ادامه داده و از چنین هرج و مرجی که ایجاد شده استفاده خواهند کرد طبیعتاً از طرف دیگر اختلافی میان دو دولت روس و انگلیس ایجاد خواهد شد و با این وضع جنگ بکلی جنبه دیگری بخود خواهد گرفت و یك جنگ ایلاتی آسیای مرکزی بیك جنگ

دول معظم دنیای متمدن مبدل خواهد شد.
بااینکه هیچگونه نگرانی بعاقبت چنین جنگی نیست، ما ترجیح میدهیم در یك وضع نامساعد از شروع جنگ اجتناب کنیم بنابراین بنظرما اشغال جنوب ایران ازطرف قوای بریتانیا راه حل خوبی نیست اگر نقشه ما ایجاد شورشی در جنوب ایران بنفع یك مدعی تاج وتخت بود امکان داشت قوای پیشنهادی مالك نسل کافی باشد

ولی شاه با اینکه بد راهنمائی میشود و بظاهر دراین موقع مخالف با منافع انگلستان است وی با کمك وهمکاری دولتین انگلیس وروس بسلطنت رسیده وسلطنت وی بایك قرارداد ضمنی تضمین شده که حتی رفتار ناپسند وی اجاره لغو آن قراردادرا نمیدهد معاهدات ما باایران حاوی مواد خاص مربوط بتامیت هندوستان است شاه باید امتیازاتی را که مابرای مقاومت درمقابل حمله بسرحدات هند بوی وعده داده‌ایم جبران کند

شاه فعلی ایران بما نشان داد که وی نه تنها به تعهدات خود احترام نمی گذارد، حتی باز کردن راهی‌را بطرف هند بنفع هردولت مقتدری که دائقه کشور کشائی او را نوازش میدهد فراهم میآورد طرز رفتار وی با نماینده پادشاه انگلستان ورفتارخصمانه‌اش بمنزله یك اعلام رسمی دشمنی بالاقل تصمیم به قطع روابط دوستانه است ولی میان اقدامات وبرانگیختن رعایای شاه برعلیه وی تفاوتی است که یك دولت باید ازنظردور بدارد ما حاضر نیستیم اقدامی را تأیید کنیم که نتیجه احتمالی آن بما نشان خواهد داد که برای تقسیم امپراطوری خود دریك جنگ داخلی شرکت کردیم.

(۲۰)

پنجهزار سرباز انگلیسی که در بوشهر پیاده میشود
برای خلع شاه ودرهم کوبیدن ومتلاش کردن دولت ایران
کافیست ولی این رفتار متناسب با منافع وحیثیت ما نیست
بنابراین ما با مفاد گزارشی که رونوشت آن ضمیمه است
و ازطرف ویکونت پالمرستون وزیر خارجه علیاحضرت
ملکه انگلستان فرستاده شده است موافق هستیم در این نامه
شما ملاحظه میکنید که دولت علیاحضرت مایل است
که ازطرف قوای بریتانیا هیچگونه عملیاتی در ایالات
جنوبی ایران انجام نگیرد پس ما موافقیم اگر اعزام
قوا از بمبئی آغاز نشده متوقف بماند و اگر قوا بخلیج
فارس رسیده است دستجات قشون بی آنکه قصد پیشروی
داشته باشند درساحل توقف نمایند این تعلیمات براساس
قرائن صحیحی که تاکنون برای اطلاع ما رسیده است قرار
گرفته ولی اگر شما عواملی در اختیار دارید که ما از
آنها بی اطلاع هستیم ومیتواند خط مشی جدیدی را توجیه
کند براساس آن اقدام نمائید و کمکهای لازم را مطابق
درك خود برای انجام تمام عملیاتی که لازم است بنمائید
ما میل نداریم که شما قوا را ازخارك خارج کنید مگر در
صورتیکه مستر مالك نبل اختلافات خود را باشاه حل کند
وتمام درخواستهای وی قبول شود ورضایت کامل حاصل
گردد ووی تخلیه جزیره خارك را تعهد کرده باشد بهر
ترتیب بعقیده ما عاقلانه خواهد بود با ایران بتوافق
برسیم که تملك دائمی این جزیره را بماواگذار کند این
جزیره پناهگاهی برای کشتیهای ما بوده تجارت انگلستان
را درخلیج فارس حمایت کرده ورفت وآمد میان هندوستان
وانگلستان راتسهیل خواهد کرد، شاید بتوانیم جزیره را
بخریم وما ازهیچگونه فداکاری دراین زمینه مضایقه نداریم .

ما اینکه باخط مشی مالک‌نیل کـه عبارتست از حمله و اشغال ایالات جنوبی ایران مخالفیم ولی با اتخاذ تدابیر لازم که تا کنون برای تأمین نفوذ و تفوق انگلستان در افغانستان بعمل آمده بانظروی موافقت داریم.
ما بانهایت تأسف اطلاع پیدا کردیم که هیئت اعزامی سرهنگ سر آلکساندر برنز Burnes در کابل با شکست مواجه شده و همچنین ماژور لیچر Leachs که در دربار قندهار نمایندگی داشت مجبور شده است شهررا ترك گوید.
چیزی که بیشتر مارا متأثر کرده اینست که یك مأمورروسی را علناً در کابل پذیرفته‌اند وسرداران قندهار معاهده‌ای با شاه منعقد نموده‌اند که مطابق آن شاه به برقراری قدرت سرداران درهرات رضایت داده و تحت شرایطی که سفیر روس تعهد کرده اجرای موادمعاهده‌راتقبل کرده‌است.
بر واضح است که این تعهد خلاف منافع بریتانیادرآسیای مرکزی است واگرهرات بدست شاه بیفتد ووی آنجا را بسرداران قندهار بدهد این شاهزادگان و همچنین امیر کابل به تحت‌الحمایگی ایران درمیآیند درحالیکه خود شاه دردست روسها برای بکار بردن درفرصت‌مناسب‌جهت تهدید مستقیم امپراطوری‌هند ابزاری‌بیش‌نیست.
یك توجه دقیق به حفظ امنیت‌هند انگلیس بدون اشاره بشهرتی که ما تا کنون درنواحی مجاور سرحدات شمال غربی‌داشتیم‌برقرار کردن‌قدرت‌ونفوذی‌را که‌دراین‌اواخر ازدست‌داده‌ایم اجتناب ناپذیر میکند
ماتا کنون دراختلافات داخلی افغانستان‌شرکت‌ودخالت نکردیم ووقتی شاه شجاع‌الملک اخیراً خواست بتاج و تخت خوددست یابد وبـرعلیه رئیس فعلی‌کابل پیشروی

Most Secret

To the Right Honorable
The Governor General of India
in Council

Since we conveyed to
you our approval of the Expedition
which you directed the Governor of
Bombay to send to the Persian Gulph,
[illegible] received intelligence of the
arrival of the Troops before Bushire
and their subsequent occupation of
the Island of Karrack. No attempt it
appears was made to obtain the
consent of the Persian Authorities to
the landing of the Soldiers, neither
was any effort made to oppose
them. But your Resident at Bushire
seems to have entertained in the
first instance, apprehensions of an
attack upon the English Quarters
in that Town, which has not taken
place.

۱ـ عکس صفحه اول از نامهٔ مرکز هند شرقی به فرمانفرمای کل هندوستان

place, nor is positively known to
have been ever contemplated.

2 It is not, however, to
be expected that the Persian Authorities
in that Country should view without
alarm the actual occupation of a
portion of their territory by a foreign
force and as long as the Shah of Persia
should be induced on being made
acquainted with these measures at once
to change his course of policy and
to submit to the just demands of
the British Gov, an attempt will
doubtless be made, if not to
dislodge the troops from Karrack
at least to prevent their moving
to any position on the main land

3 The object of this
Expedition is with a view the chance
of conviction of the Shah to a sense
of his true interests that we did
not conceal from ourselves that
should that result not be immediately
produced, the force employed would
be quite inadequate for any decisive
operations

۲ـ بقیهٔ نامه مرکز هند شرقی به فرمانفرمای هندوستان .

(دنباله عکس شمارهٔ ۱)

کرد ما بهیچ یك از طرفین کمك نکردیم اکنون که تنها کوششهای ما برای ایجاد یك اتحاد با دوست‌محمدخان وبرادرانش درقندهار با شکست مواجه شد و حتی این شاهزادگان خودرا دراختیار قدرتی قرارمیدهند که بهند نزدیك میشود مادرك میکنیم که این موضوع متناقض با امنیت مستملکات‌علیاحضرت ملکه است بنابراین‌وظیفه ماست که یك‌خط مشی‌سیاسی اتخاذ کنیم که از آن راه کابل‌وقندهار را درتحت‌فرمان سلطانی که بمناسبت حق‌شناسی ووجودمنافع، متحدوفادار بریتانیای کبیر باشد ، متحد ساریم .

بنظر ما این شاهزاده شاه شجاع است و ما نظر نماینده خود را در سغدیان که در نامه اول ژانویه ۱۸۳۸ به فرمانفرمای‌هند نوشته تأیید میکنیم از این نامه چنین برمیآید که برای مستقر کردن شاه شجاع درامارت کابل و قندهار یك کوشش جزئی لازمست این اقدام بهترین فرصتی‌است برای‌آزاد کردن این ناحیه مهم از نفوذ ایران ومتحد خائن او. در هرصورت برای جلوگیری ازامکان یك شکست بایستی یك کوشش واقدام قطعی بعمل بیاید ووسایل‌لازم تهیه شود. بدین‌منظور باید نیروی فوق‌العاده قوی متشکل از قوای انگلیسی در سرحدات شمالغربی متمرکز گردد و رئیس پنجاب و امرای سند نیز باید همکاری با شما را قبول کنند .

. . . .

. . . .

اگرشاه هرات‌را ترك کند و روابط‌دوستانه با وزیرمختار بریتانیابرقرار کند و بی احترامی‌را که نسبت به ماك‌نیل

بعمل آمده جبران کند اقدامات احتیاطی پیش بینی
شده ضرورتی پیدا نخواهد کرد ولی با وجود این شما
باید در بدست آوردن نفوذ مجدد خود در افغانستان تعجیل
کنید و روابطی بر روی پایه‌ای مطمئن‌تر از آنکه تا کنون
داشتید با رؤسای کشور برقرار کنید ۲۴ اکتبر ۱۸۳۸

امضاء J. L. Lushington

R a Jenkins

East India House

London

London P R. O P Fo T 248/91

کامران میرزا و یار محمد خان به تحکیم برج و باروی هرات پرداخته و بیش
از ۲۲ هزار سپاهی در آنشهر تجهیز کردند پوتینجر[1] از عمال سیاسی انگلیس
بعناوین ساختگی تاجر اسب و سید علوی و پزشک خود را بهرات رسانده و با
کامران میرزا و یار محمد خان در تعمیر حصار هرات و دفاع از آنجا شرکت جست

درمورد وسایل دفاعی هرات مستر الیس در گزارش شماره ۲۷ مورخ اول
آوریل ۱۸۳۶ بوزارت خارجه انگلستان مینویسد «وسایل دفاعی کامران میرزا
اضافه شده ولی دلیلی در دست نیست که تصور شود بتواند در برابر حمله شاه
ایران و همکاری رؤسای قندهار مقاومت کند »[2]

لشکریان ایران ابتدا بمحاصرهٔ قلعه غوریان که از دروازه‌های هرات
محسوب میشود پرداختند دفاع از این قلعه از طرف کامران میرزا به شیر محمد خان
برادر یار محمد خان واگذار شده بود محاصرهٔ قلعه سه روز طول کشید و در تاریخ
۱۴ شعبان ۱۲۵۲ برابر با ۲۴ نوامبر ۱۸۳۶ غوریان فتح شد و «حکم پادشاهی
به هدم بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کنده اردوی همایونی بسمت هرات
در حرکت آمد »[3]

---

۱ - Pothinger

۲ - گزارش شماره ۲۷ مورخ اول آوریل هانری الیس به لرد پالمرستون .
Lodo P. R O P Fo bo T 42

۳ - تاریخ نو ص ۲۶۲

29 The retreat of the Shah from Herat, - a renewal of friendly relations between him and the British Minister, and full reparation for the indignities of which Mr McNeill has complained, - may render these measures unnecessary but even in that case - you would do well to lose no time in attempting to recover your - influence in Affghanistan, - and to establish your relations with the chiefs of that Country, upon a more satisfactory bases, than you have, hitherto been able to obtain

We are

East India House, London
24th October 1838

Your affectionate friends
(Signed) J. L. Lushington
" Rd Jenkins.

پایان نامه مرکز هند شرقی درلندن به فرمانفرمای کل هندوستان
(از اداره اسناد عمومی لندن)

اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان پس از فتح غوریان چنین مینویسد.
«توضیح آنکه بعد از وصول خبر فتح غوریان بدارالخلافه نخست جان مکنیل صاحب وزیر مختار انگلیس و پس از او وزیر مختار دولت بهیه روس غراف سیمونیچ صاحب بهرات رفتند ودرحضرت پادشاهی اقامت گزیدند » [۱]

محاصره هرات ده ماه بطول انجامید زیرا «حاج میرزا آقاسی صدراعظم درویش مآب ایران سوء تدبیر بخرج داده و شهر را از سه طرف در محاصره نگهداشته بود و برای این کار چنین دلیل میآورد ـ اشخاصیکه در محاصره ناراضی و ناراحت باشند ازشهر خارج میشوند در نتیجه قوای دفاعی شهر از بین میرود » [۲]

در مدت محاصره هرات چندین بار کامران میرزا خواست که تسلیم محمد شاه شود ولی از یکطرف نسبت بجان خود اطمینان نداشت از طرف دیگر مستر ماك نیل وزیر مختار انگلیس مقیم تهران که باردوی محمدشاه آمده بود ومتوجه بود که کنت سیمونیچ وزیرمختار روسیه درتحریص شاه بگرفتن هرات پا فشاری مخصوص دارد، بطورمحرمانه بوسیلهٔ ایادی خود در هرات ازتسلیم کامران میرزا بپادشاه ایران جلوگیری میکرد ومیکوشید بهر نحوی که شده هرات را از تسلط محمدشاه مصون نگهداشته و از ورود لشکریان ایران بآن سامان جلوگیری کند.

عللی که بتوان برای مخالفت دولت بریتانیای کبیر ونمایندگان آندولت برای تسلط ایران بهرات ذکر نمود بقرار زیر است:

۱ ـ دولت بریتانیای کبیر میدانست تاحدی لشکر کشی ایران بطرف هرات از طرف روسها پشتیبانی میشود

۲ ـ دولت انگلستان توجه داشت که نفوذ دولت روس پس از انعقاد

۱ـ منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۷۱ .

۲ـ تاریخ نو ص ۲٦٤ .

معاهده ترکمنچای دردربار ایران فوق‌العاده زیادشده وتمام مواد این‌عهدنامه بنفع روسها است وهرگاه دولت‌ایران بهرعنوانی در هرناحیه‌ای ازافغانستان یا هرات مستقرشوددولت روس نیزدرهمان‌نواحی‌امتیازات سیاسی‌واقتصادی راکه برطبق‌معاهدات منعقده پس‌ازجنگ دوم ایران وروس درایران تحصیل کرده‌است دراین‌نواحی که سرراه هندوستان‌است‌بدست‌خواهدآورد.

۳ ـ بالاخره چون دولت ایران حاضر نشده است امتیازاتی را که مطابق معاهدات ترکمنچای بروسهاداده‌است بانگلیسیهانیز بدهد سیاستمداران‌دولت بریتانیای کبیر ازاولیای دولت ایران نگران وناراضی بودند

در محرم۱۲۵٤ مطابق بـا ماه مارس ۱۸۳۸ مسترماك‌نیل بعنوان اینکه واسطه صلح بین‌کامران‌میرزا و محمدشاه شود بـاتفاق مهدیخان قره‌پاپاخ از صاحبمنصبان ایران وچهارنفرسوار داخل‌هرات شد ماك‌نیل برخلاف وعده وساطت‌صلح که داده بودبرعکس‌کامران‌میرزا را با پول ووعده به‌پایداری و ادامه جنگ تشویق کرد وحتی طرح معاهده‌ای که درآن تمام درخواستهای محمدشاه از طرف‌کامران‌میررا مورد قبول واقع شده وباساس اختلاف واصل مطلب یعنی تسلیم‌هرات اشاره‌ای نشده بود باصلاح دید ماك‌نیل بوسیله یار-محمدخان وزیر کامران‌میرزا تهیه شد این معاهده بوسیله سفیر انگلیس در شب۲۵ محرم ۱۲۵٤ بحضورمحمدشاه تقدیم شد ومورد قبول‌نگردید

محاصره هرات که دفاع آن‌ازداخل بوسیله «پوتین‌جر» اداره‌میشدوازخارج نیز مسترماك‌نیل برای شکست وعدم موفقیت‌لشکریان‌ایران ازهیچ‌اقدامی‌فرو-گذار نمی‌کرد ، بطول انجامید ووضع‌محمدشاه روز بروز سخت‌تر ومشکل‌تر میشد ودرواقع جنگ بین‌سیمونیچ وزیرمختار روسیه وماك‌نیل وزیر مختار انگلستان جریان‌داشت علاوه برماك‌نیل«سرهنگ استووارت»وابسته نظامی دولت‌انگلیس نیز درایران‌دائماً دراردوی‌محمدشاه‌بودوعجیب‌تراینکه‌پوتین‌جر «همیشه بالباس‌مبدل باردوی شاه‌ایران‌رفت‌وآمد مینمود وبا کلنل‌استووارت ملاقات ومشورت میکرد وحتی بوسیله کلنل استووارت باحاجی‌میرزاآقاسی ملاقات نمود[1] » ماك‌نیل چندبار بعنوان وساطت وبرقراری‌صلح میان‌کامران

۱ ـ محمود محمود ص۲٦۸

میرزا ومحمدشاه مداخله کردوهر بارصورت قراردادی به‌محمدشاه تسلیم نمود ولی نه‌شاه‌ونه حاجی‌میرزاآقاسی حاضر نبودند پس‌ازآنهمه معطلی ومحاصره هرات دست‌خالی و بی‌اخذ نتیجه ترك مخاصمه نمایند و تصمیم داشتند لااقل پولی ازدولت انگلیس دریافت دارند ولی‌ماك‌نیل چون ازیکطرف‌میدانست محمدشاه دیگرقادر بادامه محاصره وتسخیر هرات نیست و ازطرف دیگر حاکم‌بوشهر نسبت‌بنمایندهٔ بریتانیای کبیر آزرده خاطر بود، ازطریق دیپلماسی بدولت ایران فشار وارد میآورد و بهیچوجه حاضر نمیشد بدرخواستهای محمدشاه ترتیب اثردهد.

بالاخره پس ازمدتها مذاکره میان محمدشاه و ماك‌نیل، محمدشاه که از تحریکات سفیرانگلیس درهرات وتقویت وتحریص و ترغیب کامران‌میرزا از طرف عمال‌انگلیسی برای‌پایداری درمقابل لشکریان ایران کاملااطلاع‌داشت، وقعی به‌پیشنهادات واقدامات‌ماك‌نیل نمی‌نهاد بطوریکه بالاخره سفیر انگلستان بعنوان اعتراض وتهدید در تاریخ ۱٤ ربیع‌الاول ۱۲۵٤ مطابق ۷ ژوئن۱۸۳۸ اردوی محمدشاه راترك گفت واز راه مشهد عازم تهران گردید

درشاهرود ازطرف‌دولت‌انگلستان‌به‌ماك‌نیل دستوررسید که وی‌اعتراض وعدم موافقت دولت خودرا باقدامات دولت ایران جداً باطلاع محمدشاه و اولیای دولت ایران برساند وبهمین مناسبت سرهنگ استوودارت از شاهرود باردوی محمدشاه اعزام شد که به‌پادشاه ایران پیغام دهد که دولت انگلستان عملیات برضد هرات را بمنزله تهدید هندوستان تلقی کرده وتذکرمیدهد که این اقدام مخالف‌موادعهدنامه مودتی است که میان دولتین ایران‌وانگلستان منعقد شده درهمین موقع نماینده دولت انگلستان یادآوری کرد که پنج فروند کشتی انگلیسی بعنوان اعتراض بآبهای خلیج فارس آمده وجزیره خارك نیز ازطرف قوای انگلیسی اشغال شده‌است

ماك‌نیل درضمن ازهمانجا نامه‌ای بکامران‌میرزا فرستاد و بوی توصیه کرد که تسلیم نشود تا اوبلندن‌برسد واراقدامات وزحماتی که تاکنون در این راه متحمل شده نتیجه‌ای بگیرد

سپاهیان ایران در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۵٤ عملیات خود را آغاز کردند و حصار هرات را گلوله باران نمودند و پس‌ازشش روز بمباران برج و باروهای شهر بحمله مبادرت کردند وتا کنار خندق رسیدند و بعضی هم ازخندق عبور کردند ولی بعلت مقاومت سرسختانه افاغنه و آب خندق وتلفات زیادونتوانستند داخل شهر شوندو درهمین حمله که بزرگترین حادثه محاصره ده ماهه هرات می‌باشد سرتیپ بروکلی از امیرزادگان مهاجر لهستان که در خدمت نظام ایران بود بقتل رسید

نقشه حملات را کنت سیمونیچ وزیر مختار روسیه کشیده بود و چون دولت انگلستان از اقدامات واعمال وزیر مختار روسیه بدربار پطرزبورگ شکایت کرد،وزارت امورخارجه روسیه هم برای نشان دادن اینکه کارهای سیمونیچ بی اجازه دولت مرکزی بوده وی را احضار نمود

سرهنگ استووارت در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲٥٤ باردوی محمدشاه رسید.

قبل از رسیدن وی سپاهیان ایران حمله سخت دیگری‌در هشتم همان ماه بهرات کرده بودند و نزدیك بودکامران میرزا تسلیم شود ولی نظر باینکه استووارت محمدشاه را تهدیدبه جنگ نمود و روس‌ها نیز در سخت‌ترین و حساس‌ترین لحظات از کمك ومداخله وحمایت‌ایران‌دست برداشته بودند ، محمدشاه ناچاردر ۱۸ جمادی‌الثانی مطابق با ۸سپتامبر۱۸۳۸ بی اخذنتیجه ازمحاصره هرات دست برداشت و کلیه تقاضا های دولت انگلستان‌راپذیرفت وباین ترتیب دولت ایران عملا از تصرف هرات چشم پوشید و انگلیسیهاآن شهر را تسخیر واشغال کرده وشروع بعملیات عمرانی نمودند.

پایان

یادداشت مجلّه

مقاله‌ای که اینک از نظر خوانندگان میگذرد ، تحقیقی است که بی‌گمان درنوع خود تاکنون درمطبوعات فارسی سابقه نداشته است .

بنیاد این مقاله برتصاویری است که باکوشش و حوصلهٔ خاص نویسندهٔ دانشمند آن از روی‌سفرنامه‌های خارجیان که بایران آمده‌اند ، فراهم آمده است و آقای دکتر غلامعلی همایون استادیار دانشکدهٔ هنرهای زیبا باجمع‌آوری آنها نه تنها کمکی به محققان تاریخ‌اجتماعی ایران کرده‌اند بلکه خودروش نوینی را نیز درپژوهش تاریخ اجتماعی نشان داده‌اند زیرا هریک از این تصویرها یکی از نکات مربوط به جامعهٔ ایرانی و یك گوشه از تاریخ اجتماعی ایران را نشان میدهد وچون بدست نقاشان زبردست و همزمان با همان احوال و اوضاع نقش شده‌اند خود اسناد معتبری برای تدوین تاریخ اجتماعی ایران میباشند

بررسی های تاریخی

نظری باسناد تصویری آلمانها

درباره ایران

تا اواخر سده هیجدهم میلادی

بقلم

غلامعلی همایون

دکتر در تاریخ هنر

ابتدا مقدمهٔ کوتاهی را لازم میدانیم که شمه‌ای از روابط ایران و کشور آلمان را که از قرن شانزدهم میلادی شروع گردیده است بیان کرده تاذهن خوانندگان محترم از هر جهت برای مقالات بعدی نیز روشن گردد [1] روابط آلمان باایران در قرن شانزدهم براساس سیاست ودرقرن هفدهم براساس سیاست واقتصاد ودرقرن هیجدهم براساس روابط علمی قرار گرفته که جبراً نتایج هنری ببارآورده است

آلمانها سیاست دیرینه اروپائیان را که در پشت دولت عثمانی متحدی برای خود بیابند

۱ـ در اینجا مقصود از روابط ایران و آلمان خلاصه‌ای از فعالیتهای آلمانها تا اواخر قرن هیجدهم میلادی است . راجع به فعالیتهای ایرانیان در آلمان و نتایج هنری آن در مقالات بعدی صحبت خواهد شد .

دنبال نموده و در قرن ۱٦ این متحد را دولت ایران میدانستند .

برای آلمانها امپراطوری عثمانی دشمنی بود که نه‌تنها برای آلمان خطری حیاتی محسوب میشد بلکه موجودیت دنیای‌مسیحیت را بخطر انداخته بود. اتحاد باایران برای برکندن دولت عثمانی در سرلوحه برنامه کشور آلمان قرار گرفته و هر روز این احتیاج مبرم‌تر میشد این مسئله بطورکلی برای همه اروپائیان مهم بود چنانکه « بوسبك » سفیر انگلستان در استانبول‌در زمان سلیمان‌بزرگ مینویسد که اگرایران‌پشت جبهه ترکان عثمانی راضعیف نکرده بودآنها تا بحال بر ما مسلطشده بودند در حقیقت ایران مابین ما و نابودی قرار گرفته یعنی اینکه ایران از انهدام ما جلوگیری‌میکند.[۲]

بهمین طریق «جرج‌وستون» اظهارعقیده میکند که «امپراطوری‌صوفی»[۳] یعنی امپراطوری ایران دراین زمان « افساری به‌ترکها زده و ممانعت میکند که دنیای مسیحیت بیش از این‌متحمل زیان بشود . »[٤]

دراروپای قرن شانزدهم که ترکها تاقلب‌آنجا پیشروی کرده بودندروی دولت‌ایران حسابی‌حساب میشد و بمحض‌اینکه جنگی میان ایران‌وامپراطوری عثمانی رخ میداد روزنامه‌های‌اروپائی مفصلاآنرا شرح وبسط میدادندوحتی از روی‌آن گراورهائی تهیه مینمودند

۲ـ بوسبك Bustecq سفیر انگلستان در استانبول مینویسد :
«This only the Persian stands between us and ruin The turk would fain be upon us, but he keeps him back »

مراجعه شود به کتاب س . ك . چیو Samuel Clagget chew بنام
The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance
New York 1937 - P. 251

۳ـ در اروپای قرن ۱٦ و ۱۷ و ۱۸ به پادشاهان ایران بمناسبت اشاعه صوفی‌گری در ایران و بعلت اینکه جد آنها شیخ‌صفی‌الدین بانی این مکتب بود لقب «صوفی» یا «صوفی بزرگ» میدادند . این مسئله در ادبیات اروپای آنزمان نیز بسیار معمول بوده است .

٤ـ مراجعه شود به‌کتاب س . ك . چیو .
The Crescent and the Rose Islam and England during the Renaissance.
New York 1937 - P 251

این کنده کاری (تصویر ۱) که در سال ۱۵۱٤ میلادی بوسیله «هیرونومو گل زل» در «نورنبرگ» تهیه گردیده نمایشی است از جنگ چالدران که در همان سال مابین شاه اسماعیل اول و عثمانیها در دشت چالدران روی داد این تصویر در یکی از روزنامه های شهر نورنبرگ با شرح و بسط جنگ چالدران بچاپ رسیده است[۵] . البته این تصویر بطور تخیلی از روی اخباری که شنیده میشده تهیه گردیده است بطوریکه لباس و تجهیرات هیچکدام نشانه عثمانیها و ایرانیان نیست فقط در طرف راست و پائین تصویر سواری که در حال تیراندازی است از لحاظ لباس شباهتی به شرقیان دارد و بطوریکه از این تصویر مستفاد میشود، اینطور بنظر میرسد سوارانی که در طرف راست قرار گرفته اند ایرانیان و آنهائیکه در طرف چپ تصویر هستند نماینده عثمانیها میباشند.

کنده کاری دیگری[٦] که آنهم در نورنبرگ اما درسال ۱۵۷۹ عمل گردیده نیز مربوط بجنگهای ایران و امپراطوری عثمانی است (تصویر ۲) در طرف چپ یك شاهزاده و سردار جنگی ایران را بنام « اوزارکالدرینوس » با تمام

۵ــ مراجعه شود به روزنامه خبری که بوسیله پتروورنر Peter Wernher منتشر میشده است :

Von der Schlacht geschehen dem Turcken von dem grossen Sophi in calımania der Provintz, nach bey Lepo dem Castel..

Nuernberg 1514

البته این متنی که اینجا ملاحظه میکنید بزبان آلمانی قدیم استواینجانب برای اینکه سندیت خود را از دست ندهد بهمان وضع نقل قول کرده‌ام .

٦ــ این کنده کاری در روزنامه‌ای که ناشر آن معلوم نیست تحت خبر : Tuerkische grosse

Niederlage. Wahrhaftige Beschreibung Zweien grossen Scharmuezeln und Schlachten so der gewaltig Konig in Persien dem Mustapha Bassa Turkischen Obrist abgewonnen.

Nuerenberg 1579

منتشر شده است . این خبرحاکی ازآنست که سردار ترك بنام مصطفی پاشا ازسردارپادشاه پرقدرت ایران شکست بزرگی خورده است. تعیین صحت وسقم این خبر را بعهده تاریخ‌دانها میگذاریم .

تصویر ١ ـ جنگ چالدران ـ کنده‌کاری از هیرونوموگل‌زل، ١٥١٤ میلادی ـ
کتابخانه ملی نورنبرگ

تصویر ۲ ـ اورارکالدرسوس سردار ایرانی و مصطفی پاشا
کنده کاری ۱۵۷۹ ـ کتابخانه ملی نورنبرگ

تصویر ۳ ـ یکی از ساتراپ های قدیم ایران (عکس دست راست) ـ
کنده کاری سال ۱۹۰۶
عکس : از روی سفرنامه تکتاندر

جلال وجبروت در حال پرخاش یا حمله به «مصطفی‌پاشا» نشان میدهد. در طرف راست سردار بزرگ عثمانی مصطفی‌پاشا را نمایش میدهد که خونسرد اما ترش‌روی سردار ایرانی را ورانداز مینماید

این تصویر نیز تخیلی است اما مسئله‌ای که قابل توجه است اینکه لباس هردو سردار به طور کامل اما قسمت اعظم آن بالباس حقیقی آنها انطباق دارد و این نسبت به تصویر شماره ۱ خودپیشرفتی محسوس از نظر شناخت شرقیان محسوب میگردد

بالای تصویر طرف چپ که سردار ایرانی را نشان میدهد بزبان آلمانی قدیم نوشته شده Ozar Calderinus Persische. Fuerst und Kriegsobriste که فارسی آن چنین است «اوزار کالدریموس سردار جنگی و شاهزاده ایران» بالای تصویر طرف راست که سردار ترك را نشان میدهد نوشته شده است:

Mustapha Bassa dess Tuer ckischen Keysers Kriegsobrister

که فارسی آن چنین است «مصطفی‌پاشا سردار جنگی امپراطور ترك»

مسئله دیگری که درروابط ایران و آلمان نقشی‌را ایفا مینموده مذهب است. اساس ضدیت مابین دنیای‌شیعه وسنت یك‌نوع نزدیکی مابین‌قدرتهای اروپائی وایران بوجود آورده بود که‌در حقیقت میتوان آنرا قرابت مابین دنیای شیعه ومسیحیت‌دانست درمعضی ازمحافل‌سیاسی ایران‌نیز اظهار‌تمایلی باین قرابت میگردید [۷] سیاحان اروپائی نیز درباره نزدیکی مذهبی مابین دنیای شیعه ومسیحیت اشارتی چندنموده‌اند

«جئوفری دوک» که بسیار به‌مسائل مذهبی علاقمند بود وسالیان‌دراز درایران زندگی کرده‌بود، حضرت امام‌حسین‌را باحضرت‌مسیح مقایسه‌نموده ومانندخیلی‌دیگرازسیاحان‌اروپائی‌چون پیترودلاواله»، «آدام‌اولئاریوس» و «بری» نتیجه میگرفت که سرانجام ترازدی حضرت امام‌حسین کاملا شبیه سرانجام حضرت مسیح بوده است چون هردو زندگی خودرا برای عدالت و

۷ـ مراجعه شود به کتاب گیب

Islamic Society and The West.

Oxford 1957 - P. 175

برضد ظلم قربانی کرده‌اند آنها ضمناً تأثر مذهبی‌ها(تعزیه) را نیز با درام‌های مذهبی اروپای قرون وسطی مقایسه نموده و شباهتی چند نیز در آنها یافته‌اند [۸]

این مسائل باعث میشد که «ایران واطریش برضد توسعه دولت عثمانی باهم قدم برداشته»[۹] وبهمه وسائل متشبث شوند که وسیله‌ای فراهم گردد تا بتوانند بایکدیگر همکاری نمایند این‌گونه کوشش برای همکاری تقریباً درآلمان زودتر از کشورهای‌دیگر اروپائی (باستثنای جمهوری ونیز)شروع شده بود.[۱۰]

قبل‌از سال ۱۵۲۳ میلادی شاه‌اسمعیل اول نامه‌ای که متن‌آن حاکی‌از همکاری دو کشور آلمـان وایران بود برای کارل‌پنجم فـرستاد کارل پنجم امپراطورآلمان بمنظورجواب‌گوئی باین‌نامه‌هیئتی بسرپرستی «یوهان‌بالبی» درسال ۱۵۲۹ یعنی درهمان سالی که‌شهر وین بدست ترکان عثمانی محاصره گردیده بود بطرف ایران‌روانـه گردانید، غافل ازاینکه شاه‌اسمعیل خیلی پیش‌یعنی درسال۱۵۲٤ چشم ازجهان فروبسته‌بود[۱۱] واین‌هیئت نیز نتوانست

۸ـ مراجعه شود به کتاب سی . ك . چبو
The Crescent and the Rose Islam and England during the Renaissance
New York 1937 - P 229

۹ـ مراجعه شود به کتاب گیب
Islamic Society and The **West.**
Oxford 1957 - P 175

۱۰ـ در حدود سال ۱۵۰۵ ازچند تاجر آلمانی‌نام‌برده‌میشود که‌نمایندهای کارخانجات و لرر، فرگر، هبرش، فوگل، و ابن هوف در خلیج فارس وافیا نوس هند بوده‌اند.
مراجعه شود به کتاب زیگموند گونتر بنام
Das Zeitalter der Entdeckungen
Leipzig, 1912 - P 36

۱۱ـ مراجعه شود به کتاب بارتولد بنام :
Die geographische und historische Erforschung des Orients.
Leipzig, 1913 - P 48

خودرا بخاك ایران برساند تقریباً یك نیم‌قرن اطلاعی از سیاحان آلمانی بدست نیست تااینکه‌درسال ۱۵۸۸ «هنس کریستف‌تویفل»[۱۲] ودوست همسفرش «ژرژ کریستف فرن‌برگ»[۱۳] خودرا از شهر استانبول برای مسافرت بشرق آماده کردند آنها ازطریق مصر وحلب بسوی فرات آمده ودر آنجا ازبرج بابل دیدن کرده‌سپس به‌هرمزشتافتند درهرمز ازهمدیگر جداشدند: تویفل ازطریق شیراز واصفهان بسوی قزوین پایتخت ایران رفته وازآنجا درآوریل ۱۵۹۰ بطرف دریای‌خزر رهسپار گردید وبعداً ازطریق تبریز ودریاچه‌وان به بین‌النهرین رفته‌وازآنجا بسوی اروپا عازم‌شد،و فرن‌برگ نیز سپس بایران آمده واوهم‌مانند تویفل‌سیاحتنامه‌ای ازخود باقی گذارده‌است .

درسال ۱۵۹۳ امپراطورآلمان رودولف‌دوم بوسیله سفیرایران درروسیه باشاه‌عباس بزرگ تماس حاصل کرد [۱٤] اوبرای اینکه اطلاعات بیشتری از ایران کسب نماید هیئتی بسرپرستی اشتفان کاکاش‌به‌ایران‌فرستاد این هیئت درسال ۱٦۰۲ بایران میرسد امارئیس هیئت یعنی اشتفان کاکاش بیمار شده وفوت مینماید پس‌از او سپس هفت‌تن ازاعضای‌هیئت‌نمایندگی نیزفوت‌نموده ویگانه کسی‌که توانست خودرا بدربار ایران برساند «ژرژ تکتاندر» بود شاه‌عباس بزرگ ازاو صمیمانه پذیرائی نموده وپس‌از چندی‌اورا باهدیه‌های بسیار بهمراهی یك‌هیئت نمایندگی ایران‌بطرف‌آلمان روانه‌ساخت تکتاندر بهمراهی‌مهدی‌قلی‌بیك‌سفیرایران درسال ۱٦۰۵ وارد‌پراگ میگردد امپراطور

۱۲– مراجعه شود به کتاب Christoph Teufel (Taifel) بنام .
Die Reise des Hans Christoph Freihern von Teufel etc
Linz 1898

۱۳– مراجعه شود به کتاب Christoff Fernberger
Peregrinatio Montis Crynai et Terrae Sanctae Cum itineribus Babylonico Persico descripta
۱۵۹۳ محل انتشار نامعلوم

۱٤– مراجعه شود به مقاله پروفسور والتر هنز به نام .
Deutschland und Iran in 17 Jahrhundert
Berlin 1935

آلمان رودولف دوم ازمهمانان خودپذیرائی کامل نمود، ومیخواست آنهارا بمعیت یك هیئت دیگر آلمانی بایران بفرستد ولی اینکار بعلت گرفتاریهای مالی دولت آلمان تاسال ۱۶۰۶ بتعویق افتاد.

ژرژ تکتاندر سیاحتنامه ای برشته تحریر درآورد که بقطع کوچك بود. وباتصاویری مزین شده است [۱۵] این تصاویر بوسیله «یوهان فابر» هنرمند آلمانی عمل شده ویکی از آنها تصویر یکی ازساتراپهای سابق ایران را نشان میدهد (تصویر ۳)

درسال ۱۶۰۶ یك هیئتی بسرپرسی «راتیسلاو» ازپراگ بایران عزیمت نمود این هیئت درسال ۱۶۰۹ بایران رسید وراتیسلاو مثل همکار قدیمی خود بیمار گردیده وفوت نمود اماریاست این هیئت بدست عضودیگری سپرده شد واو درهفتم ماه اکتبر ۱۶۰۹ شاه‌عباس بزرگ‌را دراردبیل ملاقات کرد.

ازاین هیئت نمایندگی، مدرك کتبی دردست نیست ولی برروی یك صندوق لاکی که درسال ۱۶۱۰ درایران ساخته شده واکنون ازآن دریکی ازموزه‌های برلن نگهداری میشود، [۱۶] شرفیابی این هیئت بخدمت شاه‌عباس کبیر نقش گردیده است

درسال ۱۶۲۱ «هینریح‌فن‌پورر» از راه آسیای صغیر بطرف ایران آمده وسپس بهندوستان رهسپار گردید سه‌سال بعد دوباره پورر ازهمین کشورها

۱۵ــ مراجعه شود به کتاب ژرژتکتاندر بنام:

Iter Persicum Kurtze doch ausfuehrliche und Warhafftige beschreibung der Persianischen Reiss: Welche von den Edlen... Stephano Kakasch von Zalokomemy angefangen...

Meissen, 1610

۱۶ــ مراجعه شود به مقاله فردریك‌ساره Friedrich Sarre بنام:

Die Lacktruhe Schah Abbas I in der islamischen Abteilung der Statlichen Museen

Berlin, 1937

به‌میهن‌خود بازگشت پورر درسفرنامه‌خود[۱۷] اعجاب خودرا ازپلهای اصفهان اظهار نموده وسپس شهرهای دیگرایران‌را توصیف کرده‌است او گلپایگان را بعنوان «یك‌شهر باساختمانهای‌زیبا»[۱۸] وخوانساررا بعنوان «یکی‌ازجذاب‌ترین‌جاهای ایران، پرازباغات باشکوه باچشمه‌های عالی‌وکانالهای خوب»[۱۹] بیان کرده ومجسم ساخته است [۲۰]

ابریشم گیلان که در قرن‌سیزدهم ناوگان ژنوائی رابدریای‌خزر کشید، باعث‌پدیدار شدن‌هیئت نمایندگی آلمان در سال ۱٦۳۷ در اصفهان گردید. علاوه بر «آدام‌اولئاریوس» که بمناسبت اهمیت سفرنامه و تصویرش او را در مقاله‌ای جداگانه‌در آینده‌معرفی خواهیم‌کرد «یوهان‌آلبرت مندلسلو» نیز شرح‌مسافرت این‌هیئت نمایندگی‌را برشته تحریر درآورده‌است اولین‌نسخه این‌سفرنامه درسال۱٦٤۷ به‌پیوست سفرنامه‌اولئاریوس منتشر گردید [۲۱] بطور

۱۷ــ مراجعه شود به سفرنامه هنریخ فن‌پورر بنام H Poser
Der beeden Koenig (Erbfuersten thuemer Herren Heinrich von Poser
Lebens und Todesgeschiehte Jena 1675

۱۸ــمراجعه شود به کتاب آلفونس گابریل بنام
Die Erforschung Persien
Wien, 1952 - P 58

۱۹ــ مراجعه شود به کتاب آلفونس‌گابریل بنام:
Die Erforschung Persien Wien, 1952 - P 58

۲۰ــ در سال ۱۸۱۹ در کتابخانه ملی شهر وین اوراقی از یك کتابچه یادداشت یك تاجر آلمانی پیدا شد که در سال ۱٦۲۳ در اصفهان بوده است.
مراجعه شودبه‌آرشیو جغرافیائی وتاریخی‌آن‌کتابخانه وجزوه‌ای تحت‌عنوان.
Bruchstuecke eins Tagebuches eines Deutschen, der zu Anfang des XVII Jahrhunderts mit diplomatischen Auftraegen sich in Persien aufhielt
Wien, 1820

۲۱ــ مراجعه شود به سفرنامه آدام‌اولئاریوس بنام Adam Clearius
Muskowitische oft begehrte Beschreibung der neuen Orientalischen Reisen an den Koenig von Persin Item, ein Schreiben des J A Mandelslo, Worin eine ostindianische Reise ueber Oceanum enthalten
Schleswig 1647

مستقل این سفرنامه درسال ۱۶۵۸ در اشلزویك آلمان منتشر گردید ودارای تصاویر متعددی است که هفت عدد آنها بایران آنروزی مربوط میشود[۲۲] علاوه برتصاویر قلعه پرتغالی‌ها در هرمز ، تخت جمشید و قبر کوروش که برای اولین بار در اروپا منتشر شده‌است، تصاویر مختلف دیگری نیز زینت این کتاب گردیده که سندیت کامل برای ما دارند تصویر سرلوح کتاب ابلیسکی (ستونی نوك تیز) را دروسط نشان میدهد که در دوطرف آن خود مندلسلو واروپائیان همراه او ویك نفر ایرانی و یك نفر روسی مشاهده میکردند (تصویر ٤)

درتصویر دیگری یك خانواده ایرانی کنار خلیج فارس (تصویر ٥) و در دیگری مناطق سرحدی بلوچستان و کنار دریای عمان باجنگلهای انبوه نمایش داده‌شده (تصویر ٦)، در این جنگلها خود مندلسلو وهمراهانش درحال سفر نیز ملاحظه میکردند

مندلسلو در ضیافتی دراصفهان رقص عده‌ای ازرقاصه‌های هندی وایرانی را مشاهده کرده و تصویری از آن نیز تهیه نموده که از لحاظ سنت هنر رقص جالب توجه است (تصویر ۷)

سفرنامه مندلسلو به انگلیسی وهلندی[۲۳] نیز ترجمه شده‌است نسخه هلندی آن همان تصاویر نسخه اصلی آلمانی را داراست البته باستثنای سرلوح سفرنامه که دراینجا طور دیگری تهیه‌شده ودر طرف راست آن تصویر یك مرد ایرانی ملاحظه میگردد (تصویر ۸)

درسال ۱۶۸۰ «دانیل پارتی» درخدمت شرکت هلندی هند درآمده وبه بندر عباس میآید پارتی در سال ۱۶۹۸ در نورنبرگ سفرنامه مصوری منتشر

۲۲ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان مندلسلو Johann Mandelslo بنام
Des . Johann Albrechts von Mandelslo Morgenlaendische Reyse-Beschreibung

Schleswig 1658

۲۳ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان مندلسلو ترجمه هلندی آن بنام
Beschrijvingh van de Gedenkwaerdige Zee-en Landt ...
Amsterdam 1658

تصویر ٤ ـ سرلوح سفرنامه یوهان مندلسلو ـ ١٦٥٨ ـ کنده کاری ازروت گ
١٦٧ × ٢٧٤ میلیمتر
عکس از روی سفرنامه یوهان مندلسلو

تصویر ۵ ـ یک خانواده ایرانی کنار خلیج فارس ۱۶۵۸ ـ کنده‌کاری ازروت گیسر
عکس : از روی سفرنامه یوهان مندلسلو

تصویر ۷ ـ رقص اسرار آمیز ـ ۱۶۵۸ ـ کنده‌کاری ـ ۱۰۴ × ۱۳۲ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه مندلسلو

تصویر ۸ ـ سرلوح ترجمه هلندی سفرنامه یوهان مندلسلو ، کنده‌کاری ـ ۱۶۵۸
عکس . از روی ترجمه هلندی سفرنامه یوهان مندلسلو

مینماید . [۲٤] تصاویر این سفرنامه کنده کاری است .سرلوح سفرنامه(تصویر۹) دارای موتیف های شرقی مختلف است . پارتی ساحل بندرعباس را باقسمتی از بندر درتصویر دیگری(تصویر ۱۰) جاویدان نموده که البته از لحاظ توپوگرافی تعیین حدود ومحل آن بسیار مشکل است

درتصویر دیگری انواع واقسام لباسهای ایرانی نشان داده شده(تصویر ۱۱) که برای مطالعه لباس آندوره بسیار جالب است و بالاخره برای اولین بار در تصویری(تصویر ۱۲)طریق بردن عروس بخانه داماد نمایش داده شده است که البته لباسها و طرز آرایش موی سر اطرافیان دارای مقداری موتیف های اروپائی است

در سال ۱٦۸٤ عالم و پزشک نامدار آلمانی « انگلبرت کمپفر» بایران مسافرت نموده است از کمپفر و سفر نامه‌اش در مقاله‌ای جداگانه یاد خواهیم نمود

قبل از اتمام قرن هفدهم « فرانتر کاسپارشلینگر» باسه کشیش آلمانی از ایران دیدن کردند هرچهار نفر از طریق جاده قدیمی تبریز - قزوین بسوی اصفهان آمده و سپس بشیراز وبندرعباس رهسپار گردیدند . شلینگر درسال ۱۷۰۷ سفرنامه مصوری در شهر نورنبرگ منتشر ساخت.[۲۵] این سفرنامه در سالهای ۱۷۰۹و۱۷۱٦ تجدید چاپ گردیده است دریکی ازاین تصاویر، سمت چپ یك پادشاه ایرانی ودر وسط یك خان ودرسمت راست یك شوالیه درباری را نشان میدهد. (تصویر ۱۳) وتصویری دیگر، سمت چپ یك افسر ایرانی ودروسط یك گروهبان را نشان میدهد که هردوشمشیر وسپردر دست دارند درسمت راست

۲٤ــ مراجعه شود به سفرنامه دانیل پاربی بنام

Dsfindianische und Persianische neujaehrige Kriegsdienste und Reisen; d Beschreibung was sich von 1677 bis 1685 zugetragen

Nuerenberg, 1698

۲۵ــ مراجعه شود به سفرنامه شلینگر بنام

Persianische und ost-indianische Reis etc.

Nuernberg, 1709

تصویر یك تفنگچی نشان داده‌شده‌است(تصویر ۱٤)وبالاخره در دیگری،سمت چپ‌یك خانم‌ایرانی را نشان میدهد که قلیانی دردست داشته ودر وسط یك آخوند و در سمت چپ تصویر یك ورزشکار است کـه در حال گرفتن میل میباشد (تصویر۱۵)

آخرین سیاح آلمانی قبل از سقوط صفویه «یوهان گاتلیب ورم»است که درسال۱۷۱۷درخدمت کمپانی‌هلندی‌هند شرقی بهمراهی فرستاده کشورهلند «یوهان‌یوسو کسلر» بدربارشاه سلطان‌حسین راه‌یافت سفرنامه‌ورم[۲٦] علاوه بر نمایش‌هیئت‌نماینده‌گی‌هلند باصفهان دارای‌یك‌سرلوح جالبی‌است (تصویر۱٦)

دوسیاح مهم دیگر آلمانی را که یکی از شمال (گملین) و دیگری از جنوب(نی‌بر)، ایران‌رامشاهده نمودند،بمناسبت‌اهمیت‌کار وتصاویرشان‌درمقاله دیگری معرفی مینمائیم

یکی از اسناد بسیار مهم تاریخی ما کـه اصولا این مقال بیشتر بخاطر انتشارآن برشته‌تحریر درآمده‌پرتره‌ای‌است که«ملشارلوریش» ازسفیر ایران در دربار عثمانی کشیده‌است

درسال ۹٦۳ هجری قمری‌یعنی سالهای ٥٦ ــ ۱٥٥٥ میلادی‌شاه طهماسب یکی ازنجبای ایران‌را بنام‌اسمعیل باکوکبه‌زیادی بعنوان‌سفیر روانه‌دربار عثمانی‌یعنی بجانب سلطان سلیمان‌خان‌فرستاد دراین‌زمان حکومت‌عثمانی درکمال قدرت‌خود بوده واغلب کشورهای‌اروپائی‌در استانبول سفارت دائمی داشتند ازاینجهت میبایست فرستاده ایران‌نیز باجلال وشکوه خاصی وارد استانبول گردد در روزنامه ها و بروشور های آن دوره اروپا مینویسند که اسمعیل سفیرایران بایکصد سوار مجهز بآخرین ساز وبرگ و خدم وحشم بسیاروارد استانبول گردید بطوریکه‌چشمان‌تمام‌اروپائیان‌مقیم دربارعثمانی

۲٦ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان گاتلیب‌ورم بنام
Ost-Indien-und Persianische Reisen etc

Dresden, Leipzig, 1737

تصویر ۱۱ ـ لباسهای ایرانی ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارنی

تصویر ۱۲ ـ بردن عروس ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸
عکس از روی سفرنامه دانیل پارنی

تصویر ۱۳ ـ پادشاه ، خان و یك درباری ایرانی ـ کنده کاری ـ ۱۷۰۹
عکس از روی سفرنامه شلینگر

تصویر ۱٤ ـ افسر ، گروهبان و یك تفنگچی ایرانی ـ کنده کاری ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر

تصویر ۱۵ ـ یك زن ایرانی ، یك روحانی و یك ورزشکار ایرانی کنده کاری ـ ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلبیگر
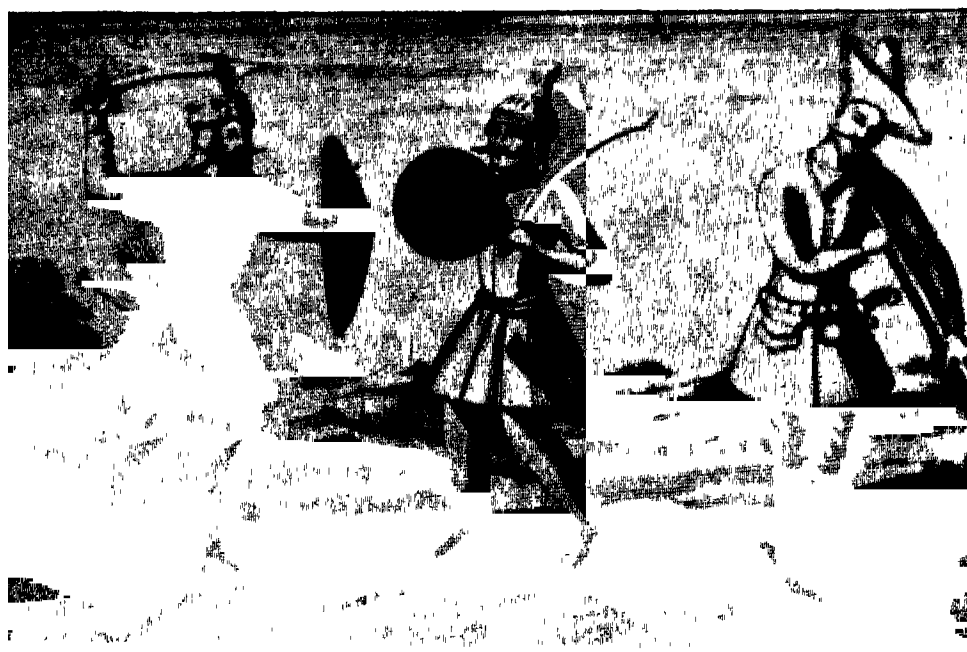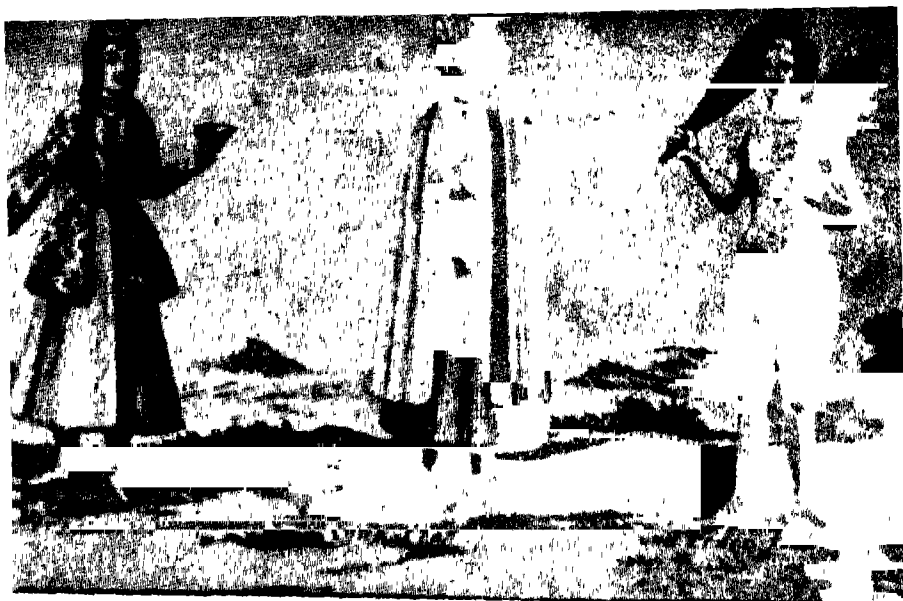
تصویر ۱۶ ـ سرلوح سفرنامه یوهان گابلیب‌ورم حکاکی از منترل ـ ۱۷۳۷ ،
۱۵۲ × ۱۹۲ میلیمتر

خیره مانده بود و اصولا روز ورود اسمعیل بـه استانبول بیك روز نمایش تبدیل شده و هزاران نفر برای دیدن و استقبال از هیئت نمایندگی ایران از یکدیگر پیشی میجستند .

در دربار عثمانیها علاوه برسفرای اروپائی هنرمندان بسیاری از نقاط مختلف اروپا تجمع کرده بودند که اغلب مشغول تهیـه پرترههای مختلف از سلطانها ، شاهزادهها ورجال کشور عثمانی بودنـد بدیهی است هرواقعـه تاریخی نیز که رخ میداد ازآن نیز تصاویری تهیه میگردید .

یکی ازاین وقایع تاریخی ورود اسمعیل سفیر ایران به استانبول بود .
ویکی ازاین هنرمندان نیز ملشارلوریش آلمانی بوده کـه دوبـار یعنی در سالهای مابین ۱۵۵۵–۵۷ و ۶۴–۱۵۶۲ میلادی دردربار سلطان سلیمان خان زنـدگی میکرده است اودرسالهای اول اقامت خود ملاقاتی باسفیر ایران نموده ورسماً اورا مدل قرار داده و از او پرترهای تهیه مینماید . این پرتره یکی ازمدارك بزرگ تاریخی مـا محسوب شده که برای اولین بار منتشر میگردد . ملشار لوریش طرحی ازآن تهیه کرده وسپس دراروپا ازروی آن برروی مس سه چهار نسخه حکاکی میشود کـه یکی از آنها در کتابخانـه موزه هنر هـای صنعتی برلین تحت شماره ۲۷ R-۳۲۸۳ میباشد (تصویـر شماره ۱۷) .

همین تصویر باانضمام تصاویرمتعدد دیگری که ذیلا دربارهٔ آنها صحبت خواهـد شد وهمـه کار ملشار لوریش است، درمجموعـهایدرکتابخانه ملی «هامبورک» موجود بوده که تاریخ ۱۶۲۶ میلادی دارد [۲۷] . ضمناً مجموعه دیگری ازملشار لوریش درکابینه گراور شهر«درسدن» موجود است که شامل ۲۸ تصویر است که آکوارل ورنگی ساخته شده وتحت شماره R.۲۷-۳۲۸۰

---

۲۷ ــ مراجعه شود به کتاب ملشارلوریش بنام
Des Kunstreichen und weitberuhmten Melchior Loriche Wolgerissene und geschnittene Figuren zu Ross und Fuss...

Hamburg, 1626

تصویر ۱۷ ـ اسمعیل سفیر ایران در دربار عثمانی در سال ۹۶۳ هجری قمری ـ
حکاکی روی مس از روی طرح ملشارلوریش ـ ۱۵۵۶ میلادی ـ
اندازه ۲۴۰ × ۳۶۰ میلیمتر در کتابخانه موزه هنرهای صنعتی برلن

میباشد این مجموعه شامل بناهای شرقی و پرترههای مردان بزرگ شرق است [۲۸].

برگردیم سر موضوع اصلی، یعنی پرترهای که ملشار لوریش از سفیر ایران تهیه نموده است پرتره نیم‌تنه اسمعیل، ایلچی ایران، (تصویر ۱۷) کمی بطرف چپ متمایل، شانهها و سینهٔ او و تماماً قسمت تحتانی تصویر را از لحاظ افقی دربر گرفته است از لحاظ عمودی تقریباً دوسوم تصویر شامل سر و گردن و کلاه میباشد سر و گردن او بنظر میرسد که کمی بیشتر از بدن بطرف چپ متمایل است صورت قوی و مردانه او بوسیله ریش و سبیل بسیار مرتبی پوشانده شده است موهای صورت او مواج و بطوریکه از طرف چپ صورت هویداست گوئی استاد سلمانی ماهری آنرا فر زده ودرهمدیگر پیچیده است درقسمت بالائی بینی نسبتاً بلند وعمودی او کمی برآمدگی مشاهده میگردد گونهاش کمی تورفته واستخوانی است اطراف حلقهٔ چشم چین و گوشه چرو کهائی بطور افقی نظر را جلب مینماید چشمان نافذ درشت و گیرای او بچهره ابهت بخصوصی داده وحکایت از اصل ونسب نجیب صاحب آن مینماید دولینه بزرگ ودایرهوار او که معمولا از دوازده پیچ (درزمان صفویه بخصوص اوائل حکومت آنها رسم براین بوده است که دولیمه را دوازده پیچ زده که هریك پیچی علامت يك امام و بطور مجموع شامل دوازده امام گردد) بهم پیوسته و دنباله آن ازپشت گردن آویزان است، چنان عمیق برسر او نشسته که ازپیشانی او جز يك حاشیه کوتاه چیز دیگری هویدا نیست برروی دولیمه بطور افقی وعمودی دو نوار زنجیرهای ازمستطیلهای مزین به نگینهای قیمتی ملاحظه میگردد درهمان نقطهای که دو نوار یکدیگر را قطع مینماید دو سنجاق بسیار زیبا نصب گشته که هریك از آنها درناحیه کمر و بالا دارای برآمدگی گوی شکلی هستند . برفراز آنها پرهائی بطرف راست متمایل شده که بآنها زیبائی مخصوصی میبخشد نظیر این سنجاقها که با سنگهای قیمتی مزین

۲۸ــ مراجعه شود به کاتالوك رسمی :
Aussetllung von Meisterwerken Muhammedanischer Kunst.
München, 1910

بوونددرطرف راست دولینه نیز بافرمهای‌مختلف دیگرملاحظه میگردند تعداداین سنجاق‌هابرروی کلاه‌بستگی بشخصیت شخص موردنظرداشته‌است درست دروسط واسطهای فوقانی دولینه چوب مخصوص کلاههای دوره صفویه نصب گردیده که فقط قسمت تحتانی آن درتصویر ملاحظه میگردد . ازطرف راست اشعه‌ای برسرتاسرمحورعمودی تصویر چنان تابیده که‌قسمتی ازدولیمه را دایره‌وار روشن نموده است ، همان اشعه قسمتی ازصورت وسینهٔ اسمعیل را نیز فراگرفته است لباس شیك سفیرعبارت است از یك پیراهن ویك نیم تنه . پیراهن او بوسیله دکمه‌ای درشت که باسکین قیمتی مزین‌است درزیر گلو بسته شده‌است وبرروی‌آن گل وبته‌های بسیار زیبا نقش گردیده مخصوص گل و بته درشت بیضی شکل که درست دروسط زمینهٔ جلوئی‌تصویر قرار گرفته است این موتیف درنقاشی‌های اروپای قرن شانزدهم بکثرت ملاحظه میگردد

برروی این‌پیراهن نیم تنه‌ای ملاحظه میگردد که قسمتی ازجلد ی روی سینهٔ آن برگردانده شده وبالنتیجه دارای چین‌های عمودی درطرف راست گردیده است این نیم تنه باکردی از پارچه بسیار قیمتی که بر روی آن موتیف‌های بسیار زیبا مشاهده میگردد تهیه شده است

درقسمت تحتانی تصویر سطری بزبان فارسی و ترجمهٔ لاتین آن نقش گردیده که سندیت این پرتره وواقعیت تاریخی آنرا مستحکم‌تر مینماید و معلوم میدارد که این پرتره باموافقت خود شاه سلیمان ازسفیرایران برداشته شده است درآنجا چنین نوشته شده است .

«این شخص را اسمه اسمعیل ش طهماس ازخاك عراق بجانب پادشاه‌اسلام سلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم ش ببعض هدیه را و بطریق ایلچی فرستاد و درتاریخ سنه ۹۶۳ »

که بزبان فارسی‌امروزی چنین مستفاد میگردد .

« این شخص را که نامش اسمعیل میباشد شاه طهماسب از خاك ایران بعنوان سفیر باهدایائی چند بجانب سلطان‌سلیمان خان پادشاه‌عثمانی فرستاد بتاریخ ۹۶۳ هجری قمری »

درسطرسوم لاتین که در قسمت تحتانی تصویر بچشم میخورد نوشته شده است که این تصویر عمل ملشار لوریش میباشد. ضمناً درطرف راست وبالای شانه اسمعیل امضای لوریش این طور بنظر میرسد که F حرف اول کلمه لاتین Fecit یعنی عمل –M ترکیب حرف M که حرف اول اسم کوچك هنرمند یعنی Melchior و L حرف اول نام فامیل او یعنی Lorich یا Lorichs است که بررویهم معنی «عمل ملشار لوریش» را میدهد

لوریش ضمن اقامت خود دراستانبول باایرانی‌های دیگری که ازهمراهان سفیر بوده‌اند آشنائی پیدا کرده و بطوریکه از تصاویری که او تهیه نموده معلوم میگردد که او با ایرانیان بحث‌های مختلفی نموده و واقف گردیده که ایرانیان قبل ازحمله اعراب مذهب زردشتی داشته وزردشتی‌ها دارای معابد بلند آتش بوده‌اند

درمجموعه‌ای که اینجانب در کتابخانه ملی درهامبورك ازملشار لوریش ملاحظه نمودم، تعداد زیادی پرتره ازعثمانیان وتصاویری مربوط بایرانیان آن زمان بچشم‌میخورد هرآنچه مربوط بایران میشد، بازحمات بسیار عکس-برداری نموده واکنون ازنظرخوانندگان محترم میگذرد[1]

ابتدا تصویری از یك شاهزاده خانم کرد در کمال زیبائی و رعنائی بنام راضیه سلطان طرح‌این پرتره را ملشار لوریش درسالهای‌مابین ۵۷–۱۵۵۵ در استانبول تهیه‌نموده وسپس آنرا درآلمان درسال ۱۵۸۱ برروی مس حك‌نموده وبعداً درسال ۱۶۲۶ ازروی آن کنده‌کاری‌نموده‌اند تصویرما کنده‌کاری ۱۶۲۶ را نشان میدهد (تصویر ۱۸)

پرتره بطریق نیم قد ونیم نیمرخ متمایل بطرف راست برداشته شده بطوریکه کمی از ابرو ومژگان و چشم راست درصورت هویداست. اصولا

۱ – اصولا در اروپا اجازه‌عکسبرداری کردن از اسناد ومدارك رابهر کسی نمیدهند. اساس میبایست واقعاً ازهمت‌خوان رستم‌بگذرد تابتواند موافقت رئیس‌موزه وباکتابخانه‌ای را برای عکس برداری از یك سند جلب نماید هریك از این تصاویر که از نظر شما میگذرد با فعالیت‌های مداوم و صرف وقت بسیار و تحملات مادی شدیدی برای اینجانب توأم بوده است.

تصویر ۱۸ – راضیه سلطان – کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی طرح ملشارلورش عمل شده‌است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس از روی مجموعهٔ ملشارلورش در کتابخانه ملی هامبورگ

صویر ۱۹ ـ حاتمی از مغرب ایران ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی‌مس
در تاریخ ۱۵۷۹ که از روی‌طرح‌ملشارلوریش عمل شده‌است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعه ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

ملشارلوریش عمداً طرح را بطور نیم نیمرخ برداشته تااینکه مژگان بلند این خانم را هویدا سازد چون درآنزمان ازلحاظ تکنیک نقاشی کمی مشکل مینمود که بطریق دیگری نیزآنرا نمایش دهند.

صورت کشیده و کمی استخوانی ، پیشانی بلند، ابروان خمیدهٔ پیوسته ، بینی نوک بهپائین ، پشت لب بلند ، که گویا تبسم برآن نقش گردیده وچانه برآمده،مشخصات چهره این زن را تعیینمینمایند صاحب این چهره وزین ، باوقار، خوددار ومتفکراست بررویهم ملشارلوریش دراین صورت چهرهٔ زنی راطرح کرده که درعین ملاحتوجذابیت، شخصیت بزرگوجاهومقام اوانکار نکردنی است برگوش اوگوشوارهای ملاحظه میگردد که ازلحاظ تزئینات خانمها بسیارجالب است قسمت بالائی این گوشواره بصورت یك مدالیون نصی شکل وقسمت تحتانیآن یك کلاهی کوچك است که مسلماً ازطلای ناب است . گیسوان او مقداری از زیر کلاه هویداست وعموداً بر روی صورت آمده وقسمت اصلیآن درپشت سرجمع گردیده وبافته وازناحیهپشت گذشته تا بروی کمر و پائینآمده است کلاه نیم استوانه او مزین بهانواع واقسام جواهرات است بخصوص زنجیری که بصورت نیمدایره از قسمت جلو بعقب کلاه وصل شده ومزین بهمرواریدهای فراوانمیباشد بررروی پیراهن ساده این خانم دو ردیف سینهریز و در ناحیه وسط سینه یك مداالیون مشاهده میگردد بازوی چپ بطور افقی بطرف راست روی بدن آمده و در دست او شاخه هائی از گل پیچك است که برای بوئیدن آنها کمی بالا آورده شده است یکی ازگلهایاینپیچك کاملا بازودیگری درحال غنچه نمایشدادهشده است برروی قسمت تحتانی تصویر Rvziasoldane حك شده که همان راضیه سلطان بایدباشد درانتهایقسمت فوقانی طرف راستآنامضای ملشارلوریش باز بهمان طریق که فوقاً اشاره شد وتاریخ ۱۵۸۱ آورده شده است .

درتصویردیگری بازخانمی ازهمان طایفه بطریق نیم تنه وکاملا نیمرخ نقش گردیده است (بصویر۱۹) دراین تصویر واریاسیونی ازتصویرقبلی استبا این تفاوت که درچهرهٔ اینشخص جدیت و مصمم بودن واستحکام بیشتری هویداست بر روی کلاه نیز پری چند شاخهای نقش گردیده که بوسیله

سنجاقی به آن وصل شده است این تصویر درسال ۱۵۷۹ بر روی مس حکاکی گردیده است

تصویر دیگری خانمی را بار ازهمان قوم درحال نواختن چنگ نشان میدهد (تصویر ۲۰) آنچه که اینجا مهم است آنست که این تصویر نشان میدهد که نواختن این ساز بزرگ درنواحی غربی ایران رایج بوده است آنطوریکه ازصحنه هویداست مقصود ملشارلوریش نشان دادن همان شاهزاده خانم اولی درحال چنگ زدن است واین اصلا ربطی باین مسئله ندارد که مثلا نوازنده درحضور شاه یاحکمران چنگ مینوارد وغیره دراینجاصرفاً علاقه شخصی راضیه سلطان که هویت تاریخی آن برای مامجهول است درنظر گرفته شده است طرف راست تصویر کوزه های می ومیوه جات نیز بصحنه حالتی مخصوص میدهد امضای ملشارلوریش این بار با تاریخ ۱۵۸۳ ملاحظه میگردد

«سالومه سلطان» پرترهٔ دیگری است که ملشارلوریش تهیه نموده است. (تصویر ۲۱)

این تصویر کاملا باتصاویری که فوقاً از خانمها آوردیم متفاوت است این گویا تصویر یك شاهزاده خانم آسوری باشد. گونه های گوشت آلود، پیشانی بلند، ابروان درهم کشیده، چشمان گیرا، بینی بلند، لبان برجسته مشخصات این چهره را که از آن صمیمیت میبارد، تعیین مینماید مقداری از گیسوان او در جلوی سرازززیرروسری نمایان وبقیه آن درپشت سردرداخل روسری جمع گردیده است. بر روی روسری دو ردیف مروارید از بالابه پائین دور گردن آویزان شده است. گردن بندی نیزز یر آن نمایان است که دروسط آن یك مدالیون تا وسط سینه را گرفته است. پیراهن و گردی او نیز باآنهای دیگر متفاوت است بطوریکه ازتصاویر چنگ زن وراضیه سلطان برمیآید لباس روی آنها دارای آستین سه چهارم است، درصورتیکه آستین لباس سالومه سلطان بسیار کوتاه ودرانتهای آن رشته هائی ملاحظه میگردد که هنوزهم درلباسهای ملی مردم قفقاز مشاهده میشود :برروی قسمت تحتانی تصویر Zlcmesvltane دربالا طرف چپ تصویر امضای ملشارلوریش وتاریخ ۱۵۸۱ نقش گردیده است

تصویر ۲۰ – خانمی از مغرب ایران در حال نواختن چنگ – کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۸۳ که از روی طرح ملشارلوریش عمل شده است. ۲۰۰ × ۲۹۰ میلیمتر

عکس از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۲۱ ـ سالومه سلطان ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی طرح ملشارلوریس عمل شده است ۱۹۰ × ۳۰۰ ملیمتر
عکس از روی مجموعهٔ ملشارلوریس در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ۲۲ـ یک سوار ایرانی با یک قزلباش ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی طرح ملشارلوریس عمل شده است ۲۰۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس · از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

تصویر ٢٣ ـ یك جنگجوی ایرانی ـ کنده‌کاری ١٦٢٦ از روی حکاکی روی مس در تاریخ ١٥٧٦ که از روی طرح ملشارلوریس عمل شده است ١٩٠ × ٣٠٠ میلیمتر
عکس از روی مجموعه ملشار لوریس در کتابخانه هامبورگ

تصویر ۲۴ ـ یك جوان ایرانی ـ کنده‌کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۲ که از روی طرح ملشارلوریش عمل شده‌است. ۱۱۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس . از روی مجموعهٔ ملشارلوریش درکتابخانه ملی هامبورگ

دراین مجموعه تعدادی تصویر نیز مشاهده میگردد که ایرانیان در آنها بطور اعم نقش گردیده‌اند

ابتدا تصویر یك‌جوان سوارایرانی با ابهت وجلال بسیار نشان داده‌شده است (تصویر۲۲) مرکب اوحالت بسیار دینامیکی را نشان میدهد بخصوص سر و گردن ودست راست بلند کردهٔ آن که درعین حال هماهنگی موزونی را داراست

طرف چپ تصویر برجی مخروبه است که نشان دهنده معبد زردشتیان است بررروی این برج (Anno 1581)یعنی‌سال ۱۵۸۱ وامضای ملشارلوریش نقش بسته‌است

در نقش دیگری‌یك جوان ایرانی تقریباً ازپشت با حالت وژست جالبی در حال راه رفتن‌نشان داده شده‌است (تصویر۲۳) اندام کشیده ، پای‌راست او که از زانو دراثر راه رفتن زاویه‌ای ایجادنموده ، دست چپ او کـه فقط انگشتان آن پیداست ، سرمغرور وبطرف راست متمایل شده ، قسمتی ازعبا که برپشت سرپرتاب شده ، وانتهای‌دولیمه او که درپشت آویزان است ، همه وهمه نشانهٔ‌دینامیسم وحرکتی‌است که دراین‌شکل ظاهر گردیده‌است‌درطرف چپ اوابلیسکی مشاهده میگردد که گویا منظور همان معبد زردشتیان است ودر طرف راست برج استوانه‌ای ملاحظه میگردد که برروی آن کره‌ای و در وسط آن کره یك چشم نقش شده است شاید منظور کره خورشید است امضای ملشارلوریش دربالا سمت‌راست ملاحظه میگردد

تصویرتمام قد دیگری یك‌جوان‌زردشتی را درمقابل معبدآتش نمایش میدهد . (تصویر ۲٤)

البته ملشارلوریش در طرحهای خود از لباسهای عصرخود برای‌نمایش ایرانیان قدیم استفاده نموده است چون او مانند همه همعصران خود اطلاع از وضع وچگونگی‌لباس ایرانیان دورهٔ هخامنشی وساسانی نـداشته است معابدزردشتی را نیز نمیدانسته ازلحاظ معماری بچه طریق بوده‌اند چون آنها را ندیده وفقط‌افواها چیزهائی‌راجع بآنها ازایرانیانی که خودواز این‌موضوع نیزاطلاعی نداشتند شنیده بود مثلامعبدی که دراین تصویرملاحظه میگردد

بشکل هرمی‌است که آتش از آتشدانی که بر فراز آن تعبیه شده بآسمان زبانه میکشد در طرف راست بالای تصویر پس از امضای ملشارلوریش 1A5N7N60 یعنی Anno 1576 نقش گردیده که حاکی از تاریخ حك کردن آن روی مس در ۱۵۷۶ میباشد

تصویر نیم تنه‌ای ، یك ایرانی سالخورده ومحترمی را بادولینه‌ی بسیار بزرگ نشان میدهد . وبالاخره باتصویر یك جنگجو و یایك ژنرال ایرانی، بحث مربوط به ملشارلوریش بانجام میرسد (تصویر ۲۵)

این تصویر تمام قد ، یك ایرانی باتجهرات جنگی آنروز را نشان میدهد، در دست چپ سپری بزرگ دارد و دست راست درجیب پنهان نموده است در طرف چپ قسمتی از قبضه شمشیر در کنار سپر ، و درقسمت تحتانی پشت سر او نوك شمشیر که بروی زمین کشیده میشود هویداست برروی زمین طرف راست نیز یك گرز ویك آلت جنگی دیگر ملاحظه میگردد . طبق معمول امضای هنرمند با تاریخ ۱۵۷۶ دربالا طرف راست تصویر هویداست.

دریکی از کتابخانه‌های شهر نورنبرگ مجله‌ای را پیدا نمودم که در آن روزنامه‌ای بتاریخ ۱۵۷۶ میلادی موجود است [۲۹]

در این روزنامه یکی از اسرار کشف نشده تاریخ این مرز و بوم بطور مصور موجود است وآن تصویری است که حاکی از آمدن سفیر دیگری از جانب شاه طهماسب به دربار عثمانی است

این روزنامه خبر میدهد که در تاریخ ماه مه ۱۵۷۶ (یعنی تقریباً همان سال مرگ شاه طهماسب) سفیری از ایران وارد شهر استانبول میگردد. این سفیر که نامش برده نشده با دبدبه وکوکبه بسیار آمده بطوریکه شماره همراهان این سفیر را بیش از ۲۵۰ نفر نوشته‌اند

هنرمند آلمانی که نام او نیز برما پوشیده است تصویر شرفیابی سفیر

۲۹ــ مراجعه شود به روزنامه :

Zytung wie die Koenigliche Persische Bottschaft zu Constantinopel Friedswegen ankommen...

Nuernberg, 1576

تصویر ٢٥ ـ یك ایرانی قدیمی در مقابل معبد (آتشکده) ـ کنده کاری ١٦٢٦
از روی حکاکی روی مس در تاریخ ١٥٧٦ که از روی طرح ملشارلوریش
عمل شده است. ١٦٠ × ٢٨٠ میلیمتر
عکس از روی مجموعهٔ ملشارلورش درکتابخانه ملی هامبورگ
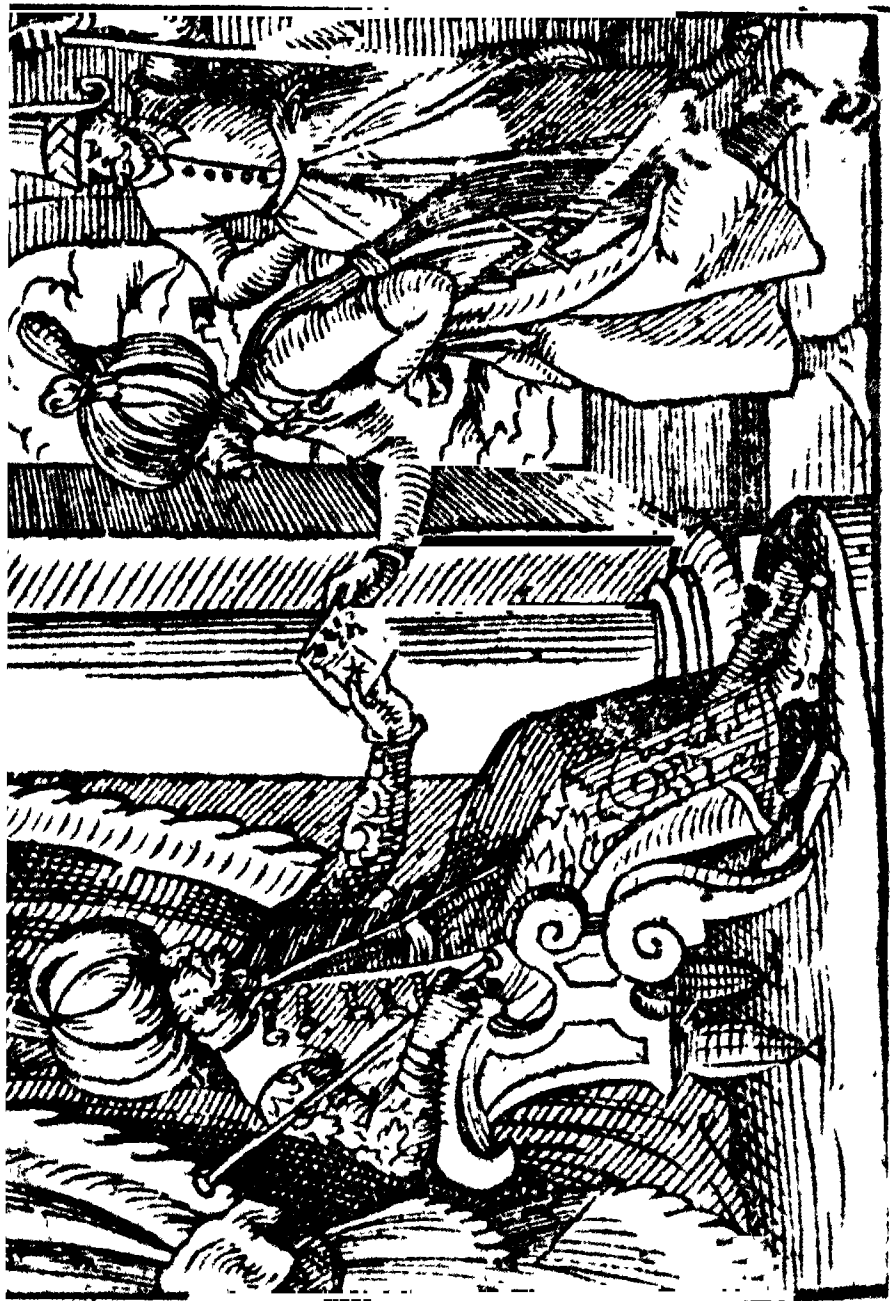
تصویر ۲۶ – شرفیابی سفیر ایران در دربار سلطان عثمانی درماه مه ۱۵۷۶– کنده کاری ۱۵۷۶
عکس . از روی روزنامه‌ای در کتابخانه ملی نورنبرگ که تاریخ ۱۵۷۶ میلادی دارد

ایران در دربار عثمانی را طرح کرده واین تصویر درهمان روزنامه منتشر شده‌است (تصویر۲٦) در اینجالحظه تسلیم نامه شاه طهماسب بوسیله‌سفیر ایران به پادشاه عثمانی ملاحظه میگردد

امیدواریم که درمقالات‌آتی بتوانیم بیشتر خوانندگان این مجله را با تاریخ تماس‌های هنری وفرهنگی ایران واروپاآشنا نمائیم

پایان

تمامی تصاویر این مقاله از آقای
دکتر علامعلی همایون می‌باشد.

مسأله

کشته شدن گاو آپیس بدست کمبوجیه

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

«دکتر در تاریخ»

در تاریخ ایران چه بسیار رویداد هائی را می‌یابیم که مورخان و نویسندگان بیگانه، از روی غرض و دشمنی و یا ناشناه، دگرگونه جلوه داده‌اند[1] وازاین گونه‌است رفتار کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی در مصر که هرودوت میگوید آرامگاه های کهن را کشود ومردگان‌رانظاره کرد، مجسمه خدایان رادرمعابر مصر تمسخر نمود وبرخی راشکست وبآتش سوزانید[2]، پیکر آمازیس فرعون‌مصررا از تابوت بیرون کشیدودستورداد تابآن‌تازیانه

۱ـ درباره این‌نکته به‌مقاله نفیس‌دانشمندمحترم آقای‌علامرضا دادبه در شماره‌پنجم سال‌سوم زیر عنوان «واژگونی‌های تاریخ (سنگ نگاره‌های شاپورساسانی ووالرین)» رجوع کنید.

۲ ـ بند۳۷ کتاب‌سوم.

زدند[3] وبالاخره گاوآپیس،خدای‌مصریان‌راباخنجرمجروح کردو آن‌حیوان بدان زخم در گذشت.[4]

این مسأله که بهیچ‌رو با آزادگی ومنش آریائیها و شاهنشاهان ایران درست‌در نمی‌آید، بااسنادتاریخی وهم‌بااصول مذهبی ومعتقدات خودمصریان نیزتطبیق نمی کند، اما آنچه میدانیم تاچندی‌پیش همگان بربنیاد نوشته‌های مورخان‌یونانی وروهی‌چنین می‌پنداشتند که کموجیه درباز گشت‌ازالفانتین Eléphantıne بمصر، این‌همه رفتار بدرا کرد وگاوآپیس مصریان راباخنجر زخمی نمود وآپیس باآن زخم در گذشت ولی خوشبختانه مدارك واسنادغیر قابل تردیدی که‌در کاوشهای سرزمین مصر بدست آمده‌است نادرست بودن نوشته های مورخان پیشین رابخوبی روشن می کند ومادر این گفتار تنها بارائه‌اسناد ومدارکی می‌پردازیم که‌درباره نادرست‌بودن خبر قتل گاوآپیس بدست کموجیه، دردست‌است [5]

مصریان قدیم بتعدد خدایان اعتقاد داشتند وبرای بیشترمسائل‌زندگی، خدایانی‌وبرای‌این‌خدایان مطهری قائل‌می‌بودندو گاهی‌نیز برای‌دوخدای‌خود مطهرواحدی میشناختند وچنان میدانستند که خدایان بزرگ بهرصورت‌و شکل حتی‌بقالب حیوانات هم متجلی‌وظاهر خواهند شد، چنانکه گاو آپیس

---

۳ ـ بند۱٦ همان کتاب

٤ ـ بندهای ۲۷و۲۸و۲۹ و۳۰ همان کتاب

۵ ـ دربارهٔ‌تستهائی که‌درویران کردن معابدوسوراندن مجسمه خدایان ودیگر کارها به کموجیه‌داده‌اند نیز مدارکی‌بدست‌آمده است که نادرست بودن آنهارا روشن میکند از جمله دو مجسمه بنام ناائوفور Naophore است (ناائوفور واتیکان ونا اوفور قاهره) که درزمان داریوش بزرگ درمصر ساخته‌شده ونوشته‌هائی روی آنها بخط مصری باقی مانده است وباستناد آن‌نوشته‌ها میدانیم کموجیه دستور داده بود بپاس معبدنیث در ممفیس بیگانگان درآنجا ، جای‌نگنند وخود اوهم بمنظور بزرگداشت خدایان سائیس ، به‌آن معبدرفت وبپای‌مجسمه‌خدایان‌شراب نثاری کردوهمچنین موقوفات آن معبد رانیزپایدارنمود. (ر ك به‌کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان در مصرتألیف ژ پوزنر G Posener La premiére domınatıon perse e Egypte par ص۵ ۱ـ ص۱۸ ترجمه‌نوشته‌های مجسمه ناائوفور واتیکان وص ۲۸ ترجمه نوشته ناائوفور قاهره که درآنها کموجیه به‌عنوان حامی وپشتیبان ملل بیگانه وآباد کننده‌شهرها نامیده شده‌است)

بعقیده ایشان مظهر خدایان بزرگ پتاه Phtah و آتوم Atoum واوزیریس Osiris ومورد تقدیس واحترام آنها میبود[۶] هرودوت که با دوره رواج این عقیده همزمان بوده است درشرح پیدایش ومشخصات گاو آپیس می نویسد: «این آپیس یا اپافوس باید ازماده گاوی بدنیا آید که پس از آن دیگر قادر به حمل بچه دیگری درشکم نباشد مصریان مدعی هستند که صاعقه‌ای از آسمان براین ماده گاو فرود می‌آید وازاین صاعقه، آپیس درشکم او بوجود می‌آید. این گاو جوان را آپیس می‌نامند وازروی علایم زیر تشخیص میدهند. رنگ آن سیاه است ولی روی پیشانی آن لکه سفیدی سه گوش وبر پشت آن تصویر یك عقاب وجوددارد پشم‌های دم آن مضاعف است وزیر زبان آن تصویر حیوانی نقش است»[۷]

مصریان قدیم ظهور این گاورا جشن میگرفتند وآنرا به معبد ممفیس برده درآنجاپرستش میکردند، اما بعداز بیست‌وپنج سال پرستش آنرا درآب چشمه‌یی مقدس غرق می‌نمودند و سپس جسدآنرا با احترام و تجلیل خاص مومیایی کرده ودرقبرستان مقدس سراپه اوم Sérapéum واقع درنزدیکی معبد ممفیس بخاك میسپردند[۸] وازآن پس تاظهورآپیس دیگر، عزادارمیماندند

درسال ۱۸٤۱ میلادی (۱۲۵۷ قمری = ۱۲۱۹ شمسی) تعداد بسیاری‌از اجساد مومیائی‌شده این آپیس‌هاتوسط باستان‌شناس‌فرانسوی‌ماری‌یت Mariette درحفاریهای قبرستان سراپه‌اوم کشف شد[۹].

بطوریکه مورخان‌قدیم‌نوشته‌اند‌اردو کشی کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی بمصر وحبشه، مصادف بامرگ یکی از این آپیس ها بوده است ولی بعدها مصریان مغلوب از این تصادف برای خراب کردن مقام ونام ایرانیان فاتح،

---

۶ ـ نگاه کنید به کتاب تمدن مصر تألیف ا ارمان و ، ه ، رانـك چاپ پاریس ص۳۲۹

۷ ـ بند ۲۸ کتاب سوم تاریخ هرودوت

۸ ـ نگاه کنید به‌دائرةالمعارفها زیر کلمهٔ آپیس

۹ ـ نگاه کنید به دائرةالمعارفها زیر کلمهٔ Sérapéum

استفاده کرده،چنان‌شهرت دادند که آپیس بمرگ طبیعی نمرده بلکه کمبوجیه آنرا باخنجر مجروح نمود و آپیس بر اثر آن جراحات، چند روز بعد در گذشت.
بدین‌ترتیب با جعل‌این خبر غرض آلود لکه سیاهی برصفحه تاریخ پادشاهی کمبوجیه افکندند که سالها باقی‌بود واین افسانه که بتدریج باوقایع‌تاریخی ترکیب گردید ورفته رفته جنبه‌تاریخی یافت، بدینقرار بود که بموجب تاریخ صحیح، کمبوجیه پس از فتح مصر بجانب‌حبشه لشکر کشید ولی‌در بیابانهای بین مصروحبشه بسیاری از سپاهیان اومردند و کمبوجه با اصرار فراوان تا حدود آبشارهای جنوبی‌نیل وتاقلعه الفانتین پیش‌رفت وازآنجا دیگرمجبور ببازگشت شد وازاین عدم توفیق ویادرحقیقت ازاین شکست سخت ناراضی وخشمناك‌بود مجعولات مصریان‌ازاینجا درشرح وقایع تاریخی اضافه‌میشود بدین‌معنی که مصریان چنین‌شایع کردند که‌بازگشت کمبوجیه به‌مصر مصادف باروزهائی‌بود که مصریان به‌مناسبت ظهور آپیس همه‌جا جشن گرفته بودند و کمبوجیه چنان تصور کرد که جشن وشادی مصریان بخاطرشکست‌اوست و بدین سبب خشمگین شده گاوآپیس‌را با خنجرخود مجروح ساخت‌وآن گاو را مصریان از بیم کمبوجیه درپنهانی بخاك سپردند

هرودوت (٤٨٤-٤٢٥ قبل ازمیلاد) هم که تقریباً یکصد سال بعد از این واقعه‌ازمصر دیدن کرده این‌واقعه راازمصریان شنیده ودر کتاب‌خودچنین‌نقل نموده‌است .

« درموقع بازگشت کمبوجیه به‌ممفیس‌خداوندآپیس که‌یونانیان‌اپافوس مینامند برمصریان ظهور کرد وهمینکه ظهورآن اعلام شد مصریان لباسهای فاخر ببر کردند و بشادی وسرور مشغول شدند وقتی‌کمبوجیه مصریان را سرگرم این تظاهرات وشادیها دید یقین کرد که ناکامی های او موجب سرور وشادی‌آنان شده است ، به روحانیون امر کرد آپیس را بنزد اوآوردند . .
وقتی‌کاهنان آپیس را بنزد کمبوجیه‌آوردند ، وی درحال خشم‌خنجر بیرون کشید و خواست آنرا به شکم حیوان فرود آورد اما خنجر به‌ران‌حیوان اصابت کرد پس وی شروع بخندیدن کرد و به کاهنان چنین‌گفت : ای گناهکاران ، آیا خدایان هم از گوشت وخون هستند که اسلحه برآنهاکاری

باشد ؛ چنین خدائی بی‌تردید فقط شایستهٔ مصریان است .. ازآن پس جشن مصریان قطع شد . آپیس با پای مجروح خود در معبدی که درآنجا خفته بود بر اثرجراحات خود درگذشت و کاهنان بی‌خبر ازکمبوجیه آنرا دفن کردند» [۱۰]

پس از هرودوت مورخان دیگری مثل دیودور[۱۱] Diodor وسترابون[۱۲] Strabon و پلوتارك[۱۳] Plutarque و ژوستن[۱۴] Justin بنقل از هرودوت این تفصیلات را با آب وتاب بسیار در کتابهای خود ذکر کردند ازآن پس دنیا براین عقیده بود که گاو مقدس مصریان بدست کمبوجیه شاهنشاه ایران و براثر دیوانگیهای او کشته شد ومورخان و نویسندگان دراطراف این رفتار پادشاه ایران که حیوان بی‌گناهی رابدان نحومجروح کرده‌شرح وتفصیلها نوشتند و در فصل سیاست مذهبی پادشاهان هخامنشی قضاوتها نمودند و بالاخره بااین اتهام ناروادامن کمبوجیه‌رالکه‌دارساختند تااینکه‌خوشبختانه درسال۱۸٤۱میلادی (۱۲۱۹شمسی) ماری‌یت باستان‌شناس‌فرانسوی حفاریهای خود را درقبرستان سراپه‌اوم در نزدیکی ممفیس آغاز کرد وقبور بسیاری از آپیس‌ها کشف شد که اجساد مومیائی شده‌آنها در داخل تابوت ها همچنان باقی بود . ازآنجمله سنگ قبر وتابوت دوآپیس بدست‌آمد که یکی درسال ششم سلطنت کمبوجیه (۵۲٤ق‌م) و دیگری در سال چهارم پادشاهی داریوش کبیر(۵۱۸ق‌م) مرده بودند . بابدست آمدن این اسناد، خط بطلان بردعاوی مورخان قدیم‌یعنی هرودوت ودیودور وسترابون وپلوتارك و ژوستن کشیده شد وبالاخره لکهٔ ننگ‌اتهامی که بناحق مدت دوهزاروچهارصد سال بردامن شاهنشاه هخامنشی‌افتاده بود، محو گردید .

---

۱۰ - بندهای ۲٦تا ۳۰ کتاب سوم

۱۱ - بند ٤٦ کتاب اول

۱۲ - کتاب هفدهم بندهای ۱ و۲۷

۱۳ - بند٤٤ De Iside

۱٤ - کتاب اول بند ۹

از مطالب این کتیبه‌ها قسمتهایی در برخی از تاریخ های فارسی معاصر نقل شده است اما متن کامل وعکس آنها را برای نخستین بار بمنظور ثبت در تاریخ ایران دراینجا ازنظر خوانندگان میگذرانیم وسپس بتجزیه وتحلیل دعاوی مصریان ورد اظهارات ایشان میپردازیم.

۱ ـ سنگ قبر آپیس که درزمان کمبوجیه بخاك سپرده شده‌است .

این لوحه ازسنگ آهکی بارتفاع ٦٦ سانتیمتر و بعرض ٤٤ سانتیمتر وبضخامت تقریبی ۹ سانتیمتر است و بشماره ۳٥٤ در موزه لوور Louvres پاریس موجود می‌باشد [۱٥] (تصویر ۱)

متن کتیبه مزبور شامل دوقسمت متمایز و بشرح زیر است :

قسمت اول :

در زیر قرص خورشید بالداری که بالهای آن تمام هلال لوحه‌را فرا گرفته تصویر میزی که میز هدایاست حجاری شده و این نقش که در غالب کتیبه های قبور سراپه‌اوم دیده میشود ، علامت این است که کتیبه مزبور هدیه‌ایست برای خدا ، آپیس .

درهمین قسمت ، درطرف راست کتیبه ، تصویر گاوآپیس باقرص‌خورشید و نقش یك مار عینکی دربین دو شاخ آن ، حجاری شده و این مار عینکی همانست که در ترئیمات تاج فراعنه مصر هم دیده میشود در بالای تصویر آپیس مطالبی در سه سطر کنده شده و آن چنین است :

« آپیس‌آتوم که شاخ برسردارد ، تواناست زندگی‌کامل ببخشد.»

و در طرف چپ ، تصویر کمبوجیه دیده میشود که در مقابل‌آپیس زانو زده و در بالای سرش نام و عناوین او را در سه ستون ثبت نموده‌اند و بنا بررسم مصریان که‌نام‌پادشاهان‌را دردرون‌یك‌بیضی مینوشته‌اند، نام کمبوجیه نیز در داخل یك بیضی دیده میشود و آن عناوین بدین نحو است :

« مطهر هوروس ، پروردگارآفتاب درخشان ، شاهنشاه مصرعلیا وسفلی
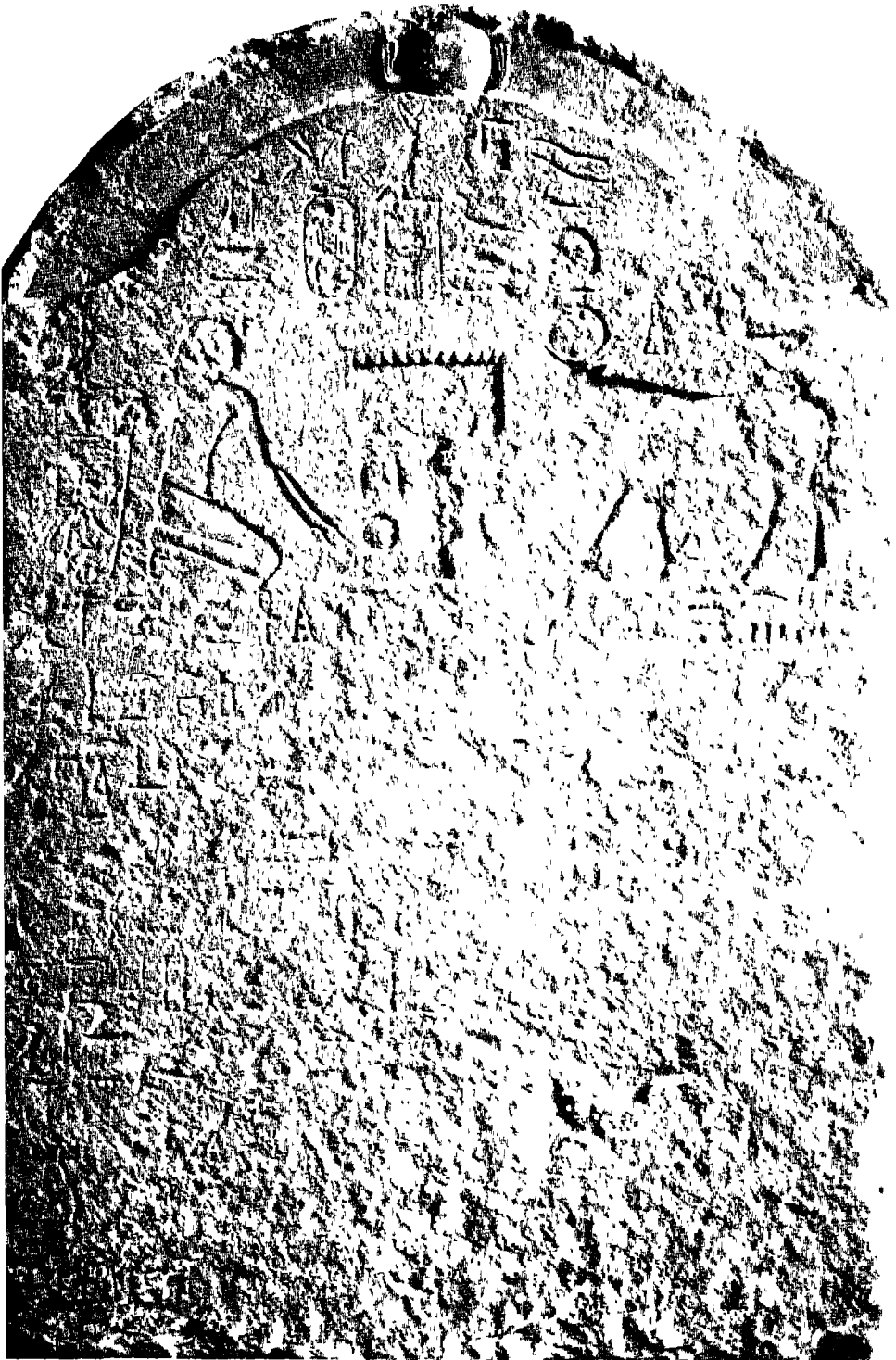
۱٥ ـ کتاب پوزنر ص۳۰

شکل ۲ـ سنگنبشته هرآتیس که بدستور داریوش بزرگ ساخته شده است

بازمانده ، پروردگار « را » کمبوجیه خدای مهربان و سرور دو کشور (منظور دو مصر علیا وسفلاست).

قسمت دوم کتیبه :

در قسمت دوم مطالبی در ده سطر ثبت شده که اینك قسمتی‌از آن‌محو گردیده است ولی‌افتادگی‌ها طوری است که باستان شناسان ومتخصصین خط هیرو گلیفی‌توانسته‌اندمتن‌کامل‌آنرا تنظیم نمایندو اینست‌متن‌این‌قسمت‌از کتیبه:

« در سال ششم ، سومین ماه از فصل شمو ، روزدهم در دوران پادشاهی اعلیحضرت شاهنشاه دومصر علیا و سفلی و پسرپروردگاربزرگ« را » که او را زندگی جاودانی باد ، خداوند (آپیس) باآرامشی تمام بسوی غروبگاه خود راهنمائی شد و او را در آرامگاهش و در مکانی که شاهنشاه برای او بناساخته بود، جای‌دادند پس‌ازانجام کلیهٔ مراسم که برای مومیائی کردن آن‌لازم بود ، جامه‌های فاخربر او پوشانیدند وکلیه زینت‌آلات و جواهرات گرانبهای او را باوی‌درآرامگاه‌ابدیش جای دادند و اینها همه بهمان‌ترتیب انجام شد که شاهنشاه کمبوجیه که‌جاودان‌باد،فرموده‌بود» [۱۶]

۲ - کتیبهٔ تابوت آپیس

این تابوت از سنگ‌سماق خاکستری رنگ‌وبطرز بسیارظریف وزیبائی ساخته شده و آن نیز در قبرستان سراپه‌اوم ممفیس بدست‌آمده است و تنها یك سطر روی آن حك گردیده و بدین مضمون میباشد.

« مظهرهوروس، پروردگارآفتاب درخشان، شاهنشاه دومصرعلیا وسفلی وبازمانده وپسر پروردگار بزرگ « را» کمبوجیه که جاودانی‌باد این‌بنای بزرگ‌راازسنگ‌خارابرای‌آرامگاه‌آپیس - اوزیریس‌برپا داشت واین‌تابوت‌از طرف او یعنی کمبوجیه کـه‌شاهنشاه دو مصرعلیا وسفلی و پسر پروردگار بزرگ«را» است اهداشد. بهره‌مندی از تمام‌نعم‌زندگی، ابدیت‌مطلق‌وکامیابی کامل ، تندرستی وشادی‌فراوان اورابادکه پادشاه دومصر علیاو سفلاست » [۱۷]

---

۱۶ - همان کتاب ص۳۳وص۱۷۱

۱۷ - همان کتاب ص۳۶

از مندرجات این دو کتیبه بخوبی معلوم میشود بفرمان شاهنشاه ایران آپیس را با تشریفات ومراسم‌ویژه بخاك‌سپرده‌اند و شاهنشاه ایران کمبوجیه تابوت مجلل و گرانبهائی نیز ازسنگ سماق برای آپیس هدیه کرده است.
با این ترتیب چگونه میتوان باور داشت که کمبوجیه آپیس را مجروح و کشته باشد وکاهنان مصری، جسد آن راپنهان از کمبوجیه، بخاك‌سپرده باشند

این دعوی مصریان وهمچنین، نوشتهٔ هرودوت‌وسایر مورخان قدیم، مبنی براینکه گاو مقدس مصریان بدست کمبوجیه کشته شده، از نظر اصول مذهبی و معتقدات خود مصریان هم قابل قبول نیست زیرا مصریان معتقد بودند که یك‌خدا دریك‌زمان هرگز بصورت دوحیوان‌تجلی نمی کرده‌است[۱۸]
بنابراین‌نتیجه میگیریم هنگامی که کمبوجیه بمصر بازگشته‌است ومصریان بخاطر ظهور گاوآپیس جشن گرفته بودند یك گاوآپیس بیشتر وجودنداشته واگر این گاو بوده که بدست کمبوجیه کشته شده لامحاله بایستی مدتها مصریان از داشتن‌خدای خودمحروم می‌بوده‌اند ولی بموجب کتیبه‌قبرآپیسی که در سال چهارم سلطنت داریوش کبیر (بسال ۵۱۸ ق‌م) در گذشته و آن کتیبه اکنون در موزه لوور پاریس موجود است (شماره ۳۵۷) میدانیم، این‌آپیس در سال پنجم پادشاهی کمبوجیه (۵۲۵ ق‌م) یعنی در حدود۱۵ ماه قبل از مرگ‌آپیس اولی بدنیا آمده‌است [۱۹] واز اینجا معلوم میشود پس از مرگ گاو آپیس‌اول، مصریان ظهورآپیس دوم راجشن گرفته‌اند؛ بنا براین باید گفت‌دراین هنگام گاوآپیس اول‌مرده‌بوده وآپیس‌دوم‌هم‌بطوریکه‌میدانیم تا سال ۵۱۸ قبل از میلاد یعنی تا هفت سال بعد زنده بوده، پس‌جشنی که مورخان‌بدان‌اشاره کرده‌اند جشن‌آپیس‌دوم‌بوده‌است‌وموضوع کشته‌شدن‌آن‌هم بدست کمبوجیه‌نه‌تنها‌باحقیقت‌تاریخی‌تطبیق‌نمی کند، بلکه‌دعوی‌بی‌اساسیست که‌مصریان مغلوب از روی کینه توزی‌نسبت بایرانیان‌فاتح جعل نموده‌اند.
در اینجا این‌پرسش پیش‌می‌آید که باآنکه وجود دوآپیس در یك‌زمان مغایر با اصول مذهبی و معتقدات مصریان بوده پس چگونه مدت ۱۵ ماه دو

---

۱۸ - همان کتاب ۱۷۲

۱۹ - همان کتاب ص۱۷۲

گاوآپیس در مصروجود داشته است؟

دانشمندان‌مصرشناس دراین‌باره کوشش بسیار نموده‌اند تا پاسخی بیابند و سرانجام خودرا باین‌راضی کرده‌اند که این وضع امری‌استثنائی بوده‌است[۲۰] ولی باتوجه به‌نوشته‌های‌هرودوت که دربارهٔ رسوم و عادات ومعتقدات‌مصریان ضبط نموده استاین گره بسادگی باز میشده وآن چنین است که بطوری که هرودوت‌در شرح مختصات ومشخصات گاوآپیس نوشته وما نیزآنرا دراوایل مقاله حاضرعیناً نقل نموده‌ایم ، از شرایط لازم برای اینکه گاوی با آن علایم ظاهری همان گاو منظور و گاومقدس‌آپیس باشد، میبایستی که ماده گاو مادر آپیس پس اززائیدن آپیس ، دیگرقادر بحمل بچه دیگری درشکم نباشد[۲۱] و براساس این‌عقیده لامحاله مصریان پس ارتولد هر گاو نوزادی که دارای علائم ظاهری آپیس میبوده‌بایستی مدتی تأمل وصبر میکرده‌اند تا برآنها معلوم شود مادرآن بازباردار نخواهد شد و آنگاه بتوانند بطور قاطع برخدائی آن حیوان نوزاد حکم کنند، و این مدت‌یازده ماه هم که دوآپیس همزمان بوده‌اند، بیگمان درهمین انتظار گذشته است

پوزنر مصرشناس فرانسوی نیز در کتاب نفیس خود بنام «نخستین دورهٔ استیلای ایرانیان برمصر» که بزبان فرانسوی نوشته ، درشرح کتیبه‌های‌قبر وتابوت آپیس زمان کمبوجیه برهمین عقیده است و می‌نویسد : « بالاخره از بررسی و مطالعات در مورد این موضوع چنین نتیجه بدست می‌آید که مفاد متون سنگنبشته‌های بخط هیروگلیفی مربوط به آرامگاه گاو آپیس را با مندرجات کتابهای هرودت ودیودور وسترابون و دیگران بهیچوجه نمیتوان با یکدیگرتطبیق داد، بهمین دلیل نمیتوان دعوی مورخان مزبور را همواره دانست خاصه که پادشاهی کمبوجیه آنچنان که متون این سنگنبشته‌ها نشان میدهد، برخلاف اظهارمورخان‌قدیم توأم با عقل ودرایت‌کامل بوده‌است »[۲۲]

مورخ معاصر آمریکائی « امستد » (Omstad) استاد تاریخ در دانشگاه شیکاگو نیزدر کتاب«تاریخ‌شاهنشاهی‌هخامنشی»دراین‌موردچنین‌نوشته‌است :

۲۰ - تاریخ قدیم تألیف ماسپرو Maspero جلدسوم ص۶۶۸

۲۱ - هرودوت کتاب سوم بند۲۸

۲۲ - ص ۱۷۵

«این دشنام که بسیار باز گو شده که اویك گاو آپیس را کشت (یعنی کمبوجیه) دروغ‌است درسال ششمش(٥٢٤ق‌م) زمانی که کمبوجی‌به لشکر-کشی دراتیوپی ار مصر دوربود گاو مقدس مردو گاو آپیس بعدی که در سال پنجم کمبوجی‌زائیده‌شد تا سال‌چهارم‌داریوش زنده‌ماند . »[۲۳]

اینك بی‌مناسبت نیست که برای‌تکمیل‌مقاله توضیحاتی هم دربارهٔ کتیبه قبر آپیسی که‌درزمان‌داریوش کبیر بسال‌٥١٨ قبل‌ازمیلاددر گذشته، گفته شود .

سنگ قبر این‌آپیس مانند سنگ آرامگاه آپیسی که‌درزمان کمبوجیه بخاك سپرده شده ازسنگ‌های آهکی و بارتفاع ۸۰ سانتیمتر و بعرض ٤٤ سانتیمتر و ضخامت‌درحدود۱۰ سانتیمتر است‌وآن نیز در کاوشهای ماری‌یت بدست‌آمده‌واکنون‌درموزه‌لوورمحفوظ‌میباشدولی‌متأسفانه‌این کتیبهٔ نفیس که سندمعتبروارزنده‌ای برای‌تاریخ ایران باستان‌است‌شکسته شده ودرحال‌حاضر ۸ قطعه‌ازآن‌موجوداست وترکیب‌متن‌این کتیبه‌هم‌مانند کتیبه زمان کمبوجیه ازدوقسمت‌تشکیل‌میشود که‌قسمت‌اول‌عیناً مانند کتیبه‌زمان کمبوجیه‌است‌جز اینکه‌در این کتیبه‌بجای قرص‌بالدارخورشید، علامت‌آسمان را رسم کرده‌اند که سراسر ضلع هلالی کتیبه رادربر گرفته است وعناوین‌و القابی‌هم که برای داریوش‌ذکر نموده‌اندهمانست که‌در مورد کمبوجیه بکاررفته است

درقسمت‌دوم، کتیبه‌شامل‌یازده‌سطر است که‌حاوی‌شرح بخاك‌سپردن آپیس و ساختن تابوت واهدای آن ازطرف داریوش میباشد واماآنچه در این‌سنگ-نبشته برمتن کتیبهٔ‌زمان کمبوجیه اضافه‌دیده‌میشوداین‌است که‌شاهنشاه‌داریوش گاوآپیس را هنگامی که‌زنده میبود بیش‌ازشاهان‌دیگر دوست داشت » .[۲٤]

بنابرآنچه گذشت ، جای تردید نیست که پادشاهان هخامنشی نسبت به آداب‌و رسوم ومعتقدات مذهبی مردمان کشورهای متصرفی خود بهمه جهات احترام میگذاشتند وهرگز ملل مغلوب راىترك آئین وقبول مذهب‌ایرانیان وادار نمیکردند و در تایید این موضوع شواهد تاریخی بسیار هست که در کتابهای تاریخی میتوان یافت،مثل رفتار کوروش کبیر دربابل با ملت‌یهود که‌مقام‌اورادرنزدیهودیان بمرتبهٔ پیامبری‌رسانیدو نام‌او رادر کتاب آسمانی‌خود ثبت کردندوهمچنین‌سیاست‌مذهبی‌داریوش کبیر باملتهای‌مغلوب .

پایان

۲۳ - ص ۱۲۳ ترجمه دکترمحمد مقدم

۲٤ - ص۳٦تاص٤١ کتاب پوزنر

پژوهشی دربارهٔ عصر زرتشت

(بقیه از شماره ۵ سال سوم)

از

رکن‌الدین همایون فرخ

چنانکه گفته‌ایم داد (دات) که درپارسی باستان آمده بمعنی آئین(قانون) است وواژه‌های داد وداد گستری مصطلح امروز نیز بازمانده ویادگارازآن ریشه‌است، پیش داد یعنی کسی که درآوردن آئین پیش قدم‌وپیش آهنگ بوده است- یانخستین آورندگان آئین- ومنظور ازآئین، همان قوانین اجتماعی و کیش است کرپانها کسانی بودند که حل وفصل ودعاوی مردم نیزبا نظرآنها انجام میگرفته وبنـابر این ازنظر کیش وراه وروش آن نسبت باموراجتماعی و روابط اقتصادی مردم اظهار رأی ونظر میکرده‌اند مطالب یشت‌ها و زمان آن روشنگراین حقیقت است که یشت‌ها، متعلق بـدوران پیش از زرتشت و مربوط به آئین قبل ازاوست بدلیل اینکه در زامیاد یشت بند ۳۱ میگوید «فری که زمانی ازآن جم دارنده گله‌های خوب بود» ودر زامیاد یشت بند ۳۱ هم میگوید: «آن فرجم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فررا پسرخاندان آبتین فریدون گرفت» ودرزامیادیشت بند ۱۳۰ میگوید. «فروهرپاکدین، جم قوی ، دارنده گله‌های فراوان‌را ازخاندان ویونگهان میستائیم» وباستناد باین بندها ملاحظه می‌کنیم که جم ستوده شده است لیکن درگاثاها که‌ازآن اشوزرتشت است، **جم بنام گناهکارنامیده‌وخوانده‌و نفرین شده است** . در بند هشتم از گاثا ها میگوید « آشکار است که **جم پسر ویونگهان ازهمین گناهکاران‌است** که برای خوشنود ساختن مردم خوردن گوشت‌باآنان آموخت»ودربند ۱۲ گاثاهانیز آمده‌است«**نفرین‌تو ای‌مزدا** بکسانی باد که از تعلیمـات خود مردم را از کردار نیك منحرف میسازند **وبکسانیکه گاو را بافریاد شادمانی قربانی میکنند** »

قابل قبول‌نیست که اشوزرتشت دریکجا جم‌را بستاید ودرجای دیگراو را نفرین کند، برای این تناقض‌راه حلی‌جز این نیست که قبول کنیم‌یشت‌ها که درآن ازکرپانها ستایش‌شده است متعلق به زمان‌قبل‌ازظهورزرتشت‌است

در زامیاد یشت **کی‌ها** نیز ستایش شده‌اند واین کی‌ها پادشاهانی‌هستند که قبل از زرتشت فرمانروائی داشته‌اند وآخرین **کی‌ها** کی گشتاسب است که با زرتشت معاصر بوده است کی‌هائیکه درفروردین یشت بند ۷ وزامیاد یشت بند ۷۱ نامشان آمده وستوده شده‌اند بدین قرارند:

۱- فروهر پاکدین کی‌قبادرا می‌ستائیم
۲- فروهر پاکدین کی‌کاووس‌را می‌ستائیم
۳- فروهر پاکدین کی‌پیشین را می‌ستائیم
۳- فروهر پاکدن کی سیاوخش را می‌ستائیم
۵- فروهر پاکدین کی اپیوه را می‌ستائیم
٦- فروهر پاکدین کی‌آرش‌را می‌ستائیم
۷- فروهر پاکدین کی ویارش را می‌ستائیم
۸- فروهر پاکدین کی‌خسرو را می‌ستائیم

چنانکه می‌بینیم طرزوروش ستودن پیشدادها باکی‌هافرق وتفاوت‌دارد وچنانکه گفتیم کی‌ها پادشاهان وساسترها بودند که در قسمت شمال شرقی ایران حدودبلخ سلطنت محلی‌داشته‌اند. دریشت‌ها ودراوستارویهمرفته ازنه کرپان‌نام‌آورده‌شده‌است بدین شرح :

۱- هوشنگ ۲- تهمورث ۳- ویونگهان ٤- جم ٥- منوچهر٦- آبتین ۷- فریدون ۸- گرهما ۹- بندو.

بندو از کرپانهائی است که معاصر زرتشت بوده است و اشو زرتشت از مخالفت‌های او می‌نالد واورا خار سرراه خود درترویج آئین بهی می‌شمارد. این نه تن کسانی هستند که ازآنها دریشت‌ها نام برده شده است وچه بسا از زمان کیومرث که تقویم کیومرثی بنام اوست ومحاسبات نجومی دوران او را ثابت میکند تا زمان زرتشت گروه دیگری از کرپانها فرمانروای دینی بوده‌اند که نام‌آنها دریشت‌ها نیامده باشدباید گفت فرمانروائی کرپانها از دوران کیومرث تازمان زرتشت پانصد سال می‌شده است.

۱ - اوستا قبل‌از عصر آهن سروده شده است.

دراوستااصطلاح آهن‌ازمفرغ مشخص‌نیست وچون‌ذوب‌آهن‌ازابتکارهای ایرانیان است وباستان شناسان باین حقیقت معترفند(هم چنانکه ذوب مس نیز ازابتکارهای ایرانیان بوده است) میدانیم که آهن پس از کشف، فلزی بسیار گرانبها بشمارمی‌آمده است وارزش آن همسنگ طلاونقره بوده است

بنابراین چگونه ممکن است از این فلزارزنده درآثار اشوزرتشت هیچ یاد نشده باشد واصطلاح مفرغ بکار رفته باشد ؟ شك نیست که درزمان زرتشت هنوزآهن کشف نشده وبکارنمیرفته است وبنابراین بسیار طبیعی‌است که‌در آثار زرتشت هم ازآن یاد نشده باشد

۲- عصر اشوزرتشت آغاز انقلاب کشاورزی بوده است.

«دونالدویلبر»[۱۳] مؤلف کتاب‌ایران درباره کشاورزی انسان نظرمیدهد که درحدود هشت هزارسال قبل بشر بکشاورزی پرداخته ودرحدود ۳۵۰۰ سال‌پیش‌ازمیلاد نوشتن‌رافرا گرفته واز ۲۵۰۰ سال‌پیش‌ازمیلادبفرهنگ‌وتمدن آشنا شده‌است. ویلبر درباره ساکنان ایران دردوره قبل ازتاریخ مینویسد:

«اطلاع ما درباب سکنه پیش از تاریخ ایران که آنهارا بعضی مورخان اهل قفقاز ویا خزری نام داده‌اند بسیارمحدوداست ولی‌برلوح سنگ تراشی مورخ ۲۵۰۰ پیش‌ازمیلاد (٤۵۰۰ سال‌پیش) که درمحل کورانگون جنوب‌غربی ایران پیدا شده شکل و قیافه چهل تن از آن ساکنین اولیه نمودار است

میگویند خزریها بودندکه درحدودپنجهزارسال پیش ازمیلاد زراعت را درایران رواج‌دادند»[۱٤]

این است نظریکی از محققان معاصر درباره عصر کشاورزی درجهان و ایران اینك ببینیم این‌نظر تا چه اندازه بااسناد و شواهد تاریخی و مدارك بدست‌آمده تطبیق میکند.

نخست‌باید گفت درمورد سکنه پیش ازآریائیها ومهاجرت‌آنان، محققان ومورخان‌نظرات گوناگون ومختلف ابرازواظهار داشته‌اند اینك ببینیم‌ویلبر دراین‌باره چه میگوید: «... از دوره ماقبل ازعهد هخامنشی اطلاع زیادی نداریم واخبار متفرقه نادرازآن زمان بمارسیده مثلا معلوم شده که‌قومی‌بنام «کاسی Kassites»ها درحوالی قرن هفدهم پیش از میلاد (۱۷۰۰) از سرزمین

13– Iran Past and Preset by Donald N. Wilber, New Jersey 1950

۱٤ ـ ایران ازنظر خاورشناسان .

لرستان روبه بابل حرکت و درآنجا بالغ بر ششصد سال حکومت کرده[۱۵] و دراین‌دوره بود که آلات مفرغی جای‌خودرا بآلات آهنی‌داد[۱۶] بعداز کاسی‌ها حکومت حوالی‌لرستان وشوش بدست قوم انشان افتاد ودر **گوشه شمالغرب** «منه Manna»ها حکومت کردند، هم چنین طوایف **دیگر دراین‌اعصاربودند که یك نژاد نوین‌آریائی ظهورکرد** . یعنی- گویا(۱) درحدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد قوم هند وآریائی **از** حوالی ماوراءالنهر روبسوی جنوب‌ومغرب‌ولاب ایران‌روانه‌شده در مغرب‌حکومت میتانی راتحت استیلا درآوردند **درحدود ۹۰۰ پیش‌ازمیلاد، ایرانیان‌که شعبه‌خاصی(!) از آریائیها هستند پیداشدند!** ودرنقاط مختلف‌ایران‌سکنی جستند وبه تدریج جای‌سکنه اولیه‌را گرفتند» خانواده‌های عمده ایرانیان عبارت‌بودنداز مادها (آذربایجانیها) و پارس‌ها و پارت‌ها وباختریان وسغدیان وسک‌ها مادها درایران غربی مستقرشدندودر آن زمان پایتخت ایران همدان (هگمتنه) بود پادشاه ماد هوخشتره از ٦٢٥-٥٨٥ پیش از میلاد سلطنت کرد ودولت آشوررا بکلی متفرق ساخت‌و آسیای صغیر را قلمرو ممالك ایران قرار داد»[۱۷] چنانکه خواهیم گفت و آشکار میکنیم در این تحقیقات و نظرات چند نکته و اشتباه

۱۵- درباره زمان کاشی‌ها این تاریخ صحیح نیست وبنابه‌اسنادی که دراختیار نویسنده هست درحدود پنجهزار سال قبل‌از میلاد کاشی‌ها درناحیه لرستان سکنی داشته‌اند دراین‌مورد ضمن کتاب ایران پایگاه فرهنگ جهان به تفصیل سخن رانده‌ام

۱٦- بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه میفرمایند آهن‌وسیله طایفه‌کاشی‌ها که یکی از طوایف قوم آریائی بوده‌اند درغرب ایران کشف وبکار رفته است. ودرحدود هزارو هفتصدسال پیش‌از میلاد وسیله آنها به‌بابل رفته ودرآنجا معمول گردیده باید گفت قطعاً سه‌چهار قرن قبل‌از این تاریخ آهن درایران کشف شده بود و این زمان نمیتواند ازدوهزار سال پیش‌از میلاد کمتر باشد بنابراین چنانکه گفتیم قطعی است که اوستا قبل‌از این تاریخ سروده شده بوده است نه‌ششصد سال‌پیش‌از میلاد مسیح بجاست گفته شود که‌اختراع چرخ ارابه گذشته ازصنعت سفال‌سازی نیز ازمخترعات کاشی‌ها بوده واین بنده نویسنده درکتاب «ایران پایگاه فرهنگ و هنر» بااسناد ومدارك به‌اثبات‌آن توفیق یافته است .

۱۷- این قسمت ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق است‌که عیناً نقل شده است

ـت که یکایك رامتذکر میشویم ونشان میدهیم که همین اشماهها موجب
مراهی‌وقلب‌حقایق تاریخی‌دوران باستان ایران گردیده‌است.

نخست‌اینکه‌کاشی‌ها و انشانی‌ها و میتانی‌ها ومنه‌هاهمه آریائی بوده‌اند
ر این‌حقیقت‌امروز جای هیچگونه شك‌وتردید نیست

دوم‌اینکه چگونه بطورناگهانی در ۹۰۰ سال‌پیش‌ازمیلادایرانیان که‌شعبه
اصی از آریائی هــا هستند ، پیدا شدند ؟ از کجا پیدا شدند ، مگرکم
ه بودند ؟

ایرانیان‌شعبه‌خاصی‌از آریائیها نیستند زیرا داریوش هخامنشی میگوید
آریائی وهخامنشی‌هستم، یعنی چه؟ آریائی‌یعنی ایرانی و همه آریائی‌ها
ی‌قوم‌ایرانی‌نژاد ایرانی یعنی‌ساکن آرین‌ویچ ـ ساکنان‌آرین‌وبج آریائی
رانده می‌شده‌اند که همه از یك قوم، ولی طوایف وخانواده‌های گوناگون‌و
مدد بوده‌اند

آرین‌ها،همه‌آریائی‌بودند وهیچ وجه‌خاصی نداشته‌اند زبان آنها ریشه
سلش‌یکی بود ولی ـه لهجه هــای مختلف بوده است و باصطلاح امروز
ویش‌های مختلف داشته است همین اشتباه است کـه موجب گمراهی‌هـای
یار شده است هم چنانکه سک‌ها آریائی بودند ، اورارتوهـا هم آریائی
ودند زیرا اوراتوها و پرثوها از طوائف وشاخه‌های سک‌هاهستند یکی‌از
ل این گمراهی‌ها اینست کـه مورخان و محققان توجهی خاص بنوشته‌های
شوری دارند وهرچه راکه در نوشته‌های آشوری آمده باشدآن‌را ملاك و
خذوسند می‌شمارند و اگر درنوشته‌های آشوری ازمطلبی‌سخن‌نرفته‌باشد
آن‌رامعدوم ونادیده‌ومجهول می‌پندارند درحالیکه این‌نظر بسیار نادرست
ت زیرا :

آشوریهاازمردم وسرزمین‌های شرقی‌و شمال شرقی ایران‌کاملا بی‌اطلاع
ده‌اند . اطلاعات‌آنهادرباره طوایف ساکن در نوار مرزی غربی ایران که‌با
نهادرتماس بوده‌است، بسیار ناقص‌و عامیانه بوده، زیرا اطلاعاتشان برمبنای
فتهٔ اسرا بوده هم چنانکه کوه دماوند را پایـان دنیا خوانده‌اند و آیا ما

باید بپذیریم که چون آشوریها کوه دماوندرا پایان‌دنیا در آن زمان ودوران خوانده‌اند بنابراین درآنطرف کوه دماوند هیچ آبادی وطایفه‌ای زیست نمی‌کرده و درآن روزگار غیر مسکون بوده است؟» آشوری‌ها هیچ اشاره‌ای به کشورهای شرقی ایران نکرده‌اند وازآنها هیچ اطلاعی نداشته‌اند بنابراین چون درآثار آشوری اشاره‌ودکری از کشورهای‌شرقی‌ایران نیست باید بگوئیم که‌درآن زمان‌شرق‌ایران مسکون نبوده‌است؟»

برای‌اینکه‌نشان بدهیم‌تکیه کردن بنوشته‌های آشوری که‌غالباً نام‌هارا اشتباه ثبت کرده‌اند برای محققان چه گمراهی ها پیش‌میآورد، یك مورد را ذکر می کنیم

بموجب کتیبه‌ای که از شلمانذر در دست‌است بسال ٨٤٤ پیش ازمیلاداو یك‌بار به سرزمین‌هائیکه بنوشته مشیان آشوری مسکن و ماوای مادها و پارسواش‌ها بوده‌است‌لشکر کشیده - شلمانذردر کتیبه‌خودنامی‌ازاین دو طایفه نبرده‌است وباردیگر یعنی ٦ سال‌بعد که سال ٨٣٨ پیش از میلاد باشد برای باردوم بهمان نقاط هجوم کرده و بموجب کتیبه دوم ازاین دوطایفه یاد کرده‌است درنتیجه بعضی ازمحققان‌نتیجه مضحکی ازاین دو کتیبه گرفته‌اند بدین معنی که میگویند دو طایفه ماد و پارسواش در حدود آذربایجان و کناره‌های‌دریاچه‌رضائیه(ارومیه)و کردستان بین سالهای ٨٤٤-٨٣٨ سکونت گزیده‌اند بعبارت‌دیگر باستناد کتیبه نخست شلمانذر که ازآنها یادنکرده است‌میگویند چون‌شلمانذر متذکرآنها در سال ٨٤٤ نشده پس درسال ٨٤٤ آنهادرآن‌حدود سکونت نداشته‌اند وچون درلشکر کشی سال ٨٣٨ ازآنها نامبرده‌معلوم‌است که طوایف مادوپارسواش در طی‌این٦ سال‌از نقاط‌شمالی‌تر یعنی قفقازبآنجا آمده‌وسکونت گرفته‌اند.» ملاحظه بفرمائید این رأی‌ونظر چه‌اندازه سخیف و بی‌پایه است؟

آقایان‌محققان هیچ‌تصور نکرده‌اند که کوچ وسکونت دوطایفه بزرگ که‌توانسته‌اندبا دولت‌مقتدرآشوربجنگند چگونه ممکن است طی‌مدت‌چهار پنجسال‌عملی‌باشد؟ آخرچگونه قابل قبول‌است که دوطایفه‌بزرگ که حداقل

ردیك به یك میلیون جمعیت داشته اند با نظر گرفتن وسائل حمل و نقل در آن
وز کاروان رو نمودن هیچگونه راه عبور حتی برای ستور، در سرزمین های ناشناخته
توانند در این مدت اندك نقل مکان کنند و شهر سازند و قوه و قدرت پیدا کنند و
ادشمنی چون آشور بجنگند »

بید توجه داشت که درسه هزار سال پیش راههای شوسه و حتی کاروان رو
موجود نداشته و حرکت احشام و لوازم زندگی بر پشت چهارپایان به صعوبت
سختی انجام میگرفته و نباید کوچ قومی را از ناحیه ای به ناحیه دیگر با ییلاق
قشلاق ایلات و عشایر مقایسه کرد اقوام و طوایف در زمان های گذشته از ناحیه ای
ناحیه ای برای سکونت کوچ میکردند نه مانند عشایر و ایلات برای تعلیف حشم و
ام آنهم بطور موقت

بعضی از محققان گفته اند چون تگلات پالاسر از ۱۱۰۰ پیش از میلاد تا آن
حدود (آذربایجان) لشکر کشیده و با کاسوها (کاشی ها) جنگیده و نامی از ماد ای
پارسواش ها نبرده ولی شلمانسر در ۸۳۸ از آنها یاد کرده است پس کوچ آنها
به سرزمین های تازه باید بین سالهای ۱۱۰۰-۸۳۸ باشد

محققان و مورخان باستناد همین نوشته های آشوری نظر داده اند که دو
طایفه پارسواش (که معنی کرده اند پارس ها) و ماد، از سال ۸۳۸ تا ۷۲۲ درحدود
آذربایجان و کردستان سکونت داشته اند وسپس به جنوب ایران (خورستان-
نشان) رفته اند» از جمله آقای دکتر گیرشمن در کتاب ایرانیان ترجمه آقای
دکتر معین[18] مینویسد.« اگر قول منشیان آشوری را بپذیریم در این عهد
یعنی ۸۳۸ پیش از میلاد) پارسیان در مغرب و جنوب دریاچه ارومیه استقرار داشتند
مادها در جنوب شرقی نزدیك همدان مستقر بودند درهرحال چنین نیست که
این نام ها (پارسوا و ماد) بمفاهیم نژادی و قومی بکار رفته باشد بلکه بیشتر تصور
میرود که این اسامی به محوطه هائی که قبائل مذکور در آنجاها از نیمه قرن نهم
قبل از میلاد سکونت داشتند، اطلاق شده است.

اینک درباره نظرات آقای دکتر گیرشمن که مستند بنوشته های آشوری

۱۸- ص۷۶

است پاسخ میدهیم تامعلوم شود چگونه نوشته‌های آشوری موجب گمراهی محققان میگردد

باید گفت دراینکه گذشتگان درباره «ماد – مادی-مدی» اشتباه کرده و تصور کرده‌اند که این نام قوم و نژاداست نباید تردید کرد کما اینکه هنوز هم این اشتباه رامی کنند و مینویسند قوم ماد" حقیقت اینست که نام «ماد»یا «مادای» بمعنی میانه است ومیدان امروزی نیز مأخوذ از آنست

علت اینکه آشوریهاطوایف ساکن درقسمت‌های واقع درمیانه ایرانشهر را مادای خوانده‌اند اینست که چون طوائف ساکن درآن قسمت هریك نامی جدا گانه داشته‌اند ولی از یك قوم ونژاد بودند و آشوریهاهم نامهای گوناگون این طوایف وخانواده‌ها رانمی شناختند ترجیح دادند که آنهارا بنام محل- که ایرانیهاهم آنجا رامیانه(مادای)میخواندند- بنامند

امادر مورد «پارسواش‌ها» باید گفت حقیقت اینست که پارسی‌ها هیچگاه ودرهیچ تاریخی در حدوداورومیه سکونت نداشته‌اند و این یك اشتباه محض است زیرا

اگر قبول کنیم (بفرض محال) که پارسواش ها بگفته آشوری‌ها تاسال ۷۲۲ پیش از میلاد در حدود آذربایجان و کردستان سکونت داشته‌اند پس چگونه میتوان توجیه کرد که

طبق نوشته آشوریها در سال ٦٦٩ پیش از میلاد آشوربانی پال که با پادشاه انشان (سرزمین پارس) می‌جنگد و انشانی ها شکست میخورند ، از کورش اول پادشاه پارسی انشان (ایلام مجهول - جدداریوش بزرگ) گروگان می گیرد که وثیقه دوستی و وفاداری کورش اول نسبت به آشوریان باشد وبار چگونه میتوان توجیه کرد که

امبان‌میانو پادشاه انشان باسنا خریب پادشاه آشور جنگ می کند سال ٦٩٢(بنا بنوشته آشوریها)ودراین جنگ «طایفه پارسی» به کمك انشانی‌ها وارد جنگ میشوند وبارچگونه قابل توجیه است که

درسنه ٦٥٥–٦٣٣ پیش ازمیلاد که «فرورتیش» پادشاه ماد پادشاه انشان رابا طاعت میآورد (۱۰) باید توجه داشت کـه پارسیهاهمان ساکنان انشان و

جانشینان سلطنت انشانی (انزانی) بوده‌اند

آیا میتوان پذیرفت که **پارسها** تا سال ۷۰۰ پیش از میلاد در حدود آذربایجان و کردستان بوده‌اند، ناگهانی درسال۶۹۲ یعنی هشت سال بعد در حدود خوزستان امروزی سلطنت تشکیل داده و باآشوریها جنگیده‌اند؟

برای رفع این اشتباه باید گفت که آقای دکتر گیرشمن توجه نکرده‌اند که **پارسواش** پارس ها نیستند و پارسواش ـ تلفظ آشوری ـ **پرثوا** یعنی پارث (پارت) است پرثواها طایفه‌ای آریائی از سکائی‌ها بوده‌اند و سکونت پرثواها درحدودآذربایجان و کردستان صحت دارد و کشف گورهای پارتی مؤید این نظر است [۱۹]

از اشتباه‌های منشیان آشوری هم میتوان نمونه دیگری ارائه داد وآن اینکه **آسورهیدون** که دربرابر کمیری‌ها وسکاها ومادها قرارمی گیرد در کتیبه خود می‌نویسد که اتحاداین طوایف برهبری پادشاه‌ماد **کشان‌ریت** بوده است در حالیکه کشان‌ریت نام شخص نیست و مادها فرمانروایان خود را کشان‌ریت میخوانده‌اند داریوش‌بزرگ درکتیبه‌اش می‌نویسد «فرورتیش از مردم[۲۰] ماد علیه من برخاست و گفت من کشان‌ریتم (یعنی پادشاه ماد) از دودمان هوخشتره».

بنابراین نمیتوان بنوشته‌های‌آشوری بصورت وحی منزل نگاه کرد.

بنابراین طوایف ساکن در سرزمین ماد ـ پرثوها ـ سکاها ـ کمیری‌ها اورارتوها، انشانی‌ها، سونگیری‌ها (سومرمجعول) همه آریائی و ایرانی بوده‌اند و صحبت از قوم خاص‌آریائی بنام ایرانی یك مغلطه است

درباره اینکه‌دونالدوبلمرمینویسد «درزاعت‌زاخزرهادرپنجهزارسال‌پیش از میلاد در ایران رایج ساختند»، باید گفت:

خزرهاهم‌آریائی هستند و قوم و نژاد دیگری نبوده‌اند لیکن‌بنابدلائلی

۱۹ـ نویسنده را درباره پارت‌ها وسکونت آنها درآذربایجان وکردستان تحقیقات مفصلی است که نشرآن را بموقع مناسبی موکول میدارد

۲۰ـ داریوش هم میگوید مردم ماد ـ نه‌قوم ماد یعنی ساکنان ماد

که خواهم گفت زراعت و کشاورزی گندم و جو در ایران در پنجهزار سال پیش از میلاد نبوده بلکه در ۹ هزار سال پیش از میلاد بوده و دیگر اینکه مبتکر آنهم ایرانیها بوده‌اند

اینك دلائل ما

تا پیش از تحقیقات و اکتشافات اخیر چنین تصور می‌شد که زراعت گندم و جو در حدود سه هزارسال پیش ازمیلاد در مصر انجام گرفته است و دلیل آنرا بدست آمدن دانه‌های گندم در گور فراعنه دانسته‌اند که این دانه‌ها متعلق به سه هزارسال پیش از میلاد مسیح بوده‌است خوشبختانه این نظریه غلط و اشتباه را تحقیقات جدید وارگون ساخت

شوایمفورت Schweinfurth نظر دانشمندان را به تحقیق خود جلب کرد و آن اینکه کشت گندم و جو و ارزن و اهلی کردن گاو و گوسفند و بز گرچه از دورترین زمان‌ها که از آن آگاهی داریم درمصر و بین‌النهرین معمول بوده لیکن این نباتات و جانوران هیچیك بـه حالت بومی و وحشی هرگز در بین‌النهرین و مصر دیده نشده‌اند بلکه درسرزمین‌های آسیای باختری آنها را توان یافت [۲۱]

بنابراین باید توجه داشت که گندم و جو و ارزن و ذرت و گاو و گوسفند و بز، نباتات و حیوانات بومی ایران و بخصوص شمال شرقی ایران بوده‌اند وسپس برای استفاده بیشتر ازاین دانه‌ها طریق زراعت مصنوعی آنرا ابداع کرده بوده‌اندو پس از شیوع زراعت گندم و جو درسرزمین ایران کشت مصنوعی آن از این قسمت به بین‌النهرین راه یافته وازآنجا بمصر رسوخ کرده وشیوع یافته بوده است در تائید این نظر کشف گرانقدر پرفسور لوئیز دوپری استاد دانشگاه ایالت پنسیلوانیای آمریکا رامتذکر میشویم

در اول سال ۱۹٦٤ [۲۲] پرفسور دکتر « لوئیز دوپری» موفق بکشف دانه‌های گندم و جو شد که بصورت مصنوعی (زراعی) در حدود بلخ و مرزهای

۲۱- تاریخ ویل‌دورانت-جلداول فصل هفتم ص۲۰۳

۲۲ - تحقیقات دکتر کارخانه والا

کنونی ایران و افغانستان کشت شده بوده است آزمایش کاربن ۱٤ نشان داد که این دانه‌ها متعلق به نه‌هزار سال پیش است یعنی درحدود هفت هزارسال پیش از میلاد مسیح در منطقه مذکور کاشته شده بوده است

با توجه باینکه سابقه کشت گندم و جو در مصر از سه هزارسال پیش‌از میلاد مسیح بالاتر نمیرود و اینکه این‌نباتات بومی مصر و بین‌النهرین‌نبوده است و بدست داشتن دانه‌های گندم و جوئی که در هفت هزار سال پیش‌در خاك ایران کشت شده بوده است ، دیگر نمیتوان در این حقیقت تردید کرد که کشت گندم و جو و در واقع ابداع زراعت و کشاورزی دانه های غذائی نخست در ایران آغاز گردیده و تاریخ آن باید در حدود هفت‌هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح باشد زراعت در ایران و سابقه کهن آن را سند دیگری هم تأئید می‌کند و آن قطعه سنگ حجاری است که [23] کاشف آن « دمرگان» بوده است و در روی آن مردی حجاری شده که بادو گاومشغول شخم زمین است و این اثر کهن‌ترین اثری است که‌درباره شخم و زراعت‌بدست آمده و آنهم متعلق به‌سرزمین ایران است ، باتوجه باین اسناد و مدارك است که میگوئیم

ایرانیان نخستین قومی بوده‌اند که باوجودآوردن روش کشت‌دانه‌های غذائی انقلاب کشاورزی را در جهان بوجودآوردند و عصرانقلاب کشاورزی که در تاریخ زندگی بشر نقش بزرگی را ایفا کرده است از پدیده‌های ملت آریائی ایران بوده است

باید توجه داشت که باقبول این حقیقت که کشت وزرع گندم و جو و ارزن و ذرت‌و چاودار ازابتکارات ایرانیان‌بوده است باید پذیرفت که‌اختراع آسیا و تنور و پختن‌نان نیز از مخترعات ایرانیان بوده است

اکنون بادردست داشتن دانه‌های گندم و جوی که در هفت‌هزارسال‌پیش کاشته‌شده بوده استدرموردتاریخ‌ظهورراشوزرتشت به‌بحث‌خودادامه‌میدهیم

۲۳ ـ دمرگان ص ۱۷۲ تاریخ ملل دورانت‌فصل ٦ ص ۱۵۳

چنانکه در صفحات پیش گذشت دومالدویلبر مؤلف کتاب ایران براساس نظرات دانشمندان معتقد بوده‌است که کشاورزی گندم و جو در حدود هشت هزارسال قبل در ایران رایج گشته است و کشف اخیر پرفسور لوئیزدوپری نیز با نظرات دانشمندان فقط هزارسال فاصله دارد و بنابراین میتوان نتیجه گرفت که گندمهای کشف شده متعلق بزمانی است که کشت گندم درجهان تازه آغاز شده بوده است با اتحاد این نظر مسلم است در ناحیه‌ایکه این دانه‌ها بدست آمده کشاورزی نخستین باراز آنجا آغاز شده و کم کم وسیله ساکنان و کشاورزان آن ناحیه بنواحی دیگر رسوخ کرده و اشاعه یافته بوده است ومیتوان دریافت یك پدیده جدید ونو که مخالفان سرسخت داشته است لااقل هزار سال بطول انجامیده تابصورت پیشه وکاری همه گیر درآمده ودربرابر دامداری که تنها پیشه وکار مردم قرون گذشته می بوده بتوانند قدعلم کرده وپیروانی پیدا کنند که آنرا بر دامداری مرجح بشمرند وبه آن کار و پیشه بپردازند

از سرودهای زرتشت برای ما حقایقی روشن میشود که اینك بطرح آنها می‌پردازیم در سرودهای زرتشت چنانکه خواهیم دید زرتشت مردم را به کشاورزی و نگاهداری گاو تبلیغ میکند وتشویق مردم بنگاهداری گاو را شاید برای ترویج دامداری تصور کرد بلکه سفارش از گاو و نگاهداری آن ومخالفت با کشتار آن ومنع خوردن گوشت ستوران بمنظور استفاده ازوجود گاو برای شخم زدن بوده‌است

زردشت مردم‌را تهییج وتشویق میکند که دربرابر وحشیان که بسرزمین‌های ایران هجوم میکرده‌اند وکشاورزی را پایمال مساخته‌اند ایستادگی ومبارزه کنند درحقیقت زمان زرتشت زمان انقلاب عصر کشاورزی است زمانی‌است که کشاورزی بر دامداری میخواسته علبه کند واشوزرتشت پیامبر ایران مروج کشاورزی است و کشاورزی‌را برای پیشرفت فرهنگ و تمدن جهان ضروری میدانسته است زیرا

دامداری پیشه‌ای بوده‌است که ایجاب میکرده دامداران بنا به نیاز برای تأمین علوفه دامها پیوسته درحرکت باشند وقهری است که دامپروران مردم شهری نیستند

و به اصول شهری گری هم بی اعتنا هستند ناچار ندائم در رفت و آمد و تردد باشند و همین امر یعنی از جائی به جائی شدن مانع از شهرنشینی و انجام وایجاد مرکز مدنیت بوده است در حالیکه کشاورز ناچار است در کنار وحوار زمین‌های زراعی خود سکونت کند و همین امر سبب ایجاد آبادی و پایه شهری گری را می گذارد ومردم هنگامیکه شهرنشین شدند لاعلاج برای تأمین آسایش ورفاه خود به ابداع واختراع می‌پردازند وفنون پدید میآید واساس فرهنگ وهنر گذاشته میشود بنابراین زرتشت برای ارتقاء مقام انسانیت وهدایت مردم به شاهراه ترقی وپیشرفت، رواج کشاورزی را ضروری میدانسته است و اینست که در تعالیم خود پیوسته بآن تکیه کرده ومردم را به کشاورزی و توسعه واشاعه آن خوانده است

آثار زرتشت نمایان گر این حقیقت است که درعصر او هنوز زراعت بطور اعم یك پیشه وحرفه معمولی ومتداول نبوده است زیرا اگر چنین بود لازم نمی‌آمد که زرتشت آنرا اینهمه توصیه و سفارش کند واز کسانیکه مانع رواج ونشر آن هستند به زشتی یاد کند آنچه از نوشته‌های دستار میآید اینست که زرتشت برای کشاورزان و کشاورزی آئین آورده بوده است واین نکته با صراحت دریسنای ۵۱ یادشده‌است، آنجا که میگوید:

«گرپانها نمیخواهند که درمقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند برای آزاری که از آنان بستوران میرسد تو قضاوت خودرا درحق آنان ظاهر ساز که آیا درروز رستاخیز نظر بکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند درآمد یاخیر»

زرتشت میگوید چون گرپانها گوشتخواری وقربانی گاورا رواج داده‌اند ودرقانون کشاورزی برای شخم کردن زمین گاو بسیار مورد نیاز بوده‌است کشتن گاو منع شده‌است. وازاینجاست که گرپانها بمخالفت باآئین زرتشت وآئین کشاورزی او برآمده‌اند. برای آنکه برما مسجل شود که مخالفت باقانون زراعت یعنی مخالفت باآئین زرتشت، اینك چندمورد دیگر از گاثاهامیآوریم:
در گاثاها بند ۱۲ میگوید: «نفرین مزدا بکسانیکه از تعلیمات خود مردم

از کرداریک منحرف میسازند وبکسانیکه گاو را بافریاد شادمانی قربانی میکنند از آنان است گرهما وپیروانش که از راستی گریزانند و کرپانها وحکومت آنان که بدروغ مایلند »

پس معلوم شد که کرپانها باکشتن گاوموافق وباقانون زراعت مخالفند آنها مخالفان ومعاندان زرتشتند ومخالفت بازرتشت بمناسبت مخالفت باقانون زراعت بوده است که زرتشت آورنده وبنیان گذار آن بوده است

گفتیم که پیشدادیان همان کرپانها بودند که قانون وآئین برای مردم و اداره امور اجتماع میآوردند وزرتشت نیز «داد کشاورزی» یعنی آئین کشاورزی راآورد وآنهاچون زرتشت ازدودمان آنهابود بااو ازدرمخالفت برخاستند اینست که زرتشت هم درآثارش آنهارا نفرین کرده واز اهورمزد مجازات برایشان طلب کرده است

نکته ایکه برای ما ازاینها ازتاریخ زندگی زرتشت حائز اهمیت است اینست که برای نخستین بار درتاریخ زندگی بشر یك پیشوای ایرانی موجد وموجب انقلاب کشاورزی ودرحقیقت پدیدآورنده عصر کشاورزی درجهان بوده است

نتیجه ایکه ازاین تحقیق برای ما حاصل است اینکه

زمان زرتشت معاصراست باعصر انقلاب کشاورزی درجهان زیرا چنانکه گذشت و نشان دادیم آشنائی بشر بدانش کشاورزی وکاشتن گندم وجو بنا بهاسناد ومدارکی که ارائه گردید نخستین بار درشمال شرقی ایران در حدود ده هزار سال پیش از این بوده است وآنچه مسلم است این پدیده در آغاز کار باپیشرفت روبرو نبود ودرنقطه محدود و معدودی عمل میشده است و آثار زرتشت نمایانگر این حقیقت است

زرتشت یکی ازپایه های رسالت خودش را برای خوشبختی و سعادت بشریت ترویج کشاورزی قرارداد زیرا با رواج کشاورزی و متداول شدن آن وپدید آمدن طبقه کشاورز طبعاً و قهراً گروه کثیری که باین پیشه می پرداختند دریك جا سکونت می گزیدند و مانند دامداران و پرورش-

، ناچار به کوچ دائم سوند وبایں ترتیب شهرها بوجود میآمد
ین خوی شهری گری(مدنیت) می‌یافتند و باشهری گری‌فرهنگ
آمد وراه‌ترقی وتکامل هموار می گشت
رفت که‌اگر دردوران زرتشت کشاورزی امری رایج‌می‌بودلازم
ررتشت ایهمه درباره آن ترویج وتبلیغ کسدوآن‌را ار اصول
خودقرار دهد وبامخالفان آن‌بمبارره برخیرد برای کسانیکه
رتحقیق ندارند اندك توجهی بآنچه‌آوردیم روشنگر این‌حقیقت
ررتشت آغار رواج کشاورزی بوده وبا توجه به‌شعاری که
د ومی گوید:«هر کس بیشتر دانه بکارد‌حقیقت وفضیلت‌را بیشتر
مسلم اسب که آئین اورا باید آئین کشاورزی حوابد

تشت ارنظر تاریخ - دوره یخبندان

تاریخی را که بـرای ظهور زرتشت آورده سال ۶۳۴۸ پیش ار
یشود واین تاریخ‌رامورخ دیگر یونانی ب. ادکـوس‌هم‌تأکید

ں مورح،تاریخ‌دیگری که‌درسال۶۲۰۹پیش‌ارمیلادمیشود بدست
تعجب‌وتأسف است که‌مورخان کنونی نظرات ارسطو واد کسوس
که ارزمان مابه‌عصر زرتشت حداقـل دوهرار سال نردیـك
آ بمدارك واسنادی دسـرسی داشته‌اند که‌اینك در دسترس ما
دارند وبا نهایت بی‌پروائی ظهور زرتشت را تاششصد سال
پائین میآورند، درحالیکه‌اگر زرتشت بفرض محال در ششصد
یلاد میریست چگونه ممکن بود ارسطو زرتشنی را که‌دودست
میزیسته درتاریخ زندگیش ایهمه اشتباه کند و یك شخصیت
ه میشناخته بجای دویست سال اورا بششهرار سال قبل‌ببرد؟»
لبتر اینکه نوشته های مذهبی ررتشتیان‌نیز درباره تاریخ‌تولد
ی بدست میدهند که گفته ارسطو ودیگران را تائید میکنند
که:

آثار مذهبی زرتشتی تولد زرتشت‌را روز خرداد ازماه فروردین و۲۷۱٦ سال بعد از آخرین یخبندان میداند

باید گفت این تاریخ نمیتواند مجعول باشد زیرا . واقعه یخبندان یک واقعیت است و آزمایشهای علمی وقوع آن‌را اثبات کرده و تاریخ آخرین یخبندان را هم بدست داده است برای آگاهی خوانندگان ارجمند متذکر میگردد که دکتر موریس راویک استاد دانشگاه کلمبیا وسیله آزمایش های رادیو-ایزوتوپ وکاربن ١٤ ثابت کرد که آخرین یخبندان در یازده هزار سال (۱۱۰۰۰) پیش‌از این رخ داده و در آن زمان یك طبقه یخ‌ضخیم قسمتی ازسطح کره زمین‌را درحدود پوشانیده بوده‌است

اینك ببینیم در آثار باستانی ومذهبی زرتشتی چه نشانی ازدوره یخبندان در دست است

در اوستا در هومیشت۹ و وندیداد فرگرد۲ این موضوع بتفصیل آمده‌است وماحصل اینکه درزمان جم اهورمزدا باو فرمان میدهد که‌چون یخبندانی سخت فراخواهد رسید، او باید پناهگاهی برای حفظ نسل موجودات بسازد و آنهارا در پناهگاه ازسرما محفوظ بدارد جم نیز چنین میکند ودر همان هومیشت وفرگرد یك و ندیداد آمده است که اهورمزدا به جم مژده پایان یخبندان‌را میدهد واعلام‌میدارد که سرزمین زیبای آریا در آن سال از آب و هوای معتدل روبه بهبودی خواهد گذاشت آنسان که آنسال ده ماه زمستان و دوماه تابستان خواهد بود جم‌نیز این‌مژده‌را بمردمان میدهد وبدین‌مناسبت جشنی برپامیدارد که‌چون‌این‌جشن درپایان سال‌ویخبندان وآغازسالی‌بوده که بهار داشته وسال‌نو محسوب میگردیده آن جشن‌را نوروز خوانده‌اند باتوجه باینکه آخرین یخبندان دریازده هزارسال پیش بوده وتولدا شتو زرتشت نیز پس‌از گذشتن ۲۷۱٦ سال پس ازپایان یخبندان رخ داده بوده‌است بنابراین ازتولد زرتشت **۸۲۸٤ سال می‌گذرد وبااحتساب اینکه اکنون‌سال ۱۹٦۹** مسیحی است سال **٦۳۱٦پیش ازمیلاد به‌دست‌می‌آید که این رقم‌باتاریخ** ذکرشده ازطرف ارسطو که **٦۳٤۸ پیش ازمیلاد مسیح می‌شود فقط ۳۲ سال**

اختلاف دارد واختلاف ۳۲ سال برای یك تاریخ ششهزارساله بسیارجزئی وهمین امرمیتواندخود مؤید یك واقعیت حقیقی تاریخی باشد

کوچ آریائی‌ها به هند

بطوریکه ازمحاسبات ستاره شناسی براساس اصولی که ازودیك هابه دست می‌آید چنین مستفاد است که آریائیها ازپنجهزارسال پیش ازمیلاد مسیح به هند کوچ کرده‌اند واین کوچ تاسه‌هزارسال پیش ازمیلاد مسیح ادامه داشته است آنچه مسلم است بمناسبت وجه مشترك میان بسیاری ازمطالب ودیك و اوستا کوچ آریائی‌ها به‌هند بعد ازاوستا بوده وباید گفت اوستا پیش از پنجهزارسال قبل ازمیلاد مسیح سروده شده بوده است

اصول زبان شناسی تائید می‌کند که زرتشت در۶ هزار سال پیش از میلاد می‌زیسته است دکتر هانك براساس اصول زبان شناسی تائید می کند که چون زبان گاثاها زبان زرتشت است وزبان اوستا، ما درزبان‌های پارسی هخامنشی وپارتی وپهلوی وفارسی دری است بنابراین زبان گاثاها قدیم‌تر اززبان اوستاست که پیش ازمردم ماد وفرمانروائی آنها رواج داشته‌است این زبان ازنظرتر کیب بندی صنعتی بازبان دوران کوروش وداریوش اختلاف کلی دارد وبه‌همین نظر دکترهانک عقیده دارد که چون برای تحول زبانی مانند گاثاها به‌زبان پارسی هخامنشی براساس واصول علم زبان شناسی لااقل ۲-۳ هزارسال وقت وگذشت زمان لازم بوده است بنابراین وبه‌استناد این نظریه علمی می‌توان گفت که زبان گاثاها زبانی است که درحدود پنجهزار سال پیش ازاین رایج بوده است

نظریه هوگا هوگا دانشمند فقید تاریخ وباستان شناسی براساس یك سلسله تحقیقاتی که بعمل آورده ثابت کرده است که «توراسان شاخه‌ای از ایرانیان درحدود چهار هزار وپانصد سال پیش ازمیلاد مسیح دربابل حکومت مقتدری تشکیل داده بوده‌اند و این تورانی‌ها دربابل همان «دیتی‌ها» هستند که ازشمالی‌ترین نقاط ایران به‌بابل‌رفته بوده‌اندو آئین آنها انشعابی‌از آئین زرتشت بوده است وازاین دیتی‌هاهشت پادشاه که خود را زرتشتی میخوانده اند در آنجا فرمانروائی کرده‌اند براساس

محاسبات نجومی که سران مذهبی بابلی انجام داده‌اند کوچ تورانیها یعنی ایرانیان را پیش از پنجهزار وسیصد (۵۳۰۰) پیش ازمیلاددانسته‌اند وبااین نظریه بر باید گفت پیش از ۵۳۰۰ پیش ازمیلادآئین‌اشوزرتشت‌آئین‌ایرانیان بوده است

◇ ◇ ◇

اینک با آنچه آوردیم مشهوداست که زرتشت درحدود ششهزار سال‌پیش ازمیلاد مسیح‌میزیسته ومحققان و پژوهندگان تاریخ وفرهنگ ایران باید باین نکته توجه خاص داشته باشند زیرا زمان زرتشت از لحاظ فرهنگ و تاریخ مدنیت ایران بمناسبت آثار مخطوطی که ازاووزمان او بیادگارمانده حائز کمال اهمیت است ومیتواند منشاء واساس بسیاری از تحقیقات گرانقدر و گرانبها قرار گیرد وبسیاری‌ازپدیده‌های بشری را که مبتکر آن ایرانیها بوده‌اند، بثبوت برساند

یاد آوری

در پایان این تحقیق شایسته و بجا میداند خوانندگان ارجمند را باین نکته توجه دهد که نویسنده این اثر نظرات دانشمندان و مورخان گذشته را که درباره سپنتمان زرتشت پیمبر عالیقدر و بزرگوار ایران باستان و زمان ظهور او اظهار نظر کرده‌اند بطور کلی بادقت و ممارست کامل مطالعه و بررسی کرده است و اعلام این نظر که عصر اشو زرتشت درحدود ششهزارسال پیش ازمیلاد مسیح بوده است، نظر نو و ابداعی و نوظهور این بنده نویسنده نموده است بلکه مورخان گذشته از پانصد سال پیش ازمیلاد مسیح چنین نظری را اعلام داشته اند و این نظر سابقه دیرین دارد لیکن این بنده نویسنده بطوریکه ضمن این رساله گذشت **این نظریه را برمبانی دلائل و اسناد و مدارك و قرائن عملی به ثبوت رسانیده است.**

جای تأسف وتعجب است که نویسندگان و محققان و خاورشناسان همه اقوال مورخان گذشته را درست و بی کم و کاست می‌پذیرند و آنرا حجت می‌شمارند لیکن معلوم نیست برای چه و چرا در مورد عصر اشو زرتشت نوشته نویسندگان ودانشمندان ومحققان ومورخان دوران باستان رابهیچوجه مورد نظر وتوجه قرارنداده‌اند" و آن را نادیده انگاشته‌اند" اگر نظرات مورخان یونانی ورومی موردتأیید است پس چرادراین یك مورد بایداستثناء

باشد » این مسأله راچگونه‌میتوان توجیه کرد که · مورخ ونویسندهٔ یونانی کزان توس که درحدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح‌میزیسته وهم‌عصر کورش کبیر بوده میگویند عصر زرتشت ششهزار سال قبل از اوست ولی‌فلان مورخ متعصب بیگانه که‌درقرن بیستم‌زندگی میکند مدعی‌است که‌اونمی‌فهمد وزرتشت‌هم عصر داریوش کبیر بوده است ».

برای اینکه خوانندگان ارجمند به نظرات مورخان باستان و محققان دیگری که با نظر این‌جانب هم داستانند آشنا شوند دراینجا نظرات آنها را فهرست‌وارمی‌آوریم

کهن‌ترین نویسنده یونانی که از زرتشت یاد کرده اکزان توس Xantus نام‌دارد که درسده پنجم‌پیش‌ازمیلادمی‌زیسته ونویسندگان دیگراز گفته‌های او نقل کرده‌اند ازجمله دیوژن‌لارتیو Diogenes Lartius که درحدوددویست وده بعد از میلاد میزیسته‌از گفته‌های اونقل کرده وزمان زرتشت رابه‌نقل‌از اکزان توس شش هزارسال پیش ازلشکر کشی خشایارشا دانسته است

شاگردان افلاتون که در کتاب استاد خود آلکی‌بیادس Alkibiades یادداشت‌ها وزیرنویس‌هائی نوشته‌اند ، زمان زرتشت را شش‌هزارسال‌پیش‌از مرگ افلاتون دانسته‌اند

این شاگردان ، ارستو یا ارستاتالیس ، و اودوك سوس هرمودوروس نام دارند

پلینوس Plinius رومی که بنام پلینوس کبیر مشهور است ودرسال ۷۹ میلادی درگذشته کتابی داردبنام‌تاریخ طبیعی (Naturlis historial) و دراین کتاب به نقل از گفته های شاگردان افلاتون که یاد کردیم زمان زرتشت را ششهزار سال پیش از افلاتون دانسته است

پلوتارخوس Plutarkhos که درسال۴۶ میلادی تولدیافته ودر۱۲۵ درگذشته است زمان زرتشت را پنجهزار سال پیش ازجنگ ترویا ذکر کرده است

هرمیپوس Hermippus نیزبطوریکه پلنیوس ازگفته او درتاریخ طبیعی نقل می کند زمان زرتشت را پنجهزارسال پیش ازجنگ ترویا دانسته است

تئوپمپوس Theopompus به نوشته‌هاىز فراسوى‌در کتاب «پیش کفتارى براوستا» ازاو که همزمان‌اسکندر بوده‌است نقل‌میکندزمان‌زرتشت‌راپنجهزار سال پیش از جنگ ترویا گفته است

سوئیداس Suidas یونانی‌است ودرحدود۹۷۰ میلادی می‌زیسته فرهنگی از او بجا مانده که بسیاری از دانشمندان از آن نقل کرده‌اند اودر کتابش از دو زرتشت یاد می کند ، یکی پیامبر پارس‌وماد که درپنجهزار سال‌پیش‌از جنگ ترویا بوده است وديگرى زرتشت ستاره شناس و منجم که در زمان «نینوس» بوده است، در اینجالازم‌بیادآوری‌است که رصدمعروف به‌رصدزرتشت ازاین دانشمند و ستاره شناس شهیر ایرانی است و گروهی او را با زرتشت پیمبر اشتباه گرفته و رصد او را که تصحیحی از رصد کیومرثی است مبدأ تاریخ وزمان وعصر زرتشت پنداشته‌اند

ولتر ـ دانشمند وفیلسوف شهیرفرانسوی که‌درباره‌ایران باستان‌نوشته‌هائی دارد زمان اشوزرتشت را به نظر پارس‌ها درحدود ششهزارسال پیش‌از کورش کبیر دانسته است .

اسپن سر H S Spencer که ازدانشمندان معاصر پارسی است در کتاب انگلیسی خود بنام دوران‌های زیست‌آریائی The Aryan Ecliptic Cycle که بسال ۱۹۶۵ دربمبئی چاپ ونشریافته برابر بررسی‌های نجومی که انجام

.اده است زمان اشو زرتشت را هفتهزار و یکصد و بیست و نه سال (۷۱۲۹) پیش از
میلاد مسیح دانسته است (ص ۲۲۳ همان کتاب)

اردشیر خبردار که از دانشمندان پارسی است در ترجمه گاثاها بزبان
انگلیسی در صفحات ٦٦٤ - ۷۹۰ در ضمن تحقیق متذکر است که زمان زرتشت
٦٥۰۰ پیش از میلاد مسیح بوده است

بارون بون سن Baron Bunsen از دانشمندان آلمانی در کتاب خود بنام
«جای مصر در تاریخ عمومی» زمان زرتشت را نزدیک به ٦٥۰۰ سال پیش از میلاد
مسیح دانسته است

پروفسور کاتراك دانشمند پارسی زیر تحت عنوان «زمان زرتشت» رساله ای
دارد بزبان انگلیسی که با تحقیقات جامعی جز آنچه ما آورده ایم ثابت می کند
که عصر زرتشت درحدود ٦٥۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده است

اسناد و نامه‌های تاریخی

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره چند سند و نامه از
اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جایی چاپ نشده باشد
به چاپ میرساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکندهٔ تاریخ ایران
گرد و برای استفادهٔ پژوهندگان آماده گردد.

چند سند

دربارهٔ روابط سیاسی ایران وفرانسه در دورهٔ قاجاریّه

(بقیه)

از

خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران
دکتر در تاریخ

-۱۲-

نامهٔ میرزا شفیع به دوك دوریشلیو [۱]

وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت ونبالت انتساب وموافقت آداب زبدةالوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیراعظم دولت بهیه فرانسه را همواره رأی رزین در نظم مهمات دولت ملك آرا وسرانگشت عقل دوربین درضبط امورات مملکت عقده کشا باد بعد از چهره آرائی عذار عذرای صفحه بزیور دعوات وافیات مکشوف رأی دوستی آیات ومشهود ضمیر یکجهتی سمات میدارد که چون از قدیم الایام مراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران وفرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت

---

۱ - جلد ۱۸ ، برگ ۵۳ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت امور خارجه فرانسه(عکس شماره ۱۲)

دستور ، ومدتی بود که این شیوه مرضیه بالمره متروك وامنای آندولت بهیه‌را ازخاطرمهجور بودلهذا دراین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت‌ومناعت اکتساه‌مجدت‌و بجدت‌همراه عزت‌وسعادت‌پناه زبدة‌الامراء‌العظام مقرب‌الخاقان میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی بزرگ دولت علیه ایران از طرف قرین‌الشرف اعلیحضرت قدرقدرت‌دارا درایت‌شاهنشاه‌ظل‌الله‌عالمیان‌پناه‌روحی فداه مأمور سفارت دولت‌سنیهٔ فرانسه‌مینمود وملاقات آن جناب کفالت‌ووزارت‌مآب‌را ادراك مینمود میل‌خاطر مودت‌مظاهر بتجدیدرسوم‌مراوده‌ومخالطت‌قراریافته‌و بتحریر این صحیفةالموالات مبادرت ورزیده درتلوآن زبابرد کلك اظهار میشود که هرگاه اولیای‌آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی‌این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد ، چون بجز اظهار محبت خاطر و دوستی باطنی و ظاهر مطلبی نبود زیاده براین اطناب نورزیده طریقه موالات مقتضی آن است که همواره بقاعده قدیمه ابواب‌مراودات را زیاده مفتوح و رموزودقایق دوستی‌و موافقت را مشروح سازند

«درپشت‌برگ محل مهرمیرزا شفیع »

عکس نامه ۱۲ ـ نامهٔ میرزا شفیع به دوک دوریشلیو
برگ ۵۳ کتاب ۱۸

-۱۳-

نامه میرزا شفیع به وزیر امور خارجه فرانسه [1]

عالیجاه بلند جایگاها جلالت ونبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما

چون بنای دوستی و سازش فی‌مابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته و امر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سر موئی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته بر هواخواهان هردو حضرت لازم است که یکدیگر را ازاوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند ازروی کمال یکجهتی بنگاشتهٔ خامه اظهار سازند ، بنابر آن دراینوقت که حامل مراسله روانه بود اظهار میشود که ازقراریکه معلوم گردیده و نوشتهٔ نیزاز نیارال نور نمارشال عراف گداپیچ رسیده فکر و خیال جماعت روسیه آنست که حدود ولایات روس وایران بعدازمصالحه ازینطرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلق عالم ظاهر است که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران ورأس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده دوستدار جواب نوشتهٔ عالیجاه عراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان خان مرقوم واین مطلب را براو ظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدرقدرت قضامهابت پادشاه ذیجاه افخم

---

۱ - جلد ۱۷ برگ ۷۰ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امور خارجه فرانسه (عکس ۱۳)

شهریار بااقتدار اعظم امپراطور نیکواطوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعلیحضرت ظل‌الله جهان‌پناه روحی فداه وکیل و قرارداد امور این ثغور وحدود را کفیل است مادام که از حضرت امپراطوری قرارداد امر ایران نشود مصالحه این دولت علیه با سردار جماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم‌الیه مصلحت داند و بنا گذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود و قبول خواهند نمود طریقه آن است که درین وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتناه عمدة‌الخوانین عظام عسگر خان ارجاب دولت ایران و عالیجاه رفیع جایگاه مناعت و فطانت اکتناه نجدت و بسالت انتباه عمدة‌الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای [1] ارجاب دولت روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپراطور نیکو اطوار اعظم گفت وشنید نموده قرار مصالحه اصلیه برأی واراده حضرت معظم‌الیه داده شود که هریك از دولتین ایران وروس ملك قدیم خویش را مالك بوده تداخل در ممالك یکدیگر ننمایند و چون وقوع این مصالحت ووصول خبر آن نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورأی واراده اعلی‌جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکواطوار امپراطور اعظم بر آن است که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هر دو دوست دولت علیه فرانسه میباشند موقوف باشد، عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت و کیاست اکتناه شهامت و بسالت انتباه خلاصة‌الاکابر - العیسویه عمدة‌الاعاظم المسیحیه جنرال غاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست و کیاست اکتناه موسی بارن ورد به بود ، پولکونیك سفیر سردار روس قرارداد نمود که از تاریخ حال الی مدت یکسال جنگ و دعوی ونبرد وقتال فیمابین متنسبان این دولت فیروزی آیت با جماعت روسیه متروك و طریق مدارا مسلوك باشد تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحه حاصله از پاریس رسیده خواهد بود ، هر وضع که اعلی‌جاه بلند پایگاه شهریار بااقتدار پادشاه نیکواطوار امپراطور اعظم فرانسه دام ملکه قرارداده باشند امنای دولتین ایران وروس همان قرارداد را قبول ومعمول دارند ، خلاصه حالا وقتی است که حضرت امپراطور معظم‌الیه از عهدهٔ عهدی که با این دولت بسته برآید

---

[1] - Conte Tolstoi

وامر حدود وثغور ممالك ایران را موافق قاعده یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید و بهیچوجه مغایرت و جدائی میانهٔ دولتین فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه‌ازاینحدود بوضعیکه خودمتعهد گردیده بظهوررسانـد و نظر بمراتب نیکذاتی که دارد دراتمام این‌امر ساعی‌باشد وهمه‌وقت باظهار مهمات واعلام حقایق حالات خودبپردازد والباقی ایام فرخنده فرجام‌بکام باد .

« درپشت برگ محل مهر میرزا شفیع »

کس نامهٔ ۱۳ــ نامهٔ میرزاشفیع به‌وزیرامورخارجه فرانسه ۲ ژوئن ۱۸۰۸ـ
برگ ۷۰ کتاب ۱۷

-١٤-

نامهٔ میرزا شفیع به‌سوماریپا مترجم سفارت فرانسه در بغداد [1]

عالیشأن معلی‌مکان‌عزت وصداقت بنیان زبدةالاماثل‌المسیحیه‌سوماریپا، باش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشته آداب سرشتهٔ آنعالیشان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده اخبارات دور ونزدیك را که رقم‌زد کلك صداقت سلك نموده بانضمام عبارتی که درباب اتحاد این دودولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطرنشان گردید این مطلب ظاهر و آشکار است و ضرور اظهار و تذکار نیست آنچه نوشته بودایمجانب مصاعب آن‌را امیدارم لکن چندیست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد وشد رسل ورسایل شده‌امادر باطن همان مراودت ویکجهتی باقیست و بعضی بهم‌رسانیده اینکه خواهش نموده بود که ازین طرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آنعالیشان خود مطلع است که الی حالی ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیاراتفاق افتاده و بهیچوجه فایده وثمری حاصل نشده می‌باید کاری کرد که مفید فایده باشد حال مدت دو سالست که اینجانب زحمات بسیار ومرارات بیشمار می‌کشم که شاید رفع بعضی ملامت وناخوشی ازخود نمایم‌وهنوز بجائی منتهی‌نشده

---

[1] - جلد ۱۸ برگ ۱۰ ، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امور خارجه فرانسه (عکس ۱٤)

آنعالیشأن البته ازچگونگی مرارت این دوسال اینجانب درپاس دوستی آن دولت مطلع شده است حال که آن عالیشأن خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فیمابین دولتین بهیتین را نموده است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب میباشم چرا که در ایران و درب خانه شاهنشاه جهان و جهانیان خیر خواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام وباینجهت هنوز هم مورد توبیخ وملامت اهالی ایران‌میباشم مکرر قلمی شده است که هر گاه پادشاه فلك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه می‌خواهند که رفع بدنامی خود کرده درعالم‌محمود ونیك‌نام‌باشند‌اینمعنی برای آن دولت میسر نخواهد شد بجز اینکه عهد ومیثاقی که درخصوص اخراج روسیه ،ادولت قاهره بسته‌اند وفا نمایند که راه عرض‌واستدعائی برای این خیرخواه‌بدست‌آید حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند آخر دوستی و آشنائی دو دولت بزرگ‌را نفعی وثمری ضرور است خلف عهد و سست پیمانی شما که عالم گیرشده واز ایلچیان وفرستادگان آندولت هر که اینولاشده هزار گونه سخنان دوستانه مسموع گردید یکی ازقوه‌بفعل‌نیامده یکی مذکورساخته که امپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ‌فرستاده، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند،یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطرشما با روسیه مصالحه کرده ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایندماهم به‌همین‌هوس موسی لازار را تدارك کلی‌نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم بعد ازورودآنجا بسردار وکارگذاران ایندولت تکلیف و اهتمام می‌نمود که شما قلاع را خالی کرده بروسیه واگذارید تا من بنای متارکه میان شما بگذارم این همه معلم و مهندس که ازآن دولت درآنجا بودند باآن که کمال محبت ونوازش دربارهٔ ایشان بعمل‌آمده و ازمال دنیا بهیچوجه مضایقه‌نشده همینکه بنای دعوا و جنگ باروسیه شده یکجا خود را کنار کشیده‌نزدیك‌نیامدند . عسکرخان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدایا روانهٔ پاریس فرمودند.سه چهارسال اورا درآنجابسگاه داشته با ده‌هزار تومان قرض روانه ساختند،بخلاف ایطرف که ایلچیان را باتدارك بهرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هرروزه عسکرخان از پاریس‌مینوشت

که چنان وچنین جواهر وتحمها درست شده‌میآورم یکجا همه دروغ محض شده ، عسکر خان باآن‌همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع شده بود دو پادشاه عظیم‌الشأن که باهم‌دوستی وتعارف‌ومهربانی‌مرعی‌میدارندچرا از آنطرف می‌بایست مبارکباد وتعارفی بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم برای ایندولت سبکی‌وبدنامی حاصل شود اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آن که اززوزیکه بنای دوستی‌را گذاشته ایلچی‌ایشان وارد شده است جزئی دروغی‌نگفته ونمی‌گوید وسالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد بسر کار اقدس شاهنشاهی میدهند و تا حال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اند وهمین دفعه همهٔ معلم وتوپچی وآدم های ایشان باقشون ایرانی موافقت کرده دعوای عظیم با روسیه واقع و شکست فاحشی داده دو سه هزار روسیه را کشته و گرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحمها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که‌لازمهٔ‌تعارف بعمل‌نیاورده ولازمهٔ ایستادگی داشته‌و دارند که روسیه را بزور و پول انشاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند . ایلچی که از دولت علیه رفته و میرود ، دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده و میشوند . آن عالیشان که این تکلیف را نموده راست است اینجانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن ازکم‌غیرتی‌وبی اهتمامی شما راه حرفی در این آستانهٔ علیه ندارم چرا بایدرجال‌آن دولت جاوید مدت که بهمه صفات حسنه آراسته می‌باشند ننگ بدعهدی و سست پیمانی را که از همه‌عیوب بدتراست برخود پسندیده چشم‌ازپاس عهدو نگاهداری پیمان بپوشند بخدا که اینجانب محض خیر خواهی که بعلت‌آمد ورفت‌آن دوساله بهمرسیده‌است برخود هموار نمیتوانم کرد وهمیشه بعلت شهرتی که بخیر خواهی آندولت دارم نزدهمه کس خجل ومنفعل می باشم درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل‌ورسایل دست داده بودهمیشه‌خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی که محرمیت و صداقت داشته بهمرسد تادر صدد اظهار بعضی مراتب برآمده مجملی ازآنچه درین مدت فیمابین

رخنموده معلوم سازد بهتر که آن‌عالیشان که از تمامی‌کارها مستحضر و آگاه
واز قراربکه معلوم‌شده بی‌نهایت نیك اندیش و خیرخواه است باز بایحدود
آمده‌سبقتی دراظهار بعضی مراتب نمود تاتازه مطالب در صدد اظهار برآیدو
درپردهٔ خفا نماند الحمدالله رب‌العالمین پرورد گارپاك خدمهٔ این‌دولت‌علیه
رااز اعانت جمیع‌دول بی‌نیاری داده‌است و ابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این
دولت‌جاویدمدت گشاده البته مسموع‌آن عالیشان گردیده است که درین‌سال
فیروزی‌مآل تاچه حد آثار ضعف و فتور از صدمات سپاه مقصور در احوال
روسیه‌این سرحد راه‌یافته، چه قدر ار آنها مقتول‌وچه قدر دستگیر شده
آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی و خیر خواهی‌بود چنانچه آنعالیشان
صلاح‌داند همین نوشته را انفاذ پاریس نرد امنای دولت بهیه فرانسه نماید
پیوسته‌منرصد اخبارات ومرجوعات‌می‌باشد .

عکس شماره ۱۴ ـ نامه میرزا شفیع به مرحوم سفارت فرانسه در بغداد ـ برگ ۱۰ کتاب ۱

-۱۵-

نامهٔ میرزا شفیع به‌کنت دوشامپینیی [۱]

تحفهٔ دعائی مستجاب چون رشته های گوهر ناب و خوشهای در خوشاب رخشنده وفرورنده و هدیهٔ ثنائی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب و چشم نرگس نیمخواب زیبنده، شایسته انجمن حضور فرخنده دستور واسطهٔ نظام مناطم‌امور رابطه قوام مصالح جمهور که نظم سلك ملك بنوك کلك گهر بارش مربوط است وقرار کار دولت بخامهٔ بیقرارش منوط تواتر صفحات ارقامش دوحه صدارت راطراوت بخشای تقاطر سحاب اقلامش روضهٔ وزارت را نضارت افرای فکر دور بینش نور دیده بینش رای نکته دانش آرایش عذار دانش بحر جلال را گوهر تابان سپهر اقبال را اختر رخشان گلزار وفا راغنچهٔ غناج بازار وفاق راسرمایه رواج وحیددهر فرید دورفراینده وزدایندهٔ عدل وجود دانای معانی نکته دانی بانی مبانی مهربانی موسی شامپیانی است که تاجهان است از نیل امانی دو جهانی قرین شادمانی وکامرانی باد، بعد ازشرح مراتب دعابر لوح صحیفه مدعامینگارد که دیری گذشته و عهدی منقضی گشته است که عندلیب خوشنوای خامه بر گلبن زیبای نامه منقار دستان سرائی نگشوده و شاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده درپرده ناز آسوده اند، گلشن مراودات رادربسته است وطایر مکاتبات راپر داده، شوقمند که بمطالعه نگاشته کلك آسای انس تمامی داشت در راه انتظار باز

---

۱ - جلد ۱۷ برگ ۱۰۸ ، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امورخارجه فرانسه (عکس ۱۵)

است ومرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز. هروقت سفیری از سفرای آن حضرت سنیه باریدی ازجانب سنی‌الجوانب این شوکت بهیه عازم آنصوب باصواب شده دوستدار بمقتضای رسوم دوستی درصدد شرح حال واستخبار احوال خجسته مآل برآمده به وسایل رسایل دوستانه ابواب موآلفت رامفتوح داشته است وهر بار فصلی دراشواق ضمیر مودت تخمیر راباتفاصیل مقاصد ومطالب بقلم یکجهتی نگاشته به جوابی از جانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی برموجبات تأخیر جواب حاصل فریب دوسال است که عالیجاه رفیع جایگاه شهامت دلالت همراه صحامت و نبالت پناه ابهت و مناعت آگاه عمدة‌الخوانین‌الکمار عسکرخان سالار عساکر افشار از دربار سپهر مدار اشرف‌اعلی مأمور بسه سفارت آنولا گردیده از امرو خبری که متضح اثری باشد نرسیده تا آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین را هنوز آغاز ربیع است و شاخ‌مواحدت حضرتین را برگ و ساری بدیع و خاطر مهر مایل را حیرتی کامل است که چراآنهمه گرمی بازار مراودت بسردی مبدل شده و دربن طرف مدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مهمل و معطل‌مانده شهریاران کامکار که هریك را داغ اطاعت زیب جبهه سپهر است و حلقهٔ طاعت آویزه گوش ماه و مهر با یکدیگر عهدی بستند و مهری پیوستند ازآنطرف عهدنامهٔ همایون فرستادند و از اینطرف مهر قبول نهادند، اولیای آنحضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای این دولت مطابقت با آن‌حضرت را متقبل جزء اعظم این شروط و عهود بیرون شدن طایفه روس از خاك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کاردان است، درینصورت‌هرگاه ازآن برادر مهرپرور که بساط آن حضرت را زیور است گله دوستانه شود از راه و رسم انصاف دور نخواهد بود، امروز آوازهٔ این عهد وفاق در عرصهٔ آفاق‌مشهور شده هرقدرتأخیر در اتمام آن برود راه سخن مردم زیاده و از هرسوربانی بگفتگو گشاده خواهد شد پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل دربن‌دار عاجل منحصر بنامی نیك است و هیچ نیکنامی از وفای‌عهود نیکوتر نخواهد بود بدین دلیل اکنون در اتمام امر عهود موقع شتاب و تعجیل است نه‌موقف درنگ وتعطیل عالیجاه رفیعجایگاه فراست و کیاست

انتباه فطانت و متانت اکتناه عمدة الاقران و الاشباه خلاصة‌العیسویین میرزا یوسف مریم ژوانین که سفیری کاردان است عازم حضور آن جناب است ،درین چند سال که بخدمت کارگزاری و ترجمانی اشتغال‌داشته و درکار اعلام‌اسرار دولتین بوده است و برمکنویات ضمایر طرفین اطلاع حاصل نموده پارهٔ‌امور را که تحریر آن مقدور نیست بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهرنظیر خواهد ساخت ، مجملا بررأی مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار درکار و باراین دولت‌بیزوال فی‌الجمله مسامحه و اهمالی‌رفته باشد ازینطرف بهیچوجه من‌الوجوه دربنیان دوستی قدیم قصوری ودرارکان یکجهتی قویم خلل وفتوری راه نیافته و نخواهد یافت ، عهدهمان عهد است و پیمان همان پیمان تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکنی است سیاق وفاق اولیاء اینمدولت جاوید قرین برین وضع و همین آئین خواهد بود مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط موآلفت‌آن است که من بعدبرخلاف اوقات گذشته تارك‌طریقه‌فراموشکاری گشته گاه وبیگاه دوستان راسخ‌الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد. الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد یا رب‌العالمین

« درپشت برگ محل مهر میرزا شفیع »

108

عکس شمارهٔ ۱۵ ـ نامهٔ میرزا شفیع به کنت‌دوشامپنی ـ بتاریخ ژانویه ۱۸۱۰
برگ ۱۰۸ کتاب ۱۷
در پشت نامه محل مهر میرزا شفیع (لااله‌الاالله الملك المبین محمد شفیع)

-۱۶-

نامهٔ لابلانش فرانسوی به میرزا شفیع (بفارسی) [۱]

آصف‌الزمانا معتمدالسلطانا امین الدولتین‌ادامهماالله تعالی‌الی‌یوم‌القیام.
داعی نیکخواه شوکتین بهیتین‌کاتب سر دولت فرانسیه حالا مأمور بپایتخت ایران جنت نشان ، لابلانش ، که صداقت و خیر خواهی دولتین علتین را سرمایهٔ امیدواری خود ساخته باظهار این‌مطالب میپردازد ، که‌درزمان‌میمنت اثر که درحضور حضرت قدرقدرت قبلهٔ عالم وعالمیان نامهٔ محبت علامه‌را از جانب خیرجوانب ایمپراطوراعظم رسانیدم‌از کلام مبارك‌خسروانی شنیدم که اعلی جناب نایب‌السلطنه‌العلیةالعالیه عباس‌میرزا باعساکر ایرانیه و جناب حاجی یوسف پاشا باجنود عثمانیه باتفاق یك‌زبانی مفتح‌ابواب‌جنگ‌وجدال خواهند بود وخزاین فراوان وهر گونه توشه و اسباب حربیه دریغ نخواهیم کرد[کذا] تامایه‌دشمن‌راضعیف‌ومقهوروازاطراف شرقیه‌بزورآوری‌ودستیاری سپاهیان‌اروم و ایران قلع نمائیم ، در این اوقات نیز نامهٔ دیگر اعلیحضرت ناپولئون و مژدهٔ فتوحات عساکر فرانسیه و پیغام شکستگی اروس منحوس درصحرای ایلان رسیدند وخاطر مهرتخمیر پادشاهی کمال سرور و شادمانی پذیرفت ، دراردوی‌همایون صینقلعه فی‌تاریخ ۱۲ شهرربیع‌الثانی‌عالی‌حضرت سلطانی مجدداً فرموده بودند که بامداد عسکرشاهزاده اعظم اکرم خزینه و زنبورکخانه واسباب‌قتال‌ودسته‌دسته جنگیان‌کارآزموده رابصوب‌آذربایجان

---

۱ جلد ۱۷ ، برگهای ۴۶و۴۷،۴۸،۴۹ (عیناً بدون تغییروتبدیل‌عبارات‌درج‌میشود)

روانه فرمودیم پس ازاین بارها وعده مکرر نموده بودند که من بعد خودداری درجنگ نخواهد شد وباز درتاریخ ۳ شهر جمادی الثانی درچمن سلطانیه بدین داعی، شاه فرمودند که اختیار تمام بدست مالك رقاب شاهزادهٔ عباس میرزا تسلیم فرمودیم والحال ازرودخانه آراس بتسخیر بلاد قره داغ خواهد گذشت و قشون رکابی وجنود آذربایجان راالی دلو وحوت مرخص نفرموده باید که درمقابلهٔ اروس نمانند تا آن دشمن بدکردار از زمین ایران بالکلیه بیرون رانده شود و درهمان روز عالی حضرت پادشاهی بدین داعی اعلام فرمودند که ما آن مطالب بیهوده وازشروط ناشنوده ایوان واسویچ قهراً اعراض کردیم واخراج ودوانیدن آن رسول حیله اندیش ازپیش جناب نایب السلطنه علیه علامت پیکار خواهد گردید وآن کلام مبارك وترجمهٔ ذیقیمه که آن جناب آصف زمان بدست این داعی تسلیم نموده بودند بتعجیل تمام از خدمت جنرال سباستیانی تحریراً ارسال کردیم ، لاجرم درحین مذکور این داعی صداقت کیش توقع میداشت که دولت علیه ایران صادقة النیه وحافظة العهودساز جنگ وجدال را بنوازد، اماتیر امیدیکه بنا بریمین وایمان وعهدوپیمان فیمابین اعلی حضرت ایمپراطور اعظم وعالی حصرت قبلهٔ عالم روادانستیم وخدنگ انتظاری که ازسخن زمان گوهرفشان سلطانی حاصل نمودیم تاحال باطل وبیهوده انداخته بهدف کامرانی نرسیدند چهارماه گذشت ازیوم قدوم این داعی بحضورامنای دولت علیه ایران و هیچ یکی ازمطالب مأموره بجای وارد نشد ووعده هائی که بارها شنیدیم بی معنی وبی اساس گردیدند ، اگرچه دائماً اولیای آن دولت بدین خیرخواه گفته اند که خواهش ومقصودات حضرت ناپولهون که معلوم ومکشوف ماشود شکی نیست که باجابت مقرون خواهد بود .

اندیشه ومظنه اعلی حضرت ناپولهون کدام میباشد ، چون شنود که درحین جان نثاری خود ودرزمان چندین خون فشانی دلیران عساکر فرانسیه بواسطه فتحعلی شاه دولت ایران فرصت راغنیمت نمیشمارد وگروه قلیل راکه بی قوت وبی قرارمانده پناهی ندارند تا امروز دورازنفوذ ممالك خویش ندواند .

کلی عالم تعجب خواهد کرد ، چون شنود که پادشاه ایران برادرمهر گستر ایمپراطور فرانسه هنگام بختمندی را نسنود و آتش انتقام را در خون

عدو خیره سرو [–] پرورفرونشاند صلاح این‌سه دولت فرانسه‌واروم‌وایران یکی است ودشمنان وبدخواهان ایشان هم یکی است وعهود ومواثیق که این سه دولت را بیکدیگر می‌بندند بسعی تمام ازهرسه جانب نگاهداشته باید وشاید که الی یوم‌القیامه استوارو پایدار بماند وحضرت‌ناپولهون که بتوفیق‌الله تعالی وعدهٔ خود را همواره بفرجام‌خیرهمی انجامد بفیروزیها ودستبردخود طمعهٔ کار گذاران دولت اروس را مسدود ساخته و بیخ قصد تسخیر ایران را که‌صدوپنجاه‌سال سرمایه‌وآرزوی آنها بود به نیروی‌وزورمندی‌بازوی‌بر کند آثار صداقت و وفاداری خود را برجهان و جهانیان آشکاروهویدا فرمودند ودرخصوص اندیشه و مقصود ما محدود امنای دولت اروسیه معلوم است که اولیای دولت ایرانیه بی‌خبروبی‌آگاهی نبودند چون که نظر برفع ودفع آن دشمن صعب کرده خواهش عهد دوستی وپیمان یکجهتی با دولت امپراطوریه فرانسه نمودند وچون عمارت اتحاد وداد بنابر بنیاد وارادات‌داور تواناساخته است رخنه وخللی دراین دیوارنباید کرد.

درچنین اوقات وباچنین پیوستگی امنای ایران چه حرکت نمودندآن دولت وعساکر و دلیران قزلباش درکنج آرام مانده وپای درطریقی دور از صلاح‌خودنهاده‌وقدم درجادهٔ‌مخالف‌پیمان‌دولتین‌علیتین گذاشته‌راه‌صدق ووفا رانگرفت عساکرحضرت‌ناپلهون‌بلادوسیط‌ممالک‌اروسیه‌راکارزارظفرخویش و میدان عار و فرار عدو بداندیش را ساخته سلامت و راحت ایران را بخون ارجمندخودخریدند وازجانب دولت عثمانیه لشکر منصوره ایشان ازچنگ اروس منحوس ولایات آلاح بغدان وجزیرهٔ تندوس را پس گرفت و درمیان چندین‌فتوحات عساکرایران درمقابله‌چهارهزارنفراروس پراکنده وپریشان بیقرار وحیران که طاقت حملهٔ دستهٔ دلیران نیارند پیش نرفته بلکه دور و بعیداز معرکه نشسته‌اند.

خلاصه چون مرموزهٔ ضمیر عالی حضرت قدرقدرت خسروی اینست که عقد وداد ودوستی و اتحاد وبرادری هرگز گسسته نگردد این داعی صداقت اندیش بجناب آصف‌الزمان مسئلت مینماید که برسبب درنگ وبرعلت عدم جنگ حالی ومطلع کرده جواب این مطالب مرقوم فرموده بدست این داعی

مسلم گردد . متوقع آنکه آن جناب همین رقیمه را بنظر همایون ظل‌اللهی رسانیده آنچه که عالی حضرت پادشاهی میفرمایند بکاتب حروف اعلام نماید و این نیکخواه شوکتین بهیین یدی دعای بدرگاه داور ذوالمنن برداشته ازدیاد عمرودولت جناب آصف‌الملک وامنیت ممالك ایران شفاعت مینماید امید که چون ازشایبهٔ ریامبراست باجابت مقرون بادبرب‌العباد و این رقیمه دردارالسلطنه‌طهران در۸ماه‌ستنبر۱۸۰۷میلادعیسویه موافق‌شهر رجب‌المرجب سنه ۱۲۲۲ تحریر پذیرفت

عکس نامهٔ ۱۶ قسمت اول ــ نامهٔ لابلانش بتاریخ ۸ سبتامبر ۱۸۰۷
برگ ۴۹ کتاب ۱۷

عکس نامهٔ ۱٦ قسمت دوم ــ بقیه نامهٔ لابلاش
برك ٤٨ کتاب ۱۷

عکس نامهٔ ١٦ قسمت سوم ـ بقیهٔ نامه لابلانش
ورق ٤٧ کتاب ١٧

عکس نامهٔ ۱۶ قسمت چهارم ـ بقیه نامه لابلانش
برگ ۴۶ کتاب ۱۷

-۱۷-

نامهٔ بوداق[1] به ناپلئون[2]

عرضه داشت بندهٔ دولتخواه بموقف عرض مقربان دربار انجم احتشام والا میرساند که اگرچه الی‌حال این بنده عقیدت خصال در ظاهـر نسبت بامنای آن دولت قاهره رابطهٔ بندگی ودولتخواهی سبقت نیافته اما همیشه‌در باطن طالب اینمعنی می‌بوده که‌حقیقت اخلاص و دولتخواهی خودرا در پیشگاه‌ضمیر آفتاب مظاهر والا جلوهٔ ظهوردهد، نظر باینمعنی ،رذمهٔ بندگی ودولتخواهی لازم است که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را به خدمت بارفعت عرض نماید لهذا پارسال یکنفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده حال درتبریز است راه‌و رسم جنگ فرنگی را تعلیم سواران ایران میدهد وامسال هم یکنفر ایلچی دیگر همین ازطرف پادشاه‌انگلیس رسیده حال‌در دارالسلطنه طهران اقامت کرده وچنین‌تعهد وقرارداد کرده که‌او‌بسر کرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان از خزانهٔ پادشاه انگلیس داده خود متوجه دعوا و مدافعـه قشون پادشاه روس بشود [3] و درینوقت‌هم ازطرف پادشاهان ایران وروس خواهشمند شده‌بود که باهم‌بنای

۱ــ بوداق که‌باتد طاهربابد ارمنی باشدازمأمورین‌مخفی ناپلئون درایران‌بوده‌است. تاریخ این‌نامه ۱۸۱۰ میباشد .

۲ــ جلد ۱۷، برگ ۱۱۷

۳ــ اشاره بقراردادی است که الیس Ellis سفیر انگلیس در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ (۲۵نوامبر ۱۸۱٤) بادربار فتحعلیشاه منعقد ساخت.

مصالحه و سازش بگذارند از اینطرف عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا بزرگ بحوالی‌الکای شیشه رفته از آنطرف هم ترمه‌ساو[1] سر کرده روسیه تـا آنجا آمده باهم ملاقات حاصل کرده دیگر معلوم‌نشد که بنای‌مصالحه آنهاصورت سرانجام گرفته یانه ونیز باید درین چند وقت رایات نصرت آیات شاهی از دارالسلطنه طهران‌حرکت کرده درمملکت عراق درموضعی که موسوم‌بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده بـاشند ، زیاده ازین خبری کـه قابـل عرض باشد صورت وقوع نیافته، بعداليوم نیز هر خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود، چون ایـن بنده دولتخواه را از جملهٔ اخلاصمندان آندربار حساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیر منیر محو نفرموده بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند زیاده جرأت نموده امره‌الاعلی .

« درپشت نامه محل مهر بوداق بااین عنوان (عبدهٔ بوداق) »

۱ - منظور ترموسوف سردار روسی است .

عکس نامه ۱۷ ـ نامهٔ نوداق درسال ۱۸۱۰
در پست نامه مهر عبده نوداق

یادداشت مجله

در شماره ۳ و ٤ سال سوم گزارشی از جریان نخستین کنگرهٔ تاریخ در ایران که بهمت وزارت فرهنگ وهنر گشایش یافته بود درج گردید و در آن گزارش نام ۱۳ تن سخنرانان کنگره که هر یك در بارهٔ بستگی و ارتباط تاریخ با یکی از دانشها و مسائل زندگی به نیکوئی سخن رانده بودند ،نیز یاد شد .
اکنون با اجازه وسپاسگزاری از وزارت فرهنگ و هنر در هرشماره از مجله یکی از سخنرانیها را برای آگاهی خوانندگان ارجمند مجله درج میکنیم.

بررسی های تاریخی

رابطهٔ جغرافیا با تاریخ

بقلم

کاظم ودیعی

(دکتر در جغرافیا ـ استاد دانشگاه)

جغرافیا را با تاریخ
مناسبتی دیرین و گذشته‌ای
ممزوج است همگامی و همپائی
این دو رشته از علوم انسانی
در پاره‌ای از موارد چنانست
که اذهان ساده غیرعلمی بعضاً
جا و بیجا ایندو کلمه را
به ترادف و حتی به قائم‌مقامی
یکدیگر در نوشته‌ها و گفته‌های
خود بکار می‌برند. و بعهدی که
تاریخ ام‌العلوم بود ـ شاید که
هنوز هم بعضی‌ها بمناسبت وسعت
میدان تاریخ علوم آنرا چنین
بدانند ـ جغرافیا و بویژه
قسمتهای ناحیه‌ای آن ، در آن
حل میشد و بهنگامی که تاریخ،
علم بررسی حوادث و گذران
زندگی نوع بشر گردید و

جغرافیا نیز استقلال خود را بمدد علوم جدید مسلم داشت، گوئی بانتقام آن روزگار عدم استقلال نوعی تحاشی و کناره گیری افراطی بهجغرافیدانـان صاحب‌قلم ورسالت دست داد که براثر آن کوشیدند حیات‌علمی‌جدیدجغرافیا را در طرد و دوری هرچه بیشتر از تاریخ بدانند؛ معهذا نه آن امتزاج و نه این اختلاف هیچ‌یك مانع مناسبت تاریخ و جغرافی نشد و تاریخ، تاریخ و جغرافیا ، جغرافیا و این‌دو در رابطهٔ باهم باقی بماندند . چرا ؟ اینك ببینیم منشاء این ارتباط چیست و حدوحصر و حدود وثغور آن کدامست ؟

جغرافیا بمثابه علم بررسی و مطالعه پدیده‌های فیزیك و بیولوژیك و انسانی سطح کره زمین و چگونگی توزیع آنها یکی از شاخه‌هـای دانش بشری است که در اولین قدم‌خود جوابگوی یکی از مهمترین احتیاجات‌فوق حیوانی یعنی نیاز به‌آگاهی‌و علم برموقع وموضع و سپس‌ثبت‌وضبط اماکن پیرامون است .

انسان در هرلحظه وبرای‌هرکار مایلست موقع‌ومکان وجائی که در آن قرار دارد ویا مایلست درآن‌خودیاامری را استقرار دهد آگاهی‌داشته‌باشد. خلاصه مدام میخواهد بداند کجاست‌ودیگران (اعم از افراد واشیاء) به‌نسبت او درکجا قرارگرفته و واقع‌می‌شوند علم‌به‌کجائی در عالم جغرافیا جـای بزرگی را اشغال میکند تا آنجا که یکی‌از دو رکن اساسی به کجائی یعنی موقع‌و موضع‌یابی و دیگری چگونگی یعنی کیفیات آن‌موقع‌وموضع‌هاست وبدیهی است محتوی این‌دو کلمه موقع‌و موضع بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر و تفسیرات ناشی از آن در جغرافیای امروز بمراتب پردامنه‌تر از آن پاره‌جمله‌های غیر مرتبطی‌است که بعضاً هنوز دربعض کتب درسی‌مسطورمی‌باشد.

گفته شد که تاریخ علم بررسی زندگی نوع بشر است و این زندگی و این نوع بشر بر بستری جغرافیائی غنوده‌اند . صحنهٔ زندگی و حوادث نوع انسان قلمروهای جغرافیائی است و بنابراین عرصه‌های جغرافیا در زیرپای تاریخ موردبحث ما کشیده شده ، باینترتیب جغرافیا بستر تاریخ میشود . بعبارت دیگر حوادث تاریخی موقوف بمکانی‌معین و این مکان در عقدطبیعی مناطق و نواحی جغرافیائی است

گاه با کمی غلو گفته میشود که سر آغاز هر علمی با تاریخ است و لکن موقوف به مکانهای جغرافیائی است. اما شاید شگفت جلوه کند اگر بگوئیم که نخستین جغرافیدانان جهان مورخان بوده‌اند و پیش کسوت آنها هرودوت[1] بود. میدانیم که کلمه جغرافیا را نخست جامعه علمای اسکندریه‌ای رواج دادند اما خود جغرافیا دوقرن پیش از آن مورد توجه کامل هرودوت مورخ بود.

هرودوت چه کرد؟ هرودوت بعنوان یك مورخ قلمرو وقایع نگاری محلی و ناحیه‌ای را گسترد و برای اینکار بمسافرت های دور ودرازی دست زد. کار مهم هرودوت این بود که به ثبت وضبط وقایع و حوادث وجفت وجوری اسناد و مدارك اکتفا نکرد بلکه به مهد ومهبط وعرصه ومیدان و بستر جغرافیائی این وقایع شخصاً سفر کرد تا بتواند هرچه بیشتر عوامل مؤثر محیط را در آن وقایع وحوادث بررسی کند وجریان رودخانه تاریخ را دربسترهای طبیعی خویش مورد معاینه قرار دهد. هرودوت بعنوان یك مورخ کار خود را در حقیقت از جغرافیا شروع کرد او میدانست که بدون شناسائی محیط حوادث تاریخی، خود آن حوادث رها ازمکان می‌شوند بهمین دلیل بهمان اندازه که بزمان توجه داشت، مکان ومناطق ونواحی جغرافیائی راکاوید اعتقاد علمی بربط زمان‌ها و مکانها او را واداشت تا زحمت سفر به تراکیه، مصر، هلسپونت، فنیقیه، بابیلونی وغیره راتحمل کند هرودوت سعی کرد تاهمه جا انسانها را دررابطه ووابسته بمحیط جغرافیائی خوددر نظر گیرد بهمین دلیل از توصیفات جغرافیائی مناطق تاریخی نهراسید چنین مورخی بی تردید به لحاظی جغرافیدان است.

کارهرودوت وقتی ارزش و اهمیت خود را بتمامی می‌نمایاند که می‌بینیم وی درحقیقت نخستین کسی است که بجغرافیای ناحیه‌ای Reginal Geography روی می‌آورد بی آنکه هنوز جغرافیای علمی نقطه نظرها و زوایای عمومی General وناحیه‌ای Reginal خودرا اعلام داشته باشد.

---

[1] ــ مورخ یونانی اهل هالیکارناس (۴۲۰-۴۸۴ق م.) که مسافرتهای بزرگ وحوادث افسانه‌ای ومقرون بحقیقتی راکه نمودار مخاصمات مصریان ومادها و پارسها بایونانیان است نگاشته و مجلدات مهمی از آن بخامه فاضل ارجمند هادی هدایتی (دکتر) بفارسی برگردانده شده است

لازم بتوضیح است که درهمان‌زمانها وقبل‌ازپیدایش وشکوفانی شهرهای بزرگ یونان مسائل عمومی جغرافیا مانند شکل‌زمین ویکجا نگری و کلی بینی درمسائل وقوانین‌عمومی جغرافیا موضوع‌بحث‌علمابوده است،چه‌تالس[1] Thales وحکما وعلمای میله[2] Milet متوجه فیریك زمین بوده‌اند ومتدرجاً ایونی‌ها جغرافیای عمومی راشناختند. اریستوت[3] Aristot بتلخیصی ازاین مباحث دست زدومحیط علمی اسکندریه (مصر) آنرا گسترش وتوسعه داد. اراتوستن[4] Erathoslone ازمباحثی مانند گردی زمین فراتررفت وبه‌اندازه‌-گیری کره زمین پرداخت (۲۳۰ق.م) و سپس جغرافیای یونان گاه بمسائل عمومی مانند: مناطق اقلیمی، پیوستگی دریا ها، منشاء رودها (جغرافیای عمومی) و گاهی هم متوجه جغرافیای توصیفی ناحیه‌ای گردید.

بعنوان مثال، پولیب[5] Polybe واسترابون[6] Strabon متوجه جغرافیای ناحیه‌ای وبطولمه Ptolemee (قرن دوم) متوجه جغرافیای عمومی است.

این توضیح برای‌آن‌آورده شد تا توجه رابااین مسأله بدوزیم که علمای تاریخ وجغرافیای‌جهان‌چگونه‌درمسائل ناحیه‌ای‌کارشان لازم‌وملزوم‌یکدیگر بود وچطوردرمسائل عمومی جغرافیا ازهم دور می‌شدند.

جنگها وحوادث‌سیاسی‌ونظامی زمان‌وتاریخ،جغرافیای ناحیه‌ای‌راناچار توسعه‌بخشیدند وجغرافیای‌ناحیه‌ای که باهرودوت متولدشده بودواحتیاجات تاریخ را درعالم جغرافیا اعلام داشته بود بعنوان فصل مشترك ونقطه وصل

۱- شهریونانی واقع درآسیای صغیر که ازقرن ۸ الی‌٦ق.م. تجارت مدیترانه را در دست داشت ومقروحوزه ومکتب علمی وپرورش دهنده محققان وعلمای نامداری گردید.

۲- ریاضی‌دان یونانی اهل میله (آخرقرن ۷ و اوایل قرن ٦ ق.م.) واضع تئوری درهندسه

۳ - دانشمند یونانی (۳۲۲-۳۸٤ ق.م.) که کتب ورسالات متعددی در باب منطق و سیاست وتاریخ طبیعی وفیزیك نگاشته است

٤- ریاضی‌دان ومنجم وفیلسوف یونانی مکتب اسکندریه (۱۹۲ - ۲۸٤ ق.م.) که یکدرجه نصف‌النهار زمین را اندازه‌گیری کرد.

۵- مورخ یونانی (۱۲۵-۲۰۰ق.م) که درآثارخود به‌تبیین علمی قضایا میپردازد

٦- جغرافیدان یونانی (۵۸ق م-۲۵ب م)

وارتباط دوعلم تاریخ وجغرافیا درآمد. ازاین زمان تاریخ بدون جغرافیای ناحیه‌ای گام برنداشت معهذا تاریخ وجغرافیائی که تا سی چهل سال اخیر بدست ما رسید بیش از آنکه ازهم جدا باشند باهم بودند. اینک باید دید علت این نزدیکی وگاه امتزاج طولانی چه بوده است؟

درقرون وسطی جغرافیای عمومی تقریباً محوشد وجهان درخود فرو رفت وقدرت مطلق قاهر ومطلق العنان وابسته بمناطق کوچك وجهانگشایان بزرگ زمین‌داران آنروزگار توجهی جز بمسائل ناحیه‌ای جغرافیا نداشتند. آنها تشنه تسلط بر املاك وسرزمینهای مجاور بودند ولازمهٔ اینکار آگاهی واطلاع از راهها وکم وکیف ثروتهای طبیعی بود، بهمین دلیل جغرافیای ناحیه‌ای درجوف تاریخ نظامی بهترین راهنمای آنهاست. علم یونان وشیوه تاریخ وجغرافی‌نویسی (ناحیه‌ای) آنها بدنیای عرب واسلام منتقل شد و افتخار جغرافیدانان عرب واسلام با همهٔ ضعف وقوت‌هایشان درهمین توجه شدید به جغرافیای ناحیه‌ای واحیای آنست که گاه بصورت مونوگرافی‌هائی ازبلاد، وگاه بصورت مسالك و ممالك وگاهی بعنوان جغرافیای تاریخی ویا تاریخی با محتویاتی صرفاً جغرافیائی بروزمی‌کند.

– مسعودی بغدادی (۹۵۷) مروج‌الذهب را نوشت وبرای نوشته‌های خود بسفرهای دور ودراز (درست همانکاری که هرودوت شروع کرد) دست زدوی به فلسطین، ایران، ارمنستان، سوریه، مصر، وافریقای شمالی رفت

– محمد الادریسی مراکشی (قرن ۱۲) نزهت‌المشتاق را نوشت وبرای کار خود بسواحل فرانسه وانگلستان وداخله آسیا سفر کرد

– ابن بطوطه مراکشی (قرن ۱٤) بافریقای شمالی و شرقی تا نیجریه وآسیای عربی وهند وبالاخره چین سفر کرد

درنوشته‌ها وآثار این مورخان جغرافیدان واین مسافران بزرگ خستگی‌ناپذیر همه‌جا مسائل جغرافیای انسانی جای اصلی وعمده ای را اشغال کرده واین مطالب جغرافیائی همراه‌اند با تفصیلات تاریخی وسیاسی. گوئی اعتقاد علمی راسخی درهمهٔ آنها وجود یافته ورنجیرشده است که انسان مورد بحث درتاریخ را جدا ازسرزمینشان وجدا ازمحیط جغرافیائیشان نمیتوان شرح کرد

ومطالعه نمود، واین نقطه نظری است که یکی از ارکان مسلم علم جغرافیای انسانی امروزی است

پس از آن در عهد رنسانس آغاز یست برای انجام مسافرت های بزرگ اکتشافی وشروع تازه‌ای جهت احیاء بیشتر وتوجه عمیق‌تر به جغرافیای ناحیه‌ای ومیدانیم که این اکتشافات چه افق‌های نو وتازه‌ای درتاریخ وجغرافیا گشود بحدیکه حوادث سیاسی امپراطوریهای مستعمراتی جدا از تلاشهای مستعمره‌چیان در دیگر قاره‌ها نبود کافی است بیاد آوریم که

- وینیزیها بعدار اعراب بمسافرتهای تازه و دور و درازدست زدند
- مارکوپولو (قرن ۱۳) بآسیا وچین سفر کرد
- کلمب (قرن ۱۵) قارهٔ امریکای امروزی راگشود
- واسکودوگاما (قرن ۱۵) بسفر دوردنیا اقدام کرد
- وسپوس [۱] Vespuce بسواحل شمالی امریکای شمالی سفر کرد
- ونسان‌پنزون pinzen V بمصب آمازون دست یافت
- کورتز مکزیك مرکزی راگشود
- کابوت Cabot (قرن ۱۵) به لابرادور وارض جدید سفر کرد
- ماژلان (۲۳-۱۵۱۹) بسفر دور دنیا دست زد.
- وغیره

حوادث فوق، تاریخ را باردیگر باجغرافیا دوخت ومناسبات وروابط تازه‌ای بین ایندوعلم برقرارشدتاآنجا که تاریخ امپراطوریهای بزرگ مستعمراتی از اکتشافات جغرافیائی نمی‌تواند جداباشد یك نکته قابل تأمل است وتوجه وآن اینکه در دورهٔ اکتشافات بزرگ جغرافیا روز بروز کهنه میشد بهمین دلیل بصورت شرح سفروتاریخ اکتشافات ومونوگرافیها وغیره مدام تجدید طبع میگردید واین حجم زیاد کارآنرا رونق بیشتر داد

تحولات وترقیاتی که درعالم نقشه کشی پدید آمد پس از آن سرعت افق

---

۱ - دردانورد ایتالیائی (قرن ۱۵ واوایل ۱۶) که مسافرتهای زیادی بدنیای جدید کرد

دید مورخان و جغرافی دانان را عوض کرد وایندو علم را در رابطه تازه‌تری گذارد

باتوجه به پیشرفت علوم ریاضی وفیزیك وطبیعی وعلوم انسانی تکامل علمی جغرافیا وتاریخ برما معلوم است ونیاز بتفصیل ندارد بنابراین مطلب را بقصد بیان برداشت ما ایرانیان ازرابطه تاریخ وجغرافیا برمیگردانیم

گفتیم که جغرافیای ناحیه‌ای همه جا نظر بگذشته دارد اما اسیر آن نیست جغرافیای ناحیه‌ای اسیر گذشته خود هم نیست بالاخره دانستیم که جغرافیای ناحیه‌ای فصل مشترك ونقطه ارتباط جغرافیا وتاریخ است وبرتر از اینها جغرافیای تاریخی است که مظهر بزرگترین نوع ارتباط ولازم وملزوم بودن دوعلم جغرافیا وتاریخ است همچنین دیدیم که علمای اعراب وجهان اسلام اکثریت قریب به اتفاق بجغرافیای ناحیه‌ای نظرداشتند و افتخارشان هم در همین است

وما ایرانیان بدلیل اشتراکات فرهنگی وسیاسی ومذهبی که باآنها داشتیم جغرافیا را ازطریق آنان [1] درك کرده وبآن روی کردیم باهمه جغرافیای یونان را ازمسیر تمدن اسلامی بین خود رایج کردیم، معهذا آنقسمت ازجغرافیا که جغرافیای عمومی بود چون درجامعه عرب وجهان اسلام مورد استعمال چندانی واقع نشد مانیز بآن بی‌توجه شدیم

ما تاریخ وجغرافیا را یکجا وبصورت یك علم پذیرفتیم وصدها وهزاران رساله و کتاب داریم که نه تاریخ صرف‌اندو ونه جغرافیای محض، بلکه نوعی جغرافیا وتاریخ محلی‌اند کـه همهٔ دانش جغرافیائی‌ما را شامل‌اند مسلمین بدلایل عدیده ازجمله شناسائی ملل تابع خلافت وراههائیکه بکعبه منتهی میشدوسفرهای تجارتی(بویژه ازدوره بنی‌عباس)وجهانگشائی و کنجکاویهای علمی بشناسائی کتب نیازمند بودند، چه شورها و تلاشها که دراینراه از سوی علمای ملل‌اسلامی ابراز شده‌است بهمین دلیل مسالك وممالك‌ها نوشته

[1] ـ مراد بعد ازاسلام‌است وپیش‌ازآن گفتنی شناخت درایران داستان نحوای جغرافیا بوده است

ند و تقویم البلدانها نگاشته آمد و سفرنامه‌ها (رحلة) برشته تحریر در آمد و
مهٔ اینقبیل کتب ترکیبی‌اند از تاریخ وجغرافیای ناحیه‌ای
باین فهرست توجه کنید
- ابن خردادبه (نیمه دوم قرن سوم) کتاب المسالك والممالك را نوشت
- احمد بن طیب سرخسی (قرن سوم) - کتاب المسالك والممالك را نوشت
- ابن واضح یعقوبی (اواخر قرن سوم) - کتاب البلدان را نوشت
- سلام ترجمان (اواخر نیمه اول قرن سوم) - شرح سفر او بدیوار چین نوشته شد
- ابن الفقیه همدانی (اواخر قرن سوم) - کتاب البلدان را نوشت که گویا
همان کتاب المسالك وممالك جیهانی است بادخل وتصرفاتی چند
- قدامه بن جعفر (۳۱۰ مرد) - کتاب الخراج را درباره راهها وخراج
بلاد نوشت
- ابوزید بلخی (۲۳۵-۳۲۲) - صورالقالیم را نگاشت
- جیهانی (۳۳۰ مرد) - المسالك والممالك را نوشت که ابن فقیه وادریسی
از آن اقتباس کردند
- ابن فضلان (اوایل قرن ٤) - شرح سفر از بغداد با بلغارستان را نوشت
و یاقوت حموی درمعجم البلدان آنرا نقل کرد
- اصطخری (اواسط قرن چهارم) - کتاب الاقالیم و کتاب مسالك الممالك
را نوشت که در هردو از کار صورالاقلیم ابوزید بلخی سرمشق گرفته است
- ابودلف ینبوعی (اواسط قرن ٤) - شرح سفر به چین وترك وهند وشرح
عجایب ومعادن که یاقوت درمعجم البلدان از آنها نقل کرده است
مسعودی (۳٤٦ مرد) - مروج الذهب را نوشت
ابوزید سیرافی (اوایل قرن ٤) - اخبار الصین والهند یا (سلسلة التواریخ)
را در باب ممالك ودریاها وانواع ماهیان دریاهای اطراف هند وجاوه وچین
وسیلان همچنین سفرنامه سلیمان تاجر را دارد
ابن حوقل (نیمه دوم قرن ٤) - المسالك والممالك را نوشت
مقدسی (اواخر قرن ٤) - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم

ناصرخسرو (۴۸۳ مرد) - سفرنامه نوشت
ابن‌جبیر (۵۴۰-۶۱۴) - سفرنامه نوشت
زکریای قزوینی (۶۰۰-۶۸۲) - آثارالبلاد نوشت
ابوالفداء (۶۷۲-۷۳۲) - تقویم‌البلدان نوشت
حمدالله مستوفی (۷۵۰ مرد) نزهت‌القلوب را نوشت

این فهرست میاموزد که فرهنگ جغرافیائی جهان عرب واسلام که مارا باآن وصلتی فرهنگی وسیاسی ودینی است همه‌جا رنگ‌وبوئی ناحیه‌ای دارد وبهمین دلیل همراهست‌باتاریخ اینها را براقدامات سیاحانی مانند شریف ادریسی ویاقوت حموی وابن بطوطه بیفزائید آنگاه خواهید دید که‌مورخان چه پایه‌جغرافیدان، و جغرافیدانان چه‌پایه مورخ بوده‌اند هرجا سخن از جغرافیا بوده تاریخ حاضر و ناظر و هر جا سخن از تاریخ بوده جغرافیای ناحیه‌ای لازم میآمده است

ما بدلیل همین پیوند ورابطه باهمین اواخر چنان ابندو علم را مخلوط کردیم که شخصیت هردوی آنها نزدیك به‌محوشدن بود آنچه در جهان علم‌از باب ملازمه جغرافیای‌ناحیه‌ای وتاریخ میشده‌است کاملاضروری ومنطقی‌بوده است، اماآنچه‌را که ما دردوره رخوت‌درزمینه‌ادغام جغرافیا وتاریخ کرده‌ایم، صرف تقلید ازاستادان دوره‌ای خاص و محض تنبلی بوده و می‌باشد چه افراطهائی در این زمینه بعمل‌آمده که‌گاه وحشت زاست ، زیرا بعضاً بنام جغرافیا تاریخ‌نوشته‌وگاهی‌تحت عنوان‌تاریخ بکلی بجغرافیا پرداخته‌وعجب آنکه حق هیچکدام را هم ادا نکرده‌اند بتوان نامشان را برد ، آتش فرعونست وزبان میسوزاند

باری ارتباط اصلی‌واساسی جغرافیا وتاریخ ازجغرافیای ناحیه‌ای‌شروع میشود وجغرافیای تاریخی‌زاده این ارتباط است حوادث سیاسی وپس‌وپیش رویهای مرزها وجنگها وخلاصه سالنامه زمانی تاریخ همیشه بستر مکانی و جغرافیائی خودرا می‌جوید

توفیق مورخان بزرگ گذشته‌وحال بیشتر ناشی‌ازشناسائی‌هائی‌است که درباره بستر حوادث خوددارند

بهیچ روی نماند استقلال علوم را نفی کـرد اما ادعای بی‌نیازی علوم از یکدیگر احمقانه است. چه بشرجز بدنبال یک کلی و یک حقیقت اصلی نیست تاریخ را باجغرافیا دررمینه‌های دیگر ملازمت وهمپائی ومناسبتی‌است وآن اشتراك هدفی است اخلاقی میدانیم که کلی‌بینی جغرافیا وارتفاع مادی که جغرافیدان باید بآن متوسل شود تا محیط را یکجا و بتمامی ببیند، زیرا سرانجام نوعی بهدف اخلاقی می کشاند که من همیشه آنرا با ارتفاع معنوی که عرفا واخلاقیون ازآنجا جنگ هفتاد و دوملت را عذر می‌نهند ، مقایسه میکنم. چه بسا امروزهم جغرافیدانان واقعی با استحاله‌ای که عکسهای هوائی و هواپیما وسفرهای فضائی‌وفضاپیمائیها در بینش ایشان پدیدآورده است بدای ادراك و تفاهم بین‌المللی و همبستگی جهانی نوع بشرو تقدس زیرا ازطریق سازمان‌ملل در میدهند[1] ویونسکو فریاد برمی کشد که جغرافیا بهترین و مناسبترین وسیله رفع تبعیض‌های موجود وتفاهم بین‌المللی است

بی‌تردید نیز مورخان که آئینه عبرت خودرا همیشه پیش‌رو دارند در این هدف از جغرافیدانان بشمرمی‌توانند مؤثر واقع‌شوند زیرا جنگ‌هفتاد و دو ملت را آنها بهتر ازما می‌بینند از ایبرو اشتراك مساعی آنها در این زمینه، رابطهٔ بزرگ این دوعلم را برقرار ساخته‌است

خلاصه و نتیجه آنکه جغرافیا وتاریخ در مکان (جغرافیای ناحیه‌ای) و درهدف اخلاقی وانسانی تفاهم‌بین‌المللی باهم دررابطه‌ای عمیق‌اند بی‌آنکه این رابطه از روشهای پژوهشی واستقلال علمی‌آنها بکاهد

اینك برای من یك سئوال باقی میماند کـه مایلم آنرا همین‌جا برای دبیران ارجمند تاریخ وجغرافیا طرح کنم‌وآن اینستکه آیا در کتب‌درسی تاریخ و جغرافیای کنونی مـا ایندو رابطه محترم داشته شده است ؟ آیـا دانشجویان و دانش‌آموزان ما تاریخ را درست در بستر جغرافیائی می‌بینند وبجسم آنها ازمحیط حوادث وجریانات درست وصحیح است ؟ آیادانشجویان و دانش‌آموزان ما در آموختن‌جغرافیا باتاریخ همپائی دارند ورمین‌وزمان، یعنی جغرافیا وتاریخ را درملازمه ومرابطه باهم میدارند ؟ **پایان**

---

[1] - رجوع کنید به نشریات یونسکو درزمینه آموزش جغرافیا براساس کنگره‌های متعدد جغرافیدانان در ۱۵ سال اخیر

از
پرفسور و. مینورسکی

پژوهشی دربارهٔ
امور نظامی و غیر نظامی فارس

(بقیه)

ترجمهٔ
حسن جوادی
دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی.

«و بعد از آن امیر نامدار و نوئین کامکار (۱۲) امیر بهلول بیك با لشکری انبوه وسپاهی درشکوه چون کوه پیش آمد»

«و در اثر او نوئین کامکار (۱۳) امیر سیدی قاسم بك به آیینی که تا فلك آیین کواکب را بر گردون می بندد نظیر آن مشاهده نرفته با فوجی بیکران از شجاعان و بهادران (رسید) همه چون ماهیان زره پوش وچون نهنگان در جوش وخروش»

«دیگر امراء نامدار (۱٤) علی بیك اعمالو (اعمالو) [1] و (۱۵) امیر اعظم شاه قلی بیك عین الملك وسایر امراء با سپاهی عظیم واسباب تمام رسیدند

«وعدد ایشان چنانچه درروزنامچه همایون ثبت است هفتهزار وسیصد و هفتاد بود، نوکر پنجهزارو هشتصدودو، از آنجمله هزارو هفتصد وسی و یك پوشن دارووباقی تر کش بند وهزارو هفتصدوهشتاد قلعچی»

(ج) «و بعد از آن عساکر منصور (مرکز) متوجه عرض گاه شدند مقدم ایشان فاتحه مصحف فتح وفیروزی عنچه گلشن عظمت وجلالت (۱٦) سلطان نورالدین الوند میرزا چون کوه آهن با جمعی بی کران از دلیران و بهادران همه چون جوهر تیغ درفولاد تعبیه شده وچون آتش در آهن مخفی گشته . علم سفید پایندری (را) پیش کرده پیش آمد و زانوزد و بلوازم خضوع قیام نموده اسپی مکمل پیشکش کـرد، جهان نوردی که بر شهاب ثاقب مسابقت جوید وچون برق خاطف میدان عرصه همایون را بیك هـوی پوید حضرت سلطنت پناهی آن نورحدقهٔ پادشاهی را بعواطف نامتناهی نوازش فرمود»

«و بعدازآن امیر نامدار (۱۷) منصور بیك افشار بالشکری جرار وسپاهی بیشمار از دلیران شیر شکار پیدا شد ودرمقابل حضرت سلطانی مراسم زمین بوسی بجای آورد»

«و بر اثر او امیرین اعظمین (۱۸) حمزه بیك و (۱۹) منصور بیك افشار» (؟) آمدند [2]

«و از عقب ایشان امیر کامکار (۲۰) امیر سهراب بیك که صیت جلادت او داستان شجاعت رستم دستان را منسوخ ساخته» است، رسید.

---

۱ ـ اعمالو ویا اعماوف اسامی هستند در اصل ترکمن که در حاور دمقار هنوز بگوش می خورند

۲ ــ نام این امیر شاید تکرار غلط آمیز قبلی باشد

و بعداز آن امراء نامدار(۲۱)امیر احمد بیك و(۲۲)پیرمهاد وامرای دیگر بسوی خود آمدند

«وتماماً لشکر مقلای پنجهزار وششصدوشصت ودونفر بودند سه هزار و نهصد وچهل و شش نوکر، ونهصد وسی ودو پوشن‌دار، وسه‌هزار وچهارده ترکش‌بند وهزار وهفتصد وشانزده قلعچی»

(د)«بعدازآن ایناقان وخواص حضرت متوجه بساط‌بوسی گشتند. مقدم ایشان امیر بزرگوارعالیقدر (۲۳) اسمعیل مهردار بالشکری بشماراز صف‌شکنان وبهادران رسید واسبی مکمل- که تاجناح‌الفرس درآسمان برآخر مجره[۱] بسته‌اندجهانگردی‌هامون نوردی بآن‌شکل‌وشمایل‌درزمان پیدانشده برسم پیشکش گذرانید »

«و برملواوامیر بن کمیر بن(۲٤)امیرهدایةالله بیك‌وامیر(۲۵) عنایةالله بیك که تافرقدان برچرخ‌سمو درمسند رفعت وعلومتمکن‌اند دو برادربااین فروشکوه درعرصه‌زمین برمسند جاه‌وحشمت‌نشسته، وتاتوأمان درآسمان ازادب‌عطارد تعلم دقایق ولطایف سخنوری مینماید دو جوان بااین استعداد وسخندانی در بسیط هامون‌پیدانشده با فوجی‌آراسته ولشکری‌پیراسته»رسیدند

«بعد ازآن امیر و شهریار اعظم ملاذ اصحاب السیف و ارباب‌القلم(۲٦) اخی‌شهاب‌الدین شهریار که در جودة ذهن وحدة طبع و کرم ذاتی‌و مکارم اخلاقی مشهوردر آفاق است با جمعی کثیر و جمعی‌غفیر از مردان دلاور و دلیران لشکر. یکصد وده سوار، پوشن‌پوش سی‌نفر، ترکش‌بند وقلعچی چهل نفر بمعرض‌عرض‌آمد »

«بعدازآن(۲۷) امیرشیخ احمد ماماش‌بیك‌ودیگر(۲۸)آقاعلی‌بیك‌و(۲۹) محمد(؟)،(۳۰)ولد(؟)[۲]، (۳۱)پیرعزیز بیك‌شیره‌جی(۳۲)وفرامحمد[۳] شیره‌جی

۱- مجره همان‌راه‌شیری است که آنرا کهکشان نیز گویند شاید مقصود ازجناح الفرس شکل(لا) چهار ستاره درخشانی‌است که «فرس» یاPegasus خوانده میشوند

۲ - جمع ۱۲۰ است

۳- این اسم را باید محمدولد پیرعزیزبیك شیره‌جی خواند ، رجوع کنند بص ۲٦ این مقاله (مترجم)

(۳۳) وحمزه جالنق[1] اعلی بیك (۳٤)وحسین بیك (۳۵) واولاد نطام بیك[2] ودیگر ایناقان ومخصوصان بدستور معهود بمحل رسیدند وعدد ایشان چنانچه در دفتر تواچی ثبت است ششهزارو هفصد وچهارده نفر بودند، دلیران جنگی سه‌هزارو هفتصد وشانزده ازآنجمله پانصد وهشتادوسه پوشن‌پوش، ودوهزار ونهصد وبیست وهشت‌ترکش‌بند، و قلعچی‌سه هزارونودوهشت [3]

(ه) «بعدازآن (۳٦) صدرعالی‌قدر که صدراین مقاله بردور بعض‌القاب شریفش مزین گشته بموافقت‌اعیان‌دولت‌ملازمان خود راصدنفرسپاهی‌ترکش‌بند و صد نفرقلعچی بمعرض عرض رسانیدوبطریق معهود جهان‌نوردی که بوقت پویه بیك‌نظر بگرد گردآن نتوان رسید برسم‌پیشکش گذرانید »

«وبرتلواومولانا اعظم جامع فنون الفضایل و مکارم‌الشیم (۳۷) مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق طبیب که در اصلاح مزاج و مزاولت علاج یدبیضا و خاصیت انفاس عیسی (می‌نمود) . بمراسم موقف عرض قیام نمود وپنجاه‌نفر ترکش بند وقلعچی بمحل عرض رسانید »

(و) «بعد ازآن وزراء و صواحب با نوا کروعساکرخودبعرضگاه‌آمدند اولا آصف دوران مقتدای وزراء زمان (۳۸) شاه عمادالدین سلمان که بعلونسب وسموحسب ازاکابر روزگار مستثنی و ممتازست ورای خرده‌دانش در مضایق امور ومصالح جمهور کالشمس‌بمیط غیاهب الدیجور بلوامع النور (است) باصدوهشتاد نفرملازمان‌بموقف عرض‌آمد وازآن‌جمله صدوچهل‌نفر ترکش بند وباقی قلعچی» بودند اونیزپیشکش مقررتقدیم داشت .

«بعد ازآن (۳۹) صاحب دیوان خواجه کمال‌الدین علی که درتحصیل مداخل و ضبط ابواب المال یدبیضاء نموده، لاجرم زمانه عنان معظمات امور بکف کفایةاو داده ، باچهل‌وچهارترکش بند وصد و پنجاه قلعچی خود را منظورنظرخورشید اثر گردانید »

۱ــ ظاهراً این عنوان همان کلمه ترکی چالنق است که بگفته Budagov (در لغت ترکی خود) بمعنی چابك، خودرأی و بیقرار است ـ بنا بگفته Vullers ج اول ، ص۵۵۷، چالیق در فارسی نیز بکار رفته است بمعنی اسب چوبی که بچه ها سوار شوند مینورسکی دوکلمه چالنق ترکی و چالیك فارسی را یکی میداند ، درصورتیکه اولی اعلام ترکی است ودومی نوعی بازی کودکانست که درمناطق مختلف ایران اسامی بخصوص دارد . (مترجم)

۲ــ دردکر اسامی این اشخاص غیر مهم مسلماً اشتباهی‌رخ داده است .

۳ ـ شاید ۱۰۵ نفر باقیمانده خادمان غیر نظامی بودند

«و برتلواو صاحب اعظم (۴۰) خواجه معزالدین محمد فصیح که در راست قلمی آیهٔ و در کم طمعی بغایهٔ است باشصت و هشت نفر کش سد و بیست و شش قلعچی متوجه شد و بمراسم این موقف قیام نمود »

«و بعد از آن دوحهٔ شجرهٔ اصالت (۴۱) شاه شرف الدین محمود جان که خلعت نسب عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته ، در عنفوان شباب بر دقایق علوم و حقایق آن اطلاع یافته ذهن نقادش در ریاض ریاضیات که بر هفتگاه ادکیاست خیمه تمکین رده وطبع وقادش ازازهار اصول و فروع آن فی دامن و آستین برساخته باشصت و هشت نفر - پنجاه تر کش بند و هشتده قلعچی - متوجه شده و بمراسم قیام نمود »

«وازعقب اوصاحب اعظم نتیجهٔ اعاظم الوزراء فی الامم (۴۲) امیر علاء الدین مطهر که مقالید مصالح مملکت در نظر کفایة اوست باشصت نفر - بیست تر کش بند و چهل قلعچی - متوجه شد »

«و براثر او (۴۳) چلپی سیف الدین منتشا که منشاء اواردودمان علم و فضل است ودرین ولا داروغگی بلدهٔ طیبه کازرون مفوض باو بود با دویست و چهل نفر - سی و هشت نفر پوشن دار ، و چهل نفر تر کش بند ، وصد و پنجاه و شش قلعچی - بمعرض عرض آمد »

«و بعد از آن امیر وصاحب اعظم انسب الصواحب فی الامم (۴۴) امیر کمال الدین یحیی باچهل و هشت نفر - بیست و شش تر کش بند و بیست و دو قلعچی - بنظر عالی مشرف گشت »

(ر) بعد از آن سلطان از نوکران خاص بازدید کرد « و از نوی[1] نوکران سه هزار و دویست و سی نفر در نظر آمد . از آن جمله . هشصد و ده پوش دار و باقی تر کش بند ، واز یساولان صد و هشتاد و هشت ، و از بکاولان دویست و چهل و چهار ، و قوشچیان هشتاد و شش ، و بارسچیان[2] بیست و هشت ، و پیادگان سیصد و هشتاد و هشت ، و عرمان[3] صد و هشتاد و چهار ، و نقاره چیان پنجاه ، و رکاداران سی و چهار ، و یامجیان[4] سی و هفت ، و مشعله داران بیست و شش ،

۱ــ کلمه «نوی» در متن آقای افشار نیست مترجم
۲ ــ یوزباناں
۳ــ قاصدان
۴ــ چاپاران

وفیوج[1] بیست و هشت ، وعمله مطبخ همایون هشتاد و دو ، وفراشان صدوده ، وملازمان طویله صدوشصت وهشت ، وشماطان وشترباناں چهل وشش، وعمله کتب خانه همایون پنجاه‌وهشت،واهل‌طرب نودوهشت،وجارچیان وقوروقچیان پنجاه وشش ،[2] صناع هشتاد وشش ، ایاغچیان[3] سی‌وشش ، و امراء کرد نیز درآن میان سیصدو چهل‌نفر درمعرض عرض‌آمدند ، وقایدان شول[4] سیصد و پنجاه ، ومستحفظان قلاع وشوراغ چهارصدونودوچهار » (جمع ۱۱۸٤نفر)

«القصه از آن وقت که کوکبهٔ سلطان نیمروز از سرحد مشرق متوجه عرصگاه‌صحرا فوق‌الارض شدتاآن هنگام که ازآثارعساکرانوار جز کفتاول بقایا شفق درسطح افق نماند بدینسان لشکری بی‌کران چون قطار ایام ولیالی متعاقب و متوالی فوجاً بعد فوج و حزباً بعد از حزب بترتیب میگذشتند ، وهنوزنصفی تمام نشده بود ، که رأی عالم‌آرای حضرت سلیمان مکانی چنان اقتضا نمود که آن‌شب با بخت‌بلند خویش همنشینی نموده در بیداری موافقت فرماید وسر ببالین فرود نیاورد تا آنزمان که بقایای عساکر بشرف عرض مشرف گردد . امرعالی صادرشد که مشاعل وشموع برافروزند ، چنانچه از کثرت مشاعل وشموع ولمعات پرتواسلحه ودروع زمین‌ازآسمان روشن‌تر بود ، باری بهمین‌طریق‌عساکر گردون مآثرقشون قشون‌بعرض گاه می‌آمدند وبمواجب وظایف و آداب این مقام قیام واقدام می‌نمودند تا به‌آن وقت که کواکب را از غایة تمادی شب‌آثارخواب در چشم ظاهر شد و نوبتی روزگار از عمود صبح مضراب بسر طبل فلك رد تمامت لشکر بشرف عرض مشرف شده بود آنگاه نوبتی سلطانی‌صدای کوس شاهی در گنبد مینایی سپهرانداخت وحضرة سلطنت پناهی بعدازاقامه‌فریضهٔ صبح یك‌لحظه باخویش پرداخت و یك لمحه نرگس دیدهٔ حقیقت دیده را بخواب استراحت مکحل ساخت

---

۱ ـ بمعنی پیك است که دردمان قاجاریه (وشاید قبل‌ازآن‌هم) از کولیان می‌گرفتند

۲ ـ درنسخه آقای افشار بوقچیان آمده است ولی قوروقچیان بیشتر با جارچیان مناسبت دارد مترجم

۳ ـ اباغچی بمعنی ساقی است

٤ ـ مراجعه کنید به‌ص ۱۲ این مقاله

بیت

حوذ اندرخواب وپاس مملکت وتخت حواله کرده بر بیداری بخت

(ح)یاسال[1] کشیدن عساکر کواکب مآثر برسرراه حضرت‌سلیمان‌مکانی

بامداد دیگر هنگام آنکه شاه عالم پناه خورشید جوشن درخشنده شعاع درپوشید . ولشکرآق قویلوی[2] انوار درفضاء هوا گرد او بر آمدند حضرة سلیمان مکانی‌را امرعالی‌فرمود که‌تمامت مردم که مفصلا بشرف‌عرض مشرف شده‌اند ارسادات عظام وقضاة اسلام وائمه کرام اعلام ومشایخ وموالی واعیان واهالی وسایر عساکر گردون مآثر باآیینها وتجملات سوار شدند و درصحرا یاسال[3] کشیده، هرجوق درمحلی‌لایق‌ترتیبی موافق که تواچی‌مقرر نماید بایستندتا حضرة سلطانی دیگربارآفتاب‌وار هرطایفه را بنظرالتفاوت مشرف فرماید »

« ملازمان دیوان صدارت، احضار ارباب عمایم نمودند و تواچیان حضار بعساکر منصوره رسانیدند وهریك ازمحل خوذ بآیین وتمکین سوار شدند ورایات منصوره بر منحوق عیوق افراختـه از غریو کوس و کور (یعنی طبل کوچك) که گوش‌ساکنان افلاك راکرساختند »

«حضرة سلیمان مکانی درع داودی[4] پوشیده، از حـدود منصول سایه بر آفتاب انداخته‌وچون شهاب ثاقب‌رمح‌آتش باربعیوق برافراخته سلیمان‌وار برسند باد بارهٔ جهان پیمائی سوار یکرانی[5] که بروهم دور اندیش مسابقت نماید با جمعی‌از خلص اعیان درمیدان آن میدان جولان میفرمود و تمام

---

۱ ـ در متن آقای افشار این کلمه یاساك آمده است ولی مینورسکی آنرا یاسال میداند رجوع کنید به‌حاشیه بعد مترجم

۲ ـ بعوض آق‌قویونلو نوشته شده آق‌قویلوی که این نیز ممکن‌است درست باشد

۳ـ از اینهائی که بعداً نقل می‌کند معلوم میشود که لشکریان «صف کشیده» و دقیقاً (چنانکه بار بعداً وصف شده) دایره‌ای تشکیل دادند مطابق کلمه داریارو (ص ۲۹ این مقاله) معنی یاسال همین است

٤ـ قرآن، سوره بیست ویك آیه ۸۰ گفته شده است که داود درع را اختراع کرد وآنرا جانشین زره معمولی نمود رجوع کنید به قرآن سوره ۳٤ ، آیه ۱۰

۵ ـ این کلمه‌باید ترکی‌باشد ، رجوع کنید به Radloff ج ۳ ، ص ۳۳۸ ار Nrpehb (برنگ‌روباه)معنی‌میکند که بروسی Fuchs farben ر Yagran یyaran یyagran گویند

عسا کر دایره کردار گرد آن مرکز پادشاهی ومحیط انوار الهی برآمده بودند ماهچه چترخورشید شعاع ار کیوان گذشته و سنجق سپهر ارتفاع از آسمان تجاوز نموده ار تراکم عمار راه برول براشعه خورشید بحیثیتی بسته شد که اگر نه بوارق اسنه آبدارو شوارق سیوف گهربار بودی باصرهٔ باریك بینان را ابصار میسر نگشتی لمعهٔ درفش کیانی که درمذاق دشمن زهر ممات است چون آب حیوة از خلال ظلمات درخشان بود و ار لطایف اوضاع ورغایب احوال که درآن روز همایون دست داده بودآنکه بحسب قواعد علم نجوم نیز اصغر باسعد اکبر مقارنه داشت و بنظر سلطان خلیل رسید که دراین روز که غرایب ارضی بیش ازعجایب سماوی بود ساکنان افلاك ازدریچهاء درجات فلك برسم نظارگی ازدحام نموده بایکدیگرمقارن شده‌اند » نویسنده گوید که این «خیال دقیق وتصرف بدیع» فقط ازسروش آسمان ملهم تواند بود و در اشعارشاعران جهان چنان مطلعی یافت نشده است

(ط) دعاء درحق پادشاه

« اللهم خلد ظلال معدلته ورافته علی بسط الارضین وابدانوار سلطنته و خلافته علی قاطبة المسلمین واجعل رایاته مرفوعة فوق قبة الخضراء واحکام نافذة فی جمیع اصقاع الغبراء بحق محمد عین اعیان الانسان آله وصحبه صحاب الشهود والعیان»[1]

۴- لشکر ایالتی سلطان خلیل

اکنون باید دید چه نتایجی ازرساله دوانی درمورد تشکیلات نظامی و مدنی آق قویونلوها می‌توان بدست آورد

طبیعی است که شاهزادگان[2] مقامی بلندوبا اهمیت درمیان امراء لشکری دراین سان داشتند.

امرارا می‌توان بچند دسته تقسیم کرد دوانی بعضی ازآنهارا «امیراعظم»، وبعضی‌را «امیر کبیر» وبرخی‌را فقط «امیر» می‌خواند دربعضی موارد عنوان

۱- در متن آقای افشار « صحبه اصحاب الشهود والاعیان» است ولی مینورسکی فقط متن سطر آخر این دعارا داده وآن بنحوی است که دربالا گذشت مترجم

۲- شماره‌های (۱)، (۸) و(۱٦) ولی درمورد (۱۰) چنین نیست

«نوئین»[1] باسامی امراء اضافه شده است[2] صفات دیگر چون نامدار، کامکار وغیره باید ازطرف دوانی اضافه‌شده باشد، باستثناء شمارهٔ (۱۱) «امیراقدم» که باید جزوء عناوین «امیردیوان» بوده باشد ومقام اورا می‌توان آجودانی پادشاه، یعنی سلطان خلیل، تعیین کرد قابل ذکر است که در مراسم سان امیردیوان بعنوان یکی از اعضاء نظامیان معرفی شده است واین «دیوان» با «صدر دیوان» (ص۶ این مقاله) ویادوانی که مسئول مأمور مالی بوده است(شماره ۳۲)مربوط نیست ازتاریخ امینی (ورق۱۷۷)میدانیم که امیرعلی تحت‌سرپرستی عموی خود یعقوب، امیر کبیر دیوان شد و ممکنست مراد از این دیوان مرکزی[3] باشد، درصورتیکه امیرابابکر رئیس‌دیوان‌ایالتی‌فارس بوده‌است[4] مقام امیردیوانی که ما بیش از این چیزی دربارهٔ‌اش نمی‌دانیم شاید درزمان ترکمانان بوجودآمده باشد والله اعلم

می‌توان گفت تواچیان[5] افسران ستاد مرکزی بودند رئیس آنها «دوحه

۱ـ نوئین بمعنی لغوی «سرور وارباب» است کلمهٔ امیر تومان» که بمعنی سپهدار است تا سال ۱۹۲۰ درایران بکاربرده میشد در نامه‌ایکه قاسم‌بن جهانگیر به‌سلطان بایزید (۱۴۸۱–۱۵۱۲ میلادی) نوشته‌است «نویان بزرگوار» ازجمله القابی‌است که بدو میدهد رجوع کنید به‌فریدون‌بیک، ج اول، ص ۲۰۹

۲ـ شماره‌های۸و۱۲ و۱۳

۳ـ لب‌التواریخ ورق 65a «میرزا علی امیردیوان پادشاه‌بود»

۴ـ مؤلف تاریخ امینی (ورق ۵۹) ذکر « امارت دیوان اغوری» را میکند که امیر مسعود شاه لیراوی درشیراز ازطرف امیر اغورلو محمدبن اوزون حسن بدان منصوب شده‌بود [دراین مورد نمی‌توان کلمه مزبوررا Oghuzi خواند زیرا مؤلف درورق ۵، آنرا «اوغور» می‌نویسد ورشیدالدین (چاپ Bérézine، ج I،ص۴) همین‌طور رسم نموده]

۵ـ کلمات ترکی را می‌توان بنحومتفاوتی تلفظ کرد و ممکنست این‌کلمه را tavajı وحتی tovajı خواند بنظرمیرسد که‌این‌کلمه‌دو تلفظ متفاوت شدید وملایم (tavajı/tovaji) داشته است درباره معنی‌کلمه‌بحث مفصلی توسط J. Deny درمجله‌آسیائی (ژوئیه۱۹۳۲) صفحات ۱۶۱–۱۶۰ شده است‌وآنرابا کلمهٔ dagudaktı مغولی (بمعنی خارجی) مقایسه می‌کند گفته میرخوند درروضات‌الصفا (Notices et Extraits v 233) درباره‌یاسای چنگیز مؤید این‌معنی است اهمیت این شغل‌درزمان تیموری از ظفرنامه، ج اول ۲۱۶ معلوم میگردد که گویند تواجیگری که تالی منصب سلطنت است

شجره طیبه باینددی» امیرحسین بیك بابدر (۱۰) خوانده شده که متخصص «لشکرداری وتواچیگری» بوده‌است درورق۱۱[1] میخوانیم که باو دستور شده بودتالشکر را دردشت بند امرجای دهد هنگامیکه فرمانی صادرمیگشت تواچیان مجبور بودند آنرا باجار زدن سپاهیان اعلان کنند (ورق۱٤و۱۹) و همچنین جای مخصوص هر فوج را معین میکردند تعداد هر دسته نیز دردفتر مخصوصی توسط تواچیان ثبت می گشت که دفتر قواچی خوانده میشد مؤلف تاریخ امینی (ورق۱۷۷) منصب تواچیگری را «منصب رویمی» میخواند و گوید که دیوان مخصوصی موسوم به «دیوان تواچی» وجود داشته است . هنگامیکه درزمستان۱٤۷۸میلادی سلطان یعقوب از کوههای بدلیس میگذشت تواچیان وسیله پاك کردن برفهای راه‌را فراهم کردند (ایضاً ورق۵۳)

دریکی از تشبیهات خود (ص ٥ این مقاله) دوانی کلمه کمناول را برای بقایاء شمق پس‌از عبور سپاه خورشیدبکار میبرد دراین مدیحه مؤلف عمداً - بقول خود - کلمات « تورانی » را برای آق‌قویونلوها بکار میبرد،[2] ولی عجیب است‌این‌اصطلاح‌مغولی که‌درزبان‌ادبی‌مغولی آن عصر نمانده بود درسال ۱٤۷٦ میلادی درایران بکار میرفت درسناد چنگیز خان بگهبانان روز تورغاق(جمع تورغاب) ونگهبان شب کتول(جمع کمنؤت) خوانده میشد . کلمه اخیرمأخوذ از کلمه مغولی kebte'ul بمعنی‌درار کشیدن است ومعادل

---

۱ - چون متن مینورسکی دردست نبود در ترجمه شماره ورقهای متن آقای افشار داده شده‌است

۲ - مثل منجوق، سنجق، دارلس، توق . بسیاری از این نوع کلمات در شعر پوربهاء جامی آمده است رجوع کنید به تاریخ اردوی طلائی (بآلمانی) از Hammer (۸۲-٤۸۰) که ترجمه یادرسی از آن را بدست می‌دهد پوربهادرزمان‌ازعون‌مربست [پروفسور مینورسکی پس از انتشار این مقاله درباره پوربها دومقاله دیگر نوشت که هردو در«بیست مقاله مینورسکی» از طرف دانشگاه تهران بانگلیسی چاپ شده‌است ، اولی تحت عنوان «قصیده مغولیه‌پوربها» (۱۹٥٦)ودومی بعنوان «پوربهاو اشعار او»، دراثر بحثی که‌درباره کلمات مغولی همین اشعار با مینورسکی شد دانشمندگرامی آقای طرخان گنجه‌ای که فعلادر دانشگاه لندن تدریس‌می کنند، شروع بگردآوردن لغات مغولی درفارسی کردند ولی نمیدانم که کتاب ایشان چاپ شده‌است یانه مترجم]

کتول در ترکی باتاق میباشد یعنی نگهبانی که دراز کشیده و یا میتواند استراحت کند [۱]

همانطور که ازورق ۷ متن معلوم میشود لشکر بقشونها تقسیم میشد این کلمه معولی دراعصار بعد معادل لشکر گردید ، ولی درزمان تیموریان (قرون چهاردهم وپانزدهم) قشون قسمت کوچکی از لشکر بود که شامل ۵۰ تا ۱۰۰ مرد میشد [۲] مطابق متن ما تعداد نفرات یك قشون را نمیتوان معین کرد، ظاهراً قشون شامل عناصر مختلفی بودوار «بوی»ها که فقط جنبه قبیله‌ای داشت متفاوت بود (رجوع کنید به ص ۱۲ این مقاله)

درجه ومنصب درلشکر سلطان خلیل سه گروه تقسیم میشد

۱ - پوش‌دار یا پوشن پوش کلمه پوشن تنها بنظر نمیرسد استعمالی داشته باشد ومکن است پوشن تحریفی ازجوشن باشد ، ولی شاید پوشن (ازپوشیدن) معنی وسیع‌تری داشته و شامل انواع درعها و همچنین البسه تودوزی‌شده میگشته است (چنانکه خواهد آمد C Zeno نیز آنرا باین معنی بکار میبرد) توصیفات این سیاح ازسلاحهای گوناگون لشکریان آق‌قویونلو جالب توجه است

۲ - ترکش‌بند ها [۳] قسمت اعظم لشکر را تشکیل میدادند

۳ - مشکل است گفت قلعچیان (خدمتکاران) سوار بودند یا پیاده زیرا وصف «خدمتکاران» سواره را میکند ولی ممکن است مراد سپاهیانی باشند که برای مسافرتهای دور با آسیای صغیر تجهیز شده بودند بر روی یکی از ظروف مشهور دوره سلجوقی تصویری است که گرفتن قلعه‌ای را نشان میدهد که درآن درمیان سواران عده‌ای پیاده هم درحال دویدن هستند

درمقابل قلعچیان دودسته اول رزمجویان را «نوکران» [٤] میخواندند طبقه

---

۱ - ترکستان بارتولد ص۳۸۳ و T'oung Pao اثر Pelliot، ۱۹۳۰، ص۳۱

۲ - بارتولد اولغ بیك و زمان او (بروسی) ۱۹۱۸ ، ص ۲۸

۳ - این کلمه فارسی با معولی قورچی (کمانکش) قابل مقایسه است که ازقوربمعنی ترکش گرفته شده است

٤ - نوکر کلمه‌ایست معولی که جمع آن Nokod می‌شود ومعنی دوست ومصاحب می‌دهد ، مراجعه کنید به Vladimirtsov در Dokladi Akd Navk ۱۹۲۹ ،صفحات ۲۸۷-۸ بلفظ اصل معولی نوکر بافارسی آن فرق دارد و Nokor گفته می‌شود

بخصوصی از نوکران را بوی نوکران میخواندند دراین کلمه مرکب بوی ترکی معنی «شاخه، خانواده، وازیك فامیل» رامیدهد [1] ومیتوان تصور کرد که این جنگجویان بدسته بایدر تعلق داشتندکه قبیله خود اوزن حسن بود درمتن ما (ورق ۷) بوی نوکران جدا از قشونی که تحت فرماندهی امیران بودند ذکر شده وآنها دسته مجرائی تشکیل میدادند

لشکر ایالتی که بشیوه ترکها قلب ودوجناح تقسیم میشد [2] دارای ۲۳۰۷۶ نفر بود که ازآنها ۱۵۷۴۲ نفر جنگجو بودند ، بدین قرار

	پوشن‌پوش	ترکش‌بند	خدمه	جمع
جناح راست	۲۳۹۲	۳۷۵۲	۳۹۰۰	۱۰۰۴۴
جناح چپ	۱۹۳۱	۳۷۲۱ (؟)	۱۷۱۸	۷۳۷۰
قلب	۹۳۲	۳۰۱۴	۱۷۱۶	۵۶۶۲
	۵۲۵۵	۱۰۴۸۷	۷۳۳۴	۲۳۰۷۶

دراینجا جمع جناح راست به ۱۰۰۴۴ تصحیح شده است در حالیکه مطابق گفته دوانی ۹۱۵۴ نفرمیباشد شماره ترکش بندان درجناح چپ بعد از کسر کردن تعداد دودسته از مجموع بدست آمده است درضمن ازمتن ما معلوم میشود که ازمجموع قلب وجناح چپ به ترتیب ۳۹۴۴ و ۵۸۰۲ نفر نوکر بودند درواقع تعدادمردان پوشن پوش و ترکش بند درقلب ۳۹۴۶ = ۳۰۱۴ + ۹۳۲ وبرای جناح چپ ۵۶۳۲ = ۳۷۲۱ + ۱۹۳۱ بود واین اندکی باجمعی که مؤلف میدهد (۵۸۰۲) تفاوت دارد درنتیجه میتوانیم عده نوکران جناح راست را چنین حساب کنیم ۶۱۴۴ = ۳۷۵۲ + ۲۳۹۲

بافراد این لشکر جنگجویانی که ایناق وبوی نوکر خوانده میشدند باید اضافه کرد ایناقان مصاحبان شاهزادگان بوده و باافرادشان درجنگها شرکت

---

۱ - این کلمه بااصطلاح مشهور ترکی boy -begı (رئیس یك بـوی) قابل مقایسه است

۲ - به ترتیب منقلای (درمغولی بمعنی پیشانی وجلو) ، ساغ وسول (که در ترکی بمعنی راست وچپ است) .

می‌جستند وچون میتوان گفت تقریباً جزو اشراف بودند، عده زیادی خدمه در دسته خود داشتند (یعنی اندکی کمتر از ۵۰ درصد در حالیکه در خود لشکر تعداد خدمتکاران کمی بیشتر در ۳۰ درصد بود)[1] بنظر میرسد که بوی نوکران نوعی محافظان جان شاه بودند

اسفاهان	۵۸۳	۲۹۲۸	۳۰۹۸	۶۶۰۹[2]
بوی نوکران	۸۱۰	۲٤۲۰	——[3]	۳۲۳۰
	۱۳۹۳	۵۳٤۸	۳۰۹۸	۹۸۳۹

اگر همه اینها را حساب کنیم تعداد نفرات به ۳۲۹۱۵ میرسد که ۲۲٤۸۲ نفر جنگجو بودند واگر طبقاتی را در بخش (ز) ذکر شد بحساب آوریم به ۲۳۶۶۰۴ میرسد

مشکل است از لحاظ نژادی درباره افراد این لشکر بحث کرد مسلماً بوی نوکران[3] ترکمن بودند وقسمت اعظم جنگجویان از همین نژاد بودند، گرچه حتما عناصر دیگری نیز وجود داشته است پدر زن سلطان خلیل امیر سهراب که فرمانده اکراد چامشقزاك بود، باحتمال زیاد افراد قبیله خودرا همراه داشت خدمه را بیشك از میان رعایا انتخاب میکردند دوانی بطرز حدا گانه ذکر ۳٤۰ امیر کرد و ۳۵۰ سر کرده قبیله شول را میکند

شول قبیله‌ای ایرانی بود که افراد آن در قرن دهم میلادی در لرستان اقامت داشتند[4] و در آغاز قرن دوازده اکراد و قبایل دیگر که از سوریه می‌آمدند آنها را بسوی شرق، منطقه فهلیان (شمال غرب شیراز) عقب راندند

۱ - در لشکری که بسال ۱۳٤۲ میلادی تجهیز شد (چنانکه از پس از این نقل خواهد شد) امیران چهل درصد و خادمین شصت درصد بودند

۲ - دوانی این رقم را ٦۷۱٤ می‌دهد

۳ - معنی بنظر میرسد که نوکران برای خودشان خدمه‌ای نداشته باشند

٤ - ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۸ آنهارا یك قبیله ایرانی (من الاعاجم) میخواند که درصحرا زندگی میکنند مراجعه کنید بمقاله مینورسکی در دائرة‌المعارف اسلامی بعنوان «شولستان» در ۱۲٦۱-۱۲٦۳ میلادی شاهزاده سلغری موسوم به ترکان خاتون بکمك شولها و ترکمانان مظفرالدین اتابك فارس‌را برانداخت، رجوع کنید به رشیدالدین و وصاف

و بالاخره شولها پراکنده شده با تحلیل رفتند و فعلا محل آنها در دست لرهای ممسنی میباشد. ذکر شولها در ۱۴۷۶ خیلی عجیب بنظر میرسد و احتمال دارد امرای کرد مذکور با آنها نیز متعلق بقبایلی بودند که در کوه گیلویه استقرار یافته بودند، یعنی سرزمینی که در جنوب بختیاری واقع است و جزو ایالت فارس میباشد

ما باید «ملازمان» امراء غیر نظامی را که در بخشهای (ه) - (و) ذکر آنها گذشت از شمار لشکریان خارج سازیم این افراد که عده‌شان ۱۱۵۲ بود (۶۸ جوشن پوش، ۵۶۳ ترکش بند و ۵۲۱ خدمتکار) شاید نگهبانانی بودند که وظیفه آنها زیاد کردن اعشار قسمتهای مختلف واجرای قوانین درمواردی مثل گرفتن مالیات و غیره بود

۵ - قوای آق‌قویونلو

آیا آماری را که دوانی میدهد میتوان صحیح دانست ؟ او واحدهای جداگانه‌ای را که تحت فرماندهی امراء بودند از قلم می اندازد، و در زمان شاعرانه اوبك فوج هزار نفری «بیشمارچون ستارگان» وصف میگردد در منابع رسمی نیز امکان مبالغه وجود دارد مثلا جوینی (ج ۱، ص ۴-۲۳) هنگامیکه از سپاهیان قبل از مغول حرف می‌زند، گوید

«وهرگاه که عزیمت دشمنی کسند یا دشمنی قصد ایشان کند ماهها و سالها باید تا ترتیب لشکری دهند وخزانه‌ها مالامال تا در وجه مواجب و اقطاعات ایشان بردارند وقت استیفای جرایات و رسوم بر مئین والوف فزون باشند و هنگام مقابلت ومقاتلت صفوف سر بسر خشو باشند و هیچ کدام بمیدان مبارزت بارز نشوند هر امیر استکثار اطلاق مواجب را سام گویند چندین مرد دارم و هنگام عرض یکدیگر را ترویری بدهند تا شمار راست شود»

چنین روشی حتی در روزگار ما هم وجود دارد و اینرا درموقع مطالعه متن نباید از نظر دور داشت [1]

---

۱ - شاردن (ج ۵، ص۳۱۵) گوید وقتیکه درسال ۱۶۶۶ شاه عباس دوم از کلیه سپاهیان خود سان میدید متوجه شد که بعضاً همان مردان، اسبها وسلاحهارا ده دوازده مرتبه از مقابل او گذرانیده‌اند

خوشبختانه ما آماری در دست داریم که توسط ناظرانی باریك بین و دقیق چون سفرای ونیزی در دربار آق قویونلو جمع آوری شده است و می توانیم با گفته های دوانی مقایسه بکنیم

اول بذکر قسمتی از گفته ش. رنو خواهیم پرداخت که مربوط است بلشکری که اوزن حسن درسال (؟) ۱٤۷۲ هنگامی که سپاهی بمنظور غارت عازم آسیای صغیر بود جمع آورده بود. او گوید «جنگجویان شاه صدهزار سوار بودند بعضی مجهز به چرم های ضخیمی بودند که می توانستند پوشنده آنرا از هر گونه ضربه شدیدی حفظ کنند. دیگران ملبس به ابریشمهای مرعوب باجلیقه های تودوزی[1] شده بودند واینها بقدری ضخیم بود که تیر از آنها نمی گذشت. و عده ای زره ها ودرعهای مذهب بتن داشتند وآنقدر وسایل مختلف دفاع و حمله با خود حمل میکردند که عمل کردن وچالاکی آنها بیننده را بحیرت می انداخت. خدمتکاران[2] آنها نیز زره های صیقلی شده آهنین بر تن و بجای سپرهای کوچکی که مردم ما بکار می برند سپرهای گردی داشتند واز تیرترین شمشیرها درجنگ استفاده میکردند. سروران مجموعاً چهل هزار تن سربار شجاع بودند وچاکران شصت هزار نفر بودند. ودرهیچ لشکری چنین سواره نظامی ندیده بودم»

«باربارو» که دراوایل تابستان ۱٤۷٤ همراه اوزن حسن بنواحی ییلاقی نزدیك سلطانیه رفته بود مینویسد[3] در این وقت سپاهیان فرا خوانده میشدند و تعداد اشخاص ودواب را بدین طریق معلوم میکردند. دشت بزرگی بود که دور تا دور آن اسبها را طوری قرار داده بودند که بدن یکی بسر دیگری میخورد ومحیط این دایره درحدود سی میل بود. برروی اسبان مردانی سوار بودند که بعضی مسلح و بعضی بی سلاح بودند و بدین ترتیب ازصبح تا غروب خورشید در آنجا ایستاده بودند[4] یکنفر بشمارش آنها می پرداخت ولی برخلاف رسم ما

---

۱ - مینورسکی برای quilted doublet کلمه را کندوا کژا کند فارسی را که بمعنی زره است پیشنهاد می کند. رجوع کنید به حدودالعالم، چاپ مینورسکی ص ۳۷۱

۲ - که همان قلعچی متن دوانی باشد

۳ - از Hakluyt Society ج ٤۹، (۱۸۷۳) ص ۸ - ٦٥ نقل شد

٤ - این مراسم با سان است که دوانی ذکر آنرا می کند

که نام مرد یا مشخصات اسب او را ثبت می کنیم ، او فقط اسم سر کـرده را می‌نوشت ومی‌دید که عده نفرات اودرست است یا نه ، آنگاه بگروه دیگری می‌پرداخت.من خدمتکار خود را برداشته وازفاصله‌ای بشمارش آنهاپرداختم وبرای‌هر پنجاه نفر یك‌لوبیا بجیب خود می‌انداختم هنگامیکه جمع آوردن و شمارش سپاهیان بپایان رسید ، من‌شمارش خود را کردم که بدین‌قراراست

خرگاه	۶۰۰۰
شتر	۳۰/۰۰۰
گاری که توسط قاطر کشیده میشد	۵۰۰۰
گاری که توسط اسب کشیده میشد	۵۰۰۰
خران	۲۰۰۰
اسبهای خدمت	۲۰/۰۰۰

از رقم اخیر ۲۰۰۰ اسب برگستوان داشتند که از ورقهای کـوچك و چهار گوش آهن ساخته وبوسیله رشته‌های طلا و نقره بهم وصل شده‌بودند و در زیر آن زرهی‌قرارداشت که بوسیله زنجیرهای کوچك‌ساخته شده ونقریباً تا روی زمین میرسید و در زیر رشته‌های طلائی چین داشت برخی‌دیگـر شیوه‌خود ما بوسیله چرم ، و بعضی بوسیله ابریشم و عده‌ای دیگـر بوسیله لباس تودوزی شده‌ای پوشانده شده بودند که تیر بآنهاکارگر نمیگشت زره خودسواران بهمان نحوه‌یی‌است که قبلا ذکرشد [1] آن زره‌ها را که من‌اول ذکرشان‌را کردم‌در «بشمه»، که بزبان‌مامعنی‌اش«پنج‌شهر» می‌شود ، میسازند [2] بعد از این من چنین شمردم .

۱ــ رجوع کنید بگزارش مونی الدکرس زبو

۲ ـ آیا مراد «بش کند» است؟ مطابق گفته باربارو «دوراتحادومثل‌اسب و برروی په‌ای‌واقع است که هر صنعتگران‌این‌فن کس‌دیگری‌در آنجاساکن‌نیست » آیااین‌همان‌دهکده در داغستان نیست که بترکی کوبچی وبفارسی زره گران نام داشت که هردو یك‌معنی‌است؟ رجوع کنید به مسعودی مروج‌الذهب ، ج۲،ص۳۹ این مردم جــدا مانده در چهار دهکده کوبچی ، سول‌قلعه ، آمورقا و شمره سکونت دارند ، ولی مهمترین آنها همان کوبچی است که‌دو قسمت‌علیاوسفلی‌دارد رجوع کنیدبه Dorn، Mèlanges Asiatiques ج۶،۱۸۷۳، صفحات ۷۱۷ ــ ۷۴۰

قاطران خوب	۲۰۰۰
گله‌های احشام کوچك	۲۰/۰۰
گله‌های احشام بزرگ	۲۰۰۰
یوز برای شکار	۱۰۰
شاهین و شکره	۲۰۰
تازی	۳۰۰۰
تازی بزرگ	۱۰۰۰
باز	۵۰
سرباز شمشیردار	۱۵/۰۰۰
غلامان، شبانان، مکاریان شمشیردار	۲۰۰۰
کمانداران	۱۰۰۰

بدین ترتیب بطور کلی چنین میشود

سواران خوب	۲۵/۰۰۰
پیادگان کماندار و مستخدم	۳۰۰۰
زنان طبقه اعیان و متوسط	۱۰/۰۰۰
مستخدمین زن	۵۰۰۰
فرزندان دو دسته اخیرالذکر دوازده ساله و کمتر از آن	۶۰۰۰
بچه‌های دیگر حدود همان سن	۵۰۰۰

« درمیان سواران ۱۰۰۰ نیزه‌دار، ۵۰۰۰ سپردار و ۱۰۰۰۰ ترکش بند بودند همه عده‌ای از این و عده‌ای از سلاح دیگر داشتند »

همراه لشکر تعداد زیادی کفاش، آهنگر، زین‌ساز، کمانگر، سورساتچی وحتی دوا فروش حرکت میکردند. باربارو وصف بسیار جالبی از حرکت «اردو» را موقع روز هنگام وشب میکند

در دوم ژوئن ۱۴۷۵ اوزن‌حسن همراه سفیران ونیزی‌از مسافرت خود بسوی بتبریز بازگشت، ولی بزودی عازم نواحی ییلاقی‌شد در ۲٦ ژوئن Contarini، که قصد بازگشت‌باروپا را داشت، دعوت شد تا بیان «عده‌زیادی

از سربازان پیاده» را مشاهده کند تعداد این مردان که «باشاه آمده بودند (یعنی ازفارس) . ممکن بود به ده‌هزار برسد» ، ولی گفته شده که «عده کثیری نیز درراه مانده‌اند»[۱] کونتارینی اضافه می کند «پس از پرسیدن از اشخاص مختلف و ازجمله آقای «جیوزافاباربارو» ، درباره عده سربازان سواره‌ایکه با اعلیحضرت بودند سئوال کردم، گفته‌شد که‌متجاوز از بیست‌هزار، ویا اگر همه روایات را با هم بگیریم ، در حدود ۲۵ هزار بودند» (ایضاً ص ۱۳۷)

باربارو که‌همراه‌اوزن‌حسن بگرجستان رفته بود بار میگوید(ص۹۰) «تا آنجاکه من توانستم حساب کنم ، او بطور کلی بین ۲۰/۰۰۰ و ۲۴/۰۰۰سوار کارآمدداردو بقیه که برای‌حمل‌اثاثیه‌اردو می‌آمدند‌درحدود ۶۰۰۰ نفر بودند»

با درنظر گرفتن بعضی ملاحظات ومطالب‌مهم، جمع تعداد نفرات‌لشکر اوزن حسن را می‌توان ۲۵ هزار سوار وده‌هزار پیاده حساب کرد ولی این «لشکر ثابتی بود که او برای حفظ جان‌خود همیشه نگاه می‌داشت» وآنرا س . زنو (ص۳۷) باسم عجیب «Porta» می‌خواند[۳]

آنطور که ازگفته دوانی معلوم میشود سپاهیان محلی فارس تقریباً باندازه سپاه (خود ؟) پادشاه بودند حکمرانان دیگر چون حکمرانان بغداد ودیاربکر (اگر از حاکمان کرمان ، اصفهان ، قزوین و غیره حرفی نزنیم) مثلا هر کدام سپاهیان کمتری داشتند، ولی می‌توان گفت که مجموع قوای آق‌قویونلو با احتساب سوارنظام (ترك یا کرد ؟) وپیاده نظام (افراد محلی) متجاوز ازیکصد هزارنفر بود وایرا س زنو نیز تأئید می کند

---

۱ ـ کونتارینی ص ۱۳۷ محتملااوزن حسن برای لشکر کشی‌اینکه قراربوددرسال آینده (۱۴۷۶ میلادی ـ رجوع کنید بصفحه ۱۹۵ شماره ۶ سال سوم بررسی‌های تاریخی) به گرجستان بکند تدارکاتی فراهم می کرد

۲ ـ چند نفرازپیادگان دردوم ژوئن ۱۴۷۵ عقب مانده بودند ؛ آیاپیادگان همان سپاهیانی هستند که دوانی قلعچی می‌خواند ؟ «پورتای» لشکراوزن حسن دقیقاً چه بود تمام اردو یابعضی ازمحافظین جان او ؟

۳ ـ ظاهراً این کلمه‌ازیك لغت شرقی ، مثلا ازفارسی«درخانه» ، ترکی «قاپو»وحتی مغولی «قاهولغا» باید ترجمه شده باشد

زنو گوید که اوزن حسن «پورتای» خودرا برای مقابله بااوغورلومحمد برد

از آنچه زنو بعداً (ص۲۰) می‌گوید ظاهراً سپاهی که برای چپاول به آناطولی فرستاده شده بود شامل چهل‌هزار نفر بود و عثمانیان برای مغلوب کردن آن مجبور بارسال شصت هزار سرباز شدند. در سال ۱۴۷۳ سلطان محمددوم باسپاهی صدهزار نفری قصد جنگ با اوزن حسن‌را کرد در نبرد اول که در فرات علیا واقع شد عثمانیان دوازده هزار کشته دادند، ولی در نبرد بعدی توپخانه عثمانی آق‌قویونلوها را فراری ساخت، و سه هزار نفر از آنها گرفتار گشته ودرمنازل بین راه تا قسطنطیه در دسته‌های چهل نفری کشته شدند قسمت عمده لشکراوزن حسن تقریباً آسیبی ندیده از معرکه بیرون رفتند و این جنگ باعث تغییر سرحدات نگردید [۱] گرچه در این جنگ عده صحیح سپاهیان آق‌قویونلو را در مقابل عثمانیان نمی‌دانیم، اما بنظر می‌رسد که حتی‌بعداز حمله بی‌حاصل فوق‌الذکر به آناطولی، تحرك وچالاکی بخصوص سواره نظام‌ترکمن اوزن‌حسن‌را قادر ساخت که قوای قابل توجهی که کمتر از صدهزار نفر نبود، درغرب متمرکز سازد

۶ ـ تشکیلات مدنی درفارس

امرای غیرنظامی که سلطان خلیل از ایشان سان دیده مقامات زیر را داشتند.

الف ـ صدر (شماره ۳۶) نماینده شرع اسلامی بود ودر رأس تشکیلات ایالتی قرارداشت. لقب «مولانا» که همراه نام اوست دلالت برمقام روحانی اومی‌کند او مسئول دعوت شیوخ و ساداتی بود که در مراسم سان حضور داشتند وآنها را رسماً به ولی‌نعمت خود معرفی می‌نمود و در روز دوم عرض در رأس دسته‌ای از شخصیتهای مهم وهمراهان خود بحضور سلطان می‌آمد

ب ـ وزیری (شماره ۳۸) که، به آصف وزیر سلیمان تشبیه شده است، محتملا تمام امور مدنی وایالتی مربوطه را اداره میکرد عجیب است که بدارنده این مقام (وهمچنین‌شماره ۴۱) عنوان «شاه» داده‌اند (درتاریخ‌امینی ورق ۸۰ نیز چنین است)[۲] که البته در این مورد رابطه‌ای با استعمال آن

---

۱ ـ رجوع کنید بمقاله مینورسکی بفرانسه تحت عنوان «ایران درقرن پانزدهم»، پاریس ۱۹۳۲، ص ۱۴ ـ ۱۳ (این‌مقاله دردست‌مقاله مینورسکی بجدید چاپ شده‌است)

۲ ـ برعکس درشماره ۷ شاه علی فقط اسم شخص است

بوسیله صوفیان (شاه نعمت‌الله ولی وغیره) ندارد این کلمه ممکن است در اینجا بمعنی «عالیجناب» باشد چون فرمانروایان ترکمن بتقلید از سلطان محمود غزنوی وسلجوقیان وغیره خود را «سلطان» یا «پادشاه»[1] می‌خواندند عنوان ساده «شاه» ممکن است بامراء ویا مأمورین عمده اطلاق میشد که با ایرانیان، یعنی سکنه محلی سروکار داشتند[2]

پ - صاحبدیوان (شماره ۳۹) مسئول مالیاتها بوده و عنوان «خواجه» را داشته است خواجه عنوانیست قدیمی وایرانی وارزمان سلاجقه «خواجه» عنوان احترام آمیزی بود برای اعضای ایرانی حکومت[3] بنظر میرسد که «صاحب» های دیگر (شماره‌های ۴۱ - ٤٤) تحت نظر صاحبدیوان بودند و اشاراتی که به تسلط آنها بعلم حساب رفته است باید دلیل سروکار داشتن آنها باحسابداری (شماره ٤٠) ومنشیگری (شماره ٤٤) باشد

ب - اگرچه حکیم شاهزاده جزو اعضای دیوان نبود، مقام مهمی داشته و بلاواسطه بعد از صدر ذکر شده است عنوان «مولانا» نشان میدهد که تحصیلات مذهبی نیز داشته است

ث - مهردار جزو ملازمان نزدیک شاهزاده بوده واین مطالب ازنشستن او در مقابل شاهزاده معلوم می‌شود (ورق ۱۲ متن) او هم چنین عده‌ای از درباریان را بدرون آورده ازنظر شاهزاده می گذرانیده است

ج - اصطلاح ترکی ایناق معانی متفاوت محلی داشت، ولی درمتن دوانی به مفهوم اصلی آن بمعنی «ندیم» عربی بکار رفته است نظام‌الملك درسیاست نامه (چاپ شفر، ج ۱، ص۸۲) فصلی درباره ندیمان و شرایط انتخاب شدن برای این شغل خطیر دارد[4] مخصوصاً جزو ایناقان ذکر امیر هدایة‌الله (۲٤)

---

۱ - درباره احیاء عنوان «شاهنشاه» بوسیله آل بویه، رجوع کنید بکتاب من بعنوان «بسط دیالمه»، پاریس ۱۹۳۲

۲ - در باره استعمال کلمه «سلطان» بجای سروان رجوع کنید بمقاله من درمجله السنه شرقیه لندن، ج ۹، شماره ٤، بعنوان «سورغال»

۳ - جالب‌استکه فقط اعضای غیرایرانی (؟) ددوانی (شماره ٤۳) بعوض «خواجه» «چلبی» خوانده شده‌اند

٤ - سیاست نامه، چاپ مرحوم اقبال - فصل هفدهم (مترجم)

رفته است که مقامی برابر با مهردار داشته است. دوانی گوید که او «قبول بندگان حضرت یافته» واز لطف خاص او بهره‌مند بوده است (مقایسه کنید با شماره ۳۷)

ح - یساول و بکاول جزو مقامات پائین‌تر ذکر شده اند اولی شغلش پرده‌داری وحاجبی‌بوده[1] ودومی‌چشنده یاچاشنی گیر[2] بوده است، ولی‌البته بعنوان‌ملازمان‌محترم شایدکارهای‌دیگری‌نیز بآنها ارجاع میشده‌است مثلا هنگامیکه سلطان یعقوب تصمیم بامر خطیری چون الغاء سیورغال دسترد، بکاولان حامل فرمان شاهی بتمام ایالات عراق و فارس اعزام شدند (رجوع کنید بتاریخ امینی ورق ٦٥ و ١٦٥) گذشته از این دوچاوشها نیز ذکر شده‌اند که در کنار ایساقان نشسته بودند (متن ورق ۱۲) واز اشاره‌ایکه در ورق (۱۰b) رفته‌است بنظرمیرسد که کار آنها خلوت کردن راه جهت عبور شاه بوده است

ح - شغل هریك ازمستخدمین ومأمورین ازعنوان آن پیداست شکوه وجلال حکمران فارس - یا بهتر بگوئیم نایب‌السلطنهٔ- ازتعداد زیادمستخدمان (۳۰۰نفر) وبستگی‌طبقه مختلف مأموران، عمله طرب ، خدمتکاران و شمامان وشیرماهان وغیره پیداست مطلب جالب‌ایکه دردربارشیراز ، لذاید معنوی نیز فراموش نگشته بود وآنجا کتابخانه‌ای باپنجاه‌کارمند داشت[3]

گرچه مقامات دربارایالتی از دربار اوزون حسن‌تقلید شده بود ، مسلماً دربار اوزن حسن مقامات و عناوین بیشتری داشته است بنابگفته مؤلف تاریخی عمومی بنام احسن التواریخ که بسال ۱۲۱۲هـ- ۱۷۹۷ میلادی نوشته شده (موزه بریتانیا، Or 1649 - فهرست ریوج‌سوم‌ص۸۸۹) جداوشمس‌الدین

---

۱ - یساول ازکلمه مغولی یاسا یعنی قانون گرفته شده است

۲ - رجوع کنید به «فرهنگ مختصر لهجه‌های ترکی وتاتار» تالیف Budagov که درروسی نوشته شده وبسال ۱۸٦۹ نشریافته است ج اول ص ۲٦۲

۳ - دوانی دراخلاق‌جلالی‌خود (ص۱۵) دروصف سلطان‌خلیل‌گوید گرچه در«عنفوان جوانی» بود هم خود را مصروف حقایق علمی و نوادر زبانی و داستانهای شاهان باتقوا میکرده است

عبدالله خاکی شیرازی (متوفی در تبریز ۹۰۲ هجری -۷-۱۴۹۶م) در دربار آق‌قویونلوها سمت «بخشی» داشته‌است. چنانکه ازاسمش برمی‌آمد باید این شیرازی جزو مأموران مدنی بوده‌باشدوشاید مؤلف تاریخ مذکور این‌عنوان را بمعنی هندی آن‌بکار میبرد تا یك‌مقام کم‌شناخته ایرانی (وشایدهم سمت تواجیگری) را برساند [1]

۷ ـ اعلام

گذشته ازشاهزادگان ماهنوزاطلاعات‌کافی درباره بازیگران‌دیگر این دوره پرآشوب آق‌قویونلوها نداریم ودراین‌جا سعی میکنیم تاهویت‌بعضی‌از امرائی‌را که‌درسال۱۴۷۶درسان‌سپاه سلطان خلیل‌بودند، معلوم نمائیم این تجربه وتحلیل مارا قادرخواهد ساخت تادرباره بعضی ازاسامی وعناوینی که بنظر عجیب می‌آید بحث کنیم ودرصورت امکان عناصر مختلف‌نژادی را در تشکیلات آق‌قویونلوها معلوم داریم بنظر میرسد که‌این‌تشکیلات بدوقسمت نظامی ومدنی تقسیم می‌شد قسمت نظامی را ترکمانان ومخلوطی از عشایر ایرانی تشکیل میدادند و اعضاء قسمت دیگر از میان خانواده‌های ایرانی منسوب بدیوان انتخاب میشدند

شماره‌هایی که ذیلا ذکرمیشود مطابق شماره‌هایی است که درمتن‌عرض نامه گذاشته‌ایم.

۱ ـ سلطان علی‌میرزا که قبلا ذکر او گذشت.

۲ ـ امیر منصور پرناك قبیله ترکمن پرناك[2] اغلب در قرون پانزده و شانزده میلادی ذکرشده است.

تلفظ کلمه Pornak را میتوان‌ازاسم قریه‌ای بهمین نام که درساحل‌راست رود ارس در خانات سابق ماکو وجود دارد دانست این امیر منصور بعد از

---

۱ ـ بخشی‌ها درهند بیشتر مسئول انتصابات و ترفیعات‌درارتش بودند، رجوع کنیدبه W. Irvine, The Army of the Indian Moghuls ۱۹۰۳،ص۳۷ . درزمان‌تألیف احسن‌التواریخ مؤلف درهند میزیست

۲ ـ این اسم ممکنست ازفارسی «پرناك» بمعنی برنا ، مردجوان گرفته شده‌باشد.

بخت نشستن سلطان خلیل درجنگی با شاهزاده مرادبن جهانگیر ساوه‌ای معلوم میشود هنگامیکه امیرزاده الوندبن سلطان خلیل در شیراز بدرود زندگی میگوید، سلطان یعقوب، صوفی خلیل بیگ موصلی را داروغه فارس می کند[1] ولی چون او بمردم ظلم کرده وبفکر «تسخیر هند» افتاد اورا باز خواندند و بجایش مظفرالدین منصور پرناك را بعنوان والی وحکمران بشیراز فرستادند (نگاه کنید به تاریخ امینی ورق ۱۰٦) بنظر میرسد بعدازامیرمنصور پسرش قاسم بجای اومی نشیند وبنا بگفته مصلح‌الدین لاری درمرآت الادوار (ورق ۲۲۹ نسخه موزه بریتانیا Add ۷٦٥۰) لوطیان مردوز خودرا می‌فرستد تاسید صدرالدین شیرازی را درخانه‌اش بقتل آورند این واقعه درچهارم آوریل ۱٤۹۸ بود (رجوع کنید به فارس‌نامه ناصری، ج۲، ص۱۳۵ ومقاله من بعنوان «سیورغال» ص۹۵۳) سلطان‌مراد در۷ صفر ۹۰۷-۲۳ ژوئن۱۵۰۱ تمام اموال قاسم را گرفته اورا از هستی ساقط می کند

۳ - امیرمنصور سهراب بیك سرکرده اکراد چامیشقراك بود و ازگفته دوابی بنظر می‌آید که زن برادر سلطان‌خلیل بوده است ولی‌تاریخ امینی(ورق ۷٤) اورا پدرزن سلطان‌خلیل میداند درجنگی که طی‌آن سلطان خلیل زندگی خودرا ازدست داد، سهراب برحسب اتفاق دراردوی یعقوب‌بود وبعلت قرابت خانوادگی سعی کرد خیانت کند گفته‌اند که‌اصل سرکردگان چامیشقراك بعباسیان و یاسلجوقیان میرسد[2] این سهراب بیک باید همان سهراب بیک بن شیخ حسن باشد که درشجره چامیشقراك درشرفنامه ج ۱، ص۱٦٤ ذکر شده‌است

٤ - نورعلی‌بیک[3] ظاهراً ازاحفاد یکی‌ازشاخه‌های فرعی‌خانواده‌شاهی بایندری‌است .

---

۱ - این قبیله بصورت «موصلو» و «موسی لو» هردو نوشته شده (تاریخ امینی ورق ٦٤ وغیره) ممکنست نام چند قبیله بارسمهای مشابه باهم اشتباه شده باشد

۲- ممکنست ازشاخه سلجوقیان که در ارض روم بودند باشد (؟)

۳- اسم اصلی او بوداق بود ، رجوع کنید به‌لاری، ورق ۲۳۰
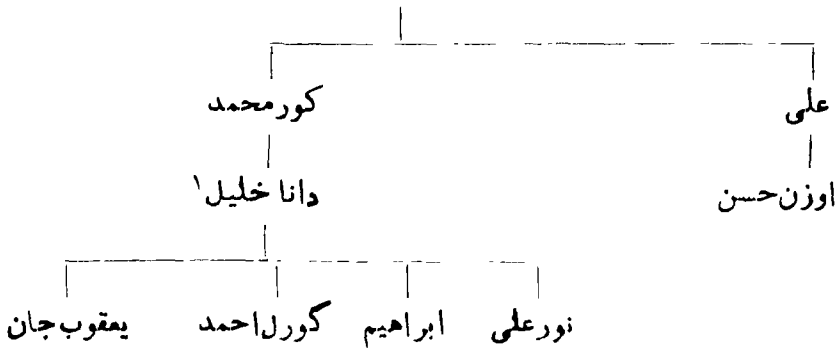
هم نورعلی‌وهم برادر ماجراجوی او ابراهیم، که به ایبه‌سلطان[2] مشهور بود، درفتنه‌هایی که بعدازمرگ یعقوب (۸۹۶-۱۴۹۰) صورت گرفت‌سهم مؤثری داشتند هنگامیکه‌در ۸۹۷ - ۱۴۹۲ ایبه‌سلطان، رستم‌بن‌مقصودبن‌اوزن‌حسن را بتخت‌نشاند،نورعلی‌سلیمان بیژن یکی‌از بهترین‌سرکردگان آق‌قویونلو را که از بایسنقر بن‌سلطان‌یعقوب[3] طرفداری کرده بود بقتل‌رساند، ولی‌دیری نپائید که خود نورعلی علیه رستم قیام کرد پس‌از به‌تخت‌نشستن‌گوداحمد ابن‌اغورلومحمد(۹۰۲/۱۴۹۶) ایبه‌اول باو پیوست سپس برعلیه‌ش قیام کرده اورا در۱۸ربیع‌الثانی ۹۰۳-٤دسامبر ۱٤۹۷بکشت نورعلی،محمدبن‌یوسف‌را به‌تخت‌نشاند،درحالیکه‌ایبه، مرادبن‌یعقوب راشاه خواند،ولی‌با طرفداران او اختلاف‌حاصل کرده واورا درقلعه روئین دژمحبوس ساخت دراین‌بین الوند ابن یوسف از دیابکرو به‌ایبه‌پیوست (جهان آرا ورق ٦٦) . بالاخره ایبه در جنگی که الوند با برادرخود محمدی در شوال ۹۰٤ - مه ۱٤۹۹ کردکشته

۱- حبیب‌السیر اسم اورا داناخلیل می نویسدولی‌ممکنست این از (Dana) ترکی بمعنی گوساله باشد و البته چنین اسامی در ترکی سابقه دارد در باره همین شخص نگاه کنید بص۱۹۲-ح۱ بررسی‌های تاریخی شماره ٦ سال ۳

۲- لب‌التواریخ ورق ٦٦ از شجاعت او تعریف‌کرده او را « صاحب شأن پادشاه نشان » می‌خواند راجع بلشکرکشی ایبه سلطان به‌گیلان در ۸۹۸-۱٤۹۳ رجوع کنید به لب‌التواریخ ورق ٦٥.

۳- امیرسلیمان قبلا عم نورعلی را بقتل رسانده بود . حبیب‌السیر ج٤ . ص ۳۳۳.

شد برادر اینه مراد را آزاد ساخته و از او در مقابل محمدی که در ۹۰۵-۱۵۰۰م کشته شد، جانبداری کرد بسال۹۰٦-۱۵۰۰م پیمان صلحی برقرار و مطابق آن مملکت را بدو قسمت تقسیم کردند الوند دیار بکر و آذربایجان را گرفت وفارس و اراك ازآن مرادشد اما نام خاندان دانا خلیل ازتواریخ ربیمتاد در۹۰۷/۱۵۰۱ مراد، بارعلی بن نورعلی را کشت ویعقوب خان بن دانا خلیل را حکمران فارس ساخت که اورا هم رقیبی برودی ازآنجا بیرون راند (جهان آرا ورق ۱۹٦)

۸ - امیر محمود بیك شایدهمان عم اوزون حسن باشد که از اوایل کار او اطلاع داریم ومی دانیم که بعداز جداشدن از اوزون حسن، حسن علی قراقویونلو را ازقلعه‌ای که در آن بوسیله پدرش جهانشاه محبوس گشته بود آزاد ساخت (بنگرید به Hinz , Irans Aufstieg 134) چون این واقعه درحدود۸٦۱-۱۴۵۷ اتفاق افتاده بود، محمود در۸۸۱ باید پیر بوده باشد جالب توجه است که متن ما فقط «برادر زدن» پسر او شاه علی را ذکر می کند نه خود اورا

۱۰ - بدرستی معلوم نیست که آیا سر کرده تواچیان، امیرحسین باینندر همان جلال الدین حسین علی بیك است که درزمان سلطان یعقوب پروانه چی و بالاخره امیر دیوان تواچی گردید ، یانه» (تاریخ امینی ورق ۱۲۷)

۱۱ - ابابکر بیك (ابوبکر را اکثر در دوره های بعد از معمول چنین می نوشتند) شاید ابوبکر موصلی (یا موسی لو ؟)باشد که بعد ازجلوس سلطان خلیل به تحت سلطنت حاکم ری بود وقلعه فیروز کوه را فتح کرد

۱٦ - راجع بالوندبیك بنگاه کنید بص ۱۹۴ شماره گذشته این مجله .

۱۷ - ۱۹- چنانکه می بینیم قبیله افشارمدتها قبل ازصفویان درفارس مستقرشده بودند و منصوربیك افشار کوه کیلویه را مرکز خود کرده بود او در ۹۰۳-۱۴۹۸ محمدی بن یوسف را یاری کرد تا بسلطنت رسیدو بعنوان پاداش حکومت فارس بدورسید

۲۲ - اسم عجیب مهماد چند دفعه ذکرشده است از جمله امیرانی که سلطان خلیل همراه پسرش الوند میرزا بفارس می فرستد (بگفته تاریخ امینی

ورق ٥٦) یکی مهماد بیك خازن حمزه حاجیلو و دیگری مهماد بن‌الپائوت
بود این دومی جزو یکی ازطوایف‌قراقویونلوبوده وبعد ازمـرگ سلطان
خلیل بدو وفادار ماند ودرنتیجه بدست سلطان یعقوب کشته می‌شود (ایضاً
ورق ۷۹) کلمه مهماد بنظرمیرسد صیغه مبالغه عربیست مثل مفراح، مقوال
وغیره (رجوع کنید به Wright ' Grammar ۱۹۳۳، ج یك ، ۱۳۸ B) شاید
فورم «مهماد» عامیانه محماد عربی باشد که می‌تواند صیغه مبالغه حامد وحمد
باشد اگر چنین کلمه‌ای وجود داشته باشد ممکنست علت استعمال فـورم
ترکی عثمانی Meequetns (که شاید ازمحماد باشد؟) را بجای محمد درمنابع
فاتح سرانس بیان کند که همور معمایی‌است تاریخ‌نویس بیزانسی Phranizes
تاریخ قسطنطنیه‌را Meepquths می‌خواندو برای پیغمبراسلام کلمه Mwâquea
رابکارمی‌برد(بنگرید به Der Islam ج۷، ۱۹۱۷، ص۳٤٥وج۸،۱۹۱۸،ص۱۰۸)

۲٦ ــ کلمه « اخی » که به شهریار شهاب الدین شهریار اطلاق شده
است اصطلاحی است مربوط به‌تشکیلات فتوه وسدرت در دوره ترکمانـان
بکار می‌رود J. Deny معتقد است، که این کلمه از ترکی Aqı بمعنی قوی
ماخوذ است نه از عربی «اخی» [۱] استعمال شهریارنیز بعنوان‌لقب‌عجیب‌است
درست است که درقصیده مشهورسعدی که بحاکم مغول‌فارس انکیانو (حدود
٦٦۷ ــ ۱۲٦۹) تقدیم کرده اورا «معین اعظم شهریار» خوانده است که معنی
دیگری جز« شهریارمملکت» نمی‌تواند داشته باشد، ولی چنین معمایی بامقام
شهاب‌الدین درست درنمی‌آید این‌امیر که علاقمندبعلم‌وادب بود گویا اصل
ایرانی داشته وشاید از احماد یکی ازسلسله‌های محلی بوده باشد [۲]

۱ــ محله انجمن آسیایی ، ج۱٦ ، ۱۹۲۰، ص ۱۸۳ مقایسه کنید با - Taeschner
Futuwwa Studtien در مجله Islamica، ج٥، ص۲۹٤ که در آن به «اخی» معنی دومی
نیز بمعنی سخی (؟) داده‌است

۲ــ اسم شهریار بخصوص در مازندران مرسوم بوده است رجوع کنید به « نام‌نامه
ایرانی» اثر ژوستی‌ص ۱۷٤-٥ مطابق نزهت‌القلوب ص۲۲۰ ناحیه شهریارکه ازکرج‌رود
مشروب میشود جزو تهران (ری) می‌باشد. خوندمیردر حبیب‌السیر ج۲ ، ص۱۲٤ حکمران
معاصر سیستان را شهریار می‌خواند شاردن (ج٦،ص۷۹) گوید که دراصطلاح عامه شهریار
را برای کلانتر شهر بکار میبردند

۲۷ - اسم احمد ماماش باز عجیب است یکی از شاخه‌های بزرگ قبیله کرد بیل باس که در قسمت جنوب غربی دریاچه رضائیه سکونت دارند، مماش خوانده می‌شود [1]

۲۸تا۳۱ - گرچه این اسم بطور مغلوطی نوشته شده است می‌توان آنرا چنین خواند: محمد ولد پسر عزیزبیك شیره‌جی کلمه اخیر یا ممکن است از «شیره» فارسی باشد و یا از کلمه‌ای در ترکی شرقی که بمعنی میر چهار کوش وسفره‌آمده باشد (بنگرید به بابرنامه چاپ Ilminsky ص ۲۳۵) خیلی احتمال دارد که این عنوان درمورد متن ما بکسی اطلاق میشده که مأمور سفره و مشروبات شاه بوده است در دربار صفویه قسمت بخصوصی بعنوان «شیره‌خانه» وجود داشت که با «شربت خانه» فرق داشت

۳٦ - مولانا علاءالدین بیهقی [2] را سلطان خلیل پس از به‌تخت نشستن بعنوان سفیرروانه قسطنطنیه کرد (تاریخ امینی ورق ٥٦)

۳۸- شاه عماد الدین سلمان دیلمی‌دردیوان سلطان خلیل بمقام وزارت رسید و باصفهان فرستاده شد تا امورآنجارا نظمی بخشد وباعث زوال‌حاجی بك بن شیخ حسن (عموزاده اوزون حسن) گردید حاجی‌بیك ازاین جریان دلگیر گشته وبعدازمرگ سلطان خلیل سلمان را کشت (تاریخ امینی‌ورق های ٥٦ و ۸۰)

٤۱ - بعد از به‌تخت نشستن سلطان خلیل، شاه شرف‌الدین محمودجان دیلمی (بگفته تاریخ امینی ٥٦) جهت «ضبط اموال و وجوهات با قیه» روانه فارس گردید و در زمان یعقوب بوزارت ومشرفی دیوان رسیده (ایضاً ورق ۱٦۳) در سال ۱٤۸۹/۸۹٤ درمعیت برادرش امام‌الدین شیخ علی از

۱- رجوع کنید بمقاله مینورسکی در دایرةالمعارف اسلام بعنوان ساوجبلاغ

۲- بیهق یعنی همان ناحیه سبزوار درحدودالعالم (ورق۱۹) (چاپ سیدجلال‌الدین طهرانی‌ص ٥٦ - مترجم) آمده‌است «سبزوار، شهرکیست خرد برراه ری وقصبهٔ روستای‌بیه است (بیهك بیهق)» من برای این تصحیح مدیون دوست‌گرامیم عباس اقبال هستم برای نام مردان بزرگی که از بیهق برخاسته اند رجوع کنید به تاریخ بیهق، چاپ تهران ۱۳۱۷

طرف قاضی عیسی صدر، که مرد با اقتداری بود، باصفهان وفارس فرستاده‌شد تا اصلاحی درصع مالیات بعمل‌آورد هدف برگشتن شیوه‌ها وقوانین‌اولیه اسلامی وازمیان بردن هرنوع مالیاتها وبدعتهای چنگیزی ازقبیل تمغا و سیورغال بود (ایضاً ورق ۱۵۶ - ۱۷۱) اعمال فرستادگان قاضی عیسی باعث خشم بیحد کسانی گردید که دراین امر ذی علاقه بودند و منجر بحبس وبالاخره اعدام شیخ علی توسط منصور پرناك حاکم فارس گردید [1]

۴۳- نام حاکم کازرون، چلبی سیف‌الدین منتشا بگوش عجیب می‌آید منتشا اسم امیر کردی بود که پس‌از برافتادن سلجوقیان حکومتی در آسیای صغیر تشکیل داد [2] هرمقدار کردی کـه همراه او بگوشهٔ جنوب غربی ترکیه (یعنی همان سرزمین Caria باستان) رفته باشند در میان عده بیشتر ترکمن دراقلیت‌بوده و کم‌کم ازبین رفته‌اند قلمرو این امارت که Menteshe خوانده‌می‌شود بنابه گفته Wittek (ص۹۹) درسال ۱۴۲۴ جزوامپراطوری‌عثمانی گردید، وکاملا احتمال‌دارد که‌این امیرکی ازاحفاد خانواده سلطنتی آنجا بود که اجدادش مجبور بمهاجرت شده بودند این‌عنوان چلبی[3] راکه در

---

۱ - قاضی عیسی خودش بدست صوفی خلیل سماك در ۱۳ ربیع اول-۲۴ ژانویه ۱۴۹۱ درارودباد بدار آویخته شد رجوع کنید به‌جهان‌آرا

۲ - رجوع کنید به مقاله Babinger در دایرة‌المعارف اسلام به عنوان Menteshe و Das Furstentum Menteshe از P Wittek استامبول۱۹۳۴ص۵۱-۵۰ بمثالهائی کـه دراین کتاب دوم نقل شده باید اسم بارنگ شاد منش را اضافه‌کرد که قلعه او (واقع درقفقاز وشاید در منطقه‌ایروان) بوسیله شاه اسمعیل محاصره شد. رجوع کنید به‌حبیب‌السیر، ج۶، ش۳۳۷ همچنین شرفنامه ، ج۱، ص ۲۲۱ قطعه‌ای دارد درباره امرای کیلیس که ازمنتشا آمده‌اند (واین‌ممکن‌است کلیدی‌باشد برای‌یافتن اصل‌شاهزادگانی که ازکارنا آمده‌اند، والله‌اعلم)

۳- قاسم انوار دریکی از قصاید خود چلبی را بکارمی‌برد، ولی جمله بترکی‌است چلبی بزی اوتما در تاریخ امینی ورق ۶۱و۷۳ چلبی بعنوان اسم شخص بکار برده شده است . علیرغم بحثهای مختلف بوسط شرق شناسان روس هنوز اصل چلبی نامعلوم است بعضی میگویند که از کلمه سامی صلاب (صنم عربی) است وبرخی معتقدند که ازچلب ترکی است بمعنی خدا رجوع کنید به‌مقاله بارتولد در دایرةالمعارف اسلام تحت عنوان Celebi شاردن (ج۸، ص۷۰) اشتقاق آنرا از Chalap میداند

ایران ناشناخته است ولی در آسیای صغیر به‌شاهزادگان و رهبران روحانی
اطلاق می‌شود تاحدی بیان می کند

۸- کتیبه‌های متأخر اسلامی در تخت‌جمشید

کتیبه‌هایی که دوانی ذکر می کند هنوز موجود است Carsten Niebuhr [۱] از آنها نسخه برداری وسیلوستر دوساسی [۲] بعداز اصلاحات زیاد بفرانسه ترجمه کرده‌است ولی از آن پس مثل اینست که کسی به آنها اعتنایی نکرده و بعلت شهرت واهمیت کتیبه های هخامنشی وساسانی در بوته فراموشی مانده‌اند. نیبوهر ممکنست نسخه آنهارا از دانشمندان محلی بدست آورده‌وهنگام نسخه برداری مجدد اشتباهاتی رخ داده باشد [۳]

دوانی گوید که‌اول توجه‌سلطان‌خلیل معطوف کتیبه های «پادشاه‌زاده سعید شهید» ابراهیم‌میرزا شد این شاهزاده تیموری پسر شاهرخ است که‌در ۲۶ شوال ۷۹۶-۲۵ م‌۱۳۹۷ [٤] متولد ودر۸۱۷/۱٤۱٤ بحکومت فارس منصوب شده‌است در٤شوال۸۳۸/۳م‌۱٤۳۸ ابراهیم‌میرزا دراثر «عارضه‌ای» درگذشته وبعداز اوحکومت به‌پسرش عبدالله رسیده‌است [٥]

اولین کتیبه او (که درنیبوهر شماره D است) نقل شعرسعدی‌است بمطلع که رادانی ارخسروان عجم-الخ [٦] که بوسیله خود شاهزاده امضاءشده و

---

1 - Reisesbeschreibung.Kopenhagen, 1778.ii.table xxvii

۲-در کتاب مشهور خود بنام Memoires sur diverses antiqués de la Perse پاریس ۱۷۹۳، ص ۱۲۵-۱٦٥

۳- محمد نصیر فرصت شیرازی در آثارعجم، بمبئی ۱۳۱٤، ص۷-۱٦٦ بروشن‌شدن موضوع کمکی‌نمیکند وبنظرمیرسد که نسخه‌او از کتیبه‌های ناقص وشاید از کتاب Niebuhr بوده باشد دربارهٔ کتیبه کوفی عضدالدوله دیلمی فرصت می‌نویسد « مقبر درکتابی دیگر که فرانسوی بود ومترجمی آنرا برایم ترجمه‌نمود دیدم نوشته‌بود » این کتاب فرانسوی ممکنست ترجمه سفرنامه نیبوهر ویاکتاب سیلوستردوساسی بوده باشد

٤ - سفرنامه ج۱، ص۷۱۰-

٥ -حبیب‌السیر- ج۳ص۱۹۱ و۲۰۲

٦- بوستان باب اول پادشاه روم ودانشمند

تاریخ ۱۴۲۳/۸۲٦ رادارد. کتیبه E مورخ شوال ۸۲٦–سپتامبر ۱۴۲۳ وحاکی ازرسیدن اردوی ابراهیم‌میرزا باین‌نقطه است وبوسیله کمال‌الدین ایماق که که یکی ازمصاحبان شاهزاده بود (نگاه کنید به‌ص۱۹این مقاله) امضاءشده است کتیبه سومی‌نیرازابراهیم‌میرزا جزو شماره B نسوهر گشته است که باوالله باقی» شروع می‌شود اشعار نقل شده توسط دوانی باامام علی‌بن‌ابی‌طالب نسبت داده شده‌است وجملهٔ «کرم‌الله وجهه» نشان میدهد که نویسنده سنی بوده است بعدازاین اشعار نوشته‌شده. «حرره علی‌بن‌سلطان خلیل بن‌سلطان حسن‌سنةتسع وستین‌وثمانمائة» (۸٦۹-۱۴٦۴) که امکان ندارد زیرا قبل‌از تسخیر فارس بوسیله اورن‌حسن می‌باشد

کتیبه دیگری با «هوالباقی و کل‌شیءهالك» شروع شده سپس یك جمله فارسی می‌آیدکه خراب شده و بدرستی خوانا نیست (این). خط است(؟) ار کمترین بندگان، ابن حسین علام بندگان‌حضرت پادشاه جهان‌میرزاعلی‌سنه ۸۸۱ هجری» این تاریخ (۱۴۷٦میلادی)بایددرست باشد ولی ناگفته نماند که تاریخ کتابت بدرستی معلوم نیست

بعداز این شعری است از متنبی

أين الاكاسرةالجبابرةالاولى   كنزوا الكنوز فمابقين وباقوا[1]

پس‌از این اسم ابراهیم سلطان وتاریخ ۸۲٦ (۱۴۲۳) نوشته شده است و معلوم است‌که این ادامه کتیبهD می‌باشد کتیبه C دو سطر مغلوط فارسی دارد و بعد از آن شعر نظامی از مخزن‌الاسرار آمده است که دوانی نیز آنرا نقل می‌کند:—

صحبت دنیاکه تمنی کند   باکه وفاکرد که با ما کند(الخ)

بعداز این اشعارنوشته شده . « حرره علی‌بن‌سلطان‌خلیل‌بن‌سلطان‌حسن اصلح‌الله شانهم فی شهور سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه . » در خاتمه شعری است که مطابق دوانی فی‌البداهة توسط صدر علاءالدین‌بیهقی گفته شده قرار دارد ولی مصرع دوم‌آن عوض شده و بدین گونه است .

که بر سنگ حرفی نوشتم چنین

۱– شرح تبیان دیوان‌المتنبی، قاهره، ۱۲۸۷ ، ج۱، ص۴۹٦

با درنظر گرفتن این نکات باید گفت :

۱ـ تاریخ ۸۸۱-۱۴۷۶ که دوبار تکرار شده است تاریخ درست کتیبه علی‌میرزا و درنتیجه تاریخ ساختن است که دوانی شرح آنرا میدهد .

۲ ـ تاریخ ۸۶۹ غلط خوانده شده است چون خود نیبوهر مسلماً چنین اشتباهی را در نسخه برداری از روی سنگ نمی‌کرد ، باید فرض کرد که مستنسخ دیگری آنرا برایش از حافظه نقل کرده و درنتیجه اشتباهی رخ داده‌است. این مطلب بوسیله متفاوت بودن مصرع دوم شعر صدر تأئید می‌شود و چون وزن شعر تغییر نکرده است می‌توان گفت یك ایرانی آنرا تغییر داده است . شاید تکته اصلی یعنی (که نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین) درزمان نیبوهر (۱۷۶۴) ازبین رفته بود ، درصورتیکه آن شعر بطریقی که دوانی نقل می کند مهارت شاهزاده را درخطاطی بیان می کندومصلح‌الدین لاری که معاصردوانی بوده این مطلب‌را تأئیدمی کند ومی گوید «درصغرسن نوعی می‌نوشت که لطافت آن منور انظار وموجب حیرت اولاالابصار بود» [1]

۳ ـ علام شاهزاده علی در ۸۸۱ یادگاری نوشته وچیزی بمتن اصلی افزوده است ونام‌نکست این‌اضافات امضاء کسی بوده‌است که نوشته‌شاهزاده را روی سنگ کنده است

تکلمه ـ پروفسور هرتسفلد در نامه‌ای که بمن فرستاده (۸مارس ۱۹۳۹) می‌نویسد که مجموعه‌کاملی از کتیبه‌های تخت‌جمشید (عکس‌ها، نقاشی‌ها، و باسمه‌ها از روی‌آنها) را دارد و امیدوار است روزی آنهـارا منتشر سازد و می گوید که کتیبه‌های مذکوره نیبوهر در قصر تچر است : BوCوD در تالار جنوبی وE در تالار مرکزی است [2]

۱ـ مرآت‌الادوار نسخه‌موزه بریتانیا (Add ۷۴۵۰)ورق ۲۲۹، درمدح تملق‌آمیز دیگر درباره مهارت شاهزاده درخطاطی در تذکره قاضی احمدقمی (آخرقرن شانزده)آمده است که مصرع (نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین) را نقل کرده و تاریخ ۸۸۱ را تأئید میکند من برای‌این مطلب مدیون خانم C Edwards هستم که صاحب این تذکره‌نامه هستند نسخه دوم این تذکره در حیدرآباد دکن است، رجوع کنید به‌ارمغان ۱۳۱۸، شماره‌ها ۵-۶ ص۳۴۴

۲ـ برای وصف کاخ تچر یا زمستانی رجوع کنید به‌شرح اجمـالی آثار تخت جمشید تألیف سید محمدتقی مصطفوی صفحات ۲۰-۲۶ (مترجم)

نامهٔ آقا محمد خان قاجار

به میرزا ابوالقاسم قمی

از : استاد ابراهیم دهگان

این سند تاریخی را که حضرت استادی آقای ابراهیم دهگان از روی لطف برای درج در مجله بررسی های تاریخی فرستاده‌اند گویای واقعه ایست که در هیچیک از تاریخهای دورهٔ قاجار نیامده‌ایم بنا بر این چاپ این سند نکاتی از تاریخ دوره آقا محمدخان بنیادگذار سلسله قاجار را روشن میسازد البته میبایست این نامه نیز بادیگر نامه‌های تاریخی که در این شماره درج شده است به‌چاپ میرسید ، ولی چون هنگامی به دست ما رسید که مبحث نامه های تاریخی بسته‌شده بود ، واز طرفی اهمیت مطالب نامه ایجاب مینمود که درج آن به شماره بعد موکول نشود ناگزیر در اینجا به چــاپ آن مبادرت مــی‌ورزیم در خاتمه بر خود واجب می بینیم از لطف حضرت استادی سپاسگزاری کنیم

بررسی های تاریخی

مقدمه:

مجموعه‌ای مشتمل بر یکصد نامه‌یا چیزی بیشتر دراختیار نگارنده است که ازمرقعات رونوشت برداشته شده ویکی‌ازآنها نامه‌ایست که‌اینک ازنظر خوانندگان میگذرد

در راه توضیح‌این‌نامه متذکر است که‌اولا نامه‌موردبحث‌اگرچه‌تمام شده است ولی گویا مستدرکی‌هم‌داشته‌است که فعلاملحق بنامه نیست زیرا درآخر نامه بعدازعبارت«والسلام‌علی‌تابع‌الهدی»، عبارت«درضمن» هم‌باقی‌است.

ثانیاً ـ این‌نامه ازطرف‌آقامحمدخان قاجاردرپاسخ نامه‌میرزاابوالقاسم قمی نوشته شده کهمصرح در متن‌نامه است

ثالثاً ـ نامه موردبحث دربارهٔمصطفی قلی‌خان‌است که‌یکی‌ازهشت‌برادر آقامحمدخان‌بوده که‌باپادشاهی‌آقامحمدخان‌مخالفت میکرده‌است وسرانجام

گرفتار و بدست دژخیمان کور شده‌است واورا بقم فرستاده‌اند وبقول نویسنده نامه که گویا حاجی ابراهیم خان باشد مأمور گردیده‌است که در آنجا بعبادت مشغول و «آخرت خود را معمور دارد»

رابعاً ـ نامه مزبور اگرچه فاقد تاریخ است ولی جمله «هزار و دویست سال از رحلت احمدی گذشته» که درمتن نامه نوشته شده اشاره به سال رحلت حضرت محمد است که درسال دهم هجری روی داد بنابراین تاریخ نامه ۱۲۱۰ میشود و بعلاوه دراین نامه اشاره‌ای بجهاد با کفار رفته‌است[1] که مراد از آن همان جنگ گرجستان بسال ۱۲۱۰ قمری بوده‌است

واینك متن نامه

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

وجود مسعود عالی جناب قدسی‌القاب شرایع و حقایق نصاب وافادت و افاضت انتساب مؤسس قوانین الفروع والاصول مرسم معالم المنقول والمعقول حاوی الاصلین جامع الفرعین مرجع المغارب و المشارق صانه اله تعالی عن‌البوائق والطوارق ، علامت العلماء ، الافاخم ابوالفضائل والمفاخم میرزا ابوالقاسم ابقاه اله محفوظا و وایاما بنقائه ولقائه ازنوائب ومآرب محظوظ و محفوظ ، بر رأی صواب نمایش مکشوف ومشهود باد که سعادت نامهٔ گرامی واصل وارفحاوی محبت‌مطاوی مبتهج سواد ارشوارق خاطر ارادت نائل گشت وچندانکه ضمیر منیر بتلاقی آنجناب شائق افتاد که اگر نهضت موکب جهانگشاه بمسالك غزا وجهاد ، درپیش نمود بمقتضای اشواق خاطر محبت اندیش بدریافت صحبت آنجناب عزیمت اشرف غزا تصمیم مصاف

اشعاری ، که مقتضی مطالب که سابقاً اظهار شده بود ،نموده بودند از آن جمله یکی امر مصطفی‌قلی خان که همسال پی‌سپر خلاف ما گشت وبتوهمی

[1] ـ عین عبارت نامه چنین است « دراین اوقات که ازمنهب کفر و طغیان نکبابغی وعناد درساحت حوزهٔ اسلام است »

باطل باعث خرابی ولایت وتضییع نفوس وسفك دماء مسلمانان وآنهمه رنج ار
مخالفت او بردیم چگونه اورا نیازردیم نفس موسوی یاقوت بوب از پی عفو
گوسفندی که برخلاف رای آنجناب گامی چند برداشت مستحق چندان جرا
شد هر که باما رنج کشد البته جرائی درخورآن خواهیم داشت ، وازاین
گذشته بهر برحسب تمنای آنجناب او را بی کفاف معاش نخواهیم گذاشت
اینکه نوشته بودید عزیز بود دلیل گشت بعز من یشاء ویذل من یشاء چه عزت؟
وکدام ذلت ؟ ازاین پیش تظاهر عزتی باتشویش داشت وحال راحتی بی ذلت
و عزمن قائل وما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء والضراء لعلهم
یتضرعون زهی سعادت که اورا اکنون عبادتی باضراعت مقدور است و عزتی
باقناعت میسور

خصوص آفات مزروعات قم شرحی داده بودند وزبان خامه را بنوائی تأسف
وادای تأثری زیاد گشاده ازاین سانحه خود بوضوح پیوست که ما ظلمناهم
ولکن کانوا انفسهم یظلمون دراین سال که بتکلیف آنجناب درتکالیف دیوانی
اهالی قم تخفیفی رفته است عوارض سمائی پدید آمد که بکوشش و تدبیر
تغییر تقدیر نمیتوان داد ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا مابانفسهم واین قاعده
در بعضی دیگر ازممالك وامصار مانند تبریز وامثال آن جاری است وگرنه
پیشنهاد خاطر شهریاری جز ترفیه عباد وتعمیر بلاد وآرامش عالم وآسایش
امم نبوده ونیست ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء
والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بماکانوا یکسبون وجود ما سایه وجود مطلق
وقدرت ما مستهلك درقدرت حق طلب آسایش خود درپناه سایه بامخالفت ار
شخص ، صورت نخواهد بست هر آنکه درسایه کردگار رفاه و آسایش حال
خود درپناه بماند جویند ازطلب رضای خداوند جهان ناگزیر است یهدی به
الله من اتبع رضوانه سبل السلام اینکه مارا دررسمهای سلطنت و فرمانفرمائی
تتبع سلاطین قبل از بعثت اشارت کرده بودند ... هردوری مربی طوریست
وهرملتی مقتضی دولت لوشاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولایزالون مختلفون
دراین اختلاف حکم وقانون بی حساب است والذکروا الوالالباب مارا با سلاطین
ملل دیگر نسنجیدواگر بمصلحتی وقتی عدلی جور نماید لرنجند عسی ان تکرهوا

شیئاوهوخیرلکم مصادق ملت احمدی وسلاطین اسلام محمدی کافی است وهمین مصلحت را که مستلزم چندین حکمت است بر جورهای عدلنمای پادشاهان کفر که اثر آن جز رفاه نفوس اماره و رفع موانع شهوات غافلین نیست مزیتی واقعی دارد، هزار ودویست سال از رحلت احمدی گذشته وهر قرنی قرین دولتی گشته است وجل من قال، ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفیناهم من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم سابق بالخیرات اگر درپیرو این ملت غرا یکی ازسلاطین سابق را برما سابق یابند ومحمدت نمایند روا است والحمدلله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و اوتینا من کل شئی ان هذا لهوالفضل المبین از آنجناب باقتضای کمال محمدت و التفات گاه وبیگاه [که] باشارات ناصحانه وتکلیفات مشفقانه خاطرمارا خوشحال داشته ترغیب بر تخفیف حقوق رعایا وامثاله میمایند بمفاد من جاء بالحسنه فله عشر امثالها در این اوقات که از مهب کفر وطغیان نکبا نعی وعناد برساحت حوزهٔ اسلام است دراهتزاز است وبمقالید اجتهاد درمسالك وجهاد و ابواب نیل سعادت برعارض مسلمین باز است ما نیز آنجناب را از روی کمال ارادت بمور این سعادت تکلیف میمائیم و مامول ماهمه آنست که این مسئول بغایت مقبول افتد ونیز اگر تکالیف آنجناب برما گذشتن ازحقوق سلطانی است که اگر ازرعایا باریافت شود صرف مواجب غازیان ومجاهدین و تهیه و تدارك اسباب احتشام اسلام خواهد شد و در پذیرفتن این تکالیف اگر ثوابی باشد درمجرد قول آنجناب خواهدشد وگرنه گرفتن وجوه دیوانی را خصوصاً دراین اوقات عقابی نیست وازگذشتن آن بنفسه ثوابی نه، واقدام آنجناب درمسلك غرا قطع نظر ازتکلیف مستلزم اعظم مثوبات واجل حسنات خواهد بود والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوافی سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله واولئك هم الفائزون، واگر آنجناب قعود ازجهاد را بمعاذیر شرعی آرند از تحریك اصحاب و طالبین ثواب وتکلیف علماء ومقلدین دین مبین که زیاده باید جاهد وساعی [باشند] در نصرت دین وخائف و هارب از قعود بتخلف ازمجاهدین باشند وانمایخشی‌الله من عباده العلماء عذری نخواهند داشت و از ایشان خطاب انفروا ثم انفروا اخفافا وثقالا و جاهدوا فی سبیل‌الله ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون جوابی جز ذرنانکن مع القاعدین نخواهند شنود والسلام علی تابع الهدی درضمن .

اراك ـ ابراهیم دهگان

پژوهشی در بارهٔ

روی کار آمدن زندیه

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانس در تاریخ)

، آنکه بتوان باسلسله‌ای
ی آشنا گردید نخست
ری‌است که‌تجربه‌و تحلیلی
نی، جامع و مستند بعمل آید
د در روی کار آمدن آن سلسله
لملی سبب پیروزی یاشکست،
مدی یا ضعف، ترقی و یا
لاط آن گردیده است .
غانه در بارهٔ سلسله‌های
اهان ایران، دراین زمینه
رهشهای کمی از طرف
خان و محققان برخورد
انیم و شاید علت اصلی آن را
ن مسائلی از قبیل محدودیت
و مآخذ دانست، این وضع
باره زندیه بیش از سایر
له‌ها صدق می‌کند زیرا
نون توجه کمتری باین
ان شده است .

دراین نوشته سعی میشود که باپژوهشی دقیق روشن شود که چـرا طایفه زند توانستند درایران کسب قدرت نمایند وممکنات وعلل آن چه بوده است وبرای اثبات این امرناچارهستیم اگربطورخلاصه هم شده اشاره‌ای به‌وقایع بشود

یکم ـ زندگانی عشایری

با توجه بتمام مزایائی که برای زندگی عشایری در قرون گذشته از خانداریها، ازخود گذشتگی‌ها، ازپاسداری مرزهاتوسط آنها، ازجنگ‌ونزاعهای بابیگانگان و ... بیان میگردد[1] وبا اینکه قسمت اعظم نیروهای نظامی رادر گذشته عشایرتشکیل میدادند نباید نادیده گرفت که همین تیره‌ها، طایفه‌ها وبمفهوم وسیعترهمین ایل‌ها وعشیره‌ها بوده‌اند که مشکلات و دشواریهـای بیشماری را برای کشور ایجاد کرده‌اند که زیان آنها از منافع آنان برای مملکت کمتر نبوده است[2] زیرا دریکی دوقرن پیش هنگامیکه مردم اروپاو آمریکا از نیروی بخار استفاده میکردند عشایرما که مردم همین مرز و بوم هستندبرای کسب قدرت بجان همدیگرمیافتادند، سر از تن یکدیگر جدا میکردند ، ازمردم بیگناه و فعال شهرهاچشم درمیآوردند، بزور ازآنها باج و خراج میگرفتند و وضع سیاسی ، اقتصـادی و اجتماعی کشـور را فلج میکردند[3]

خاندان زند تیره‌یکی ازهمان طوایفی بود که در غرب ایران در دهـات پیری و کمازان[4] ازنوابع ملایرزندگی‌میکردند[5] وبدرستی‌مشخص نیست که آیا ازطوائف کردآن‌سامان‌بوده‌اند یا طوایف لر درتاریخ‌زندیه تالیف دکتر

۱ـ به‌مقاله عشایرایران صفحه ۸۹ تا ۹۱ مجله بررسیهای تاریخی سال یکم شماره ٤ نوشته سرهنگ دکترجهانگیر قائم مقامی رجوع‌شود

۲ـ رجوع شود به‌کتاب جمعیت شناسی « دموگرافی عمومی » صفحات ۳۰ الی ۳٤ تألیف دکترحشمت‌بهنام

۳ـ بررسی دقیق مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه خاصه صفحات ۱۸، ۳۰، ۵۸، ۷۵، ۷۹، ۱٦۱، ۱٦۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۳٤، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۱٤ حقیقت مزبوررا آشکارمیسازد

هدایتی چنین آمده است: خاندان زند که پس از نادر تاج و تخت ایران را قبضه کرد متعلق به یکی از قدیمی‌ترین ایالات عراق[6] بود و در همین ناحیه سکونت داشت. قبیله زند که از نژاد کرد بود، یکی از چند قبیله‌ای محسوب میشد که هنوز نفوذ تمدن باستان و خون ایرانیت قدیم را حفظ کرده بود[7]» کلمه نژاد در اینجا صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا نژاد در مبحث نژاد شناسی مفهوم بالاتر و وسیعتری را داراست و حال آنکه زندیه طایفه‌ای از یك نژاد بیشتر نبوده‌اند ولی آنچه از خلال نوشته‌ها و منابع مآخذی که در دست است مشخص می‌شود این است که این طایفه قسمتی از لرها بوده‌اند و پیری و کماران هم در آن زمان جایگاه لرها بوده است[8] در پایان دوره صفویه و همزمان با سلطنت نادرشاه این طایفه که تعداد جنگجویان آن در حدود هفتصد نفر بود تحت سرپرستی شخصی بنام مهدیخان زند با عملیات چریکی و جنگهای نامنظم مرتباً مزاحم عثمانیان میگردید و در هنگامی که احساس خطر میکرد عقب نشینی نموده و بارتفاعات پناه میبرد و در مجمل التواریخ چنین گوید که طایفه زند با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج رومیه[9] بطریق شبیخون و عراقی آویخته جمعی کثیر از آن طایفه را بوادی عدم میفرستاد و درصورت غلبه خصم خود را بکناری کشیده راه جبال در پیش میگرفت»[10]

باتوجه بموارد کلی فوق بخوبی مشخص میگردد که این طایفه خصوصیات لازمه را برای سرکشی در خود مجتمع نموده بودند زیرا زندگی عشایری، جنگ و گریزهای آنان با ترکان عثمانی، حرکت و فعالیت مداوم، غارت و

---

۴ ــ به صفحه ۱۴۶ مجمل التواریخ رجوع شود.

۵ ــ برای توجه شدن درموقعیت جغرافیائی پری و کمازان به فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر لطف‌الله مفخم (ص۳۸۶) و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور ج۲ ص۱۰۸ وص ۱۰۹ وهمچنین به فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش جلد ۵ استان پنجم مراجعه کنید (نام پری و کماران)

۶ ــ عرض ازایالت عراق، عراق عجم است

۷ ــ رجوع شود به کتاب تاریخ زندیه تألیف دکتر هادی هدایتی

۸ ــ به کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی صفحه ۳۴ مراجعه شود.

۹ ــ مقصود عثمانیان میباشد

۱۰ ــ صفحه ۱۴۶ مجمل التواریخ.

اول اموال کاروانیان، کوچ کردن ازمحلی به‌محل دیگر ، دست وپنجه نرم کردن باناملایمات ، حتی آب وهوا وکوهستانی بودن منطقه ویابطور کلی برجغرافیائی [11] خواه ناخواه موجب پیدایش چنین روحی‌میکردید یك روح سرکش ، یك روح طغیانی ، یك روح نافرمان واگر مختصری درپیدایش آن آتش زیرخاکستر تأخیرشد بواسطه فشارزیادی بود که ازطرف نادربراین خاندان وارد شد

نادر بدودلیل کلی امر به‌سرکوبی این طایفه دادنخست اینکه به‌قدرت رشادت این خاندان آگاه بود که امکان دارد زمانی برای وی‌ناراحتیهائی بجاد نمایند ، دوم عملیاتی بود که مهدیخان زند انجام میداد زیرا وی باافرادش اموال مسافران وکاروانیان‌راتاراج میکرد وموجبات ناامنی‌قسمتی ازایران‌را فراهم کرده بود وبهمین دلائل بود که نادربابا خان چاپشلورا برای سرکوبی‌این‌طایفه اعزام‌داشت واو باخدعه‌ونیرنگ مهدیخان‌زند وتعدادزیادی ازربدیه‌را کشت [12] وپس ازگرفتن اموال آنان ، بقیه این طایفه‌را بدستور نادربدره‌گزکوچانیدعده‌ای‌همراه‌افراداین‌طایفه‌پس ازاستقراردر کوهستانهای ابیورد ودره‌گزدراثرحملات ترکمانان وازبکها ازبین رفته وتعداد دیگری هم متواری شده بودند وبزرگان این طایفه که درآن زمان اشخاصی مانند کریم ، شیخه ، علی ویس‌محمد ، اسکندرو بدرخان میباشند ازترس‌نادرشاه توانائی هیچگونه اقدامی نداشتند بطوریکه باقیمانده این جماعت که بعدار قتل نادربراد گاه‌خودشان‌مراجعت کردندازحدود چهل‌خانوارتجاوزنمیکرد.

آرنولد تاین‌بی‌انگیزه‌های چندی‌را برای پیشرفت وترقی اظهارمیدارد که ازآن جمله شکست وضربه بیك‌قوم، فشارها ومحرومیت‌هارامی‌توان نام برد بعقیده تاین‌بی‌حمله ناگهانی بیك‌قوم وشکست ایشان همچنین فشارها ومحرومیت‌های‌وارده‌ب‌آنهامحرکی‌قوی‌بوده وقوم شکست‌خورده‌را برانگیخته است که درتجدید نظم وترتیب خانه خود بکوشد و در اوضاع ورسوم‌خود

---

۱۱ - برای آگاهی بیشتر به‌صفحات ۲۷ تا۳۱ ازکتاب جغرافیای جهان درباره جبرجغرافیائی وتأثیرآن دراخلاق وروحیات انسانها تألیف نگارنده رجوع شود

۱۲ - تاریخ گیتی‌گشای نادری تألیف محمد صادق موسوی نامی صفحه ۵

تجدید نظر نمایدوخودرا برای دادن پاسخی به شکست یعنی نیل به یك پیروزی درخشان وجبران مافات آماده نماید [۱۳]

کشتار باباخان چاپشلو درابتداوسپس حملات ازبکها ، هجوم ترکمنهای سرکش که گاهگاهی دامن طایفهٔ زندرا فرا میگرفت باقیمانده آنهارا بسوئی راند که نتوانستند حکومت را بدست گیرند زیرا می‌توان اظهار داشت که :

فشار ورنج تاحدودی انسانهارا به اطاعت وفرمانداری وادار خواهد کرد واگر این فشارها ازحد تعادل خارج گردد ونتواند بنابودی کامل آنها منجر شود ، موجب ایجاد عصیانها ، سرکشی‌ها ، نافرمانی‌ها خواهد شد واین امر درمورد زندیه کاملا صدق می کند لذا آنهارا سرسخت ، مقاوم ، غیرقابل نفوذ جنگجو وازجان گذشته بارآورد کسانی که هجوم وحشیانه ازبکهارا که همراه با کشتارزنان و کودکان بود بچشم دیده، اشخاصی که حملات خونین ترکمانان را مشاهده کرده بودند دیگر کشتن یا کشته شدن زندگانی روزانه آنهارا تشکیل میداد وهر لحظه انتظار چنین پیش آمدهائی را داشتند

زندگی نخستین این خاندان، فشارها و محرومیت های بعدی که بطور خلاصه بیان شد بخوبی یکی از عللی که زندیه توانستند شرایط ایجاد قدرت [۱۴] را درخود مجتمع کنند، مشخص می نماید .

---

۱۳ ـ کتاب فلسفه نوین تاریخ تألیف پرفسور آرنولد تاین بی ترجمه دکتر بهاءالدین پازارگاد صفحات ۵۲ تا ۵٦

۱٤ ـ درباره قدرت تعاریف زیادی شده است وشاید تعریف در این باره با زمان تغییر یابد ولی در وضع کنونی تعریفی که آرنولد تاین بی از قدرت نموده است روشن تر از دیگران بنظر میرسد وی می گوید « قدرت بزرگ یك نیروی مطلق سیاسی است که در قلمرو پردامنه خود بتواند همه نوع تأثیر داشته باشد » اما این قلمرو وسیع که تاین بی از آن سخن می گوید در جهان امروز تمام کره زمین راشامل می‌شود و اصولا چنین قدرتی وجود ندارد ولی آنچه مسلم است اگر بخواهیم خصوصیات قدرت را در زمانهای مختلف مورد بحث قراردهیم بایکدیگر تفاوت بسیار خواهد داشت مثلا بهیچوجه نمی‌توان خصوصیات قدرت را در زمانی که انسان ازسنگ برای کشتن حیوانات استفاده می نمود با زمان کنونی یکسان ایراد نمود لذا مفهوم قدرت که در قسمت بالا در زمان زندیه ذکر می‌شود نمی‌توان آن را با زمانهای قبل و بعداز آن مقایسه نمود . برای اطلاع بیشتر از قدرت و خصوصیات یك قدرت نیرومند در زمان کنونی به کتاب تاریخ سیاسی چاپ دانشکده افسری صفحات ۱۲۲ الی ۱۲٤ تألیف نگارنده رجوع شود .

دوم ـ اقدامات علی قلیخان (علیشاه یاعادلشاه)

نادرشاه با اینکه در سرکوبی دشمنان ایران و کسب افتخارات بزرگ برای کشور وجمع غنائم خدمات ارزنده‌ای انجام داد و بااینکه از نظر قوه حافظه و درك نیز شگفت‌انگیز بود[۱۵] معذالك بعلت ناراحتیهائی که خاصه دراواخر عمر گریبانگیر وی شده بود نتوانست پایه‌های حکومت خویش رابرمبنائی استوار سازد که بعداز بین رفتنش آن هرج ومرج در کشور ایجاد نشود زیرا پیروزیها، غنائم بدست آمده، جاه طلبی، عدم اطمینان به‌اشخاص، نداشتن مشاور، لشکرکشی بداغستان و صدماتی که در این سفر باردوی وی رسید، کور کردن رضاقلی‌میرزا، اقدامات‌دولت‌عثمانی، عملیات محمدتقیخان‌شیرازی در فارس، سام‌میرزا در شروان، قاجاریه در استرآباد و عوامل دیگر باعث شد که ناراحتیهای روانی وی بیشتر شود و محیطی از وحشت و اضطراب و کشتار دسته جمعی بوجودآورد وعاقبت درشب یکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۱٦۰ در فتح‌آباد نزدیك قوچان بقتل رسید و بعد از کشته شدن نادر سرداران شورشی سرنادر را نزد علیقلیخان برادر زاده نادر فرستادند و این عمل نشانه اظهار اطاعت سرداران از او بود

علی‌قلی‌خان در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱٦۰ یعنی شانزده روز بعداز کشته‌شدن نادر بتخت سلطنت نشست و فرمانی بدین مضمون‌صادر کرد « چون نادرشاه مذهب شیعه را واگذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت‌چنانکه‌خونخواری گشت که نشاطش درخونریزی بود و از سربندگان خدا و دوستان علی‌مرتضی کله مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمدقلی‌خان افشارآن غدار را گرفته از تخت‌بتخته کشید و این عمل را خدمت‌بعموم ناس و موجب رفاه‌ملك و ملت‌دانستیم‌پس‌بدعوت امرا از سبستان بمشهدمقدس

---

۱۵ ــ جونس‌هنوی که درزمان نادرشاه برای امور بازرگانی بایران مسافرت‌نموده است کتابی تحت عنوان زندگی نادرشاه تألیف نموده که بوسط آقای دکتر اسمعیل‌دولتشاهی ترجمه گردیده است وی‌می‌گوید « در اخلاق مردانی‌مانند نادرقلی، می‌توانیم‌ظلم‌وشقاوت نرون، زیرکی هانیبال، دلیری سیپیون، نیرنگ باری کرمول، سرانجام بدسرار، و حرص و طمع وسپاردانوس را داوت » بصفحه ۳۲۰ کتاب مزبور مراجعه شود.

آمدیم و باتفاق اعیان‌سپاه واستدعای‌اهالی خراسان بر تخت‌شاهی بر آمدیم »[۱۶]
وی از ظلم و ستم نادری اظهار تنفر نمود و نام خود را که علیشاه گذارده بود به عادلشاه تغییر داد زیرا میخواست بمردم بفهماند که خط مشی او در پادشاهی بسط‌عدالت است در صورتی که با کشتن‌اولادنادر در همان آغاز کار همه را متوجه این امر نمود که اگر کفایت ولیاقت نادر را درخصوص صفات شایسته آن شخص ندارد و خلاف آن را هم باثبات رساندزیرا همه فرزندان و نوادگان نادر را بغیر از شاهرخ‌میرزا[۱۷] که پانزده‌نفرمیشدندبقتل‌رساند. از فرزندان نادر رضاقلی‌میرزا بیست و نه‌ساله ، نصرالله میرزا بیست ساله ، امام قلی میرزا هیجده ساله ، چنگیزخان سه ساله، جهدالله خان شیرخواره ، از فرزندان‌نصرالله میرزا ، اولدوزخان هفت‌ساله ، تیمورخان پنجساله ،سهراب

۱۶ ــ صفحه ۲۰۱ فارسنامه ناصری

۱۷ ــ در اکثرمآخذ علت اینکه شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بقتل نرسید بواسطه این موضوع ذکر شده است که وی مادرش فاطمه سلطان‌بیگم‌دختر شاه‌سلطان‌حسین صفوی است وعلیقلی‌خان او را بدین منظور زنده نگاه داشت که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفتند شاهرخ میرزا راکه از نسل مستقیم نادر وهمچنین از بازماندگان صفویه است پادشاه نموده وبنام اوبتواند قدرت را دردست گیرد ، صفحه ۲۰ مجمل التواریخ دراینباره مینویسد « . شاهرخ میرزاکه درآن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارك مشهد مقدس محبوس ساخته خبرقتل اورا منتشر ساختند بمنظور علیقلی خان اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را برطرف کند واگــراهالی ایران پادشاهی اورا قبول نکــردند و از اولاد خــاقان مغفور شاه سلطان حسین خــواسته بــاشند شاهرخ میرزا را برای سروری در دست داشته باشد » حتی این موضوع در نسخ خطی که آقای عبدالحسین نوائی ازآنها درشماره پنجم سال سوم مجله یادگار صحبت نموده است تشریح شده‌است؛ نسخ‌خطی که مؤلف آن‌طبق آن نوشته مشخص نشده است وگویادرسال ۱۲۳۹ تحریر نسخ پایان یافته است ولی اینموضوع ازچند نظر با عقل ومنطق درست درنمی‌آید زیرا اولا شخص بیرحم ودرنده خوئی مانند علیقلی‌خان اگر چنین تصمیمی‌داشت تمام پسران و نوه‌های نادر را ازبین نمی‌برد چون اومیدانست که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفته و بفرض شاهرخ پادشاه شود چطور او میتواند بنام کسی که پدر وبرادرشان بدستوراو کشته شده اند قدرت را دردست گیرد. ثانیاً درآنزمان‌سعی‌میکردند که هیچ مدعی سلطنت وجود نداشته باشد ناموجبی برای‌طغیان وسرکشی‌مردم بشود چطور میتوان قبول کردشاهزاده‌ای راکه‌هم نسبش به نادروهم به صفویه میرسد زنده نگاهدارد و بهمین دلیل‌هم بودکه جزو اسامی‌کشته شدگان‌اسم او را هم ذکر کرده‌اند .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

سلطان چهارساله ، مصطفی خان پنجساله ، مرتضی قلیخان سه ساله ، اسدالله خان سه ساله ، اغوزخان سه‌ساله ، اوکتای خان شیرخواره یك پسرهم بعداز قتل نصرالله‌میرزا درخاندان او بدنیاآمد و بیاد پدر نصرالله میرزا نامیده‌شد ولی علی‌قلی‌خان به او هم رحم نکرد وآن نوزاد را نیز بقتل رساند

حال چرا اقدامات علیقلی‌خان را یکی از دلائلی میدانیم که باعث شد زندیه بقدرت برسند وحکومت را در دست گیرند موارد زیر است :

۱- کشتن‌شاهزادگان نادری توسط علیقلی‌خان (علیشاه یا عادلشاه) باعث شد که هسته مرکزی که بطور حتم بعد از نادر میتوانست حکومت را دردست گیرد متلاشی شود زیرا اگر بادید وسیعی بنگریم بخوبی مشهود است که شرایط ایجاد قدرت درآنزمان بخصوص در شاهزادگان نادری جمع بود وچنانچه این کشتار انجام نمی‌پذیرفت‌تاریخ ایران ازآنزمان بنحوصورت دیگری پیدا میکرد . درست است که در اواخر عمرنادرشاه با اقداماتی که او وعمال ودست نشاندگان وی بمردم رواميداشتندوحرص‌وولعی که‌وی‌برای جمع آوری پول ازخود نشان میداد باعث گردید که مردم ایران بوی بدبین شوند، درست است که رضاقلی میرزادرزمانی که‌نادردرهندوستان بودوشایعه قتل او در ایران پیچید برای اینکه کسی از خاندان صفویه زنده نباشد که بعداً ادعای حکومت نماید شاه طهماسب دوم و عباس میرزا را کشت و این

ژان‌گوره فرانسوی درکتاب خواجه تاجدارصفحات ۸۰ تا ۸٤ داستانی‌را دراین‌مورد نقل می‌کند هرچند نوشته ژان‌گوره بصورت داستان‌پردازی است ولی چون این موضوع بنظر منطقی بنظر میرسد لذا گفته های وی‌نیز نقل می‌شود ژان‌گوره می نویسد که در زمانی که عادلشاه تصمیم به قتل شاهزادگان نادری گرفت شاهرخ میرزا چهارده‌ساله و از نظر وجاهت بس‌زیبا بود ودرزمانیکه علیقلی‌خان مورد خشم‌وغضب نادرشاه قرار نگرفته بود و به سیستان تبعید نشده بود دختر او ام‌النساء که فقط یکسال از شاهرخ میرزا کوچکتر بودهمبازی شاهرخ میرزا بودوبعد ازکشته شدن نادر وزندانی شدن شاهزادگان دختر مجدداً همبازی دوران گذشته را دید که جوان زیبائی شده است وخواهان اوگردید واصراری که دختر نزد پدرش درباره زنده نگهداشتن شاهرخ میرزا نمود باعث گردید که این جوان درآنموقع ازمرگ نجات یابد حتی بعدهم بطور غیرمستقیم علیقلی‌خان ازشاهرخ خواست که از دخترش خواستگاری نماید ووی هم برای نجات جان خودش اینموضوع را انجام‌داد هرچند این ازدواج هرگز سرانجام نگرفت ولی باعث رهائی یافتن این شاهزاده از مرگ شد

امر باعث گردید که درآنزمان مردم با بدبینی باو بنگرند ولی در قبال همهٔ این وقایع مردم از یاد نبرده بودند که افغانهاقسمتی از ایران را اشغال نموده وچه فجایعی انجام داده بودند، قسمت دیگری توسط عثمانیها تصرف شده و روسها هم ازطرف شمال درخاك ایران پیش روی کرده بودند واین نادر بود که توانست کشور را ازچنگ بیگانگان نجات دهد. حال نادر کشته شده ورضاقلی میرزا هم کورشده بود و کوربودن اوباعث گردید که عملیات اودر بارهٔ کشتن شاهزادگان صفوی تاحدی فراموش شود ولی این موضوعات سبب آن نشده بود که مردم ازفرزندان ونوادههای نادر که اکثراً هم درسنین پائین عمر بودند کینه بدل داشته باشند ودرتمام منابعی که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته حتی ازخلال نوشتههاهم چنین چیری مشهود نیست.

اگر کشته شدن نادر برای افراداین خاندان نابهنگام نبود وآنهاتوانسته بودند قبلا اقدامات حفاظتی وامنیتی برای خود بوجود آورند مسلماً عادلشاه نمی توانست بآنها دسترسی پیدا نماید واگر رضاقلی میرزا بعلت نابینابودن نمی توانست پادشاه شودنصراله میرزادارای تمام شرایط بودومی توانست حکومت را دردست گیرد.

حال چرا اقدامات عادلشاه را خاصه در مورد کشتن شاهزادگان نادری یکی از علل روی کارآمدن زندیه میدانیم برای اینست که این امر باعث ایجاد دگرگونی فوق العاده زیادی درآنزمان گردید واصولا هسته مرکزی قدرت متلاشی شدودرنتیجه یأس ونومیدی بر سراسر ایران مستولی شد بطوریکه کریمخان توانست قد علم نماید و از موقعیت استفاده نموده و حکومت را بدست آورد.

۲- بعد از اینکه علیقلیخان موردسوءظن نادرقرار گرفت وبه سیستان تبعید گردید، عدهای دراطراف او گرد آمدندوروزبروز برتعداد این اشخاص افزوده میشد. در آنموقع هم مانند بسیاری از زمانها اشخاصی را که بدور علیقلیخان گردآمده بودند میتوان بچند دسته بخش نمود.

نخست اشخاصیکه موقعیت و شرایط زمانی را در نظر میگیرند چون این اشخاص اعمال بیرویه اواخر عمر نادر را مشاهده میکردند ومتوجه

بودند که دیریا زود وی ازبین خواهد رفت (مسلماً اگر نادر دارای قدرت کمتری بود زودتراز آنموقع بقتل میرسید) برای کسب محبوبیت و پیشبرد مقاصد خودشان و کسب‌ثروت وشهرت بعد ازتمعید علیقلی‌خان بوی‌پیوستند

دسته دوم اشخاصی بودند که از ترس نادر متواری شده و دراطراف علیقلی‌خان گرد آمده بودند

بالاخره عده معدود دیگری هم بودند که تصورمیکردندعلیقلی‌خان که براقدامات نادراظهار تنفرمینماید وجوان دلیری هم هست دارای فکرودانش بهتری استوتنها اومیتواند کشور را از وضعی که بدان دچارشده بود رهائی بخشد ولی بعداز کشته شدن نادر همه متوجه شدندشخصی که باآنهامهربانی مینمود ، کسیکه مالیات دو سالـه را برای کسب محبوبیت بمردم میبخشید دارای‌صفات‌بسیار بدی‌است زیرا وی‌همینکه حس کرد ارکان تخت سلطنت او تزلزل ندارد طینت خود را نشان داد وعلاوه بر کشتن شاهزادگان نـادری عده‌ای ازدرباریان خود را براثر سوءظن‌یا کشت یا کور کرد تااینکه برادرش ابراهیم که بعداً خود را ابراهیمشاه خواند براوطغیان کرد ودرنبردی که بین دوبرادر واقع شد عادلشاه گرفتار وبفرمان ابراهیم شاه نابینا گردید وعاقبت بدستورشاهرخ میرزا که درخراسان بتخت سلطنت نشسته بود گرفتـار و کشته شد

بخوبی روشن است علیقلی‌خان درابتدا بمردم یك‌ایدئولوژی‌ارائه‌میدهد وآن تنفرازفشارها و رنجهائی که بمردم وارد شده و ایجاد آزادی و عدالت است این ایده مطابق خواسته مردم است ومردم آرزومند وحتی به مفهوم بهتر نیازمند چنین ایده‌ای بودند ولی بعد مشاهده میکنند که وی نه فقط ایمان واعتقادی باین ایده نداشته وندارد بلکه خلاف‌آن را هم بشدت‌ثابت مینماید وهمین امرباعث ایجاد پراکندگی، دودستگی، متواری شدن‌عده‌ای، زدوخوردها ونظایرآن گردید ونتیجه کلی ضعف قدرت آنها وراهی بود که گشوده شد تا زندیه بتوانند خود نمائی نموده و کسب قدرت‌نمایند

۳- گنجینه نادر در کلات قرارداشت واگراین ثروت ارزنده بعدازنادر دردست شخص‌لایقی‌قرارمیگرفت وروی‌اصول‌صحیح بمصرف میرسید نه فقط

آن شخص می توانست نیروی کارآزموده و منظمی تشکیل دهد و به هرج و مرج واغتشاش پایان دهد (چون یکی از علل مهم گردآوری افراد جنگی داشتن پول بود) بلکه می‌توانست دروضع مملکت وبطور کلی دروضع مردم ایران در آن زمان تأثیر بسزائی داشته باشد ولی علیقلی‌خان در آغاز کار با سهولت توانست این گنجینه را تصاحب نماید و بعد از دست یافتن بر آن شروع به‌اسراف وولخرجی نمود و بدون توجه به‌عواقب وخیم کار پولهارا باین وآن می‌بخشید وخرج میکرد بتصوراینکه هرچه بیشتر پول بدهد اطرافیان او افزایش خواهد یافت و خود می تواند محبوبیت بیشتری کسب نموده و پایه‌های سلطنت خود را استوارتر نماید [۱۸]

ازبخش پولها و جواهرات بدون حساب در آن زمان دو موضوع مهم را می‌توان استنباط کرد نخست اینکه عده‌ای ازسران طوایف که بدور علیقلی‌خان گردآمده بودند بعلت فشارهای نادر و بخصوص نداشتن پول، دارای تعداد کمی افراد جنگی بودند زیراا گر وضع اقتصادی اواخرعمر نادر را مورد بررسی قرار دهیم بخوبی مشاهده می‌شود که اقدامات نادر درباره جمع آوری پول و متمرکز کردن آنها باعث ایجاد یك حالت تورم اقتصادی شده بود و پول درگردش بمقیاس زیادی کاهش یافته ودرنتیجه قدرت مردم ازنظر اقتصادی رضایت بخش نبود این موضوع درباره عشایری که از مسکن و مأوای خود دور شده و بدور علیقلی‌خان مجتمع گردیده بودند محسوس‌تر بوده است و بهمین دلیل هر کدام از آنها بعلت نداشتن پول نمیتوانستندافراد زیادی را بسیج نمایند ولی بعد ازاینکه علیقلی‌خان بیدریغ دست‌بتاراج خزائن‌نادری زد، قسمتی‌ازاین پولها و جواهرات بدست رؤسای همین طوایف رسید وآنها مشکل عمده خود را که باعث شده بود خاموش بنشینند ونافرمانی و طغیان و گردنکشی‌را پیش‌نگیرند حل‌شده یافتند، لذا ازاطراف‌علیقلی‌خان‌پراکنده

۱۸ــ صفحات ۲۰ و۲۱ مجمل‌التواریخ دراین‌باره می‌نویسد « . علیشاه تمامی نقود واسباب واثواب وجواهرخزانه نادری را از کلات حمل‌ونقل مشهد مقدس‌نموده ودست‌تبذیر واسراف گشوده بی مصرف به‌وضیع‌وشریف برافشاند. نقره‌خام رابیهای شلغم پخته وگوهر شاهوار را بجای‌سنگ وسفال بحرج داده ... »

شدندتا شاید ازهرج ومرجی که گریبانگیر مملکت‌شده بتوانندبهره‌برداری بیشتری نمایند.[۱۹]

عده‌دیگری هم که درآنزمان ازوی پشتیبانی‌منمودندبرای کسب شهرت وبدست‌آوردن‌ثروت بود آنهابعد ازاینکه‌مقداری ازجواهرات‌خزانه‌نادری‌را بچنگ‌آوردند بمقصود اصلی خویش دست یافتند و چون علیقلی‌خان طینت خود را درباره کشتن شاهزادگان نادری و اطرافیان نشان داد ازترس‌اینکه آنها هم ممکن است چنین سرنوشتی پیدانمایند وازبین‌بروند متواری‌شدند بخش‌پولها وجواهرات باعث تجزیه قدرت بزرگی که‌میتوانست نشوونما نماید گردید و قدرتهای کوچکتر هم که ایجاد شده بود برای داشتن نیروئی بیشتروبدست‌آوردن حکومت بایکدیگر به نزاع پرداختند و درنتیجه این کشمکش‌ها آنهاضعیف شدند وزندیه توانستند ازاین موضوع‌نهایت‌استفاده‌را ببرند وحکومت را دردست گیرند.

سوم ـ نبودن شخص لایقی ازاعقاب پادشاهان صفوی

از هنگام کشته شدن نادر تا روی کارآمدن کریمخان زند که توانست قدرت خود را درتمام مملکت بسط دهد دوران پرتشنجی برای ایران است، دورانی بود که هیچکس برجان، مال، وناموس خودایمنی نداشت کشور دستخوش هرج ومرج ودگرگونی اوضاع شده وآشفته وآشوب درهمه‌جا شعله‌ور گردیده بود مردم‌زمان صفویه که به‌راحتی وخوشی‌زندگی‌میکردند دراین دوره با حوادث واتفاقات گوناگون روبروشده بودند، هرلحظه‌منتظر لشکری بودند، هرلحظه انتظارمیکشیدند تا زندگیشان از بین برود یا مالشان تاراج شود.

فتنه افغان و اقدامات میرویس وتصرف‌ایران‌توسط این طایفه، تجاوزات محمود واشرف افغان، تصرف استانهای شمالی وغربی کشورتوسط سپاهیان روس وعثمانی، حکومت ملك محمود سیستانی درقسمتی از ایران، عملیات نادروکشته شدن او، اقدامات بعد ازقتل نادر که مختصراشاره‌ای بدان شد،

۱۹ــ صفحه ۲۱ مجمل‌التواریخ

کشمکش ها وجنگ و گریزهائی که بین طوائف مختلف انجام گردید باعث آن شده بود که بمردم فشارزیادتری وارد گردد وآنها هرچه بیشتر لگد کوب شوند .

اگراوضاع اجتماعی را دراینزمان مورد بررسی قراردهیم بخوبی مشاهده میشود که مردم دراین دوره تشنه صلح وامنیت وخواستار آرامش بوده‌اند، آنها بیادروزگار گذشته ودوران پرشکوه سلسله صفوی حسرت میخوردند پیران آنزمان داستانهائی‌راکه بارنگ و جلای مخصوصی هم رنگ آمیزی مینمودند از دوران آزادی وآزادگی ، ازدوران آسایش ورفاه زمان صفویه برای فرزندانشان نقل‌میکردند درعوض مردم بتمام‌این طوائف که بایکدیگر بمبارزه برخاسته بودند با بدبینی مینگریستند وآنها رااشخاصی فرصت‌طلب واغتشاش گر میدانستند که مخل آسایش مردم شده‌اند ومیخواهند ازهرج و مرجی که ایجاد شده است استفاده نموده وکسب قدرت وثروت نمایند،حتی کریم خان زند را هم که درآغاز ناچار بود برای استواری حکومت خویش باخشونت رفتار کند درردیف دیگران قرار میدادند .

نتیجه اینکه موجی ازعلاقه ودلبستگی مجدد بسلسله صفویه درمردم ایجاد شده‌بود مسلماً اگرشخص لایقی ازاعقاب سلاطین صفوی وجود داشت میتوانست ازاین موضوع حداکثر بهره برداری را بنماید زیرا آن ایده‌اصلی که عده‌ای را میتوان بدور رهبری مجتمع نماید،در مردم ایجاد شده بود . نبودن چنین شخصی باعث شدکه نتوان ازاین احساسات برای تشکیل حکومتی استفاده بعمل‌آید .

ازهنگام حمله افغان‌هاتاآغازحکومت کریم خان عده‌ای فرصت طلب از این‌خواسته‌مردم اطلاع‌پیدا نموده وخودرا شاهزاده صفوی ووارث تاج‌وتخت سلطنت ایران میدانستند ولی ادعای آنها بنتیجه نرسید و غائله آن رفع گردید برای آگاهی ازاین احوال شمه‌ای ازادعای این اشخاص با درنظر گرفتن حداکثر ایجاز ذکر می‌شود .

درسال ۱۱۳۴ شخصی خودرا صفی میرزا فرزند شاه سلطان حسین‌نامید ودر کرمانشاهان عده‌ای بدور اوجمع‌شدند وحتی این شخص توانست‌همدان

راهم بتصرف درآورد عاقبت این‌شخص درسال ۱۱۳۹ در حمام کشته شد و غائله اورفع گردید [۲۰]

شخص دیگری خودرا صفی میرزای ثانی فرزند شاه‌سلطان حسین‌نامید این واقعه همزمان با حکومت شاه طهماسب دوم بود . این شخص درخلیل‌آباد بختیاری اس ادعارا عنوان کرد وعده‌ای از بزرگان بختیاری گفته‌های اورا باور نموده وبدور او گرد آمدند وی حتی سکه بنام شاه صفی زد ودر اندك مدتی اطرافیان او به بیست‌هزارنفر رسید ونواحی شوشتروکوه گیلویه وخرم‌آباد را تصرف کرد بعدازاینکه خبراین واقعه درمشهد بشاه طهماسب میرسدوی نامه‌ای به بزرگان بختیاری مینویسدکه ادعای صفی میرزا کذب محض است وبرسیدن این‌نامه این مرد دیوانه را بکشید وازمیان بردارید بعداز رسیدن نامه مردم بختیاری و کوه گیلویه پس از مشورت بایکدیگر بکشتن صفی میرزا متفق و اورا بقتل رساندند. این‌واقعه درمحرم ۱۱۴۰ بوقوع پیوست.[۲۱]

شخص دیگری بنام سیدحسین خودرا برادر شاه سلطان حسین‌خواند وعده‌ای بدوراوجمع شدند وعاقبت اطرافیان اومتفرق وخوداو کشته‌شد.[۲۲]

فرد دیگری بنام میرزا سید احمد از نواده هــای شاه سلیمان‌بود وی هنگامیکه افاغنه اصفهان‌را محاصره کرده بودند باشاه طهماسب بقزوین‌رفت وسپس ازاوجدا شد وخودرا بجنوب وجهرم رسانده عده‌ای هم بدور اوجمع شدند افغانها ازلار وشیراز بجهرم آمدند وآن قلعه را محاصره کردند سید احمد که مردی‌شجاع‌ومتهور بود بااینکه‌شش‌ماه قلعه درمحاصره افغانهافرار داشت مردانه با آنهــا به نبرد پرداخت تا عاقبت بعدازکشته شدن محمود ، افغانها دست ازمحاصره برداشتند شاه‌طهماسب شاهوردیخان چگنی رابرای دفع او فرستاد ولی سید احمد براودست یافت وسپس‌اورا رها کرد. بعدازاین

---

۲۰ – عالم آرای نادری صفحه ۲۳

۲۱ – مجمل‌التواریخ صفحه ۴۷۹ و جهانگشا صفحه ۲۱ چاپ انجمن آثارملی

۲۲ – مجمل‌التواریخ صفحات ۴۷۹ – ۴۸۰ حواشی‌و توضیحات‌ازآقای مدرس‌رضوی

پیروزی‌سید احمد متوجه کرمان‌شد وعده دیگری خواه ناخواه ازاواطاعت کردند. وی درسال ۱۱۳۹خودرا پادشاه خواند وسکه بنام خود زد.

سپس سید احمد بقصد تصرف شیراز بدان سمت رهسپار شد ولی با بالشکریان افغان برخورد کرد عده‌ای ازهمراهان سیداحمد کشته شدند و او باتعداد معدودی توانست فرار نموده ومتوجه کرمان شود وچون متوجه شد هم در کرمان عده‌ای خودرا برای دستگیری اومهیا می کنند وهم شاه طهماسب شخصی را مأمور قتل او نموده است بطرف لار رفت وبعداز مبارزه شدیدی که باافغانها کردعاقبت درقلعه حسن‌آباد داراب‌متحصن شد سرداران افغان با ده‌هزارسپاهی دور قلعه را محاصره نمودند واین محاصره مدت‌هشت ماه بطول انجامید وی هرروز ازقلعه بیرون میآمد وبا افغانها می‌جنگید و داد مردانگی میداد ولی عاقبت بعلت قحطی که درقلعه ایجاد شده بودعده‌ای ازهمراهان او با افغانها سازش کردند وخبر برادر سید را که توسط نقبی میخواست بخارج ازقلعه فرار نمایدباطلاع آنها رساندند ودرنتیجه برادرش دستگیرشد. سیداحمد که گرفتاری برادررا شنید ومقاومت را بی‌فایده دید وسردار افغانی هم ضمانت جان اورا قبول نموده بود ناچار تسلیم شد واورا باصفهان نزد اشرف افغان آوردند اشرف افغان که دلاوریهای سید احمدرا شنیده بود وازاو بیشتر ازشاه طهماسب هراس داشت ابتدا اورا احترام کرد و سپس در باغ سعادت آباد زندانی نمود وبعداز سه شب در کنار زاینده رود نزدیك پل‌خواجو اووبرادرش راکشتنند وباین ترتیب این واقعه نیزدراواخر سال ۱۱٤۰ باتمام رسید [۲۳]

شخص دیگری بنام زینل خردرا اسمعیل میرزا نامید و دعوی سلطنت نمود وحتی‌محمدرضا خان عبداللو قورچی‌باشی وسپهسالار وصاحب اختیار گیلان نتوانست جلو اورا بگیرد و خلخال را بتصرف خود درآورد وبا تعدادی از لشکریان عثمانی که دراردبیل ومغان بودندجنگ کرد عثمانیها

۲۳ ـ صفحات ٤۷۰ ـ ٤۸۱ ـ ٤۸۲ ـ ٤۸۳ مجمل‌التواریخ، صفحه ۸۰ مجمع‌التواریخ وصفحه ٦٤ تذکره آل‌داود.

متواری شدند واین نقاط نیز بتصرف این شخص درآمد و درماسوله اقامت نمود. تعدادی ازمردم ماسوله که هم پیمان روسها بودند بتحریك روسها نیمه شب برسر او ریختند واورا کشتند وبدین ترتیب اطرافیان اوپرا کنده شدند [۲۴]

در نواحی جنوبی شخصی بنام محمد خرسوار ادعا نمود که برادر شاه سلطان حسین است وچون اغلب برخری سوار میشد وبخرید وفروش مشغول میشد بشاهزاده محمد خرسوار مشهور شده بود. تعدادی هم دور او جمع شدند تا عاقبت اشرف افغان عده‌ای را جهت سرکوبی او فرستاد. وی شکست خورد وبه هندوستان متواری شد [۲۵]

شخص دیگری بنام سام میرزا که در زمان نادرشاه در یکی از قلاع آذربایجان زندانی بود درزمان دولت علیشاه درتبریزخروج کردولی عاقبت در جنگی که بین او وعده‌ای ازلشکریان علیشاه که برای سرکوبی‌او آمده بودند درگرفت کشته شدوفتنه‌اونیز خاموش شد [۲۶]

میرسید، محمدپسر میرزا داود که‌مادرش شهربانو بیگم‌دخترشاه‌سلیمان صفوی میباشد بنام جد مادری‌خود سلیمان میرزا نامیده میشد. میرزا داود ده پسر داشت که یکی از آنها نامش‌ابوالقاسم است که‌پسراو میرزاسیداحمد است‌که در صفحات قبل وضع او بطور خلاصه بیان شد که عاقبت بدست افغانها کشته شد ویکی دیگراز پسرانش‌همین میرسید محمد است. میرسید محمد دراکثر سفرها همراه شاه طهماسب‌دوم بود وخواهر اورا بزنی گرفت. بعد از خلع شاه طهماسب مادر سید محمد را بمازندران وسمنان وعاقبت‌به اصفهان‌اعزام داشت بعداز اینکه نادر از هند بازگشت سید محمد رابمشهد خواست وتولیت آستان قدس‌را باو سپرد، برای‌اینکه وی را همیشه زیرنظر داشته باشد علیشاه هم بعد از نادر با میرسید محمد باحترام رفتارمیکرد وهنگامی که برای نبرد با برادرش ابراهیم عازم میشد وی را با خودبردولی بعدازشکست علیشاه وگرفتاری او بدست برادرش، ابراهیم نیز بسبب نفوذ

---

۲۴ ـ صفحه ۲۴ جهانگشا چاپ انجمن‌آثار ملی و صفحات ۴۸۳ و۴۸۴ مجمل‌التواریخ

۲۵ ـ صفحات ۴۸۴ و۴۸۵ مجمل‌التواریخ

۲۶ ـ صفحه ۴۸۵ همان کتاب

میرسید محمد با اوباحترام رفتار کرد وعلاوه برمناصب گذشته اختیارات تازه‌ای نیز به‌وی داد واوراجهت تعمیرسدرودخانه‌قم باپنجهزار نفر بدانصوب اعزام داشت. میرسید محمد باکاردانی توانست سد را تعمیر وافغانهارا که بعد از شکست ابراهیم بقم‌سرازیر شده وبجان‌و مال مردم دست‌اندازی‌مینمودند از شهر بیرون نماید وهمین امر باعث گردید که عده‌ای طرفدار پیدا نماید وسپس بمشهد مراجعت کرد

میان شاهرخ شاه ومیرسید محمداختلافاتی بروز کرد که عاقبت‌شاهرخ بر کنار شد ودرسال۱۱۶۳ میر سید محمد بعنوان شاه سلیمان زمام اموررا بدست گرفت وسکه زد هنوز مدتی نگذشته بود که عده‌ای بر اوشوریدند وشاهرخ راکه کورنموده بودند مجدداً بعنوان پادشاه انتخاب و شاه سلیمان گرفتار ونابینا شد وبدین‌ترتیب اوهم نتوانست برای‌تشکیل حکومتی قوی گامی بردارد.[۲۷]

بعداز اینکه اتحادی بین کریم‌خان،علیمردان‌خان وابوالفتح خان‌انجام شد هرسه برآن شدند که میرزا ابوتراب‌نامی‌را که‌مادرش‌یکی‌ازشاهزادگان صفوی بود سلطنت انتخاب نمایند ودرنتیجه‌میرزاابوتراب که درآن هنگام بچه خردسالی بود باسم شاه اسمعیل سوم بتخت سلطنت‌نشست . بنام اوسکه زدند وخطبه خواندند باین‌ترتیب که ابوالفتح‌خان‌حاکم اصفهان،علیمردان خان عنوان وکیل‌الدوله ونایب‌السلطنه وکریم‌خان سمت سرداری‌کل عراق را داشته باشند . هنوز چهل روز از این موضوع نگذشته بود که کریم خان برای‌تصرف مناطق غربی کشوربطرف‌قزوین وهمدان‌و کرمانشاه‌عزیمت کرد علیمردان خان از غیبت کریم‌خان‌استفاده کرد وتوانست ابوالفتح‌خان را بقتل برساند و سپس خود بطرف فارس حرکت نموده وشروع بکشتار وچپاول مردم نمود. خبر کشته شدن ابوالفتح خان واقدامات‌علیمردان خان بکریم خان رسید ووی تصمیم گرفت‌باشخصی که‌پیمان شکنی نموده‌بجنگد

---

۲۷ - برای اطلاع‌بیشتر بصفحات ۳۷ تا ۵۸ کتاب مجمع‌التواریخ تألیف‌ابوالحسن‌بن محمد امین گلستانه صفحه ۱۱ کتاب تاریخ جهانگشای نادری، صفحات ۱۳ تا ۲۹ کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی رجوع شود.

بت درنبردی که‌درنزدیکی‌سرچشمه‌زاینده‌رود بین کریم‌خان وعلیمردان
ام شد علیمردان خان متواری گردیدوپیروزی نصیب کریمخان شد.
اسمعیل میرزا که در این‌هنگام‌همراه‌لشکریان علیمردان خان‌بودچون
ست اورا دید بسوی کریم‌خان رفت، کریمخان بااو باحترام رفتار کرد و
ازاینکه باصفهان وارد شدند مجدداً او را بتخت سلطنت نشاند وخودرا
بل‌الدوله نامید درتاریخ گیتی گشا دراین‌باره مینویسد .. شاه اسمعیل
ن علامت ادبار درناصیه احوال علیمردان خان مشاهده و آثارانکسار در
ان تاب وتوان‌انصار واحوال او ملاحظه کرده‌روی‌توجه بجانب قول‌همایون
م تشث بسوی قلب‌لشکر ظفرنمون‌آورده[۲۸]. »اسمعیل میرزاهمین‌عمل
مجدداًتکرارمینماید بدین‌معنی که‌درنبردی که بین کریمخان ومحمدحسن
ن قاجار دراستر آباد انجام میشود ومنجر بشکست کریمخان میگردد وی
ه همراه اردوی کریمخان بود بسوی محمدحسن‌خان که در این‌نبردپیروز
ه‌بود میرود محمد حسن‌خان بااو باحترام‌رفتار میکند ولی‌اسمعیل‌میرزا
لام میدارد که من مبدانم‌آلت دست قرار گرفته‌ام، من‌خواهان علم هستم نه
شاهی واز آن هنگام ببعد عملا دیگرشخصی بنام شاه اسمعیل سوم عنوان
شاهی‌ندارد[۲۹]

جوان دیگری بنام‌حسین در بغداد خود را فرزند شاه طهماسب معرفی
کرد وی باکمك مصطفی‌خان شاملوی‌بیگدلی که در زمان نادر به‌عنوان
ارت به عثمانی رفته بود وبعد ازکشته شدن نادربه بغداد روی‌آورده‌بود
انست عده‌زیادی را دورخود مجتمع نماید اورا سلطان حسین‌میرزای‌دوم
ب دادند وبطرف ایران حرکت کرد و عاقبت در نبردیکه بین کریمخان
طرفداران‌آن شخص وقوع یافت کریمخان فاتح ووی متواری شد ولی‌عاقبت
ر او مشخص نیست، دربعضی‌ازمنابع نوشته شده‌است که شاه مجهول‌النسب
تل رسید ودر تعداد دیگر گفته شده است که اورا نابینا کرده‌اند وتاپایان

۲۸ - صفحه ۲٤ کتاب گیتی گشا بتصحیح آقای سعید نفیسی
۲۹ - برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور صفحات ۱۵ تا ۳۱ رجوع شود

عمر در گوشه انزوا سر برد و بدین ترتیب غائله اوهم رفع گردید [۳۰]

باتوجه بمطالب بالابخوبی صحت نظریه‌ای که دراین باره بیان‌شدآشکار میگردد زیرا همانطوریکه اظهارشد کشمکشهائی که بعد از نادرشاه درایران انجام میگردید باعث شد که مردم مجدداً بخاندان‌صفویه‌اظهار علاقه نمایند. اشخاصی‌را که‌میخواستند از این‌موضوع بهره برداری نمایند بدو دسته میتوان تقسیم کرد: نخست‌آنهائیکه بدروغ خودرا یکی ازشاهزادگان صفوی معرفی نمودند وسرانجام اظهارات کذب آنهاآشکار شد وغائله‌شان رفع گردید، دسته دوم اشخاصی بودند که حقیقتاً نسبشان بصفویه میرسیدآنها هم هریك بعللی که مختصراً بآن اشاره شد نتوانستند برای تشکیل حکومتی توفیق‌یابند و درنتیجه راه برای کریم‌خان زند گشوده شدووی توانست‌حکومت را بدست آورد.

چهارم ـ صفات کریم خان

۱ـ با اینکه‌درزمان شاه‌عباس کبیر بااقدامات برادران شرلی وهمراهان وی‌ارتش‌ایران مجهز بسلاح گرم شدمعذالك بعلت کمی‌برد سلاحها، دیرمسلح شدن، تك‌تیراندازی نمودن، تفنگهای‌سنگین وفتیله‌ای، سواری وشمشیر-زنی اهمیت خودرا ازدست نداده بودو کسانی میتوانستند رهبری عده‌هائی‌را بعهده گیرند که از نظربدنی قوی بوده وباصطلاح زور باز و داشته باشند. این‌وضع در زمان زندیه وحتی‌بعد ازآن هم بخوبی صدق میکند.

کریم‌خان ازاینجهت‌حائزشرایط بودوبطوریکه‌مشخص است ازنظربدنی قوی ودرسواری وشمشیرزنی‌ونیزه‌افکنی بی‌نظیر بود وهمین توانائی‌جسمانی و مهارت دربکار بردن انواع سلاحها کافی‌بود که اورا جزوشجاع‌ترین افراد روزگار خویش درآورد ودر نتیجه زندیه‌وعده‌های‌دیگری که بدور او گرد آمده بودند دستورات اورا ازجان ودل اطاعت‌مینمودند.

---

۳۰ ـ برای اطلاع بیشتر بصفحات ۲۴۳ تا ۲۶۹ کتاب مجمل‌التواریخ و برای اطلاع از نظریات گوناگون درباره این شخص به حواشی و توضیحات همین کتاب صفحات ۴۷۳ تا ۴۷۸ از آقای مدرس رضوی رجوع شود.

در این‌هنگام سرداران سرشناسی که برای بدست گرفتن حکومت یاالااقل فرمانفرمائی قلمرو خود کشور را به‌آتش وخون کشانده بودند عبارت بودند از کریمخان زند ، محمدحسنخان‌قاجار ، علیمردان‌خان بختیاری ، ابوالفتح خان‌بختیاری، آزادخان‌افغان، عطاخان ازبك، هاشم‌خان‌بیات ومحمدعلیخان تکلو که این عده ازروز قتل نادر تا سال ۱۱۷۲ که محمدحسنخان قاجار آخرین مدعی کریمخان زند بقتل میرسد سراسر ایران را دستخوش آشوب‌و هرج ومرج نموده بودند .

بدون شك میتوان اظهارداشت که پیدایش نادروفتوحات وی خاصه حمله او بهندوستان وبدست‌آوردن آن‌همه جواهرات گرانبها درتحریك‌این‌اشخاص بی‌تأثیر نموده است‌وبالاخره کریمخان به نیروی شجاعت فطری که توأم با دوراندیشی وفرزانگی بود توانست برهمهٔ مدعیان غلبه‌نماید

ازنبردهائیکه بین کریمخان ودیگران‌بوقوع‌پیوسته‌است بخوبی‌شجاعت و دلیری‌خان زند آشکار است اولین نبردی که می‌توان آن را آغازکار او دانست نبرد با سپاهیان مهرعلیخان تکلوبود با اینکه افراد او به‌سیصد نفر هم نمیرسید توانست با شجاعت بینظیری سپاه پنجهزارنفری مهرعلیخان را شکست‌داده وغنائمی هم بچنگ آورد در هنگامیکه بمصد تصرف اصفهان بدان طرف حرکت کرده بود چنان شجاعتی درنبرد با ابوالفتح‌خان ازخود برورداد که موجب اعجاب همگان گردید درنبرد قمشه چنان‌نیزه برشاهرخ خان زد که بااینکه وی‌زره ضخیم‌وسینه‌بند جنگی‌پوشیده بود نیزه‌ازپشتش بیرون‌آمد وبا همان نیزه اورا بلند کرد وبرزمین کوبید با شمشیر چنان برسرعبیدی بهادر اوزبك‌نواخت که‌در یك لحظه سرویکدست او از بدن‌جدا شد . یادرجنگ کمارج‌چنان با شمشیربکمراحمدخان اوزبك کوبید که وی بدونیم شد ازاینگونه دلاوریها ازخان زند بسیار دیده شده است وحتی دشمنان اوهم نمی‌توانستند ازتحسین وتعریف‌وی خودداری نمایند و مسلماً یکی ازدلائل اصلی که او توانست رقباودشمنان خود را سر کوب‌نمایدهمین شجاعت اوست . ۳۱

---

۳۱ - مجمل‌التواریخ‌صفحات ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۲۳۷ - ۲۹۱

۳ـ با اینکه کریمخان در آغاز برای استواری حکومت خویش ناچار بود خشونت نموده ودرنتیجه تعدادی یاازبین رفتندیابدستور او کشته‌شدند، معذالك شخص دوراندیش وبا سیاستی بود ودر دوران خـوداز لحاظ فهم و شعوروبلند نظری‌واندیشه صحیح برتراز دیگران بود . مهربانیهای‌او بمردم، سخت نگرفتن درباره نقاطی که بابد باج وخراج بپردازند،تواضع،سادگی، احترام بعلما وفضلا ، خونسردی ، ازخود گذشتگی ونظائر آن باعث شد که اورا از سایررقبا متمایزسازد ومردم که درآغاز اورا در ردیف سایرسرداران قرار میدادند بتدریج متوجه اختلاف او با سایرین شدند زیرا بامقایسه بـا سایرسرداران دیگر که درآنزمان بعد از دست یافتن برمنطقه‌ای ازمردم با با تازیانه پول میگرفتند،آنها را بزوربمیدانهای جنگ میکشاندند یاثروت بدست آمده را صرف جاه‌طلبی‌خودمینمودند، اقدامات کریمخان‌زند درخور تمجید وشایسته تحسین است.

پشتکار او حقیقتاً غیرقابل توصیف‌است زیرا از هریك ازرقبا وحریفان چندین بار شکست‌خورد ولی نومید ومأیوس‌نگردید و کناره نگرفت‌بلکه با نیروی بیشتری به‌نبرد حوادث رفت وهمین استقامت اودر برابرناملایمات بود که سرانجام توانست برهمه رقیبان خویش پیروزشود .

عوامل دیگری‌هم درآن هنگام بکریمخان کمك کرد کـه ازآن جمله قحطی‌وخشکسالی که سراسرمنطقه اصفهان وفارس را دربر گرفته بودمیتوان ذکر کرد. درسال۱۱۷۲ کریمخان درشیراز بود ومحمدحسنخان قاجاربرای سرکوبی اوبطرف فارس رهسپارشد کریمخان متوجه گردید قوای اوبمراتب ضعیف‌تر ازنیروی محمدحسنخان میباشد لذا بداخل شهر پناه برد وبرج و باروهای شهررا مستحکم نمود. سپاه قاجارمدتی شیراز را محاصره کردولی بعلت قحطی که گریبان گیر این خطه شده بودآنها هم از نظرآذوقه بااشکال مواجه شده بودند وهمین نبودن‌آذوقه و محاصره طولانی شهر باعث شد که تعداد زیادی از افغانها که در نیروی محمد حسنخان قاجار بودند به نیروی کریمخان پیوستند وعده زیادودیگری هم متواری شدند .

محمدحسنخان که این تزلزل را در سپاهیان خود مشاهده کرد ناچار با عده کمی راه استرآباد را درپیش گرفت این‌واقعه نه‌فقط سود کریمخان‌پایان یافت و دشمن سرسختی‌چون محمدحسنخان نتوانست باو دست یابد بلکه باعث شد عده‌ای ازسرداران که با محمدحسنخان‌همکاری مینمودند ازاوجدا شده واو را تنها باقی گذارند ، در نتیجه وی تضعیف شد تا آنجا که مدت کوتاهی از این واقعه نگذشته بود که بقتل رسید و سرسخت‌ترین دشمن کریم‌خان زند از میان رفت .

دلائلی که بطور کلی بیان‌شد باعث گردید که کریمخان بتواندحکومتی را تشکیل دهد که غیر ازخطه خراسان که آنرا برای شاهرخ باقی گذارده بود برسایر مناطق ایران حکمفرمائی نماید

پژوهشی

دربارهٔ تطور شیر و خورشید

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

« دکتر در تاریخ »

دربارهٔ تاریخچه نقش شیر-و خورشید و اینکه این نقش از چه زمان و چگونه نشان رسمی دولت ایران شده است، رساله-های چندی تاکنون نوشته شده و نویسندگان آن در نوشته‌های خود کم و بیش به تاریخچه و جزئیاتی از این موضوع پرداخته‌اند[1] اما باید دانست که با این حال هنوز تاریخچه شیر-و خورشید ایران کامل نیست و

---

۱ - این نوشته‌ها اجمالا ازاینقرارند

تاریخچهٔ شیر و خورشید بقلم سید احمد کسروی .

درفش ایران وشیر و خورشید بقلم سعید نفیسی

تاریخچه بیرق ایران وشیر و خورشید بقلم حمید نیرنوری

پرچم و پیکرهٔ شیر و خورشید بقلم دکتر نصرت‌الله بختورتاش

شیر و نقش آن در معتقدات آریائی‌ها بقلم دکتر جهانگیر قائم مقامی (در شمارهٔ ۳ سال اول مجله بررسی‌های تاریخی)

بقیه پاورقی درصفحه

باز مکاتی از آن باقیست که پژوهش وژرف نگری دربارهٔ آن نکات لازم می‌باشد و مقالهٔ حاضر دربارهٔ یکی از این نکات یعنی تطور نقش ترکیبی شیروخورشید است ما در این مقاله بیانکه منشاء نقش شیرویاخورشید

شکل ۱ــ عکس سکه کیخسروبن کیکاوس بانقش شیروخورشید

بقیه باورقی ازصفحه قبل

شیروخورشید ،نقش رسمی دولت ایران ، از ابراهیم مکلا در نشریه وزارت امور خارجه شماره۲ دوره سوم ، اسفند ۱۳٤٤

تاریخچه‌ی تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده‌ی سیزدهم هجری قمری تا امروز بقلم یحیی ذکاء درمجله مردم وهنرشماره۳۱ به‌بعد

چیست و سیر تحول آنها کدام است کاری نداریم وتنها باین نکته خواهیم پرداخت که تطور نقش ترکیبی خورشید وشیر از هنگامی که این دوتصویر با یکدیگر ترکیب‌شده چگونه بوده است و برای این گفتگو لازم استبحث خود را ازهنگامی آغاز کنیم که تصویرشیرونقش‌خورشیدبایکدیگر ترکیب شده وبصورت یك نقش درآمده است

از نوشته‌هائیکه دربارهٔ تاریخچهٔ شیروخورشید ایران نوشته شده چنین برمیآید که تاریخ قدمت نقش خورشید وشیر بروزگاران بسیار دورمیرسد و این نوشته‌ها، تاریخ ترکیب این دونقش را درنیمه اول سدهٔ هفتم هجری‌قمری تثبیت میکند و آن بباستناد نقشی است که روی سکهٔ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن کیکاوس از پادشاهان سلجوقی قونیه (٦۳٤-٦٤۲ هجری قمری) دیده میشود[۲] (شکل ۱)

اما در کتاب «سکه‌ها ومهرها ونشانهای پادشاهان ایران» تألیف‌ایران-شناس انگلیسی هـ ل رابینو H. L. Rabino بـه سکه‌ای ضرب ایـروان برمیخوریم که تاریخ آن ٦۱۱ هجری یعنی بیست وچند سالی پیش ازسکهٔ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو است و برروی آن نیزتصویر شیروخورشیدنقش شده‌است[۳] (شکل۲)

شکل ۲ ـ سکه ضرب ایروان
بسال ٦۱۱ (رابینو)

۲ ـ تاریخ ایران تألیف سرجان‌ملکم ج ۲ص۲۰۰ ترجمه‌فارسی. به کتابهای کسروی (ص۲۱) ونیرنوری (ص۸۷) وسعید نفیسی ص۵۲ـ۵٤ و دکتر بحتوری باش (ص ۲۵۸) نیز رجوع کنید

۳ ـ رابینو تاریخ‌این‌سکه‌راسال ۱۱۸۰خوانده است واشتباه است (ر ك‌به‌ص۱۵ جلد دوم کتاب‌او-سکه‌شمارهٔ۳٤)

پس ، بنابر مدارکی که تاحال موجود است ، قدمت تاریخ ترکیب دو تصویر خورشید وشیر به‌سال ٦۱۱ هجری یعنی آغازسدهٔ هفتم میرسد.

درکتابها ورساله‌های مربوط‌بشیروخورشید ، برای‌اثبات وجود ورسمیت این نقش در ایران بذکر شواهدی ازشعرهای شاعران فارسی زبان ونقاشیها وتصویرهائی که برساختمانها وروی‌کاشی‌هاوسنگ قبرهاثبت‌شده‌نیز اشاره گردیده است[٤] ولی‌مادراینجا بمدارك‌ادبی‌وشعری‌کاری‌نداریم وبنای‌پژوهش خودرا بربررسی تصویرهائی‌که ازشیروخورشید درکاشی کاریها ، نقاشی‌ها ، سکه‌ها ومهرها باقیست میگذاریم وبراین بنیاد ، پنج مرحلهٔ متمایز درسیر تکامل شیروخورشید ، میتوان تشخیص داد

مرحلهٔ یکم از زمانیست که تصویرهای خورشید وشیررا دریکجا باهم می‌بینیم واین دوره که ظاهراً تاحدود سال ۱۰۰۰ هجری قمری ادامه دارد ، مرحلهٔ ابتدائی‌تکامل‌شیروخورشید است که خورشیدوشیرراجدا ازیکدیگر نقش‌می‌کرده‌اند برای بررسی این مرحله هفت تصویر دردست داریم(تصویر های ۱ تا۷) ودراین تصویرها آنچه دیده میشود این است که شیردرهمه‌جا بحالت ایستاده نشان داده شده وجزدریك مورد (شکل شماره ۱) ، همه وقت صورت شیربطرف چپ است وخورشید هم درهمه حال بشکل قرص تمام وبا چشم وابرو وبربالای شیرقرار دارد

از این مدارك ، دومدرك اول ودوم همانست که پیش‌ازاین‌ازآنها گفتگو شد (تصویرهای۱و۲) واینک بمعرفی مدارك دیگر می‌پردازیم

۱ ـ مینیاتوری که در تاریخ منظوم مغول اثر شمس‌الدین کاشانی است و دراین مینیاتور تصویر شیروخورشیدی را برپرچم سپاه ایلخانان مغول که شهرنیشابوررا درمحاصره گرفته‌اند می‌بینیم (شکل۳)

---

٤ ـ قدیمترین نشانی که درادبیات فارسی دراین باره موجود است شعریست از سلمان ساوجی متوفی سال ۷۷۸ هجری بدین مضمون .

خورشید نصرت است بتوفیق کردگار طالع زشیر رایت جمشید کامکار
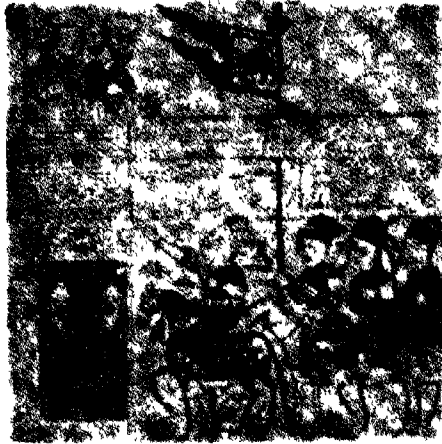
شکل ۳ـ تصویر سپاه ایلخانان وپرچم آنان

۴ - بررروی آفتابه‌ای برنجین متعلق بسدهٔ هفتم ، نقش شیروخورشیدی را می‌بینیم (شکل ٤)
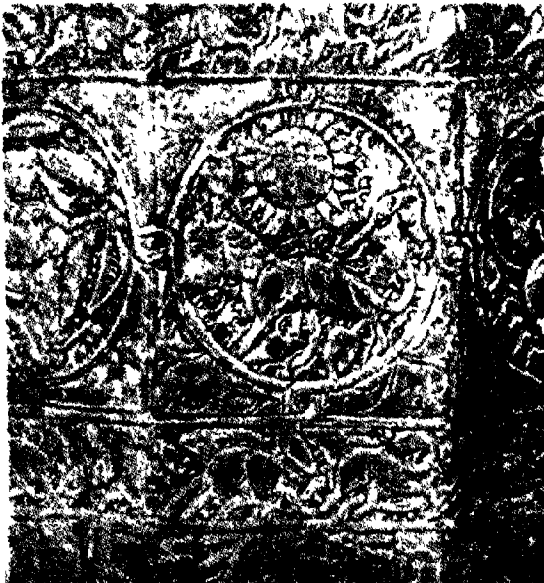
شکل ٤ ـ نقش شیروخورشید بر آفتابهٔ برنجین متعلق بقرن هفتم

۳ ـ نقش شیر و خورشیدی که بر روی دیواری کاشی کاری بتاریخ ۶۶۵ هجری
...ده و اینک درموزهٔ لوور پاریس است. (شکل ۵)
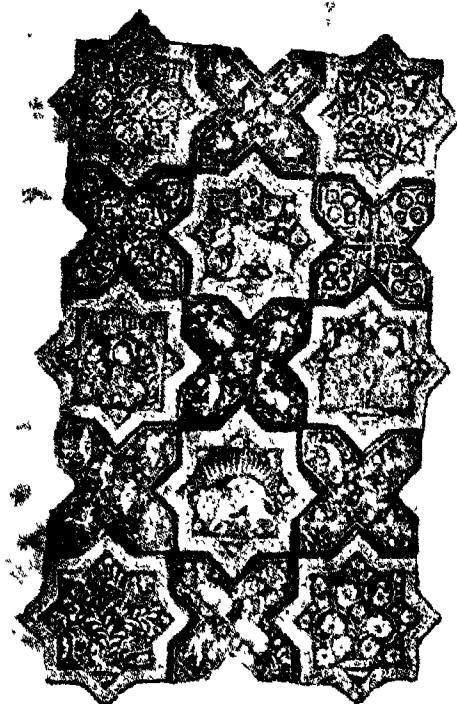
شکل ۵ ـ بدنه کاشی بانقش شیروخورشید وتاریخ ۶۶۵ هجری در موزهٔ لوور پاریس (ازکتاب سعید نفیسی)

۴ ـ تصویر شیروخورشید برروی پرچمی که هیأت سفارت ایران بتاریخ ۱۱۲۷ هجری (۱۷۱۵ میلادی) با خود بفرانسه برده بود (هیأت محمد رضا بیگ درزمان لوئی چهاردهم)(شکل‌های ۶ و ۷)

دربارهٔ این دو تصویر اخیر (تصویرهای ۶ و ۷) باید بگوئیم اگرچه این تصویرها بر پرچم سفارت محمد رضا بیگ که درسال ۱۱۲۷ بفرانسه رفته است نقش بوده ولی نگارنده معتقد است که پرچم‌های مزبور متعلق بزمان شاه سلطان حسین نیست بلکه مربوط بسالهای نخست سلسلهٔ صفوی میباشد واحتمالا همان پرچم مخصوص شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسماعیل بوده است که آقای

ر نوری دربارهٔ آن در رسالهٔ خود از قول سر توماس هربرت انگلیسی مینویسد: «در
قع شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسمعیل بود که علامت شیر و خورشید را پذیرفت.»[٥]
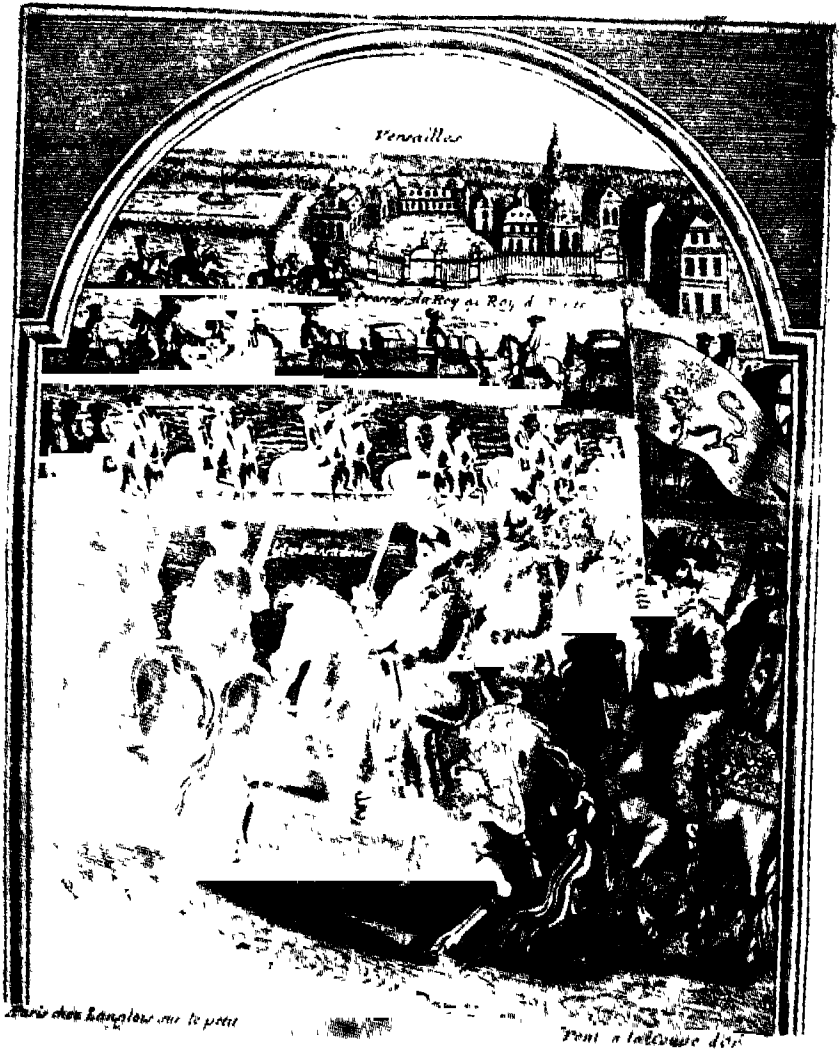
شکل ٦ ـ پرچم دورهٔ صفویه به همراه هیأت سفارت محمدرضا بیگ
(از کتاب هربت)

٥ ـ ص ١٠٤ کتاب تاریخچه بیرق ایران و شیر و خورشید.

درتأیید این نظرمیگوئیم در تصویری ازحسین علی بیک سفیر ایران که درسال ۱۰۱۰ هجری بدربار رم رفته است نقش شیری را می‌بینیم که

شکل ۷ ـ منظره دیگری از حرکت هیأت نمایندگی ایران باپرچم شیروخورشید

(از کتاب هربت)

(۸)

خورشید از پشت آن طلوع کرده‌است ، (شکل۸) واین‌تصویر میرساند که‌در سال ۱۰۱۰ هجری‌شیر وخورشیدایران درسیر تکاملی خودازحالت ابتدائی گذشته و بمرحله کاملتری‌رسیده‌بوده وبنا براین نمیتوان پذیرفت که یکصد

CVCHILINOLLIBEAG INCLYT[illegible] DOMINVS
PERSA [illegible] MAGNI SOPHI REGIS
PERSARVM
Qui die V Aprilis 1601 ingressus est Romam [illegible]
D. N. Clem. VIII ab eod. Rege Persarum
[illegible]

شکل ۸ ـ حسین‌علی‌بیگ سفیر ایران

این تصویر برای یادبود ورود او بەرم در ۱٦۰۱ در ایتالیا تهیه گردیده است .

(از کتاب حمید نیرنوری)

سال بعد باز سیر قهقرائی کرده و بصورت ابتدائی درآمده باشد بویژه که در سفرنامه‌های جهانگردان اروپائی مانند تاورنیه و شاردن هم در بارهٔ سکه‌های مسین ایرانی که نقش شیروخورشید را روی آنها ضرب میکرده‌اند میخوانیم «سکه‌های مسی ، دریك رویشان تصویرشیری است که خورشیدی پشت آن‌است و برروی‌دیگر آن نام شهری که درآنجا سکه‌زده‌شده‌است»[٦]

و شاردن نیز که نخستین بار بسال ۱۰۸۲ و بار دوم در سال ۱۰۸۵ هجری بایران آمده مانندهٔ همین مطلب را چنین نوشته است .

«سکه‌مسین در یك طرف دارای هیروگلیف ایرانیان میباشد که عبارت از شیری است که خورشیدی از پشت آن برمی‌آید و در روی دیگر ، تاریخ و نام محل ضرب پول نقش‌شده است .»[٧]

مرحله دوم

دربارهٔ‌این‌مرحله که به‌آغاز سلسلهٔ قاجار پایان‌می‌یابد ، شانزده سکه و مهر بعنوان سند در دست‌است و مانند مرحلهٔ یکم ، شیر در همه جا بحالت ایستاده نشان داده شده و صورت‌شیر در برخی از سکه ها بطرف راست و در بعضی بطرف چپ‌است و خورشید را در همه‌جا بگونه ای می بینیم که از پشت‌شیر برمی‌آید (شکلهای ۹ تا ۲۰)

شکل ۹

شکل ۱۰

تصویر ۹ ــ سکه ضرب تبریز بتاریخ ۱۰٤۱
» ۱۰ ــ » » قندهار » ۱۰٦۸

٦ ــ سفرنامهٔ تاورنیه ترجمه فارسی تاورنیه ازسال ۱۰۳۷ هجری (۱٦۲۸ میلادی) تا ۱۰۷۸ هجری (۱٦٦۸ میلادی) شش‌بار بایران سفر کرده است

۷ ــ سیاحتنامه شاردن جلد چهارم ص ۳۸۵ ترجمه فارسی

شکل ۱۲

شکل ۱۳

شکل ۱۱

تصویر ۱۱ ـ سکه ضرب اصفهان سال ۱۱۱۵
« ۱۲ ـ « « شماخی « ۱۱۱۷
« ۱۳ ـ « « ایروان « ۱۱۲۰

شکل ۱۵

شکل ۱٦

شکل ۱٤

شکل ۱۷ شکل ۱۸

شکل ۱۹ شکل ۲۰

شکل ۲۱ شکل ۲۲

تصویر ۱۴ – سکه ضرب اصفهان سال ۱۱۲۷

« ۱۵ – « « تبریز « ۱۱۳۶

« ۱۶ – « « مازندران « ۱۱۳۸

« ۱۷ – « « ایروان بدون تاریخ

« ۱۸ – « « دماوند « «

« ۱۹ – « « قزوین «

« ۲۰ – « « یزد « «

« ۲۱ – « « رعناش « «

« ۲۲ – « « ؟. تاریخ ..؟

(۱۲)

از نادرشاه نقش مهری باقیست که شیری ایستاده را نشان میدهدوخورشیدی با قرص تمام برپشت اوست ولی اختلافی که این تصویر با سایر نقشها دارد این است که بجای چشم و ابروی خورشید ، نوشته شده است« الملك لله » (تصویر ۲۳)

شکل ۲۳ ـ مهر نادر شاه

(از کتاب حمید سر نوری)

از دورهٔ زندیه نیز خوشبختانه مدرکی در بارهٔ شیرو خورشید موجود است و آن سنگ قبری است بتاریخ ۱۱٦۵ هجری که روی آن نقش شیرو خورشیدی حجاری گردیده است (تصویر ۲٤)

شکل ۲٤ ـ نقش شیروخورشید برسنك گوری بتاریخ ۱۱٦۵

(از کتاب سرهنگ دکتر بختورتاش)

مرحله سوم

در مرحلهٔ سوم که همزمان بـا **دوران پادشاهی آقا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه** است در حالت شیر تغییر فاحشی می بینیم باین معنی که شیر ار حالت ایستاده بحالت نشسته درآمده است و چهار سکه ازاین دو پادشاه در دست است که این تطور را بخوبی نشان میدهد

از این چهارسکه ، یك سکه مربوط به آقامحمدخان (تصویر ۲۵) و سه سکهٔ دیگر از زمان فتحعلیشاه است (تصویرهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸)

۱ ــ سکه آقامحمد خان

سکه شیر وخورشیدداری که ازرمان آقامحمد خان در دست است « ضرب دارالسلطنه تبریز ــ ۱۲۱۰ » می‌باشد (شکل ۲۵) و در وسط آن شیری بحالت نشسته وباخورشیدی طالع است .

شکل ۲۵ ــ سکهٔ آقا محمدخان
بتاریخ ۱۲۱۰ هجری (راپینو)
(۱٤)

از سه سکه شیردار فتحعلیشاه یکی بدون تاریخ است و بریك روی آن نوشته «السلطان بن سلطان فتحعلیشاه قاجار» و برروی دیگر آن تصویر یك شیرو یك اسب را می‌بینیم که روی دو پا بلند شده‌اند و دستهای خود را برروی لوحه‌ای که درمیان آن نیز نقش یك شیرو خورشید نشسته تصویر شده است، نهاده‌اند و تاجی بالای آن لوحه، بین صورت دوحیوان قرار دارد. پای شیر و اسب هم برروی نوارموج داری که روی آن نوشته شده «اسدالله الغالب[۸]» واقع است

شکل ۳۶ ــ سکهٔ فتحعلیشاه که در انگلستان تهیه شده است . (رابینو)

سکه‌های دیگر فتحعلیشاه که نقش شیر دارند یکی ضرب تبریز و تاریخ ۱۲۳۵ ودیگری ضرب ارومی بتاریخ ۱۲۴۹ است (شکل‌های ۲۷و۲۸)
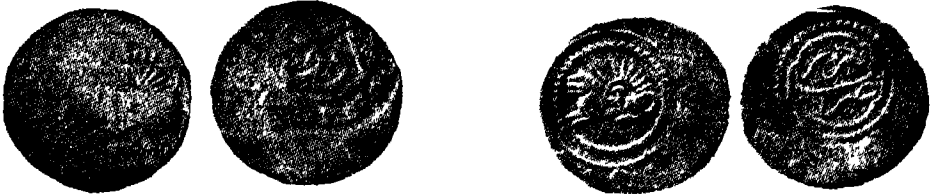
شکل ۲۷

شکل ۲۸

بطوریکه درین سکه ها دیده میشود شیر بحالت نشسته نقش شده است واز نوشته‌های جهانگردان اروپائی هم که دراین زمان بایران آمده‌اند معلوم میشود درین زمان نقش خورشید وشیر نشسته علامت رسمی ایران بوده است چنانکه گاسپار دورروویل Gaspard Dorouville افسر فرانسوی که خودمدتی

۸ــ این سکه چنانکه آقای یحیی ذکاء (شماره ۳۱ مردم وهنر) نوشته ، درانگلستان ضرب شده است طرح این سکه شباهت بسیار به نقش رسمی انگلستان دارد ولی ازاینکه چرا دولت انگلیس این طرح را مشابه نقش رسمی خود برای ایران برگزیده است آگاهی نداریم
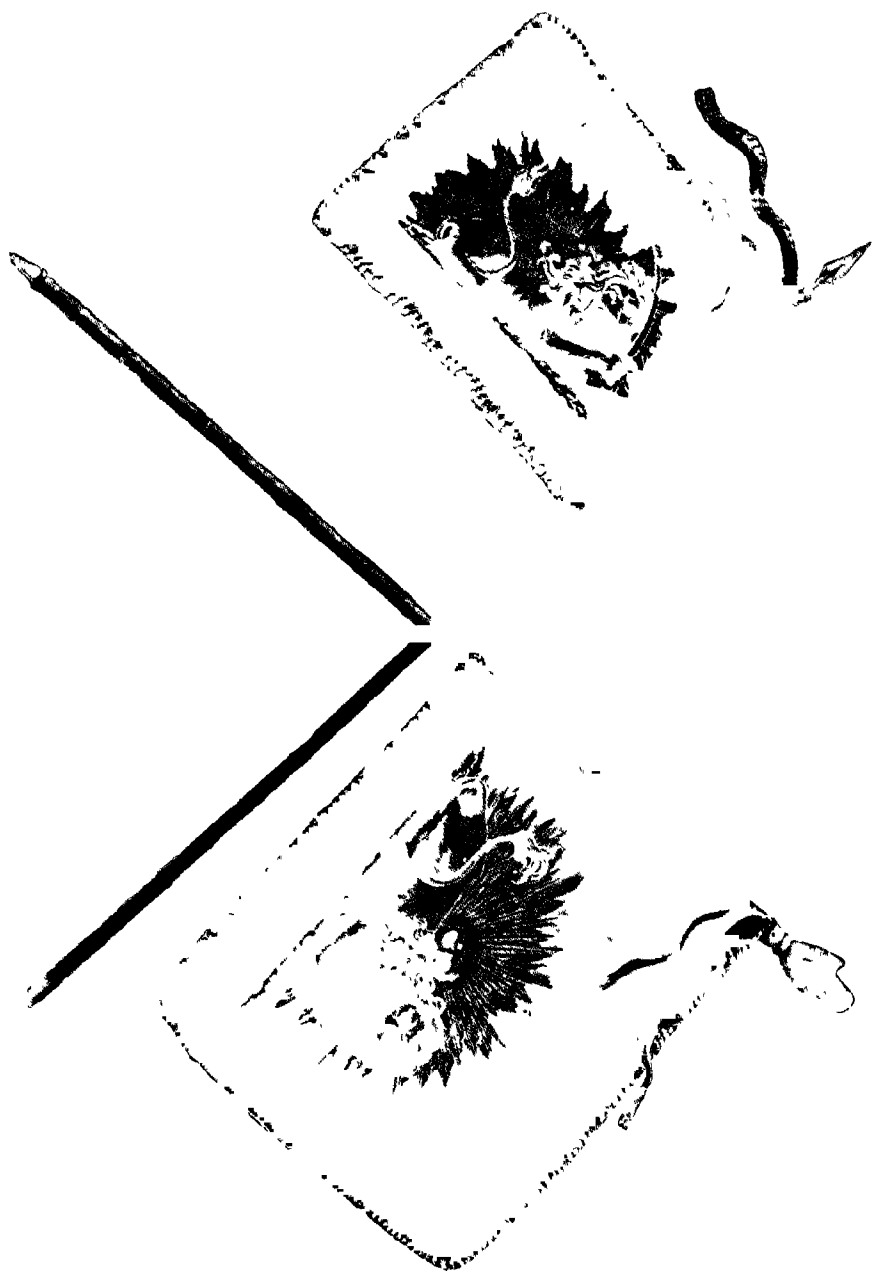
شکل ۲۹ ـ عکس دو پرچم نظامی در دورهٔ فتحعلیشاه
(از کتاب گاسپاردورویل)

(۱٦)

در ارتش ایران سمت معلمی و فرماندهی سواره نظام را داشته است تصویری از پرچم ایران را بدست داده (شکل ۲۹) و می نویسد: «در فشهای بزرگ و کوچک ایرانیان دارای نقش کشور است که شیر خفته ایست در برابر خورشید درحال طلوع»[9]

مرحلهٔ چهارم

درچهارمین مرحله از سیر تکاملی شیر و خورشید که همزمان با ۱۴ سال پادشاهی محمدشاه است تغییر اساسی تری در نقش شیر و خورشید پدید می آید و آن این است که اولاً تصویر شیر باز بحالت ایستاده برمی گردد و همه جا شیر را با شمشیری که بدست دارد می بینیم و خورشید نیز مانند دوره های پیش ، از پشت شیر طلوع کرده است

درتوضیح این وضع کسروی در تاریخچه شیر و خورشید می نویسد: «پیداست که درهمان زمان محمدشاه، بپیروی از دولتهای اروپائی چنین خواسته اند که نشانه ای برای دولت ایران پدید آورند که بروی نامه های دولتی وسکه ها و درفشها و در دیگر جاها بکار رود و در سایه برخورد با اروپا چنین چیزی نیاز دیده اند و بهتر دانسته اند که همان شیر و خورشید را با ذوالفقار یکی گردانند (شمشیر را بدست شیر دهند) و یك نشانه پدید آورند و انگار را کرده اند»[10]

اما نگارنده معتقد است که قبول این رسم تقلید از اروپائی ها نبوده و منظور از «برخورد با اروپا» را هم نباید برخورد دو تمدن دانست بلکه این وضع بر اثر ناراحتی های روحی محمد شاه بدید آمده است که در جنگ باافغانها باوجود آنکه هرات را درمحاصره داشت وفاتح میبود براثر فشار وتهدیدهای انگلیسها مجبور شد دست از هرات بردارد و به تهران باز گردد و بدینطریق غرور اوشکسته شد چنانکه قدیمترین نقش شیر و خورشید باین صورت که از زمان محمدشاه باقیست نقش روی مهر بست مربوط بهمین زمان یعنی بتاریخ ۱۲۵۵ که درست مقارن با بازگشت او از هرات میباشد و محمد شاه سخت متأثر و خشمناك بوده است دو دستخط هم مبنی بر احساسات

---

۹ – «مسافرت بایران در سالهای ۱۸۱۲ و۱۳» جلد دوم ص ۱۱۷ – لوئی دوبو Louis Dubeau نیز در کتاب خود ص٤٦٢ می نویسد شیر ایران خفته است

۱۰ – ص۲۸

محمد شاه در شرح علت بازگشت از هرات در دست است که در یکی از آنها محمد شاه مردم را به خدمت سربازی و جانفشانی دعوت میکند و خدمت سربازی را بلندترین وبرترین خدمتها می‌شمارد[11] و در دیگری میگوید «مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر وجنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم، هرگز بخدا قسم. اسیرهای ما خاطرجمع باشند که تا جان دارم ازاین نیت برگشت نخواهم کرد وبفضل خدا همهٔ اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم »[12]

خوب پیداست که دریك چنین وضع روحی بوده‌است که محمد شاه دستور داده شیرخفته را برپا دارند و شمشیری نیز بدست او دهند و این تصویررا نیز ازهمین زمان برمهرخود نقش کرده است (تصویر ۳۰)

شکل ۳۰ ـ مهر محمد شاه به‌تاریخ ۱۲۵۵ هجری

ازاین دوره پنج نوع سکه ودومهرموجوداست که قدیمترین آنها مهریست که از آن سخن گفته شد (تصویر ۳۰) سکه‌های دیگر و مهردوم اینهاهستند (شکلهای ۳۱ تا ۳۶)
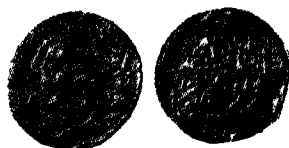
سکل ۳۱ ـ ضرب سال ۱۲۵۸

شکل ۳۲ ـ ضرب سال ۱۲۶۰

۱۱ـ ر ك به ص ۹۰ ـ ۹۱ ج ۲ ناسخ‌التواریخ قاجاریه چاپ نگارنده این مقاله
۱۲ ـ ناسخ‌التواریخ قاجاریه ج ۲ ص ۹۲ چاپ نگارنده

شکل ۳۳ ـ ضرب سال ۱۲۶۰

شکل ۳٤ ـ ضرب سال ۱۲٦۱

سکل ۳۵ ـ سکه بناریخ ۱۲٦۳

شکل ۳٦ ـ مهربتاریخ ۱۲٦٤

سکه دیگری نیز دردست اسب (تصویر۳۷) که از پاره‌ای جهات باید آنرا مربوط برمان محمد شاه دانست [۱۳] ولی چون شیر رو- آن شمشر

شکل ۳۷

۱۳ ـ بطوریکه دیده میشود گرداگرد نقش شیروخورشید دراین سکه حاشیه‌ای از برگ زیتون نقش شده است و بررسی سکه‌های ایرانی بعداز اسلام نشان میدهد که تصویر برگ زیتون برای نخستین‌بار دردورهٔ محمدشاه روی‌سکه‌ها نقش گردیده است

بدست ندارد ، ممکن است متعلق بزمان فتحعلیشاه باشد ورابینو نیز تاریخ آنرا ۱۲۴۲ [۱۴] خوانده‌است وچنانچه این تاریخ درست باشد این ابهام پیش می‌آید که این سکه برخلاف سکه‌های دورهٔ فتحعلیشاه بحالت ایستاده است مگر چنین توجیه کنیم که این سکه وضعی خاص بین دو دورهٔ فتحعلیشاه و محمدشاه میباشد ودراین صورت آنرا خود مرحله‌ای از تکامل شیر وخورشید باید دانست

مرحلهٔ پنجم

بعد از محمد شاه چون ناصرالدین میرزا پسرش بپادشاهی رسید بدلایلی که نمیدانیم چه بوده است ، وضع نقش شیروخورشید را بزمان فتحعلیشاه برگردانید و برروی سکه‌های خود باز تصویر شیرنشسته را نقش کرد

قدیمترین سکه‌ای از ناصرالدین‌شاه که نقش شیر وخورشید دارد بتاریخ ۱۲۷۱ هجری قمری است که بریك روی آن نوشته شده « فلوس رایج ممالك ایران» وروی دیگرش شیری نشسته باخورشید طالع ضرب‌شده‌است (تصویر ۳۸)

شکل ۳۸

وازاین نوع سکه ، چهارسکه دیگر نیز دردست است که عکس ومشخصات آنها درزیر دیده میشود (شکلهای ۳۹و۴۰و۴۱و۴۲)

شکل ۳۹ شکل ۴۰

---

۱۴ ــ جلد دوم ص ۱۵
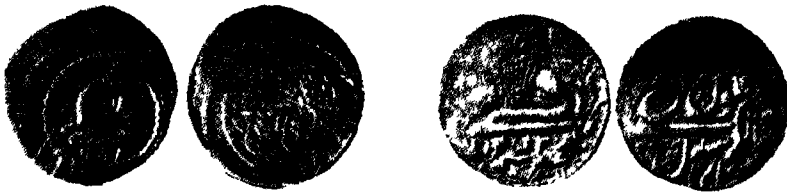
شکل ۴۲ شکل ۴۱

در این سکه‌ها هم، چنانکه در بالا گفته شد شیر بحالت نشسته نقش شده است

علاوه بر سکه‌های مزبور، چهار مهر بیرمربوط باین سالها موجود است که روی آنها تصویر شیر نشسته باخورشید را نقش کرده‌اند واین چهار مهر عبارتند از

دومهر ازمیرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم [۱۵] تصویر (۴۳)، یك مهر متعلق بدیوانخانه دولتی بتاریخ ۱۲۶۷ (تصویر ۴۴)، که پای سندیست واصل آن متعلق بنگارنده میباشد ومهر سوم از فرخ خان امین‌الملك است واز روی نامه‌ای موجود در وزارت امورخارجه فرانسه عکس برداری شده است [۱۶] (تصویر ۴۵)

شکل ۴۳ ـ دو نوع مهر میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری

۱۵ ـ گلشنه از کتاب سیاستگران دوره قاجار ج ۱ تألیف شادروان خان‌ملك ساسانی

۱۶ ـ برگ ۴۸ جلد ۲۹ اسنادو مکاتبات سیاسی ایران

شکل ٤٤ ـ مهر دیوانخانه عدلیه
مرحلهٔ ششم
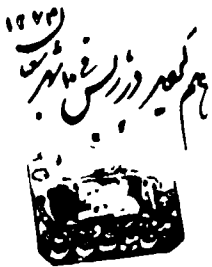
شکل ٤٥ ـ مهر فرخ‌خان
امین‌الملك غفاری

بررسی تحول نقش شیروخورشید نشان میدهد که درحدود سال ۱۲۸۱ قمری بارتحولی درتصویرشیروخورشید روی داده است زیرا برای نخستین باردردورهٔ ناصرالدین شاه سکه‌ای بتاریخ ۱۲۸۱ می‌بینیم که دوباره شیررا بحالت ایستاده نقش کرده‌اند و از این پس همیشه نقش شیر را بر روی سکه‌ها بحالت ایستاده وباشمشیری بدست می‌یابیم اما درنقش روی مهرها این وضع ثابت نمانده‌است وتصویرشیررا بدوصورت نشسته وایستاده، هردو، نقش می‌نموده‌اند واین‌وضع بیشتردرمهرهای وزارت امورخارجه وسفارتخانه‌های ایران مشهوداست وشادروان سیداحمد کسروی درتوجیه آن می‌نویسد :

«چیزیکه هست گویا برخی دولتیان می‌ترسیده‌اند که ازسرپا ایستادن شیروشمشیر بدست گرفتن آن گمان جنگجوئی بدولت ایران رود، وآنرا باحال ناتوانی دولت سازگار نمی‌دیده‌اند ازاینرو باسیاست راه رفته بروی نامه‌های وزارت خارجه و همچنان بروی برخی سکه‌ها شیررا خوابیده و بی‌شمشیرمی‌نگاشته‌اند چنانکه همین رفتاردروزارت خارجه تاپیش اززمان رضا شاه پهلوی نگهداشته شده‌بود وشیرها بروی نامه‌های آن وزارت‌خوابیده

وبی‌شمشیر نگاشته می‌شد » [۱۷]

بر سخنان شادروان کسروی لازم است بیفزائیم که وضع نقش شیر و خورشید برروی مهرها در این دوره از این بی‌ثباتی هم گذشته و کارش بابتذال کشیده بود چنانکه ازاین‌پس گذاشتن نقش شیروخورشید بر روی مهر میان مردم عادی‌هم سرایت کرد و اشخاص عادی هم تصویر شیر و خورشید را بر روی مهرهای شخصی خودنقش میکردند از این نوع اکنون مهری که نام اسماعیل بتاریخ ۱۳۰۰ قمری کنده شده ونقش شیروخورشید ایستاده‌ای دارد درتصرف نگارنده است (تصویر ٤٦)

شکل ٤٦

و نیز قبض رسیدی بنام فرهادخان پرده‌دوز موجوداست (شکل ٤٧) که بتاریخ

۱۷ - تاریخچه شیروخورشید ص۲۷-ص۲۹ چاپ سوم

رجب ۱۳۲۵ هجری میباشدو بموجب آن یکبار چهل تومان و بار دیگر ده تومان بابت اجرت ومخارج پرده دوری دریافت داشته و درپای آن مهر حودرا که سجع «عبده فرهاد ۱۸۹۶» دارد زده وتصویر شیر وخورشید نشسته‌ای بالای نام او نقش گردیده است

بنابر آنچه گفته شد در سیر تکاملی ترکیب نقش خورشید و شیر شش مرحله متمایز ، تشخیص داده میشود و بانمونه‌هائی که از سکه‌ها بدست داده شد از این مبحث برای سکه‌شناسی نیز میتوان استفاده نمود

پایان

هیأت‌های سیاسی عادلشاهی

به

دربار شاه عباس صفوی

نوشته

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی

دانشگاه اسلامی علیگر هندوستان

ترجمه

رسول پیری

فرمانروایان دکنی بیجاپور [1]
گولکنده [2] و احمد نگر [3]
مناسبات و روابط صمیمانه‌ای
با شاهان صفوی بویژه با
شاه عباس (۹۹۶ - ۱۰۳۸)
داشته‌اند و به علت وجود همین
پیوندهای دوستی و مودت بوده
که هیأت‌ها و سفرای سیاسی
بسیاری میان آنان رد و بدل
شده است حتی در بعضی موارد
فرمانروایان دکنی دست استعانت
به سوی شاه عباس دراز کرده،
در اختلافاتی که با سلاطین
مغول داشته‌اند ازوی استمداد
می‌جستند

تا به تخت نشستن جهانگیر شاه
در سال ۱۰۱۴ هـ فرمانروایان

---

1 — Bijapur

2 — Golcunda

3 — Ahmadnagar

دکنی از جانب او احساس خطر نموده مصمم می‌شوند سرزمین خود را از اضمحلال کامل رهائی بخشند. بهمین سبب سفیرانی بدربار شاه‌عباس گسیل داشته از وی درمورد این مسئله حیاتی یاری می خواهند. اسکندر منشی [۱] مؤلف کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» درگزارش بیست‌وهفتمین سال سلطنت شاه عباس (۲۳-۱۰۲۲) به سفرای دکنی اشاره کرده چنین می‌نگارد [۲]

« چون سلاطین عظام دکنی ازقدیم ایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل‌از این عادل‌شاه والی بیجاپور میر جلیل‌الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان و درحسن خط نستعلیق سرآمد زمان ونادره‌ی دوران است و بر حسب تقدیر به ولایت دکن رفته بااو می‌بود و محمد قلی قطب شاه والی گلکنده و ملك عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هریك ایلچیان سخندان با تحف اخلاص وتحف و هدایا و بیلاکات لایقه به درگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان می شده اند استعانه نموده بودند

چون میانه حضرات پادشاهانه دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموری همواره‌طریقه‌ی محبت و ودادوشیوه‌ی مودت واتحاد مرعی ومسلوك بوده و فیمابین حضرت اعلی ظل‌اللهی و حضرت پادشاه والا جاه ، گردون بارگاه‌سلیم شاه‌فرمانفرمای ممالك هندوستان زیاده‌ازپدران فردوس‌آشیان طریقه‌ی مصادقت ودوستی و رابطه‌ی الفت‌وبرادری‌واقع‌وخصوصیات‌دوستانه وبی‌تکلفیهای برادرانه مسلوك است نخست نامه‌ای محبت‌طراز به‌آن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضا جوی خاطر اشرف گشته ترك مخاصمت ایشان نمود بنابر آن در این سال حضرت اعلی حسین بیك (قبچاق) تبریزی را به رسالت قطب شاه و درویش بیك مرعشی

۱- اسکندربیك ترکمان نویسنده و مورخ معروف دوره‌ی صفویه متولد ۹٦۸ متوفی به‌سال ۱۰٤۳، از آثار دیگر او کتاب‌ترسل من‌منشآت خواجه اسکندربیگ منشی،م

۲- عالم آرای عباسی جلد دوم - صفحه ۸٦٦

را به ایلچیگری نظام شاه وملك‌عنبر وشاه قلی بیك (زیك)را به‌سفارت‌عادل شاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزادرقلم‌آورده . ارسال داشتند

چون محمدقلی قطب شاه به جوار رحمت‌الله پیوسته بود وسلطان‌محمد برادر زاده (وداماداش) برسرقطب‌شاهی تمکن‌یافته لوازم پرسش‌و مدار کماد به فعل‌آورده ایلچیان مذکور از اصفهان مرخص گشته به‌اتفاق میر خلیل و فرستادگان سلاطین‌مذکور روانه‌شدند درویش‌بیگ‌ورشیرازسفر عقبی‌اختیار نموده محمدی بیك‌پسرش‌درعوض‌پدر بدین‌خدمت مأمور گشت‌اووحسین‌بیگ هردو به‌مقصد شتافتند اماشاه‌قلی‌بیگ چندروزی‌به‌جهت‌اختیارساعت‌دررفتن تأخیر نموده بودوموسم‌سفر دریا دراین‌سال گذشته نتوانست رفت بنابر آن میرخلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادل‌شاه‌ازشیراز باز گشته به‌پایه‌ی سریر اعلی‌آمد »

ازطرفی‌حکام‌مذکور[1] تااندازه‌ای‌خط‌مشی‌عاقلانه‌ای درپیش گرفته‌روابط خود را بادربار امپراتوران مغولی بطور کامل قطع نکرده بودند .

در این گفتار کوشش شده است که پاره‌ای از جزئیات مأموریت سفرای عادل شاه در دربارایران مورد بررسی قرار گیرد طبق نوشته‌ی مؤلف «عالم آرای عباسی» نخستین ماموریت به شاه خلیل‌الله[2] داده شد و او بهمراه دو سفیر دیگرد کنی به ایران آمد استرآبادی نیز به‌مأموریت میرخلیل‌الله اشاره می کند .[3] بنابر نوشته‌ی اوچون شاهان صفوی ووالیان دکن‌مناسبات و روابط دوستانه‌ای داشتند ، بهمین سبب شاه عباس میرخلیل‌الله را به‌ایران فرا می‌خواند و عادلشاه نیز اورا به‌عنوان وزیرمختار خودروانه دربارایران می کند . اگرچه در هیچ مأخذ و مرجع دیگری دعوت شاه عباس از میر خلیل‌الله موردتأییدواقع نشده‌است ، لکن‌صحت این‌نکته‌مسلم ومحقق‌است که

۱ــ منظورحکام دکنی‌است م .

۲ ــ منظور همان میرخلیل‌الله خوشنویس است که در اینجا نویسنده از او بانام شاه‌خلیل‌الله یاد می کند م

۳ ــ فتوحات عادل‌شاه ، موزه‌ی بریتانیا ـ ص ۳٦۷

میرخلیل‌الله همراه دیگر سفرای دکنی از دربار قطب‌شاه و نظام‌شاه به‌ایران آمدند تا شاه‌عباس امپراتور مغولی را وادار کنند که از الحاق سرزمینهای آنان به‌قلمرو خود، خودداری نماید. خوشبختانه نامه‌ای را که ابراهیم‌عادل شاه توسط میرخلیل‌الله به شاه عباس نوشته، در مجموعه‌ای بنام «مجموعه‌ی مکاتیب زمان سلاطین صفویه» در کتابخانه آصفیه حیدرآباد بدست آمده است. این مجموعه که چند سالی پیش از ۱۰۳۸ هجری تألیف شده، فرمانها و مکاتیب رسمی شاهان صفویه و نامه‌هائی را که حکام و فرمانروایان و اعیان و اشراف استانهای مختلف تا پایان سلطنت شاه‌عباس اول به سلاطین صفوی نوشته‌اند در بردارد.

نامه مذکور سند معتبری است که مشکل مناسبات دکن ومغول‌را روشن می‌سازد ونظر به‌اهمیتی که‌دارد لازم است که مفاد قسمتی از آن ارائه‌شود:

نامه‌ای است از جانب بنده‌ی مخلص ابراهیم به اعلیحضرت شاه عباس کبیر[۱] پدران من پیوسته چشم‌امید به‌درگاه اجداد آن‌اعلیحضرت داشته، رشته‌های دوستی ومودت میان‌آنان برقرار بوده‌است. من‌نیز بسهم خود جز به احیاء آن روابط و تحکیم آن قیود مودت نخواهم بکوشید.

اقالیم دکن‌بخشی ازقلمرو امپراتوری صفوی محسوب بوده، استانی‌همچون استانهای‌عراق، فارس و آذربایجان به‌شمار می‌آید. لذا پیوسته اسامی شاهنشاهان صفوی درمجالس وعظ و خطابه برفراز منبرها خوانده شده ودر آینده نیز خوانده خواهدشد[۲] «زینت منابر باسم اسامی‌آن سلسله علیه بوده وهست وخواهد بود».

---

۱ – خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که آنچه دراینجا از نظر آنها میگذرد ترجمه‌ای‌است از متن ترجمه انگلیسی نامه‌ی مذکور ومسلماًطرز انشاء ونگارش وجمله‌بندی متن اصلی آن باآنچه دراینجا ملاحظه می‌فرمایند فرق دارد. مترجم

۲ – از متن اصلی
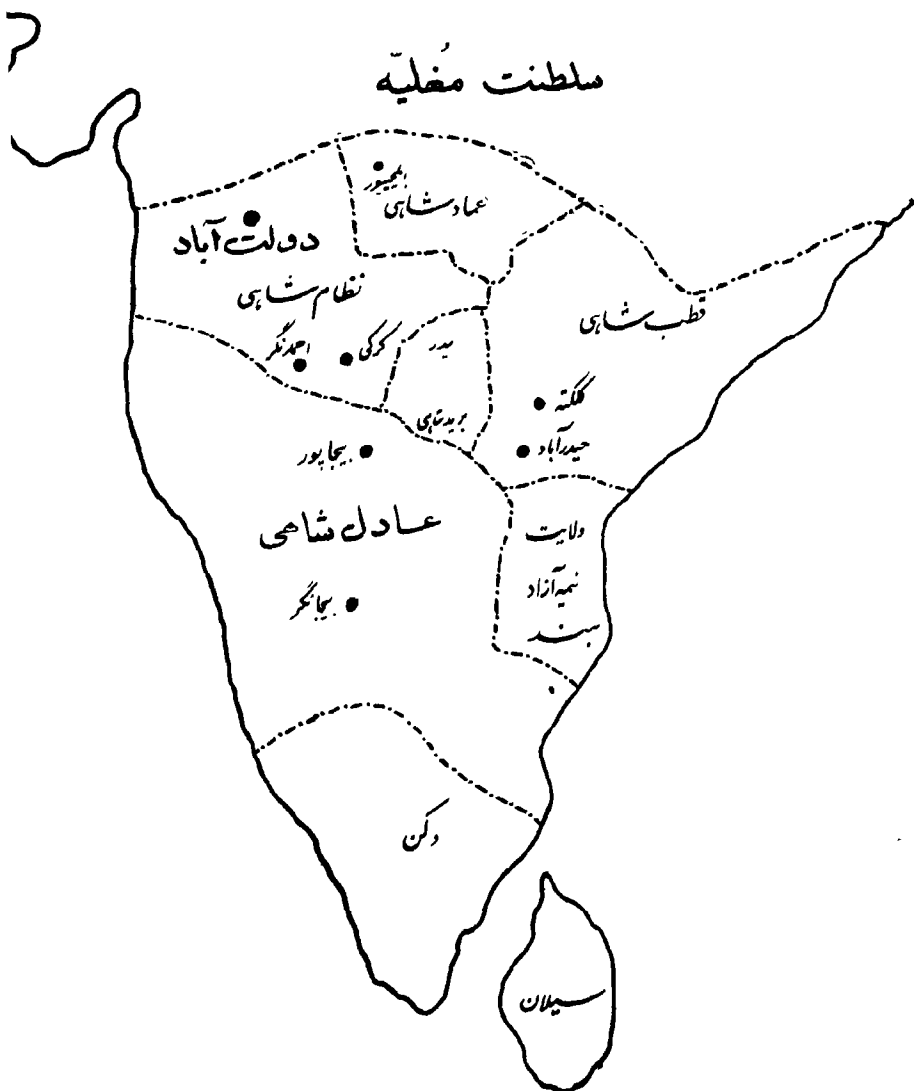
نقشه‌ی ولایات دکن ــ نقل از کتاب چاند بی‌بی

(ازحمایت آقای دکتر شهریار نقوی که این نقشه را در اختیار من قرار داده‌اند سپاسگزارم مترجم)

شاه عباس و خان عالم سمیر هند
کاربشنداس نقاش هندی که باخان عالم به ایران آمده بود
ازکتاب «مینیاتور سازی ایرانی واسلامی» والرشولس

پدران ما با حمایت و پشتیبانی احداد آن اعلیحضرت به حکمرانی این سرزمینها منصوب بوده‌اند بنابراین وظیفه ماست که تحت الطاف و توجهات آن اعلیحضرت براین سرزمینها حکمرانی کنیم وازآنها در مقابل تجاوز احنبی دفاع نموده دراسرار مراتب بندگی وانجام وظایف محوله همچون دیگر حکام وگماشتگان قصور و کوتاهی ننمائیم

« ارث و استحقاق بندگی و خدمتکاری آن درگاه را بر ذمهٔ خود از فرایض ضمن اوجب میدانند و خودرا یکی ازمصمداران درگاه دانسته درحفظ وحراست این ولایت که فی‌الحقیقت آن شاهنشاه بطریق عاریت به‌این بنده سپرده‌اند بجان وجان کوشیده . »[1]

چندی پیش والی آگره [2] ولاهور وفات یافت و پسرش جانشین او گردید ، مدام پیامهائی به‌جانب ما فرستاده که باارسال سفرائی مرگ پدرش را تسلیت و تاجگذاری وی‌را تهنیت گوئیم ولی ماپاسخ دادیم که خداوندگار این اقالیم همانا اعلیحضرت (شاه‌عباس) می‌باشند وما ازجانب بندگان ایشان برآنها حکومت می‌کنیم لذا جادارد بلافاصله سفیری جهت مشاوره در مورد مراتب فوق‌الذکر ازجانب آن اعلیحضرت فرستاده شود، چون مابدون کسب اجازه ازآن درگاه فرستادن سفیر به‌دربار مغول را صحیح نمیدانیم اگر عاجلا آن اعلیحضرت سفیری انتخاب واعزام فرمایند ماباحضوروی درموارد مذکور مذاکره کرده در صورت اتخاذ تصمیم به‌اعزام سفیر در انجام آن کوتاهی نخواهیم کرد این

۱ــ از متن اصلی

Agra — ۲

پاسخ پادشاه معول‌را گـران افتاده، وی را بیش‌از پیش خشمگین نموده‌است لذا بدون مآل‌اندیشی مصمم گردیده که سرزمینهای مارا به‌قلمرو خود منضم وملحق نماید «بندگان در جواب مرقوم نمودیم که ممالك ولایات دکن آن پادشاه کامکار ذوی‌الاقتدار کشورستان‌است، و ما نگه‌دار و صوبه‌دار ایشانیم و از درگاه چون یکی ازعازیان عظام . به‌تهنیت و تعزیت فـرستاده‌اند، بغیراز اجازه‌آن درگاه، ایلچی بدانصوب فرستادن موجب‌سهوو خطاست چندروزی صبر نمایند تاعریضه‌ای مشتمل براین مضمون به‌پایه‌ی سریرفرستیم تابهرنوع که‌رضا صادرشود عمل‌نمائیم. بعداز اطلاع براین‌معنی‌تمرد وتجبر به‌حرکت آورده مبالغه وابرام درفرستادن ایلچی نمودند بندگان درجواب مرقوم نمودیم که‌اگر دراین‌امر بسی جدوجهد می‌نمایند مناسب آن‌است که چون در این ایام ایلچی از درگاه به‌آن صوب فرستاده‌اند و کتابتی محبت‌آمیز به‌مومی‌الیه مرقوم شده که‌بزودی به‌این صوب آید . بعد ازوصول‌ایلچی مذکور به‌مشاور واستصواب آن‌عمل‌نموده ایلچی روانه‌خواهیم‌نمود تادرآن‌درگاه مؤاخذه‌ومصادره بربندگان‌نشود استماع‌این‌معنی‌باعث ازدیادغرور گشته، حالی کمال جرأت نموده جهت تصرف این‌ولایات‌متوجه گردید »[1]

اگر چه ما آماده‌ایم که باتمام قوا از قلمرو خود دفاع نمائیم‌و به‌پادشاه‌معول اجازه‌ندهیم حتی‌یك‌انگشت ازخاك مارا اشغال کند،ولی‌باوجوداین‌جادارد که‌آن‌اعلیحضرت گامی‌فراتر نهاده‌دراین‌مسئله حیاتی مارا یاری‌فرمایند از طرفی‌مدتهاست‌سکنه‌ی‌این‌مناطق‌درظل‌حمایت اجدادآن

۱ــ ازمتن اصلی‌نامه

اعلیحضرت زندگی آرام وصلح‌آمیزی دارند. از این‌رو
استدعای مااین است که آن اعلیحضرت دراین‌موقع مارا
بلادفاع نگذارند . واین عمل فقط درسایه‌ی سلوك سفیر
آن اعلیحضرت دردربار مغولی امکان‌پذیر است.

در اینجا از پیش کشیدن مسائل و مطالبی که
موجب ملال ذات مبارك و تصدیع خاطر آن اعلیحضرت
می‌شود خودداری نموده، درفرصت مقتضی آن‌چه را که
باید به‌عرض اعلیحضرت برسد ، توسط سفیر ویژه ما ،
میرخلیل‌الله که مدتها درخدمت آن‌اعلیحضرت بوده‌است،
معروض خواهد شد .

امید است که دراسرع‌وقت جواب مساعد دریافت نمائیم.

حال ما براساس اطلاعات موجود ومذکور در این نامه به‌بررسی نکاتی
چند می‌پردازیم

۱ - این موضوع که حکام دکنی دست نشاندگان شاهان‌صفوی بوده‌اند
حقیقت ندارد ، ازطرفی این نکته نیز که سرزمین‌های آنان بخشی ازقلمرو
وسیع امپراتوری صفویه بوده و استانی همچون استانهای خراسان ، عراق ،
آذربایجان به شمار می‌آمده صحیح نیست . خود شاهان صفوی هم چنین
نظری ابراز نکرده‌اند شاه عباس در نامه‌ای که اخیراً بدست آمده است [۱]
عادل شاه را به عنوان یك حاکم ووالی مستقل موردخطاب قرارداده که چند
سطری ازنامه‌ی مزبور در اینجا ذکر می‌گردد .

تحفه دعائی که مسبحان ملاء اعلی به خطائیر «أدعونی
استجب‌لکم» به مداومت اهتمام نمایند و هدیهٔ ثنائی که
عندلیبان شاخسار محبت و ولا درگلشن « نسبح بحمدك
و نقدس لك » به هزار دستان نغمه پرداز گردند ، نثار
مجلس عالی ومحفل متعالی حضرت سلطنت وحشمت‌پناه

۱- جمیع‌المراسلات نوشته‌ی ابوالقاسم - نسخه خطی در موزه‌ی بریتانیا مخزن
کتب خطی - ف/۲٤٦ب

شوکت ونصفت دستگاه ، معدلت انتباه ، عمدة‌السلاطین
العظام، زبدة الخواقین‌الفخام، نهال چمن سلطنت واقبال،
چراغ انجمن نصفت واجلال ، ناظم مناظم عالم مداری ،
صالح‌مصالح ذوی‌الاقتداری ، السلطان‌العادل
ظل‌الله ، شجاع‌السلطنه،والحشمة‌والعظمة والابهة‌والنصفة
و المعدلة و المحبه و المودة و العز و الاقبال عادلشاه
لازال ظلال‌سلطنة فی‌سلسلة الشهورو‌المرورالدهورالخ

وانگهی محمد قلی قطب شاه[1] نیز در همان هنگام نامه ای [2] توسط
سفیر خودش ارسال داشته که با توجه به مفاد آن می‌توان تا اندازه ای به
چگونگی واختلاف لحن آن با نامه مورد بحث پی‌برد وی‌می‌نویسد

دین پناها ، سلاطین امید گاها ، چون احوال خیر مآل
این حدود چنانکه از ایلچیان آن درگاه خلایق پناه
و مترددین آن ممالك محروسه به مسامع عالیه رسیده
خواهد بود ، چند سال است که [بواسطهٔ] اهل طغیان
وفساد نهایت تشویش‌واختلال دارد استدعامیرود که
توجهات خاطر ملکوت ناظر بیشتر متعهد احوال این
محبان به اخلاص باشد که از اندك توجه آن دین ودنیا
پناه امید است که انشاء الله تعالی و تقدس ملیان
مذکوره به احسن وجهی مرتفع گردد .

۲ ـ نکته دیگرایکه می‌بینیم درنامه مورد بحث عادل شاه از ذکر نام
اکبرشاه وجهانگیرشاه چشم‌پوشی می کند و باعنوان کردن پادشاه مغول‌ویا
والی آگره ولاهور موضوع را فیصله می‌بخشد

حال آنکه درهیچ زمانی‌حکومت‌حکام دکنی بیجاپور به‌عنوان‌حکام
مستقل مورد تایید قرار نگرفته است بلکه والیانی که از جانب عادل شاه

---

۱ ـ متوفی به‌سال ۱۰۲۰ ه

۲ـ مجموعه‌ی مکاتیب سلاطین صفوی ، کتابخانه آصفیه صفحات ٤ــ ۹ ــ۱۱

اکبر شاہ (۱۶۰۵ ـ ۱۵۵۶)

جهانگیرشاه پسر بزرگ اکبرشاه درسال ۱٦۰۵ سلطنت رسید

بر بیجاپور حکومت می کردند علی‌الاطلاق موسوم به‌حکام عادل خانی بودند وجهانگیر شاه از آنان با عنوان « دنیاداران دکن» یادمی کند [۱]

بدین ترتیب تا سال ۱۰۱۷ هجری دولت روم دردربار امپراتوران‌مغولی هند سفیر نداشت وسفیر مورد نظر عادل که به آن اشاره کرده همان شخص ماوراءالنهری‌است ولی منظورعادل‌شاه از پیش کشیدن‌احترامات بی‌موردی که ذکر کرده این بوده که جهانگیرشاه رادرنظر شاه عباس بدجلوه‌داده ، احساسات شاه عباس را علیه وی برانگیزد

واما سفیری که عادل شاه درخواست کرده بود از جانب شاه عباس برای عرض‌تسلیت وتهنیت[۲] روانه دربارمعول گردد شخصی جز یادگارعلی‌سلطان طالش [۳] نمی‌باشد وهمانطوریکه درعالم آرای عباسی به آن اشاره شده وی سه سال پس از مرگ اکبرشاه و تاجگذاری جهانگیرشاه ، در سال ۱۰۱۷ عازم هندگردیده است با توجه به‌اینکه نامه ی عادل شاه به‌تاریخ ۱۰۱۸ مورخ می‌باشد این‌نکته مسلم میگردد که عادل از مناسبات سیاسی‌شاه‌عباس وجهانگیرشاه مطلع بوده است سایر مطالبی که درنامه‌ی مذکور درمورد توقف شخص یاد شده [۴] در آگره و طرز رفتاری که با او شده است اتقان سند مزبور را تأیید نمی کند .

طبق نوشته‌ی‌عالم‌آرای عباسی یادگارعلی به‌این منظورعازم هندگردید که اولا مرگ اکبرشاه را تسلیت وتاجگذاری جهانگیر شاه را شادباش و تبریك بگوید ، ثانیاً مراحم شاه عباس را به وی ابلاغ کند به نظرمی‌رسد که او [۵] در اواخر سال ۱۰۱۷ هجری ویا اوائل سال ۱۰۱۸ حرکت کرده باشد ولی بنا به نوشته‌ی خود جهانگیرشاه‌سفیریاد شده درآغازسال۱۰۲۰ به دربار او وارد گردیده است .

۱ــ بروك ص۸٤

۲ــ تسلیت مرگ اکبرشاه وتهنیت تاجگذاری پسرش جهانگیرشاه ـ م

۳ــ سلطان طالش نام خانوادگی یادگار علی است ، وی یکی از خاندانهای متنفذ قزلباش بوده و در زمان سلطنت شاه تهماسب حکومت بغداد را داشته است ـ عالم‌آرای عباسی جلد۲، ص ۷۸۳

٤ــ مرد ماوراءالنهری م ۵ــ یادگار علی م

به این ترتیب علت تأخیر ورود یادگارعلی که درحدود دوسال می‌شود (اززمانی که ازدربارشاه عباس حرکت کرده تاموقعی که به‌دربارجهانگیرشاه رسیده‌است) بدرستی معلوم نیست ، ازطرفی کسی‌نیز نمی‌تواند منکرنوشته‌ی خود جهانگیرشاه باشدکه دراین مورد نوشته است : [۱]

بیست و چهارم محرم (۱۰۲۰ هـ .) که هژدهم‌فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی وتهنیت جلوس می‌آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید بعداز گذرانیدن سوغات درهمین روزخلعت فاخره وسی هزار روپیه که به حساب ولایت هزارتومان بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتابتی مبنی برتهنیت وپرسش‌تعزیت والد بزرگوارم گذرانید ، چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش ازبیش نموده درمراعات ادب و یگانگی دقیقه‌ای فروگذاشت ننموده خوش آمد که کتابت به جنس داخل گردد

سپس جهانگیرشاه متن‌کامل نامه‌ی شاه عباس را نقل می‌کندکه درآن دلیل اعزام سفیر و علل تأخیر شاه عباس درارسال پیام شادباش بیان گردیده است بخشی از نامه‌ی مزبور را که جهانگیر شاه نقل نموده ، به شرح زیر است . [۲]

از دیر باز آئین وداد و روش اتحاد که بین آباء و اجداد انعقاد یافته و به تازگی میانه‌ی این مخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چنین[۳](؟) مژده‌ی جلوس آن جانشین‌مسند

۱ — بروك ، ص—۹۳

۲ — ایضا ، ص ۹٤

۳ — چون اس؟—م.

> گورکانی ووارث افسرصاحبقرانی بدین دیاررسید ، یکی
> از محرمان . تعیین شده به مراسم تهیت اقدام نماید
> لیکن چون مهم‌آذربایجان [1] و تسخیر ولایت شروان در
> میان بود درلوازم این امرخطیر تأخیر وتقصیر واقع
> شد . . لاجرم دراین ایام خجسته فرجام ازآن طرف
> خاطرجمع گشته به دارالسلطنه‌اصفهان نزول‌اجلال واقع
> شد امارت شعار راسخ الاعتقاد کمال‌الدین یادگار علی
> را که اماعن جد ار زمرهٔ بندگان یکجهت وصوفیان
> صافی طویت این دودمان است روانهٔ درگاه معلی .
> نمود که بعد ار دریافت سعادت کورنش . و ادای لوازم
> پرسش وتعریت رخصت مراجعت‌یافته ازاخبارمسرت‌آثار
> ذات ملائکه صفات . بهجت افزای خاطر مخلص خیر -
> خواه گردد

بااین وصف جای هیچگونه ابهام وتردیدی باقی نمی‌ماند که سفیری را که عادلشاه در نامهٔ خود (به سال ۱۰۱۸ ھ) به آن اشاره کرده است ، بدون شك شخصی جز یادگارعلی نیست . لذا با توجه به دلائل روشنی که دردست است توقف او درآگره‌درسال ۱۰۱۸ صحت نداشته وی حداکثر یك سال بعد ازنوشته شدن نامهٔ عادل شاه به دربار جهانگیرشاه رسیده‌است . همان طور که اشاره شد هم و کوشش عادل دراین‌نامه مصروف این شده است که نظر مساعد پادشاه صفوی را نسبت به خویش جلب نماید و بدینوسیله توطئه‌ای را علیه رژیم امپراتورتیموری پی‌ریزی کند علیرغم نوشتهٔ عادل شاه بنا به دلایل زیر جهانگیر با سفیر ایرانی به‌گرمی و نیکی [2] رفتار نموده است :

الف ـ دربیستم ماه محرم ۱۰۲۰ هجری در اولین بارعام ، یادگار علی

۱ـ درمتن اصلی‌مقاله ، آذربائی جان ـ م .
۲ـ تزوك، ص ۹۳

افتخار حضوریافته یك جبه وصه یا سی‌هزار روپیه معادل هزارتومان دریافت می‌دارد [۱]

ب ـ درسال هفتم سلطنت جهانگیر شاه (محرم ۱۰۲۱) به یادگار علی پانزده هزار روپیه پرداخت می‌شود

ج ـ درمراسم هشتمین تاجگذاری [۲] نوزدهم فروردین (شانزدهم صفر) ۱۰۲۲ هـ جهانگیر شاه مهر یکهزار تولا موسوم به کوکب طالع را به یادگارعلی اهداء می کند .

د ـ در بیستم شهریور همان سال به یادگار علی اجازه داده می‌شود به اتفاق خان عالم به ایران برگردد و در این موقع علاوه برارمغانهای قبلی هدایائی را که خود جهانگیرشاه به‌شرح زیر [۳] بیان نموده ، به‌وی پیشکش می‌شود .

«به‌یادگارعلی اسب بازین مرصع و کمرشمشیرمرصع وچارقب طلادوزی وکلمی و باپروجیغه وسی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل‌هزار روپیه بوده باشد »

معهذالك بااین وصف به‌درستی مشخص ومعلوم نیست که چه کسی نامه‌ی شاه عباس را به‌دربارمعول برده‌است ، مسلماً حامل نامه یادگارعلی‌نمیتواند باشد چونکه اواندکی قبل از ورود سفرای دکن به اصفهان ، عزیمت نموده بود درسال ۱۰۲۲ فرستاده وی به‌نام محمدحسین‌چلبی [٤] از دربارجهانگیر به ایران اعزام گردیده است طبق قرار او می بایست برای خرید اجناس قیمتی از طریق ایران به استانبول می‌رفت ، ظاهراً شخص یاد شده نامه و هدایائی ازدربار جهانگیر برای شاه عباس‌آورده است

اگرچه نامه‌ی عادل شاه آن اندازه درشاه عباس مؤثر واقع نشد که او

۱ــ بروك ، ص ۱۰۰
۲- بروك ــ ص ۱۱٦
۳ــ همان کتاب ص۱۲۱
٤-تروك ــ ص ۱٤۲

سپاهی علیه جهانگیر گسیل نماید . ولی تأثیر عمده‌ی دیگری که داشت این بود که نظر اورا نسبت به فرمانروایان دکن معطوف ساخت

نامه‌ای درعالم آرا نقل شده است که در آن پادشاه مغول به شاه عباس اطمینان داده است که موضوع لشکر کشی به‌سرزمینهای دکن منتفی است پاره‌ای‌ازنامه‌هائی که‌شاه‌عباس به‌جهانگیر شاه‌نوشته‌وازوی‌درموردفرمانروایان دکن درخواستهائی کرده است ، اکنون موجود ودردسترس ماست .

۱ ـ چند سطر از نامه‌ای که نصرالله فلسفی نقل نموده ومعتقداست که نامه‌ی مذکوررا خود شاه عباس بادستخط خویش برای جهانگیر نوشته ذیلا نقل می‌شود [۱] .

به‌جهت خاطر ما به‌حکام ذوی‌الاحترام آن‌ولایت، خصوصاً عالیجاه محمد قلی قطب شاه که اورا بااین صداقت آئین اخلاص دیگریست ، پیوسته خاطرمحبت ذخائرمتوجه انجام وانتظام احوال اوست ، درمقام‌عنایت وشفقت درآمده‌جرائم ایشان باستارعفو واغماض‌پوشیده آید ، که هرآینه‌این معنی موجب آسایش عباد وآرامش بلاد واسرضای خاطرمخلص صادق‌الولا خواهد بود و چون عرض سفارش حکام مذکوراست یقین که درجه‌ی قبول خواهد یافت .

۲ ـ چند سطرازنامه‌ای که شاه عباس‌درتصرف گرجستان نوشته‌وبازهم توسط نصرالله‌فلسفی نقل گردیده است [۲]

. . برضمیر آفتاب نظیر مخفی نماند که سابقاً به واسطه‌ی نسبت محبتی که به مخلص جانی داوند ، کم خدمتی اهل دکن‌را استدعا نموده بود ومجدداً التماس می‌نماید که به‌جهت خاطراین‌خیراندیش تقصیرات‌وزلات ایشان‌را به عفو واغماض مقرون فرمایند و اگر من‌بعد

---

۱ ـ زندگانی شاه‌عباس، تألیف نصرالله فلسفی ، ج۴ ـ ص ۱۱۴
۲ـ ایضاً ، ص ۱۱۴

امری که منافی رضای همایون آن دودمان صاحبقران بوده باشد سرزند ، تنبیه و تأدیب ایشان‌را رجوع به این خیر-خواه نمایند تاعالمیان برصفحه‌ی روزگارتذکاراین آثار می‌نموده باشند که فی‌مابین پادشاهان، محبت به‌مرتبه‌ای بوده که به‌مجردنامه‌وپیغامی از گناهان بزرگ وتسخیر بلاد عظیمه میگذشته‌اند ، همواره به تأئیدات غیبی مؤید باشند »

۳ ـ مؤلف «انفع‌الاخبار» به‌نامه‌ای دیگر اشاره می کند که‌توسط شاه‌قلی به جهانگیر فرستاده شده ، وبازهم درآن شاه عباس خواستار گردیده‌است که به‌حکام دکن اجازه داده شود که‌اقالیم آنها درتصرفشان مانده وهمچنان ثناگوی وی باشند به‌نظرمی‌رسد که حامل نامه‌ی یاد شده همان شاه‌خلیل باشد که‌بهمراه فرستاده‌ی بیجاپوری گسیل شده وسفرخودرا یکسال به‌تعویق انداخت (۲٤-۱۰۲۳)

٤ ـ همچنین نامه‌ی‌دیگری دردست است که شاه‌عباس توسط «قاسم‌بیگ» برای ابرازحق شناسی وقدردانی ازجهانگیرشاه درسال ۱۰۲۹ فرستاده‌است وتمامی آن توسط نصرالله فلسفی نقل‌گردیده . اینك چند سطری از متن اصلی نامه‌ی مذکور

نامه‌ی شاه‌عباس به‌شاه‌سلیم درباره‌ی ملوك دکن

. لهذا چون مسموع شد که بنابرسفارش این‌محب صادق‌البال تقصیرات سلاطین دکن به‌عفو مقرون ساخته موردتوجه‌والتفات‌فرموده‌اند ، ایلچیان ایشان‌را که‌دراین جانب آمده بودند مرخص گردانیده ، رفعت پناه‌اخلاص شعار «قاسم‌بیگ» سپهسالارمازندران‌را که غلام و ازغلام زادگان قدیم‌الخدمت این دودمانست ، فرستادیم که به وسیله‌ی‌این‌صحیفه‌ی‌محبت‌طراز به‌سعادت ملازمت‌مستسعد گردیده حقایق حالات این جای‌را به‌عرض مقدس‌رساند

وبعد ازآن رخصت یافته روانه‌ی دکن شود، وسلاطین
مذکوررا زباده از اول رضا جوئی واخلاص گریبی و
برخدمات آن نهال چمن آرای دولت واقبال تحریص
وترعیب‌نماید. مرجوآن‌است که پیوسته شیوه‌ی‌مرضیه‌ی
عنایت‌والتفات به‌سلاطین‌مذکوردارند که دنیای‌مستمارررا
درنظر اولوالابصار خصوصاً پادشاهان ذوی‌الاقتدار آن
قدرواعتبارنیست که بعدازاطاعت‌زیردسمان‌درمقام‌رفاهیت
نباشند . هرچند طبع سلیم آن برادرجانی که به‌صفات
مستحسنه آراسته‌است وبه‌رفاه حال‌عبادالله راغب‌ودرین
مورد محتاج سفارش نیست ، غایتش ازفرط محبت‌هرچه
ازمقوله‌ی خوبیها به‌خاطرمی‌رسد می‌خواهد که مذکور
محفل ارم تریین سازد ترصد آنکه بعدازتقبیل بساط
گردون‌مناط رحصت‌مشارالیه‌مبذول فرمایند ،تابه‌زودی
روانه‌ی دکن گردد

۵ ـ نامه‌ی دیگری که شاه عباس ارسال نموده درجمیع المراسلات
نوشته‌ی ابوالقاسم حیدرموجوداست. نظربه‌اهمیتی که‌نامه‌ی مذکورداراست
لذا مفاد آن نیزذیلا نقل می‌شود :

سلاطین دکن خراج‌گذاران سلسله‌ی علیه بوده وبااین
دودمان نیز مدت‌مدیدی است که روابط صمیمانه‌دارند .
آنان حداکثر سعی خود را بمنطور ابقای مناسبات
خود بـا این بنده (شاه‌عباس) مبذول داشته و از زمان
تاجگذاری آن‌اعلیحضرت تاکنون‌طی مکاتبات مختلف
وفاداری ومراتب اخلاص خودرا اظهار کرده‌اند. بااتکاء
به‌همین روابط دوستانه بوده که یکبار بنا به‌تقاضای من
آن‌اعلیحضرت ازسر تقصیرات آنان گذشته وازقرارمعلوم
آن اعلیحضرت باسلاطین مذکور درکمال عطوفت‌رفتار
نموده‌اند . فرمانروایان یاد شده پیوسته اطاعت و

فرمانبرداری خود را از آن اعلیحضرت نشان داده حاضرند تا طریقه‌ی اخلاص و بندگی در پیش بگیرند امیداست که آن شاهنشاه غبار بدخواهی آنان را با آب رحمت و بخشودگی از آینه قلب خویش بزدایند تا این مطلب سندو مدرکی باشد برای جهانیان تا بدانند که مراتب دوستی و مودت مابین دو پادشاه معاصر تا این درجه به اوج کمال رسیده بود که بنا به پیشنهاد یکی از آنان، آن دیگری از فکر الحاق و انضمام مناطق همجوار صرفنظر میکرد [۱]

البته برای آن اعلیحضرت اهمیتی نخواهد داشت که آیا آنان به عنوان خراج گذار باقی بمانند و یا شخص معینی برای حکومت تمامی این سرزمینها معین شود اما اگر به آنان اجازه داده شود که متصرفات خود را همچنان در تصاحب خویش داشته باشند، این عمل موجب خیراندیشی ایشان و باعث مزید امتنان من خواهد بود از طرفی علو طبع آن اعلیحضرت به حدی است که به سختی نیاز به تصرف این مناطق کوچك و نا قابل پیدا می کنند، از سوی دیگر اگر چنانچه میل به توسعه سرزمینهای وسیع آن امپراتوری داشته باشند این بنده خیر خواه آماده است که نصف و یا حتی بیشتر متصرفات خود را جدا نماید. آرزوی من این است که سلاطین یاد شده و اقالیم آنها دست نخورده به حال خود باقی بمانند [۲]

همان‌طور که در عالم‌آرا آمده است، شاه خلیل در سال ۲۳-۱۰۲۲ به همراه قاصدهای دکنی عازم دربارهای تعیین شده گردید، به‌عنوان یك اقدام خیرخواهانه هر یك از فرستادگان دکن با یك مأمور مخفی ایرانی همراه

۱ــ ترجمه از متن انگلیسی م

۲ ــ این قسمت توسط آقای نقدی نقل‌شده‌است و نگارنده از بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر کمال امتنان را دارد که اجازه داده شد که از مبیکروفیلم آن استفاده شود.

بودند در مورد بیجاپور شاه‌قلی‌بیگ برای اینکار نامرد شده بود اما وی به خاطر فرارسیدن لحظه سعد سفر خود را به تعویق انداخت، و درنتیجه سفر او به‌سال بعد موکول گردید، در صورتیکه آن دو فرستاده‌ی دیگر به همراه گماشتگان ایرانی به سفر خود ادامه‌دادند خلیل‌الله به اصفهان می‌رود، ومؤلف‌عالم‌آرادر شرح وقایع سال۱۰۲۹ یعنی‌سال‌سی وچهارسلطنت شاه‌عباس گزارش بازگشت اورا شرح میدهد

فرستادگان دکنی که قبلا به دربار[1] آمده بودند به همراه گماشتگان ایرانی اجازه مرخصی یافتند. میر خلیل‌الله خوشنویس سفیر ابراهیم عادلشاه به همراه طبیب‌بیگ، قاضی بیگ، سپه سالار ماربدران به همراه شیخ‌محمد خاتون‌به دربار گلکنده، درویش بیگ که عازم دربار نظام‌شاه بود به علت فوت‌ناگهانیش‌درشیرار، پسرش محمدی بیگ به جای پدر عهده دار مأموریت پدر گردید

بنا به دلایل‌زیر مطلب فوق نادرست می نماید.

۱ - درویش‌بیگ به‌سال ۲۳-۱۰۲۲ درسر راه خود به دربارنظام‌شاه‌در شیرار وفات نمود وطبق معمول شغل او به فرزندش «محمدی بیگ» محول گردید این‌مطلب‌توسط اسکندرمنشی‌درگزارش بیست‌وهفتمین‌سال‌سلطنت شاه‌عباس نقل شده وبازهم در گزارش سی‌و چهارمین سال سلطنت پادشاه‌یاد شده دوباره‌تکرار گردیده‌است‌و این‌امر با حقیقت وفق‌نمی‌دهد، حقیقت‌مطلب این‌است که محمدی بیگ دوبار به دربار نظام‌شاه اعزام شده یکبار پس از مرگ پدرش درسال ۲۳-۱۰۲۲ وباردیگر درسال۳۰-۱۰۲۹ هجری درنامه‌ای که نظام‌شاه توسط «حبش‌خان» ارسال نموده‌است به مأموریت اخیرمحمدی بیگ اشاره گردیده‌است. از طرفی دیگر بنا به نوشته‌ی عالم آرا «حبش خان» به عنوان سفیر نظام‌شاه درسال ۳۲-۱۰۳۱ وارد اصفهان گردیده بدین ترتیب باتوجه به‌این موضوع حضور محمدی بیگ به‌سال ۱۰۳۱ در پایتخت

---

۱ - منظور دربار صفویه است م.

نظام‌شاه محرز وبلاتردید است بنابراین این‌نکته کاملا مسلم می‌شود که در موقع اعزام سفیران ایران به دربار حکام‌دکن ، محمدی‌بیگ به‌عنوان سفیر ایران در دربار نظام‌شاه برای بار دوم منصوب بوده‌است ، در این مأموریت بود که سال‌بعداو به‌اتفاق حبش‌خان به ایران مراجعت کرد (سال‌سی‌وپنجم سلطنت‌شاه عباس)

این‌موضوع نیز درعالم آرا تصریح شده است که محمدی بیگ به اتفاق «حسین‌بیگ تبریزی» شروع به مسافرت کرد وشخص‌اخیرالذکر می‌بایست سه‌سال پیش رفته وهمراه «شیخ‌خاتون» سفیر قطب‌شاه در سی و دومین سال سلطنت شاه‌عباس (۲۸-۱۰۲۷هجری) برگشته‌باشد ، واین مطلب چقدر تعجب آوراست که حسین‌بیك پس‌از سه سال اقامت در گل‌کنده درسال ۲۸- ۱۰۲۷ به‌ایران برگردد در صورتیکه محمدی‌بیگ‌سفیر ایران در دربار نظام‌شاه که باوی آغازسفر کرده‌بود تاسال ۱۰۲۹ هجری درایران بوده است

۳- درسال ۲۳-۱۰۲۲ میرخلیل همراه شاه قلی بیگ سفیرایـران در دربارعادل شاه بود ، ولی در موقع بازگشت به‌بیجاپور همسفرمیرخلیل یك نفرایرانی دیگربود که «طبیب بیگ» نام داشت این موضوع نشان میدهد که شاه قلی‌می‌باید پس‌ازاتمام‌مأموریت‌خویش‌دربیجاپور به‌ایران برگشته‌باشد و این موضوعی است که اسکندرمنشی‌آن راضبط نکرده است.

ازبررسی نکات فوق چنین استنباط می‌شود که میرخلیل دوبار به‌ایران اعزام شده است ، نخست درسال ۱۰۱۸ هجری و بار دوم درسال ۱۰۲۷ .

نکات زیرمأموریت دوم میرخلیل را محقق می‌سازد :

۱- وی در سی وچهارمین سال سلطنت شاه‌عباس به‌ایران بازگشته‌است، صحت این نکته فقط درصورتی امکان پذیر است که تصورشود میـرخلیل برای دومین بار به‌ایران رفته باشد زیرا صحیح نیست سفیری پس ازانقضای دوره‌ی سفارتش اقامت خود را شش تاهفت سال به‌تأخیر بیندازد.

۲- تردید درمورد دومین مأموریت میـرخلیل ازاین جا حاصل می‌شود که‌اسکندر منشی به‌عللی به بازگشت میرخلیل و شاه قلی بیگ در سـال

۲۴-۱۰۲۳ اشاره نمی‌کند وشایداوهمان‌شخصی‌باشدکه نامه برای جهانگیر آورد این موضوع عقیده مربوط به ورود شاه قلی بیک به هند و بازگشت میرخلیل به بیجاپور را قبل ازسال ۳۰-۱۰۱۹ تأیید می‌کند، همان طور که در عالم‌آرا یاد شده است، او همراه شخص دیگری بنام طیب بیگ به‌ایران برگشته است

۳- محمد خاتون درحدود سال ۲۶-۱۰۲۵ همراه حسین بیگ تبریزی به‌ایران اعزام شده بودواحتمال زیاددارد که‌شاید میرخلیل به‌همراه‌فرستاده‌ی ایرانی شاه حسین به‌ایران برگشته باشد همچنین‌کاملا امکان پذیراست که شاه خلیل درحدود تاریخ ورود محمد خاتون به‌ایران‌آمده باشد

۴- نامه‌ای که ابراهیم عادل شاه توسط شاه‌خلیل برای‌شاه عباس‌فرستاده با عنوان زیرضبط شده است.

«کتابت پادشاه بعد ازآمدن میرخلیل خوشنویس»

نظر به‌اینکه این نامه بعد ازنامه‌ی‌نخستین، دومین‌نامه ایست که به‌سال ۱۰۱۸ فرستاده شده است وهمچنین نام‌حامل‌آن یعنی میرخلیل در آن‌مشخص است بنا براین جای هیچگونه شبهه و تردیدی باقی نمی‌ماند که میرخلیل برای باردوم به‌ایران اعزام شده باشد

خود نامه ازنقطه نظرتاریخی حائز اهمیت نیست عادل شاه پس ازذکر صفات و القاب‌عالی شاه ایران، تبریکات وتحیات خود را به‌خاطرپیروزیهائی که نصیب شاه عباس گشته و آوازه‌ی آن از حدود مرزها گذشته بود معروض میدارد، آن‌گاه ازشاه عباس می‌خواهد که پیوسته اخبار پیروزیها وفتوحات خود را برای او ارسال نماید وبه‌عنوان ابراز رضامندی و حسن نیت شاه خلیل‌الله را که قبلا به‌جهت خدمت درپیشگاه شاه عباس امتیازاتی را دارا بوده است روانه دربارصفوی می‌کند واینك آن نامه.

جهت یاد کرد سیادت و نقابت دستگاه، هدایت‌ونجابت
انتباه دانای کار آگاه شاه خلیل‌الله در بندگی فرستاده
شد تابندگان خودرا من‌بعدفراموش‌نفرمایندوبه‌وسیله‌ی

تقریر اوشاید در مجلس شریف و محفل منیف نام دولت
خواهان بلند گردد و خواطر به این تسلی نایست که
کاردان مومی الیه از قدیم‌الخدمان آن درگاهست

اکنون چند کلمه‌ای پیرامون تاریخ مأموریت دوم طبق نوشته‌ی «هفت قلم» ، شاه خلیل درسال ۱۰۲۷ که کتاب عادل شاه موسوم به «کتاب نورس» را تهیه می‌کرد در بیجاپور بوده است و اوآن کتاب را به‌سلطان ارمغان نموده وطی مراسم پرشکوه ملقب به «پادشاه قلم» می‌شود تاریخ و جزئیات مراسم را همت قلم درتذکره‌ی خود نقل کرده است از اینجا کاملا می‌توان پی برد که شاه خلیل پس ازسال ۱۰۲۷ هجری به‌ایران رفته وشاید درحدود سال ۳۳-۱۰۳۲ هجری به‌بیجاپور مراجعت کرده باشد

پایان

آئین نوروزی و میر نوروزی

از

فضل الله حقیقت

از دوران ماقبل تاریخ و
ایامی نردیك به ۱۲ هرار سال
پرستیدن آفتاب و ستارگان و
اجرام دیگر فلکی اساس اعتقاد
وایمان ساکنان آسیای غربی
بوده است مردم آن ایام بسبب
احتیاج و ترس، اعتقاد خاصی
بتأثیر این عوامل در امور کلی
وجزئی جهان پیدا کرده بودند
وآن چنان بستاره شناسی ونجوم
پای بند شدند که هیچ کار
زندگی را، از امر زراعت و
زناشوئی ودادوستد تانوشیدن
دارو ومسافرت وجنگ وصلح،
بدون مشورت منجم انجام
نمیدادند منجمان راهنمای
مردم شده و بآنان که ازغرش
رعد وبرق وابر وباد به دل غارها

وشکاف سنگ‌ها پناه می‌جستند چنین گفته بودند: «ستارگان و آفتاب و عوامل کهکشانی هر کدام قدرتی مطلق‌اند باید به پرستش آنها پرداخت تا از خیرات آنها برخوردار و از آسیب آنها در امان بود» بر اساس این اعتقاد ومقدس شدن آسمان هزاران خداوند بی‌مرگ و ناظر ومؤثر برکار جهان پدید آمد و از این میان تقدیس آفتاب بسبب روشنائی و گرمای جان بخش او زودتر از دیگر احترام منظومهٔ فلکی آغاز گردید لیکن از ۳۷۵۰ سال قبل که مذاهب الهامی انتشار یافت[1] پیامبران توحید، خداوندان قدیم را درهم شکستندو نیروهای آسمانی یکباره درواحدی نامرئی متجلی گردید

منجمان ایرانی پس از اختراع خط ریاضی (عدد نویسی) وازهشت‌هزار سال قبل[2] بسبب همان معتقدات نجومی که داشتند رقم هفت (هیت) را از آن جهت که با هفت گوهر آسمانی مناسبت دارد، مقدس خواندند سونگیریان که از ایران به شوش وجنوب بین‌النهرین رفته بودند بپرستش ستارگان هفتگانه آسمان پرداختند وعبادتگاهی هفت‌طبقه برای آنها ساختند. بدنبال آنان ساکنان بابل وهند (مردم غرب خورستان بزرگ)[3] بتقلید سونگیریان عبادتگاهی بزرگ برای پرستش هفت گوهران آسمانی بنیاد نهادند و امر تقدیس ستارگان آنچنان درذهن مردم جای گرفت که بعد ازپیدایش مذاهب الهامی همچنان دراذهان عمومی ودرکالبد آیین‌های توحید باقی‌ماند. تقدیس ستارگان درآیین ابراهیم وسوگندهای موجود در قرآن بآفتاب وماه وروز وشب وآسمان وزمین نموداری از این افکارقدیمی ° وتعلق خاطر مردم بدانها میباشد

منجمان ایرانی برای دقت در امر تقویم نویسی و پیشگوئی وقایع و راهنمائی‌های روزمرهٔ مردم ومأخذ قراردادن تمام محاسبات نجومی خویش

۱ــ احتجاج طبرسی قرن پنجم، حکمت‌الاشراق سهروردی قرن ٦ ، ارشادالقاصد قرن ٦

۲ــ درباره پیدایش خط در ایران حفریات سیلک کاشان (توسط گیرشمن) و تحقیقات اخیر کامرون درباره ترجمه بستون

۳ــ بصره و نواحی خورستان بنام هندموسوم بود مسعودی التنبیه والاشراف ص۳۰۹ ، طبرسی جلد۳ ص۹۰ وتقویم و تاریخ د بهروز وسیرو یدی ص ۳۰۸

تا هشتصد سال پیش ازتولد عیسی مسیح یك قالب دوازده هزارسالی و شش دوره ۱۵۰۸ سالی قمری متصل بهم داشته‌اند[1] این دوره‌های نجومی براساس محاسبهٔ دایرهٔ نیمروز (نصف‌النهارسیستان) قرار داشت اصحاب این نقطهٔ حساس معرف عمق اطلاع ایرانیان چهل‌وپنج قرن پیش دردانشهای ریاضی، جغرافیا ونجوم، ونمایشگر شایستگی ممتازه آنها در بوجود آوردن قدیمترین اثر علمی وفنی بشر محسوب میگردد وچون دانش نجوم که باجغرافیای ریاضی مربوط است نمیتواند بدون پیش‌بینی دقیق خسوف و کسوف خود را به‌ترقی و کمال برساند منجمان ایرانی آن ایام درتقویم هائی که تدوین نموده‌اند و بعضی ازآن‌ها در دست است، دقیقاً هنگام گرفتن خورشید وماه را تعیین و اعلام داشته‌اند

یکی از مهمترین و اساسی ترین تقویم های اولیهٔ ایرانیان تقویم نوروزی شهریاری است که از نظردقت و جامعیت در میان تمام تقویم های ملل کهنه و تازهٔ جهان بی‌مانند است اهمیت این تقویم که ماخذ ادوار نجومی ودانش سالماری (یابااصطلاح اروپائیان کرونولوژی و دستگاه تطبیق وقایع باتاریخ دقیق‌آنها) درنزد ایرانیان بود، بوضعی است که تا تغییر محسوسی در اوضاع منظومهٔ شمسی حادث نگردد صحت ودقت مطالب تقویم تردید ناپذیراست.

سه هزار وششصد ونود وسه سال پیش زردشت ریاضی دان و فیلسوف و شاعر ومنجم واصلاح کننده خط مذهبی دین دبیره درسن چهل وسه سالگی رصد جدیدی طرح نهادوبرخلاف منجمان گذشته که اول صبح را ماخذ دورهٔ ۱۵۰۷ سالهٔ خورشیدی ثابت قرار داده بودند ساعت ۱۲ ظهررا وقت تحویل سال بافق نیمروز تعیین نمود زردشت بر اساس این اصلاح، تقویم ها و تاریخ‌های پیش از خودرا تصحیح و کبیسه نمود وچند دورهٔ نجومی تازه بنا نهاد. بی‌سبب نبود یونانیان بهنگام تجلیل ازافلاطون درباغ آکادمی شهر آتن دانشمند خودرا تجلی تازه‌ای ازشخصیت ممتازه زردشت خوانده‌بودند

۱ـ تقویم نوروزی‌شهریاری، ذ بهروز ص۳۲

علاوه برادوار نجومی نامبرده شده ، ایرانیـان یك دورهٔ نجومی دوازده
ۀ حیوانی نیز داشته‌اند که از دوره های اساسی دستگاه سالداری ایران
سوب میگردید.[1] در این دورهٔ نجومی منجمـان ایرانی بمنظور دقت و
وگیری اراشتباه اعداد وارقام، بهر یك از سالهای دوازده گانهٔ خود نـام
نوری داده بودند که جالب توجه است

۱ــ سال اول هر اره‌های دوازده گانه
۲ــ سال اول تاریخ پیشدادی
۳ــ سال اول تاریخ شهریاری
٤ــ وسال اول دوبه‌های نجومی ۱۲۰ سالی و ۸٤ سالی جملگی بانام سال
ی حیوانی یعنی سال موش آغازمیگردیده واین کیفیت نیز خود معرف قدرت
کر و دقت نظر منجمان ایرانی محسوب می گردد که باایں اقدامـات خود
ساں اولیه دانشهای بشری را گذارده‌اند

قدیمترین نوشته واثری که‌ازاین دورهٔ نجومی دوازده سالهٔ حیوانی بدست
ده تقویمی است که دوهزاروهشتصد سال پیش آنرا نوشته‌اند ودر آغاز سدهٔ
ستم میلادی درمغرب چین بدست آمده است بموجب این تقویم ، ایرانیان
نوع نوروز داشته‌اند نوروزثابت خورشیدی براساس دورهٔ نجومی ۱۵۰۷
لی ۳٦۰ روزی ونوروز گردنده برمأخذ دورهٔ نجومی ۱۵۰۸ ساله قمری و
دوتاریخ بااختلاف ناچیزی باهم معادل بوده‌اند[2]

۱ــ مجله هوخت ، شماره۹

۲ــ تقویم نوروزی شهریاری، ص۳۲ د بهروز محتاج بتذکر است دردوره ۱۵۰۸
ی گردنده منجمان ایرانی تفاصل این ۵روزو٤۸ دقیقه و۵۱ ثانیه رادرمحاسبه شش‌روز
بود و هرچهارسال یك‌روز وهر ۱۲۰ سال یا ۱۱٦ سال ۳۱ روزی یا ۳۰ روزی یکماه
رهٔ نجومی اضافه میکردند واین ماه‌را اندرگاه (کبیسه) میگفتند دردوران حکومت
امی بعلت عدم رعایت کبیسه وانکه مالیات را درنوروزمیدادند دهقانان شکایت بمتوکل
می کردند و خلیفه عباسی از موبد موبدان رسم دیرین ایرانیان را پرسید ودستور داد
قویم رااصلاح کنند بحتری شاعرعرب گوید «نوروزبوضع اولش درگشت وازسر گردانی
ات یافت» باقتل متوکل فرامین او بلااقدام ماند و مقصد به تقلید رومیان سال راکبیسه
رد و شکایت دهقانان ایرانی باقی ماند

بقیه درصفحه مقابل

جالب نظر است در ۴۸۰۷ سال پیش از رصد زردشت یعنی هشتهزار و پانصد سال‌قبل بامداد روز سه‌شنبه اول فروردین نوروزثابت ونوروز گردنده دریك زمان‌آغاز گردیده وباهم منطبق بوده‌اند و یم (جم وجمشید) منجم و پادشاه پیشدادی فرزند طهمورس که برقراری نوروز را بدو نسبت میدهند مبدأ دورهٔ نجومی خود را آخرین روز نح بندان و سرمای آنی و مرگبار شمال تعیین‌نموده وبرسمای افق‌نیمروزاولین روز زندگی بعدازواقعهٔ مربور را نورور یا روز هرمرد و روز خدا خوانده است دراین رور جم ار دماوند تا بابل باچرخی که جن وشیاطین‌حمل میکردند‌سفر نموده‌است دراین روز مردم بهم شکرمیدادند وشکر تاآمدن جم شناخته نشده‌بود [1]

نخستین نوروز خورشیدی که مأخذ رصد رردشت و دسته همکاران او قرارگرفته وازآن‌اطلاع‌صحیحی دردست‌است‌نوروزسال۳۶۹۳ تقویم‌شهریاری و مربوط بسال چهل و سوم زندگی این دانشمند بزرگ و پیامبر آریائی برمحاسبهٔ رصد نیمروز است[2] درآن سال تحویل مرکزآفتاب بافق‌نیمروز ظهرسه‌شنبه نهم خرداد روز صورت گرفته است بسبب فاصلهٔ کوتاهی که بین

بقیه ازصفحه مقابل

بدین ترتیب منجمان از محاسبه کبیسه غافل ماندند و با آنکه در سال ۳۹۲ هجری اسلامی ودرسلطنت محمود غزنوی نورور در اول فروردین قرارگرفت‌آنرا نادیده انگاشتند وبه‌سبب‌همین غفلت درسال ۴۶۷هجری‌وسلطنت ملکشاه سلجوقی نوروز به‌سیزدهم اسفند وگل ولای‌زمستان افتاد پادشاه و وزیرش نظام‌الملك عبدالرحمن خازنی رادرشهر مرو باصلاح‌وضع تاریخ و تقویم ایران‌مأمور نمودند وسه‌سال بعدهشت‌نفر منجم ایرانی باشرکت عمرخیام نیشابوری،حکیم لوکری،ابوالمظفر اسفزاری‌ومیمون نجیب واسطی و.. باصلاح تقویم ایرانی پرداختند وسرانجام تقویم متداول امروزی را بنام پادشاه وقت تقویم جلالی‌خوانده رایج ساختند با اینحال درتقویم متداول امروزی تحویل سال دربرج حمل صورت نمیگیرد ودرپایان حوت (اسفند) انجام می‌پذیرد بدین ترتیب ایرانی‌ها هر۱۲۰سال یکماه‌بهدر میدادند خطط مقریزی‌جلد۱ص۲۷۴، مسعودی‌التنبیه ص۳۴۷–۲۱۵، ابوریحان آثارالباقیه ص۴۴، کیاکوشیارالمدخل ص۸ چاپ برلن

۱ – آثارلباقیه ،ص۲۲۰

۲– شرح تذکره بیرجندی بر تذکره خواجه نصیر ورق ۲۰۳ خطی کتابخانه شخصی دبهروزاستنساخ در کشمیر ۱۰۰۳ه

آغاز سال خورشیدی (ساعت ۱۲ ظهر سه‌شنبه) وآغاز سال قمری (ساعت ۱۲ شب چهارشنبه) بوجود آمد ایرانیان درفاصلهٔ چند ساعتی میان این دوسال بآتش افروزی وپایکوبی پرداختند وبعدها براساس همین کیفیت خاص همه عصرهای سه‌شنبه منتهی به چهارشنبه آخرسال را بنام چهارشنبه سور وسرور متداول ساختند واین‌چهار شنبهٔ‌سوری متداول امروزی ماریشه‌ای۳۶۹۳ ساله دارد.

از طرفی چون در نخستین سال رصد زردشت روز سیزدهم فروردین (تیرروز ازسال موش و برمحاسبهٔ حمل حقیقی) با روز سیزدهم ماه قمری همان سال منطبق گردید و آفتاب وماه درمقابل یکدیگر قرار گرفتند منجمان این روزخاص استثنائی را نحس خواندند که آفتاب وماه باستقبال هم‌آمدند از اینرو دستور دادند تامردم از خانه‌ها خارج شده بصحرا روند و نحوست چنین روزرا دربیابان بدر کنند دراروپا وآمریکا وافریقای شمالی براساس محاسبهٔ ماههای قمری‌متغیر، تشریفات این روز در بهار صورت می گیرد و عیسویان باانجام عید پاك (نخارج وبدر) آمیخته بابعضی تشریفات مذهبی این سنت مشترك ایرانی‌آریائی را بر گزار میکنند[1]

همزمان باانتشارآیین نجومی، ایرانیان عمگینی و ناامیدی راپدیده‌ای ناشایست ودشمن زندگی میدانستند وعقیده داشتند شادی وامید، هیجان و حرکت ببار میآورد و همچنین هیجان و حرکت سبب نیرومندی و زندگی بهتر وفردای درخشان‌ترمیگردد.

میترا وزردشت آنچنان این‌راز شگفت‌زندگی را درکالبد مردم ایران دمیده بودند وآنقدر جشن‌وسرور بوجودآمده بود که ایرانیان‌حتی‌درمرگ عزیزان خودشیون وزاری نمیکردندومجالس‌سوگواری برپانمیداشتندبلکه بشادمانی‌روان ازدست رفته‌مجلس‌جشنی‌ترتیب‌میدادند وچون‌سپیدی‌رارنگ خداوند میدانستند، برای مبارزه بااهریمن پلیدی که غبارتاریکی برجان‌ها میافکند جملگی لباس‌سپید می‌پوشیدند وهفت‌خوان سپیدرنگ‌ازهمه گونه

۱- Dictionaire Etymologique ص ۵۳۰

عذا ومیوه باشراب وموسیقی ورقص ترتیب داده بشادمانی میپرداختند زیرا ازدوران کهن ایرانیان عقیده داشتند ابن جان عاریت گوهری است که خداوند برای آزمایش راستی ودرستی جوهر آدمی در کالبد انسان بامانت نهاده است. بهنگام بازدادن امانت می باید شادمان بودواز اندوه و بیقراری که نشانهٔ نادرستی ومایه شادمانی اهریمن میگردد دوری گزید محمدمولوی عارف نامی که خود وهمراهانش رقص کنان بادف ومی جنازهٔ پدررا بگورستان رسانید سائقهٔ همین عقیده وسنت کهن ایرانی بوده است که اکنون بصورت ساده تری در بعضی روستاهای ایران و کردستان وقفقاز رواج دارد وگستردن خوان ونهادن دوست کامی (قالب وقدح چینی باورشوومس) درمجالس سوگواری نشانه ای ازهمان عقیدهٔ چندین هزارساله است ومردم امروزی دلیل نهادن قدحهای خالی ازشراب را در کنار جرواب قران نمیدانند

اصولا انتخاب آغاز سال تقویمی وتاریخی دراولین روز فروردین وانتخاب دوعید نوروزومهرگان دردو نقطه انقلاب زمستانی وتابستانی وتعیین رنگ پرچم ایرانی ازقوس وقزح که ازبهترین آثار تجلی زندگی وزیبائی طبیعتند معرف ذوق سرشار وزنده دلی وجهان بینی خاص ایرانی است که درمیان ملتهای جهان بیمانند است

درباره نوروز ونوروز ونك روز ونوك روز[1] وسنتهای وابسته بدان تاچند سال قبل منابعی قدیمتر ازایام ساسانیان که بدست نویسندگان مسلمان نوشته شده بودوجود نداشت لیکن پیداشدن بایگانی های دولتی اشکانیان برروی چوب توزو چرم نبشته در کوه مغ تاجیکستان وبرسفال نبشته ها که درخرابهٔ شهرنسا (در ۱۸ کیلومتری شمال غرب اشك آباد یاعشق آباد) بدست آمده ازترجمه وکشف رمز بعضی قسمتهای آن معلوم گردید نوروز دردوران شاهنشاهی ارشاکیان و ایامی قدیمتر از دوهزارسال پیش درآغاز بهاران بوده وماههای دوازده گانه سال همین نامهای متداول امروزی منتها باشیوهٔ تلفظ زمان خود بوده است.[2]

۱ــ در سراسر بلوچستان و کردستان روز را روژ تلفظ میکنند . چنانکه در سقر کردستان کونه‌ك روژ دارند .

۲ ــ گاه شماری درایران قدیم ، تقی زاده ص ۳: تیرو (بیر) آبانح (آبان) اسپندارمت (اسفند)

ایرانیان ازقدیمترین ایام برای هفت‌روز هفته‌هفت‌نام ایرانی داشته‌اند بدین‌ترتیب: مهر- ماه- بهرام- تیر- برجیس - ناهید- کیوان[1] ماه قمری چهار هفته‌وقریب۲۸روز بوده‌است. هرسال ۳۶۰روزی را بردوازده ماه‌سی‌روزی‌قسمت میکردند وسی‌نام‌غیرتکراری برای سی‌روزماه داشتند همچنانکه درسالنامه‌های امروزی زردشتیان نیرسی‌نام غیرتکراری برای‌سی‌روزماه وجود دارد

آریاهای مهاجم درابتدا سال‌را بدوفصل زمستانی وتابستانی‌قسمت کرده بودند زمستان‌یاریم که‌در نادی‌امرو برد آریاهای‌سرمارده وبتاریکی‌فرورفته ده‌ماه بودبه‌هفت‌ماه تقلیل یافت‌و باجشن مهرگان آغازمیکردید. پنج‌ماه‌بقیه سال راهلین یاتابستان میخواندند که باآمدن‌نوروز مشخص‌میگشت بتدریج که مهاجمان آریائی‌درمحیطهای مختلف جغرافیائی‌و باآب‌وهواهای‌مختلف دمسازشدند فصلهای سال تغییریافت وسالهای دوفصلی وچهارفصلی وشش فصلی‌مورد آزمایش قرارگرفت سرانجام سال‌چهار فصلی وهار (بهار) هلین (تابستان) پاتیز(پائیز) وزیم(زمستان)انتخاب ومتداول گشت‌وسال‌خورشیدی ثابت ونوروزثابت‌مورد قبول مردم ودولتیان قرارگرفت[2] وایرانیان نخستین ملت‌جهان شناخته شدند که بنیان علم نجوم را نهادند

نیاکان گرپانی[3] ما (کیانیان) از پنجهزار وپانصد سال قبل‌آیین نوروز را بدوبخش مجزاتقسیم کرده بودند نوروز خردك یاهمگان که‌ازاولین‌روز فروردین تابیست ویکم‌ادامه داشت و نوروز ویژگان که باحضور شاهنشاه، شاهزادگان، روحانیان، دانشمندان، فرماندگان‌ارتش وبزرگان کشور روز اول فروردین تامهر روز (شانزدهم فروردین) برگزارمیکردید[4].

۱-تقویم نوروزی شهریاری، د بهروز ص ۱۲

۲- المنتهی علم‌النجوم خطی کتابخانه مجلس شورا نوشته ابوالخیر خمار بنقل از رساله اسکندرافردوس از علمای اسکندریه

۳ - زردشت درقسمت ۸ گاتها کیانیان راگرپان خوانده‌است

٤- در دستگاه کرونولوژی واحکام نجوم ایران سه‌گونه نوروز داشته‌ایم (نوروز شهریاری+ نوروزبزرگردی+ نوروزبهرگی) تقویم نوروزی د بهروز ص ۲۷، وغیراز نوروز بزرگ درخرداد روز (ششم فروردین)باعیاد دیگرهم نوروزمیگفتند مانند سروش روز درهفدهم فروردین و نوروز نهرها در ۱۹ اسفند (آثارالباقیه بیرونی چاپ لیپزیك ص ۲۱۵ و ۲۳۰)

دانشمند ممتاز ایرانی سده چهارم هجری ابوریحان بیرونی که بیش‌از یکصدوسی‌ویك کتاب‌ورساله تألیف نموده‌است و برزبانهای سریانی‌وسانسکریت وپهلوی آشنائی لازم‌داشته در کتاب‌آثارالباقیه برنامه‌پذیرائی نوروزویژگان را بدین‌ترتیب اعلام نموده‌است.

روزاول فروردین هرسال‌شاهنشاه به‌عامه‌مردم بارمیداد وبآنان‌میفرمود خدمتگرار ونیکخواه آنان است

روزدوم فروردین دهقانان و خدمتگراران آتشکده‌ها بحضور شاهنشاه می‌آمدند

روزسوم‌فروردین‌اسواران‌وموبدان بحضورشاهنشاه بارمی‌یافتند

روز چهارم فروردین اعضاء خاندان سلطنت و رجال مهم کشوری و فرماندهان ارتش شرفیاب می گردیدند

روز پنجم فروردین شاهنشاه بفرزندان ونزدیکان ومحارم اجازهٔ دیدار وپذیرائی نوروزی میداد

روزششم فروردین‌هرسال ندیمان ومشاوران‌سیاسی بحضور می‌آمدند و شاهنشاه ازاین تاریخ تا مهرروز (شانزدهم فروردین) به جشن‌های خصوصی خود می‌پرداخت فقط درنوروزویژگان وجشن‌مهرگان شاهنشاه در حضور مهمانان شراب مینوشید وبمعاصران اجازهٔ شراب‌نوشی‌میداد بهنگام نوروز ایرانیان‌زردشتی بمناسبت‌نمازمشهوریتااهو که بیست‌ویك کلمه واولین‌دستورو کلام‌زردشت‌است۲۱روزجشن‌می گرفتند (رهانمودن ۲۱تیر بمناسبت‌همین‌نماز وسنت‌قدیمی‌چند هزارساله است) همچنانکه رهانمودن صد ویك‌تیر بمناسبت نام اهورامزدامی‌باشد که‌ایرانیان‌ضمن‌نماز فروزگان اهورامزدامیخواندند.[۱]

چون همه ساعت‌نداشتند اگرتحویل سال درشب صورت میگرفت، آنرا با آتش افروزی بر فراز کاخ و بر بلندی کوهها و برج و باروها اعلام مینمودند و اگر تحویل سال در روز صورت میگرفت ـ همچنانکه امروز در

۱ـ هوخت، سال۱۳۳۷ ومهره استوانه‌ای شکل نقش‌دار موزه ایران باستان که تنه سه‌درخت‌را نقرنموده وبرهردرخت هفت‌شاخه کنده‌است وتمام ۲۱شاخه سه‌تنه درخت دربالای نقش بهم متصل میگردد.

تاجیکستان و ماوراء النهر رسم است. با دف و کرنا از مکان بلندی آمدن نوروز را مژده میدادند ویا مردی سوار بر الاغ شده رقص کنان وباآهنگی خوش آمدن نوروز را خبر میداد و مردم قند و پول و سبزی بر سرش میریختند.[1] حمزه بن حسن اصفهانی کتابی داشته مربوط باشعار وآهنگهای نوروز و مهرگان که مورداستفاده واقع گردیده است

قبل از آمدن نوروز خردك مردم از ده روز مانده بپایان اسفند ضمن برگزاری جشن فروردگان بدان عقیده که ارواح پاك ایزدی وپدران و مادران آنها از آسمان بپائین آمده میهمان اهل زمینند و وضع زندگی مردم پائین وبستگان را بازدید میکنند و درخانه و اثاث منزل داخل می‌شوند تا اگر خانه روشن و پاکیزه و مردمش آسوده و شکم سیر و سلامت باشند شادمان میشوند از این سبب ایرانیان وهندیان در این روزها در بام‌خانه‌های خود غذا برای مردگان خوش میگذاشتند و چوب و دانه های خوشبو سوزانده ، مستمندان را دستگیری مینمودند و این تشریفات تا اولین روز فروردین پایان می‌یافت (گاه شماری درایران قدیم)

درسفرهٔ نوروزی روستا نشینان و دهقانان ایرانی وبه‌نسبت تمکن‌مالی صاحبخانه ازرمانهای قدیم شمع وقند وشیر وسبزه نورس و یا شاخه‌ای از چوب عود و مجمر آتش وجود داشت تا عود را بهنگام تحویل بر روی‌آتش مجمر بسوزانند معمولا هفت نوع سبزه وساقه و هفت جور شیرینی و نقل و خشکبار وهفت نوع میوه بیاد ۲۱ کلمه نماز یتااهو میگذاشتند گاهی‌کاسهٔ پرآب که گیاه اویشم وسیب وانار و چند سکه طلا ونقره وچند قطره گلاب برآب کاسه می‌ریختند وآینه وعسل ونان وکماج درسفرهٔ نوروزی پولداران دیده می‌شد با آغاز سال جدید سالمندترین فرد خانواده بپا میخاست و قاشقی عسل یا قطعهٔ قندی بردهان یکایك افراد خانواده میگذارد وبا هدیه دادن‌یك برگ‌سبز و یا یك سکه پول آمدن نوروز را شادباش‌میگفت. بعد تمام خانواده بپا میخاستند و نماز تندرستی (یتااهو) میخواندند و از اهورا- مزدا خداوند خود دیرزیستن وفراخی روزی وشادکامی‌آرزو میکردند. پس

۱ــ تاریخ‌سنی ملوك‌الارض نوشته‌حمزه اصفهانی ، سده چهارم هجری قمری ص۳۲

از پایان این برنامه زن و مرد و بچه بکوی و برزن میرفتند و هر کرا از خودی و بیگانه می‌یافتند بدو آب میپاشیدند گذاشتن جام شکر بر سفرهٔ نوروزی رسمی کهن است جام آب نماینده آناهیت و فرشته آب و باران بود. انار علامت باروری و برکت و شمع نمودار روشنائی حیات و پایدار بودن چراغ زندگی و تخم مرغ نشانه نژاد و تخمهٔ آدمی است. ایرانیان نوروز را جشن آفرینش نژاد و تخمه خود میدانستند و این جشن و عقیده هنوز هم در بعضی روستاهای یوگسلاوی در ۲۲ آوریل انجام می گیرد

رسم براین بود از چهارشنبه در کوچه‌ها و بلندی کوه‌ها آتش می‌افروختند. هر شخصی هفت بوته گیاه خشك بر آتش مینهاد و به پایکوبی در اطراف آن می‌پرداخت زیرا برمبنای عقیده‌ی دیرین ، ایرانیان را عقیده براین بود که آتش عفونت هوا وسردی وسستی زمستان را میبرد واحساس آتش هیجان و حرکت میاورد و هر فردی آتش را با گذاردن هفت بوته خشك زنده نگاه میداشت. سر انجام دوشیزه‌ای خاکستر آتش را به بیرون منزل برده کنار دیواری میریخت ، هنگام مراجعت دختر را با تشریفات و تصنیف‌های خوش بمنزل راه میدادند این چهارشنبه آخر سال همان چهارشنبه خاکستر روز قبل از تعمید کاتولیکها میباشد که در سوئد با تشریفات خاص تولد یوحنا و غسل دادن مسیح در ۲٤ ژوئن انجام می گیرد

اصولا از هشت‌هزار سال قبل و از آغاز انتشار آیین مزدائی گذاردن هفت گل و گیاه و یا هفت میوه تازه و خشك و یا گذاردن هفت شاخه ازدرختان میوه‌دار برسفرهٔ نوروز (هفت سین) نشانه احترام به هفت امشسپنتان (پاکان بیمرگ) و یاران صمیمی اهورامزدا بوده است که خیر و برکت و خوبی بجهان پراکنده میسازند ازاین سبب نام شش تای آن‌ها برشش ماه گذارده شده است. درآغاز سپنته منیئو (یا خرد مقدس) سر دستهٔ آنان بود در بعضی نوشته‌ها اهورامزدا و یا سروش ایزد بهرام را بعنوان اولین امشسپنتت و رهبر آنان می شناختند و بطور کلی این هفت یاران صمیمی اهورامزدا بدین شرح بوده‌اند :

۱- اهورمردا بمعنی بزرگترین دانای هستی و آفریننده فکر که روز اول ماه مهر بنام اوست و درخت‌مقدس مورد بدوتعلق دارد

۲- اشه‌وهیشته (اردی‌بهشت) بمعنی‌بهترین پاکی ونگهبان آتش که‌نامش را برروز بیست وهمتم هرماه گذارده‌اند و گل مرزنگوش بدوتعلق دارد

۳- هئورتاته (خرداد) بمعنی تندرستی وخرمی که نامش بسرروز سی‌ام هرماه گذارده شده و گل سوسن ازاو بـاقیمانده است.

٤- امره‌تات (امرداد) که روز اول هرماه بعیر ازماه مهر بنام اوست و گل چمبك (زنبق) بدو تعلق دارد

٥- حشـیه وئیریه (شهریور) بمعنی نیروی آسمانی درراه نگهبانی و حمایت ازشاهنشاه که روز بیست‌وهشتم هرماه بنام‌اوست و گل و گیاه اسپرعم (ریحان) از اوست

٦- وهومنه (بهمن وررند اهورامزدا) بمعنی نیروی اندیشهٔ پاك وحامی برزگران و دام‌ها که روز بیست‌ونهم هرماه بنام اوست و گل یاسمن سفیدبدو تعلق دارد .

۷- سپنته ارمئی‌تی(اسفند) بمعنی‌لطف‌ومحبت وحامی سرسبز کنندگان که روز ۲۹ هرماه بنام او وگل بید مشك بیادبود اوست.

بلاتردید اطلاق نام هفت سین وهفت شین در سفرهٔ نوروزی از دوران حکومت اسلام وعرب، درایران متداول گردیده است زیرا هیچ موجبی‌برای مقدس بودن حرف‌سین عرب‌ها ویا حرف شین در نزد ایرانیان آریائی وجود ندارد و عناصریکه درخوان نوروزی گذاشته میشدبشرحی که مرقوم گردید چیزهای‌دیگر بوده ونام دیگر داشته است مقدس بودن هفت بسبب انتصاب به‌هفت مقدسان جاوید ویا شباهت به‌هفت‌گوهران آسمانی هنوز هم در دور افتاده‌ترین خانواده‌های‌ایران سبب فرجام خوب شناخته شده است درىعضی دهات گیلان سفرهٔ هفت‌سین‌را بالای سفرهٔ عقد میگذارند وآنرا مایه شگون و نیکبختی نوعروس میدانند

استیلای عرب‌های مسلمان وتعصبات شدیدآن‌ها در اشاعه شریعت تازه وامحاء معتقدات مردم‌تسلیم شده‌سبب گردید تاجشن نورز ومهرگان ونزدیك

بهسی و پنج جشن ملی ایرانیان محدود و متروك شود ، وجشنهای قربان وغدیر جایگزین آن‌ها گردد با این‌حال چون نوروز باحیات ملی مردم ایران بستگی تاریخی دارد کشاورزان و دهقانان ایرانی به زنده نگاه‌داشتن آیین های آن همت گماشتند

قیام ابومسلم و بابك خرم‌دین و دیگر آزادمردان ایرانی علیه تسلط اجنبیان سبب گردید تا جشن‌های نوروز ومهرگان بطور رسمی در دربار شاهنشاهان و استانداران متداول گردد . سامانیان وغزنویان بشویق وزیران ایرانی خود در این راه اقدام نمودند و شاعران و خطبه سرایان را به‌شادباش گوئی در نوروز و مهرگان واداشتند و چون درسال ۲٤۸ هـ المستعین خلیفهٔ عباسی فرمان‌داد تشریفات آیین نوروز در بغداد موقوف گردد، ایرانیان بقدری به‌شحنهٔ بغداد و خودی وبیگانه آب پاشیدند که یارای حرکت از رئیس شهربانی بغداد سلب گردید و خلیفه مجبور به لغو دستور خود گشت [۱]

قدیمترین سند تاریخ اسلامی که بتفصیل درباره نوروز و تشریفات وابسته بدان اطلاعات سودمند بما میدهد کتاب « المحاسن والاصداد» نوشته «جاحظ» دانشمند ایرانی ومسلمان سده سوم هجری است جاحظ نزدیك به‌هزار ویکصد سال قبل بنقل از کتاب « الاعیاد والنواریز » نوشته علی بن مهدی اصفهانی مشهور به‌الکسروی که تا سال ۲۸۹ هجری زنده بوده ضمن توصیف نوروزها از نوروز خوزستان به‌هنگام رسیدن درخت خرما (درخت آسوریك) ونوروز شمال و نوروز عامه ونوروز پادشاهان نام میبرد . [۲]

جاحظ گوید نخستین مردی که ابتکار نوروزی کرد، کاخ پادشاهی ساخت و تشریفات سلطنت برقرار نمود ، استخراج طلا و نقره وآهن را ضمن حمایت از کارهای صنعتی معمول داشت [۳] ، کیاخسرو اپرویز جهان (نگهبان جهان) بود که بآبادی ایرانشهر و کشور ایران پرداخت و چون نوروز آغاز برقراری نظام

۱ــ نسخه خطی تاریخ امم ، مجلس شورا س ۲۹

۲ــ محاسن والاصداد چاپ مصرح ۲

۳ــ این دودمان همان کیانیان هستند که زردشت در گاتها بخش هشت آنها را گرپاد خوانده‌است آنان ۵۵۰۰ سال قبل بنیان شاهنشاهی ایران را در سراسر خراسان شمالی وکناره‌های شمالی دریای خزر نهادند .

جامعه ایرانی و سلطنت و توفیق اوست بدین مناسبت ایرانیان دراین روز بشادمانی پرداختند بیوراسپ تورانی، این پادشاه قانون گذار را در کوه دنباوند (دماوند) زندانی نموده بهلاکت رسانید لیکن افریدون امرد بیاری برادران آریائی ایرانی خود شافنه بیوراسپ را دستگیرو بهلاکت‌رسانید و ایرانیان (خراسانیان) شادمانی پیروزی برتورانیان اجنبی، جشن مهرگان را برپا ساختند [1]

جاحظ باستناد کتاب جشن‌ها و نوروزها گوید بهنگام نوروز شاهنشاه ایران با لباسهای پرشکوه ازابریشم برتخت‌سلطنت می‌نشست مردی گشاده‌رو و خوش‌بیان که بخوش قدم بودن مشهور بود و اورا پیك نوروزی‌میخواندند، سحرگاهان در درب‌خانه‌شاه آمده بانتظار میماند بامدادان همینکه‌شاهنشاه بتالار پذیرائی وارد میگردید پیك نوروزی در حالیکه سینی نقرهٔ زیبائی بردست داشت بردرگاه شاهنشاه ظاهر میگردید و درود گویان اجازهٔ ورود می‌طلبید شاه میپرسید «هان کیستی، از کجا آمده‌ای، با چه چیز آمده‌ای، همراهانت کیانند، و کی تراباین جارهنمون شد؟» پیك نوروزی پاسخ‌میداد: «از نزد مردم فرخنده آمده‌ام قصد دیدار نیك‌بختان دارم براهنمائی مردم پیروز باینجا آمده‌ام نامم خجسته است و با خود سال نوین را برای شاهنشاه بزرگ، همراه تندرستی‌و نیکبختی‌آورده‌ام » بدنبال این‌توضیحات دلنشین‌شاهنشاه اجازه میفرمودند تابه‌تالارکاخ وارد گردد.

در دست پیك‌نوروزی و در داخل سینی نقره هفت قطعه نان کوچك که هر کدام‌را جداگانه باآرد گندم، ارزن، نخود، وکاورس و جو و برنج‌پخته بودند قرار داشت هفت‌شاخه از سرهٔ گیاهان نانها و هفت دانه از هرنان در کنار سینی بچشم میخورد در میان سینی هفت شاخه از چوب هفت درخت که از دیدن شکل و یا شنیدن نام آن‌ها فال نیك و برکت می‌جستند مانند زیتون و گلابی و سیب و انگور و انار و انجیر و به هر کدام بساندازه یك تا سه گره وجود داشت که نام یکی از هفت استان ایران دورهٔ ساسانی بترتیب اهمیت بر آنها نوشته شده بود در کنارسینی بخط پهلوی و بادانه

---

[1] ـ المحاسن والاضداد مجلد ۲، چاپ مصر

گیاهان رنگ شده کلمات ایـزود ، اپراید ، اپزون ، برواد ، فـراهید را نوشته بودند که بمعنی روئیدن ، زیاد شدن ، غدا ، شادمانی وشکیبائی بود هفت نوع شیرینی سپید رنگ وهفت درهم و دینارتاره ضرب و مقداری‌اسپند و یك جوزهندی پوست گرفته بچشم میخورد در طرف دیگرسینی چندجام طلا ونقره ازشیرتازه ، شیرخرمـا ، شیرنارگیل گذاشته بودند پیك‌نوروزی سینی را درمیان دودست شاهنشاه برزمین نهاده دکایك آنهارا از درون‌سینی برمیداشت وبرای‌تندرستی‌وجاودانی شاهنشاه و کشوردعامیکرد . [1]

شاهنشاه از شیر تازه و پنیر تازه مختصری میل میفرمود و مـا بقی را به حاضران درجلسه‌مرحمت میفرمود خوردن شیرتازه وپنیر تازه سنتی‌بود که تمام شاهنشاهان ساسانی بدان‌عمل مینمودند پادشاه نگاه کردن سبزهٔجو ونارنج را بفال‌نیك‌میگرفت وسعی مینمود بهنگام جشن های نوروزی‌درهیچ کارند وفکر بدشرکت‌نکنند مبادا مورد بیمهری یزدان قرار گیرد و میمنت نوروزی ازاودوری نماند

درتمام روزهای جشن یك کوزه نقره که قلاده‌ای ازیاقوت سبزوزبرجد وزنجیری ازطلادر گردن داشت وآنرا محترمانه و دورازچشم مردم آب نموده بودند، نزد شـاهنشاه میآوردند شاه ضمن خوردن مقداری از آب کوزه میفرمود این خوشبخت کننده را نحوه پذیرفتم پس ازآن بفرمان شاهنشاه بقیهٔ آب کوزه را برای دختران آسیابان‌وکارگران میسپردند شاهنشاه‌ساسانی درهریك ازروزهای جشن نوروزی یك بارسپید بآسمان پروازمیداد ومربی تیراندازی شاه در اولین روز فروردین تیر و کمانی ممتاز تقدیم میداشت و پادشاه ترنجی باو مرحمت میفرمود [2]

هنگام باریابی پیك نوروزی رامشگران سرود بهاری سرودهائی که نام فرزندان شاه ویا هنگام آمدن باران رابیاد میآورد ، سرودهای‌سئوال‌وجواب منظوم ، سرودآفرین ، سرود خسروانی ، سرود مادرستان و سرود پهلـوی میخواندند . سرود پهلبد رایج‌ترین‌سرودها درتشریفات‌نوروزی‌کاخ‌نوشیروان

۱ــ المحاسن والاضداد ص ۲۷۷ - ۲۷٤

۲ــ المحاسن‌والاضداد ،ج۲

بود پهلبد مردی آهنگ ساز و خواننده از مردم بلخ بوده که درساختن اشعار و آهنگ‌های خاص نوروز شهریاری مهارتی بسزا داشت اوضمن خواندن سرودها از روزهای پرشکوه شاهنشاهی و از پیروزیهای پادشاه وازافتخاراتی که بکشور و ملت بخشیده است یاد میکرد سرودهای او مهر و عطوفت شهریاری را جلب مینمود و شاه را بخدمات جنگ آوران و مرزبانان و خادمان شاه وملت متوجه نموده بخشودگی گناهکاران وزندانیان رایادآور میکردند پس ازانجام برنامه‌پیك نوروزی بشرحیکه درنوروزنامه عمرخیام آمده است ، مؤبد موبدان بحضورشاهنشاه بارمییافت ، باجامی زرین از می خوشگوار ومقداری درهم ودینارخسروانی در کنارظرفی از خوید (گندم و جوسبز شده) دریك‌سینی همراه شمشیروتیرو کمان وانگشتر ودوات و قلم واسبی عالی نژاد که غلامی چابك رفتاربهمراه میآورد مؤبد موبدان ضمن ستایش‌شهریارداد گستر پادشاه رابراست کرداری وعمر فراوان‌یادآوروشادباش میگفت پس ازوی شاهزادگان ، فرماندهان ارتش ، نجیب زادگان ، و رؤسای خانواده‌های ممتاز بحضور شاهنشاه میرسیدند و ضمن شادباش گوئی هر کدام هدیه‌ای‌را که خود دوستش میداشتند به شاهنشاه تقدیم میکردند . شهریارایران بعضی‌ازآنهارا برای‌خودنگاهمیداشت وباقی‌را بخدمتگزاران حاضر درجلسه مرحمت میفرمود عموم مردمیکه بحضورشهریارایران بار مییافتند درطول اجرای برنامهٔ نوروزی مراقبت مینمودند بهیچ روی خاطر شاه‌آزرده نگردد خبرهای ناخوشایند وضروری مانند خبرهای سیاسی و نظامی ودر گذشت عزیزان و بستگان را ضمن‌آهنگ‌موسیقی و باتدبیرخاص باستحضار شاهنشاه‌میرسانیدند‌تانار احتی و هیجان سخت بر شاهنشاه‌دست ندهد.

جاحظ بنقل از کتاب کسروی گوید-از۲۵ روز مانده بآغاز فروردین خدمتگزاران دربار دوازده بذر سودمند گندم ، جو ، برنج ، عدس ، باقلا ، ارزن ، ذرت ، لوبیا ، نخود ، کنجد، ماش وکاوس را برروی۱۲ستون خشتی کوتاه میکاشتند و ازروزششم فروردین (روزتولد زردشت و آفرینش آدمی) که نوروزویژهٔ شاهنشاهی‌آغازمیگردید باآوازخوش وترنم آن‌ها را می چیدندو بعنوان شگون ومیمنت بر کف اطاق‌های کاخ میریختند وتامهرروز

(شانزدهم فروردین) آنها را ازرمین بر نمیداشتند[1]

جشن نوروز بهنگام شاهنشاهی انـوشیروان ساسانی با شکوه فراوان بر گزارمیگردید . مارسلوس بازرگان رومی که شاهدبر گزاری جشن بوده درسفر نامهٔ خودمینویسد « در اولین روزجشن زنان و دختران پایتخت با لباس‌های حریرآبی وسبز ومردان با جامه‌های نودوخته درصحن حیاط کاخ شاهنشاه که آنرا وهوشت اخو یا بهترین جهان مینامیدند[2] جمع شدند طبقات ممتاز بتدریج وارد کاخ شده بتالارسلطنتی راهنمائی گردیدند تالارسلطنتی (که بزبان‌عربی طاق کسری نامیده میشود)صدمتر درازاو پنجاه متر پهناوچهل متر بلندی دارد ویکصد وبیست ستون مرمرین‌نقش برجسته برزینت آن افروده است دیوارهایش را بانقاشی های برجسته از مناظر طبیعت آراسته‌اند . معمولا رسم براین است بهنگام نوروز درفش کاویان را که چرم پیش بند کاوه آهنگر است وبا جواهرات زینتش کرده‌اند برپیشانی خارجی کاخ آویزان میکنند این پرچم بعنوان نمودار غلبهٔ حق وبهنگام جنگ پیشاپیش ارتش‌ها و یا بوقت تاجگذاری و هنگام نورور بربالای کاخ آویزان میگردد وعامه مردم از مشاهده ناگهانی پرچم کاویانی در میابند واقعهٔ مهمی درپیش است وجارچیان بلاو صله مردم پایتخت را از کیفیت‌واقعه آگاه میساختند

درداخل تالارسلطنتی انوشیروان که ششهزارمتر مساحت دارد ، فـرش زمینه سفید یکقطعه‌ای مزین بجواهرات هفت‌رنگ بر کف‌تالار گسترده شده است این فرش که مطرهٔ بهار وطبیعت رامینمایاند درختانش را بازمردسبز وشکوفهٔ درختان را با زبرجد و عقیق‌سفید و صورتی و یـاقوت سرخ مجسم ساخته‌اند . قندیل‌ها و شمعدان‌های طلا و مجسمه‌های جواهر نشان و مجسمهٔ شتری ازنقرهٔ خام واسبی ازطلای سرخ با زین و برگ جواهرنشان برزینت تالارشاهنشاهی ایران افزوده است

درانتهای تالارپردهٔ مرواریددوزی باابریشم آبی‌رنگ و آویزهای گرد

۱ـ محاسن جلد ۲ چاپ مصر

۲ـ وهوشت‌اخو همان است که بعدها بهشت شده‌است مجله هوخت ۱۳۳۹،

فت آویران است یك صندلی برای مهین دستور (نخست‌وزیر) گذارده‌اند
دلیهای دیگر برای موبد موبدان ، وزرای دربار ، هیئت‌دولت ، ارتشبدها
ماندهان طراز اول مرزبانی ، شهربانی وشهرداری و نمایندگان ملت‌
چین ، ترك ، و هند ، مصر و مردم روس و عرب و دانشمندان
ی‌ورومی که در دانشگاه گندی‌شاپور درس میدهند با لباس‌های صنفی
ه بودند گذارده شده بود
درمیان تالارمیز بزرگی با میوه وشیرینی و آشامیدنی قرار داده بودند
ه شناسان درگوشهٔ تالار مشغول محاسبهٔ نجومی و استخراج واعلام تحویل
از سال بوهستند بمحض اشارهٔ آنان پرده دارسلطنتی پرده مروارید نشان
آرامش تمام بارنمود وبا صدای بلند اعلام داشت زبان ها را نگاهدارید
اکنون در برابر شاهنشاه ایران زمین هستید تمام مردمی که در تالار
م ایستاده بودند تعظیم نمودند انوشیروان برتخت جواهرنشانی ازعاج
با یاقوت سرخ پوشیده شده بود جلوس نموده بود مقتدرترین مرد جهان
مش نیم تنهٔ شال سفید وشلوارش ازحریر آسمانی رنگ وتاجش باماه و گوئی
ارید نشان و گردن بند وحمایل وبازوبند مرصع بهمراه بود گرزی بوزن
من از طلای ناب بازنجیر طلائی ازسقف تالار و بر کنار تخت آویران بود
از تعظیم ممتد حاضران موبدموبدان بحضور شاهنشاه رفت واظهار داشت
شك نوی اکامك رسی (جاویدان بمانی و کامیاب گردی) رهبر روحانیت کشور
ن ستایش شهریار دادگستر نوروز را شادباش گفت انوشیروان در پاسخ
ود یزدان را ستایش میکنیم که بما توانائی داد تاامن وآرامش رادرسراسر
نور برقرار سازیم وآسایش ورفاه عمومی را همراه با توسعه عدل و داد در
اسر کشور عملی کنیم نوروز رابشما و همهٔ مردم ایران شادباش میگوئیم
یك بختی و بهبود وضع همگان را ازخداوند بزرگ خواستاریم . پس از
رای برنامه مزبور ، شاهنشاه اجازه فرمودندتا حاضران درشادمانی نوروز
کت کنند با خواندن سرود پهلوی پرده داربردهٔ سلطنتی را جمع نمود.
هنشاه مراجعت فرمودند ورامشگران حاضران تالارومردمی را که درصحن

باغ جمع گردیده بودند ، به‌شادمانی‌وسرور آوردند »[1]

میر نوروزی

یکی از سنت‌های جالب و کهن آیین نوروز که‌تاسال۱۳۱۲ خورشیدی درروستاهای بجنورد و کردستان ایران‌وعراق و بختیاری‌متداول بوداتنخاب فرمانروای نوروز واقدامات سودمند ومسرت بخش او بوده است . از دوران شاهنشاهی هخامنشیان رسم‌براین بود کلانتران و کدخدایان روستاها که مردمی درستکار ومنتخب مردم بودند ازچند روزمانده به‌نوروز شخص بـا کفایت ومطلعی را ازطبقات پائین اجتماع ومعمولا ازمردم طبقهٔ ۳ واز کسبهٔ جزء مانند کفش دوز و کارگر حمام وامثال‌آن ، بعنوان امیرو فرمانروای نوروز انتخاب مینمودند واورا در پنج‌روز اول سال فرمانروای مطلق مردم میساختند واستانداران وفرمانداران ازنظر متابعت باخواست‌مردم ، در این پنج روز خودرا از پادشاهی‌وحکومت مخلوع دانسته‌نام سلطنت راباجمیع مزایای‌آن از فرمانروائی مطلق واطاعت عمال‌لشکری‌و کشوری بدو واگذار میکردند . فرمانروای نوروز با اطمینان از عدم بازخواست ومواخذهٔ بعدی فرمانروایان واقعی، احکام‌عزل ونصب وتوقیف وجریمه ومصادره اموال‌صادر مینمود وتوسط داروغه ها و عمالی که خود از میان مردم عادی شهر وده انتخاب مینمود، بمرحلهٔ اجراء میگذاشت

درسال ۱۳۱۰ خورشیدی در مهاباد کردستان مشاهده نمودم بدستور میر نوروزی درتمام پنج روز اول فروردین تعطیل عمومی اعلام گردیده در تمام کوی‌وبرزن ها وسائل موسیقی‌ورقص‌و شادمانی‌بر پا گشت . عامه مردم مکلف بودند درجشن‌وسرور نوروزی شرکت کنند هدف و برنامه کار میر نوروزی آن بود که مشکلات یکسالهٔ مردم را در این پنج روزفیصله دهدو عقده های روحی آنان را برطرف سازد بدینمنظور پادشاه یا میر نوروز بامسخره مخصوص خود که بلهجهٔ محلی او را « ویش کرن Wish Karn » میگفتند همراه جمع کثیری اززن ومردوبچه‌درشهرمهاباد بگردش‌پرداخت.

۱ ــ سفرنامه چاپی

دلقك امیریك كدوی میان‌تهی ازمیان بدونیم کرده بانقاشی و رنگ آمیزی مانند ماسکی درصورتی گذارده به‌مسخرگی وخنداندن مردم پرداخت لیکن فرمانروای نوروز در پنج روزفرمانروائی خود بهیچ عنوان نمی‌خندیدزیرا مورد بازخواست متابعان قرارمیگرفت از آن جهت که دستوراتش بمرحلهٔ اجراء نمیامد وحل‌مشکلات مردم درپنج روز حکومت اوانجام‌نمی‌پذیرفت، براساس اقدامات میرنوروزی‌پاداش‌هیچ ظلمی بیش‌ازیکسال طول‌نمی کشید اختلافات ودعاوی مردم در پنج روز حکمروائی او فیصله میبافت

اطلاع یافتم سال گذشته درچنین روزهادرمهاباد امیرنوروز بمدیونی تکلیف نمود تاچهارصدتومان بدهی خود را درسه نوبت بپردازد و باآنکه بدهکارقبول کرده بود درمدت یکسال بتعهدخود عمل ننمود درنوروزسال ۱۳۱۰ خورشیدی طلبکار مجددا نزد امیر نوروز آمده شکایت کرد . پادشاه نوروز دستورداد تا بدهکار را جلب کنند ودوبرابر بدهی او را از وی‌وصول نموده بطلبکار تحویل نمایند مأموران وداروغگان‌فرمانروای نوروز دستور پادشاه خودرا عمل کردندوهشتصد تومان‌از نقدینه واموال و دامهای‌بدهکارراتصرف نموده بطلبکار تسلیم نمودند طبق صورت محرمانه‌ایکه کدخدایان و کلانتران بمیر نوروزی‌تسلیم‌نموده بودند امیر دریکی‌ازپنج‌روز حکمروائی‌خود بعلامت غضب لباس‌قرمزرنگ‌برتن‌نمود مالکان وبازرگانان از شنیدن کیفیت واقعه ازترس‌ازخانه‌های‌خودبیرون‌نیامدند میرنوروز دستور داد تا اموال‌ودارائی یکی‌از بازرگانان‌راکه درسال گذشته بسبب مخفی نمودن‌خوار وبار از راه گرانفروشی ثروتی‌بدست‌آورده بود تاراج کنند، ومأموران‌امیر باهمراهی مردم بیدرنگ دستور فرمانروای‌خودرا عمل کردند میرنوروز بیکنفراز مالکان‌پیغام‌داد بشکرانهٔ ثروتیکه درسال گذشته بدست‌آورده است سیصد تومان بفرستدوچون‌دریافت داشت‌تمام‌آنرا بمستمندان‌مهاباد تقسیم نمود . یکنفرازساکنان‌این‌شهرازظلم‌واهانتی که‌درسال‌گذشته بر او شده‌بود، به‌امیر نوروزشکایت کرد امیر ظلم کننده را احضارنمود وپالانی بر پشتش نهاده و مجبورش کرد تاچهار دست‌وپا راه برود بدین‌ترتیب‌وباخندیدن و استهزاء

دستجمعی مردم رفع توهین از شاکی بعمل آمد در روز پنجم فرمانروائی او ندانستم بچه سبب امیر شخصی را جلب نمود و مأموران میر نوروزی متهم را لخت نموده وادار کردند چهار دست و پا راه برود بدهکار محترمی منکر بدهی خود گردید و حاضر بتراضی نشد میر نوروز او را نزد قاضی شهر فرستاد و چون در آنجا نیز کار فیصله نیافت فرمانروای نوروز طرفین دعوا را همراه مأموران خود نزد امام جماعت شهر فرستاد تا بر طبق دستور خداوند و آیین اسلام با آنان رفتار گردد بدین ترتیب حل اختلافات محترمان شهر با امام شهر بود عامهٔ مردم قسم خوردن را ننگ میدانستند وزیر بار این خفت نمیرفتند

خواجه علاء الدین عطاملك جوینی وزیر هلاکوخان در جلد اول کتاب تاریخ جهانگشای جوینی در صفحات ۷۹ - ۷۸ در بیان تصرف خوارزم بدست مغولان گوید. «در آنوقت خوارزم از سلطان خالی بود. از اعیان شهر خمار نام ترکی بود از اقربای ترکان خاتون آنجا بوده است چون در آن سواد اعظیم و مجمع بنی آدم هیچ سرور معین نبود که در نزول حادثات امور کفایت جمهور باو مراجعت نمایند و بواسطه او با ستبز روزگار ممانعت کنند بحکم نسبت و قرابت خمار را باسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوروزی از او بر ساختند و ایشان غافل از آنچ در جهان چه فتنه و آشوب است و خاص و عام خلایق از دست زمانه در چه لگد کوب »

دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود در شرح احوال میرزا علاء الدوله فرزند بایسنقر و نوادهٔ شاهرخ تیموری گوید. «القصه نصیب جام علاء الدوله همیشه از خم فلك دردی درد بود، و بعد از وفات. باز بدستور سابق در دست فرزند متهور ذلیل گشت و چندروزی چون پادشاهان نوروز (ودر نسخه مرحوم دکتر غنی چون میر نوروز) در هنگام نوروز آن سال در دار السلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود » [1]

طی مکتوبی که چهل و دو سال قبل میرزا یوسف خان حکیم باشی مقیم بجنورد در پاسخ استفسار شادروان محمد قزوینی بمعظم له اعلام داشته بود: «بهنگام نوروز سال ۱۳۰۲ خورشیدی برای معالجه بیماری به بجنورد رفته بودم. در آنجا مشاهده کردم شخصی را با لباس فاخر بر اسب سفید بلند قامتی نشانیده چتری برسرش

---

۱ - تذکره هفت اقلیم ص ٤١٦

گرفته بودند وچند شاطر وفراش بتقلید حکام محلی چوب بدست درطرفین ودر عقبش روان بودند چند نفر هم چوب‌های بلنددر دست داشتند که برسر هر چوبی کله مردهٔ حیوانی از گاو وشکارهای صحرائی آویزان کرده بودندو درپشت سر امیر نوروزی حرکت مینمودند بدان علامت که پادشاه از جنگی فاتحانه مراجعت نموده سرهای دشمنان را بهمراه میآورد، جمعی سواره بدنبال امیر نوروز روان بودند وخلق بسیاری از زن ومرد وبچه با هلهله وشادی وسازو دهل بدنبال کاروان حرکت مینمودند

میر نوروزی ضمن حکمروائی با اقتدار خود ببعضی مالکان و بازرگانان فرمان میداد تا فلان مقدار پول ویا غله ودام جهت سیورسات ارسال دارند پس از چانه زدن‌ها ورفت وآمدهای مأموران امیر سرانجام بمبلغی توافق میگردید واعیان و بازرگانان از روی میل ورضا و بسبب میمنت نوروزی دستورات فرمانروای نوروز را اطاعت مینمودند وی مقداری از ثروت بدست آمده را برئیس ایل یا فرمانروای واقعی تسلیم میکرد ، مقداری را بمردم مستمند واندکی برای خود میگرفت»[1] بوضعی که در محلی تحقیق نمودم مقام میر نوروزی بفردی که در گذشته امتحان شایستگی ولیاقت داده بود ودر خانوادهٔ او موروثی گشت و عنوان میر نوروزی در دوران حکومت اسلامی در شعر و ادب فارسی بکار رفت شاعر شیرین سخن شیراز حافظ در غزلی که مطلع آن اینست . «ز کوی یار میآید نسیم باد نوروزی» فرماید :

سخن درپرده میگویم چو گل ازغنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

برقراری تشریفات میر نوروزی درمصر وهند وعثمانی که مسلمانان شیعه برآن حکمروائی میکردند همچنان متداول بود علاوه بر عطاء ملك جوینی و دولتشاه سمرقندی در کتاب المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والاثار معروف به کتاب خطط مقریزی درصفحات ۳۰ و ۳۹۰ درمجلد دوم گوید در دوران خلفای فاطمی مصر وتامدتها پس از انقراض ایشان نوروز بمانند عیدی بزرگ ملی درسراسر

---

[1] ــ مجله یادگار سال اول شماره ۳ ص ۱۳

مصر رایج بود و مردم ودولتیان دراین جشن شرکت مینمودند. درشب نوروز مردم بهم آب میپاشیدند وتخم ماکیان بهم پرتاب میکردند وباتازیانه چرمی بدن همدیگرمی‌زدند و بعد مقریزی گوید در روز نوروز امیری بنام امیرنوروز سواره ظاهرمیشود وبا اوجمع کثیری همراهند وبرمردم حکمروائی میکند و فرامینی به طنز و مسخره باعیان واکابر نوشته مبالغ بزرگی مطالبه میکند البته مقدار قلیلی باو میدهند . مردم در محلی که خلیفه آنها را می‌بیند با موسیقی وآواز شادی میکنند بعدها امیر بر قوق این رسمها را موقوف کرد

بدین ترتیب برنامه سودمند و مسرت بخش میر نوروزی مطابق کیفیات اخلاقی و روحی مردم هر ناحیه تا سال ۱۳۱۱ خورشیدی رایج بود و از آن تاریخ بسبب اجرای برنامه نظام نوین دادگستری ورفتن ضابطان دستگاه مربور (ژاندارم ها) بهمهٔ روستاهای کشور این سنت دیرین ملی متروك گردید. درفروردین ماه ۱۳۴۷ وزارت پست وتلگراف وتلفن تمبرمیرنوروزی راچاپ وانتشارداد لیکن اشتباهاً حاجی فیروز دوره گرد را بعوض میرنوروزی معرفی نمود. این حاجی فیروز که لباس سرخ رنگ میپوشد وصورتش رابرنگ زمستان سیاه نموده بادف زدن وتصنیف خوانی در کوچه‌ها آمدن نوروز را بشارت میدهد، همان جوان خوش میمنت پیك نوروزی زمان اشکانیان وایامی قدیمتر از آنست که دردربار پادشاهان بدان ترتیب ودر روستاها برچارپائی سوارشده آمدن نوروز را در کوچه‌های روستا مژده میداد ومردم پول ونقل وسبزی برسرش میریختند وممکن است ازسیاهان بومی جنوب ایران باشد که به اربابان آریائی ومهاجم خود درسیستان وشوش وسرزمین سونگیرها باین کیفیت شادباش میگوید و ربطی به پادشاه یا امیرنوروزی باآن همه قراول ویساول وشاطر وچتردار واردوی سواره وپیاده ندارد که دستورحبس وتبعید ومصادره اموال وعزل ونصب مأموران وحل وفصل سریع دعاوی مردم را میداده است .

پایان

پیام مجله

مجله بررسی‌های تاریخی مقالات و نوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط به ایران را که

مستند به مدارک باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم می‌پذیرد

مسئولیت مندرجات مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسیهای تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که به دفتر مجله می‌رسد مسترد نمی‌شود

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که به دفتر مجله میرسد آزاد است

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله و تشکیلات چاپخانه علتی دخیل ندارد
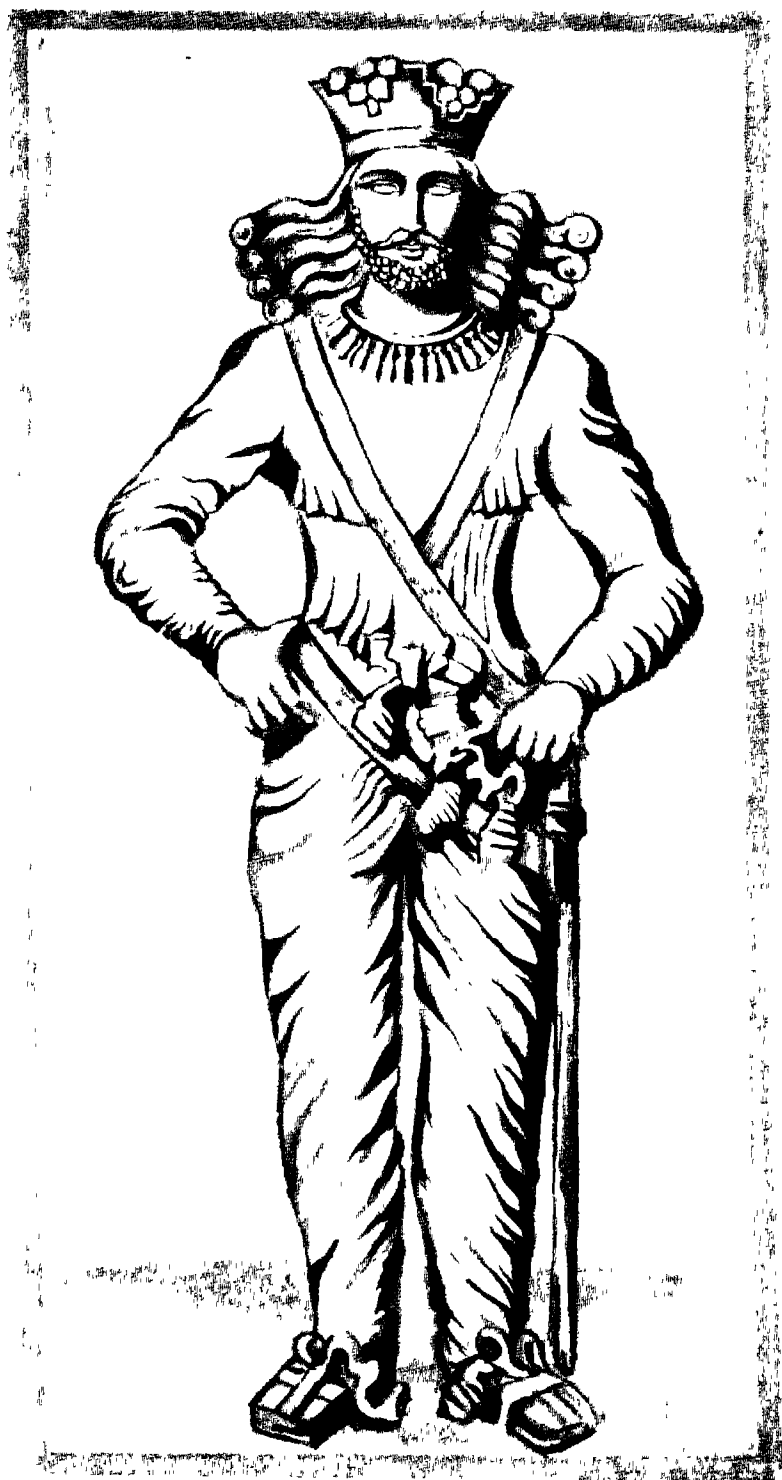
دانشگاه شاپورگرد

بقلم

امام شوشتری

ایرانیان میگفتند :

هرزمان پیکره شاپور اول در آستانه غارتنگ جوگان بار دیگر برپا شد،روزگار پیشرفت ووالائی ایران فرا رسیده است .

خدای بزرگ را سپاس که بفرمان شاهنشاه آریامهر پیشوای دادگستر و دانشپرور ملت ایران ، پیکره شاپور اول پس از سالیان دراز فرو افتادگی بپا خاسته و روزگار پیشرفت و والایی در کشور ما بار دیگر آغاز شده است .

یکـــی شارسان نام شاپور گرد
پی افکند و بردخت و آزور کرد

فردوسی

یادداشت مجله

کتابی که دانشمند معظم آقای امام شوشتری بنام - دانشگاه شاپور گرد - دربارهٔ تاریخ بنیادگزاری دانشگاه «جندی شاپور» درخوزستان نوشته‌اند در همان حال که تاریخ بنیاد نهادن این کانون بزرگ فرهنگی را نشان میدهد و بنیادگذار آن دانشگاه را میشناساند، بازگو کنندهٔ تلاشها و کوششهای بزرگ‌ارجداری است که شهریاران نامدار ایران در پیش بردن فرهنگ و تمدن انسانی بکار بسته‌اند.

درمیان چهره های تابناك شاهان بزرگ ما، شاپورنخست(۲۴۰-۲۷۹ م) پور اردشیر بابکان-چنانکه خواننده گرامی مجله بررسیهای تاریخی درلابلای این کتاب خواهد دید، ازشهریارانی است که نه تنها درجهانداری وجهانگیری بسیار والا بوده بلکه بدانش و فرهنگ و گستردن آن تاآنجا دلبستگی داشته و کوشش کرده است که اورا درتاریخها حکیم وفرزانه نامیده‌اند.

از شگفتیهای زمانه است که خدای بزرگ میان ویژگیهای آن شهریار نامدار وشهریار بزرگ ما شاهنشاه آریامهر مانندگیهای ویژه‌ای پدید آورده که همگی درخور ژرف نگری است

شاپور فرزند برومند اردشیر بابکان بنیان گذار دودمان بزرگ ساسانی است و پدر او بمیهن ما که در سراشیب پاره پاره شدن بود یگانگی بخشیده و دودمان شاهنشاهی نوینی برای راه بردن این کشور بنیاد نهاده است تا با دستی نیرومند کشور را از گزند دشمنان ایمن دارد.

شاهنشاه آریامهر نیرفرزند برومند رضا شاه بزرگ بنیادگذار دودمان شاهنشاهی پهلوی است که میهن ما را ازخطرپاره پاره شدن وآفت خانخانی رهایی بخشیده وپس ازسالها پرا کندگی یگانه ساخته است.

اردشیر بابکان درزمان زندگی خودرشتهٔ شاهنشاهی ایران را به‌پسرش شاپور واگذار کرد و رضاشاه بزرگ نیرچنین فرموده است .

شاپوردرسال ۲۴۰میلادی رشته شاهنشاهی را بفرمان پدربدست گرفت اما چون درآن زمان میهن ما گرفتار پیکار با امپراتوری پیمان شکن روم بود، شاهنشاه شاپور،آیین تاجگذاری را به پس افکند وهنگامیکه ارتش دلیرایران زیر فرماندهی بزرگ‌ارتشتاران شاهنشاه شاپورتوانست امپراتوری روم را بزانو درآورد و مرزهای میهن را ایمن سازد، در مهرماه ۲۴۳ میلادی تاجگذاری کرد

شاهنشاه آریامهر نیزتاهنگامیکه میهن‌ما گرفتارآسیبهای جنگ جهانی دوم‌بودوآشوبهای‌پدیدآمده‌ازدرآمدن‌بیگانگان‌بکشورهنوززدوده نگردیده بود بادردست داشتن رشته شاهنشاهی ، تاجگذاری نکردند و پس از آنکه کشورراایمن‌وآباد ومردم‌راآسوده وآزادفرمودند،آیین‌فرخنده‌تاجگذاری‌با شکوهی که‌شایستهٔ چنین‌آیین‌فرخنده‌ای است انجام گرفت.

شاپورچنانکه دراین کتاب خواهید دید،پس‌ازسر کوفتن دشمنان‌وآباد کردن ویرانیها با فروختن کانونهای دانش و فرهنگ کمر بست تا ایران را بزرگترین‌کانون علمی‌جهان کرد ، ونمونهٔ‌درخشان‌آن‌کانونها همین دانشگاه شاپور گرد است که تاریخ‌آنرا دراین کتاب خواهید خواند

شاهنشاه بزرگ‌ما نیزدرگسترش‌فرهنگ ودانش درایران بـر شـاپور پیشی گرفته‌اندوبفرمان والای شاهانه بزودی بیسوادی ازاین کشورریشه کن خواهد شد و کانونهای بزرگ دانشی ازگونهٔ دانشگاهها و دانشخانه‌هـا و پژوهشخانه‌هادرهرجای ایران‌بنیادنهاده شده است وزودخواهدشدتاکشورما بفرمان خجسته شاهانه مانند باستان زمان یکی ازکانونهای فروزان دانش و فرهنگ‌جهانی گردد ازاین رومجله بررسیهای تاریخی مفتخراست این کتاب ارزنده تحقیقی را که دانشمند ارجمندآن باختیارمجله نهاده‌اند ،به‌پیشگاه خدایگان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران پیشکش نماید .

سر سخن نویسنده

ایران از سده های سیار دور ، یکی ار خاستگاههای بزرگ تمدن و فرهنگ آدمیان بوده و ایرانیان درپیش بردن و گسترش بخشیدن بفرهنگ انسانی بزرگترین سهم را دارند

اگر نگوئیم نخستین و باستانی‌ترین مایه‌های اصلی تمدن آدمی مانند : خط و دین وفلسفه و کشورداری و بسیاری ازهنرهای زیبا در این سرزمین روییده است، باری باید بپذیریم که ایران اگر زادگاه نخستین این پایه‌های تمدن نبوده ،هر آینه پرورشگاه آنها بوده است و از گذرگاه ایران فرهنگ وتمدن انسانی یکبار ازراه آسیای کوچك باروپاسرازیرشده[1] وباردیگر پس ازبرافتادن دولت ساسانی وریخته شدن تمدن وفرهنگ ایرانی درقالب زبان عربی ازراه اندلس باروپا رفته است

با افسوس فراوان باید خستوید در تاریخهایی که برای جوانان ما نگاشته‌اند و بیشتر برپایهٔ داوریهای اروپائیان در سده های اخیر دربارهٔ سرزمین ما نگاشته شده، گفتارها وداوریها بگونه‌ای وانمود میگردد که جوان ایرانی پس ازخواندن آنها چنین خواهد پنداشت که هیچگاه کانون فروزانی ازدانش وفرهنگ وهنر درمیهن او نبوده و نیاکان او از تمدن بشری والاتر از شعروشاعری آنهم پس ازاسلام، سهمی دارا نبوده‌اند وپیشینه آنچه دانش وهنر هست یا ازآن یونان باستان است یاآفریدهٔ مغزهای سده های سوم وچهارم هجری در روزگار اسلامی

دراین کتابها که برپایهٔ کتابهای اروپائی نوشته شده حتی سهم ایرانیان درپدیدآوردن تمدن مشهور به تمدن عصراسلامی - تمدنی که در اروپا بغلط وناروا بنام -تمدن عربی- شناخته‌شده‌است ، چنانکه بایدروشن نگردیده و برای زدودن آن بدفهمی از اروپا نیز هیچ کوششی نگردیده است .

۱- نگاه کنید به‌شرح حال افلاتون و فیثاغورث وبهره برداری آنها ازدانشهای شرقی

باید گفت: درنگارش تاریخ ایران چه در زمانهای گذشته مانند آنچه یونانیان باستان یامسیحیان نسطوری درباره‌این کشور نوشته اندوچه آنهائی‌را که‌درسده‌های‌هیجدهم‌تابیستم‌میلادی در اروپا درزمینه‌تاریخ ما نگاشته‌اند، غرض ورزیهایی فراوان بر راستیها سایه افکنده است

افسوس که بسیاری از نویسندگان تاریخ آموزشگاههای ما، گفته‌های اینگونه کسان‌را بی‌پژوهشگری وسنجشکاری کلیشه‌وار تکرارمیکنندو در شکم کتابها انباشته‌میسازند و با آنها چنان دل بسته‌اند که‌مقدسان بسخنان قدیسان وامامان دل‌میبسته‌اند، در حالیکه بسیاری از سخنانی که در بارهٔ کشورما گفته‌شده، آمیخته به‌تعصب مذهبی یاسرشته بغرضهای سیاسی بوده است.

از ایسرو بنظرمیرسد. کنون راباید‌خودمان برپایه روشهای‌دانشی‌درهمهٔ اسناد تاریخ ایران جستجو و پژوهش کنیم وآنها را در ترازوی خردودانش بسنجیم‌و آنچه راازاین‌سنجشگریها بدست آمد بی‌تعصب وخودخواهی بپذیریم

من‌یقین دارم‌اگر بکوشیم باصل اسناد تاریخی دست یابیم و آنها راژرف بینانه بررسی کنیم و بااسناددیگر بسنجیم، بسیاری‌ازلکه‌هائی که ازخامه‌های آلوده بر رخسارهٔ‌تاریخ ایران افتاده‌است، زدوده خواهدشد وارزش‌سهمی که ایرانیان درپیشبرد فرهنگ‌وتمدن انسانی داشته‌اند هویداخواهد گردید

چنین‌کاری بجوانان‌ما دلگرمی‌خواهد داد درراه پیشرفت‌دادن بدانش وفرهنگ کنونی جهان‌بکوشند تاباملتهای پیشرفتهٔ امروز همگام گردند و میهن خودرا بار دیگر کانون فروزانی ازدانش و هنر و فرهنگ‌سازند

نوشتن این‌رساله گامی کوچك در راه‌چنین آرمانی بزرگ‌است، امید است‌همین گام با همهٔ کوتاهی که دارد، دراندیشهٔ پژوهندگان جوان‌تکانی پدید آورد وایشان را در راه پژوهشگری در همهٔ زمینه‌های دانشی‌وهنری برانگیزاند. ما دراین گفتگو که درسه بخش‌جدا، نوشته میشود، ازتاریخچه ونام شهر شاپور گرد که بنادرست‌آنرا جندی‌شاپور گفته‌اند و ازدانشگاه بزرگ شاپور گردوسرانجام‌از دانشهائی که در زمان‌ساسانیان‌دراین‌دانشگاه آموخته میشد، سخن‌خواهیم گفت بیاری خدای توانا.

تهران بهمن ماه ۱۳۴۷

بخش یکم : شهر شاپورگرد

آ- جندی ساپور چه نامی است ؟

در بارهٔ نام این‌شهر سخنانی در کتابهای تاریخ و جغرافیای عصر اسلامی گفته‌شده است که نویسنده کوتاه شده آنها را در کتاب تاریخ جغرافیایی خوزستان صفحهٔ ۲۲۵/۲۶ یاد کرده‌ام

این‌شهر درمیانه‌شوشتر ودزفول درجایی نهاده‌بوده است که امروزدیهی بنام شاه آباد در آنجا برپاست و آرامگاه یعقوب لیث[1] که در سال ۲۶۵ هجری‌دراین شهر درگذشته‌است نیزدرآنجا بوده . در دیه شاه‌آبادهم اکنون ساختمانی بنام «شاه‌ابوالقاسم»هست که گمان میرود آرامگاه این‌سردار نامی ایرانی بوده‌باشد .

تاریخ نویسان نوشته‌اند : چون یعقوب در اندیشه تجدید شاهنشاهی ساسانیان بود ازآن جهت‌به پیروی از شهریاران نخستین این‌خاندان ،مرکز خویش‌را درآنجا قرار داد و سرانجام‌درهمانجا درگذشت وبخاک‌سپرده‌شد .

آنچه از رویهمرفته گفته‌های تاریخ‌نویسان بدست میآید ، آنست که دراین شهر شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲٤۰م)وشاپوردوم (۳۷۹-۳۱۰م) بناهائی ساخته اند

باید یادآوری کرد دربرخی کتابهای تاریخ کارهای شاپور اول و شاپور دوم ، درپاره‌ای از جاها بیکدیگر درآمیخته است وازاینجا است که برخی از نویسندگان بنای این شهر را بشاپوراول و برخی بشاپوردوم نسبت‌داده‌اند.

لیکن آنچه ازسنجش این‌روایتها دریافت میشود ، آنست که پیش از

---

۱ ــ بنشریه ایرانشناسی شماره یکم‌فروردین ۱۳٤۷ گفتارسخنی درباره یعقوب‌لیث وآرامگاه او در خوزستان که بخامه نویسنده نوشته‌شده است ، نگریسته شود .
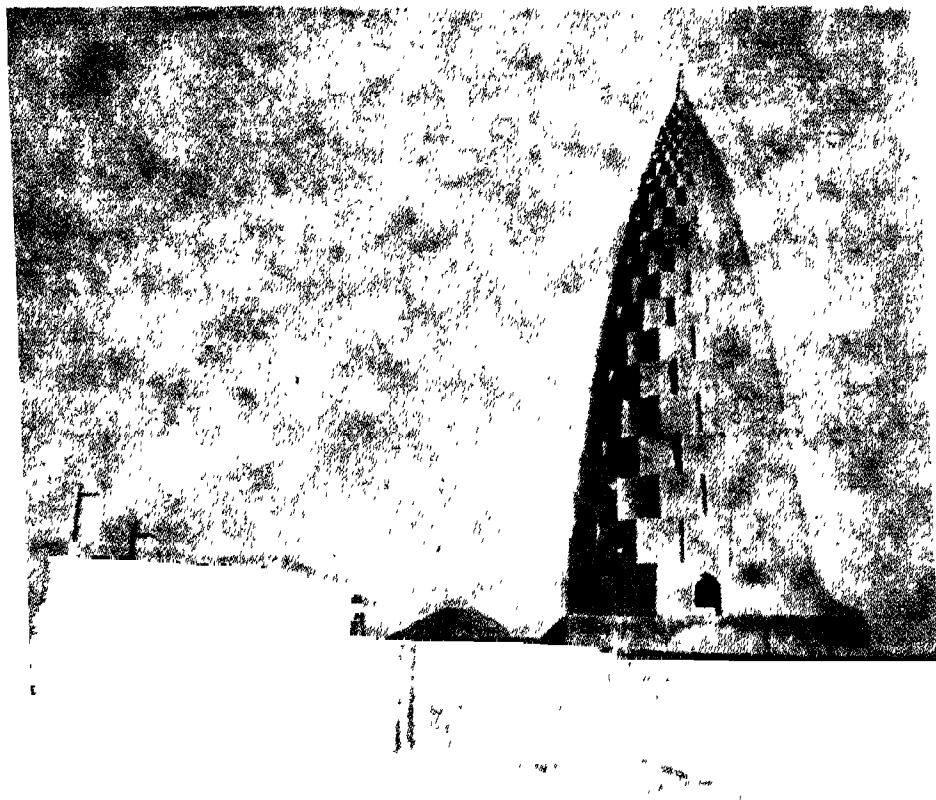
شکل شماره ۱ـ مقبرهٔ شاه ابوالقاسم در دیه شاه‌آباد خوزستان که برخی آنرا آرامگاه یعقوب لیث دانسته‌اند .

پادشاهی شاپور اول پور اردشیر ، درسال ۲٤۰ میلادی (بروایت مشهور) در محل این شهر، بازیك آبادی وجود داشته است و این شهریار گروهی را که از کاپادوکیه در آسیای کوچك بایران کوچانیده بود ، در آنجا نشیمن داده و در کنار آبادی قدیم برایشان خانه ساخته است

ابو حنیفه دینوری در کتاب الاخبار الطوال ، در این زمینه گوید :

«چون شاپور پور اردشیر بخاك روم لشکر کشید، کشورهای، قالوقیه»
«(کلیکیه) وقدوقیه (کاپادوکیه) را بگشاد و در خاك روم پیش رفت»
«سپس به عراق باز گشت و بخورستان رفت تا جایی را برای ساختن شهری»
«بر گزیند و رومیانی را که همراه آورده بود درآنجا نشیمن دهد . پس»
«شهر «جندی‌ساپور» را پی افکند نام این شهر بخوزی «نیلاط» است و»
«مردمش آنرا ، نیلاب ، گویند »[1]

دراینجا پیش از اینکه درباره نام جندی‌ساپور به گفت و گو و بررسی درآییم، برای اینکه روایت ابوحنیفه دینوری کامل شود ، ترجمهٔ نوشتهٔ مقدسی و یاقوت حموی را بر آن میفزاییم

یاقوت حموی در معجم البلدان واژه «نیلاب» را با «نون» ضبط کرده است. از اینجا می‌فهمیم نوشتن این واژه در برخی نسخه بدلها به «ب» غلطی از نساخان کتابها است

افسوس که این اشتباه کتابتی بکمك افسانه مردی بنام «بیل» شتافته و انگیزه گمراهی برخی از پژوهندگان در زمینه تشخیص نام این شهر پیش از روزگار ساسانیان گردیده است .

یاقوت گفته است .

«نیلاب نام شهر جندی‌ساپور است ودرقدیم آنرا نیلاط میگفته‌اند»[2]

مقدسی در صفحه ٤۷ کتاب «احسن التقاسیم» این شهر را از «امصار» مرکزها شمرده است و نیز در صفحه ۲۵۷ از دلگشاترین جاهای ایران شمرده است و در صفحه ۲۵۹ بداشتن دونهر بزرگ ستوده سپس در صفحه ٤۰۹ براینها افزوده است.

۱- الاخبار الطوال ص ٤۹
۲- معجم البلدان ج ۸ ص ۳۰۵

«جندی‌سابورشهری بس آبادومهم‌وباستانی‌بوده ودرروزگار قدیم‌پایتخت،
«این کشور«خوزستان»وجایگاه پادشاه‌بوده‌است. لیکن‌دراین‌ایام روبخرابی»
«نهاده ودراثر چیرگی» کردان (لران) حوروفساددرآن رواج یافته است با»
«وجود اینهاشکربسیارازآن برخیزد و گویند تمام‌شکرهای کوهستان«ماد»»
«وخراسان ازآنجااست‌ومردمش‌پیرو سنت‌اند ودارای دوجوی‌است ودیه‌های»
«بسیارآباد و شالیزارها و نیکوییها و ارزانی واسباب آسایش در آنجا»
«فراوان است.»

ازسخن ابوحنیفه که نوشته یاقوت آنرا تأیید میکند و روایت طبری بشرحی که درآینده آورده خواهد شد، دونکته بدست می‌آید:

نخست آنکه مردم آنجانام شهر خودشانرا «نیلاب» میگفته‌اندودرقدیم «نیلاط» مینامیده‌اند پس نام این شهر پیش از آنکه شاپور اول در آنجا ساختمانهای تازه‌ای برپا کند یابگفته تاریخ‌نویسان (شهرنوی) بسازد و نام قدیم‌آنرا عوض کند«نیلاد=نلاط» بوده واین‌کار بگمان‌نزدیك بیقین درسال ۲۶۳ میلادی انجام گرفته‌است

واژه نیلاب ازدوجزء «نیل» بمعنی رنگ ویژه‌ای که برای رنگ‌آمیزی ازگیاه کتم می گیرند، و«آب» ساخته شده‌است

کاشتن‌گیاه کتم و گرفتن رنگ نیل ازآن دردنیای قدیم مشهور بوده و ارزش بسیار داشته‌است حاصل‌نیل درسده‌های میانه یکی از صادرات مهم ایران بوده ویك‌گونه «وسمه» که ازبرگ گیاه نیل گرفته می‌شده است، تا کشورچین فرستاده می‌شد

کشت‌کتم وصنعت نیلسازی از خیلی قدیم در خوزستان روان بوده و گرفتن نیل‌ازگیاه کتم تا پنجاه‌سال‌پیش در دزفول رواج‌داشت وحوضچه‌های نیلسازی درکنارروددز زیر پیرمعروف به«رودبند» تاسی‌سال‌پیش‌دیده‌میشد.

ازدیگر سو، چون میدانیم که شهر دزفول دراثرویران‌شدن تدریجی‌شهر نیلاب درکنار رود دز درپناه قلعه نزدیك‌پل، پدیدآمده استو «محله قلعه» دردزفول یادگاری ازاین کوچیدن است، می‌توانیم بپذیریم که‌صنعت‌نیلسازی ازآن شهر همراه مردم‌آن، بشهر دزفول جابجا گردیده‌است.

ازسخن ابوحنیفه آشکارا فهمیده میشود که مردم آن شهر تاسالهای دراز پس‌ازدیگر کردن‌نام‌نیلاب درعصر شاپوراول، بازشهرخودرابهمان نام‌باستانی آن میخوانده‌اند

بدیهی‌است نام‌باستانی‌در گفت‌وگوهای توده‌مردم‌تاسده سوم‌هجری‌روان مانده بوده‌است نه‌در اسناد دولتی ونامه‌نگاریها از اینرو است که دینوری گوید.«... ومردمش‌آنرا نیلاب گویند».

این‌نکته‌یك‌امر طبیعی‌و برخاسته‌ازعادت‌گزینی‌مغزها بیك‌نام‌است منصور وجانشینان اوهرچه کوشیدند‌نام «بغداد» فراموش‌و«دارالسلام» بجای‌آن‌روان شود هرگز نشد درهمین تهران‌خودمان هنوزمردم کوچه نامهای «چاله‌هرز» و«سرقبرآقا»و«چراغ گاز»رابیش‌از نامهای‌رسمی ودولتی‌این‌جاها بکارمیبرند

ازدیگر سو، ساختن‌بناهای تازه درنزدیك‌یك‌آبادی کهن یابرروی‌خرابه های‌آن درروزگاران گذشته‌کاری رایج بوده است و درتاریخ جغرافیائی، گواههای فراوان‌دارد اگرروزی درخرابه‌های شهر نیلاب‌کاوشی کرده شود، بیگمان آثاربسیاری از زیر زمین بیرون خواهد آمد ونشان خواهدداد که درآنجا خیلی پیش‌از عصرساسانی،آبادیهایی بوده‌است بویژه که‌این‌سرزمین در خوزستان، جایی بسیار پرآب است وخاکی حاصلخیز دارد و خاکش برعکس خوزستان جنوبی، آمیخته بشوره‌نیست

ابن‌فقیه‌همدانی این‌ناحیه را بجمله «حسن‌الابان»[1] پرآب و یانیکو آب ستوده‌است حتی‌ابن‌خردادبه وحمدالله مستوفی نام رود دزرا که بستراصلی آن‌نزدیك بیك‌فرسنگ‌ازشهر نیلاب دوراست«آب‌جندی‌سابور»یاد کرده‌اند.[2]

نکته دوم که ازروایت ابوحنیفه دینوری بدست میآیدوروایتهای دیگر که درآینده بازبآنها اشاره‌خواهدشد،سخن‌اورا تاییدمیکند، آنست که‌شاپور اول ملقب‌به«نبرده» که‌اعراب اورا «سابورالجنود»می‌نامیده‌اند، اسیران‌رومی را درشهر نیلاب نشیمن داده وبرای‌نشیمن آنان درآن سرزمین شهری پدید آورده است.

۱ــ البلدان ص ۲۱

۲ــ المسالك ص ۱۷٦، نزهة‌القلوب ص ۱۳۲

حمدالله مستوفی که بیشك روایت خود را از یك روایت باستانی‌تری برداشته است گوید: «شاپور بن اردشیر بابکان آنرا ساخت و شاپور ذوالاکتاف در آن عمارت بسیار کرد» [۱]

۲ ـ نام شهر نیلاب درعصر ساسانی چه‌بوده؟

خوشبختانه نام اصلی شهر نیلاب را در عصر ساسانی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که‌سرچشمه گفته او کتاب‌خداینامك‌است، برایمان نگهداشته است.

فردوسی درضمن‌بیان سرگذشت وکارهای شاپور اول گوید

یکی شارسان نام شاپور گرد   برآورد وپردخت و آژور کرد

وچون این‌نام را محمدپور جریرطبری‌بشرحی که‌خواهیم‌آورد، نیز برای شهر نیلاب یادمیکند، پس تردیدی باقی‌نمیماند که شاپوراول درنزدیك‌شهر نیلاب قدیم،شهر تازه‌ای‌ساخته واین‌شهر را«شاپور گرد» نامیده‌است‌ونام رسمی درست‌شهر نیلاب قدیم درعصرساسانی همین‌واژه بوده‌است که‌فردوسی‌وطبری آنرا یاد کرده‌اند و«جندی سابور ـ گنده‌شاپور» نام عامیانه‌ایست که‌مردم از زمان شاپوردوم بعلتی که درپایین گفته خواهدشد، بشهر نیلاب‌یاشاپور گرد روزگار شاپور اول داده‌اند

اکنون باز روایتهائی را که درباره شهر شاپورگرد و جنگهای شاپور اول ودوم آمده است دنبال میکنیم تا رشته مطلب گسسته نشود و نتیجه‌ای که از این بحث باید گرفته شود، در پایان بدست‌آید

استادعباس‌مهرین(شوشتری)در کتاب کارنامه ایرانیان‌ضمن شرح‌جنگهای روم و ایران در زمان شاپور دوم ... در آنها ژولین امپراطور روم تا حدود تیسپون پیش رانده است، و ویرانکاریها و وحشیگریهای بسیاری در عراق کرده و چنین پنداشته بود، که تواند از راه خوزستان بفارس بتازد، گفته است:

شاپور دوم دفاع ازعراق را به‌برخی فرماندهان سپرد و خود باسپاه‌زبده

---

۱ ـ نزهة‌القلوب ص ۱۳۲

ایران در نقطه امنی پس نشسته بود تا در زمان مناسب ضربت مرگبار را بر نیروی تجاوز کار ژولین فرود آورد .

روایت ابوحنیفه درباره جنگهای شاپور دوم این سخن را استوار میکند زمانی که ژولین بپای دیوار تیسپون رسید ، چون از گشادن شهر ناامید شد ، بفرمانده پادگان شهر پیغام داد از بارو بیرون آید و در پهنه دشت با ژولین به بخت آزمایی بپردازد فرمانده در پاسخ این پیغام میگوید : وظیفه من نگهبانی از شهر است برودی خود شاپور خواهد رسید و تو هرچه توانی با او بخت آزمایی کن[1]. ژولین که پنداشته بود تا آنجا که رسیده ارتش ایران را از پا درآورده است باشتباه خود پی برد و برای نجات خویش و سپاه روم با سرعت آغاز به پس روی کرد

این جنگ درسال ۳۳۷ میلادی رخ داده است و درنتیجه مهارت شاپور در جنگ آوری و فرماندهی، نیروی تجاوزکار روم که تا پشت دروازه‌های تیسپون به پیش تاخته بود، تباه شد و پیمان صلحی میان ایران و روم بسته گردید که دولت ایران را نیرومندترین کشور جهان کرد .

توجه به نقشه جنگی ژولین که میخواسته است پس از گشادن تیسپون بخوزستان بیاید وازآن راه بفارس بتازد، ما را باین نکته رهنمون شده است که شاپور دوم با سپاه زنده خود در خوزستان چشم براه او نشسته بوده و می‌پاییده است تا در فرصت مناسب ضربه را برسپاه روم فرود آورد.

من یقین پیدا کرده‌ام که لشکرگاه شاپوردوم در این زمان نزدیك شهر شاپور گرد عصر ساسانی و نیلاب پیش ازآن زمان قرار داشته است .

دلیل این باور آنست که هرسپاهی که در آن زمان میخواست از عراق بفارس برود ، ناچار بوده است از کنار این شهر بگذرد . حتی تا عصر عباسی، راه برید رومیان عراق وفارس چنانکه در کتب المسالك آن عصر بگستردگی طول آن راه ، چاپارخانه بچاپارخانه، یادشده از[2] کنار این شهر میگذشته است.

---

۱ — کارنامه ایرانیان ج ص ۸۰

۲ - ابن خردادبه ص ٤۲ و ۱۷۱

در این‌زمان بخش جنوبی عراق و خوزستان دربالای خلیج فارس ،زیر مردابهای دهانه گسترده رودهای فرات ودجله و کرخه وکارون و تاب نهفته بود و بخش پایین رودکارون را ازبس به‌شاخه‌های بسیار بهربهرمیشد ، رود سدره (صدراهه) میخوانده‌اند درآن‌زمان نشدنی بود سپاه بزرگی بتوانداز میان اینهمه مرداب وجویبار بگذرد. پس ناچار بایستی ژولین این راه راکه گفتیم پیش گیرد . حدس زده میشود بستن یا تعمیر پل دزفول که در کتابها آنرا بشاپور دوم نسبت داده‌اند، نیز در این زمان انجام گرفته باشد .

جمله‌ای که حمدالله مستوفی آورده بدینگونه: «شاپورذوالاکتاف درآن عمارت‌بسیار کرد» میتواند نشانه دیگری بردرستی این مطلب باشد.

باید این نکته را نیز بیاد گرفت که در باستان زمان ، لشکرگاههای بزرگ بچهره شهری در میآمد و در پیرامون هرلشکرگاه گروه بسیاری صنعتگر و پیله‌ور وکارگر و مردم چاکرپیشه ورنان هرجائی فراهم‌میامدند و لشکرگاه چهره شهری را داشت که از انبوه جمعیت موج میزد . از اینرو بارها شده است که مردم‌شهری راکه زمانی در نزدیك‌آن لشکرگاه بزرگی فراهم بوده است ، بنام آن لشکر خوانده‌اند و نام کهن آن شهر رفته رفته فراموش شده است .

به‌ازاندیوشاپور چه نامی است ؟

پیش ازآنکه نظرخودرا درباره چهره‌فارسی جزء اول‌نام «جندی‌سابور» ومعنی‌آن بیان کنیم باید یادآوری کنیم که شکل «به‌ازاندیوشاپور» که‌حمزه پورحسن اصفهانی‌آنرا شکل فارسی «جندی‌ساپور» گفته است، درست نیست. حمزه گفته :

« به‌ازاندیوشاپور » شهری از سهرهای خوزستان استو این همانست که چون نام‌آنرا عربی کرده‌آنرا «جندی‌سابور» گفته‌اند . برآمدن آن در زبان فارسی اینست : «اندیو» یعنی انتاکیه و «به»یعنی خیر . پس معنی‌آن میشود: بهتر از انتاکیه . ساختمان این شهرمانند سفره شترنگ است و هشت‌خیابان در هشت خیابان شهر را میبرد . »[1]

۱ ــ سنی ملوك الارض ص ۳۵-۳٤
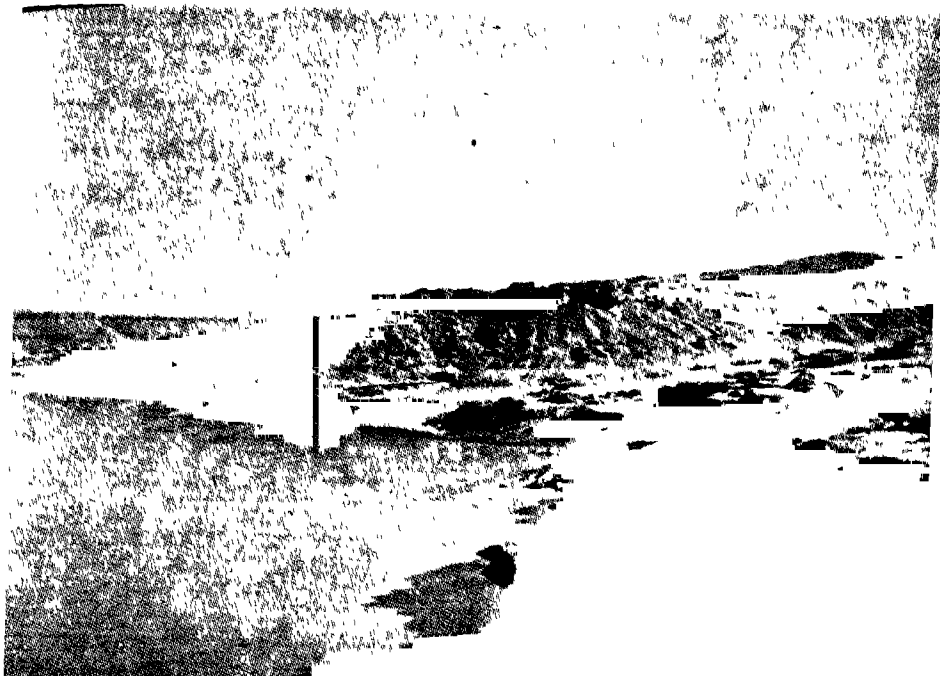
شکل ۲ـ تخت قیصر ، مشرف به‌رود کارون در شوشتر

شکل ۳ـ نمونهٔ نقش پارچه دیبای شوشتری

چنانکه می بینید خود حمزه نیز آنچه را درباره بر آمدن نام «به‌ازاندیوشاپور» گفته است بشکل یك اجتهاد شخصی بیان میکند و آنرا بهیچ دلیلی متکی نکرده است.

آنچه مسلم است جمله «به‌ازاندیوشاپور» ازدیدگاه قاعده‌های زبان‌شناسی نمیتواند بچهره «جندی‌سابور» در آید. پس باید دید این جمله چیست و از کجا آمده؟ آیا نامی ساختگی است؟ یا آنکه پیشینه‌ای دارد و درشناخت پیشینه آن پژوهش بایسته نگردیده است؟

این دشواری را محمدپور جریرطبری که کتاب تاریخ ارزنده خویش‌را پنجاه سال پس از کتاب حمزه تمام کرده است، برایمان روشن ساخته طبری آنجاکه درباره پادشاهی شاپوراول سخن میگوید از جمله گفته‌ست:

« پس آن ناحیه را شهرستانی کرد و آنرا «بهازاندیوسابور» نامیدومعنی جمله بهتر ازانتاکیه‌است و شهرسابور همانست که‌آنرا جندی‌سابورمیخوانند »

بخش اول سخن طبری آشکارا نشان میدهد که شاپور اول شهرستان تازه‌ای درآن سرزمین‌سازمان داده‌وآن شهرستان را «به‌ازاندیوشاپور»نامیده است. ازاینجا پیدا است که‌آن سرزمین تاپیش از پادشاهی سابور ازدیدگاه بخش‌بندی کشوری یا پیرو شهرستان شوشتر بوده است، یا شهرستان «مناذر صغری»، که در عصر ساسانی هردو بسیارآباد‌ان بوده‌اند و متأسفانه ماهنوز شکل درست نام فارسی مناذر را نمیدانیم.

بخش اخیر عبارت طبری نشان میدهد که شهر مرکز این شهرستان یا بزبان قدیم «شارسان» آن، «شاپور» نام داشته است واین نام بیشك سبك‌شده لغت «شاپور گرد» است که فردوسی‌آنرا برایمان نگه داشته است. بویژه که طبری لغت «گرد» را ترجمه کرده وبجای‌آن «مدینة سابور» آورده است.

طبری درپشت سخن خویش‌افزوده‌است که‌مردم اهوازآنرا «نیلاو» نامند این سخن‌ولیلی است که گفته ابوحنیفه دینوری همزمان طبری و یاقوت‌حموی را که در قرن ششم هجری میزیسته است استوار میدارد.

درخوزستان صدای «ب» در خیلی از واژه‌ها بصدای «و» عوض میشود. هنوز شب را «شو» وتب را «تو» وآب را «او» وآباد را «اووا» میگویند: پس

لغت «نیلاو» مسلماً شکل خوری نام «نیلاب» است که دینوری و یاقوت هر دو آنرا ضبط کرده‌اند.

ج ـ جندی سابور از چه‌واژه فارسی بر آمده و معنی آن چیست ؟

پیش از هرسخنی بایدیادآوری کنم که حرف (ی) درآخر جزء اول‌این کلمه صدای الف مقصوره است نه (ی) نسبت درعربی یا (ی) درفارسی یعنی حرف «د» پیش از آن زبردار است‌نه‌زیردار ، پس‌نبایدآنرا بصدای «ی»فارسی اشتباه کرد.

همچنین بایدیادآوری کرد که‌صدای «ه» ناملفوظ درفارسی که‌نشانهٔ‌زبر در حرف‌آخر واژه‌ها است ، در واژه‌های عربی‌شده بشکل‌صدای‌الف‌مقصوره درمیاید و برای‌این تبدیل در واژه‌های عربی‌شده چندان مثال فراوان‌است ، که میتوان این تبدیل رایکی‌از قاعده‌های عربی کردن واژه‌های‌فارسی‌بشمار آورد[1].

با اینحال زیانی ندارد اگر دو واژه‌را بعنوان مثال یاد کنیم : نهر تیره نام نهری ونیزنام شهری درکناره همین نهر بوده درباخترخوزستان که نام آن در اخبارآشوب پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) بسیار برده شده است شکل‌نام این نهرونیز شهر کناره‌آن‌در کتابهای‌عربی‌همه‌جابشکل «نهرتیری» یاد شده یعنی صدای (ه) نـاملفوظ آخر نام فارسی ، در عربی بصدای الف مقصوره تبدیل گردیده است

واژه «کوته»فارسی‌بمعنی قصیر درعربی است . این‌لفظ نیز از قدیم وارد زبان عربی شده وبشکل «کوتی» در عربی بکار برده شده‌است[2]:

طبق این قاعده شکل فارسی‌واژه «جندی سابور» درعربی «کنده‌شاپور» در فارسی است.

نام‌شهر «کنده‌کان»دردشت‌بارین فارس که در۱۲ فرسنگی‌شهر توز(توج)

---

۱ ـ عبارت طبری چنین است وکورالناحیة کورة وسماها ـ بهازندیوسابور ـ وتاویل ذلك خیر من انتاکیه و مدینة سابور هی‌اللتی تسمی جندی سابور» ـ ص۸۳۶

۲ ـ در این باره در مقدمه‌کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که این آخریها چاپ‌شده‌باندازه‌کافی گفت‌وگو کرده‌ام

بوده گواهی است ، که نشان‌میدهد این‌واژه در نام شهرها میامده‌است. اکنون به‌بینیم واژه «کنده» دراینجا بچه معنی است ؛ واژه «کند» درفارسی ازجمله بمعنی لشکر بزرگ و کشن بکار میرفته ودر فارسی امروزه لغت «کندآور» و «کندسالار» بمعنی‌دلیرولشکرکش‌وفرمانده که از همین معنی ساخته‌شده بازمانده است .

ارتور کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان گفته است [1] : واحدهای بزرگ سپاه‌را در روزگار ساسانی «کند» میگفته‌اند وفرماندهی آنها با کندسالاران بود

واژه «کند» بـزبان عربی درآمیخته و بشکل «جند» عربی شده‌است. فیروزآبادی در فرهنگ قاموس‌المحیط زیراین واژه آورده است « لشکر . همراهان . شهر. و گروهی ازمردم که برای‌کاری فراهم‌آمده‌اند» . چنان که ملاحظه میشودمعنی کلمه درعربی درست همان‌معنی‌آن درفارسی است .

واژه کند بمعنی لشکر باافزودن پسوند (ه) نا ملفوظ بمعنی لشکرگاه بکاررفته پس‌نام کنده‌شاپور رویهمرفته‌معنی لشکرگاه شاپور را دارد وبنظر ما این نامی‌بوده که توده مردم‌به‌شهر نیلاب قدیم وشاپور کرد روزگار شاپور اول ساسانی داده‌اند ، همچنانکه دردنباله روایت طبری دلیل آنـرا آشکارا نگریسته‌اید .

دراین زمینه بازدربرخی‌روایات‌نشانه‌هایی‌درست است که‌اکنون‌میتوان آنها راتوجیه کرد .

علی‌پور حسین‌مسعودی در کتاب‌التنبیه والاشراف ، که آنرا بسال ۳٤۵ هجری نوشته‌است درپادشاهی بهرام‌پور هرمزد نوشته است :

«چهارم بهرام‌پورهرمزد سه‌سال وپنج ماه پادشاهی کرد ومانی و گروهی‌از پیروان اورا کشت واین‌کار درشاپورفارس‌انجام گرفته‌است »[2]

نگاشته شدن کلمه «فارس» بعد از نام«شاپور» در این روایت باید بقلم

---

۱ ــ کریستن سن، ص ۲۳۷، ترجمه رشیدیاسمی .

۲ ــ التنبیه والاشراف ص ۸۸

یکی از نساخان دریك زمانی پس‌از ویرانی شاپور گرد انجام گرفته باشد. زیرا درزمان مسعودی‌شهرشاپور گرد هنوز ویران‌نشده بوده و«دروازه‌مانی» که تن مانی را درنزدیك‌آن بدارآویخته‌اند درآن شهر شهرتی داشته است. پس میتوان گفت‌دراصل نسخه‌نام‌شهر«شاپور» سبك شده«شاپور گرد»بوده ودر زمانی که آن شهر ویران ونام‌آن ناآشنا بوده یکی ازنساخان لفظ فارس را ندانسته در پشت‌کلمه شاپور افزوده است

محمدپور طاهر مقدسی‌در کتاب«البدء والتاریخ» روایتی‌دارد که به‌دو نکته درآن اشاره‌ای هست ترجمه‌آن روایت چنین است :

« مانی در دروازه جندی شاپور بدار کشیده شد وآن دروازه تاکنون «دروازه مانی»خوانده میشود گفته شده دردروازهٔ نشابورخراسان. »[1]

چون میدانیم دروازه مانی مسلماً در شهر شاپور گرد خوزستان بوده است، بی‌گمان درروایت دوم که مقدسی‌بآن اشاره کرده در اصل شهرشاپور خوزستان‌بوده ونساخان چون شهری رادراین‌اسمان باین‌نام سراغ‌نداشته‌اند، واژه «خوزستان» را به«خراسان» عوض کرده‌اند

د - کی این‌نام بشهر شاپور گرد داده شده ؟

بنظر ما این نام هنگامی ازطرف مردم بشهر شاپور گـرد یا نیلاب قدیم داده شده است که شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰م) آنجا را مدتی‌لشکرگاه‌سپاهیان خود کرده بود

میدانیم مشهور شدن نام شهری، یا جایی بمناسبت مدتی‌ماندن لشکری درآنجا حتی پدیدآمدن شهری برای لشکـر گاه درتاریخ جغرافیائی گواه سیاردارد ازآن حمله‌است:

شهر «عسکرمکرم» درخوزستان که در نزدیك شهر روستاك‌آباد قدیم و قریهٔ بندقیر کنونی پدیدآمده بود . عسکرابی جعفر درنزدیك شهر «واسط» که درهنگام جنگ سپاهیان خراسانی بایزید بن عمر بن هبیره والی اموی عراق پدیدآمده‌بود . عسکرمهدی دربغداد شرقی ، هنگامی که مهدی عباسی

---

۱ – مقدسی ج۳ ص۱۵۸
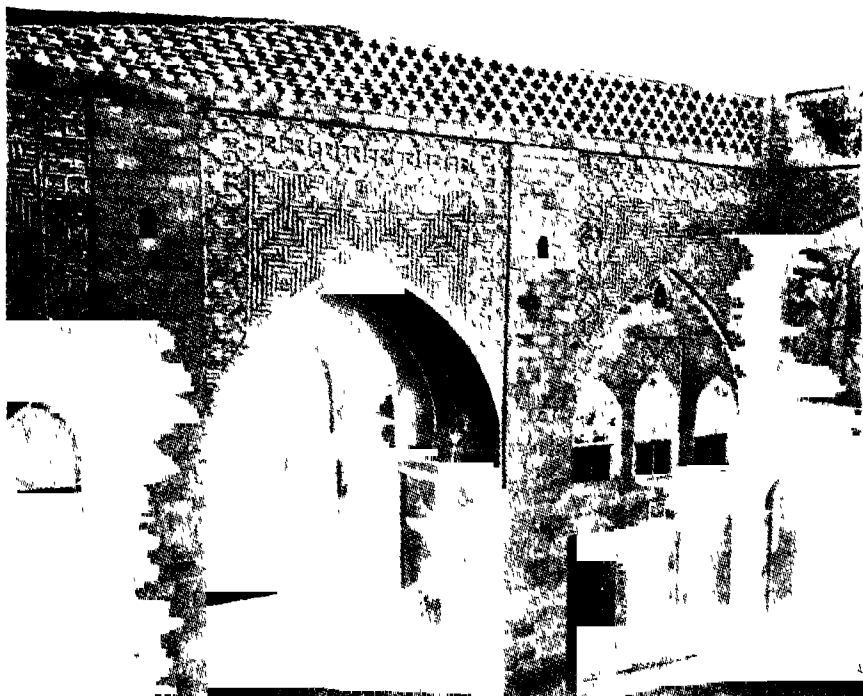
شکل ٤ـ نمونهٔ معماری عصر ساسانی در شوشتر

میخواست ازسوی پدربحکومت ری برود ، لشکرگاه اوبوده . عسکرمعتصم در سامرا از زمانی که این خلیفه عباسی با سپاهیان ترك خود بآنجا آمد و میخواست شهری در آنجابنا کنند . امام‌حسن‌عسکری منسوب‌باین عسکراست.

اکنون اجازه دهید برای بهتر روشن شدن مطلب یکبار دیگر سیر تاریخی نام این شهر را بکوتاهی تکرار کنیم و در باره روایتهای دیگری که درزمینه نام این شهر در کتابها آمده است ، بار سخنانی بنویسیم .

این سخن مسلم است که شهر شاپور گرد درآغازهای پادشاهی ساسانیان علاوه براینکه مرکز خوزستان بوده است ، نشیمن گاه شاهنشاهان درمدتی ازسال نیز بوده . ازاینروااست که شاپور اول ، ولریانوس امپراطور اسیر روم را که در جنگ سال ۲۶۰ میلادی با گروهی بسیار از سربازان رومی بدست سپاهیان ایران اسیرشده‌بود ، باین شهر کوچانیده ودرآنجا نشیمن داده‌بود. درحقیقت شهر شاپور گرد درآغازهای عصر ساسانی همان جایگاه را داشته است که شهرشوش درروزگار هخامنشی میداشته است . وبسا چون پادشاهان نخستین این‌خانواده که اصرارداشته‌اند تبارخودرا بپادشاهان کیانی برسانند ومیکوشیده‌اند در کشورداری ازروش‌آنان پیروی کنند ، بمناسبت نزدیکی این جا بشوش ، پایتخت زمستانی هخامنشیان،آنجا را برای نشیمن گاه خود درزمانهایی ازسال بر گزیده بوده‌اند . باری مسلم است که نام شهرشاپور گرد عصرساسانی وجندی سابور عصر اسلامی پیش از روزگار ساسانی « نیلاب یا نیلاد » بوده است . لیکن توجیهی که ابن‌فقیه همدانی از واژه غلط «بیلاو» کرده وافسانه ای که در باره مردی بیل نام‌آورده و شاپور اول را که بیشك پادشاهی‌بسیارتوانا وخردمندبوده، درآن‌افسانه ، بهره‌شاهزاده‌ای هوسران وخودنما جلوه‌میدهد، بی‌گمان‌ساختگی است وازآن دسته‌افسانه‌ها است که در کتابهای قدیمی بجای «نمیدانم» از خیال خود برای معنی واژه‌ها ونامها میساخته‌اندوبسیار اتفاق افتاده ، درجاهایی نامهای‌جغرافیائی را شکسته‌اند تا باافسانه‌ای که درباره سبب گذاردن آن نام ساخته‌اند جور دربیاید دلیل آنکه شکل «نیلاو» درست است نه «بیلاو» آنست که یاقوت

حموی درجلد ۸ص ۳۰۵ واژه رابا «نون» ضبط کرده وآشکارا گفتهٔ ابوحنیفه راکه سیصد سال پیش از یاقوت میزیسته است استوار میدارد .

لغت «نیلاط» که ابوحنیفه گفته است ، نام آن محل بخوزی است ، و تفسیری را که ازکلمه کرده‌ایم سست نمیکند بلکه آنرا استوار تر میدارد زیرا این کلمه نیرازلغت «نیل» و پسوند «اد» برای فهمانیدن‌جاساخته شده است‌وحرف «د» درعربی‌مبدل‌به «ط» گردیده‌است، مانند این‌تبدیل‌درواژه‌های فارسی عربی شده ، کم نیست

درباره شکل «نیلاوا» که در برخی نسخه‌بدلها دیده میشود ، باید یاد - آوری کنم که این شکل طرز گفتن واژه «نیلابه» در گویش خوزستانی‌است .

علی‌پورحسین مسعودی درگذشته بسال ۳٤۵ هجری در کتاب مروج - الذهب جلد ۱ صفحه ۱۰٦ دربارهٔ‌کارهای شاپوردوم روایتی درقالب‌یك‌افسانه دیگرآورده است که مربوط بزمان تاخت وتازژولین بخاك عراق است‌وچون دارای نکاتی است که مطلب مورد بحث ما را روشن میکند و نشان میدهد که شاپور دوم در آغاز این تاختها در شهر شاپورگرد نشیمن داشته است ، ترجمه‌آنرا بطور خلاصه یاد میکنیم .

افسانه آنست که شاپور بمنظور کسب‌آگاهی نهانی درجامه بازرگانان بکشور روم درمیاید ومدتی‌درآنجااست قضارا دریك برم شناخته‌وگرفتار میگردد واورا درپوست خشك شده گاوی می‌بندند[1] وپس ازآنست که‌ژولین بتاخت وتاز آغاز میکند وتاشهرشاپورگرد به‌پیش میراند شاپور که‌همراه سپاه قیصر است درآنجا فرصتی‌بدست‌آورده وهمراهانش‌باریختن‌روغن‌برآن پوست خشك شده اوراآزاد میکنند وبشهر درمیآید و سپیده‌دم با زبده‌سپاه ایران که در شهر قلعه بند شده بودند ، بیرون میآید و بر رومیان میتازد و پیروز میگردد .

درست است که چنین رویدادی در تاریخ رخ نداده و ژولین ہنز تاشهر شاپورگرد نیامده واز پشت تیسپون آغاز به پسروی بسوی کشور خود کرده

۱ـ مروج‌الذهب ج۱ ، ص۱٦۰

شکل ۵ـ دخمه‌های زردشتی در شمال شرقی شوشتر

است ، ولی این روایت نشان میدهد که شاپور دوم هنگام تاخت زولین بمر
درشهرشاپور گرد بانتظارفرا رسیدن‌فرصت‌مناسب‌برای پادتاز (حمله متقا
نشسته بوده‌است

حدس زده میشود این افسانه رازمانی ساخته‌اند ، که شاپور از عر
بخوزستان به پس نشسته ودفاع از عراق رابفرماندهان محلی واگذار کر
بوده است . عبارت روایت مسعودی‌آشکارا نشان میدهد که این شهر پیش
پادشاهی‌شاپوردوم وجود داشته است پس سخن کسانیکه بنای این شهر
شاپور دوم نسبت داده‌اند پایه درستی ندارد

آنچه نطرمارا درباره اینکه نام «گنده شاپور» بمعنی لشکرگاه شاپ
بوده و نام عامیانه ایست که مردم در زمان شاپور دوم بمناسبت ماندن او
لشکرش دراین سرزمین شهربشاپور گرد داده‌اند ، سخن ابوالحسن‌جمال
الدین علی‌بن یوسف قفطی است در کتاب ارجدار تاریخ الحکما نامبر
در زیر حرف (ج) صفحه ۱۳٤ (چاپ لیپسیك) زیر عنوان جبرئیل پوربه
یشوع‌آورده است :

«جبرئیل از مردم جندی شاپور است ومردم جندی شاپور پزشکانند
اززمان ساسانیان دانش ومهارت پزشکی درآنان است . علت رسیدن آنـ
باین پایگاه‌آنست که شاپور پور اردشیر چون با فلیس [1] پادشاه‌روم‌جنگ
وبراو چیره شد وسوریا وانتاکیه راگرفت جنگ رامتارکه کرد واز قیه
خواست دخترش راباو بدهد . صلح میان دودولت استوارشد، قیصرپذیر
و بگردن گرفت بنایانی نیز بفرستد تا برای شاپور شهری بر مثـ
قسطنطنیه بسازند وآن شهرجندی شاپور است . جای این شهر ازآن مر
بود بنام «جندا» باین مرد پول کلانی دادند ولی اوحاضر نشد زمین آنجا
واگذار کند مگرآنکه شریك شاپور درشهرسازی بشود وشاپور پـذیرفـ
گذریان(هنگام ساختمان شهر) که‌از راه میگذشتندازصنعتگران‌میپرسید

۱ـ طاهراً مراد فیلیپ عرب است‌که پیش ازگردیانوس امپراتور روم شد.
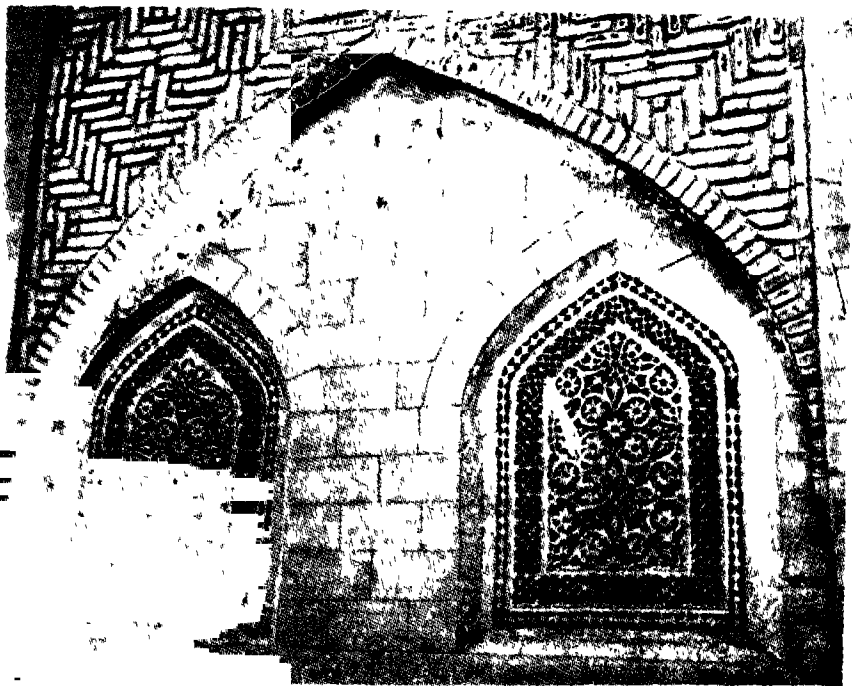
شکل ٦ـ گچ‌بری بالای درگاهها .

اینجا را کی میسازد ؛ پاسخ میداوند : جنداوشاپور در نتیجه نام آن شهر «جندی شاپور» گردید »[۱]

سخن قفطی دارای دنباله ایست مربوط بزمان تأسیس دانشگاه شاپور گرد وما ترجمه بازمانده آنرا درجای خود باز گو خواهیم کرد.

این روایت که درانجمنهای مسیحی برای وجه تسمیه شهر شاپور گرد برزبانها افتاده بوده وابن عبری نیز آنرا نقل کرده است، افسانه ایست از جنس افسانه «بیل» که پس از ظهور اسلام وفراموش شدن نام اصلی و درست شهر، برای توجیه نام عامیانه شهر شاپور گرد ساخته اند وارزش این افسانه از آن یکی بیشتر نیست

با اینحال درلابلای این داستان حقایقی نهفته است که باید بآنها اشاره کنیم. نخست آنکه بنای شهر شاپور گرد از شاپور اول ساسانی است نه شاپور دوم . دیگر آنکه شاپوراول این شهر را برای جا دادن اسیران رومی که قیصر نیز درمیان آنان بوده ، ساخته است ، سه دیگر و مهمتر از همه آنست که نام « جنداو شاپور » نامی است که مردم بهاین شهر داده اند ، لیکن در زمان شاپور دوم نه درزمان شاپور اول . زیرا که بگفته فردوسی وطبری نام شهری که شاپور اول درنزدیك شهر نیلاب ساخته است، شاپور گرد بوده نه گنده شاپور

نکته دیگری که دراینجا باید افزود ، درباره واژه «بت لابط» است که مسیحیان نسطوری، شهر شاپور گرد را درنوشته های خود باین نام خوانده اند. مسیحیان شرقی عادت داشته اند، هرشهری را که درسازمان کیشی آنان زمانی اسقف نشینی بوده ، بنام یکی ازقدیسان مذهب خود بخوانند.ازجمله این نامها یکی نیزنام « بت لابط » است که برشهر شاپور گرد نهاده بودند.

بی گمان این نام ازسده پنجم میلادی به بعد میان نامه نگاریهای دینی آنان بکار رفته است ، یعنی از زمانی که بلاش ساسانی اجازه داده بود ،

۱ــ مختصرالدول ابن عبری : ۱۲۹ نیز دیده شود.

مسیحیان ایران برای خودشان سازمانی جدا از سازمان مسیحی قسطنط
پدید آورند ومرکز سازمان کیشی آنان نیز شهر ویه‌اردشیر یکی از
شهر مداین پایتخت ساسانی شد ونسطوریان توانستند درپناه دولت ایـ
سازمان مذهبی‌خودرا نگه دارند وآیینهای دینی‌خویش راآزادانه درهر
ایران انجام دهند نام « بت‌لابط » پیشینه باستانی‌تری ندارد.

از رویهمرفته آنچه تا اینجا گفته شد چنین دریافت میشود :

آ - به‌ازاندیو شاپور نام شهرستان شاپورگرد بوده نه نام‌شهر مرکز
واین شهرسان را شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲٤۰ م) سازمان داده است

ب- دراین شهرستان از قدیم شهری بوده که نام‌آن نیلاب وبربان‌خ
نیلاد (نیلاط) بوده ومردم محل در عصر اسلامی‌آنرا « نیلاوا » میگفته‌ا
شکل فصیح این واژه « نیلابه » است

ج - شاپور اول ساسانی درنزدیك شهر نیلاب قدیم شهری ساخته و
« شاپورگرد » نامیده است تاریخ بنای شهر شاپورگرد را اگرسال ٦
میلادی قرار دهیم ، روش محتاطانه‌ای درتعیین این تاریخ بکار بسته‌ایم .

د - درزمانی که شاپور دوم (۳٦۲ میلادی) با ژولین امپراتور
میجنگیده ودرانتظار فرا رسیدن‌فرصت مناسب برای‌سرکوبی دشمن‌پیـ
شکن، روز میگذرانیده ، لشکرگاه اوشهر شاپورگرد بوده . از اینرو «
آنجارا«گنده‌شاپور» نامیده‌اند و این کلمه‌درنوشته‌های عربی‌بشکل«جـ
سابور» و «جندا سابور» درآمده است

درپایان این بخش جادارد بیافزاییم: بجاست امروز نام اصلی و در
این شهررا که‌شاپورگرداست وفردوسی درشاهنامه‌آنرا برایمان نگهـدا
زنده کنیم وازبکار بردن نام‌جندا شاپور وجندی‌شاپورو گنداشاپور و گ
شاپور که همه‌این شکلهاازلغت‌عامیانه« گنده شاپور» برخاسته‌است، بپرهیـ

کتابهای تازه

نخستین شماره مجله «باستان شناسی وهنر» ازانتشارات وزارت فرهنگ وهنر در۹۸ صفحه بقطع وزیری بزرگ دراین روزها به‌سردبیری آقای دکتر پرویز ورجاوند استاد دانشمند دانشگاه تهران درافق مطبوعات فارسی طلوع کرده است این مجله نفیس وارزشمندخود یکی دیگر ازانتشارات گرانقدر وزارت فرهنگ وهنر است که‌میتوان آنرا تاحدی جایگزین مجله باستانشناسی که متأسفانه چهار شماره از آن بیشتر انتشار نیافت و مجله نقش ونگار که آنهم سرنوشت اولی دچار گردید ، دانست.

«باستان شناسی وهنر ایران» که بحق باید گفت جای آن درمطبوعات فارسی ازمدتها پیش خالی بود ، اگـر بسرنوشت دوسلف خود دچار نشود ، بزودی جای خودرا درمیان مطبوعات وزین تحقیقی فارسی باز خواهد نمود بویژه که درمیان هموندان شورای نویسندگان وگردانندگان آن هم چند محقق عالیقدر وچند شخصیت بارز فرهنگی چون آقایان دکتر سیدحسین نصر، دکتر عزت‌الله نگهبان، دکتر پرویز ورجاوند وسیدمحمدتقی مصطفوی جای دارند

این شماره «باستان‌شناسی‌وهنر» با بیانات شاهنشاه آریامهر که«بر پیشانی آن می‌درخشد، وشاهنشاه آن‌را در مراسم گشایش پنجمین کنگره جهانی باستانشناسی و هنر ایران ایراد فرمودند، آغاز میشود وپس‌از یك سرآغاز دربیان هدف وروش مجله، حاوی یازده مقاله ارزشمند بفارسی وسپس‌اخبار باستانشناسی‌میباشد. نقل‌خلاصه‌ای‌ازمقالات‌مجله، بزبانهای‌فرانسه‌وانگلیسی نیز ازابتکارات جالب این مجله است .

مقالات «عالم‌خیال ومفهوم فضا درمینیاتور ایرانی» بقلم‌دکتر سیدحسین نصر استاد ورئیس دانشکدهٔ ادبیات تهـران، «کلیسای سوپ سر کیس‌خوی»

بقلم دکتر پرویز ورجاوند استاد دانشگاه تهران، «سنگ نبشته‌ای مربوط به‌زمان مرودوك آپال‌دین» نوشته‌مهندس علی‌حاکمی و بالاخره «فریزوخوون» ازسیدمحمدعلی امام شوشتری ازمقالات چشم‌گیر این‌مجله است.

ماضمن‌تبریك به‌وزارت فرهنگ‌وهنر و گردانندگان این‌مجله ارزشمند توفیق وکامیابی آنرا درپیشبرد هدف عالی که‌در راه شناسانیدن فرهنگ و هنر شکوهمند ایران دارد، آرزومندیم.

بررسی‌های تاریخی

خوانندگان و ما

پس‌از انتشار شمارهٔ ششم سال سوم مجله بررسی های تاریخی، نامه های لطف‌آمیز بسیاری ازخوانندگان ارجمند مجله دریافت داشتیم وازاین بابت سپاسگزاریم وباید بگوئیم این‌حسن استقبال و گرمی پذیرش خوانندگان خود بهترین پاداش ومشوق برای خدمتگزاری کارکنان مجله بررسی های تاریخی به‌فرهنگ ایران‌میباشد. وامادرمیان این‌نامه‌هانیز،چند نامه‌ای‌حاوی نکاتی عمومی و کلی بوده که‌لازم دانستیم مفاد آنهارا با خوانندگان گرامی خود نیز درمیان بگذاریم :

= ۱ =

چون مقاله « پایان کارمیرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله » منتشر شد، برخی ازخوانندگان گرامی‌مجله توضیحاتی ازمادرباره‌میرزاصادق قائم‌مقام که درچند جای آن مقاله ازاو نامی‌برده شده‌بود خواستند وبعضی هم گمان داشتند که این‌شخص ازبازماندگان سیدالوزراء میرزابزرگ قائم‌مقام اول ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دوم پسراو است. البته این نکته براهل تحقیق و بویژه محققان تاریخ دورهٔ قاجار روشن است ولی چون درتاریخ دورهٔ قاجار بنام چندتن قائم‌مقام برمیخوریم که‌هریك شخصیت خاص‌ومتفاوتی داشته‌اند ودرپاره‌ای ازموارد هم درقضاوت‌های اشخاص، یکی‌ازاین چندقائم‌مقام بجای دیگری جای‌گزین میشود، ازمحقق دانشمند آقای حسین سعادت‌نوری که احاطه‌ای کامل درشناسائی رجال‌دورهٔ قاجاریه‌دارند خواهش کردیم‌مقاله‌ای - هرچندهم کوتاه باشد- دراین باره تهیه فرمایند واین وعده‌رابخوانندگان گرامی میدهیم که‌در شمارهٔ آینده، این‌مقاله‌را بنظرایشان برسانیم.

-۲-

آقای م. ا. «نگرا» (که‌ظاهراً نام‌مستعار ایشان است) یادداشتی زیرنام «نکاتی چند دربارهٔ مقاله مساجد ایران» که بقلم آقای دکتر عیسی بهنام در شماره پنجم سال‌سوم مجله بررسی‌های تاریخی بچاپ رسیده بود فرستاده‌اند که چون حاوی نکاتی‌جالب و مستند میباشد عیناً آنرا دراینجا درج میکنیم :

«روزی درمحضر جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده که حق استادی بگردن اینجانب دارند سخن ازداوریهای‌شتاب‌زده برخی خاورشناسان درباره تاریخ مشرق زمین‌میرفت ازجمله اسناد علامه گفتند. آن زمان که برای‌شرکت درجشنهای هزاره ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق کندی معروف به‌فیلسوف عرب به‌بغداد رفته‌بودیم، یکــی ازخاورشناسان دوروزی غائب بود پس ازآنکه آمد وازحالش جویا شدیم گفت: بزیارت «امام عباس» رفته بودم

اشتباهاتی که‌در گفتارچاپ‌شده‌زیرعنوان «مساجد ایران» درشماره‌پنجم سال سوم رخ داده ازاشتباه «امام عباس» کمتر نیست ودریغ است درمجله‌شما آنهم درموضوعی که جنبه دینی واسلامی دارد، دریك مقاله چنین اشتباهات بزرگی چاپ گردد.

نویسنده نمیخواهم همه اشتباهاتی‌را که درآن مقاله آمده یکان یکان بنویسم. لیکن برای اینکه بدانید اشتباهات مقاله مذکورازچه نمونه‌است، چند موادرا یاد میکنم.

۱ - عنوان‌مقاله، «مساجد ایران ازابتدای دوران اسلامی» است ولی در متن‌مقاله ازبقعه دانیال درشوش ومسجدساوه‌ومسجدمدینه ومسجدابن‌طولون (احمد) درفسطاط سخن رفته است. این یك ایراد کلی به‌عنوان مقاله است که باآنچه درشکم مقاله آمده تفاوت بسیار دارد.

۲ - درهمان صفحه اول‌دوجاآمده « اعراب قسمت غربی‌ایران‌را گرفتند» و «پیش ازتصرف اعراب» واین تعبیر بنابمادله‌ای که درهمان جمله صفحه‌های ۳۵ تا۵۲ آمده غلط محض است . بعلاوه نویسنده مقاله تفاوتی‌را که میان «اعراب» و«عرب»است نمیدانسته وآگاه نبوده‌است که اعراب بادیه هیچگاه ایران‌را تصرف نکرده‌اند .

۳ - اشاره‌یی که درباره مقبره دانیال درشوش شده‌درست مانند اشتباه «امام عباس» است بنایی که‌درشوش‌است ، مقبره‌است‌نه‌مسجد ازاینروست که رواقهای آن درشمال سرا واقع شده‌وعیبی ندارد

اگربآیین نمازجماعت‌دراسلام آشنا باشیم ، میدانیم که درتمام‌مسجدها رواق یاباصطلاح نویسنده شبستان ، درجهت جنوب قرارداده‌شده یاحداقل درديوارجنوبی دری نمیگذارندودرهای ورود بمسجد یادرديوارهای شمالی ویاشرقی‌یاغربی است توجه بآیین‌نمازجماعت مسلمانان وهمینکه‌ساختمان شوش مقبره است‌نه‌دانیال، مشکلی‌را که آقای نویسندهٔ مقاله‌واشته‌است ،حل میکند بلاذری بغدادی‌درمقبره‌دانیال روایتی دارد که ترجمه آنرادرپایین میآوریم ولی پیش ازآن باید یادآوری کنیم که آقای نویسنده مقاله نام فاتح شوش‌را «موسی‌الاشعری» نوشته که غلط دیگری ازآن نویسنده است . نام این مرد عبدالله‌بن قیس بنا کنیت ابوموسی الاشعری است وی ازیاران پیغمبرواصلاعیغنی ومدتی حاکم کوفه وبصره بوده وهمان کسی‌است که پس ازجنگ صفین‌عمروعاص اورا فریب داد وپس ازآن داستان ، سرافکنده از دومةالجندل بمکه گریخت باری بلاذری گفته‌است .

« ابوموسی در قلعه ایشان (مردم شوش) اطاقی دید که درآن مرده‌ای بود که بران پارچه‌ای پیچیده بودند پرسید این کیست ؟ گفتند : این جثه دانیال نبی است ایشان گرفتارخشکسالی شده بودند وجثه دانیال‌را اهل بابل خواسته بودند تا بوسیله آن طلب باران کنند دانیال از اسیران بخت‌نصر بوده که ببابل آورده‌شده‌بود ودرآنجا درگذشته .»[1]

٤ - اینکه‌نوشته : دیوارهای‌مسجد پیغمبر درمدینه ازآجرساخته شده

---

۱ - فتوح‌البلدان : ص ۳۸٦ ، چاپ قاهره -۱۹۰۱

(ص۷٤)غلط دیگری است که از نویسنده سرزده است در آن زمان هنوز آجرسازی درحجاز رایج نشده بود حتی درمدینه بکار بردن گچ درساختها رایج نبود .

مسجد پیغمبر درمدینه تازمان خلافت عبدالملك مروان نخست ازخشت خام بوده که ستونهای آن ازتنه درخت خرما بود وسقف را ازپوش خرما پوشانیده بودند عمرفدری برآن افزوده سپس درزمان عثمان ستونهای آنرا سنگی وسقف را ازچوب ساج کرده‌اند درزمان عبدالملك مروان تجدید بناشده [1]

۵ - مسجد کوفه ومسجد بصره نیز نخست بهمین گونه ساخته شده بود وپیش از آنها مسلمانان درمداین مسجد ساخته بوده‌اند نویسنده ازمسجد بصره که بامسجد کوفه همزمان است نام نبرده است .

راستی گذشته مسجدهایی که نام بردیم «جامعها» است واگرنه درشهرها مسجدهای دیگری هم بوده مثلا دربصره هفت مسجد همزمان مسجد کوفه ساخته شده بود که یکی از آنهامسجد اسواران تازه مسلمان ایرانی بوده بنام «مسجدالاساوره» [2] ☆

آنچه یاد داشت کردم بعنوان نمونه بودواگرنه غلط تاریخی دراین مقاله خیلی بیش از آنست که باین مختصر نگاشته آید

من امیدوارم آقایان باستانشناسان فقط در زمینه ویژه کاری خودشان چیز بنویسند و قضاوتهای تاریخی نکنند تا دوچار اشتباه نگردند مثلا از

---

۱ - فتوح البلدان ص ۱۲-۱۳ ، چاپ قاهره - ۱۹۰۱

۲ - مروج الذهب ج ۱ ص ٤۰۲ ، چاپ قاهره

☆ مسجد دمشق ازمسجدهای بزرگ مسلمان است که قدمت بسیاردارد این بنا نخست یك پرستشگاه (مهرابه) بوده یا باصطلاح تاریخ نویسان آن زمان از آن صابئان و سپس تبدیل بکلیسا شده آنگاه آنرا تبدیل بمسجد کرده‌اند

درباره مسجد سامره و بنای آن در زمان معتصم هشتمین خلیفه عباسی و مناره آن نیز درمقاله از دیدگاه تاریخی اشتباهاتی وجود دارد که شرح همه آن اشتباهات سخن را بدرازا خواهد کشانید همچنین مسجدهای رواق‌ستون‌دار منحصر بمسجد نایین نیست مثلا مسجد جامع شوشتر که بنیاد آن نیز در سوی خاور بنا ساخته شده و در سدهٔ سوم هجری بنا گردیده است ، همچنین ما اینگونه طاق‌زنی را در ایوان کرخه بازمانده از شهر کرخ در شمال شوش می‌بینیم که ثابت میکند این اسلوب سقف زنی در معماری روزگار ساسانیان رایج بوده است

روی سکه‌ای که در یك بنا پیدا شده تاریخ بنا راجستجو کردن خیلی‌ساده - لوحانه‌است آیا نمیشود فرض کرد این سکه سالها پیش‌از برآوردآن بنا در زمین‌آن گم شده بوده واکنون‌اتفاقاً بدست‌آمده است ؟آیامیتوان فرض کرد آن سکه سالهای دراز پس از بنا از جیب کسی در آنجا افتاده و از لحاظ تاریخ هیچ رابطه‌ای بابنایی که درآن پیدا شده ندارد ؟

سخن‌دراین زمینه بسیاراست وبهتراست هر کس ازمرزکار خود وتخصص خود پا بیرون نگذارد تا داستان «امام عباس» پیش نیاید »

پایان

-۳-

آقای عبدالله انواری نوشته‌اند :

«آقای مدیر محترم مجله ارجمند بررسی‌های تاریخی ، درشماره پنجم سال سوم ، شرحی درباره‌ی تبدیل سالهای قمری به شمسی و بالعکس نوشته شده بود که بسیارمورد نیاز اهل‌تحقیق میباشد میخواستم بدانم‌آیا کتابهائی و یا مجموعه‌هائی‌هست که تمام سالها رابه‌یکدیگر تبدیل کرده باشد یانیست و اگرهست نام ومشخصات‌آنها چیست واگرممکن است‌دریکی ازشماره‌های آینده،راه‌سادهٔ‌تبدیل کردن‌تاریخهای‌مختلف‌رادرج‌فرمائید که مزید امتنان خواهد بود باتشکر قبلی - عبدالله انواری »

پاسخ پرسش آقای انواری

دربارهٔ‌تطبیق تاریخهای هجری‌قمری بتاریخ مسیحی و بالعکس بزبانهای خارجی مجموعه‌های متعددی فراهم وچاپ شده است که ازآن‌میان مجموعه شرامSchram انگلیسی‌ووستنفلد Wuestenfeld آلمانی میباشد وتازه‌ترین‌آنها مجموعه‌ایست که‌کاته‌نوز Cattenoz فرانسوی‌منتشر نموده‌است ولی بایددانست که‌این‌مجموعه‌هارا تنهابرای‌تطبیق‌تاریخهای‌هجری‌قمری به‌مسیحی وبالعکس میتوان بکار برد ودر زبان فارسی هم چندین مجموعه در دست است‌ازجمله

تقویم تطبیقی حاج نجم‌الملك و تقویم یکصد و ده سالهٔ امیر کبیر که بضمیمه مجموعه قوانین تألیف آقای معاصر بچاپ رسیده و نیز مجموعه مفیدتر و صحیحتری از آقای احمد نجم‌آبادی بنام تقویم یکصد و پنج ساله تطبیقی از سال ۱۳۳۰ خورشیدی تا ۱۳۳٤ (۱۲٦۷ قمری تا ۱۳۷۵ و ۱۸۵۱ میلادی تا ۱۹۵۵)

در این دو مجموعهٔ اخیر (که متأسفانه اولی دارای اشتباهات و غلطهای فراوان است) تاریخهای مسیحی و هجری قمری و خورشیدی با یکدیگر تطبیق شده است ولی بهرحال هیچیك از این تقویمها کامل نیستند و رفع نیاز محققان راآنگونه که میبایدنمی کنند و بهمین دلیل ما به محققان دانشمند و خوانندگان گرامی مجله وعده میدهیم که مجموعه‌ای کامل که لااقل به بیشتر نیازمندیهای خوانندگان پاسخ گوید، بضمیمهٔ یکی از شماره‌های آینده مجله بچاپ برسانیم

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی

مدیر داخلی . ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ــ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران
تلفن : ٧٦٤٠٦٤

بهای مجله هر شماره	برای نظامیان ودانشجویان	٤٠ ریال
	برای غیرنظامیان	٦٠ ریال
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان‌ودانشجویان	٢٤٠ ریال
	برای غیرنظامیان	٣٦٠ ریال

بهای اشتراك درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به‌حساب ٧١٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihaye Tarikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

DR. DJAHANGUIR GHAÏMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉRAN.

AV. KOUROCHE KABIR, TCHAHAR RAHE QASR

ABONNEMENT· 6 DOLLARS POUR 6 No

Barrasihâye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by
Supreme Commanders' Staff
Tehran Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران

هر ملتی بیشتر تاریخ و سنت داشته باشد محکم‌تر است

از فرمایشات شاهنشاه آریامهر
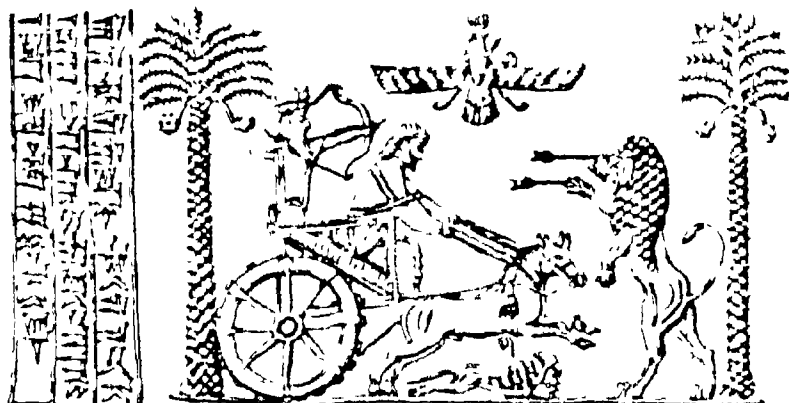
مهر داریوش شاه

بررسیهای تاریخی

سال چهارم

شمارهٔ ۲ و ۳

خرداد ـ شهریور ۱۳۴۸

(شمارهٔ مسلسل ۲۰ و ۲۱)

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلّه
بررسی های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ نظامی

شمارهٔ ۲ و ۳ سال چهارم

شمارهٔ مسلسل ۲۰ و ۲۱

ژوئن ـ سپتامبر ۱۹۶۹

خرداد ـ شهریور ۱۳۴۸
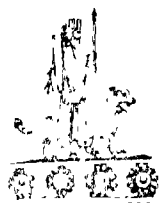
گراور های این شماره (۷ رنگی و ۱۲۱ سیاه) در چاپخانه ارتش شاهنشاهی
ایران ساخته و چاپ شده است

« ذکر تاریخ گذشته از واجبات است بخصوص در مورد

ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند

جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها

کرده و چه وظیفهٔ حساس و فوق العاده بعهدهٔ

آنهاست . »

از سخنان شاهنشاه آریامهر

شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت ۵ نفری اداره میگردد.

۱ - تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی.

۲ - تیمسار سرلشکر حسین رستگار نامدار رئیس ادارهٔ کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

۳ تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس ادارهٔ سوم ستاد بزرگ ارتشتاران

۴ تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس ادارهٔ مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی

۵ سرهنگ جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیتهٔ تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران و مدیر مسئول مجلهٔ بررسیهای تاریخی

آثار تاریخی
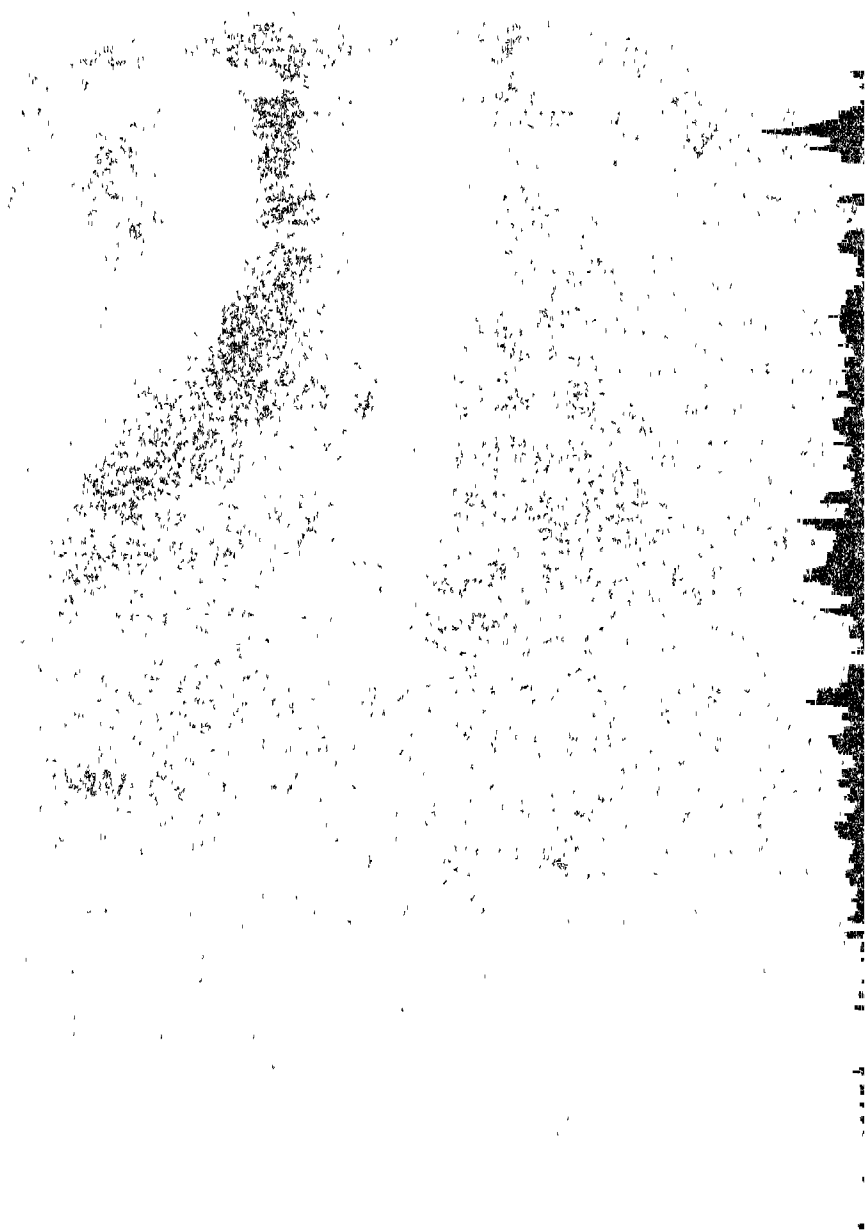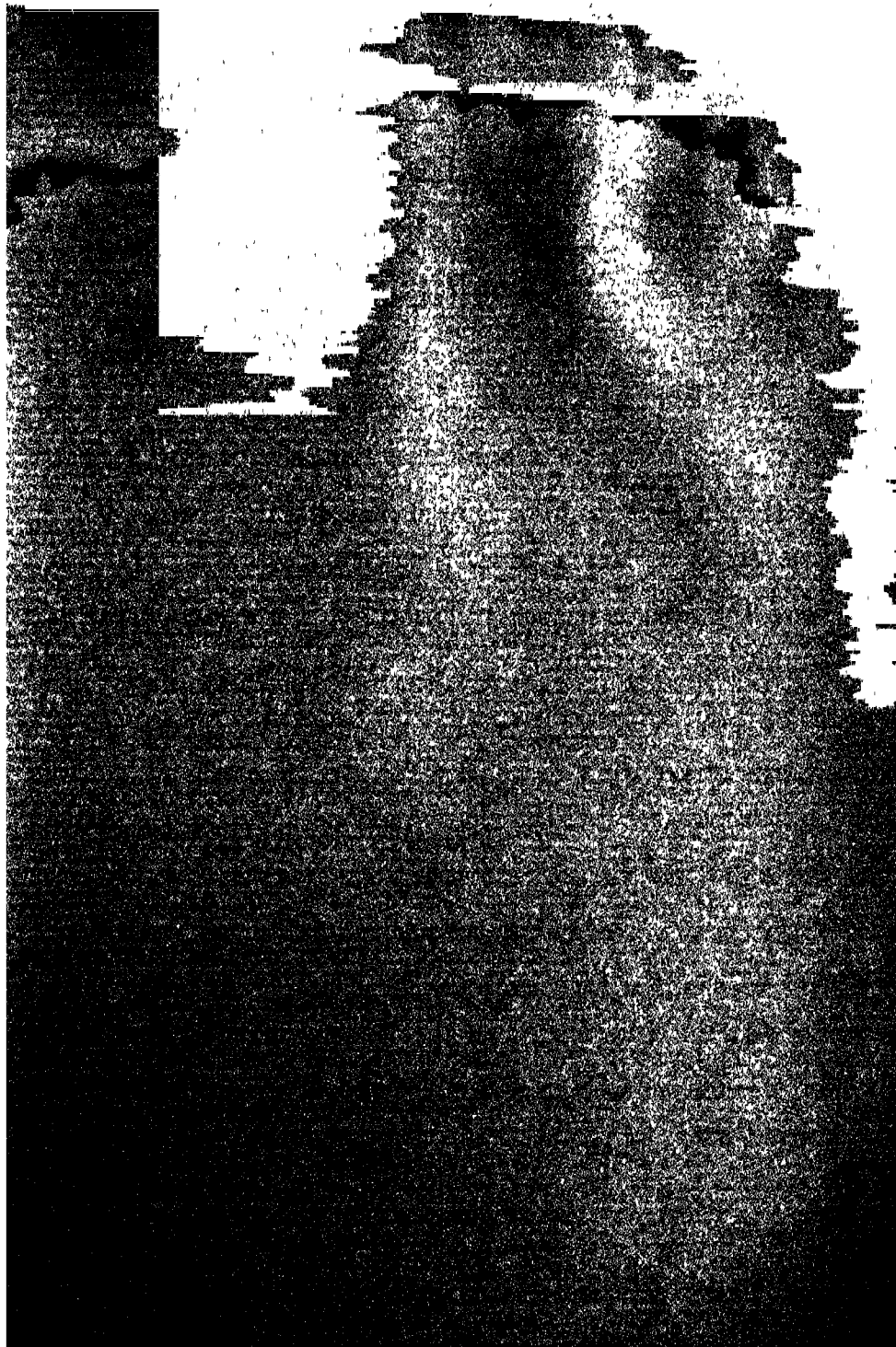
مهمترین و بزرگترین نبشته از دوران شاهنشاهی ساسانی

بقلم:

علی سامی

(استاد دانشگاه پهلوی)

در بین سی و اندی کتیبه بزرگ و کوچک که ازدوران چهار صد و بیست و شش ساله (۲۲۶-۶۵۲ م) شاهنشاهی ساسانی درسینه کوهها و روی صخره‌ها وستونها ودرون‌غارها و بردیوار کاخها و کنار نقوش باقی مانده، هیچکدام ازلحاظ کیفیت و کمیت‌وارزش‌تاریخی، بپای کتیبهٔ دور کعبه زرتشت درنقش رستم (مرودشت‌فارس) نمیرسد. این سنگ نبشته که بیادبودپیروزی بزرگ‌تاریخی شاپور یکم دومین بنیانگزار شاهنشاهی ساسانی بسال ۲۶۰ میلادی نوشته شده، مانند سنگ نبشته بیستون یکی از

بزرگترین وبی‌همتاترین‌سندارزندهٔ ادوارباستانی وحاوی نکات مهمه‌تاریخی میباشد در این نوشته شاپورعلل وجریان جنگ‌با رومیها وشکست والرین امپراطور روم وشهرهائی که دراثراین پیروزی ضمیمه خاك شاهنشاهی شده، و بطورکلی حدودکشور واستانها وشهرهائی کـه ایران بزرگ ساسانی را تشکیل میداده ، و کارهـای سرجسته دیگرش را بتفصیل شرح داده است چندی بعد کرتیر موبدان موبد سرومند و متنفذ همان عهد ، در زیـر آن سنگ نبشته ۱۹ سطر شرح خدمات و درجات روحانی خود و کارهائی کـه برای سرکوب ساختن پیروان مذاهب نصاری ویهود وصائبین و بودائیـان و مانویان وسایراقلیت‌های مذهبی بجا آورده ، برای ضبط تاریخ نگاشته‌است که‌آن نیز خود حاوی نکات ومطالب جالبی از وضع مذهبی واجتماعی آن زمان میباشد

کتیبه کرتیر تصور میرود درزمان پادشاهی بهرام دوم (۲۷۵–۲۹۳) که وی را بمقام موبدان موبدی ارتقاء داده بود ، نوشته شده باشد

نوشته‌های معروف و قابل اهمیت پهلوی ساسانی ، که تااین تاریخ پیدا شده وترجمه گردیده ، عبارتند از نوشته پایکولی درمرز ایران و عراق ، نوشته طاق بستان ، نوشته شاپوردوم درمشکین‌شهر، نوشته سرمشهدکازرون، چهار نوشته نقش رستم ، سه نوشته نقش رجب ، سه نوشته در تخت‌جمشید، نوشته غار حاجی‌آباد نزدیك نقش رستم ، سه نوشته شاپورکازرون ، تنگاب فسرورآباد ، کوه مقصودآباد مرودشت ، تنگ براقی ، تنگ خشك سیوند، افلندآباده ، دورا ازشهرهای قدیمی سوریه ، شش نوشته درهندوستان ، وسه نوشته کوچك که‌یکی در۱۳٤٤ درپاسارگاد ونزدیك تخت سلیمان ودیگری درهمان سال کنارکوه استخر وسومی در ۱۳٤٥ نزدیك قلعه اشکنون کنار رودخانه کر درپایه یك پل قدیمی پیدا شد[۱]

۱– شرح و ترجمه و وجه امتیاز و خصوصیات هریك ازاین نوشته‌ها در صفحه ۲٤ تا ۸۰ جلد اول تمدن ساسانی تألیف علی سامی ذکر شده است. نوشته پهلوی پیدا شده در مشکین شهر را آقای دکتر گروپ آلمانی عضو مؤسسه باستان شناسی آلمان در ایران ترجمه کرده ودرشماره ٦۱ و٦۲ مجله هنرومردم منتشر ساخت.

دونوشته که هر کدام پنج شش سطراست در فروردینماه ٤٨ در خلال کاوشهای وزارت فرهنك وهنر در ویرانه‌های شهر باستانی بیشاپور کازرون بدست آمده که هنوزخوانده نشده وبجمع نوشته‌های پیداشده مربوط بزمان ساسانی باید افزوده گردد

چند نوشته کوتاه پهلوی نیز بالای استودانهای کوه حاجی‌آباد و شاه اسماعیل نزدیك نقش رستم موجود است وهمچنین نوشته‌های روی سکه‌های ساسانی، که این دودسته بشمار نوشته‌های تاریخی ومهم آورده نشده است

چندنوشته نیز بخط پهلوی‌ساسانی پیداشده که‌مربوط به‌پس‌ازبرچیده‌شدن شاهنشاهی ساسانی میباشد ، مانند نبشته پهلوی پیدا شده در چین مربوط به‌قرن نهم میلادی (حدود ٨٧٤) و برگهای پاپیروس پیدا شده در فیوم مصر(قرن هشتم میلادی) ولوحه مسی موجود درهند(قرن نهم میلادی) ونوشته غارکنهری درسالست نزدیك بمبئی (قرن١١ میلادی) و نوشته‌های پهلوی لاجیم سوادکوه [۲]

برج سنگی معروف به کعبه زرتشت که نوشته تاریخی شاپور یکم در پائین آن کنده شده ازبناهای محکم وزیبای دوران هخامنشی میباشد که از سنك سفید مرمرنما درنهایت استحکام، برابر آرامگاه اردشیریکم هخامنشی درنقش رستم ساخته شده وجزچند ردیف ازپلکان سنگش که توسط دزدان درسده‌های پیش کنده شده،بقیه ارکان بنا سالم مانده وگویای فر و شکوه دیرین خود وسازندگانش میباشد سنگهای سفید مرمرنمای گران وزن این اثرتاریخی را ازکوه سیوند جائی بنام نعل شکن تانقش رستم آورده‌اندوهم

---

۲ ـ شرح این نوشته‌ها نیز در جلد اول کتاب تمدن ساسانی تألیف علی سامی داده شده و نوشته پهلوی پیدا شده در چین ناحیه سیان Sian توسط استاد ژاپنی گیکیتو Gikyoito خوانده و ترجمه گردیده و در مجله مطالعات آسیای غربی و جنوبی دانشگاه کیوتو (شماره مخصوص یادبود بازنشستگی استادآشی‌کاگا) دردسامبر ۱۹٦٤منتشر شد وتوسط خانم دکتر بدری قریب در شماره ۱۱ و۱۲ آبان ماه ۱۳٤٤ مجله سخن و شماره اول‌مهر ٤٥ مجله دانشکده ادبیات تهران بفارسی ترجمه ونقل گردیده‌است

کنون درآن کوه که درشمال سیوند ونزدیك جاده شاهی قرار گرفته قطعات
بادی سنك سفید از کوه جدا گشته ودرهمان جا پراکنده است سنگهای
بکاررفته درآرامگاه وکاخهای کوروش بزرك درپاسارگادهمه ازهمین رخنه
همین محل آورده شده است [۳]

کعبه زرتشت در نوشته کرتیر برحسب پژوهشهای استاد فقید پرفسور
هنینگ [٤] در آن زمان «بن خانك» یا «خانه بنیادی» نامیده شده است که
بموجب فرمانی براین مفاد «این خانه بنیادی بشما تعلق خواهد داشت ، به
هر بن وجهی که صلاح میدانید رفتار کنید ، که موجب خشنودی خاطر
خدایان وخاطرما (مقصود شاپور یکم است) باشد » به کرتیر سپرده میشود،
سپس پرفسور هنینگ درپایان این ترجمه چنین اظهارنظر نموده است

واژه‌های «خانه بنیادی» یا «بن خانك » حتماً مربوط به بنائی است که
این نوشته روی دیوارآن حك شده است و منظورهمان کعبه زرتشت است
این جمله ایجاب مینماید که درمورد تعمق وبررسی دانشمندان علم باستان
شناسی قرار گیرد زیرا دانشمندان نامبرده درباره وظیفه وکار اصلی کعبه
زرتشت یك عقیده که موردقبول دیگران باشدنرسیده‌اند اکنون هامتوجه
واژه «بن‌خانك» یا «خانه اساسی»میشویم وبنابراین ممکن است چنین حدس
زده شود که بنای مزبوربرای نگاهداری منشورها وسندهای پرستشگاه، نه

---

۳ - این محل در سال ۱۳۳٤ توسط کارکنان و کارگران بنگاه علمی تخت جمشید
جائی که نویسنده سرپرستی کاوشهای باستانشناسی آنجا و پاسارگاد را بعهده داشت پیدا
شد ویك نکته مبهم وتاریك مربوط به آثار باستانی پاسارگاد روشن شد

٤- پرفسور والتر برونوهینینگ (۱۹۰۸-۱۹٦۷) از استادان مسلم وبنام خطوط
قدیمه بود وی دربهار سال ۱۹۵۰ برای مطالعه دقیق روی نوشته‌های پهلوی موجود در
فارس بایران آمد مخصوصا نوشته پهلوی دور کعبه زرتشت را چند روز مورد مطالعه و
بررسی دقیق قرار داد و قالب لاستیکی نیز از آن برداشت و با خود بلندن برد ، ولی
متأسفانه جز یك مقاله کوتاه در مقدمه کتاب « مجموعهٔ کتیبه های ایرانی
Corpur Inscriptionum iranicarum London، 1957» که قسمتی از ترجمه آن نقل شد ،
چیز دیگری درباره نوشته پهلوی‌شاپور منتشر نکرد .

تنها مدارکی که کرتیبر علاقه‌مند بذکرآنها بود، و شاید برای نگهداری نسخه اصلی اوستا بکارمیرفته‌است

دراینجا ممکن است خاطرنشان ساخت که کوه‌نقش رستم درآغازدارای نام‌کوه نبشت (کوه نبشته‌ها) بوده زیرا کتاب اوستا در آنجا نگاهداری میشده است (فارسی نامه ابن بلخی ٤٩) ونیزاصطلاح پهلوی « دژنبشت» یا « دژ کنیبه‌ها » ممکن است برای خود کعبه زرتشت مورد استعمال واقع میشده »

درباره این موضوع که کعبه زرتشت همان دژنبشته‌مذکور در کتابهای فارسی نامه ابن‌البلخی، نامه تنسر، ارداویرافنامه، دینکرد یاسایرنوشته‌های تاریخ نویسان بعداز اسلام ،آنطورکه استادفقید هنینگ حدس زده‌میباشد، نیاز به‌بررسی و پژوهش دقیق وبیشتری دارد و دژ نبشت را باید در همان تخت جمشید بااستخر ودرجائی غیرازبرج کعبه زرتشت‌جستجو کردوعقیده نگاهداری منشورها وفرمانهای شاهی و سندهای مذهبی در کعبه زرتشت امری منطقی‌تر واساسی‌تر بنظرمیرسد زیرا دژ نبشته‌ها باحتمال قوی در جوارتخت جمشید بوده وسنت وروبه اقوام وملل شرق باستانی وایران‌براین بود که کتابخانه‌ها و سالنامه‌ها و اسناد مذهبی درکنار کاخهای شاهی و پرستشگاهها و یا آتشکده‌های بزرك ومهم بایگانی گردد دژنبشته‌ها با محتویانش آنطوریکه تاریخ نویسان می‌نویسند همراه آتش سوزی تخت جمشید بسوخت و هیچکدام از مورخان متذکر نشده‌اند که نقش رستم هم دچار آتش سوزی شده باشد واگرفرضاً درآنجا آتش سوزی شده بود،آن بنای سنگی هم درآتش قرارمیگرفت‌ولهیب وشعله‌آتش درسنك‌آن که‌ازنوع سنگهای‌آهکی است اثر میگذارد وبدنه برج را مسوزانید و مستعد برای کندن خطی که ۱۷۰۰سال‌باقی مانده، نمیساخت. همچنانکه حجاریهای‌تخت جمشید از اثرات بدآتش سوزی بی بهره نمانده و استحکام اصلی خود را ازدست داده است.

احتمال‌آتشکده بودن این بنا نیز بادرقطورسنگی که اطاق بی‌منفذآن

را کاملا مسدود میکرده ، بسیارضعیف ونامعقول است ونویسنده دلائلی دائر
بررد نظریه‌آتشکده بودن کعبه زرتشت درشماره ۲سال‌یکم مجله دانشکده
ادبیات شیراز، اقامه کرده وهمچنین درباره تصوراتی که ممکن است نسبت
بمحل استفاده این بنا بشود، در مجلد اول کتاب تمدن ساسانی صفحه ۳۸
توضیحاتی داده که‌دراینجا ازذکرمجددآن خودداری مینماید وعلاقه‌مندان
میتوانند باین دوکتاب مراجعه فرمایند

نوشته نامبرده درسال ۱۳۱۶ زمانی که هیئت علمی باستانشناسی بنگاه
شرقی شیکاگو تحت نظرباستان‌شناس‌فقید دکتراریك‌اشمید درتخت‌جمشید
ونقش رستم‌کاوشهائی میکردند ، پس‌از خاك برداری دورادور کعبه زرتشت ،
نمودار گردید نوشته پهلوی ساسانی مورد بحث دربدنه شمالی برج وعین
آن بخط پهلوی اشکانی وبخط یونانی قدیم ، بربدنه جنوبی وشرقی تکرار
گردیده است

نوشته شاپور یکم در ۱۹۴۱ توسط پرفسور مارتین اسپرینگ‌لی استاد
زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو ترجمه ومنتشر شد وترجمه فارسی آن نیز
نخستین بار توسط نویسنده درشماره دومجله دانشکده ادبیات شیراز درج
گردید . وترجمه‌ونوشته کرتیرموبدان‌موبدنیز که‌توسط‌ماری‌لوئیزشومون[5]
درمجله سوم شماره ۲۴۸ مجله‌آسیائی پارس «ژورنال‌آزیاتیك» منتشرشده
بود ،فارسی برگردانده شد ودرصفحه ۵۴ مجلد اول کتاب تمدن ساسانی
تألیف نویسنده درج گردید .

پیروزی شاپور وسپاهیان ایران‌برامپراطور بزرگ روم وضمیمه کردن
شهرهای مهمی ازمتصرفات روم به‌شاهنشاهی ساسانی وشکست گردیانوس و
سپس به‌بند درآوردن والرین امپراطور ، باندازه‌ای دردنیای آنروز که جز
دودولت نیرومند روم وایران دراروپا وآسیا ، دولت دیگری یارای برابری
باآنهارانداشت واغلب‌دست نشانده‌این دوامپراطوری‌معظم بوده‌اند ، مهمترین

5- LInscription De Kartir A La Kabah De Zoroastre
Par Marie Louise Chaumont

مسئله روزبوده است که شاپور علاوه برثبت بربدنه کعبه زرتشت به‌سه‌خط، صحنه و نتیجه این‌فتح و پیروزی‌را،هم درنقش‌رستم وهم درداراب وهم‌درشاپور کازرون مجسم ومصور ساخته ، تاآبندگان بدانندکه این‌شهریار بزرگوارو شجاع برای استحکام و گسترش شاهنشاهی ایران وسرکوبی دشمنان دیرین چه فداکاری ورشادت ونبوغی بکار برده است

شاپور درآغاز این فرمان خود وتبار والامقامش رامعرفی مینماید . :

«من هستم خداوندگار مزداپرست ، شاپور شاهنشاه ایـرانیان و غیر ایرانیان ، زاده خدایان‌پسرخداوندگارمزداپرست اردشیرشاهنشاه‌ایرانیان، زاده خدایان ، نوه خداوندگار،پاپك‌شاه ، زاده آسمانی»

در این نوشته نخستین بار شاهنشاه ساسانی بواسطـه همین رشادت و جنگاوری و پیروزیها ودست پیدا کردن بچند کشور و استان آسیای غربی «شاهنشاه ایران وغیرایرانیان» نامیده میشود

«ایران» سرزمین پهناور وبلند قوم آئیری Airya محدود بکرانه هـای آمودریا ودریای خزرو کوههای قفقازوحوزه‌های دجله‌وفرات وخلیج‌وفارس دره سند ، بنامهائی که در نوشته شاپور بشرح زیرمذکور گردیده است .

«امارات وایالات شاهنشاهی‌ایران‌اینها هستند پارس ،پارت،خوزستان، میشان ، آشور ، آریاین ، عربستان ، آتروپاتکان (آذربایجان) ، ارمینـا ، (ارمنستان) ویرجان ، سیکان‌آروان ، بالاسکان تاحدود کوههای‌کاپ(قفقاز)، تنگه آلان وهمه کوههای پارشخوار ، ماد ، ورکان ، مارگو (مرو) ، خسرو (هرات) وهمه آپارخشتر ،کرمان ، سیستان ، تورستان ، مکوران ، پرتان، کیندستان (هندوستان) ، کوشان تاحدود پشکابور (پیشاور)وکاش(کاشغر)، سوگد (سغد) و کوههای چاچستان تاآن قسمت ازدریا بنام داخی خشترومآ آنرا هرمزد اردشیر شاپور نامیدیم واین‌کشورها ومملکت‌ها و ایالات زیـاد خراجگذار و مطیع فرمان ماشدند .»

«انیران»[٦] سرزمینهائی که در اثر جنگها و نبردها و رشارت شاپور و سپاهیان ایرانی ازخاور و باختر ضممه خاك شاهنشاهی گردیدند از آنجمله ۳۶ شهروناحیه است که در نوشته بشرح زیرمدکور گردیده

« مادرآن یك جنگ (مقصود شاپورجنگی است که با فیلیپ امپراطور رم کرده) ازامپراطوری روم، دژها وشهرها گرفتیم: آناط شهر وکلیه نواحی اطراف آن، و دژ اروپا و کلیه نواحی اطراف آن، و دژ اسپوراکان وکلیه نواحی اطراف آن، و سوراشهرو کلیه نواحی اطراف آن، وباربالموس و منموك و حلب و گبن‌چرای، آبومایا، رانی‌پوس، زوگما، اوربما، کبیدار، آژمنخ، سلوکیه، آنسوك، کورس، سلوکیه‌دیگری، اسکندریه، نیکوپولیس، سرار، خاماب، ارستون، دبکول، دولا، دورکو، سرسزدوم، ژرمانسیا، باب‌نی، خانارد رکیه و کبه، سالاتا، ومابا، آرمان گیل، سوبزر، سوئیدا، فردما کلیه شهرها با نواحی اطراف آبادی‌را مسخر نمودیم »

در جنگ سوم که منجر بشکست قطعی روم و اسارت والرین میشود شاپور مینویسد.

« دراین جنگ ازامپراطورروم نقاط اسکندریه، کانزان، ساموساتا، کاتابلن، ای‌گای موسپسواسیسا، مال، آدانا، ترسوس، زفیرین، سباست، کریکس، اگرساس، کاساتالا، زدناس، فلاویاس، نیکوپولیس، اپی‌فانیا، کلندرس، انموزین، سلنوس، می‌نوپولیس، آنتیوك، سلوکیه، دم‌تی‌پلس، تی‌بانا، فیصریه، کمانا، کی‌بس‌برا، ساستیا، بربا، رکوندیا، لاراندا، اسکونیوم،

٦- علامت نفی در زبان پارسی کهن و نون همان نونی است که اغلب در واژه‌ها؛ قدیم ایران بین دوحرف بی‌صدا هنگام اتصال اضافه‌مشده مانند انوشه‌روان «انانشی‌روان ائیرس درفرس پهلوی اران Eran ودرفارسی جدید ایران گردیده است وخود این واژه ا اریا Arya که در زبان اوستائی Airyana است گرفته شده ودر زمان ساسانی اران Eran نوشته وخوانده میشده و در سده‌های بعد ازاسلام که تشخیص یاء معروف از مجهول از میا رفت « ایران » خوانده شدمانند «دودیو» و «کش = کیش» و «مغ = میغ»

استرابون Strabon جغرافیادان معروف قرن اول میلادی ایران را « آریانه » د زمان خودش ازاین نواحی « پارس و ماد و بلخ و سغد ومشرق ایران» که بیك زبان تکل میکرده‌اند ، متشکل دانسته است

(قونیه امروزی)، رویهمرفته ۳۶ ناحیه اراضی اطراف بدست آوردیم، ومردمی که رومی و غیر ایرانی بودند اسیر کرده واز آنجا کوچ داده ودرخاك شاهنشاهی ایران درپارس، پارت، خوزستان، آشور ونقاط دیگری که شالوده واساس آن نقاط بدست خودمان یاپدرانمان و نیاکانمان ریخته شده بود، ساکن نمودیم .»

این استانها وشهرها ونواحی که سرزمین ایران وانیران راتشکیل میداده ورویهمرفته شاهنشاهی بزرگ ساسانی بوده است، ودر نوشته شاپور ذکر گردیده، در کتابهای تاریخ نویسان رومی وارمنی وچین ویهودی معاصرزمان ساسانیان اغلب ضبط گردیده است

آمین مارسلین استانها و شهرستانهای معروف ایران را درقرون سوم و چهارم میلادی باین نامها ضبط کرده است: « آشور، خوزستان، ماد، پارس ، پارت، کارمانای بزرگ، هیرکانی، مرو، بلخ، سغد، سکستان، سیت های ماورا، آمودون، شریکا، آریا، پاروپانیزادها، زرنگ، آراخوزی، زدروزی» وچندین ولایت کوچکتر که از ذکر آنها صرفنظر میشود

در کتاب موسی خورنی (موسی خورناستی) مورخ اواخر قرن چهارم واوائل قرن پنجم میلادی که مارکوارت دانشمندومحقق آلمانی آن راترجمه وباشرحی بنام «ایرانشهر» منتشر ساخته، اطلاعات جالب و صحیحی ازحدود واستانها وشهرستانهای ایران ساسانی بدست میدهد که پس ازنوشته شاپور در کعبه زرتشت، ازاسناد ارزنده ومربوط بدوران ساسانی میباشد[7]

جنگ ایران بارومیان را دراین نوشته، شاپور اینطور شرح داده :

« . پس هنگامی که من نخست بر تخت امپراطوری نشستم ، قیصر گوردیانوس Gordianus سپاهیانی از تمام قلمرو روم و کشور ژرمن و گوت گرد آورد وبرعلیه ماوآشور ازامپراطوری ایران حمله ور شد و در سرحد آشور درمشیك Meshikk یك نبرد سخت مرزی صورت گرفت. قیصر گوردیانوس

۷ـ حدود ایران و شهرهای ساسانی وشرح آنها بموجب این سند درصفحه ۳۲۱ جلد اول تمدن ساسانی تألیف نویسنده نقل گردیده است.

کشته‌شد وسپاه‌روم منهدم گردید وروميها فیلیپ‌راقيصر نمودند سپس‌قیصر فیلیپ بسوی ما آمد تاباما پیشنهاد سازش نماید وبانقدیم پانصد هزار دینار بعنوان فدیه برای نجات جان یاران خود باجگذارما گردید ومابواسطه‌این امر مشیك‌را بنام پارگوز شاهپور Pargoz نامگذاری کردیم .

بعداً دوباره قیصر دروغ گفت وبسبب بارمنستان تعدی کرد ومابخاك امپراطوری روم حمله کردیم وسپاه روم‌را که‌شصت هزاربود درباربالیسوس Barbalissus نارومار کردیم، قلمرو آشور وآنچه دربالای آشور قرارداشت تمام دآتش سوخت وبایرواسر نمودیم ومادرآن يك‌جنگ ازامپراطور روم دژها وشهرهارا گرفتیم »[۸]

« در نبرد سوم هنگامی که ما به‌کارهی Carrhae و ادسا Edesaa حمله بردیم واین دوناحیه را محاصره نموده بودیم قیصر والرین Valerıan باهفتادهزار تن لشکریان متشکل ازصفوف ژرمن‌وربی‌یاو باما مصاف داده نبرد سختی در آنطرف کارهی و ادسا با قیصر درگرفت وبا دست خود قیصر والرین را اسیر نمودیم همچنین‌کلیه مأمورین قضائی سناتورها،سران سپاه وکلیه افسران سپاه مزبوررا اسیر وبطرف ایران کوچ دادیم سوریه و کاپادوکیه را آتش زده وبایرواسیر کردیم »[۹]

پس‌از ذکر شهرها ونواحی تسخیر شده شاپور میگوید: «وودربسیاری‌از کشورهای دیگر تلاش وگردش کردیم واعمال نامور و قهرمانی زیاد انجام دادیم که‌دراینجا نوشته نشده است ولی بمنظور اینکه هرکس که بعدازما بیاید آن نام وقهرمانی وفرمانروائی‌را که‌ازآن ماست، بداند، مادستورداديم که‌این نکات نوشته شود

وبنظر اینکه خدایان براین وجه اساس کارهارا برای‌ما استوار فرموده وباتوفیق خدایان‌ما بسرزمینهای بسیاری‌حمله‌نمودیم وآنهارا بدست‌آوردیم، بنابراین مانیز دربسیاری ازسرزمینها آتشهای زیاد بهرام برقــرار کردیم و درآمد بسیاری بموبدان اعطا نمودیم وباعث‌پرستش زیاد خدایان شده‌ایم. »

۸- شهرهائی که‌در این‌جنگ ضمیمه خاك‌شاهنشاهی‌ایران‌شد قبلا ذکر گردید.

۹- درایـنجا دیگر شاپورشهرهاونواحی مسخرشده رایك‌بیك نام‌میبردکه‌قبلا نقل‌شده

شاپور سپس نام آتشکده‌ها و آتش هائی که بافتخار خدایان و بنام فرزندانش در گوشه‌و کنار کشور برپاوفروزنده‌داشته‌وهمچنین‌نام‌شخصیت‌های بزرگ وصمیمی که‌در زمان او و پدرش و نیاکانش خدمت کرده ، یکان یکان برمیشمارد ونوشته تاریخی خودرا بااین جملات پایان میدهد:

«اکنون چونکه مادر کارها و خدمت خدایان کوشا هستیم وچون ما آفریده خدایان هستیم وچونکه بیاری خدایان مالك میشویم، ماپیش‌رفتیم وتلاش کردیم، تمام این کشور هارا گرفتیم ونیك‌نامی وقهرمانی کسب کردیم.

هر کس که پس از ما میآید اگر خوشبخت باشد مثل ما بایستی در فرمانبرداری وخدمات‌خدایان کوشا باشد ، تا خدایان بوی مساعدت ولطف فرمایند و او را مأمور خودشان بگردانند »

در متن پهلوی اشکانی نام‌کاتب اضافه شده باین عبارت : «این نوشته از من است هرمزکاتب پسرشبراك‌کاتب»

ارزش و اهمیت این سند اصیل وصحیح تاریخی درمهرماه سال گذشته که کنگره خاورشناسان‌جهانی درشهردوشنبه پایتخت جمهوری تاجیکستان درباره فرهنگ وتمدن‌آسیای میانه وتاریخ ووضع پادشاهی کوشان درادوار قدیمه تشکیل گردیده بود یکبار دیگر مشهود ومورداستفاده قرار گرفت و یك مسئله تاریخی و باستانی را روشن ساخت . زیرا هیچ مدرك و نوشته‌ای گویاتر وبدون‌تردیدتر از همین نوشته کعبه‌زرتشت در دست‌نبوده که وضع کوشان را درآن دوره صریحاً ضبط کرده باشد . در این نوشته کوشان‌ضمن ایالات حوزه شاهنشاهی ساسانی شمرده شده و این بحث اساسی و تاریخی موضوع سخنرانی نویسنده درآن کنگره تحت‌عنوان:«وضع کوشان وآسیای میانه درشاهنشاهی ساسانی » گردید که عین‌آن‌سخنرانی در شماره ۷٦ مجله هنر و مردم درج گردید .

اینك‌بنکات‌تاریخی ومهم نوشته کرتیر درزیرنوشته شاپوراشاره‌مینماید:

واژه کرتیرKARTIR راوست West «تاج» معنی کرده و تماس Thomas پیش از او نیزهمین نظریه را داشته .

پرفسور هرتسفلد Hertzfeld هم این نام را یکی از عناوین و القابهای

ساسانی دانسته و تصور کرده کرتیر عنوان و لقب تنسر بوده است کریستن‌سن بهمین اشتباه باقی بود ولی مارتین‌اسپرینگ‌لی پس‌از بررسی و خواندن نوشته‌های پهلوی دور کعبه زرتشت در ۱۹٤۰ معلوم داشت که نام هیربذان هیربذ زمان شاپور اول بوده است

کرتیر از روحانیون و شخصیت‌های بزرگ متنفذ دوره ساسانیان است که درك زمان پنج پادشاه نخستین آن دودمان « اردشیر، شاپور یکم ، هرمزد ، بهرام یکم و بهرام دوم » را کرده است در زمان شاپور اول مقام هیربذی داشته و در زمان بهرام دوم بمقام موبدان موبدی میرسد

از این شخصیت عالیقدر روحانی چهار نوشته بزرگ و مهم بیادگار مانده است یکی همین نوشته زیرفرمان شاپور بربدنه شمالی کعبه زرتشت است و دیگری ۳۸ سطر درهمین نقش رستم و پشت‌سرشاپور [۱۰] ووالرین وسومی درنقش رجب که ۲۵ سطراست و چهارمی که ازلحاظ کمیت یکی‌از نوشته‌های بزرگ زمان ساسانی‌وحدود ۲/۵×۵ متر درازا و پهنا دارد و درسر مشهد جنوب شرقی کازرون میباشد [۱۱]

نوشته کرتیر نخستین بار توسط پرفسوراسپرینگ‌لی عضوانجمن‌خاور‌شناسی دانشگاه شیکاگو تحت عنوان « کرتیرتبیان گزار مذهب زرتشت در دوره ساسانی» ترجمه شد و بعد همان مقاله را با توضیحات بیشتری بمنظور

۱۰ــ این‌نوشته‌را نخستین‌بار اوژن فلاندن Flandin دانشمند و مورخ فرانسوی‌در ۱۸٤۱ دید و رونوشتی از آن برداشت و در ۱۸٤۱ وسترگارد Wester Gard دانشمند دانمارکی رونـوشت دقیق‌تری از آن تهیه نمود و در سال ۱۸۸۱ درکتاب Indian Antiquary منتشر ساخت

۱۱ــ تاسال۱۹۲٤ ازاین‌نوشته اطلاعی دردست‌نبود درآنسال‌هرتسفلد آنرا دیدودر ۱۹۲٦در روزنامه آلمانی زیمگ مختصر اشاره‌ای بدان‌نمود درمسافرتهای‌بعدیش بایران آنرا مـورد مطالعه و بررسی دقیق قـرار داد و در کتاب ایـران در شرق باستان Iran In The Ancient East که بسال ۱۹٤۱ بچاپ رسید راجع بدان‌مشروحتر بحث‌کرده و مفادآن راکه بامضامین نوشته‌های پهلوی او در نقش‌رجب‌همانندهاست،در آن کتاب‌ترجمه نموده

معرفی سابرنوشته‌های ساسانی بنام «قرن سوم ایران ، شاپور و کرتیر» منتشر ساخت ولی پرفسور ماری لوئنز شومون دانشمند فرانسوی ابن نوشته را دقیقتر ترجمه کرده است

کرسر در این نوشته ۱۹ سطری نخست خود را سمت موبدان موبد زمان شاپور معرفی کرده و سپس از جانشینان شاپور هرمرد اول و بهرام‌اول و بهرام دوم صحبت منماند

در سطرهشتم و نهم و دهم مسوسد . « آنگاه برای خاطر هرمزد و حدایان و هم‌بسطورروح پاکم ، مرا در تمام قلمرو حکومتی‌عنوان‌وزرگان، «بررگان»[۱۲] و همانطور که درگذشته نیرومند و شکوهمند بودم ، حق مرا محترم شمرد و موبدان موبد و فاضی کرد (مقصودش بهرام دوم است) و انجام مراسم‌آیاهسارا بمن سپرد و مرا رباست و افندار بخشید و نام« کرنیر بجاب دهنده روح بهرام » بمن عطا فرمود و آئمن اهورمردا در هرجای ملك وکشور رونق گرفت و آئین اهورمردا و روحابان بمقام خود رسدند و خدایان‌آب وآتش و حیواناب ، خشنود گشته و اهریمن و شطانها منکوب و مغلوب شدند و بساط اهرىمن و شبطانها در نمام کشور برچیده شد و یهود و برهمائی و نازاری (نصاری) و مسبحی و ماك بیك ، وزندیك ،همه و همه منکوب شدند بت‌ها شکسته وکنام شطانها نابود شدند

آئین‌بهرام‌درتمام کشوربرقرار گردبد آتشکده‌ها بوجودآمد ومأموران آنها بسعادت رسبدند »

۱۲ــ وررگان Vuzurgan صاحبان مناصب بررگ ، و بانفوذترین عمال دیوانی بودندکه درنصب و خلع شاه دست‌داشته ودر مراسم تاجگذاری حاضر میشدند و بشاهنشاه سریك میگشتند همین‌دسته بودندکه درکشتن شاپورسوم دست‌داشتند واردشیر دوم‌راخلع کردند و محواستند اعقاب یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند شاپور یکم در نوشته عار حاجی آباد نزدیك نقش رستم از چهار دسته از شخصیتهای مهم‌کشوری «شهرداران» (شاهان محلی و شاهزادگان) ویسپوهران (هفت خاندان متشخص وکهنسال) و وزرگان و آزادان» بهمین ترتیب نام می‌بردکه برحسب اهمیت ومقام مقدم و مؤخر قرارگرفته . این چهار دسته، چهارپایه اریکه شاهنشاهی را تشکیل میداده‌که شاهنشاه در رأس آنهاقرار داشته است .

درباره منکوب ساختن اقلیت های مذهبی « بودائی»، یهود ، نصاری ، مانویان» که قسمت حساس و مهم تاریخی نوشته کرتیر را تشکیل میدهد ، باید به عللی که موجب این‌سختگیری و محدودیت گردیده اشاره شود زیرا این امر بقدری مهم و نافذ بوده که کرتیر آنرا درچهارنوشته خود در چهار محل منعکس ساخته است

پس‌از برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی و حکومت‌جانشینان‌اسکندر و سلوکیها ، تشکیلات مذهبی نیز مانند سایر دستگاهها دستخوش برهم - خوردگیها و بی‌ترتیبی‌هائی گردید اشکانیان هم باآنکه نگاهداری‌سنن و رسوم‌و آئین کهن ، شاید اساس عقیده و منشاء بوده ولی درراه احیاءحیات ملی و دینی آنطوریکه باید و شاید و ایجاب میمود ، موفقیتی پیدانکردند و معلوم نیست اوستائی‌را که درزمان بلاش یکم دستور گردآوریش داده‌شد، جامه عمل پوشید یا نه .

آنچه مسلم است احیاءآئین زرتشت و گردآوری فرمانها و دستورهای پراکنده اوستا وتجدیدحیات‌ملی‌ودینی درزمان اردشیر بنیانگزارشاهنشاهی ساسانی وجانشین‌لایق وارجمندش ، شاپور از روی ایمان و قدرت تمام‌عملی شد و این دوشهریار بویژه اردشیر و همچنین شاهان بعدی به‌پرستش مزدا و حمایت از دین متظاهر و متحلی ، در کتیبه‌ها همه جا این ارادت و علاقه و ایمان را نمودار و منعکس ساخته‌اند

اردشیر درنوشته پهلوی نقش رجب گفته : « آئین زرتشت از میان رفته بود ، من که پادشاهم آنرا زنده کردم . » مضافاً باینکه نیاکان اردشیر ، روحانی بزرگ و متولی پرستشگاه آناهیتا در شهر استخر بوده و برترین پایه روحانی ودینی رادارا بوده‌اند وچه بسا که وجودیك تشکیلات‌نیرومند و منظم روحانیت قابل اطمینانی را ، برای‌پشتیبانی سلطنت ضروری‌تشخیص داده بودند ، تا اینکه تنها اتکاء شان برؤسای قبایل و طوائف و دسته‌هائی که دربالا بدانها اشاره شد ، نباشد اردشیر و شاپور و سایرشاهان درتمام نوشته‌های باقی مانده ، خود رامخصوصاً مزدا پرست نامیده‌اند .

احترام‌واغماض وتسامحی که شاهان‌هخامنشی درباره مذاهب کشورهای جزء وتابعه‌خودمعمول میداشتند، سرمشقی‌برای دودمانهای بعدی‌وجانشینان آنها شد واستنباط میشود که سلوکیها و اشکانیان حتی‌الامکان همین رویه را بکاربسته ، مذاهب کشورهای گشوده شده را محترم دانسته ، تعصب‌شدید وحادی برای محو با ایذاء پیروانشان روانمیداشتند و ازهمین جهت بود که نفوذ روزافزون مزدا پرستی ویاآئین یونان ، نتوانست حتی اثرمذاهب کهنه آشورو بابل را در بین‌النهرین که مرکزعمده دگرگونیها ومیدان زدوخورد وجنگها بود ، بکلی‌ازبین‌ببرد اثراین‌آئین‌ها دردانشها ونوشته‌ها واندیشه‌ها واورادآنها کاملا مشهود ودینهای مهمه دیگرچون یهود وبت‌پرستی وصائبین وبودائی به حیات وگسترش خود ادامه میدادند وآئین تازه بوجود آمده مسیحیت وسپس مانوی درحال پیشروی واستحکام موقعیت خودبود

الیزه واردایت Elizèe Vardapet تاریخ‌نویس ارمنی‌مینویسد که : زمان شاپوریکم فرمانی صادرمیشود که بموجب‌آن‌پیروان ادیان دیگررا دراجراء مراسم مذهبی خودآزاد میگذاردند

بنابراین در اوائل تشکیل شاهنشاهی‌ساسانی‌آئین بودا تاحدی‌ازسمت خاور ، ومسیحیت ازباختر ، بدرون حوزه شاهنشاهی نفوذ پیدا کرده بود سایراقلیت‌هاهم چون‌یهود وصائبین وزروانیان ومانویان ، تقریباً یك‌اغتشاش واختلاط مذهبی مشوش کننده بوجود آورده بود که اتخاذ یك روبه واقدام سخت وجدی را ایجاب مینمود خاصه‌آنکه خصومت و نبرد دائم رومیان با ایرانیان ، لازم بود که محیط داخلی کشور ازهرحیث آرام ویکجهت وبدون آشفتگی وچند دستگی‌باشد .

وضع هرکدام ازاقلیت‌های مذهبی در اوائل شاهنشاهی ساسانی وپیش از آنکه کرتیر دست باقدام شدیدی برای منکوب ومحدود ساختن‌آنهابزند اینطور بوده است .

دین یهود :

در اوائل این‌دوره یهودیها دربابل ومشرق فراتوبین نهاردس Nehardes

تا سورا Sura گسترده شده‌بودند و به‌پیشه بازرگانی وسوداگری و کشاورزی اشتغال داشتند ، رئیس آنها راش گالوتا (راس الجابوت) با تصویب شاهنشاه ساسانی انتخاب ومشغول میگردد

مهمترین حوزه‌هائی که نفوذ دین یهود تاحدی قابل ملاحظه بود، سورا در ارض مقدس ونهاردا شمال بابل‌وپومبادیتا Pumbaditha ماحوزه Mahoze، سلوسی Seleuci بود ودراین اوان‌است که تفسیرقوانین یهود آغاز وبرمطالب تلموز افروده میشود درسورا مدرسه‌ای در سده سوم میلادی تأسیس کرده بودند که علماء یهود امورائیم Amoraim درآن‌مدرسه به‌تعلیم‌اخبارواحادیث وعلوم مختلفه که امروزتلموز نامیده میشود مشغول بودند

درداخل ایران بیشتر درخوزستان وهمدان واصفهان پراکنده بودند و یهودیان تاجیکستان وترکستان وافغانستان درهمین زمان واز ایران بدان نواحی رفته‌اند دراصفهان بیش ازهرنقطه بوده‌اند وچون عده‌آنها زیاد و اقلیت مهمی را تشکیل میداده ، محله‌ای مخصوص‌آنها بوده‌است

صبی‌ها یا صابئین :

در کنار دریای مدیترانه وهند ودریای‌پارس ودریای عمان وکرانه‌های اروند رود ودجله وفرات پراکنده بودند ، زیرا برای‌غسل تعمید و تطهیرو عبادت‌ورسوم‌مذهبی‌خوداحتیاج‌بآب‌داشته‌اندوسکونتشان‌وپرستشگاههایشان باید همیشه در کنار رودخانه و دریا باشد و محتمل است که در قرن اول میلادی از شامات‌وسواحل اردن بواسطه سخت‌گیریهای عده‌ای ازاسرائیلیها که عیسوی شده بودند ، ناچاربمهاجرت گردیده و در سواحل دجله وفرات وکارون مسکن اختیار نمودند دسته‌ای نیز به‌میشان که امروز بدشت‌میشان معروف است کوچ کردند پدرمانی ازهمین فرقه معتسله ومانی‌بین این‌فرقه بزرگ مذهبی نشو ونما کرده بود

دین بودائی :

از زمان پادشاهی آشوکا Ashoka حدود سال ۲۶۰ ق م که باین آئین گروید ، در شهرستانهای شرقی سرزمین ایران نفوذکردوپیروانی پیدانمود،

مبلغانی نیز به گنداره (دره کابل) وآن نواحی آمدند و بتدریج برنفوذ آنها افزوده گردید وپس ازآشوکا ، کوشائیان درزمان کنشکا **Kanishka** قرن‌دوم میلادی دین بودائی‌را آئین‌رسمی کشور خود قراردادند وبرای گسترش آن درنواحی‌شرقی ایران کوششهائی کردند درافغانستان وقسمتی ازازبکستان و تاجیکستان کنونی که ایالات شرقی وشمال شرقی شاهنشاهی ساسانی را تشکیل میدادند، اکثراً بودائی ، وخیونیان ، کوشانیان، هیتالیان که بیوبت در قسمتی ازآسیای میانه حکومت داشتند ، یابودائی یا متمایل وطرفدار این مذهب بوده‌اند بموجب تحقیق محققان شاید این آئین از راه دریای پارس یا ازنواحی شرقی وشمال شرقی ایران به‌نواحی عرب وبابل هم‌سرایت کرده باشد

انتشار مسیحیت :

در ایران ، چندی پس ازرواج این آئین درآسیای عربی آغاز گردید و معروف است که دونفر از حواریون «شمعون عبور» و «یهودا» (یاتوما) برای تبلیغ وانتشار عقاید مسیح بمشرق ایران آمدند و نوشته‌اند که یهودا تا هندوستان رفته است واین هردو گویا کشته شده باشند وپس ازآن بهمراه رسولانی که باطراف واکناف‌جهان گسیل شده‌بود ، مبلغانی‌نیزبایران روانه گردید نامی‌ترین گروه رسولان شخصی‌بنام ادائی **Addai** یکی از ۷۲ تن پیروان مسیح بود که بهمراه‌ماری **Mari** وآگائی **Aggai** بایران‌آمدند. سن‌تماس **Saint Thomas** مبلغ ناحیه پارت و هندوستان راگفته‌اند که تبلیغات مسیحیت ایرانرا نیز بعهده داشته است وبعلاوه آرامیهائی که از ادسا **Edessa** (اورفه) بنواحی ایران آمد ورفت میکردند ، بالتبع این مأموریت را انجام میدادند شکنجه وآزارهائی که رومیان در سده‌های نخستین میلادی‌نسبت به پیروان این‌آئین‌نوروا میداشتند ، سبب شد که عده‌ای ازآنها که هر کدام کار مبلغانی را میکردند ، بحوزه شاهنشاهی اشکانی که برای ادیان منطقه آزادتر وآرام‌تری بود ، واردشوند

آربل (شرق دجله) ظاهراً نخستین شهرایرانی بود که اقلیت‌های‌عیسوی

درآن متمرکز شدندبعد از آن شهر کرکوك (کرخای بیت‌سلوخ) وسلوسی وبطوریکه نوشته‌اند در پایان پادشاهی دودمان اشك متجاوز ازبیست‌دایره اسقفی در استانهای شاهنشاهی دایر شده بود که یکی از آنها هم در فارس بوده است

سلوکیه وتیسفون جایگاه اسقف بزرگ گردید، بعلاوه چون درزمان ساسانیان ضمن جنگهای‌ایران باروم‌ها گاهی‌عده زیادی ازساکنان شهرهای گشوده شده را بداخل ایران کوچ میدادند وجود همین مهاجرین که در بین آنها عیسوی مذهب هم بوده، سبب انتشار مسیحیت درآن نواحی گردیده بود

این بود بطور اجمال دورنمائی از وضع اقلیتهای مذهبی در اوائل شاهنشاهی ساسانی و زمان شاپور یکم و فرزندان وجانشینان او و کرتیر موبدان موبد اما مانویت که درهمین زمان پایه‌گذاری وروبگسترش رفت و شاید همین گسترش ونفوذ، سبب اتخاذ سیاست خشن و انتقام‌جویانه‌ای نسبت به‌سایراقلیت‌های مذهبی و یك بصفحه دامنه‌دار وجدی گردیده باشد

پیشرفت دین مانی وتجاوز ونفوذ سایرادیان به حریم آئین زرتشتی که دین قدیمی و رسمی ایران ساسانی بود، خود مسئله مهمی را درآن هنگام بوجودآورده بود که موبدان و روحانیان دین زرتشتی نمیتوانستند بدان بی‌اعتنا باشند

مانی که از طبقه نجبا ومدتی دربابل زیست کرده بود، در نتیجه تماس باادیان بودائی ومسیحی، آئین مخلوطی‌ازاین دومذهب ودین زرتشتی بوجود آورد ومقصودش این بود که سایرآئین‌ها درآن مستهلك وآئین او برتر از همه مذاهب قرار گیرد وی گفته‌بود «درهرزمانی پیامبران حکمت وحقیقت را ازجانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند گاهی درهندوستان بوسیله بودا و زمانی در ایران بوسیله حضرت زرتشت و هنگامی در مغرب زمین بتوسط حضرت عیسی و عاقبت بوسیله من که مانی و پیغمبرخدای هستم مأمور نشر حقایق درسرزمین بابل گشتم» بعلاوه خودرا فارقلیط که حضرت عیسی‌خبر

داده ، خوانده و مدعی بود که کار های مسیح را اوکامل و مردم را رستگار خواهد کرد.[۱۳]

پیشرفت مانویت درآغاز بد نبود و در بابل مورد توجه قرار گرفت و شاپور اجازه داده بود که پیروان این آئین بهرجا که بخواهند بروند آزاد باشند، ولی در اواخر سلطنتش رویه نامساعدی پیش گرفت ومانی را ازایران تبعید کرد . اوقریب ده سال درنواحی شرقی ایران درکشورهای آسیای میانه بسر برد و درزمان بهرام دوم که کار بیشتر بدست روحانیان بود، بوسط همین کرتیرمانی محاکمه ودرزندان «انوش برد» - بهغل و زنجیر کشیده میشود (چهارشنبه ۳۱ ژانویه ۲۷۷ میلادی) از این تاریخ آزار و قلع وقمع مانویان وبالتبع سایراقلیت‌ها شروع میگردد

از لحاظ اهمیت موضوع کرتیرموبدان موبد زمان و روحانی بزرگ و عالیمقام که این اقدام‌را بمنزلـه یك فتح و پیروزی بزرگی در داخل کشور میداند ، درزیرنوشته شاپور وهمچنین درنقش رجب وسرمشهدکازرون بطور تفصیل مینگارد و به ضبط تاریخ میسپرد

کرتیر در نوشته های خود تصریح مینماید که آئین مزدیسنا را همه‌جا درقلمرو شاهنشاهی ایران رواج داده و در نقاط تسخیرشده آتشکده‌هـا و پرستشگاههـائی بر پا داشته است و در همه مورد نسبت بـدین زرتشتی و شاهنشاهان وفادار وصدیق وخدمتگزار بوده است وبهمین مناسبت برترین مقام روحانی و کشوری را حائز گردیده است . این مطالب را دربخش آخر نوشته خود از سطر۱۱ تا ۱۹ چنین یاد کرده‌است .

« من کرتیرازهمان‌آغاز امربرای خشنودی روح خودم برای‌خدایان و برای شاهان رنج بردم وناکامی کشیدم آتشکده‌ها و روحانیان را بزرگ داشتم وبحق و پایگاه خود رساندم

۱۳ـ درباره مبانی‌واصول‌دین مانی وگسترش آن و همچنین سایر اقلیت‌های مذهبی و سیر گسترش آنها در سرزمین‌ایران، درکتابهای تواریخ ادیان‌بطور تفصیل‌سخن‌گفته‌اند و درجلد اول‌تمدن ساسانی تألیف‌این نویسنده نیزاز صفحه ۲۲۳تا۲۸۸ شرح‌داده‌شده‌است دراینجا بطور خلاصه وتاآن‌اندازه که باموضوع مورد بحث‌ملازم بود، گفته شد

درقلمروحکومت ایران‌هم که آتشگاهها وروحانیانی بودند وآنجائیکه اسبها و سپاهیان شاهنشاه رفتند یعنی شهر انتاکیه و کشور سوربه همه را سامان دادم وحتی آن سوی کشور سوریه یعنی شهر تارس Tarse و مملکت سیسل و آنچه که آنسوی سیسل است یعنی شهرCesaree ومملکت کپدوکیه Cappadoce و آنسوتر تا کشورهای گراداکبدا، ارمنستان، گرجستان، آلبانی و ازآنجا تا دروازه‌های آلان که شاهپورشاه شاهان با اسبها وسپاهیان رفتند ونابود کردند و آتش زدند، آنجا هم بفرمان شاه‌شاهان آئین ومذهب خدایان را برقرارداشتم وآتشگاهها برسر پای کردم

و اجازه خرابکاری و غارت ندادم و اموال تاراج شده را بصاحبانش برگرداندم مذهب مزدا و روحانیان نیک‌نفس را گرامی داشتم. بساط کفر وبی‌دینی‌را برچیدم وآنهائی‌را که ازمذهب مزدا وآئین خدایان فرمانبرداری نمیکردند تنبیه نموده تاراه حق پیش گرفتند ونیکوشدند وبرای آتشگاهها ونگاهبانان آنها وصیت نامه‌ها و قراردادها تنظیم کردم و بکمک خدایان و شاه شاهان و با رنج فراوان آتشکده‌های بهرام بر سر پای داشتم و مراسم ازدواج قانونی کردم و رسم هم‌خونی معمول داشتم

بیوفایانرا بسایفای عهد و وفا پای بند کردم عده بیشماری از میان آنهائیکه ازآئین شیطانها پیروی میکردند رسم دیرین باز گذاشتند و سنت خدایان پذیرفتند سنن مذهبی خدایان رونق گرفتند و بزرگ شدند و از این سنن در این نوشته نامی برده نشدچه‌بسیاربود و فرصت کم همه نوع تشریفات و رسوم مذهبی در این آتشکده برقرار کردم که اگر میخواستم در این نوشته اسمی ازآنها ببرم خیلی زیاد میشد

اما‌این‌نوشته‌را‌بااین‌خاطر نوشتم‌تا کسی که بعدهاوصیت‌نامه‌ها وقراردادها و سایر اسناد را میخواند بداند که من کرتیر هستم که در زمان شاپور شاه‌شاهان بلقب موبدان موبد ملقب شدم ودرزمان بهرام‌شاه شاهان‌پسربهرام بنام «کرتیر نجات‌دهنده روح بهرام» مفتخرشدم آنکس که این نوشته‌ها را میبیند و میخواند باید نسبت بخدایان و شاهان و روح خودش و مانند من راستگو و بزرگوار باشد همانطور که من بودم. تا اینکه شخصش شهرت و عزت یابد و روحش پاکی و صفا.

باستان شناسی

ساغرهای مفرغی لرستان

بقلم

غلامرضا معصومی

فوق لیسانس باستانشناسی

قبل از اینکه بشرح ساغر (سیتول بالیوان) های مفرغی لرستان بپردازم لازم میدانم که مختصراً راجع بسرزمین لرستان واقوامی که در این سر زمین مسکون شده و بساختن انواع اشیاء مفرغی پرداخته اند سخن بگویم لازمه آشنائی باتمدن و آثار این اقوام آشنائی باسرزمین وطرز فکر وحرفه واعتقادات آنها میباشد

در حدود ۴۰۰۰ سال پیش اقوامی که باحتمال قوی از نژاد آریائی (یا نژادی مخلوط با آریائی) بودند درقسمت‌هائی از کوههای غربی ایران دردره‌های رشته جبال زاگرس قدرت پیدا کردند وتوانستند چندین بار

بجلگه حاصلخیز بین‌النهرین حمله کنند و آن نواحی را زیر سلطه خود در آورند اینها مردمی سلحشور بودند و با جنگ و ستیز با اقوام دیگر روزگار می گذرانیدند

درمورد مسکن اولیه این اقوام بین دانشمندان و باستانشناسان اختلاف نظرهائی وجود دارد برخی براین عقیده‌اند که این قوم همان قوم کاسی [1] یاکاسو هستند که ازطریق دریای مازندران بایران آمده‌اند واز گیلان گذشته بسوی رودبار وزنجان ومراغه وآذربایجان غربی رفتند وازآنجا نیز بسوی کردستان و کرمانشاهان و دیگر نواحی غربی ایران حرکت کرده ودر چمن‌زار های مرتفع ودره‌های سبزوخرم منطقه‌ایکه امروز لرستان نامیده میشود مسکن گزیدند (۸۰۰- ۱۵۰۰ قبل از میلاد)

برخی دیگر برآنند که این قوم بومی همان منطقه لرستان و قسمتی از غرب ایران بوده‌اند که درساختن اشیاء مفرغی مهارت زیادی داشته‌اند ولی آنچه مسلم است امکان پذیرش نظریه اول بیشتر است و طرفداران زیادتری دارند [2]

برخی نیز عقیده دارند که همراه کاسیها قومی بودند که اسب را پرورش میدادند و این سرزمین را برای پرورش اسب مناسب دیدند و دراین منطقه ماندگار شدند وروی احتیاجاتی که بابزار وادوات نگهداری اسب‌ها داشتند دهنه‌های مفرغی واشیاء تزئینی اسبها را بوجود آوردند

کاسی‌ها درساختن انواع اشیاء مفرغی مهارت کامل داشتند این اشیاء عبارت بودند از

تبرها ـ شمشیرها ـ نیزه‌ها ـ زوبین‌ها ـ خنجرها ـ پیکانها ـ تیردانها ـ

---

۱ ـ قوم کاسی را کاشو و کاشی نیز گفته‌اند

۲ ـ اشیاء مفرغی لرستان مخصوصاً مجسمه‌های گوزن وبز کوهی وظروف مفرغی آنها درحفاریهای رودبار گیلان بویژه درکلورز رستم‌آباد که بریاست آقای مهندس علی حاکمی انجام گرفته است بسیار یافت‌شده است وبنظر میرسد این اقوام هنگام عبور از آن منطقه مدتی درآنجا ساکن شده واشیائی ازخود برجای گذاشته‌اند

سنجاقهای نذری-بت‌ها-دهنه‌های اسب- دستبندها -شکل‌های (۱و۲و۳) واز همه مهمتر بشقابهاو کاسه‌هاو لیوانها (ساغرها) که اغلب آنهارا از مفرغ (برنز) ساخته‌اند

این اشیاء را گاهی ساده یا با نقش تزئینی و گاهی بصورت یك اثر هنری بسیار زیبا بانقوش مختلف و مجسمه‌های گوناگون که درابتدا یا انتهای اشیاء نصب شده وخود مجسمه نیز قسمتی از آن بشمار میرود ساخته‌اند

درابداع این نقوش طرز تفکر وعقاید واعتقادات ورسوم این قوم تأثیر زیادی داشته است [۳] کاسیها به خدایان زیادی اعتقاد داشتند هرخدائی را مظهری ازعوامل طبیعت محسوب داشته و اورا بشکلی در روی ظروف یا اشیاء دیگر نمایش میدادند

این اعتقاد نه تنها درمیان قوم کاسی وجود داشت بلکه در بین سومریها - بابلیها - آریائیها - یونانیها - کلدانیها - هندوها - سکاها - و کلیه اقوام موجود در دنیای قدیم نظیر این اعتقادات وجود داشت درسومر ابتدا آب، آتش، باد، خاك و کلیه عناصر طبیعی را عزیز داشتند وپرستش کردند آریاها آتش را پرستیدند وبعدها برای طبیعت هم روحی قائل شدند وبزرگ هرچیز را سمبل قرار داده وپرستیدند مثلا درخت کهن را رب‌النوع جنگل وسنگ بزرگ را رب‌النوع کوه پنداشتند [٤]

عده‌ای نیز روح طبیعت را درحیوانات خطرناك مانند وشیر یا گاووحشی را رب‌النوع جلگه وعقاب را رب‌النوع آسمان و مار را رب‌النوع زمین و

۳- وجود افسانه‌های گیلگمش «ژیلگام» - اوانس (اآ) وپرومته‌و . تاحدودی نحوه اعتقادات وعقاید مردم باستان رانسبت بوجود خدایان مختلف نشان میدهد.

٤- بشر درهمه نقاط دنیا از آغاز خلقت تاچند هزار سال پیش نظیر حیوان زندگی میکرد. همیشه مقهور طبیعت بود رفته‌رفته وسایلی برای تأمین بهتر کردن زندگی خود ساخت وبه یك مرحله‌ای از تمدن رسید همین تمدن باعث شد که بفکر چاره‌ای افتدوبوسیله قانون یاراهی از اجحاف وستم بهم جلوگیری کند. بهترین راه جلوگیری ازحق کشی وستم را درانتخاب مذهب یااعتماد وایمان به چیزی دانست وبیك مبدأ ایمان پیدا کرد. این ایمان واعتقاد درهرشهر ودیاری فرق داشت. درشهری بت ودردیاری حیوان درجائی درخت را پرستیدند.

بز کوهی‌را رب‌النوع کوه‌شمردند. شرائط‌جغرافیائی وآب وهوای هر منطقه اثرات زیادی درمذهب وروحیه واعتقادات مردم‌آن منطقه داشت زیرا مردم بین‌النهرین ، مصر ، هند ویونان همه بت می‌پرستیدند ولی طرز پرستش و چگونگی بت وعناصر طبیعی‌فرق داشت . [5]

هنگامی یك مذهب‌قدیمی به‌رشد وتکامل می‌رسید که پیروان‌آن‌مذهب خدارا به‌صورت‌انسان‌میپرستیدندوازحالت‌طبیعت‌پرستی‌وحیوان‌پرستی‌بیرون می‌آمدند درمذهبی‌خدارا‌موجودی میان انسان وحیوان‌تصور کردندومعتقد شدند که خدا به‌شکل‌حیوان‌است اماحرکات‌انسانی‌دارد مثلاحیوانی را روی قایقی درحال پارو زدن نشان میدادند وگاهی مجسمه انسانی میساختند که حیوانی دربغل دارد گاهی رب‌النوع‌جلگه را بشکل انسانی مدانستند که شیری را در دستش گرفته بود

رفته رفته‌درقسمت‌هائی ازبین‌النهرین به‌ویژه‌آشور دراثر پیشرفت‌تمدن خدایان را بشکل حیوان وبا یك انسان خارق‌العاده تصور کردند زیرا به مراحلی ازتمدن رسیدند که‌دیگراجازه پرستش یك حیوان‌حقیقی را به‌خود ندادند وبه فکر افتادند که یك حیوان عجیب‌الخلقه بوجود آورند وآن را پرستش کنند از اینرو مجسمه هائی ساختند که سریك حیوان را باگوش حیوان دیگر میپیوست و بدن حیوانی را با صورت انسان یا صورت عقاب . همچنین صورس‌شیر را بابدن اسب وگاو وانسان مجسم میکردند وبطور کلی

---

۵ ـ درمیان قبایل‌استرالیا واقیانوسیه پرستش «توتم» رواج‌داشت وآنها «توتم»را رب‌النوع قبیله پنداشتند وحیواناتی نظیر خوك ـ گاوواسب و .. رامظهری ازعنصرهای طبیعت داسته ومجسمه‌آنهارا برای‌ستایش وپرستش ساختند. به‌تحقیق میتوان گفت که‌مذهب آسیای غربی دنباله همان مذهب «توتمیسم» است که به‌قسمتی از لرستان نیزتأثیربخشیده است زیرا مجسمه‌های‌گوناگون حیوانات ازقبیل بز ـ اسب ـ گاونر ـ میمون‌ـ‌مار‌ـ‌سگ شیر ـ قوچ ـ گورن ـ آهو ـ بز کوهی عقاب وپرندگان دیگر وانسان به حد وفور در سرزمین لرستان یافت‌شده که به‌تحقیق بدست هنرمندان قوم‌کاسی ساخته شده‌اند.این مجسمه ها شاید نشان خانوادگی آنها بوده‌است. ورویِ‌اعتقادات مذهبی آنها بوجودآمده‌اند و رابطه‌ای میان هرعلامت وهرشکل بامذهب واعتقادات آنها بوده‌است این‌است که درهر بیننده عمیقترین تأثیر رابوجود می‌آورند

مجسمه‌های تلفیقی ازچند حیوان میساختند مانند اغلب مجسمه‌های آشوری که هنرمندان لرستان نیز از نقوش آنها درساختن بیشتراشیاء استفاده کرده وتقلید نموده‌اند

معنی اشکال ونقوش مفرغی لرستان

معنی ومفهوم نقوش مفرغی لرستان بویژه درشکل‌های مرکب درهم آمیخته هنوز معمائی است ولی برخی ازآنهاراازروی قرائن وشواهد وگاهی فرضیات معنی میکنند وممکن است با حدودی بمعانی اصلی نزدیك باشند تعدادی ازاین نقوش جنبه مذهبی دارند هرنقش وشکلی وسیله‌ای برای پرستش و مایه‌ای برای رازونیاز وآرامش نیروی باطنی است این نقوش رمزی برای اینکه درذهن انسان تأثیر کنند وروح را بهیجان آورندلازم بود که باصورت حقیقی ادراك بشرمتناسب شوندو بشراندیشه خودراباترسیم این خطوط ونقوش بیان کند .

اساس دین کاسی‌ها براعتقاد بخدای بزرگی بود که برهمه موجودات آسمانی وفصول چهارگانه وهمه امور زندگی حکمرانی داشت . این قدرت آسمانی وخدای بزرك یکی ازصورتهائی را که می‌پذیرفت صورت انسان و گاهی صورت انسان بابعضی ازاجراء صورتهای حیوانات آمیخته بود تلفیق صورت انسان وحیوان دربیشترآثار مفرغی لرستان دیده میشود همراه خدای بزرك خدایان کوچك دیگری نیزبودند که هریك مطهر عنصری بشمار میرفتند . اوامر خدای بزرك درآسمان جاری بود واوامر خدایان کوچکتر درزمین مخصوصا درقوه رویانیدن سبزه ودرخت نقش خدای بزرك را در روی بیشتر اشیاء مفرغی بویژه بت‌ها (طلسم‌ها) می‌بینیم که برشیر (نماینده خورشید) یاجانوران شاخدار (نماینده ماه) حکومت می کند در بعضی از نمونه‌های مفرغی دوجلوه الوهیت دریك نقش واحد بهم آمیخته بطوریکه هم خدای آسمان وهم خدای ماه باهم نشان داده شده‌است .

گاهی خدای آسمان بصورت مردی باریش سه‌شاخه نقش شده که همراه

او نقش درخت زندگی و بزهم دیده میشود وزمانی خدای آسمان تاجی از شاخ گاو برسردارد (زیرا گاو نشانه قدرت آسمانی است) که‌منبع قدرت است درجای دیگر خدای آسمان‌را بصورت انسان باشاخهای بز نشان میدهد که‌در اطراف خدا نقش شیران دیده میشود که‌ازدرخت‌زندگی برگ میخورند [٦] درنقش دیگر خدای آسمان‌را بصورت انسان باچهاربال بزرگ عقاب ودم‌شیر نشان داده است و گاهی خدای آسمان باسروشاخ گاو وبال عقاب نقش شده است نقش عقاب روی برخی ازظروف که بخدای آسمان نیاز کرده‌اند دیده میشود ودور عقاب‌را سردایره‌ای احاطه کرده است [٧]

نقش بز کوهی و جانوران شاخدار در روی ساغر های مفرغی نیروی جادوانه ای دارند وبه احتمال قوی میان شاخهای خمیده و هلال‌ماه در آغاز رابطه‌ای بوده‌است از زمانهای بسیار کهن ماه‌با باران ودرمقابل آن آن خورشیدباگرما وخشکی رابطه‌ای داشته‌است بنابراین‌شاخهای‌پیچ‌دار بزکوهی و گاو و گوزن به عقیده مردم باستان درنزول باران مؤثربوده‌است بطوریکه این نقوش به‌تلقین وتأثیر عقاید جادوئی بامذهبی بصورت مجسمه ساخته شده ویاروی ظروف کنده شده‌اند وبه همین دلیل درتمام دوره‌های تاریخی وماقبل تاریخی ایران بویژه‌دوره لرستان‌نمونه‌های خوب وپرارزشی از جانوران شاخدار دردست‌هست مخصوصاً بز کوهی و گوزن که به‌عقیده مردم باستان مظهری ازفرشته باران‌بوده‌اند نقش بز کوهی‌با شاخهای بلند وپرپیچ درارستان شاهکار هنرمندان لرستانی است که‌از هنرمندان‌آشوربه ارث برده‌اند .

مردم لرستان باآشوربهاهم رابطه‌نزدیکی‌داشته‌اند . این‌مطلب‌ازمقایسه اشیاء مفرغی سرحدم لرستان بوضوح نمایان است برخی از نقوش‌آشوری مانند نقش درخت‌نخل ــ نقش حیوانات تلفیقی ــ نقش‌آتشدانها ــنقش‌مراسم

٦ــ درخت‌زندگی را بصورت‌درخت نخل(خرما) دراغلب اشیاء باستانی‌نقش‌کرده‌اند

٧ــ میدانیم که عقاب یاشاهین یکی ازمرغان‌شکاری بزرگ‌است. درتوانائی‌وشکوه سرآمد مرغان این‌پرنده دیرگاهیست که توجه‌ایرانیان باستان رابه‌خود جلب‌کرده‌وپرستش آنرا بفال‌نیك می‌گرفتند. عقاب زرین پرچم‌ایران دردوره هخامنشی بود.

مذهبی وقربانگاه - نقش‌مجسمه‌های کرکس وابولهولها ونقش‌روی‌لیوانهای مفرغی لرستان همه تقلید از آشور است

آشوریهادر نقوش‌خود بیشتر درطبیعت تصرف میکردند واشکال‌طبیعت را با واقعیت نقش نمی نمودند و درنقش برخی‌ازعوامل‌طبیعی که به‌آن‌جنبه مذهبی میدادند تصرفاتی میکردند نفوذ نقوش آشوری در بیشتر اشیاء بوبژه درلبوانها (ساعر ها ماسیتولها) که‌ازمفرغ‌ساخته‌شده وازمنطقه‌لرستان بدست آمده‌اند وتعداد آنها بسیار زیاد است و اغلب‌در موزه های اروپا و وامریکا وموزه‌های شخصی نگهداری میشوند بوضوح دیده‌میشود

از مطالعه تعدادی ازاین لیوانها که درموزه ایران‌باستان موجود است میتوان به‌تأثیر ونفوذ نقوش آشوری درهنرلرستان پی‌برد روی این لیوانها معمولا نقوش شیرو گاو وعقاب - حیوانات‌خیالی‌تلفقی‌مانند شیروگاووعقاب ودرخت مقدس و انسان که همه با هم تلفیق شده اند معمولا در مجالس سلطنتی ، ضیافت ، بزمهای مذهبی ویا شکار دیده میشود [8]

ساغرشماره ۱۵۰۲ - ۱۵۰۷۷ که در موزه‌ایران‌باستان نگهداری‌میشود ارتفاع ۱۳ وقطر دهانه‌اش۶ سانتی متر است (شکل٤و٥)

این ساغر دارای دونقش ازدوحیوان‌قوی شیرو گاویك‌شاخ است حالت حیوانات بطوریکه در شکل ٥ میبینید کاملا طبیعی است وحمله‌شیر به گاورا نشان می‌دهد دهن شیربازبوده وبطور خشمگین‌بنظرمی‌رسدودست راستش را اززمین بلند کرده ودرحال حمله به گاو است گاو گوش‌را تیز کرده ودم را روبه بالا گرفته وحالت دفاعی دارد . [9]

۸- تصاویر متعدد «گیلگامش» پهلوان افسانه‌ای ایلام که باهمه‌نوع از جانوران در جنگ است هنرویژه‌بین‌النهرین است .

۹ - به‌عقیده برخی‌از دانشمندان وصاحبنظران نقش‌شیر درروی اشیاء باستانی یا مجسمه شیر درحال حمله به‌گاو مظهری ازمهر (خداوند خورشید)است حمله‌شیر به‌گاو یا حیوان شاخداردیگر نشانه حمله‌مهر به‌گاوو کشته شدن گاو بدست مهراست. سرکارسرهنگ دکتر قائم‌مقامی نیزدرمقاله‌خوددرعنوان درنقش‌شیر «معتقدات آریائی‌ها» (ش مجله بررسی های‌تاریخی ش٤سال یکم) به‌این مطلب‌اشاره نموده‌اندکه «شیرنشانی‌از مهر است» وبراین عقیده هستندکه شیریکی ازجلوه های مهراست .

در کنار لبه‌ساغر ودرمحل اتصال بدنه به‌ته آن چهار ردیف نقش دیده میشود که دوردیف‌آن‌نقش خطوط ریگراك زنجیره‌ای ودوردیف دیگر که نقش دوحیوان مدکوررا احاطه کرده شبیه نیم دایره ها بصورت (U - ∩) است درته این ساغر نیز یك گل رراس (گل‌آفتاب) دیده میشود

نقش خورشید وار که به‌شکل گل‌های (۸ پرتا ۲۱ پر) در زیر بیشتر لیوانها ودرداخل جامهای مفرغی لرستان دیده میشود اشاره ای به خورشید است و مظهری از خدای خورشد (میترا یامهر) [۱۰] بشمار می‌رود و دوایر و نقوش دورگل اشاره به اشعه خورشید است مکمل خورشید یك حیوان شاخداراست این حیوان درروی برخی از جامها و ساغرهای‌لرستان‌عبارت ازگاوبر یك شاخ (نقش همین ساغر) بر کوهی ، آهویاگوزن میباشد

ساغرمفرغی شماره ۳۴۵ - ۱۳۴۵ که درموزه ایران باستان موجوداست ارتفاع ساغر۱۳ وقطردهانه‌اش ۷ سانتیمتر است - نصف بدنه آن ازبین رفته ودارای نقوشی بشرح زیر است (شکل۶)

شخصی روی صندلی‌نشسته‌ودردست راستش ساغری دارد دستش‌را رو به‌بالا نگهداشته است‌گویا این شخص شاه یا امیری است شخص دیگری در مقابل او با احترام زیاد ایستاده و در دست راستش چیزی‌شبیه پر دیده میشود روی میزمیوه‌هائی چیده شده که شبیه‌انار است(شکل۸)

قسمت‌اعظم‌روی‌نقش‌این ساغرازبین رفته ولی ازبقایای نقوش باقیمانده استنباط میشود که‌پشت‌سرشخصی که‌روی‌صندلی نشسته است یك نفرایستاده وفقط دستهایش‌پیداست ودردستش‌چیزی شبیه پرچم بالای سرشخصی که‌روی صندلی نشسته است گرفته .

دورلبه ساغر دوردیف نقش دیده میشود . ردیف اول لبه ساغر نقوش زنجیره‌ای مارپیچی است وردیف زیرآن نقوشش شبیه (U) میباشد دروسط

۱۰- خداوند خورشید درایلام «ناهوته» Nâhute دربابل «شاماش» Shâmâhs در سومر «بابار» Bâbâr دریونان «آپولون وهلیوس» Heleus درمصر «را» Râ درمیان اقوام سکائی «هیتسر» Hitser دربین فینیقی‌ها «بعل» Baal ودرمیان آریاها «مهریامیترء» نام‌داشته است.

این دورردیف نقش یك‌نوارباریك کمربندی برجسته دیده میشود ته‌ساغرنیز بوسیله یك گل آفتاب (رزاس) ۱٤ پرتزئین شده است این گل بوسیله یك نوارباریك برجسته کمربندی احاطه شده است دوراین‌نوار کمربندی‌نیز نقوشی بشکل (Ω) دیده میشود (شکل ۷)

تزئینات لبه این ساغرو تزئینات ته آن تقریباً در کلیه ساغرهای مشابه لرستان عمومیت داردو نقش خطوط زیگزاك زنجیره‌ای‌درلبه و بادرمحلی که بدنه‌ساغر به ته آن متصل میگردد دیده میشود همچنین گل آفتاب‌درته‌اغلب ساغرهای لرستان‌مشاهده‌میشود آنچه مسلم است این نقش معانی مخصوصی دارد واعتقاد مردم لرستان‌را به خورشید میرساند [۱۱]

ساغرمفرغی شماره ۳٤٤-۱۳٤٤ که درموزه ایران باستان نگهداری میشود وزن ۱۱۰ گرم‌ارتفاع ١٦ وقطردهانه‌اش ۷ سانتی‌متراست این‌ساغر درسال ۱۳۱۰ به‌موزه ایران‌باستان‌آورده‌شده‌است(شکل۹) روی‌بدنه‌ساغرنقش دوحیوان که درمقابل هم قرار گرفته‌اند دیده میشود یکی از این دوحیوان شیری تنومند و دیگری گاو نر تك شاخ است . نقش شیر که در طرف چپ ساغر دیده میشود حالت حمله به گاو نر را نشان میدهد . زبان شیر بیرون آمده‌ودمش رابالا گرفته‌ودست‌راستش‌را بلند کرده‌وخیال‌حمله به گاورادارد

نقش گاو بطور مغرورانه و باحالتی حاکی از نترسیدن نمایان است دست وپای‌راست گاوجلوترازدست وپای‌چپش قرار گرفته ودمش‌را بالا گرفته ونوك دمش به‌طرف بدنش خم شده است گردن گاومانند گردن اسب است و سرو گردن‌را بالا گرفته‌است(شکل۱۱) دربالای‌هردوحیوان‌نقش‌دو گل که‌مانند گل کنگراست‌دیده میشود انتهای‌این دو گل‌به‌یك گل (رزاس) آفتاب متصل است این گل کنگر نشانه‌ای ازهمان‌درخت زندگی است که‌کاسی‌ها به‌مقدس

۱۱- خطوط مارپیچی‌نیز که ازقدیم‌ترین زمان علامتی قراردادی برای وجودآب‌بوده روی ظروف‌سفالین - نقره‌ای ومفرغی دیده میشود. این‌خطوط بویژه روی‌ظروفی که باآن آب یاسایر مایعات را مینوشیدند نقش‌شده‌اند .

بودن آن درخت ایمان داشته‌اند ویا ممکن است که نشانه قدرت آسمانی این دوحیوان بوده باشد

دور لبه ساغر یك ردیف نقوش زنجیره‌ای زیگزاك دیده میشود ودرزیر آن ردیفی دیگرازنقوش که بشکل نیم دایره یا (U) است بین دو نوار کمربندی باریك وبرجسته قرار دارد ته ساغر از خارج دارای نقش گل آفتاب است که ۱٦پردارد دوراین گل را نقوشی شبه‌نیم دایره احاطه کرده‌اند که این نقوش نیز ممکن است نشانه‌ای ازاشعه خورشید بوده باشند (شکل ۱۰)

درمجالسی که پیروزی شیران را برجانوران دیگر (بویژه گاو) روی ظروف ولیوانهای اسطوانه‌ای نشان میدهد نشانه قدرت آسمانی شیران، گلی است که دارای گلبرگهای متعدد میباشد واین گل گاهی برروی کپل و گاهی درزیرشکم شیرها نقش شده است

ساغر مفرغی شماره ۱۰۸۸- ۷۰۸۸ که‌درموزه ایران‌باستان نگهداری میشود وزن‌آن ۸۸ گرم ارتفاع ۱۳ سانتی‌متر وقطردهانه‌اش ٦سانتیمتراست درسال ۱۳۱۸ به موزه ایران باستان آورده شده(شکل۱۲)

روی بدنه ساغر نقش برجسته دوحیوان بلفنفی که روبروی هم قرار گرفته‌اند وجود دارد این دوحیوان که بدن شیرو بال‌عقاب وسرانسان‌دارند با حالتی احترام آمیز روبروی یکدیگرایستاده‌اند دست راست‌هردوحیوان بسوی‌آسمان بلند است و گویا آنها میخواهند باهم‌دست بدهند صورت‌این دو حیوان صورت انسان است وریش‌های بلندی دارند کلاه، وآرایش‌سرآنها باهم تفاوت دارند حیوانی که درطرف چپ است کلاه‌آشوری دارد که‌مانند کلاهان دوره هخامنشی‌است‌ولی کلاه حیوانی که درسمت راست‌است‌خوابیده ومانند کلاه نمدی دوره مادهااست درفاصله این دوحیوان درزیردستهای راستشان که‌بلند کرده‌اند گلدانی‌قراردارد که مقداری گل‌درداخل‌آن هست. شاید هم‌این‌شئی گلدان نباشد ونوعی‌آتشدان باشد که ازدرونش شعله‌های آتش پیداست وشعله‌های‌آتش دستهای این دوحیوان‌راگرم میکند.) دورلبه این ساغر یك ردیف خطوط‌زنجیری زیگزاك‌نقش‌شده است‌ودرزیرآن‌خطوط

یك نواربرجسته کمربندی دورلبه‌ساغررا احاطه کرده ودرزیر نواربرجسته یك ردیف نقوش سم دایره‌ای‌شبیه (U)دیده مشود همین نقوش نیم دایره‌ای درته ظرف (ساغر) نیزبطور کمربندی تکرارشده و گل ۱۳ پر آفتاب را که درزیرساغراست‌احاطه کرده است شایداین نقوش‌اشعه همین گل‌خورشید (گل رزاس) باشدکه دورتادور گل‌رافرا گرفته است نقش‌این‌ساغر نیز بدون شك تقلیدی ازنقوش آشوری است (شکل۱۳)

ساغر برنزی شماره ۹-۱۴۰۹-۷۴۰۹ که درموزه ایران باستان نگهداری میشود وزن ۱۰۸ گرم ارتفاع ۱۴/۲ وقطردهانه‌اش ۶/۳سانتی‌متراست قسمتی ازاین ساغرشکسته و کسراست (شکل۱۴)

روی بدنه ساغر نقش دو گاو یك شاخ که روبروی هم زانوزده‌اند دیده میشوند.یکدست هردو گاوارادو خم شده وبرزمین تکیه دارد سم‌یکدست نیز به زمین تکیه دارد بطوریکه این دوحیوان را درحالت نیم‌خیز نشان میدهد گوئیا میخواهند هردو اززمین بلند شوندوهنوز یکدست خودرابلند نکرده‌اند هردو گاو حالت مغرورانه‌ای دارند، دمهایشان به پشت خم شده وشاخهایشان روبروی هم قرار گرفته است و بطور کلی یك حالت حمله به یکدیگررابخود گرفته‌اند وشایدهم میخواهند باهم کشتی‌بگیرند ویابازی کنند دورتادوربدنه این ساغر نقش چهار گل شبیه گل کنگر دیده میشود انتهای هریك ازاین گل‌ها به یك گل آفتاب ختم مشود درفواصل‌این گل‌ها خطوط به‌خط میخی آشوری‌نوشته‌شده که‌متأسفانه‌زیادخوانانیست(شکل۱۶)

دورلبه ساغر یك ردیف نقوش زنجیره‌ای زیگزاك دیده میشود در زیر این‌نقوش نقش‌های‌دیگری‌شبیه نیم‌دایره که‌درمیان دونوار برجسته کمربندی باریك قراردارند دیده میشود همین نقوش درقسمت ته ساغر تکرار شده و یك گل آفتاب ۱۶ پر را احاطه کرده‌اند (شکل۱۵) این ساغر زنگ‌زده و کسرداروناقص‌است.

ساغر مفرغی ۱۶۳۱-۱۵۱۹۶ که درموزه ایران باستان (تالار گنجینه) نگهداری میشود وزن ساغر ۱۱۴ گرم قطر دهانه۶ وارتفاعش ۱۵/۸ سانتی‌متر ست ودرسال ۱۳۳۰ خریداری شده‌است این‌ساغر زنگ زده وترك‌خورده‌است

برروی‌بدنه این‌ساغراستوانه‌ای شکل‌مجلس سلطانی منقوش‌است.(شکل ۱۱) بطوریکه شاه یا امیرروی صندلی‌نشسته ودردست راستش لیوان باشیئی یگری شبیه لیوان را بسوی آسمان گرفته‌است ریش وموی صورت‌اوبلند مجعد است کلاهی به‌سبك کلاهان‌آشوری برسردارد لباسش دارای‌تزئینات ست وصندلی دارای پایه‌های ضخیم‌وبصورت تخت‌شاهی است (شکل ۱۷ - الف) درمقابل شخص نشسته میزی هست که روی آن اشیائی (شاید میوه باخوراکی دیگر) دیده میشود این‌میز دارای سه‌پایه بسیار زیباست.پایه‌ها شبیه پای اسب بوده وبطرزجالبی ساخته شده‌اند (شکل شماره۱۷ - ب)

شخص دیگری درطرف دیگرمیز روبروی شخص نشسته ایستاده‌استو در دست‌راستش پرچمی گرفته‌است پشت‌سر اودارای موی مجعد بلندی‌است ولی صورتش موندارد وشایدهم نقش یك‌زن میباشد لباسش‌بلند و کمربندی به کمرش بسته است پشت سراو تنگ یا گلدانی پایه‌دار دیده میشود که شاخه درختی درون آن قرار دارد (شکل ۱۷ - پ)

دورلبه ساغر دوردیف نقش دارد ردیف اول‌خطوط مارپیچی زنجیره‌ای ورديف‌دوم خطوطی نیم‌دایره‌ای شبیه(U) دیده میشود این‌خطوط‌درمیان دو نوار برجسته باریك کمربندی قراردارد درمحل‌اتصال بدنه ساغر به‌ته‌آن يك رديف نقوش نیم‌دایره‌ای شبیه (Ω) دیده میشود درته لیوان نیز نقش‌يك گل‌رزاس۹ پروجود دارد که همه گلبرگهایش به‌يك‌مرکز برجسته‌ای ختم میشوند
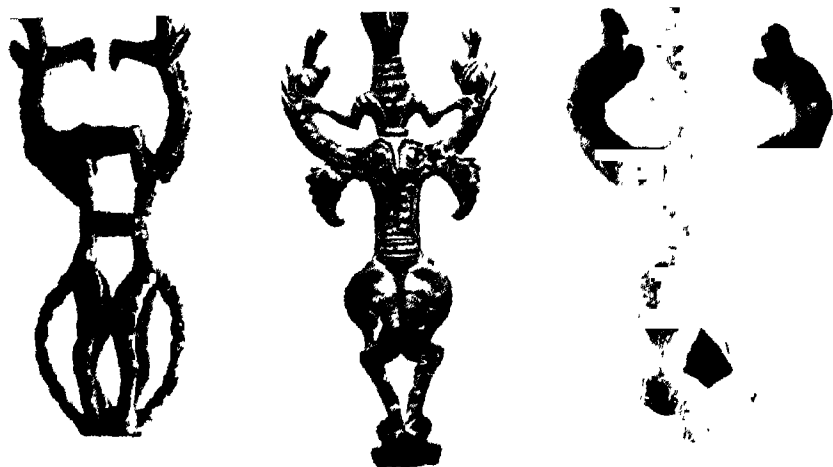
الف ـ سه بت بدری بصورتهای مختلف مکشوفه از لرستان
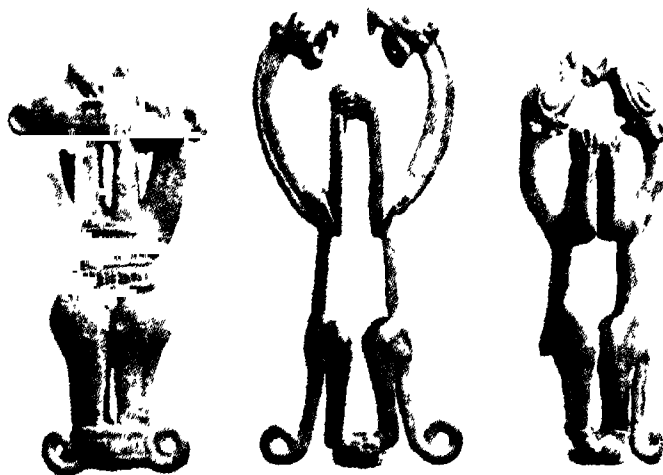
ب ـ دو بت (طلسم) بدری بصورتهای مختلف که ازمفرغ ساخته شده‌اند

پ ـ دهنه کامل مفرغی اسب با مجسمه حیوان

الف ـ دوطرف اردهمه اسب مفرغی که هنگام استفاده میله‌هائی درون آنها وجود داشته است وآنها را به‌یکدیگر متصل میکرده است . گلهای رراس نشانه قدرت آسمانی درهای بالدار در روی کپل آنهانمایان است

ب ـ ببرمفرغی با نقش خدای حمایت ازحیوانات درحالی‌که خدا یك ماهی را در آغوش گرفته است
(شکلهای شماره ۲)

شکل ۳ــ دسته سنگ سابهای مفرغی بشکل بز کوهی و اسب که از نواحی لرستان بدست آمده است

شکل ٤ ـ ساغر شماره ۱۵۰۲ ـ ۱۵۰۷۷ را نشان میدهد
(اندازه حقیقی)

شکل ٥ ـ طرح قسمتی ازنقوش ساغر ۱۵۰۲ ـ ۱۵۰۷۷ می‌باشدکه حمله شیر را به‌گاو بخوبی نشان میدهد
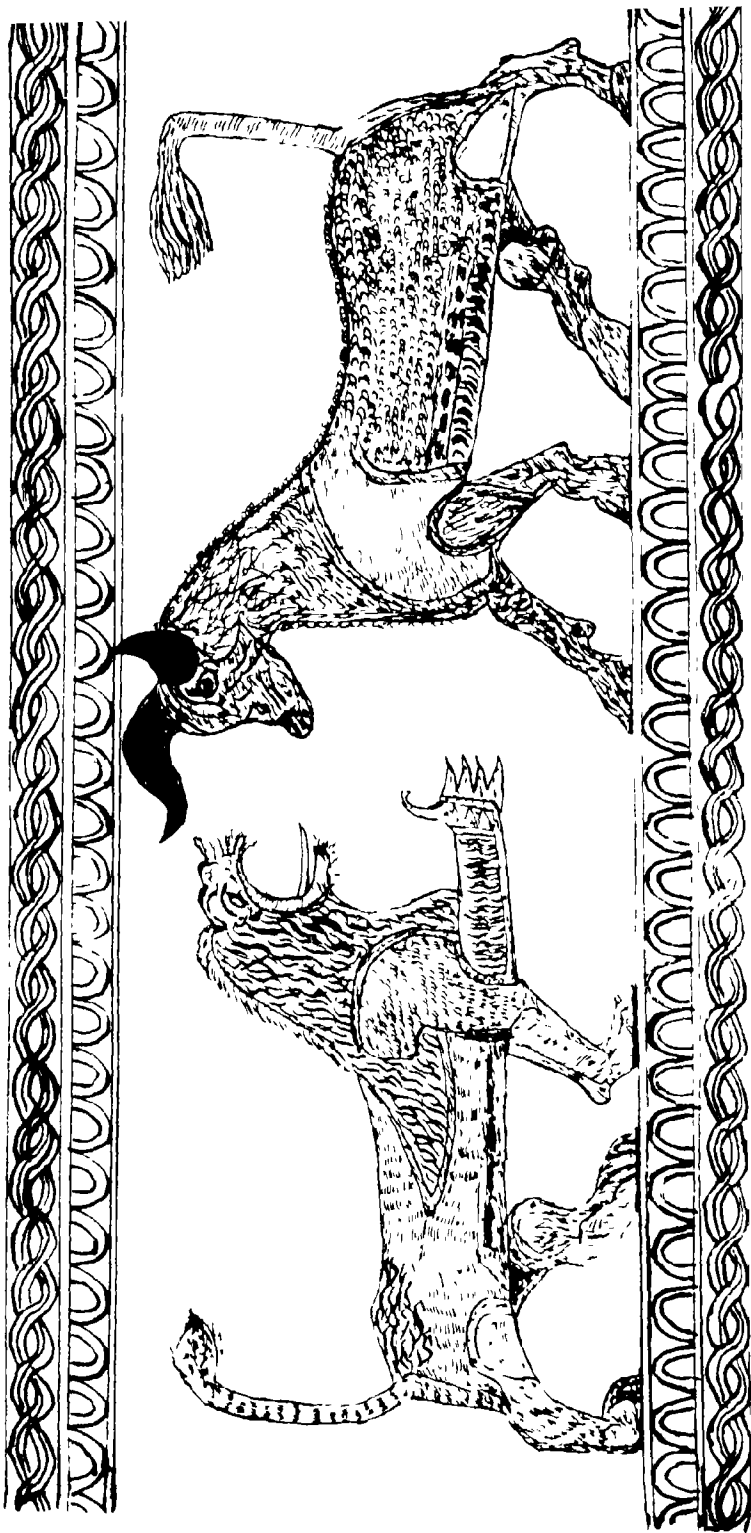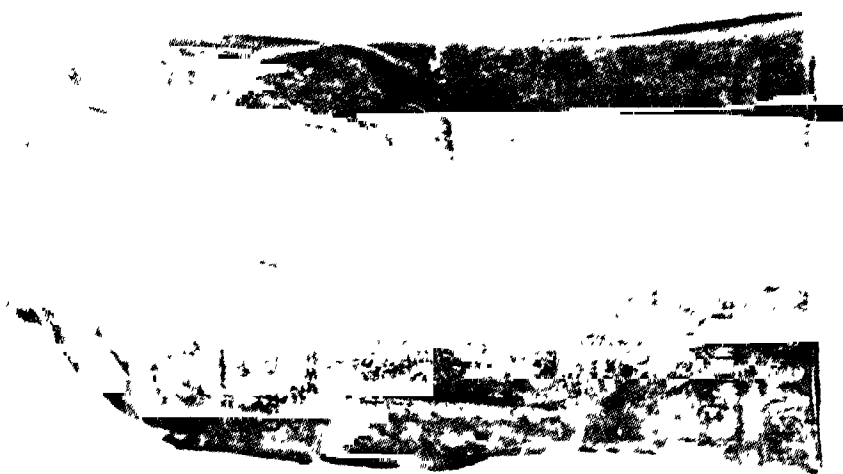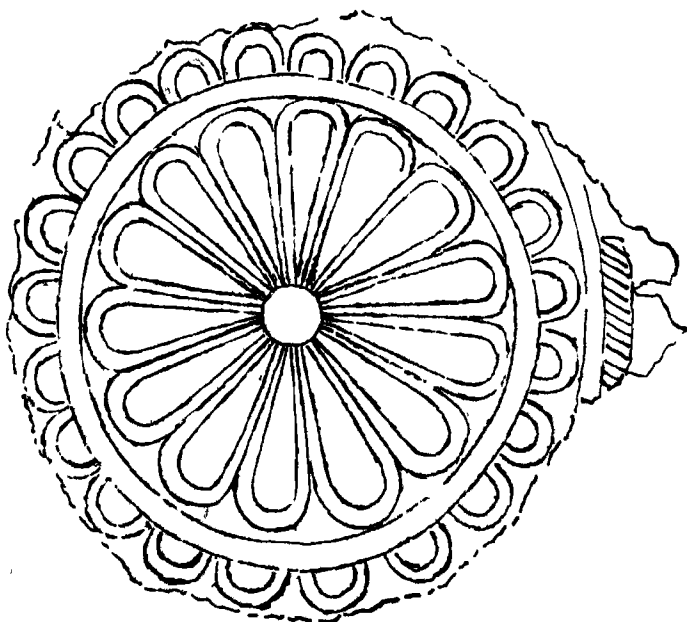
سکل ٦ ـ سماعر شماره ٣٤٥ ـ ١٣٤٥ را نشان میدهد

شکل ٧ ـ طرحی از ته ساغر ٣٤٥ ـ ١٣٤٥ میباشد

شکل ۸ ـ طرحی از ساغر شماره ۳۴۵ ـ ۱۳۴۵ میباشد

شکل ۹ ـ ساغر شماره ۳٤٤ ـ ۱۳٤٤ را نشان میدهد
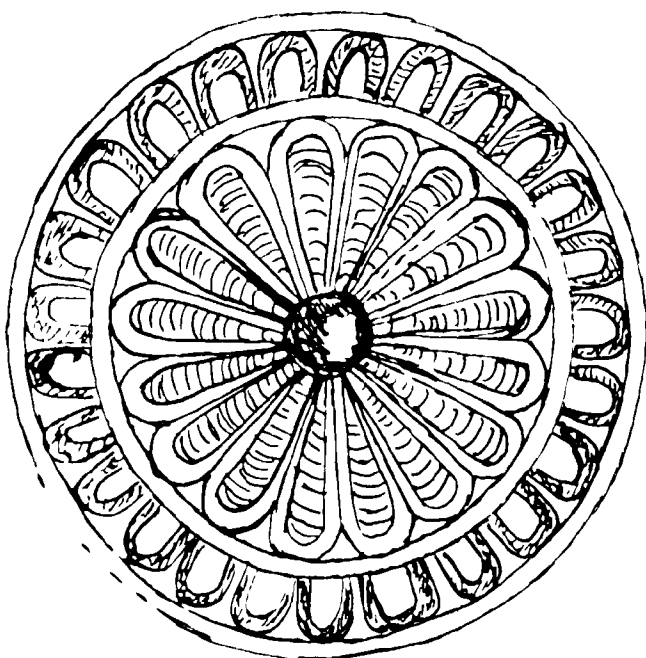
شکل ۱۰ ـ طرحی از ته ساغر شماره ۳٤٤ ـ ۱۳٤٤ می‌باشد
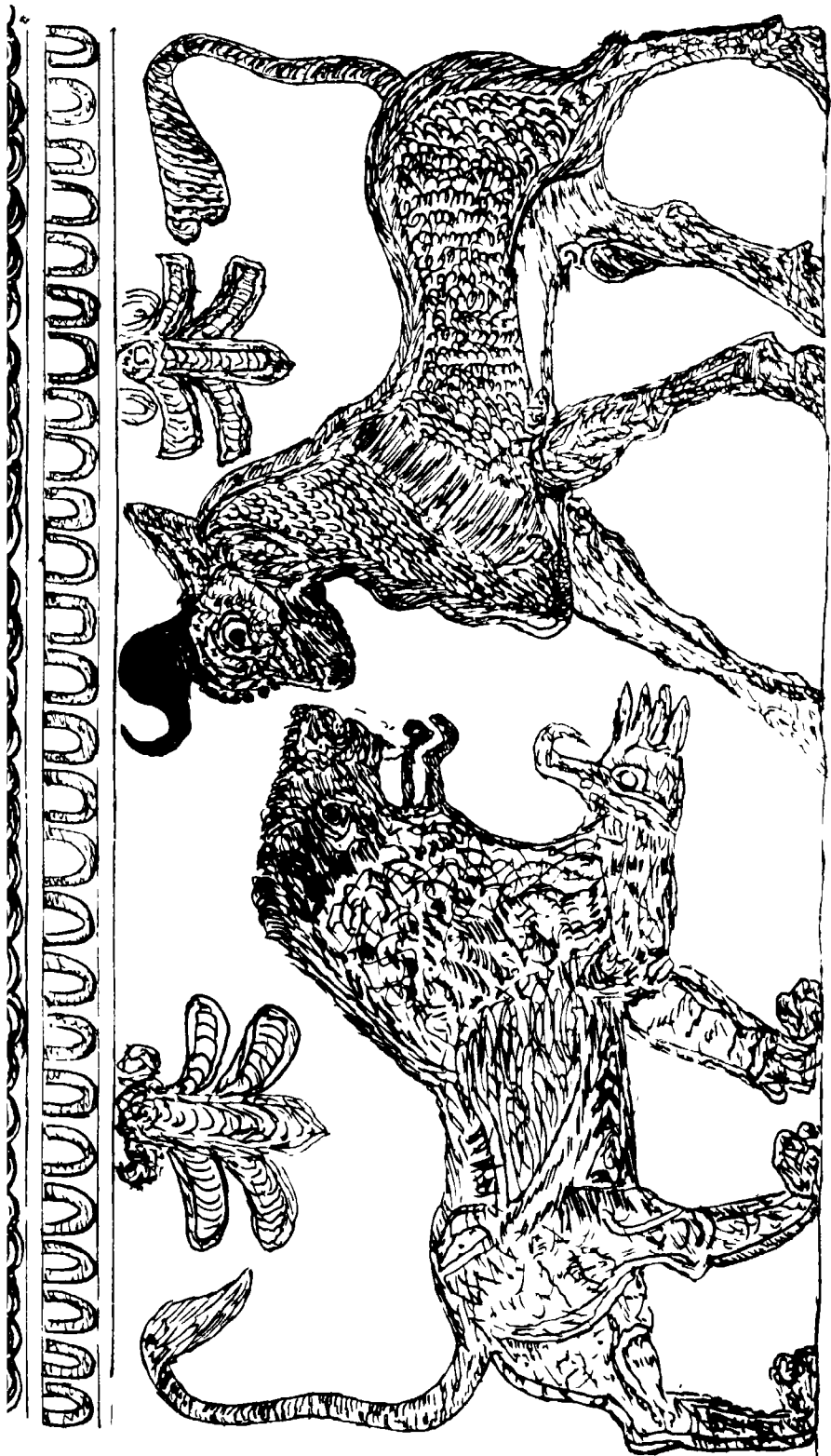
سکل ۱۱ ـ طرحی ار ساغر سماره ۳۴۴ ـ ۱۳۴۴ را نشان میدهد

شکل ۱۲ ـ شاعر شماره ۱۰۸۸ ـ ۷۰۸۸ را نشان میدهد

سکل ١٤ ــ ساغر شماره ١٤٠٩ ــ ٧٤٠٩ را نشان میدهد

شکل ١٥ ــ طرحی از به ساغر شماره ١٤٠٩ــ ٧٤٠٩ میباشد

سکل ١٦ ـ طرحی ار ساعر شماره ١٤٠٩ ـ ٧٤٠٩ رانشان میدهد

(الف)

(ب)

(پ)
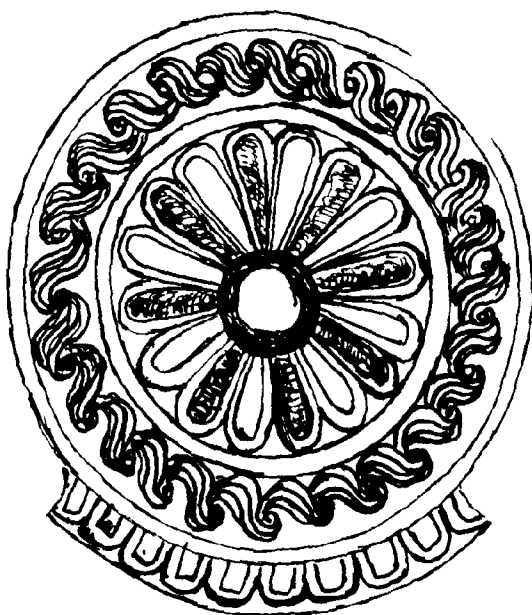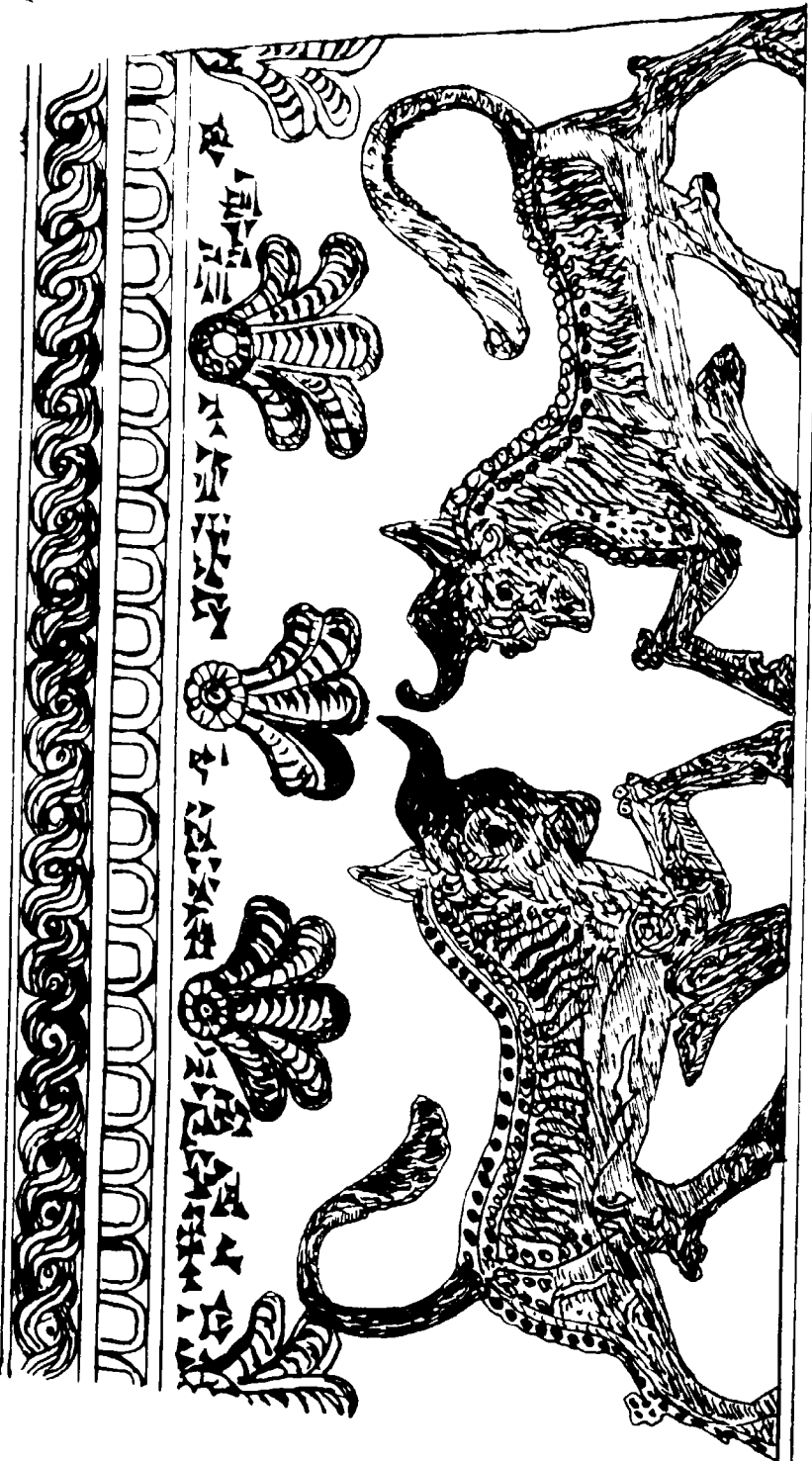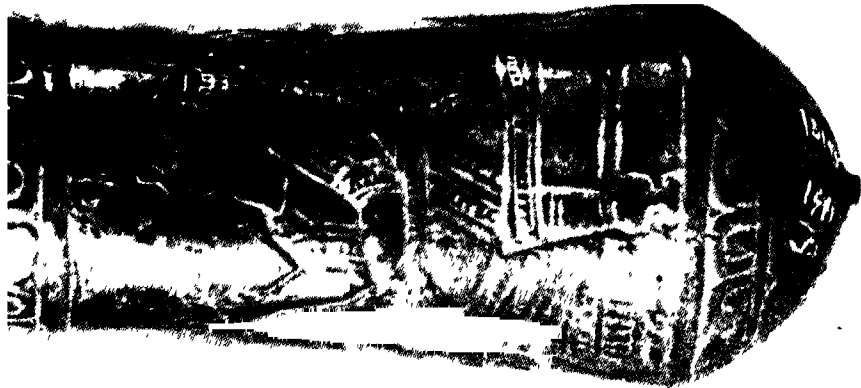
شکل ۱۷ – دورنادور ساغر شماره ۱۶۲۱ – ۱۵۱۹۶ را نشان میدهد

پیام مجلہ

پیام مجله

مجلهٔ بررسیهای تاریخی مقالات ونوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط بایران را که‌مستند برمدارك باشد باامتنان وسپاسگزاری ازهمکاری نویسندگان ومحققان محترم میپذیرد

✡ ✡ ✡

مسئولیت مندرجات ومطالب مقالات وارده بانویسندگان مقالات‌است

✡ ✡ ✡

چون مطالب مقالات‌عقاید شخصی نویسندگان است مجلهٔ بررسی‌های تاریخی درقبال عقاید نوسندگان مسئولیتی نخواهدداشت .

✡ ✡ ✡

مقالات باید ماشین شده وهریك روی صفحه نوشته شده باشد .

✡ ✡ ✡

مقالاتی که بدفتر مجله میرسد مسترد نمیشود

✡ ✡ ✡

مجله درچاپ و یارد مقالاتی که بدفترمجله میرسدآزاد است

✡ ✡ ✡

درترتیب تقدم وتأخرمقالات، جزرعایت وضع مجله ومشکلات چاپخانه علتی وجود ندارد .

یادداشت مجله

درشمارهٔ پیش‌مقالهٔ سودمندومحققانه‌ای ازآقای عنایت‌الله‌رضا ، زیر نام «سخنی‌درپیرامون‌آذربایگان» بچاپ رسید کــه مورد استقبال و قبول بسیاری از خوانند‌گان ما واقع شد و از ماخواستند توضیحات بیشتری در این‌باره گفته‌شود بدینجهت‌مقالهٔدیگری از دانشمند عالیقدر آقای دکتر محمدجواد مشکور استاد دانشسرای عالی ودانشگاه تهران را که دربارهٔ سوابق تاریخی نام ناحیه‌ایست که امروزه به‌غلط‌نام «آذربایجان شوروی» بر آن‌اطلاق‌میشود، دراینجااز نظرخوانند‌گان گرامی مجله میگذرانیم .

بررسی ای تاریخی

حدود تاریخی آذربایجان ایران

نوشتهٔ

محمّدجواد مشکور

«دکتر در تاریخ»

حدود آذربایجان ایران

آذربایجان ازایالات قدیم
ایران است یاقوت آن ولایت
راازاقلیم پنجم شمرده وطولش
را ۷۳ و عرضش را ٤٠ درجه
دانسته است و گوید، حد
آذربایجان ازمشرق برذعه واز
مغرب ارزنجان، وازشمال بلاد
دیلم و گیلان وطارم است[1] ولی
این عبارت خالی ازتشویش نیست
وباید گفت که بایستی عبارت
صحیح یاقوت چنین بوده باشد
حدآذربایجان از شمال برذعه
و از مشرق بلاد دیلم و گیلان
وازمغرب ارزنجان و ازجنوب
طارم (وزنجان) است
دیگر جغرافی نویسان عرب حد
آذربایجان را ازجنوب شرقی

۱ــ معجم البلدان ج ۱ ص ۱۷۲

ایالت‌جبال(ماد قدیم) وازجنوب‌عربی،قسمت شرقی‌ولایت‌جزیره (آشورقدیم)، وازمغرب ارمنستان، وازشمال ولایت‌آران (بلاد قفقاز)، واز مشرق ، موقان‌و گیلان که بر کنار بحرقزوین (دریای کاسپین‌یاخزر) واقعند، دانسته‌اند [۲]

حمدالله مستوفی مینویسد ، حدودش با ولایت عراق عجم و موقان و گرجستان وارمن‌وکردستان پیوسته است[۳] ابن‌الفقیه حدآذربایجان را از برذعه (قراباغ ولایات‌آنطرف ارس) تا زنجان نوشته است[٤]

ابوالفداء مینویسد که حدآذربایجان از نخجوان در کنار رود ارس‌است تامرز زنجان[٥]

بنابراین حدودآذربایجان کم وبیش همان حدود فعلی‌آنست که ازشمال به‌رودارس‌وازمغرب‌به‌دریاچه‌وارمشرق‌به‌گیلان وطالش وازجنوب به کردستان وخمسه و(زنجان) باشد

بااین تفاوت که‌امروز دیگر نواحی قراباغ ونخجوان بیرون ازمحدودهٔ آذربایجان قراردارندوبانام «آذربایجان شوروی» تشکیل جمهوری‌مستقلی از اتحاد جماهیر شوروی را داده‌اند وبمناسبت‌همین نام جدید آن‌وشباهت لفظیش بانام آذربایجان ایران جادارد در بارهٔ جغرافیای تاریخی آن در این مقاله شرحی گفته شود

اما ناحیه قراباغ و نخجوان که اکنون یك جمهوری سوسیالیستی درماوراء ارس وقسمت شرقی ولایات‌ماوراء قفقاز است ، بین رشته‌های جنوب شرقی کوههای قفقاز و ساحل دریای خزر، ورود ارس قرارگرفته و ازشمال شرقی‌به‌جمهوری‌سوسیالیستی داغستان وازشمال‌غربی‌به‌جمهوری‌سوسیالیستی گرجستان و ازمغرب به‌جمهوری سوسیالیستی ارمنستان و از جنوب غربی به جمهوری نخجوان وازجنوب به‌رود ارس وآذربایجان‌ایران محدود است.

۲ــ دائرة‌المعارف اسلامی طبع اول ماده آذربایجان

۳ــ نزهة‌القلوب ص ۸۵ طبع دبیرسیاقی

٤ــ مختصر کتاب‌البلدان ، ص۲۸۵

٥ــ تقویم‌البلدان ص ۳۸٦

این ناحیه که تانیم قرن پیش قرا باغ (باغ سیاه) نام داشت ، در دست امپراطوری روسیه تزاری بود پس از شکست قشون امپراطوری این ناحیه از طرف متفقین اشغال شد و بنام محافظ از طرف ژنرال دنسترویل Dunsterville از هفدهم اوت تا چهاردهم سپتامبر ۱۹۱۸ بنفع روسیه اداره می شد سپس قشون ترك بسرداری نوری پاشا، با کورا در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ تسخیر کرده حکومتی بنام «آذربایجان» تحت اداره دولت عثمانی تشکیل دادند[۶] باطناً غرض ترکان عثمانی ازاین عمل آن بود که ازضعف دولت مرکزی ایران دراواخر قاجاریه استفاده کرده آذربایجان ایران را که مردم آن مانند اهالی قراباغ بزبان ترکی آذری سخن میگفتند به آن آذربایجان بپیوسته، در نواحی دوطرف ارس حکومتی تحت نفوذ دولت عثمانی تشکیل دهند بعد از اعلام ترك مخاصمه ترکان ومتفقین درجنك بین المللی اول درسی ام اکتبر ۱۹۱۸ در« مود روس» Moudros، قشون متفقین بسرداری ژنرال تامسن Thomson انگلیسی باردیگر در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۸ شهر باکورا اشغال کردو قشون ترك را عقب نشانیدو در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۸ حکومت مستقل آذربایجان را که در آن زمان بدست حزب مساوات، اداره میشد برسمیت شناخت بعد ازتخلیه باکوازقوای متفقین رژیم جدید شوروی که ادعای الحاق آن شهر را بخود داشت بدون جنك در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ با کورا اشغال کرد و آذربایجان (قراباغ) یکی از سه جمهوری متعاهد ماوراء قفقاز گردید در ۱۹۳۶ ودرحکومت استالین این اتحادبه منحل شد و درپنجم دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان درشمار شانزده جمهوری اتحاد جماهیر شوروی درآمد و باکو پایتخت آن گردید. وسعت این جمهوری ۸۵/۷۰۰ کیلومترمربع وجمعیت آن سه میلیون ودوبست هزاراست. که ۲۸ درصدآنان درشهرها زندگی میکنند ازاین تعداد سه ثلث و نیم اکثریت ترکان محلی، و دوازده درصد ارامنه ، و ده درصد روس هستند

پایتخت آن باکو است که دارای ۸۰۹۰۰۰ جمعیت می باشد

۶ـ دائرة المعارف اسلامی طبع اول

از شهر هـای آن گنجه است که قبل ازانقلاب، الیزابت پل Elizabetpol واکنون کیروآباد Kırovabad نام دارد ومقبره شاعـر معروف ایرانی نظامی گنجوی درآنجاست وجمعیت آن ۹۹۰۰۰ است دیگر شهرهای بزرگ آن شماخی ، قوبا ، سالیان ، نوخی ، مین گه‌چا اور Mingecaur می‌باشد نواحی دیگرآن لنکران وشه جزیره‌آبشوران است

باید دانست که نویسندگان کلاسیک یونان وروم چون استرابن Strabon (کتاب یازدهم بند٤) وبطلمیوس Ptolémée (کتاب پنجم بند۲) این ناحیه را آلبانیا Albania خوانده و درادبیات ارمنی نام آن الوان - کا Alvan - Ka و در زبان عربی الران (آران) وبرذعه آمده ، وآن قسمتی را که درشمال رود کور است ، شروان ، نامیده‌اند ، وچنانکه گفتیم درقرن اخیر همه آن ناحیه، قراباغ ، خوانده میشده است [7]

پس نام آذربایجان شوروی اسمی تاریخی نیست بلکه اصطلاحی سیاسی و تازه است این ناحیه تا زمان هخامنشی‌ها مسکن سکاها بود بعد بتصرف ایران درآمد درزمان اشکانیان بدست رومیان و دراوائل قرن سوم میلادی قسمت اعظم آن بدست ساسانیان افتاد دراواخرقرن هفتم بتصرف لشکرعرب درآمد ، ودرقرون هفده وهیجده میلادی در دست ایران بود

پس ازشکست ایران درزمان فتحعلی‌شاه‌قاجار ازروس برطبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳ م) وترکمانچای (۱۸۲۸ م) بروسیه واگذار شد [8]

درفرهنگهای جغرافیائی قرن نوزده حدود قراباغ چنین آمده است. [9]
«قراباغ»(باغ سیاه) خطه‌ای است از روسیه آسیا که مشتمل برحکومت باکو است

---

۷ ـ دائرة‌المعارف اسلامی طبع فرانسوی ص۱۹۷ ماده آذربایجان مقاله مینورسکی
E I Nouvelle édition ، T.1،P.197

۸ ـ دائرة‌المعارف فارسی ج ۱ ص ۷۹ .

(9) - Darys,M E. Dictionnaire General Biographie et D'Histoire, Paris 1889 P. 1550

این ناحیه‌بین رود کور از شمال و ارس ازمشرق و ارمنستان از جنوب و گـرجستان از مغرب قرار گـرفته واهالی آن‌مسلمان وشهرعمده‌آن شوشا است.» ۱۰

اران Aran یا ران Ran که‌بزبان عربی با حرف تعریف، الران شده و آران‌نیزخوانده‌میشود شکل‌فارسی نام الوانك Alvânak است که ببونانی- البانی Albanoi و به سریانی«ارن»وبزبان‌ایبری (گرجی) رانی Rani گردیده است ابن‌ایالت درمثلث بزرگی درمغرب ملتقای دو رود کور (کر) Cyros و ارس واقع شده‌وبهمین مناسبت حمدالله‌مستوفـی اراضی بین ایـن دو رود را بین‌النهرین، نامیده است اران ازشمال به رود کور و کوههـای قفقاز و از مغرب به‌آلازان Alazan وازمشرق بدریای‌خزروازجنوب‌به رودارس محدود بوده است

درزمان تئوفانس می تی لن Theophanes Mitylene تاریخ‌نگار یونانی معاصر پومپه ۴۸-۱۰۶ ق م بیش از بیست وشش زبـان و لهجه درآن‌ایالت وجود داشت، حتی درقرن پنجم میلادی‌آلبانیها زبان مخصوص بخودداشتند که‌برای‌آن ماشتك Mashtoc يك الفبای مخصوص‌اختراع کرد موسی‌خورن تصور کرده که زبان گارگاراچیك Gargarachik های اطراف بردعه بوده که ماشتك الفبای مزبور را برای‌آن اختراع کرده وآن زبانی حلقی و خشن و زمخت بوده است

جغرافی‌نویسان عرب درقرن چهارم هجری به يك زبان مخصوص درآن ناحیه بنام الرانی اشاره کرده واصطخری آنرا زبان ملایمی توصیف‌میکند. آرانیهایامردم‌آلبانی را نبایدنظربه‌اسم یونانی‌آن، باآلبانی‌های شبه‌جزیره بالکان‌اشتباه کرد. آلبانی درقبل ازتاریخ مسکن اقوام‌آزیانی بوده است.

بنابراین، فرضیه گلدنر Geldner در کتاب اساس فقه‌اللغه‌ایرانی که‌ایران

۱۰ — درتداول‌عوام کنونی آذربایجان آن‌سوی‌ارس راOtay مرکب ازاو O (آن) و تای Tay (طرف) میگویند ومنسوب به‌آنرا اوتایلی Otayli یعنی‌ماوراء ارس‌میخوانند.

وبج‌اوستایی‌رادرآن‌سرزمین پیداشنه درست‌نیست، اران باالبانی‌اصلی که‌بین رود کوروقفقاز واقع شده شامل مناطق ذیل‌بود:

اخنی Exni درنزدیکی‌ابیری در کناررودالوان Alvan باالبانی Albanos کامبیچان Kambechan درکنار رود کور ، شهر گوکاو Gevgav در کنار رود الوان، منطقه بیخ Bix درنزدیك قفقازودرمشرق مناطق‌شکه Shaké (شکی)، دگارو Dégarvدر کنار رودی بهمین نام ودر مشرق پابیحت قدیمی کولك Kawalak با بقول پلینوس Plinos کبلکا Cabalaca و بقول بطلمیوس خبله Chabala که بعربی ، قبلـه ، شده‌است سرزمین‌کامبچان که بیونانی‌کامبرن Kambysene مشود ، بنا بنوشته استرابن سابقاً از مسملکات‌بیگران وجزء دولت ارمنستان بزرگ بوده‌است

سرزمین کاسپیانه Kaspıane که درقرون بعد آنرا پالتاکاران Paltakaran میخواندند نخست جزء آتروپاتن (آذربایجان) بود و توسط آرتاکسیاس‌ازآن‌ایالت‌منتزع‌شد ودرزمان نئوناس از ولایت‌آلبانی بشمار میرفت

آلبانی‌ها بعنوان متحد شاهپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹م) بسیاری از نواحی ارمنستان مانند اوتی Utı وشکشن Shakashen و گارد مانازور Gardmanazor و کلت Kolt را متصرف‌شدند که موشل‌Mushel سردار ارمنی دوباره آنهاراپس گرفت

پس از تقسیم دولت ارمنستان بین ایران وروم آلبانی‌ها ناحیه آرکاکس‌Arcax رادرقره باغ‌امروزی وهشت ناحیه Uti را درمشرق گوکارك وشمال آرکاکس‌متصرف شدند .

پادشاه آلبانی‌ها در سال ۳۵۹م در هنگامیکه شاهپور دوم شهر آمد را محاصره کرده بود بعنوان متحدآن شاهنشاه درآن جنگ حضورداشت بعد هم بحمایت آن شاهنشاه برضد پاپ Papپادشاه ارمنستان بجنگید

امابعدنقشه‌های‌شاهپوررا برموشل Mushel سردارارمنی‌فاش کرد و به‌شاهپور خیانت نمود

آلبانی‌ها موظف بودند که درجنگ‌های ایران برضد ارمستان‌به‌ایران کمك لشکری کنند در پنجمین سال سلطنت پیروز ساسانی ٤٦١ م پادشاه آلبانی که واچه Wace نام داشت پس ازشورش چند ساله علیه ایران ناچار به تسلیم شدو کشورآلبانی را تحویل به ایران‌داد وخود رهبانیت اختیار کرد ازآن پس دیگر اثری ازپادشاهان‌آلبانی نیست

قباد پسرفیروز ساسانی (درسال۵۰۷م) شهر پرتو Partav که اعراب‌آنرا معرب کرده‌وبرذعه (بردعه)، گفته‌اندتبدیل به‌دژی‌مستحکم‌دربرابرهونها کرد ونام‌آنرا،پیروز کواذنامید این‌شهربمدریج کاوالاك Kavalak را که‌پایتخت‌قدیم بود تحت‌الشعاع قرارداد زاخارباس رتور Zachariasrhetor در سال ۵۵٤ میلادی ازامیری درآلبانی یاد میکند که تابع‌پادشاه ایران بوده‌است پس از انقراض سلسله قدیمی اران بنظرمیرسد که دراواخر قرن ششم میلادی ، مهران، نامی ازخاندان برادران بندو Bando ووسام Westam (ویستهم) از قتل عام‌آن خانواده بدست‌خسرو پرویز گریخته سلسله جوید دراران‌تأسیس کرد

ازجمله شاهانی که خسروانوشیروان از طرف خود درقفقاز سلطنت گماشت شاه لیران بالقب لیرانشاه‌بود این نام درکتب جغرافیاهای قدیم باختلاف قرائت. ابرانشاه، اللیران، والیزان، والبرانشاه،آمده است وظاهراً بایستی همان اران شاه بوده باشد کشور ابن امیر بین شروان ومغان قرار داشت . وباکشور ، الران ، اصلی تطبیق میکند

الران بمفهوم وسیع‌تری باآلبانی قدیم مطابقت دارد که‌درشمال تاگردنه چور Chor (دربند) میرسید . ولی اران بمفهوم محدود خود ، عبارت است از امارت ارانشاه ، Erânshâh پس از انتزاع امارتهای شروان وقبله و شکی

ومغان یعنی مناطق بین رود کوروارس ، که سرزمین آرکسARAX واوتی UTI ما پابتخت‌آن پرتو PARTAV یعنی بردعه باشد در زمـان مسعودی صاحب مروج الذهب ، ارانشاه محمد بن یزید پس از مرگ شروانشاه علی بن جشم ، کشور شروان را تصرف کرد

ابن محمد افتخارمیکرد که از نسل بهرام چوبین است

بلاسبحان ـ دشت بلاساکان BALASAKAN که معرب‌آن ، بلا سبحان است ، درسن‌راه برزند واردبیل دراطراف رودخانه وسطی که‌سه‌رودند که سرچشمه بلگا روچای را تشکیل میدهند قرار داشته ودر چهارده فرسنگی اردبیل بطرف ورثان بوده است بقول کوریون KORIUN بلاسکان جزء پادشاهی‌آلبانی بود ودرزمان واردانیها ، مردی هونی‌نژاد بنام‌هرانHERAN پادشاه آن ناحیه بوده‌است[11] پس لقب ، براشکان شاه ، را که‌ابن‌خردادبه در کتاب المسالك والممالك پس از اللان شاه در شمار شاهان آذربابجان آورده بایستی اشاره به‌امیر بلاسبحان باشد[12] بلاسبحان یابلاشجان معرب بلاشکان ، است که ظاهرا بمعنی شهر بلاش می‌باشد نظیر این اسم مسمی ممالـه بصورت ، بلاسجین در آذربابجـان وجود دارد کـه جزء دهستان نسکجه بخش مرکزی شهرستان سراب بشمارمیرود [13]

اران دردورهٔ اسلامی ـ مقدسی درقرن چهارم هجری شهر های ذیل را از بلاد اران شمرده است :

بردعه،تفلیس، خنان ، شکور،خزه(گنجه)، برديج‌شماخیه،شروان‌باکو، شابران‌باب الابواب(دربند)،شکی‌ملاز کرد،تیلا (تبلا)[14]، حمدالله مستوفی:

۱۱ــ مارکوارت . ایرانشهر J.Marquarl. Êranshahr .1901. 108-140

۱۲ ـ المسالك والممالك ص۱۷

۱۳ ــ فرهنگ جغرافیایی‌ایران ج ٤ ص٤۳

۱٤ ـ احسن‌التقاسم فی معرفة‌الاقالیم ص۳۷٤

بیلقان وبردع (برذعه) وتجه و عرك (سبرك) را از بلاداران ، و باکویه و شماخی ، ودربندوشکی ، وشابران‌را ازبلادشروان‌وتفلیس‌وخنان ، را ازبلاد ابخاز و گرجستان شمرده است [۱۵]

کرسی ایالت اران درقرن چهارم بردعه بود که خرابه هایش تاکنون برجاست . ابن حوقل درقرن چهارم مینویسد که طول‌آن یك‌فرسنگ‌وعرض آن کمتراز یك فرسنگ است ، ومربع شکل ، و دارای قلعه‌ای است در سه فرسنگی رود کر (کورا) برساحل یکی ازشاخه های‌آن‌رود که «ثرثور»نام دارد نزدیك بردعه بمساحت کمتر از یك فرسنگ محلی بود معروف به اندراب، باغستان وسیعی که طول‌آن ازهرطرف یك روزراه بود داشت وعلاوه برمیوه‌فراوان تربیت کرم ابریشم نیزدرآنجا معمول بود بیرون شهر بردعه جلو دروازه کردان (باب‌الاکراد) هرروز یکشنبه بازاربزرگی‌دائرمیکردید که طول آن به‌یك فرسنگ میرسید ومعروف به‌بازار کرکی ماخوذ از لفظ یونانی کوریاکوس KURIAKOS بمعنی روز خداوند بود زیرادرآن‌روز کار درآنجا روز یکشنبه‌رابنام ـ ، کرکی‌روز ، میخواندند ونیزبقول‌ابن‌حوقل بردعه مسجد جامع‌زیبایی ازآجرداشت‌ودارای حمامهای بسیار بود یاقوت مینویسد که . بردعه شهری است‌درانتهای خاك آذربایجان حمزه اصفهانی در وجه تسمیه بردعه گوید . که‌آن معرب ، برده‌دار ، است ، زیرا بعضی از پادشاهان ایران ولایات بالا دست‌ارمنستان را غارت‌کرده اسیرانی از آنجا آورده دراین محل ساکن کردندوازاینجهت آنرابرده دار گفتند در زمان یاقوت این‌شهر ازعظمت پیشین خود افتاده‌وبخرابی گرائیده‌بوده است[۱۶]
حمدالله مستوفی مینویسد : «بردع ازاقلیم پنجم است اسکندر رومی ساخت قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد . شهری بزرگ بوده و کثرت

---

۱۵ ـ نزهةالقلوب ۱۰۵ ـ ۱۰۸

۱٦ـ معجم‌البلدان ج ۱ ص ٦۵۸

عظیم داشته آبش از رودی است که به‌نرتر (ثرثور) مشهور است[۱۷] »

اعتمادالسلطنه مینویسد : بردعه که باصطلاح این ایام قرا باغ باشد اسم ناحیه‌ای است ،شوشه قلعه‌وشهراوست شوشه ازسایربلاد قفقاز که ایروان ونخجوان و گنجه وغیره باشد بهتر وآبادتراست امیرتیمور گورگان زیاد مایل هوا و صفای قراباغ بود قلعه کاخ که محبس اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب صفوی بوده همین قلعه شوشه است [۱۸]

شهر بیلقان این شهر که بزبان ارمنی آنرا فیداگران Phaidagaran میگفتند پس ازخراب شدن بردعه مرکزایالت اران گشت

یاقوت مینویسد که بیلقان به‌فتح باء ولام‌شهری است نزدیك شهردربند یاباب‌الابواب وازولایات ارمنستان بزرگ شمرده میشود گویند نخستین کسیکه آنرا احداث کرد قباد بود این شهررا مغولان درسال ٦١٧ تسخیر کرده ومردم آنرا کشته اموالشان‌را غارت کردند [۱۹]

حمدالله‌مستوفی مینویسد ، بیلقان ازاقلیم‌پنجم است وقبادبن فیروز - ساسانی آن‌راساخت واکنون‌خراب‌است‌وبیشترعمارات‌آن‌ازآجراست‌وهوایش گرم‌است[۲۰]

دراواخر قرن هشتم بیلقان درمحاصره امیرتیمورقرارگرفت وی پس از تصرف آن شهرامر کرد عمارات خراب آنرا ازنوساختند ونهری ازرود ارس جدا کرده بشهر آوردند که شش فرسنگ طول وپانزده ذراع عرض داشت وآنرا بنام ، برلاس ، عشیره تیمور، نهربرلاس نامید .

گنجه - دیگرازشهرهای اران گنجه است

جغرافی نویسان‌عرب‌آنرا جنزه نوشته‌اند روسهای‌تزاری آنراالیزابت-

۱۷- نزهة‌القلوب ص ۱۰۵

۱۸- مرآت البلدان طبع سال ۱۲۹٤ ج‌جلد۱ ص ۱۹٤

۱۹ - معجم البلدان ج ۱ ص ۷۹۷

۲۰ - نزهة‌القلوب ص ۱۰۵

پل Elizabetpol نام نهاده وبعد از انقلاب شوری نام آن به کیروف آباد Kirovabad تغییر کرد یاقوت‌منویسد که:جنزه به‌فتح جیم اسم شهربزرگی دراران است وآن بین شیروان و آذربایجان واقع است ومردم آنرا گنجه خوانندوبین‌آن وبردعه شانزده‌فرسنگ‌است [۲۱] حمدالله مستوفی‌می‌نویسد: گنجه ازاقلیم پنجم است‌شهراسلامی است درسنه‌تسع وثلاثین هجری(۳۳۹ه) ساخته شد شهری خوش ومرتفع بود ودراین معنی گفته‌اند شعر:

چندشهرست‌اندرایران مرتفع‌تر ازهمه بهتروسازنده‌تر ازخوشی آب وهوا
گنجه پر گنج دراران ، صفاهان‌درعراق
درخراسان مروطوس،درروم باشد اقسرا [۲۲]

باژگاه نام این شهر درکتاب حدود العالم آمده ومینویسد . باژگاه شهرکیست برلب رود ارس نهاده وازوی ماهی خیزد [۲۳]
مینورسکی مینویسد این‌شهرممکن‌است‌همان‌جواد، باشد که درپائین‌تر ازنقطه الحاق رودکور وارس واقع شده است دراینجا مسافران ازرود عبور کرده وازآنان باج باعوارض‌عبورازپل‌میگرفتند [۲٤]

شمکور ـ در شمال غربی گنجه بوده که خرابه‌های‌آن هنوز باقی‌است یاقوت می‌نویسد که: «شمکور به‌فتح شین قلعه‌ای‌است در نواحی اران و بین آن و گنجه یك روز راه و ده فرسنگ است این شهر را بغا غلام معتصم خلیفه که والی ارمنستان و آذربایجان بود در سال ۲٤۰ هجری آباد کرد وآنرا متوکلیه نامید» [۲۵]

شروان ـ آن طرف رود کر(کور) درساحل دریای خزر جاییکه سلسله

۲۱ ـ معجم‌البلدان ج ۲ ص ۱۳۲
۲۲ ـ نزهة‌القلوب ص ۱۰۵
۲۳ ـ حدود العالم من‌المشرق الی المغرب ، به‌تصحیح دکترستوده ص ۱٦۱
24- Minorsky. Hudud Al Alam P. 398
۲۵ ـ معجم‌البلدان ج۳ ص۳۲۲

جبال قفقاز به‌دریا فرومیرود ایالت شروان واقع شده‌است کرسی این ایالت شماخی (شماخا) خوانده میشود امران این ایالترا، شروانشاه، میخواندند مؤلفان قدیم دو شهردیگررا درشروان نام برده‌اند که محل آن معلوم نیست یکی **شابران** که در بیست فرسنگی دربند جای داشته، دیگر **شروان** که در جلگه‌ای واقع بوده و از جاده دربند سه روز راه تا شماخی فاصله داشته است در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب یا در بند واقع بوده که از بنادر مهم دریای خزر بشمار میرفته است.

ابن‌حوقل گوید دروسط این بندرلنگرگاه سفاین‌است ودراین لنگرگاه که از دریا بداخل شهر پیش رفته بنائی است مانند سدی بین دو کوه مشرف برلنگرگاه، و در دهانه لنگرگاه جایی که کشتی‌ها بدان داخل میشوند، زنجیری کشیده شده و براین زنجیرقفلی زده‌اند چنانکه هیچ کشتی نمیتواند ازآنجا خارج و داخل شود مگر با اجازه رئیس بندرگاه سد از سنگ و سرب ساخته شده، وگرد خود شهر باروی مرتفعی ازسنگ ساخته‌اند [۲۶]

اصطخری مینویسد که باب‌الابواب (دربند) قریب دو میل از اردبیل بزرگتر است. یاقوت شرح مفصلی راجع به دربند باب‌الابواب نوشته و از باروی عظیمی که گردآن شهربوده واز دربند بسوی مغرب برای جلوگیری از اقوام وحشی کشیده شده بوده یاد کرده مینویسد:

این سد یادگارانوشیروان پادشاه ساسانی است که آنرا برای جلوگیری از هجوم قوم خزر بایران بنا کرده و دری‌آهنی برآن تعبیه نموده بود [۲۷]

یکی از افسران بنام روس تزاری بنام مارلنسکی که در ۱۸۳۲ میلادی خرابه‌های این سد عظیم را دیده چنین مینویسد: آنچه معلوم میشود این دیوارعجیب ازنارنج قلعه شروع شده و بسمت مغرب ممتدگشته چه از قلل جبال و چه در عمق دره ها برجهای کوچك باین دیوار استوار است که در فاصله غیرمعین بدون ترتیب و قاعده بنا شده است.

---

۲۶ - ابن‌حوقل صورة‌الارض ص۳۳۹

۲۷ - مرآت‌البلدان ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۴

اما آنچه حدس زدیم در این برجها آذوقه و اسلحه انبار میکرده‌اند و در وقت لزوم مستحفظین دیوار آنچه لازم حرب و دفاع بود حاضرداشتند. هر کجا که سرازیر است از بالا که شخص ملاحظه میکند این دیوار بطور پله مرتبه‌بمرتبه ساخته شده ارتفاع بروج بالنسبه بدیوار زیاده از یکذرع نیست هر قدر که از دیوار باقی بود ما سیر کردیم پیشتر نرفتیم شاید اگر پی میکردیم بانتهای دیوار میرسیدیم .

بندر باکو ـ (باکوبه) درجنوب دربند است اصطخری به نفت‌آن اشاره کرده‌است یاقوت گوید درآن جا چشمه نفت بزرگی است که بهای محصول روزانه‌آن بهزاردرهم میرسد درکنارآن چشمه دیگری است که نفت سفید ازآن بیرون می‌آید که مانند روغن جیوه است و شب و روز قطع نمیشود. درآنجا زمینی است که همیشه‌آتش ازآن برمیخیزد [۲۸]

باکوبه را بادکوبه نیز گویند و اعتمادالسلطنه تحت ماده بادکوبه مینویسد که «بادکوبه شهری است درشروان واقع در کنار دریای خزرنزدیك به شبه جزیره‌آب شرون» دور شهر قدیم دیواری‌محکم بابروج مشیده بنا کرده بودند در شهر قدیم وقلعهٔ وسط آن که بمنزله ارك بوده الحال آبادی نیست

معادن نفت‌دربادکوبه بحدی است که اگرشخصی عصایی در زمین‌فرو برد بعد بواسطه کبریت هوائی را که ازروزنه‌زمین خارج‌میشود آتش زند مشتعل میشود معبد پارسیان‌وآتش پرستان‌هندی درجائی بنام صوری‌خانه است وعمارتی است مربع در وسط آن عمارت طاقی بنا شده که چهار طرف آن‌باز است. وسط گودالی است که‌آتش ازمیان‌آن بیرون می‌آید. اطراف حجرات است ازهرحجره منفذی‌تعبیه نموده‌اند که آتش بیرون می‌آیدیعنی هر وقت‌بخواهند کبریتی روشن کرده درمحاذی‌آن منفذ میگیرند هوایی که خارج میشود مشتعل میگردد.درصحرای اطراف صوری خانه بمساحت‌چهار

۲۸ ـ معجم‌البلدان ج ۱ ص ٤۷۷

هزار ذرع تقریباً تمام زمین‌مشعل است یك هندی گجراتی در این معبد بود بطرز آتش‌پرستان نماز خواند اومیگفت از گجرات آمده و متولی معبد است معبدی هم به همین طرز در بمبئی داریم از بعد ازغلبه اسلام برمملکت ایران معبد دررگ ایشان‌همین بادکوبه است[29] »

از این بیان معلوم میشود که پارسیان‌زرتشتی‌هندآتشکده‌ای در باکو داشته وبزیارت‌آن میرفته‌اند.

درجنوب باکوبه ولایت گشتاسفی نزدیك دهانه رودکر واقع است و ازنهری که ازآن رود جدا شده مشروب میگردد

درکوههای نزدیك دربند قلعه‌ای بود موسوم به قبله که سابقاً درباره آن بحث کردیم نام قبله در دوره اسلامی در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده است [30]

امروز باکو پایتخت « جمهوری آذربایجان شوروی » است و سرکنار دریای خزر درشبه جزیره‌آبشوران Apsheron واقع است

قبایل آذربایجان شوروی

طبق آمارسال ١٩٢٦ در آذربایجان شوروی ٢٢/٠٠٠ روس و ٢٨/٠٠٠ ارمنی، و ٧٧/٠٠٠ اراقوام‌ایرانی‌و ٤١/٠٠٠ طالش و ٣٧/٠٠٠ کرد و٢٨/٠٠٠ لر کی‌تات مسکن داشتند درآذربایجان شوروی این ایلات وقبایل ترك‌نژاد زندگی میکنند

قره‌باغ ، کنگلی Kangaly ، کومانلو Kumanlu ، جگیرلی Jegirly ، جوانشیر، خلج، شاملو، قرامانلو Karamanlu ، آیدین Aydin ، یوا Yuva ، ایسمرلی Ismarly ، دگر Dogar ، بیات Bayat ، قاجار ، بهارلو ، ذوالقدر، استاجلو،پادر Padar، که بیشتر این‌قبایل‌درشمال غربی شماخی‌مسکن‌دارند.

٢٩- مرات البلدان ج ١ ص ١٥٠-١٥٤

٣٠- حمدالله مستوفی ص ١٠٦-١٠٧ ،لسترنج‌جغرافیای تاریخی سرزمینهای‌خلافت شرقی ص ١٩٢-١٩٥

قبایل ترکمن . زاکاتالا Zakatala ، ونوحا Nuha در نزدیکی کوردمیر Kurdamir ، در شمال و اطراف دربند در دهات بسیاری اسکان گزیده‌اند شماخی ، کوبا Kuba ، گوکچای ، جواد، آقداش ، نخجوان، نشکیل بخش خلیل‌لورا که قبیله‌ای ترك بهمین نام درآنجا میزیسته‌اند میدهد

در ۱۸۵٦ میلادی طبق سالنامه‌ای که درآذربایجان روسیه منتشر شد قبایل ذیل درآن سرزمین میزیسته‌اند . خلج ، آلپاودت Alpavut کارابروك Kara bruk ، چپنی Ghapnı ، کارادکس Karada Kyn (قرانکین) ، دیزهلو- Dızahlu ، بایندر Bayunder ، کارایوند Karayund ، قزاق Kazagh ، کومان Kuman ، ترکان Turkan

کردانی که درآران بوده‌اند اکنون ترك‌زبان شده‌اند، ومهاجرین ایشان: رنگه زور Zangazur ، جلالی ، قبایل کرد مفروز Mafruz ، عشایرشبلانلو که در حدود هزار خانواده هستند بزبان کردی سخن میگویند

اقوام کوچ‌نشین ترك که اصلا از خارج به‌آنجا مهاجرت کرده‌اند امروز ده‌نشین شده ونام قبایل خودرا برآن دهها نهاده‌اند

چنانکه دربالا گفتیم براثر جنگهای ایران وروس درزمان فتحعلی‌شاه قاجار که منتهی به دومعاهده گلستان و ترکمانچای شد شهرهای ماوراء رود ارس وقراباغ (اران) ضمیمه کشور روس گردید . درسال ۱۸۰۵ شهر گنجه ، ودر ۱۸۰٦ ماکو ، ودر۱۸۱۵ شکی ، ودر۱۸۲۰ شیروان ، ودر۱۸۲۱ قراباغ زیر سلطه روس‌درآمد

ایلات قاجار و کنگرلو بین سالهای ۱۸۰۳و۱۸۰٦ بطرف قارص‌مهاجرت کردند ولی‌دیگر باره به‌ایروان انتقال داده شدند .

ازقراباغ خانواده امیرلو بطرف‌آذربایجان ایران کوچ کردند . ازمیان قبایل قراباغ که بطرف ایران رفتند گروهی‌ازچلبیانلوها ویوسفانلوهابودند که‌بکمك کنگرلوهابجانب ارس کوچ کردند ، ولی پس‌از چندی عده‌زیادی

ازآنان بازگشته مورد عنایت روسها قرارگرفتند . ایلات مهاجر بیشتر با
مناطق ماکو واردبیل وتبریز رفته سکنی میگزیدند ، هنوز در تبریز و
دیگربلادخانواده هائی ازمهاجران ماوراء رود ارس وجود دارند که بنامهائی
ازقبیل قراباغی وشیروانی واردبادی وغیره خوانده میشوند .[۳۱]

31- A zeki velidi togan, : slam Ansık lopedisi 2 - Cilt Istanbul 1946
(Azerbaycan. P. 91- 119) .

اسناد و نامه‌های تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از
نامه‌های تاریخی که پیش از این در جایی چاپ نشده باشد
می‌سازد تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکنده تاریخ ایران
و برای استفاده پژوهندگان آماده گردد.

پنج فرمان تاریخی

از

سرهنگ بازنشسته ابیوردی

درشمارهٔ گذشته بادرج چهار
ماں ازصفویه مختصری‌ازسابقه
حدمت‌باابیوردیهارانوشتیم‌اینك
ىهٔ آنرا باتوجه‌باینکه‌قراخان
لطان دوم از این دودمان در
سکها و اردو کشیهای نادرشاه
ده ودر اوایل سلطنت فتحعلی
اه محمد حسین‌بیک نوه‌او که
مداً بر ىهٔ سلطانی نایل گردید
موجب فرمان ۱۲۱۸ به سمت
کمل‌الرعایاوسرپرست‌ارسباران
قراجه داغ) منصوب‌شد وبعداز
پسرانش درخدمت محمد شاه
اجار که خود روز گاری در
رسباران حکومت کرده اسم و
سمی داشته تا جائیکه حاجی
جامی بیک وحسن خان پسران
حسن سلطان بمنصب غلام

پیشخدمی که باصطلاح امروز آجودان مخصوص و بقول مرحوم عضدالدوله مؤلف‌تاریخ‌عضدی آنوقتها‌بامراء نامدار‌اختصاص داشت‌مفتخر شده همسطور سلسله‌خدمت تاامروز ادامه یافته که‌درجای خود ذکر خواهد شد

اینک‌عین‌پنج‌فرامین مربوطه ذیلا درج‌و گراور میگردد

۱)فرمان۱۱۱۶هجری‌قمری	شاه سلطان حسین صفوی راجع بحقوق امامقلی بیگ درجمع باسوردیها
۲)فرمان۱۲۱۷ هجری‌قمری	فتحعلی شاه قاجار راجع بمنصب وکیل الرعایا و سر پرستی محمد حسین بیگ بابوردی در ارسباران
۳) رقم۱۲۴۲ هجری قمری	شاهزاده محمد میرزا قاجار راجع‌بتیول حسین سلطان باسوردی
۴)فرمان۱۲۵۳ هجری‌قمری	محمدشاه قاجار راجع بعلام پیشخدمی حاجی جامی بیگ بایوردی
۵)فرمان۱۲۵۵هجری‌قمری	محمد شاه قاجار راجع بمستمری اولاد حاجی جامی بیگ باسوردی

ان شاه سلطان حسین صفوی:
ع بحقوق امامقلی بیگ

هو

الملك لله

خاتم سلطنتی
بنده شاه ولایت حسین

ورمان همایون شد آنکه حماعت مذکوره ضمن مبلغ دوتومان و نه هزار یصد وچهل دینار سرنزی ازبابت وجوهات بشرحی که در ثبت اسم هربك سه شده ودروجه مواجب یونت ئیل امامقلی بیگ ولد محمد بیگ نایب ت پناه سلیمان بیگ یوزباشی شاهسون آخر او عوض آنچه همه ساله از ت حوماں شکی شیروان در وجه او مقرر بوده و از سرکار صابطه دیو نمودند که بعلت اینکه معافی جماعت اوساللو ثانی محال حسب الامر علی مقرر شد که از قرار مبلغ یکصد وبیست تومان بخرج منظور شود وار مرار که بخرج منظور شده چیزی باقی نمی‌آمد وبهمه ساله دارمبربور د عوض داده شودوازسرکار قورچی نوشته‌اند که تصدیق سندمربوره اودر ر باقیست وارقرار وکالت نامچه که بتجویز عالیجاه قورچی باشی رسیده هوردی بیگ ولدمحمد بیگ ابناللو راوکیل نموده و طلب عقد موقوفی رد حسب الطهر مقررهٔ متن برسانند وازقرار قبض بخرج مجری دانند و در ه شناسند فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۱٦ (هجری قمری)

☆ بناباظهار سرهنگ بایبوردی فعلا نیزطایفهٔ باسم اجیرلودر جروطوایف مسون درحال کوچ وتخته قاپووجوددارد که آقای فوطار شاهین سرپرست ا درصحرای مغان خانه ومسکن ساخته وباوسایل موتو ریزه بامر کشاورزی مغال دارد لکن اسم این طایفه درمحاوره ومکاتبه همواره اجیرلو ذکرشده و طلاح آجرلو با اجیرلو معنی ومفهوم دیگرپیدامیکند دراطراف تهران و ج هم آجرلو هستند.

فرمان وکالت و سرپرستی محمد حسین بیگ بایبوردی
درقراجه داغ (ارسباران) از فتحعلیشاه قاجار

هو الله شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

قرار در کف شاه زمانه فتح علی گرفت خاتم شاهی بحکم لم یزلی

الامرلله العلی العظیم - آنکه چون پیشنهاد خاطر مرحمت نهاد خدیوانه وقرارداد ضمیرمنیر سلامت بنیاد خسروانه آنستکه هریك از خدمتگذاران جان نثار وجان نثاران خدمتگذار ایندولت جاوید قرار که در مضمار نیکو خدمتی گوی مسابقت ازهمگنان ربوده باشند اورا علی مقدار خدماتهم مورد نوازشات شاهانه فرموده بمناصب رفیع سرافراز و بمراتب منیع بین الاماثل قرین مفاخرت و اعزاز فرمائیم لهذا شاهد این مقال گواه احوال عالیشان رفیع مکان عزت و سخاوت نشان اخلاص وارادت توأمان محمد حسین بیگ است درهٔ ازآفتاب عنایت خسروانه راپرتوافکن ساخت امانی وآمال عالیشان مشارالیه فرموده درموجلهٔ هذالسنه ابت ئیل خیرت تحویل و مابعدها ضابطی قصبه اهر و وکالت رعایای قراجه داغ را بمشارالیه مفوض و محول داشتیم که بنحوی که شاید وباید وبطریقیکه از مراسم جوهر و کاردانی او سزدوآید ضبط وربط مهمات وتعدیم و انجام خدمات وسرپرستی رعایا وبرایا وزارعین و ثبت و انتظام فرمایشات دیوان قضاآیین وسایرملزومات مرجوعه بنحومساعی جمیله بمنصهٔ ظهور ومحاسن نیکوخدمتی خودرابیش ازپیش ظاهر وباهرسازد ومبلغ هفتادو پنج تومان که ازبابت صادر نصفهٔ مواجب سالیانه او در ازاء

ات مرجوعه برقرار کرده کماکان بعالیشأن مشارالیه عنابت و مرحمت
ردیم که همه ساله بازیافت و صرف معیشت خود ساخته بلوازم خدمات
وعه قیام واقدام نماید

عالیجاه منیع جایگاه شهامت وبسالت انتباه عرت وسخاوت دستگاه مجدت
دت پناه اخلاص وارادت آگاه امیرالامراء العظام عباسقلی خان حاکم
جه داغ حسب المقرر لوازم خدمات مرجوعه را بعالیشأن مشارالیه محول
ه سال بسال مبلغ مذکور را ازبابت صادر ولایت دروجه اومهم سازی
اید عالیجاهان مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان قضا نظام را
کاربستن لازمه ثبت نموده از شایبهٔ تبدیل وتغییرمصون و مأمون دانند
عهده شناسند شهرذی‌قعدةالحرام سنه ۱۲۱۷ (هجری قمری)

رقم تیول حاجی جامی بیگ بایبوردی
ازمحمد شاه در زمان حیات عباس میرزا نایب السلطنه

سجع مهر

دولت اقبال در یمین محمد

حکم والاشد آنکه نظر بظهور خدمتگذاری و کاردانی و آگاهی عالیشأن عزت ومجدت نشان اخلاص واردات نشان عمدة الاعاظم والاعیان جامی بیگ فراجه داغی وفور مرحمت وعنایت خاطر خطیر والا درباره او ازابتداء هذالسنه ممیمونه سکورئیل خیریت تحویل و مابعدها متوجهی قریه بعدوزفی محال اهر را که بالمقطع مقدار پانزده خروار بوزن جدید برنج است بسیول ابدی واحسان سرمدی اومرحمت وواگذار فرمودیم که چنانچه حسب الرقم قضا شیم نواب مالك الرقاب نایب السلطنه العلیه روحنافداه در سنوات سالفه بسیول مرحوم حسن سلطان والداو ومشارالیه برقرار بوده مانیز درهذالسنه ومابعدها درحق او مرحمت فرمودیم که سال بسال منوجهات دیوانی قریه مزبوره راضبط نموده وصرف معیشت خود سازد وبلوازم خدمتگذاری وبندگی پردازد مقرر آنکه عالیجاهان مقربو الحضرة العلیه مستوفیان و عالیشأنان کتاب سعادت اکتساب شرح رقم قدر توأم را ثبت دفاتر خلود ودوام ارشادیه تمیز وتبدیل و تحریف مصون ومحروس دارند و درعهد شناسند تحریراً فی شهرذی حجه الحرام سنه ۱۲٤۲ (هجری قمری)[1]

---

۱ - این رقم پیش ازجنگ دوم ایران و روس که منتهی بعهدنامهٔ ترکمانچای گردید صادر شده است

فرمان غلام پیشخدمتی حاجی جامی بیگ بایبوردی
ازمحمدشاه قاجار

هوالله التعالی شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
شکوه و رونق و آئین و زیب ملك و دین آمد

الامرالله العلی العظم آنکه چون بنا بمراتب ارادت وظهور صداقت عالیشأن عزت و سعادت نشان مجدت و نجدت بسان اخلاص و ارادت ارکان عمدة الاعیان حاجی جامی بیگ ومشمول وفور مرحمت و اشفاق خاطر مهر اشراق شاهنشاهی دربارهٔ مشارالیه در معامله هنده السنه تخاقوی ئیل سعادت دلیل او را بمنصب غلام پیشخدمتی سرکار سرافراز فرمودیم که همواره در رکاب ظفر اثر شهریاری بتقدیم خدمات پرداخته خدمت کند ونعمت یابد و حسن ارادت خود را ظاهرساخته مورد عنایت پادشاهی شود و در ازاء خدمت بدینموجب مواجب و سیورسات در وجه او مرحمت و التفات فرمودیم که هرساله بازیافت داشته صرف معیشت خود نماید وبخدمات مقرره پردازد.

مقرر آنکه عالیجاهان مجدت همراهان اخلاص وارادت آگاهان مستوفیان عظام و کتبهٔ کرام دفترخانه مبارک که هرساله وجه مواجب وسیورسات مشارالیه را موافق برات همایونی رسانیده شرح فرمان قضا جریان را ثبت دفاتر خلود دوام تهیه و درعهده شناسد فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ (هجری قمری)

فرمان تیول اولاد حاجی جامی بیگ بایبوردی
ازمحمد شاه قاجار

هو الله التعالی شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
شکوه و رونق و آئین و زیب ملك و دین آمد

الامرلله العلی العظم آنکه چون از قـرار رقم نواب غفـران مآب ولیعهد مبرور وفرمان جداگانه مقدار پانزده خروار برنج بوزن جدید از بابت موجهی قریه نفدوز فی اعمال اهر بسول حاجی جامی بیگ مرحمت و برقرار شده بود اکنون مشارالیه در رکاب همایون وفات یافته علیهذا محض ملاحظه خدمات مرحوم مزبور در هذهالسنه مبارکه تنگوزئیل خیریت دلیل ومابعدها منوجهات قریه مزبوره که مقدار پانزده خروار برنج بوزن جدید است درحق اولاد مرحوم مزبور مرحمت وبرقرار فرمودیم که هرساله بدون شراکت غیر مقدار مزبوررا اخذ وبازیافت داشته صرف گذران ومعیشت‌خود کرده بفراغت بمراسم‌خدمتگذاری‌قیام واقدام نمایند مقرر آنکه‌برادرفرخنده سیر کامکار ونورچشم سعـادتمند نـامدار قهرمان میرزا صـاحب اختیـار آذربایجان بنحویکه مقرر فرموده‌ایم مقدار مزبور را همه‌ساله درحق اولاد مرحوم مزبوربرقراردانسته از حواله‌واطلاق معاف ومسلم دارد کتاب‌سعادت اکتساب شرح فرمان مبارك را در دفاتر خلود ثبت وضبط نمایند و درعهده شناسند فی۲۲ شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۵۵ (هجری قمری)

H THE
CULT
RIAL

یک سند دربارهٔ مرزهای ایران

از

محمد مشیری

یک سند دربارهٔ مرزهای ایران

از

محمد مشیری

از اوائل سلطنت فتحعلیشاه دولت ایران همواره ساعی بود که در مرز های باختری خود با دولت عثمانی اختلافات موجود را حل کرده و بامیتواند ازآن سو آسوده خاطر شود بهمین جهت بشرحی که اجمالا در مقالهٔ (رسالهٔ وتحقیقات سرحدیه) مندرجه در شمارهٔ اول سال این مجله ملاحظه می‌شود، میان فتحعلیشاه و سلطان محمود خان ثانی عهدنامهٔ در باب تحدید حدود و حل اختلافات موجوده و سایر مسائل بسال ۱۲۳۷ هجری قمری در ارضرم (ارزنة الروم - ارزالروم منعقد گردید ولی مفاد آن عهد نامه هرگز از طرف

ترکها اجرا نشد و غالباً مخصوصاً در مواردی که ایران دچار مشکلات و گرفتاری‌هائی اعم ازجنگهای خارجی و یا سرکوبی گردنکشان‌داخلی بود، مورد تجاوز قرارمی‌گرفت و بین ایران و عثمانی اختلافاتی بروز می‌نمود، مخصوصاً در زمانیکه محمد شاه متوجه هرات شد این اختلافات شدیدتر گردید و وقایعی از قبیل تجاوز به مرزها و یغما و غارت اموال قافله های زوار و بازرگانان ایران در خاك عثمانی وتجاوز به محمره (خرمشهرفعلی) وغارت وتاراج آن شهر و قتل عام شیعیان وزوار ایرانی درکربلا و امثال‌آن رخ دادکه نزدیك بودکار ایران را با عثمانی به جنگ بکشاندکه بواسطهٔ دخالت دولتین روس وانگلیس مجدداً در ارزنةالروم قراردادی منعقدگردید که قرارداد سابق‌را تائید کردند واین‌عهدنامه بسال۱۲۶۳قمری به‌نمایندگی مرحوم میرزا تقی‌خان امیر کبیر از طرف دولت و انورافندی ازطرف عثمانی انعقاد یافت ولی اجرای فصول ومواد آن عهد نامه مدتها بطول انجامید و با تشکیل کمیسیونهای متعدد چه در ایران، درنقاط مرزی ومحمره و سایر شهرها وچه دراستانبول باحضوروشرکت‌نمایندگان دولتین روس وانگلیس هر کدام از نمایندگان طرفین وسایل حقانیت خود را ابراز داشته و موارد اختلاف را مخصوصا در مسائل سرحدی تشریح نموده و به بحث و مبادله نظریات می‌پرداختند

سند حاضر یکی ازلوایحی‌است که نمایندهٔ ایران مرحوم محبعلی‌خان ناظم‌الملك یکانلو یکی از مأمورین برجسته و مطلع وزارت امور خارجه و سالها درمأموریت‌های مهم صلاحیت وشایستگی خودرا ابراز داشته بوده در کمیسیون متشکله دراستانبول دلائل حقانیت خودرا نسبت به دعوی و یك‌یك موارد اختلاف ابرازداشته و اجرای تعهدات طرف مقابل را خواستارشده است این مأموریت در ذیقعده سال۱۲۹۱ قمری زمان صدارت مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و سلطنت ناصرالدین شاه بوی محول شده است.

ما این سند را که به شماره ۲۷۷۵ در ضبط مجلس شورای ملی است عکس‌برداری نموده ومتن‌آن را باتوضیحات لازم و دوصفحه عین عکس سند را (صفحات اول وآخر) برای استحضار علاقه‌مندان درج می‌کنیم.

ترجمهٔ لایحهٔ ترکی محبعلی یکانلو ملقب به ناظم‌الملك در کمیسیون مختلط استانبول دربارهٔ تشخیص حدود دولتین ایران و عثمانی بروفق معاهدهٔ ارزنةالروم مورخهٔ سنه ۱۲۶۳ قمری

دولت ایران ، باآنکه درخصوص حدود ورجق‌الویه و ایالت جسمیه واقعه درخارج منطقهٔ خریطه[۲] های رسمیه الحالة هذه درتصرف دولت علیهٔ عثمانیه‌اند دعاوی حقه داشتند، بازمحض ملاحظهٔ خیریهٔ اینکه منازعهٔ حدود که سالها بین‌الدولتین امتدادداشته است،بتوسط دولتین‌فخیمتین متوسطتین در مجالس ارضروم از طرف مطرح گفتگو و برای دفع تمامی آنها معاهدهٔ اخیره[٤] منعقد ودرضمن آن کلیه دعاوی مزبوره‌قطع و ترك شده‌است، عهدنامهٔ اخیرهٔ مزبوره را چنانکه درمجالس گذشته بیان نموده‌ام منحصراً اس اساس تعلیمات سنیهٔ ما قرارداده‌اند واس‌اساس بودن معاهدهٔ مزبوره ازطرف دولتین فخیمتین واسطه نیز بموجب تحریرات رسمیه که بطرفین ابلاغ نموده‌اند تصدیق شده است ، علیهذا عدم مأذونیت مابه هیچ نوع مذاکره و مباحثه درخارج اساس مزبورازجمله بدیهیات‌است، مع‌مافیه نظر به اخطارمأمورین دولتین‌فخیمتین متوسطتین که درمجلس اجتماع‌آخری بیان نموده‌اند،برطبق حکم فصل دوم وسوم عهدنامهٔ اخیره و با رعایت منطقهٔ خریطه های رسمیه همین لایحهٔ ما تنظیم ومطابق‌آن‌حفظ حدود نیزترسیم شده‌است

بنابراین‌اگرمأمور دولت علیه عثمانیه بازدرمسلك خارج‌شدن‌ازمعاهدهٔ اخیره که به‌اتفاق دول ثلاثه اس‌اساس اتخاذ گردیده است دوام واصرارداشته

---

۱ - این اراضی امروز درتصرف دولت ترکیه است

۲ - خریطه بمعنی نقشه‌های جغرافیائی است .

۳ - منظور نمایندگان دولتین روس وانگلیس است که واسطه بوده ودرکمیسیون های سرحدی وقبل‌ازآن درتنظیم معاهدات بین ایران و عثمانی در ارزنةالروم شرکت داشته‌اند مراجعه شود به «رسالهٔ تحقیقات سرحدیه» تألیف میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، باهتمام محمد مشیری ، (مقدمهٔ کتاب)

٤ - برای اطلاع از متن عهدنامهٔ دوم ارزنةالروم مراجعه شود به ص ٤۳ کتاب «تحقیقات سرحدیه» .

بخواهد ادعاهائی‌را که به‌موجب معاهدهٔ مزبوره ترك شده‌است ازسر نوتجدید نماید، معنی آن‌را خواهد داشت که درخارج مأموریت ما حرکت می کند، در این صورت چون اصلاً به هیچ گونه مذاکره مأذون نبوده و نداریم، علیهذا لزوماً اخطار می نمائیم که درصورت مذکوره همین لایحهٔ ما و خط حدودی که برطبق آن ترسیم شده‌است کان لم یکن و بلاحکم واز قبیل مقابله افکار شخصانه معدود گردیده وسیلهٔ اخلال هیچگونه حقی از حقوق دولت علیه ایران نخواهد بود زیرا همین لایحه را مشروط به شروط مزبور تنظیم و به مقتضای آن خط حدود را ترسیم نموده‌ایم

چون در فصل دوم معاهدهٔ اخیره ارضروم که معاهدهٔ مزبوره به تاریخ ۱٦ جمادی‌الاخره سنهٔ ۱۲٦۳ هجری مابین دولتین علیتین ایران و عثمانی منعقد وممضی و بالاتفاق‌برای مذاکره‌وحل‌مسائل مهمه تحدیدحدودمنحصراً اساس کافی اتخاذ شده است، صریحاً مندرج است که

« دولت عثمانیه قویاً تعهد میکند که شهروبندرمحمره[۱] وجزیرةالخضر[۲] ولنگرگاه[۳] و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب که در تصرف عشایرمعروفهٔ ایران است به‌ملکیت درتصرف ایران باشد، وعلاوه بر آن حق خواهد داشت که کشتیهای ایران به‌آزادی تمام‌ازمحلی که‌شط‌العرب

۱ــ **محمره**، امروز بنام خرمشهر نامیده میشود، درساحل شرقی‌کارون درمحلی که به شط‌العرب می‌ریزد، بنا شده است ودر ٤۰ کیلومتری بصره و۱۵ کیلومتری آبادان واقع و راه‌آهن سراسری کشوردرجنوب به‌خرمشهر منتهی می‌شود، بندرخرمشهر در اراضی رسوبی ساحل‌کارون واقع وعرض رودخانه درنزدیك آن قریب دو هزار متر وعمق‌آن نیز زیاد و کشتی‌ها باظرفیت ده هزارتن می‌توانند به‌آن نزدیك شوند. جمعیت خرمشهرمتجاوز از ۲۵ هزار نفر است

۲ــ **جزیرةالخضر**، که امروزجزیرهٔ آبادان می گویند، جزیره‌ایست بطول ٦٤ کیلومتر وبه‌عرض از۳تا۳۰ کیلومتر در دلتای شط‌العرب،شهرمعروف‌آبادان که بزرگترین پالایشگاه نفت ایران وازمراکزمهم نفتی جهان است درآن واقع است، جزیره رابمناسبت مقبرهٔ‌منسوب به‌خضر درکنار بهمنشیر جزیرةالخضر می‌خواندند، این‌جزیره ازقرن پنجم‌قبل ازمیلاد شاید پیش ازآن مسکون بوده وتعلق به‌ایران داشته است

۳ــ **لنگرگاه**، بمعنی بندر استعمال شده، معمولا جائی راگویند که کشتی‌ها جلوتر ازآن نمی‌توانند به‌خشکی نزدیك بشوند.

به‌بحر منصب مشود تا موضع‌التحاق حدود طرفین درنهر مذکور آمد ورفت نمایند ، ازاین عبارات ومقدمات چهارقضیهٔ مسلمه وبدیهیهٔ آتیه‌انتاج‌میشود

اول ، اینکه مبداء خط حدودیکه باید فاصل ممالك دولتین علیتین اسلام درآن سمت‌ها بوده باشد عبارت ازنقطهٔ مصب شط‌العرب به‌دریا است

دویم ، اینکه خط حدود مزبور باید تا مجرای حقیقی شط‌العرب تا موضع‌التحاق حدود طرفین ممتد شود

سیم ، تصریح وتأکید است به‌اینکه موضع‌التحاق حدود طرفین باید درشمال جزیرةالخضر ومحمره و اراضی یسار شط‌العرب که در تصرف عشایر معروفهٔ ایران است بوده باشد نه درمیان اراضی‌ومحال مزبوره

چهارم ، اینکه حدفاصل ممالك‌جانبین، بودن شط‌العرب‌تاموضع‌التحاق حدود طرفین چنانکه تمامی اراضی و محال واقعه درجانب یمین شط‌العرب را به‌ملکیت عثمانیه مخصوص میدارد، کذالك ایجاب و اثبات مینماید که تمامی اراضی وبندر و لنگرگاه ومحال واقعه دریسار شط‌العرب نیز ازمصب شط‌العرب تا ملتقای حدود طرفین به‌انضمام مجری ومصب رودکاران[1] کافةً به‌ملکیت دولت ایران مخصوص وبا سایرممالك ایرانیه در جانب مشرق و شمال‌آنها یکقطعه ویك وجود بوده باشند

بیائیم به‌اینکه ، موافق مصداق حقیقی معاهدهٔ اخیره‌اراضی‌متصرفیهای عشایر معروفهٔ ایران را دریسار شط‌العرب مشخص کرده برطبق آن‌نقطهٔ ملتقای حدود طرفین را از روی تحقیق معین نمائیم و بجهت اینکه از طرف مأمورعثمانیه هیچگونه تردیدی باقی‌نماندفقط بعضی فقرات راجعه‌بمأموریت را از ایضاحات معلومه نیز به‌شرطیکه حکم کلیهٔ آن بین الدولتین بهر مرکزی که بوده است کماکان باقی بماند تحقیق نموده برای بیرون نرفتن ازنص مواد معاهده با مدلول معاهده تطبیق وتوفیق نمائیم

چونکه مدلول ایضاحات مرقومه هرقدرتوسیع هم بشودفقط راجع‌باین مسئله میباشد که‌تنها سکنای عشایررا درحین معاهده درحق یك قطعه‌زمینی

۱- منظور رودکارون است که دراین گزارش همه‌جا کاران قید شده است

که در یسار شط‌العرب مسلما ملك عثمانیه ویا در تحت ادارهٔ حکومت‌عثمانیه بوده‌است آیامینوان دلیل‌تصرف ایران قرارداده زمین مزبوررا عهداً مخصوص به‌ملکیت ایران دانست یاخیر، بنابراین درحق هرزمینی که یسارشط‌العرب در حین عقد معاهدهٔ اخیره هم در تصرف عشایر ایرانیه و هم در تحت ادارهٔ حکومت ایران بوده است عهداً مخصوص ملکیت‌آنجا را به‌ایران، ایضاحات معلومه نیز تأکید می‌نماید

وحال‌آنکه ترك شدن‌نهرمحمره و بندرمحمره ولنگرگاه‌محمره‌به‌ایران درعهدنامه‌اخیره مصرح است

چنانکه محمره نفس محمره و لنگرگاه محمره به‌لنگرگاه‌آن شامل است لابد بندرمحمره هم بتمامی توابع وقلمرو حکومت‌آن شامل آمده، غیرآن‌قابل‌مصداق‌دیگرنمیتواند بود حتی‌مأمور عثمانیه نیز در اجماع‌نهم مجالس ارضروم صریحاً بهمین مصداق معتقد بوده است، علیهذا چه بر حسب مصداق عبارت بندر محمره و چه بمقتضای تصرف عشایر ایرانیه در یسار شط‌العرب وچه بموجب ایضاحات معلومه مانند جزیرة الخضر،متروك شدن اراضی مذکورهٔ یسارشط‌العرب هم به‌ایران بهیچوجه جای تردیدی نمیتواند شد بنابراین در حق اراضی و محالی که از خلیج فارس تا مابین نهر دعجی ونهرنسار در یسار شط‌العرب به‌امتداد شط العرب متصل به‌یکدیگر ممتد گردیده است، (یعنی کوت نسار وخمیسه ویوسف وسعدان و خین و کوت قبلی و راملیه به‌عبارة اخری رامه که در جزیرةالخضراست ومحله ومن‌یوحی و کوت شیخ محمود وقصبهٔ نسار) ، شرقاً وشمالا با سایر اراضی ایرانیه‌متصل می‌باشند

چون علاوه برتصرفات ثابته وتامهٔ‌عشایرایرانیه درایام‌عقد معاهدهٔ‌اخیره وخیلی پیشتر ازآن تصرفات مالکانه و اجراء لوازم حکومت نمودن حکام ایران نیز،هم‌عیاناً مشهود مأمورین دول اربعه شده وهم از ادعاهای مأمورین عثمانیه که درمجالس ارضروم ومحمره بیان نموده‌اند مفهوم می‌گردد.

بدینجهت معلوم مشود که ازبابت اراضی‌یسارشط‌العرب که ملك‌مشروع

قدیمی ومختص ایران بوده‌اند، ازخلیج فارس تا مابین دونهرمذکوربموجب معاهدهٔ اخیره وانضاحات نیز به‌ملکیت ایران مخصوص گردیده است

علیهذا واضح ومبرهن می‌شود که برحسب معاهدهٔ اخیره حتی بر حسب انضاحات نیز ملتقای‌خط حدود جانبین عبارت ازمبداء نهر کوت‌السورخواهد بود که فیمابین نهرعجی ونهر بمار ازیسار شط‌العرب منشعب است وکذالك به موجب بیانات آتیه آشکار می‌شود که‌ادعای مأمور عثمانیه درخصوص کوت محله وتوابع آن (بعنوان‌اینکه جزو جزیرة‌الخضر نمیشد و بدین‌جهت به ملکیت ایران واگذار نشده‌اند) بی‌اساس است وتعلق آنجا به‌ایران برحسب معاهدهٔ اخیره بهیچوجه جای‌تردید نمیتواند شد بدین‌طریق اولا محله‌وتوابع آن درمیان اهالی وعموم‌ناس یك قطعهٔ جزیرة‌الخضر و جزء لاینفك آنست و اختصاص‌جزیرة‌الخضر به‌ایران، عهداً مصرح است

ثانیاً چنانکه ازخریطه‌های رسمیه‌نیز مستفاد است نهر مده موسوم به شط برام که حد فاصل محله ازسایراراضی جزیرة‌الخضر است ، درمیان دهنهٔ عربی‌آن که متصل به‌شط‌العرب می گردد بعضی نقاط ارضیه مشهود ودلیل است به‌اینکه نهرمربور‌ازبعضی‌نهرهای سایرمده واقعه درجزیرة‌الخضرعریض‌تر نیست وقابل مرورسفاین هم نمی‌باشد ، بنابراین شهوداً نیز معلوم می‌شود که محلهٔ مذکورهم مثل‌سایر قطعات جزیرة‌الخضر یك قطعهٔ متصلهٔ جزیرة‌الخضر وجزء لاینفك آن‌است

ثالثاً اگر محله‌فرضاً یك قطعهٔ مخصوصهٔ جزیرة‌الخضر هم معدودنمی‌بود، چونکه‌آشکارا دریسار شط‌العرب است ودرحین معاهده درتصرف حکومت ایران وعشایر ایران بوده است علیهذا باز به‌حکم فقرهٔ دویم ، فصل دویم معاهدهٔ اخیره‌مثل‌سایراراضی‌یسارشط‌العرب منصرف فیهای دولت علیهٔ ایران به‌ملکیت ایران مخصوص و این معنی خارج از حیز اشتباه می‌باشد

رابعاً ، چنانکه‌ازقضیهٔ‌سبم قضایای‌بدیهیهٔ‌مسلمهٔ مذکوره در مقدمهٔ‌همین لایحه مشخص می‌شود نقطهٔ‌که برحسب معاهده موضوع‌التحاق‌حدود طرفین

گفته می‌شود ، صریحاً درساز شط‌العرب درجانب شمال غربی محمره است و ادعا نمودن عثمانیه محله را ، معنی‌این را دارد که ملتقای حدود طرفین مبداء جنوبی نهر مذکور موسوم به شط برام بوده باشد که هنوز به محمره حتی بـه محله هم نرسیده درجانب شرقی محمره است چون این معنی علماً مخالف بدیهیات مسلمهٔ مذکوره است علیهذا قابل اعتبار نمی‌تواند بود وحال آنکه اگر نهر مذکور موسوم به شط برام ملتقای حدود طرفین قرار داده شود منافی حق آزادی سیر سفاینی می‌شود کـه معاهدهٔ اخیره تـاکاران ومحمره وبالاتر در شط‌العـرب صراحتاً به‌ایران داده است بنابراین عهداً مخصوص بودن محله به‌ایران، هم به حکم آنکه جزو جزیرة‌الخضر است وهم بـه مقتضای اینکه از اراضی بساز شط‌العرب متصرف فیهای عشایر معروفهٔ ایران معدود است وهم به‌سبب اینکه شط‌العرب حد فاصل اراضی جانبین است ، معلوم گردیده مبرهن می‌شود که اگر برای عثمانیه ادعا شود بی‌اساس ، یعنی بی‌مأخذ خواهد بود

امامتصرف بودن‌عشایرایرانیه به‌اراضی واقعه دربساز شط‌العرب‌ازمحمره تا نهرالنور درحین عقد معاهدهٔ اخیره آنهم به دلایل آتیه واضح می‌شود.

اول ، اینکه مأمور عثمانیه درمجالس ارضروم دراجتماع هشتم اراضی خین ونهر یوسف وخمیسه وبیمار وسایر اراضی واقعه درامتداد بسازشط‌العرب را از محمره تا کوت‌النور اسم به اسم به عنوان اینکه درتصرف عشایر ایران است ادعا کرده‌است

دویم ، اینکه‌مأمورعثمانیه همان ادعای سابق را دراجتماع دویم‌مجالس محمره اعاده وتکرار کرده است

سیم ، اینکه مأمورین دولتین وخمتین‌متوسطین بعد از مشاهدهٔ مجالس محمره اعتراف نموده‌اند که آنجاها درتصرف ایران است

چهارم ، اینکه الان نیز اراضی مذکوره درتصرف ایران و غیرقـابل انکار است

پنجم ، اینکه هیچ دلیلی نیست که‌آنجاها درتصرف عثمانیه بوده‌است .

ششم ، قنال (کانال) بزرگ موسوم به نهر مقطوعه است که قدیماً ازحوالی اهواز که تقریباً شانزده فرسخ در داخلهٔ ایران است ، مخصوصاً برای زراعت حفر شده تا شطالعرب از طرف ایران زراعت و آبیاری می‌شده است .

علاوه براینها ، چون با وجود ثابت و محقق بودن اینکه حدود قدیمهٔ دولتین مجرای شطالعرب ودجلهٔ بغداد بوده است ، زیرا قلعهٔ موسوم به کودلان ازطرف ایران در اتصال ساحل یسار شطالعرب درایام کمال استقرار واستحکام مصالحه دولتین یعنی درسنهٔ یکهزار ویکصد وشش هجری ساخته شده است وقلعهٔ کوت العجم که به انتساب عجم معروف است، الآن خرابه های آن درمحل الحاق رود کرخه به شطالعرب باقی وموجود است وبقراری که از کتب جغرافیای عثمانی مستفاد می‌شود، قلعهٔ جوارز که گویا خیلی بالاتر از ملتقای رود کرخه به شطالعرب درمحلی که عماره گفته می‌شود واقع بوده است درایام مصالحه درتحت تصرف ساخلوی ایران باقی بوده است ، بنابر دولت علیهٔ ایران محض رعایت مدلول معاهدهٔ اخیره اراضی ومحالی را که از کوت البور تا جوارز درعین معاهدهٔ اخیره در تصرف عشایرایران بوده است داخل ادعای خود نکرده است، این معنی که دلیل قوی به خلوص نیت دولت ایران است خالصانه و بکمال حقانیت بودن بیانات راجعه به تصرف عشایر ایران را از محمره تا کوت البور نیز ثابت ومدلل میسازد

از اینکه جزیرهٔ ام الخصاصف که ازمقابل دهنهٔ کاران با جزیرهٔ ابن راشد دروسط شطالعرب ممتد است، وجزیرهٔ ابن راشد که فیمابین نهر خرم الحین وشاخهٔ یسار شطالعرب واقع شده است درحین عقد معاهدهٔ اخیره درتصرف دولت عثمانیه بوده‌اند واین معنی مقتضی است که جزیرتین مزبورتین هم به دولت عثمانیه مخصوص باشند علیهذا برحسب مدلول معاهدهٔ اخیره که در نظرعثمانیه بدون تردید بوده باشد، خط حدود از نقطهٔ انصباب شطالعرب به خلیج فارس شروع کرده چنانکه دراین قبیل نهرها ورودخانه‌ها که بخط حدود دو دولت مقرر می‌شوند، متعارف است بابزرگترین مجرای حقیقی قابل سیرسفاین شطالعرب ازمغرب کوت المحله و رامليه بعبارت اخرى رامه تا مقابل جزیرهٔ ام الخصاصیف می گذردوازآنجا به امتداد مجرای شاخهٔ شطالعرب

که فیمابین کوت فیلی و جزیرهٔ ام‌الخصاصف است تا نهر مذکور خرم‌الحیر منشعب و ملتقای خط حدود طرفین است، منتهی شده و به امتداد نهر کوت‌البور امتداد یافته و در منتهای نهر مزبور مشروط به شرطیکه درضمن تحقیقات حدود حویزه ذکر خواهیم نمود به سمت خرابه‌های حداویه که در جانب جنوب غربی قصرین واقع است ممتد گردیده به خط حدود حویزه که من بعد ذکر خواهیم نمود متصل می‌شود

این حدود به مطابقت مدلول بلاتردید معاهدهٔ اخیره کافهٔ اراضی و محال واقعه در یمین شط‌العرب را به دولت علیه عثمانیه و اراضی واقعه در یسار شط‌العرب را از خلیج فارس تا نهر کوت‌البور یا جانب شرقی نهر کوت‌البور کافهٔ مخصوص دولت علیه ایران می‌نماید

از اینکه مقصود اصلی از معاهدهٔ اخیره بین خالصاده این است که بصره را به عثمانیه و محمره و مجرای کاران را به ایران و شط‌العرب را تا التحاق حدود جانبین به طرفین تأمین نماید، اینك به موجب همین خط از خلیج فارس تا جزیرهٔ ام‌الخصاصف همین شط العرب به عثمانیه و یسار آن به ایران متعلق شده بدین واسطه برای طرفین درخصوص شط‌العرب تأمینات متساویه حاصل میشود و از اینکه مثل جزیرهٔ ام‌الخصاصیف نقطهٔ مهمه درمقابل دهنهٔ کاران تقریباً به فاصلهٔ یکصدو پنجاه متر دروسط شط‌العرب و مثل جزیرهٔ این راشد جزیرهٔ دیگری که فیمابین اراضی ایرانیه و شاخهٔ یسار شط العرب حائل است، مقابل یکدیگر واقع شده‌اند در تصرف عثمانیه باقی می‌مانند سرسفاین طرف بصره را برای عثمانیه کاملاً تأمین می‌نمایند

اگرچه پوشیده نیست که تأمین محمره و کاران را بسه ایران می‌توانند متزلزل و مختل سازند ولی همینکه در یسار شط‌العرب نیز محلهای موسوم به کوت فیلی و کوت حین و خمسه درمقابل جزیرتین مزبورتین در تصرف دولت علیه ایران باقی می‌مانند و مظنون است که حتی‌الامکان حاوی تأمین محمره و کاران بوده باشند، علیهذا باز می‌توان گفت که تأمینات طرفین کانه مثل متساوی است

هم‌چنین سیرسفاین شط‌العرب ازمقابل‌جزیرتین مزبورتین به‌سمت‌بصره چنانکه باشاخه نیز شط‌العرب از هرجهت بلا محذور است با شاخهٔ یسار شط‌العرب نیز به‌ملاحظه‌اینکه جزیرتین مزبورتین دردو طرف شاخهٔ مزبوره واقع ودرتصرف عثمانیه می‌باشند درهرجهت مأمون خواهد بود واز اینکه حدادیه مذکور به بصره وشط‌العرب به محمره وکاران بعد مساوی دارد، از طرف خشکی نیز متضمن تساوی تأمین طرفین خواهد بود ولی چون نقطه مبداء نهر کوت‌الزور نسبت به محمره اقرب از بعدآن به بصره است واز مبداء نهرمزبور تامحمره ودهنهٔ‌کاران زیاده از مسافت یك تیررس نیست، بنابر این مطلب چنان‌است اراضی ومحالی که دراین بین به امتداد ساحل‌یسار شط‌العرب به مملکت ایران مخصوص شد بقدر کفایت حاوی تأمین‌محمره وکاران نتوانند بشوند، اگر ازطرف دولت علیه عثمانیه موافقت به اصلاح این نقصان نشود، چون نهرعجی بفاصلهٔ یك میل درفوق نهر کوت‌الزور واقع شده و بعلاوه وسعت عرض وطول‌مجری‌نسبت به بصره ومحمره هم بعد مساوی دارد وبدین جهت زیادتر مناسب است که به خط حدود مقررشود ومیتواند کاملا حاوی و جالب تأمینات‌بالسویهٔ مطلوبهٔ طرفین‌بوده باشد،علیهذا اگرنهرمذکورعجی بین‌الدولتین خط حدود اتخاذ شده، عوض اراضی واقعه فیمابین نهر مزبور ونهر کوت‌الزور درجای دیگرازمالك دولت علیه‌ایران‌به دولت‌عثمانیه‌واگذار شود به‌اعتقاد مابدون شبهه تأمینات طرفین راکاملاحاوی خواهدبود

بیائیم‌به‌تشخیص خط استاتوقوی[1] مابین‌جزیره وشط‌العرب که باقتضای فصل‌سیم معاهدهٔ اخیره خط حدود جانبین‌خواهد بود قبل‌ازشروع به‌مطلب لزوماً مطالعهٔ چند به عنوان مقدمه بیان می‌شود

اولا ، معلوم‌عموم‌ناس‌است که موافق جغرافیا وتاریخ زمان گذشته به‌صفحات واقعه درجانب یمین شط‌العرب رسیدن به حدود بغداد ایالت‌بصره گفته‌میشود، چنانکه‌به صفحه یسارشط‌العرب نیز تارسیدن به‌حدود لرستان ایران وبغداد عثمانی، مملکت خوزستان اطلاق می گردد ، و مملکت خوزستان از مملکت

۱- استاتوکو = Statu quo = وضع موجود = احوال حالیه = کما کان

مشروعه ومختصهٔ دولت ایران بوده اگر چه مقر حکومت آن گاهی اهواز و گاهی حویزه باجاهای دیگر هم شده است ولی بازدائماً درتحت‌اداره مشروعهٔ ایران بوده است وعلاوه برآن‌از تواریخ‌موجوده دردست طرفین، حتی‌ازاوراق هم که بعنوان سواد معاهدات قدیمهٔ معلوم‌الحال والحکم ابراز میشود، چنین مستفاد می گردد که از این مملکت بازمان انعقاد معاهدهٔ اخیره هیچ محلی به موجب هیچ معاهده به دولت عثمانیه واگذار نگردیده است و در میان این دوایالت غیراز شط‌العرب حدطبیعی وغیرطبیعی نبودن‌هم ازامورمسلمه‌است

بنابراین درخصوص‌تصرفات وتملکات قدیمه که‌ازطرف دولت عثمانیه به بعضی استنادات ادعا می‌شود، چون در صورت ثبوت هم هر محلی که اراضی مزبوره بی‌آنکه مشروعیت تصرف عثمانیه در حق آنجا بموجب یك سند مشروع‌عهدی بارسمی‌ثابت‌بشود به‌دولت عثمانیه‌واگذارمی‌شود،محض ملاحظهٔ این‌است که درحین‌عقد معاهدهٔ اخیره در تصرف‌عثمانیه‌بوده، فصل‌سیم‌معاهده مزبوره مقتضی ماندن آن درتصرف عثمانیه‌است ، علیهذا این معنی دلیل قوی خواهد بود که دولت علیه ایران به رعایت حسن روابط دوستی و هم جواری عثمانیه‌در اوان عقد معاهدهٔ اخیره‌ازملك‌مشروع مختصی‌خود به‌دولت‌عثمانیه بذل وفداکاری نموده است و بهمین دلیل نیز آشکار می‌شود که در خصوص اراضی‌ومحالی که‌حین عقدمعاهده درتصرف‌دولت‌عثمانیه‌نبوده‌است، دولت‌علیه عثمانیه بهیچوجه صلاحیت ادعا و تملکی نخواهد داشت ،

ثانیاً، به‌قراریکه‌از خریطه‌های‌رسمیهٔ‌دولتین‌فخیمتین نیز مستفادمی‌شود، قطعهٔ‌اولی اراضی‌واقعه فیمابین حویزه‌وشط‌العرب‌ازنهر کوت‌النور که توصیف آن‌در ذیل‌محمره ذکرشده‌است) تا به‌محل موسوم به کوت‌العجم که درنقطهٔ مصب‌رود کرخه به‌شط‌العرب واقع ودلیل تصرفات قدیمهٔ ایرانیه است) یعنی محلهائی که به‌شط‌العرب منتهی می‌شوند، تقریبا ازسه‌میل‌تاشش میل‌عرضاً‌واز نهرمزبور تاکوت‌العجم که‌تقریباً چهل‌میل‌است‌طولا اغلب‌آنها نخلستان‌وزراعت است که‌بواسطهٔ نهرهای‌مدهٔ‌شط‌العرب‌مشروب می‌شوندو بعضی‌هم‌اراضی‌خالیه‌و بایره‌است وقطعهٔ‌دوم اراضی‌مذکوره‌جنوباً بواسطهٔ‌قنال‌معروف به‌نهرمقطوعه

که‌در داخلهٔ ایران ودرحوالی اهواز پای‌تخت‌خوزستان‌ازرودکاران مخصوصاً برای‌زراعت حفرشده‌است تاآنکه درجوار کوت‌ربان بواسطهٔ‌مجرای نهرریان منتهی‌به شط‌العرب‌بشود ، ازطرف‌دولت‌علیه‌ایران‌مزروع‌ومشروب می‌شده‌است وشمالاهم بواسطهٔ‌قنال موسوم‌به‌نهردوآب که‌در داخله‌ایران حتی‌از نهرحویزه هم‌بالاتر از رود کرخه مخصوصا برای‌زراعت‌حفر شده ودربعضی‌جاهاهم‌به‌اسم خودبعنی دوآب مسمی‌وبانهر مقطوعه مخلوط گردیده‌است تانزدیکی منتهای عربی‌حور حویزه ازطرف ایران مزروع ومشروب بوده‌است مابین این دونهر مزبوره‌هم بعض‌عدیرهاومراتع‌مخصوص‌عشایر ایرانیه‌وبعضی‌هم‌اراضی‌بایره‌است که ازطرف دولت‌عثمانیه هیچگونه‌ادعائی درحق‌اراضی، مزارع مسطوره فوق بوده مأمورعثمانی‌هم‌درمجالس ارضروم دراجتماع وهم‌رسماً اعتراف‌صریح‌به آن‌نموده است،

چون‌نظر به‌تفاصیل مزبوره خط حدودیکه به‌اقتضای فصل‌سیم معاهده اخیره‌از این‌اراضی‌باید امرار بود ، عبارت از خط استابوقوی اراضی منصرف فیهای‌طرفین درحین‌عقد معاهده‌است علیهذا بدیهی وآشکاراست که اگرفرضا اختصاص‌ملکیت قطعه‌اولی به‌ایران به اعتبارایتکه تصرفات‌عشایر ایرانیه در قطعهٔ مزبوره تنها عبارت از سکنی‌است نتواند به طی مأمور عثمانیه برحسب ایضاحات باهرملاحظه‌است‌محل‌تردید دااختصاص آن‌به عثمانیه سبب‌بشود بازقطعهٔ ثانیه چون‌بهیچوجه درتصرف عثمانیه نبوده وعلاوه برآن‌به‌زراعت‌و سکنی‌ورعی‌مواشی عشایر ایرانیه‌هم‌مخصوص‌بوده‌است بنابراین‌بهیچوجه‌جای تردید نمیتواند بود که قطعه ثانیه مزبوره طبعاً وعهداً بایددرتصرف مالکانه ایران باقی بماند

فرضاً،ازاین قطعه هم هرچه ناخرابه های حدادیه و هرچه هم درجانب غربی‌خط حدودیکه ازخرابه‌های مزبوره به‌سمت حورحویزه خواهد گذشت به‌ملاحظهٔ تأمینات بصره‌وشط‌العرب‌به‌دولت‌علیه‌عثمانیه‌ترك‌شود، بلاشبهه‌منوط به‌این‌شرط‌خواهدبود که‌بدل‌آن درجای دیگرازامثال‌همین‌اراضی‌به‌دولت‌علیه ایران واگذار شود

اما ، مطالعات راجعه به حویزه و اراضی واقعه در آن طرف خور چون خور حویزه که از اجتماع آبهای رود کرخه و رود دویرج که هردو مخصوص ایرانند بعمل آمده و اختصاص آن به حویزه از اسمش هم معلوم است حقیقتاً در اراضی حویزه واقع و ساحل شمالی آن مرکب از صحرای کوچك و جبال رملیه است (ریگ) متصل به کوههای لرستان است که در تصرف اعراب حویزه و درفول و عشایر لرستان است و ساحل جنوبی و جنوب شرقی خور مزبور یعنی سواحل مشرف به سمت محمره نیز مخصوص زراعت اهل حویزه است و در سایر محال آن ازقبیل خور مجریه و خور بستین و خور خفاجیه و خور عبیدان ، خور عذیر و خوردیتون و خور شویب و عیره ، و عیره که گاهی داخل خور و گاهی خارج می‌شوند ، از طوایف حویزه از قبیل سادات وسودان وسواری و بنی‌طرف وشرفه و باوی و آل بوعبید وحمادر و بریهه زیاده از چهار هزار خانوار اعراب جریه‌نشین (قریه‌نشین) واعراب معدانچی[1] متصرف میباشند وجریه‌نشینان مزبور دروقت طغیان آبها به کنار کوچیده وقت نقصان آن مندرجاً بازبه‌جاهای مخصوص خودشان مراجعت واقامت نموده مشغول کشت‌وزرع میشوند ، معدانچیهای مزبور هم دائماً دراراضی واقعه درمیان خور توقف وسکنی مینمایند وعلاوه بر آن چونکه محل‌وقوع خورهم از اراضی حویزه معدود واختصاص خور مزبور به‌حویزه ازاسمش هم معلوم و دلیل کافی است به‌اینکه هیچگونه ربطی به‌بسعهٔ عثمانی ندارد

علیهذا دراختصاص خور مزبور بایران بهیچوجه شبهه نمیتوان نمود و بهمین جهت درباب اختصاص کلیه یك قطعه که ازخور مزبور درداخل منطقه خریطه‌های رسمیه است ، به‌دولت علیه ایران احتمال هیچگونه تردیدی باقی نمی‌ماند وحال آنکه اینجاها چون مرکز مملکت خوزستان ومملکت خوزستان به‌ایران وتصرفات ایرانیه مخصوص‌ومعروف است بدین جهت‌دولت ایران هیچگونه احتیاجی به‌اقامه دلیل دیگر دراین‌باب‌ندارد

---

[1] ـ معدانچی ، طایفه‌ای ازعرب‌را اطلاق مینمایند که کشت‌وزرعی نداشته فقط به نگاهداری گاومیش وشیر و کره آن گذران مینمایند ، بدین جهت غالباً مسکن آنها میان خورها وعلفزار های آن است

بنابراین موافق مدلول معاهدهٔ اخیره که درنظر عثمانیه خارج از حیز تردید بوده باشد باتصمام ملاحظه‌ایکه‌یك سهمی از قطعهٔ ثانیهٔ مذکوره که باخط مدادی درروی خریطه‌هـای رسمیه نشان داده شده است ، در ضمن بامساب‌بصره‌وشط‌العرب ازطرف ایران‌بجانب عثمانیه بماند، مشروط براینکه بدل آن درمحل دیگر ازطرف عثمانیه بایران واگذار شود

خط حدودیکه درسمت محمره بیان نمودیم ازخرابه‌های حدادیه رو به شمال ومغرب پیچیده بالاستقامه به‌مسیهای غربی قبال نهردوآب که درخریطهٔ رسمیه معلوم است وازآنجا به‌خور خوبزه متصل شده از مغرب خور دبون مخصوص‌تصرف‌عشیرت‌بنی‌طرف‌من‌عشایر حویزه ومغرب‌خور شویب‌مخصوص تصرف عشیرت بوعربه خوبزه گذشته بامجرای خور المحیسن وشط‌العمی به رود دویرج منتهی شده بخط حدود پشتکوه لرستان که من‌بعد ذکرخواهد شد متصل میشود جانب غربی خط مذکور بدولت علیه عثمـانیه وجانب شرقی‌آن هم‌بدولت علیه ایران میماند ، چون خطی که از حدادیه تادوآب امتداد داده شده‌است‌هردو جانب‌آن اراضی بایره است‌بدین جهت فقط‌حرکات عاقلانه عشایر طرفین‌را بمرکز ایالت جانبین وفایه نموده ، بغیرازآن قابل ملاحظه دیگر نمیتواند بود وازاینکه نقطهٔ حدادیه که مبداء خط مزبور است بعدآن به‌بصره‌کابه مساوی بعدمـابین شهرحوبزه ونقطهٔ منتهـای خط مزبور بنهر دوآب است ، علیهذا حرکات سوء عشایررا بالسویه بهریك‌طرفین تأمین مینماید ، کذالك اراضی‌واقعه‌درجانب شمال نهردوآب‌را بایران وقطعه اولی مذکوره واقعه در یسار شط العرب‌را نیز به‌عثمانیه بـالمساوات امن میسازد

بیائیم بکشف وتحقیق حدود پشتکوه لرستان ازرود دویرج‌تـامندلیج بروفق فصل سیم معاهدهٔ اخیره چون درحق این‌اراضی بموجب مدلول فصل مزبور طرفین ترك ادعا ازیکدیگر نموده‌اند ، بنا براین خط حدود اراضی مزبوره عبارت ازخط استاتوقوئی است که حد فاصل اراضـی متصرف فیهای طرفین درحین عقد معاهدهٔ اخیره بوده است

ازاینکه تصرف طرفین هم به کشف حالت تبعیت عشایر بنی‌لام مسارع فیه و تصرفات حقیقهٔ آنها منوط است علیهذا ابتدائاً این مقدمه بیان می‌شود که عشایر بنی‌لام درحین عقد معاهده حتی الی الآن نیز به یك طرفی کاملا تبعیت نداشته یعنی بعض آنهـا تابع دولت علیه ایران وبعضی تابع عثمانیه بوده و بخصوصه طوایف موسومه به‌عبدالشاه وعبدالخان وآل علی‌خان وامثال آنها من‌القدیم به‌تابعیت ایران‌مخصوص بوده‌اند که اختصاص آنها به‌ایران‌ازالقاب ایرانیه‌هم که به‌آنها اعطا شده است مستفاد است قدیما هر کدام ازعشایر بنی‌لام درتابعیت عثمانیه بوده‌اند ، محل سکنای آنها یمین دجله وهر کدام که درتابعیت ایران بوده‌اند محل سکنای آنها یساردجله بوده‌است،اکنون بهرنحوی است تصرفات آنها دریساردجله راجع به‌سمت تابعیت آنهاست و سمت تابعیت‌هم تابروفق‌معاهدهٔ اخیره‌تفکیك تابعیت آنها اجرا نشود معلوم نمی‌تواند بود

علیهذامسئلهٔ تصرفات آنهاهم که به کدام طرف راجع یاتکدام غیرراجع است مردد ومشکوك مانده ولازم می‌آید که سند تصرف هیچیك ازطرفین نتواند بشود

مسلم است که مادهٔ تصرف هم تابه‌معموله دهات ومزارع وتابه صحاری و مراتع منحصر بودهٔ ، محال غیرقابل رعی مواشی [1] هم قابل مذاکره به‌مقتضای طبیعت به‌متصرف فیهای هر کدام طرف که مناسب بوده باشد راجع‌خواهدشد بنابراین ازبابت اراضی واقعه‌درمنطقهٔ‌خریطه‌های رسمیه ازدوبرج تاباغسائی که شهوداً معلوم واغلبی عبارت ازاصل رشتهٔ کوه موسوم به‌جبل حمرین و دامنه‌های شمـالی وجنوبی آن وقلمای هم اراضی بسیطهٔ قفرکائنه درسمت جنوبی آن‌است چون قصبهٔ بیات که‌درشمال‌جبل‌مزبورواقع‌است قلعهٔ‌خزانهٔ واقعه درجنوب‌جبل مزبور که به‌اسم کوت‌القمش قید شده ولیکن ازبناهای حسن‌خان والی پشتکوه‌بودن آن محل انکارنمی‌تواند بود وکذالك‌قصبهٔ باغسائی واقعه درجنوب جبل مزبور باکافهٔ مزارع ومتعلقات خود چه‌درحین

---

۱ - علف‌چرانی

معاهده‌وخیلی پیش‌ترازآن وچه ازایام معاینه نمودن و کلای دول اربعه‌تاحال درتصرف دولت علیه ایران بوده وتصرفات حاضرهٔ دولت علیه ایران دراین خصوصها زرعاً وحکماً واسکاناً به‌وکلای مشارالیهم سرمعاینه شده است علیهذا به‌حکم‌معاهدهٔ‌اخیره تراخیصاص‌محال مزبوره وتمامی‌توابع‌ولواحق آنهابه دولت علیه ایران ثابت می‌شود وازاینکه‌اراضی‌ومراتع واقعه‌درجانب جنوب رشتهٔ جبل‌حمرین وشمال آن یك جزئی است ازقطعهٔ موسومه به‌صفحه کرد من‌توابع‌ایالت‌پشتکوه ایران‌والی الآن بعنوان‌شتی(قشلاق)ورعی‌مواشی درتصرف‌عشایر قطعه‌مزبوره‌بوده‌اند وعلاوه برآن اقتضای اتصال طبیعی‌ممالك ایرانیه ازدوبرج باباعسائی تمرار کجا تاکجا مخصوص بودن این اراضی‌رابه ایران چه قدر ثابت باشد ، چه مرتبع بی‌آنکه احتیاج به‌دلیل دیگربوده باشد واضحاً مشخص می‌نماید وحال آنکه اگر قسمتیین این اراضی وشط بغداد محلی به‌اسم بنی‌لام هم ادعا بشود ، حالت تبعیت بنی‌لام وحکم‌اراضی‌متصرف فیهای حقیقیهٔ آنها هرچه بوده تاحواهد بود ، درجزو بیانات ما مندرجه‌در فوق معلوم شده است ، مع مافیه سکنی وتصرفات بنی‌لام مذکورتقریباً از بیست مثل تاسی میل این اراضی دورتر درکناردجله است ودرمیانهٔ خیلی اراضی بسیطهٔ وسیعه واقع شده است وعلاوه برآن مثل جبل حمرین اراضی سنگلاخ و کوه به‌عرب‌شترچران‌تا گامبشی‌هیچگونه مناسبی نمیتوانندداشته باشد ، سهل است به‌هیچ نوع دلیل تصرفی هم دراین اراضی ندارند ، کذالك اربابت اراضی واقعه درداخل منطقهٔ خریطه‌ها ازباعسائی تاجسان وباورائی ومندلیج ، چون بعضی ازمقولهٔ دهات ومزارع واکثری مراتع است ، علیهذا به‌ملاحظهٔ اینکه‌محال‌متصرف فیهای طرفین درزمان عقدمعاهده اخیره‌مطابق حقیقت منکشف ومعلوم شود ، ابتدا این مقدمه ذکرمی‌شود :

چنانکه معلوم‌است ودرایام گردش‌حدود هم مأمورین دول اربعه‌مشاهده نموده‌اند ایالت پشتکوه لرستان من توابع ایران محلی‌است صعب‌المسالك‌و اغلبی مرکب از کوه‌های‌بزرگ‌مثل‌یکپارچه تخته سنگ‌است دهات‌ومزارع متصرف فیهای اهالی آن که معاش کلیه‌آنهارا بتواند بطور کفایت اداره‌نماید

سوای قلعهٔ مخروبه حسینیه که درجنوب جبل حمرین در کنار رود خانه بیب واقع و کوت‌الفمبش نامیده شده است منحصراست به باغسائی که درجنوب جبل حمرین در کناررودخانهٔ چنگوله واقع است ، (یعنی به‌اراضی متعلقه به آن که بواسطهٔ نهرهاوقنالهائی که مخصوصاً ازیمین ویساررودچنگوله‌برای زراعت حفرشده‌اندمشروب‌می‌شوند) و برمحال موسوم به بیات وصفی‌وملخطاوی وتوابع آنها (که درشمال جبل‌حمرین‌ومشرق‌ومغرب کوه ایاران‌واقع‌شده‌اند) مابقی عمارت ازمعموله دیبات ومزارع متفرقهٔ خورده‌ریزاست

سکنه و زراع محال‌موسومه به صفی وملخطاوی همان دوطایفه‌موسومه به صفی وملخطاوی است ازطوایف پشتکوه لرستان که طایفهٔ ملخطاوی اراضی‌واقعه در یسار رودکاویزا با قلعهٔ ملخطاوی که دراتصال‌بزیه سدحسن است متصرف می‌باشند و بواسطهٔ قنال جوجف (که از داخله پشتکوه تا جائی که رشته جبل حمرین به یسار رود کنجیان چم منتهی میشود ممدو دلیل‌کافی برای تصرفات قدیمه پشتکوهی در این اراضی است) و بواسطهٔ بعض نهرهای دیگر یمیناً ویساراً زراعت می‌نمایند و طایفهٔ صفی و طایفهٔ خانمی پشتکوه هم اراضی‌واقعه در یسار رود کنجیان چم را بانمیین‌رودکاوی باتضمام قلعه صفی که از بناهای نادرشاه مغفور است ، من‌القدیم متصرف بوده ، بواسطهٔ نهرهای جاریه از رود کنجیان چم زراعت می‌نمایند، حتی در میانهٔ خودشان اراضی صیفی و خانمی ونهرهای آنها سر مفروز ومعین است وسهم‌الارض دیوانی هریکی عاید طرف ایران می‌شود

اهالی باغسائی هم مرکب ازبعض فلاحان وطوایف پشتکوهی که نام آنها شوهان وکاوری وزرکوش و پساری و دیرمالی است ، قطع نظر از باغات وآسیابهائیکه من‌القدیم متصرف بوده‌اند به مزارع واقعه در یمین و یسار رودچنگوله نیز متصرف بوده بواسطه نهرها و قنالهائی که یمیناًویساراً از رودچنگوله حفر وجاری شده است ازقبیل نهرکاوری شوهان ونهر کندلان‌و کنجیجه ودیرمالی وشهابی‌و غیره وغیره که بعضی به اسم خود همان‌طوایف

وبعضی به اسم‌های دیگر نامیده شده است ، زراعت و فلاحت می‌نماید و سهم‌الارض دیوانی را دائماً به ایران می‌دهند نظر به مقدمات مزبوره ، چون در جنوب جبل‌حمرین ، باعسائی ومزارع آن در تصرف دولت علیه ایران و جسان ، باورائی در تصرف دولت علیه عثمانیه بوده است ، مقتضی است خط حدود دولتین که حدفاصل آنها خواهد بود ازمابین باعسائی وجسان و باورائی بگذرد واز اینکه درشمال جبل‌حمرین اراضی صفی و ملخطاوی در یسار رود گنجان جم درتصرف ایران و محل موسوم به دورباطیه در یمین رود گنجان چم درتصرف عثمانیه بوده است ، لازم می‌گیرد که رود گنجان‌چم خط فاصل اینها بوده باشد

وچون جبل‌بند کونیك بزرگ و کوچك وبند میمك واراضی و مراتع رشته کوه موسوم به جبل‌حمرین با تمامی اراضی شمالهٔ آنها درایام معاینهٔ مأمورین دول اربعه وخیلی پیشتر ازآنهم درتصرف حکومت پشتکوه‌لرستان بوده وعلاوه برآن برحسب طبیعت اراضی هم تعلق آنها به ایالت پشتکوه محل تردیدنمیتواند بود و کذالك ترساق ومندلیج‌هم متعلق به عثمانیه‌بوده است واجب می کند که رشته جبل بند کونیك وبندمیمك وجبل‌حمرین‌حد فاصل اراضی متصرف فیهای جانبین بوده باشد

بنابراین خط استاتوقوئی که به مقتضای فصل سیم معاهدهٔ اخیره خط حدود جانبین خواهدبود، بعدازآنکه از طرف حویزه به رود دویرج منتهی وتابع گردید، در نقطهٔ که مجرای سیلاب موسوم به خربفنان و خرکاریز به رود دویرج متصل می‌شود با مجرای همان خربفنان به یمین رود دویرج گذشته به امتداد جر مزبور تا مبداء شرقی جبل‌بند بازرگان و بعده به امتدادرشته‌جبل‌بندبازرگان‌تابسارزرودخانه‌تب ممتد ومنتهی شده رودخانه مزبور را درهمان نقطه ازیسار به یمین گذشته بالاستقامه به نقطهٔ (یعنی‌به تپهٔ) موسومه به قراتپه وازآنجا تقریباً به استقامت قلعهٔ باعسائی تا منتهی شدن‌آن به نقطه معینه مجرای سیلابی که بعدآن تا باغسائی نه میل است ممتد شده وبعده ازهمان نقطه به انطباق قوسی نیم دائرهٔ که به اعتبارمرکز

بودن گنبد کاکاعلی که دراتصال قلعه باغسائی واقع است به بعد نه مثل نیمقطر از جنوب باغسائی گذشته باشد از جنوب مزارع باغسائی گذشته و رودخانهٔ چنگوله را بالتقاطع ازیسار به یمین عبور نموده تا محاذی استقامت خط مستقیمی که از نقطه معینه مزبوره به مرکز کاکاعلی گذشته باشدممتد گردیده وبعده برای صیانت مزارع ومراتع باغسائی وتأمین راه معروف عبور ومرور قافله و زوار از باغسائی با صفی وملخطاوی و داخله پشتکوه ازنقطهٔ محاذات مزبوره بالاستقامه به ذروهٔ اصلی موسوم به قلعه وسران که در رشتهٔ جبل خرماله واقع است و به امتداد رشتهٔ مزبور به ذروهٔ جبل‌شر مرور کرده به رودخانه گنجیان چم می‌رسد وبعد با مجرای رودخانه گنجیان چم سربالا پیچیده در دهنه تنگ گنجیان چم درمحاذی پشتهٔ جنوبی محلی که آب‌زالی‌ یاب از طرف یمین متصل به رود گنجیان چم می‌شود به همین رودخانه گذشته به امتداد قلل پشته مزبوره به ذروهٔ کوه‌موسوم به بند کولیک‌بزرگ وازآنجا به امتداد رشته بند مزبور دهنه تنگ‌کانی پلنگ را تقاطع کرده به قلعهٔ بند کولیک کوچك و به امتداد رشته آن در دهنه دره موسوم به ماراکیتا به رودخانه برساو داخل‌شده وبامجرای رودخانه مزبوره حرکت ودر مقابل‌مبداء نهرسلامه رودخانه مزبوره‌را به یمین گذشته به‌امتدادپشته که به نقطه مزبوره نزدیك‌تراست به جبل‌میمك وبه امتدادرشته آن‌دردهنه تنگ کورسك به رودخانهٔ تلخاب‌رسیده ودرمبداء نهرهرام رودخانه تلخاب را ازیسار به یمین گذشته به‌توجه استقامت جبل حمرین که ازجانب مندلیج به اینطرف ممتد است ازجنوب تپه گلان وار دهنهٔ تنگ گلان بالتقاطع گذشته به مبداء شرقی رشته جبل حمرین و ازآنجا به امتداد سلسلهٔ جبل حمرین ازروی ذروه‌های جبل کوارابی و گل شروان بانقاطع تنگهای واقعه دراین میانه گذشته دردهنه نام تنگ (یعنی میان تنگ) رودخانه کنگبر را ازیسار به یمین عبور کرده درجانب غربی تنگه مزبور به ذروهٔ کومه سنگ که در امتداد رشته همان جبل حمرین الحالة هذه نیز علامت حدود است منتهی شده به خط حدود کرمانشاهان که بعد ازاین ذکر خواهد شد متصل

می‌شود اینك خط مزبور که‌هم بامدلول‌معاهده‌اخیره مطابق وهم‌حتی‌الامکان به حدود طبیعیه از قبیل خربفان وجبل بند بارزگان وجبل قلعه ویزان و رود گنجبان چم‌وجبل بدکولمك وبند میمك و جبل حمرین منطبق است اراضی ومحال واقعه درجانب‌جنوبی وجانب عربی‌آن به دولت عثمانیه مانده، جانب شرقی و جانب شمالی آن مخصوص دولت علیه ایران می باشد ، چون فیمابین خط مزبور و دجله بغداد از بیست میل تا پنجاه میل بعد مسافت است بدینواسطه دجله را بـه عثمانیه تأمین نموده ، کذالك اتصال باغسائی را هم شرقا به رود دویرج و غرباً به جبل قلعه ویران به واسطه دو پارچه اراضی بایره شرقیه وغربیه محافظت نموده بدینجهت حرکت وسکون قافله وزوارعربستان وبهبهان وبختیاری راباجاده عام معارف‌خودشان یعنی باداممه جنوبی جبل حمرین با باغسائی واز آنجا تا صیمی و ملحطاوی و خیلی آن طرف‌تر وهم چنین حرکت وسکون عشایر ایرانیـه را برای ایاب و ذهـاب قشلاقات خودشان که فیمابین رود دویرج و رود کرخـه است تأمین نموده حاوی ملاحظهٔ این معنی می‌باشد

چون درفصل هشتم معاهده اخیره درباب عشایر متنازع فیها مصرح است که یکدفعه ازطرفین بـه‌آنها تکلیف شده تبعیت هرکدام طرف را اختیـار نمودند مستمراً تـابع آنطرف معدود شونـد علیهذا تصریح می‌نمائیم که تعیین خط فوق مشروط باین است‌که وجهاً من‌الوجوه به‌تکلیف تابعیت‌آنها که‌بموجب معاهده مقرراست وهم‌چنین به حقوق تصرفیهٔ آنهاکه ازمتفرعات تابعیت مزبوره است ، ایراث خللی نتواند نماید

این‌فقره هم باید معلوم شود که احکام حدودیه معاهدات عتیقه موهومه که چندین سالها چه در مجالس ارضروم وچـه قبل از آن فیمابین دولتین علیتین اسباب مباحثه ومشکلات شده بود اگر به‌موجب معاهدهٔ اخیره ملغی نمی‌شد واوراقی هم که ادعا می‌شود ، سواد عهد نامـهٔ عتیقه است ازمواد آن هرکدام که به عثمانیه زیادتر نافع است بقدر امکان وسعتی در شمول آن به ضررایران تصورمی‌گشت بازمابین دولتین‌علیتین ازمحمره تاجسان سوای

خط حدود بودن شط‌العرب ودجله‌بغداد ابهام معنی دیگرنمی‌توانست‌بنماید اکنون که بموجب همین خط استاتوقوی مذکور زیاده ازدوهزار میل مربع اراضی واقعه‌فیمابین خط مرورومجرای دجله وشط‌العرب‌به‌عثمانیه مخصوص می‌گردد بدون شبهــه بدل علی دولت علیه ایران است درازاء عقد معاهدهٔ اخیره رفع مشکلات معاهدات عتیقه

اگرچه مسلماً اعتقاد قوی داریم بیانات ودلائلی که برای اثبات‌تصرفات ایرانیــه در حق حدود پشتکوه ذکر کرده‌ایم به انضمام مشاهده و معاینــه وکلای دول اربعه به حد کفایت و مستغنی ازاقامــهٔ دلایل واسنادات سایره است ، بلکه بسبب کمال وضوح مسئله و رعایت اختصار به این قدرهــا هم احتیــاج نبوده است مع هذا در صورتیکــه در نظر قومیسیون (کمیسیون) احتیاجی ملحوظ شود بــه ابراز وایراد بعضی دلایل واسناد هم از قبیل ثبت دفاتر واوراق واحکام وحجج وقباله‌جات وشهادت نامه‌وسایر حاضر وقادریم

ثانیم به کشف خط استاتوقوئی که درباب حدود اراضی‌متعلقه به‌ایالت کرمانشاهان از مندلیج تا زهاب (یعنی تا رود الوند) به مقتضای فصل سوم معاهده اخیره خط حدود دولتین خواهد بود

معلوم هردو طرف است که در این سن قصبهٔ مندلیج در جنوب جبل در تصرف عثمانیه وقریه صومار و مزارع دیگر درشمال جبل حمرین درتصرف ایران‌است این معنی‌را ثابت می کند که جبل‌حمرین حد فاصل اراضی‌جانبین است

اگرچه غیر ازاین‌ها آبادی دیگری مجاور حدود نیست ولی در اکثر جاها همان رشته جبل حمرین حد فاصل حقیقی است ، علاوه بــرآن چون این اراضی که مراتع است علیهذا ملاحظهٔ کــه در حق اینها بتوانــد مدار تشخیص تصرف طرفین بشود بدون هیچگونه تردید فقط راجع به مادهٔ رعی مواشی وتصرفات عشیرتی‌خواهدبود اما مادهٔ رعی مواشی وتصرفات عشایری تقراری است که تا دوسه سال قبل از این یعنی تــا وقتیکه گذشتن عشــایر جانبین به‌ممالك یکدیگر به‌عنوان علف چرانی ازطرفین‌ممنوع‌شود متصرف

بودن عشایر ایرانیه به عنوان قشلاق و علف چرانی به رشته جبل باغچه وجبل دربلند وخیلی آنطرف ترحتی الی اتصال مزارع بلدروز وشهربان وقزل رباط هم مشهود مأمورین دول اربعه گردیده است، سهل است مسلم طرفین هم می باشد، چه درآن وقتها و چه از سنوات خیلی پیشتر از آن چه درحالت حالیه یعنی بعداز قدغن شدن عبورومرورعشایر طرفین به ممالك یکدیگر نیز متصرف بودن عشایرایرانیه وحکومت ایرانیه به جبل باغچه وجبل در بلندوجبل حمرین واراضی شرقیه و شمالیه آنها ودراین حوالی به خط حدود معروف بودن جبال مزبوره درنظرعثمانیه جای تردید و انکار نیست، بدینجهات همین جبال بدون شبهه عین همان خط استاتوقو می باشد که ما در صدد آن هستیم بنابراین به مقتضای فصل سیم معاهدهٔ اخیره خط حدودیکه فاصل اراضی متصرفیهای جانبین است، بعداز آنکه درجانب پشتکوه درمحل موسوم به نام تنگ (یعنی میان تنگ) به دروهٔ موسومه به کومه سنگ جبل حمرین (که نقطهٔ خط حدود بودن کومه سنگ مزبور به موجب مهرو سند اعضای مجلس مندلیج نیز ثبت است) رسند به امتداد سلسلهٔ جبل حمرین به ذروهٔ جبل کهمه و یك ذروهٔ جبل در بلند گذشته به دهنهٔ تنگهٔ رودخانه نفت منتهی شده در همان نقطه رودخانه مزبور را از یسار به یمین گذشته به امتداد نزدیك ترین پشته رشته جبل باغچه به این نقطه به قله رشته جبل باغچه (که درجانب مغرب دشت دارخرما ممتد است) و بعده به امتداد ذروه های جبل مزبور از مغرب جبل باغچه کوچك گذشته بواسطه پشته جانب عربی تنگ شفیع خان در دهنهٔ تنگ شفیع خان به رودخانهٔ الوند که از ریجاب به اینطرف می آید متصل شده به خط حدودزهاب که بعداز این ذکرخواهد شد واصل می شود .

همین خط حدود علاوه براینکه موافق معاهدهٔ اخیره حد فاصل اراضی جانبین است، چون به امثال جبل حمرین وجبل دربلند و جبل باغچه حدود طبیعیه نیز منطبق است، علیهذا اراضی و عشایر طرفین را به یکدیگر و راه قافله را از مندلیج تا خانقین به عثمانیه کاملا وکافیاً تأمین می نماید

و از اینکه در این اراضی مزارع و دهاتی درقرب حدودنیست‌و کلیتا از مقوله مراتع و اراضی راجعه به‌تصرفات عشایری می‌باشد ، و تصرفات عشایر ایرانیه هم محققاً از این‌هاخیلی‌آنطرف‌تر ، عرباً تا جوار شهربان وقزل‌رباط و بلدروز بوده و بواسطهٔ همین خط ازآنها صرفنظر وتنهابه‌حدود طبیعیه از قبیل رشته جبل‌حمرین (که خط حدود بودن آن مسلم است) و رشته جبل دربلند و رشته جبل‌باغچه (که هردو ازمتصرفات مسلمه عشایر ایرانیه‌خیلی در سمت داخلهٔ ایران هستند) حصرشده است ، علیهذا احتیاجی به‌اقامه و ابراز سند و دلیل دیگر باقی نمانده بهمان بیاناتی که‌ذکرشد اکتفا میشود

بیائیم به‌تقسیم مملکت زهاب‌بروفق مدلول فصل‌دویم معاهدهٔ اخیره وبه تعیین خط حدودی که به‌مقتضای‌مدلول‌معاهدهٔ‌مزبور حدفاصل سهم‌های‌طرفین خواهد بود ، چون به‌مقتضای معاهدهٔ اخیره تقسیم تمامی مملکت زهاب بین‌الدولتین‌مقرراست، علیهذالازم است که ابتدائاً بطوراجمال‌حدود لازمهٔ آن معلوم شده بعد ملاحظات متعلقه‌به‌آن ذکر شود

یك‌حد مملکت مزبوره رودالوند است که از ریجاب می‌آید تا التحاق آن برودسیروان وحد دیگرآن رودخانهٔ‌سیروان استار ملتقای رودضمکان

چون درفصل‌دویم معاهدهٔ اخیره مندرج است(دولت ایران تعهدمی کند که جمیع اراضی بسیطه‌ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی‌آن رابه‌دولت عثمانی ترك کند و دولت عثمانی نیزتعهد می کندکه جانب شرقی‌ولایت‌زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را مع درهٔ‌کرند به‌دولت ایران ترك کند)
علیهذامنطوق‌معاهده بموجب عبارات مزبوره چنین می‌شودکه سنجاق زهاب به‌اعتبار بسیطه و جبالیه به‌دوقطعهٔ‌شرقیه‌وغربیه‌تقسیم‌شده، قطعهٔ غربیه‌بسیطهٔ صرف بوده به عثمانیه ترك و مخصوص گشته به‌ممالك عثمانیه متصل شود و قطعهٔ شرقیه مرکب از بسطه وجبال بوده به‌ایران ترك و مخصوص گشته به‌ممالك ایرانیه متصل شود یعنی عبارات مزبوره واجب می کند که اراضی بسیطه‌غیرمرکبه واقعه در جانب غربی سنجاق زهاب تارسیدن به‌اولین‌اراضی جبالیه (یعنی مرکبه) به‌دولت عثمانیه و اراضی مرکبه از جبال و بسیطه

اقعه‌درجانب‌شرقی سنجاق زهاب تامنتهی‌شدن‌آن غرباً به‌اولین اراضی‌بسیطه
یرمرکبه به دولت علیهٔ ایران مخصوص شود زیرا لفظ جبالیه که با یاء
سبت بیان شده است معنی آن جبال تنها نمی‌تواند باشد، بلکه مطلق به
راضی بسیطه نیز که باجبال مرکب ومخلوط بوده باشند، شامل‌آمده‌معنی
سیطه که‌درمقابل جبالیه گفته شده است منحصر به اراضی بحث وبسیط غیر
رکب خالی از جبال می‌شود نظر به‌همین تعبیر که ازهرجهت مطابق واقع
ست معلوم و مسلم می‌شود که درسنجاق زهاب محلی که بسیطه‌یا جبالیه
ودن‌آن مشکوك و بحالت تذبذب‌بوده باشد نمیتواند بود، کذالك محقق
ی‌شود که‌منقسم‌شدن سنجاق مزبور به‌قطعات متفرقه یعنی به‌زیاده از دوقطعه
خلاف نص معاهده خواهد بود و حال آنکه اگر درعهدنامه‌بجای لفظ‌جبالیه
فظ جبال بدون یاء نسبت هم نوشته شده بود باز برای اینکه سهم هرطرف
تصل به‌ممالك خود شود مقتضی بود که سهم هریکی قطعهٔ واحده باشد و
راضی بسیطه واقعه درمیان جبال هم بسبب اتصال نداشتن به‌اراضی بسیطه
طلقه غربیه بمقتضای‌طبیعت وبه‌ملاحظهٔ عدم انقسام به زیاده ازدوقطعه حکماً
ابع جبال بوده باشد

نابراین چنانکه ازخریطه های رسمیه به‌امعان نظر جزئی به کمال وضوح
سهولت معلوم می‌شود مصداق اراضی بسیطه غربیه بلوکات ومحالات معتبره
پرمحصول واقعه درجانب غربی‌سنجاق‌مزبور است ازقبیل بن کدره و د که
قله وحاجی‌قره وخانقین وغیره وغیره که‌در اراضی بسیطه غیر مرکبه‌واقع
به‌واسطهٔ نهرها وقنالهائی که‌یمیناً ویساراً ازرودخانهٔ‌الوند ورودخانهٔ‌سیروان
حفرواحداث شده‌اند، ازقبیل قنال حاجی قره وقنال بالاجو و غیره وغیره
شروب ومزروع می‌شوند، کذالك اراضی جبالیه هم‌عبارت ازجبال‌متسلسله
اراضی مرکبه ازدره‌ها وتپه‌های منشعبه ازجبال مزبوره است که درمشرق
لوکات ومحالات مزبوره واقع شده‌اند منتهای غربی اراضی جبالیه ومنتهای
شرقی اراضی بسیطه قنال حاجی قره است که از رود الوند به‌طرف یمین
رداشته شده وقنال جوب‌بالا است که‌از رود سیروان به‌طرف یسار منشعب

گردیده است، مع‌مافیه‌چون اراضی واقعه فیمابین قنالهای مزبوره و کوههای موسوم‌به کوه کشکان سیروانی‌وآق‌داغ‌و کندره مشتمل است ببعض کوهها از قبیل کوه‌کانی‌زرد و کوه کاشکا وغیره‌وبعض‌تل وماهورهاواراضی غیربسیطه و بدین‌جهت تعلق‌آنها به‌ایران ازمقتضیات‌عهدنامه است ولی‌اگر اراضی‌مزبوره درمیان طرفین خالی وفاصله مانده برای اینکه حد فاصل اراضی جانبین به‌حدود طبیعیه و جبال متصله ومتسلسله منطبق بشود، سلسله متصله کوه کشکان سروانی (بعبارة اخری کوه قشقه سیروانی) وکوه آقداغ و کوه کندره ومله مردآزما که‌از رود سروان تارودالوند ممتد شده‌اند حدفاصل اراضی جانبین اتخاذ بشود، بدون شبهه کاملا و قطعاً حاوی مدلول معاهدهٔ اخیره خواهد بود

بااینکه معلوم است که کافهٔ اراضی واقعه درجانب مشرق سلسله‌متصلهٔ مزبوره باجبال عظیمه مسلسله محدود ومخلوط می‌باشند در این بین تنها محلی که قریهٔ زهاب درآن واقع است دره‌ایست تقریباً یك‌فرسخ طول‌وربع فرسخ عرضاً، آنهم چون تمامی اطرافش کوه‌های بزرگ است و علاوه برآن جبال جسیمهٔ متراکمه‌ومتسلسلهٔ کوه کهریز وکوه استکران وکوه سنگرو کوه داردیده‌بان وتبله‌کوه وشوالدر وباعوبره که‌منابع چهار شعبه‌رودخانه قوره‌تو ازقبیل رود سیدقاوان ورود دره‌شر ورود دوآوان ورود سی‌خران هستند درجانب غربی دره مزبور می‌باشد، سهل است جانب غربی آنها هم تماماً تل وماهوریست که به‌سلسهٔ متصلهٔ جبل آقداغ و جبل قشقه سیروانی منتهی می‌شوند، بنابراین دره مذکوره نیز مثل سایر اراضی که مخلوط و مرکب ازجبال باشد حاق مصداق جبالیه و حقیقتاً سلسلهٔ متصلهٔ جبل قشقه سیروانی وجبل آقداغ و کندره کاملا حدفاصل اراضی بسیطه و جبالیه است علیهذا خط حدود جانبین به‌وجهی که‌ازسمت مندلیج منتهی به‌نقطهٔ‌رودالوند شده بود بموجب فصل دویم معاهدهٔ اخیره ازهمان نقطه بامجرای رودالوند که‌حد جنوبی مملکت زهاب‌است سرابالا ممتدشده درسمت‌مشرق تپه‌موسوم به‌حاتم میل وبه‌امتداد آن به‌مله‌مردآزما که مبداء آق‌داغ است و از آنجا

به‌امتدادقلل رشته کوه کتدره‌وآقداغ‌وکوه قشقه سروانی به‌تنگ کونا کونا ودرمیان تنگ مزبور به‌رود سیروان که‌به‌منزلهٔ حد شمالی مملکت زهاب است واز آنجا بامجرای سیروان‌ممتدشده تابه‌محاذی محل موسوم‌به‌ذهاب‌بره رسیده به‌خط‌حدود کردستان که بعدازاین ذکر خواهدشد متصل‌می گردد چنانکه کافهٔ اراضی واقعه درجاب غربی این‌خط یعنی اراضی بسیطه متصله به‌انضمام اراضی مرکبه که منتهی به‌قنالهای مذکور میشوند مخصوص‌دولت علیه عثمانیه، کذالك کافه‌اراضی واقعه درجانب شرقی این‌خط نیز که‌محققا همگی جبالیه‌اند مخصوص دولت علیه ایران‌می‌شود.

این خط حدودعلاوه برایـنکه‌بدون تردیدمطابق مدلول صریح‌فصل‌دویم معاهدهٔاخیره‌است به‌مقتضای آن قافله‌وزوار ایرانیه درداخله ممالك ایران‌تا بیرون رفتن ازمیان کوه‌ها آمناً وسالماً حرکت‌خواهندنمود وعشایرایرانیه که هرساله بعنوان قشلامیشی درسمت قـزل‌رباط وشهربـان وخانقین پهن و منتشر می‌شدند وبرحسب قرار جدیـدی که بین‌الدولتین مقرر شده است از قشلاقات مربوره خودممنوع شده ومجبورند که همگی مزاحماً ومتراکماً درداخلهٔ زهاب توقف نمایند کوههای متسلسله‌جبل‌آقداغ‌وقشقان سیروانی‌و عیره وتپه و ماهورهای واقعه در جانب غربی سلسهٔ مزبوره مانع تجاوزات خفیه محتملهٔ عشایر مزبوره به‌اراضی بسیطهٔ‌عثمانیه خواهدگردید همچنین سلسلهٔ مزبوره تعدیات و تجاوزات غافلانه محتملا عشایر عثمانیه را درمیان دره‌ها درحق قافله وزوار ایرانیه و عشایر ایرانیه مانع شده قافله و زوار و متروددین اهالی‌طرفین و کذالك مزارع آنها راکاملاتأمین‌خواهدنمود وبرای عشایر ابران که ازقشلاقات خودممنوع شده‌معاش آنها منحصر به بعض‌مراتع خورده ریزسایر عشایر ایرانیه واقعه درزهاب گردیده است، بقدرامکان‌مدار معاشی‌خواهدشد که مال ومواشی‌خودشان رابقوت‌لایموتی‌اداره‌وضبط‌نمایند

بیائیم به کشف خطاستاتوقوئی که به‌مقتضای فصل‌سیم‌معاهدهٔ اخیره در سمت کردستان سنندج ایران خط حدود جانبین و حد فاصل ممالك طرفین خواهدبود.

اگرچه معلوم است که‌ازبلوکات مملکت کردستان سنندج که درجانب

سرحد هستند، یکی بلوك جوانرود دیگر اورامان‌ومریوان وشلیرونوخوان وبانه‌است، ولی چون درحین عقدمعاهدهٔ اخیره‌بلوك‌شلیر ونوخوان‌درتصرف عثمانیه بوده، از طرفین بموجب فصل‌سیم معاهده ترك ادعا شده‌است،علیهذا در ضمن همین ملاحظات خودمان از بابت شلیر و نوخوان هرچه در تصرف عثمانیه بوده است مثل سایر اراضی متصرف فیهای عثمانیه منظور می‌داریم

چونکه مقصود اصلی تفکیك اراضی متصرف فیهای جانبین است و در بعضی‌محلهای حدود این‌حوالی دهات مزارعی مجاور یکدیگر واقع شده‌اند که حد فاصل‌آنها مطابق حدود طبیعیه‌نمی‌تواند شد، علیهذا خط حدودیکه بیان خواهیم نمود بااینکه حتی‌الامکان به حدود طبیعیه تطبیق خواهد شد ولی‌اگربعضاً ناموزون هم‌بشود چون منشاء آن ملاحظهٔ تصرف طرفین‌است البته معذورخواهیم بود

بنابراین به‌مقتضای فصل سیم معاهده حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین که خط حدود جانبین خواهدبوددر نقطهٔ که‌خط‌سمت زهاب بامجرای سیروان به‌محاذی زهاب بره رسیده بود به همین رودخانه گذشته به امتداد نزدیك‌ترین پشتهٔ رشته کوه بالامو به‌ذروهٔ بالامو به‌امتداد کوه‌بالامو بواسطهٔ ذروه‌های شانروی و کوه‌کوراسکه به ذروهٔ شمالی گردنهٔ گاو کش وازآنجا به‌امتداد پشتهٔ مابین قریه موسکان وقریهٔ طویله ازمشرق طویله به‌شمال‌آن پیچیده ازمابین بلخه سفلی وبلخه علیا یعنی ازروی پشته‌واقعه‌درجانب شرق قریه که به‌اسم بلخه درخریطه‌های رسمیه مندرج است ازمابین قریه بیاره‌و وهانه گرمله وازمابین سرخط وهانه‌وند وازمشرق قلعه زام ومغرب هانه قل گذشته درجانب شمال برده‌رش به ذروهٔ سورین که اصل ذروهٔ سلسلهٔ‌شامخه کوه او را مان استرسیده و بعد به‌امتداد رشته مزبوره از ذروهٔ گردنه‌چغان وذروهٔ بند کچل مرور کرده وبعد به‌مشرق شمال پیچیده از مابین قریتین ، شادبوزان‌به ذروهٔ سیاه کوه‌وازروی‌ذروه‌های‌آن باالتزام مجرای میاه‌ازجنوب بناوه سوته‌گذشته بعدبه شمال پیچیده از مابین بناوه سوته و بایوه گذشته درجائی که آبهای قریتین مزبورتین بهم متصل می‌شوند به‌مجرای رودخانه نیاوه سوته افتاده بعداز ملحق شدن به‌اصل رودخانهٔ که‌از جلگه می گذرد،

رودخانهٔمزبورراازسسار به‌یمین گذشته ازروی پشته که درمشرق قریهٔمسعود ممتداست به‌اصل ذروه کوه کوسه‌رشا می‌رسد وبه‌امتدادآن بارعایت مجرای میاه جانبین از ذروهٔ کل‌ملك و بردسه‌سیان وبالیکدر وهـزار ماله وپشت شهیدان و گردنه نوخوان وسپی‌کافی ودوبرده و ویرودژمان و دیوچستان و پاراژل ومیر که گورا و کوته‌رش ودوبرا وپشت‌شبوه کوزان وسرتازان‌وپشت احمدآباد خرابه وبرو کچل وسپی‌کابی که از دراب سلسله متصله کوههای سمت جنوبی وشرقی وشمالی شلیر ونوخوان هستند می گذرد وبعدازتبعیت امتداداصل رشنه کوه بیرون آمده و درجانب جنوب رشته مزبوره از مابین قریه چم پاراوا متعلق ایران و قریه سیاه کویزمرور کرده بواسطهٔ ذروهٔ که منبع جنوبی آب قریه چم پاراواست به رشنه کوه و به امتداد رشته کوه مزبور با رعایت مجرای میاه از ذروهٔ سور کیـو وبرد کوه ره وسور کیـو گذشته‌درنقطهٔ که رشته‌مربوره در کلوی دره‌آلان منتهی‌به‌رودخانه کیوه‌رود می‌شود به رودخانهٔ کیوه رود ملحق شده با مجرای رودخانه مزبوره رو به پائین رفته به‌خط حدودآذربایجان که بعد ذکرخواهد شد متصل می‌شود این خط حدود که از هرجهت مطابق مدلول معاهدهٔ اخیره وبعمراز چندنقطه تماماً به‌حدود طبیعیه از قبیل کوه‌های جسیم وررودخانه‌هـای معتبره منطبق است اگر ملاحظات مأمور عثمانیه درحق‌این محال‌راجع به‌معاهده اخیر بوده باشد البته بی‌هیچگونه اختلافی‌مطابق همین‌خط حدود خواهد بود که‌ذکر کردیم واگر راجع به معاهده اخیر نبوده باشد به اعتقاد ما قابل استمـاع نخواهد بود ، علیهذا ظن‌قوی چنان است که همین بیانات به‌حد کفایت بوده باشد. وحال‌آنکه‌اگرمعاهدات عتیقه مرعی‌الاجرا وصورت اوراقی که‌به‌عنوان معاهدات عتیقه ابراز می‌شود معتبرمی‌بود ، اقتضا می‌نمود که ازبابت اراضی‌و محالی که به موجب همین خط حدود مذکوره به‌جانب عثمانیه مانده است بلوکاتی چند به انضمام بلوك شلیر ونوخوان به‌دولت علیه ایران‌واگذارشود.

مع‌مافیه اگـر از طرف قومیسیون در حق بعض نقاط احتیاج به بعض استدلالات راجعه به‌معاهده اخیره بوده باشد به‌مقتضای آن از طرف مابیان واتیان خواهد شد

بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که به‌حکم فصل سیم معاهده اخیره در سمت ممالك آذربایجان خط حدود جانبین خواهد شد

چون دراین طرف‌ها خط حدودیکه به‌اعتبار تصرف بیان خواهد شد در اکثر نقاط ومحال به حدود طبیعیه منطبق‌است علیهذا بی‌آنکه به‌تفصیل‌زیاد محتاج شود ایمدر می گوئیم که ازاراضی وایالاتی که در اینطرف‌ها در حین عقد معاهده اخیره وخیلی‌هم پیشتردرتصرف‌دولت علیه ایران بوده استیکی حکومت‌مکری‌است که عبارت‌ازبلوکات سردشت وتوابع آن‌وبلوکات‌لاریجان است ، دیگری ایالت ارومیه (رضائیه امروزی) است که بلوکات سرحدی‌آن اشنوبه‌ومرگورودشت‌وترگوروبرادوست وصومای است، دیگری‌ایالت‌سلماس (شاپورامروزی) و چهریق است که بلوکات سرحدیه‌آن شپیران و شیمه‌مال و هودر و دریك است دیگری ایالات خوی است که بلوکات سرحدیهٔ آقنور و آخورك وآباقا و قازلی گول و ماکووتوابع آن است اگرچه نظر به بعض دلایل وقرائن قویه جای‌انکار نمی‌تواند بود که به‌مقتضای معاهدات قدیمه در سمت ارمستان قارص ودر سمت کردستان تا نزدیکی اربیل داخل حدود قدیمهٔ آدربایجان بوده حتی نفس اربیل متصل به‌سور ایران بوده‌است ولی ازاینکه معاهدهٔ اخیره‌ارضروم که اساس‌مذاکرات خودمان قرارداده‌ایم‌احکام حدودیهٔ سایر معاهدات قدیمه راکلیاً فسخ وملغی نموده‌است ، علیهذا ما نیز به رعایت حکم معاهده‌اخیره مباحثه حدود قدیمه را به کلی‌بیهوده وتضییع اوقات معدود داشته خط حدودی راکه درحین عقد معاهدهٔ اخیره حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین بوده است حتی‌الامکان مطابق حقیقت کشف و بیان می‌نمائیم

بدین قرار ، خط حدودیکه درجانب کردستان بیان نمودیم به‌اقتضای فصل سیم‌معاهدهٔ اخیره بامجرای رود کیوه ودره آلان به رودخانه کلوی که از سردشت ولایجان می‌آید متصل‌شده بامجرای رود کلوی مزبوره از زیرپل مرسوم به‌پل تیپ واز محاذی مصب آبهای قریه‌تیبوش تابع سردشت گذشته در مقابل‌تپه سالوس که ازلواحق‌پشته رشته کوه دولان است به‌یمین‌رودخانه

مزبوره گذشته با رعایت مجرای میاه ازروی پشته مزبوره به قله کوه دولان وبه امتدادآن از ذروه‌های موسوم به لقاو کیره (یعنی‌لقاب کیره) وپشت‌آلتی (یعنی‌پشت ابوالفتح) گذشته و بعد به‌التزام ذرات ازذروه‌های موسوم به‌برده درمان دور و مله‌موس و بروسپیان وفقیه باباخبر مرور کرده از روی پشته سمت مغرب قریهٔ شینیه که قبل ازمعاهده اخیره غصب شده است به امتداد رشته مزبور در مقابل کانی بدلان رودچم وزنه را از یسار به یمین گذشته به نقطهٔ از پشته کرونکاه بامین که به‌این‌محل نزدیك‌تر است رسیده و به‌امتداد قلل‌آن به ذروهٔ سرفرخه وبه امتدادآن به دروهٔ که در خریطه‌های رسمیه‌به اسم سر کله کلیسه ضبط شده و مبداء کوه قندیل معروف به‌جسامت و امتداد است رسیده با سررشته بودن رعایت مجرای میاه به امتداد قلل متصله کوه قندیل مذکور از دروه‌های موسومه به‌اصل قندبل و سر کمه‌رل و کته‌رش و قندیل‌لی وخواجه ابراهیم وبابارش ودالاوں وشیوه‌رش و قزقپان وهرزیه و زردگل وسیاه کوه وکله‌شین ویوردادشی (یاچارش) وماهی کلانه (یاماهی هلانه) و سرسولی‌آوخ (یازینی‌آوخ) و پشته کشکه شبوه و کیوسارو و مورشهیدان‌و کهنه کوترورزرینه وپشت‌ماشکان (یاکلندر) وبازرگان و میدان با التزام رعایت مجرای‌میاه گذشته از روی‌پشت‌سوریان به‌رودخانه باژر که وبا مجرای رودخانهٔ مزبور سرابالا تا ملتقای چم بردیك و ازآنجا بسا قرب نقاط پشته کوه چهل‌چارك وبعد بازبارعایت مجرای میاه ازذروه‌های‌موسومه به کیره‌بران وبسرام ناسان و بند کوه کوچك وبند غربی ربحانی و سلطانی (یعنی آواز راوك) و سوربان و گردنه قری بران و کوه کله‌رش و کپرو کول امبی وسراول و ذروهٔ مغرب کوچکه سومو و شینه‌تال و بله کوه و هراوبل گذشته بعدهٔ رعایت مجرای میاه رشته کوه قندیل متروك گشته از روی پشته‌مابین هراوبل و گردنه بوروش قوران‌در پائین دهنهٔ‌تنك خانیك خرابه از ملتقای رودخانه خانیك و رودخانه سرالباق از سار رودخانه بـه یمین گذشته باقرب نقاط ذروه کوه میرعمر که کوه مزبور از سلسله کوه هراویل وبوروش قوران‌معدوداست‌رسیده‌باقلل آن‌به ذروهٔ قراحصار وازآنجا باروی

نهٔ که‌در سمت مغرب قریهٔ ساطمانیس واقع است برای تقاطع دره قنوربه
درای‌رودچارچمن و بامجرای آب کورجان سرابالارفته به‌روی پشتهٔ که‌در
سوب‌آب کورحان‌است گذشته وبه امتدادآن به‌ذروهٔ غربی‌خضربابا‌وازآنجا
ذروه‌های موسومه بــه‌ کوری باهبن و کدك کورچیان و کدك نظر بیك و
رنکراده‌گذشته و بعدبه مغرب پیچیده از روی دروه های پشته مابین
ب‌بزك‌وخراب سورك‌به‌تپهٔ‌قرامحمودآلان منتهی گردیده واز آنجا بامجرای
هصو و ترشك چای‌که در نقطهٔ خریطه های رسمیه است به ملتقای رود
وقلی‌چائی رسیده وارآنجا بامجرای آبی که‌ازجانب غربی‌پشته موسوم‌به
سگ گهر می‌آید دره‌را رو به بالا رفته‌از منتهای دره ازروی‌دروه‌ها‌به دروهٔ
سلی‌بندرك وار آنجاار دروه‌های قرادره و کوره وبره‌سوره و کدك خزینه‌و
شب‌قلندری وقانلوبابا و قرقلیمه‌وسورلو گذشته‌وبه‌امتداد پشتهٔ که‌ازذروهٔ
سورلوبه جانب رودخانهٔ ساری صو ممتد است مجرای ساری صورا از بمس
هنسارعبور کرده بافرب‌نقاط پشتهٔ که ازجانب شرقی قریهٔ موسوم به‌انبك‌به
انب رودخانه ساری صوممتداست رسیده به‌امتداد دران‌متصلهٔ آن به اصل
روهٔ‌انبك وار آنجا به مابین‌دو کوه آعری منتهی‌وازآنجا به‌نقطهٔ که‌ملتقای
حدود دولتین بادولت فخیمه روسیه است متصل می‌شود این خط حدودنیز
که‌ار کیوه رودتا کوه‌آعری‌بیان شده‌است، علاوه‌برایکه به‌مقتضای تعلیمات
سنه‌خودمان مطابق حکم‌صریح فصل‌سیم معاهده اخیره ارضروم‌است چون
ودخانه کیوه رود و کلوی‌در درهٔ‌آلان تاحدعربی تسوش وبعده سلسله کوه
ولان و ابوالفتح تادهنهٔ‌بنك قاسمه‌رش یعنی‌قریه‌شبنه عبارت‌ازحدودطبعیه
ست وهم چنین درسمت لاهجان هم از دروه موسوم به کل کلینه (که مبداء
سلسله منصله کوه قندیل‌معروف و سلسله مزبور تااواخر ممتداست) تاذروهٔ
بیدان‌یعنی‌تاجنوب‌در بارژ که واقعه‌درمحال برادوست‌و کذالك از شمال دره
بارژ که یعنی‌از ذروه‌های‌چهل‌برد و کوه کوچك تاذروهٔ مبرعمر (که‌درجنوب
دره قبورمن‌محال خوی واقع‌است) و بعده‌ازذروهٔ تندرك تاذروهٔ سنورلو،خط

حدود مزبور به امتداد رشته کوه قندیل و بارعایت مجرای میاه ازذرات متصله ومتسلسله مزبوره مرور کرده بدین جهت به حدود طبیعیه منطبق است.
وچون حدود طبیعیه مزبوره عبارت ازجبال متصله ومتسلسله است درمیان عشایر طرفین به حکم سد سدید و سور استوار بوده هجوم غافلافه آنها را به یکدیگر مانع آمده امنیت وآسایش اهالی طرفین را مطمئن خواهد نمود علاوه برآن بقرار صورت سند قطع حدودیکه از طرف دولت علیه عثمانیه قریب ده سال قبل از انعقاد عهدنامه اخیره درخصوص رود ترك بعض اراضی به ادعای اینکه موافق عهدنامهٔ قدیمه سلطان مرادی بایدازطرفین به یکدیگر رد شود به امر دولت عثمانیه و دلخواه ایشان قلمی و امضاء و مبادله آن به دولت علیه ایران بموجب تحریرات رسمیه تکلیف شده است چنین معلوم و محقق می‌شود که موافق همین خط حدودیکه مابیان نموده‌ایم خیلی زیادتر از خط حدود مندرجه درسواد سندمزبور، اراضی ازطرف ایران بدولت علیه عثمانیه ترك شده‌است زیرا بموجب سند مزبوره دره قورو دره بارژ که کاملا و اراضی و دهات موسومه به سرالباق واقعه در یسار رودخانه الباق به‌جانب ایران منظور شده ولی بموجب خط حدودیکه ما بیان نموده‌ایم از منتهای غربی هریکی‌ازدره‌های مزبور بقدردوسه میل مربع به سبب اینکه درخارج منطقه خریطه‌های رسمیه بوده‌اند بانضمام بعضی اراضی‌واقعه درداخل منطقه که درمغرب خط مذکوره مانده‌اند فاضلا بدولت علیهٔ عثمانیه ترک میشود چون اکثر نقاط حدودیکه در حق بلوکات سردشت و بیتوش ذکر کرده‌ایم بحدودطبیعیه ازقبیل رودخانه کیوه‌رود وررود کلوی وذرات دولان ولقابکیره و بروسپیان و فقیه باباخیر و مابین وسرفرخه وکل کلینه منطبق است ودر سمت تنگ قاسمه‌رش از متصرفات عثمانیه بلوکی غیر از پشت درنیست که آنهم درخارج منطقهٔ خریطه‌های رسمیه‌است و علاوه برآن درضمن مذاکرات مأمورعثمانی درمجالس ارضروم مصرح است که اراضی کائنه درتصرف ایران از بابت سردشت و تیبوش معادل یکصد و بیست قریه است و حال آنکه خط حدودیکه ما بیان نموده‌ایم حاوی اینقدردهات نمیباشد ، علیهذا گمان داریم که احتیاجی به اقامهٔ دلیل دیگرنخواهد بود ، مع‌مافیه بجهت

اثبات اینکه دولت علیه ایران به سبب اختیار معاهدهٔ اخیره برای اینکه منازعات حدود قدیمه کلیناً بین‌الدولتین دفع شود ، در این حوالی از بابت حدود قدیمه خود چقدرها بخشیده‌است، بیانات‌آتیه‌را علاوهٔ مقال مینمائیم.

سلیمان عزی افندی که در زمان سلطان محمود اول جنت مکان، وقایع نویس مخصوص ایشان بوده،درضمن تاریخ خود که فیمابین عثمانیه معروف و معتبراست در ورق بیست ونهم محاربه با نادرشاه جنت آرامگاه یعنی در جزو وقایع سنهٔ یکهزار و صد و پنجاه و هشت هجری که عبدالله پاشا والی دیاربکر بتاخت و تارممالك ایرانیه مأمور بوده است، بعنوان اینکه خلاصه مفهوم تحریرات وارده از عبدالله پاشای مزبور به درسعادت (یعنی بابعالی) است می‌نویسد

« حسب‌المأموریت با عساکر منصوره که به معیت او ترتیب شده بود
« از موصل حرکت و به ممالك ایرانیه دخول و بهر طرف آغاز ترک و تاز
« و قوت قاهرهٔ اسلامیه را ابراز کرده تا به محل موسوم به سردشت
« که در حوالی ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) واقع است اتصال جوش
« تخریب واحراق‌نموده درتاخت‌وتاراج ایل والکای‌اعجام خیبت انجام ید »
« طولای حلادت اظهار و بهر کس از رفضهٔ بدکار دچار شدند ، اتصال تیه »
« بئس‌القراروجلب‌غنائم بیشمار کردند و علاوه برآن محمدقلیخان مکری »
« را با عشایر خود کوچانده به‌سنجاق کوی رسانیده و بعد مراجعت خود »
« را به حوالی کرکوك عرض واخبار نموده است »

وبار درتاریخ مزبور در ورق دویست وپنجاه وهشت ، چهار سال بعد از مصالحه نادرشاه مغفور تقریباً سه‌سال بعد ازوفات ایشان یعنی درضمن‌وقایع سنهٔ یکهزار وصد وشصت وچهار هجری درجزو خلاصه تحریرات وارده از سلیمان پاشا والی بغداد مشروحاً مبین است که قلعهٔ اربیل از سرحدات منصورهٔ عثمانیه وملاصق به‌ثغور ایران بوده وبرای منع وزیر مشارالیه از حرکات عسکریه‌درحدود ایرانیه ومنع‌طوایف عسکریه ازاضرار اهالی‌ایرانیه امرعالیشأن سلطان عثمانی شرف صدور یافته‌است

چون از تواریخ عثمانیه معلوم می‌شود که صورت حدود و سنور قدیمه به صحابت گنجعلی پاشادرسه‌چهل وهشت از طرف سلطان محمودبه‌نادرشاه فرستاده شده است یعنی زیاده ازدوسال‌مباحثه حدودسنور درمیان‌دوشهریار تاجدار مرقوم، خاصه به واسطهٔ سرداران مذکور حرباً وصلحاً امتداد یافته است ، البته بعد از این‌تفاصیل عرایضی که مثل عبدالله پاشا وسلیمان پاشای مرقومان دووزیرمعتبر به‌فاصلهٔ شش ، هفت‌سال‌یکی در وقت جنگ ودیگری درهنگام صلح به دولت‌فرستاده‌اند واوامر منیعهٔ‌دولت علیه عثمانیه که‌جواباً صادرشده است ، ازطرف عثمانیه مبنی به کمال بصیرت واین معنی‌خارج از حیزانکار خواهد بود و علاوه برآن مضمون همهٔ تحریرات مزبوره مطابق و مؤید یکدیگر هم می‌باشند علیهذا معلوم ومحقق می‌شود که‌کوه اربیل از حدود قدیمهٔ ایران بوده ، اراضی و محالات و نواحی واقعه درحدود مزبوره با سردشت (که ازعایت وسعت واعسار محال مزبوره مأمورت مخصوصه به تاخت وتازآنها دست‌آویز مفاخرت‌امثال عبدالله پاشا وزیرمعتبری بوده‌است) برحسب معاهدات قدیمه ملك مشروح دولت علیه ایران بوده‌است ، حتی‌بعد از تاخت وتاز مزبوربازمراجعت کردن عبدالله‌پاشا نیز مؤید ملك‌ایران بودن آنهاست

بنا براین ، ثابت ومحقق‌می‌شود که اگربه ظن‌مأمور عثمانیه‌سنورقدیمه دولتین واقعاً گردنهٔ چغان بوده است ، خط حدود قدیمه از گردنهٔ‌چغان به کوه اربیل گذشته‌وبعد بطرف وان می‌رفته است علیهذا هیچ شبه نمی‌توان نمود دراینکه موافقت خط استاتو قوئی که ما برطبق معاهدهٔ اخیره بعنوان خط حدود جانب سردشت بیان‌نموده‌ایم،نواحی‌ومحالات‌مسطورالاوصاف‌واقعه فیمابین خط مزبور و کوه اربیل کافتاً بروفق‌معاهدات‌قدیمه‌ملك‌مشروع‌دولت علیه‌ایران‌بوده‌وبرحسب حکم‌حدودی‌معاهدهٔ‌اخیر همه‌را بذل وفدانموده است چون‌ازتفاصیل‌مزبوره‌محقق‌میشود،خط‌استاتوقوئی که مابیان نموده‌ایم اینهمه اراضی ومحالات‌رابدولت‌علیه‌عثمانیه‌واگذارمی کند، علیهذا‌معلوم می‌شود که اعتقاد ما به اینکه در باب خالصانه ومطابق واقع بودن خط‌مزبور احتیاج

به اقامهٔ دلیل دیگراحتیاجی ملحوظشود موافق آن از طرف ما ابراز واثبات خواهد شد اما دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذرات موسومه به سرفروخه، کل کلینه که مبداء کوه قندیل درسمت سردشت هستند، یعنی از ابتدای بلوك لاهیجان تاآخر سرحد بیان نموده‌ایم، اولا چون معلوم است که سلسلهٔ متصله کوه قندیل از ذروهٔ مزبوره تا ذروهٔ موسومه به سنورلو که‌در جانب ماکو است ممتد شده فقط به غیر از جانب غربی دره باژرکه و دره قتور درسایرجاها داخل منطقه هم می‌باشد.

علیهذا از دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذروهٔ کل کلیمه تا دراب میرعمرو قرا حصار (که درجانب جنوب غربی درهٔ قتوراست) بیان شده است :

یکی تحریرات رسمیهٔ مأمورین دولتین فخیمتین واسطه است که متفقاً به‌مأمور عثمانیه نوشته‌اند مشعر بمنع‌پاشای رواندوز که‌بدون اجازت‌مامور ایران از دروهٔ کله‌شین بداخلهٔ ایران‌نگذرد، تحریرات مزبوره ثابت می کند که سلسلهٔ مزبوره به حکم استاتوقو حدود سمت لایجان واشنویه است

دوم، صورت یك‌قطعه سند قطع حدود است که تقریباً درسنه یکهزارو دویست وپنجاه تاپنجاه وهشت وایام انعقاد مجالس ارضروم یعنی در زمان والی گری غالب‌پاشای مرحوم درارضروم به‌غالب پاشا وبعده به‌خلف اواسعد پاشا وبعدبه خلف او خلیل‌کامل پاشا ازطرف بابعالی‌به‌آرزوی امضاء ومبادلهٔ مأمورین ایران در خصوص مادهٔ قطع حدود فرستاده‌اند، چون سند مزبور حاوی حقوق ایران نبوده، ازطرف ایران امضاء وقبول نشده است، مع مافیه بقراریکه درسند مزبور مسطور است، محال گور که درمغرب درهٔ باژرکه یعنی درجانب غربی رشته کوه قندیل واقع است وکذالك قلعهٔ باشقلان و وبرالباق واشکدان وغیره وغیره که باز درجانب غربی سلسلهٔمذکوره واقع شده‌اند درتصرف ایران‌بوده‌اند، برای اینکه‌درجانب‌غربی سلسلهٔ مزبوره‌اند محال کوررا درسمت‌باژرکه وباشقلان‌ووبرالباق وسایراراضی ومحال‌مذکور-الاسامی را درسمت صومای وچهریق‌مطالبه کرده ، بلوك‌قتوروچهریق‌وامثال

آنها اراضی‌ومحالی‌را که درجانب شرقی‌سلسلهٔ مذکوره بوده‌اند به انضمام سرالساق به ایران ترك می‌نموده‌اند ، ایمعنی دلیل کافی است برایکه در سمت بازرکه‌وچهریق سلسله مذکوره به‌اعتقاد عثمانیه من‌القدیم خط‌حدود بوده بلکه داخل‌حدود قدیمه ایران بوده است

سیم، اعتراف مأمور عثمانیه‌است درمجالس ارضروم که صریحاً حاوی‌است به‌اینکه‌محالات مزبوره درحین عقد معاهدهٔ اخیره درتصرف ایران بوده‌است

چهارم، تصریح نعیما مورخ معروف عثمانیه‌است که درجلد سیم تاریخ نعیما درصفحهٔ دویست و شصت و نه درضمن وقایع سفرسلطان مراد رابع به‌تبریزومعاودت اوتصریح کرده است که قطور درتصرف ساخلوی ایران مانده فتحش میسر نگشته است و گذشتن از گردنهٔ خانه شور را که دروهٔ معروفهٔ قندیل درسمت چهریق است صریحاً به گذشتن از سنور قزلباش تعبیر کرده است، این تفاصیل دلالت دارد که سنور قدیمهٔ این حوالی‌درجانب شرقی‌سلسلهٔ مزبوره نبوده وبلوکات مزبوره درتصرف ایران بوده است‌علیهذا ثابت می‌شود که خط استاتوقوی آنها هم نمی‌تواند در جانب شرقی سلسلهٔ مزبوره بوده باشد

ثانیاً بیائیم‌به دلائل مطابق استاتوقوبودن خطی که درحق اراضی‌واقعه درسمت شمال دره قطورتاآخرسرحد بیان‌نموده‌ایم ازقطوربادزوهٔ سنورلو که در حدود ماکو است‌متصرف بودن‌دولت علیهٔ ایران به‌بلوکات‌آخورك وآباقا و قازلی گول و هیچگونه ادعا نداشتن دولت علیه عثمانیه درحق قازلی گول هم ازصورت‌سند قطع حدود مذکوروهم‌ازمذاکرات مأمورعثمانیه درمجالس ارضروم مفهوم ومثبت است چون جای انکاروقابل مباحثه نمی‌تواند بود که حد طبیعی بلوکات آخورك وآباقابه معرت منطقه خریطه‌های رسمیه و خیلی تاآنطرف‌ترهم‌منتهی می‌شود وکذالك سورقازلی گول‌هم گدوك‌خرینه است که‌معبرعموم قوافل‌است‌وهمهٔ عالم‌می‌دانند که مستحفظین‌طرفین قوافل‌را به گدوك مزبوررسانیده‌مراجعت می‌نمایند وازآنجا تادزوهٔ سنورلوهم چه‌به

اقتضای طبیعت محلیه‌وچه به‌دلالت اسمیه نیردلیل سنوربودن‌آن مابین ماکو وبایزیداست وازذروهٔ سنورلوتاکوه آغری مبداء حدود ایران وروس هم‌خط حدودیکه امتدادداده شده‌است چون‌از اراضی‌بایره‌واقعه‌درمیان‌دهات‌طرفین گذشته‌است این‌معنی‌دلیل‌مبل طبیعی‌است وعلاوه‌بر آن‌به فاصلهٔ‌زیاد درجانب مغرب‌آن‌محل‌موسوم به‌تمورقاپو (دمورقاپو) که بدلالت‌اسم‌خودش‌خط‌حدود بودن آن واضح است ، بطرف عثمانیه مانده و بفاصله بسیارکم در جانب مشرق‌خط‌مزبور‌محل‌موسوم به‌یار‌م‌قیه به‌سبب آنکه مسلماً‌درتصرف‌ایران‌بوده است به‌طرف‌ایران مانده است‌علیهذا محقق می‌شودخط حدودیکه‌ازشمال دره قتورتاکوه‌آغری بیان نموده‌ایم کلیتاً مطابق استاتوقواست مع‌مافیه‌اگردر نظرقومیسیون‌بازاحیاجی‌به‌مداکره بوده باشد به‌بزئیدبیان حاضرم برای اشعاراینکه دولت علیه ایران درازاء معاهدهٔ اخیره دراین سمت‌ها نیزتقریباً ازحدود قدیمهٔ خودش چه‌قدربذل وفدا نموده است،بهمین قدراکتفامی‌نمائیم که اساس‌تمامی معاهدات‌قدیمه کلیتاً معاهده‌سلطان سلیمانی بوده‌وبه‌موجب سنورسلطان سلیمانی‌قارص وبایزید داخل‌حدود ایران بوده واین‌معنی‌چه‌از بعض تواریخ عثمانیه وایران وچه از صورت نامه‌جات مندرجه درمجموعهٔ منشآت فریدون بیك که درنظر عثمانیه محل اعتباراست، مفهوم است کذالك درتواریخ ایران این‌فقره هم‌مسطور است که بعد ازمراجعت سلطان‌مرادرابع از سفر تبریز ، حاکم بایزید به‌سبب آنکه در قلعه‌داری فتور کرده بود از طرف شاه صفی جنت‌مکان‌جرا داده ومعاتب شده‌است ، بنابراین محقق‌میشود که خط حدود قدیمه ازسمت‌الباق ودیارین بطرف قارص‌می گذشته‌وبرحسب معاهده سلطان مرادی‌قارص وبایزید ازممالك حقیقیهٔ ایران معدود می گشته است ولی درازاء معاهدهٔ اخیره ارضروم ازطرف ایران به‌دولت عثمانیه‌علناً بذل وواگذار شده است

بیانیم‌به‌رد وتسلیم‌دره‌قتوریعنی بلوك‌قتوروامثال آن‌اراضی ومحالی‌دیگر که‌حین‌عقدمعاهده‌اخیر ودرتصرف‌دولت‌علیه‌ایران‌بوده وبعدازمعاهده‌ازطرف

مأموران سرحدیه دولت علیهٔ عثمانیه وعشایر آنها تخطی حدود وغصب کرده‌اند چون در خصوص استرداد عموم این مقوله اراضی (که بعد از معاهدهٔ اخیره غصب شده اند) و ارجاع آنها بحال استاتوقو از طرف دولتین فخیمتین متوسطین تأمینات قویه به دولت علیه ایران داده‌شده و دولت علیه ایران هم به اعتماد تأمینات مرقومه منتظر وقت انعقاد مجالس حل مسائل سرحدیه بوده واین معنی حقوق ایرانیه را درحق اراضی مزبوره کافتاً یکدرجه هم تأیید کرده‌است ودر نظر دولت علیه عثمانیه هم اقوی وکافی بودن تأمینات مزبوره غیر قابل انکار است علیهذا اکنون که بعونه تعالی بطور سزاوار شأن مصافات دولتین بواسطه اجتماع قومیسون مختلط تحدید حدودحل مسائل سرحدیه بمیان آمده به مذاکرات لازمهٔ آن ابتدا شده است لزوماً اخطار می‌نمائیم که زمان رد آن‌طوراراضی به‌دولت‌علیه ایران و فعلامجری داشتن تأمینات مرقومه رسیده‌است ، خصوصاً درباب دره قتور که یك نقطهٔ مهم استراطژی است وسوء تأثیرات‌آن درحق‌ایران فاحش وغیر قابل‌اغماض است وعلاوه برآن تا دوفرسخ‌ونیمی شهر خوی ممتد شده قابل و محتمل است از عشایر سرحدنشین که بر قتل‌و غارت وسرقت‌وشرارت عادت کرده‌اند جماعت سرحد واشرار دریك شب دودفعه پیاده به خیال سرقت یا غارت از درهٔ مزبوره به شهر خوی رفته معاودت نمایند و کذالك از دره مزبوره به شهر تبریز که مرکز حکومت آذربایجان است ، اشقیای سواره می توانند در یك شب رفته و مراجعت کنند

با این تفاصیل در تصرف عثمانیه ماندن دره مزبوره علاوه بر اینکه خلاف معاهده ومغایر تأمینات مرقومه است ، تنها به ملاحظهٔ احوال معلومهٔ عشایر بی‌نظام متوقف امتداد خط حدود هیچ تردید نمی‌توان‌نمود که‌ممکن است‌موجب اخلال امن‌وآسایش شهر تبریز و شهرخوی وتمامی اراضی واقعه در مابین آنها واراضی ومحال مجاور فتور گردیده دائماً بین‌الدولتین تا اخلال صفوت ومسالمت هم اسباب فتنه وفساد بشود

بنا براین عدم اغماض دولت علیه ایران درخصوص این حق خود طبیعی است، کذالك به ملاحظات حسنه و خیریه شیوهٔ عهده‌داری ورعایت امن و آسایش حدودی هم که مرکوز خاطر دولت علیه عثمانیه است مغایر است علیهذا در خصوص تعجیل رد اراضی مغصوبهٔ معلومه به ایران و انفاد اجرای کامل احکام معاهدهٔ اخیره و تأمینات مرقومه موافقت محققانه قومیسیون را عن صمیم‌البال دعوت کرده و بعنوان خاتمهٔ لایحه خودمان همان شرطی را که درابتدای لایحه‌مان نموده‌ایم تکرار وختم کلام می‌نمائیم

مهرها، طغراها و توقیع های

پادشاهان ایران از ایلخانیان تا پایان قاجاریه

بقلم:

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

رسم مهر کردن ودستخط‌گذاری (توقیع) [2] نامه ها و مکاتیب و فرمانها ازدیرباز در ایران معمول بوده‌است ونمونه های بسیارازاین‌مهرها وتوقیع ها وطغراها در دست است که خود میتوانداز بسیاری جهات مورد پژوهش و بررسیهای تاریخی قرار گیرد

در بارهٔ سجع مهرهای پادشاهان ایران دورهٔ اسلامی تاکنون سه مقاله در مجلات فارسی [3] بچاپ رسیده است و

۱ـ دربارهٔ مهرهای پادشاهان ایران پیش‌از دورهٔ اسلامی، آقای رکن‌الدین‌همایون فرح مقاله‌ای جامع‌دردست‌نوشتن‌دارند وما وعده میدهیم بزودی آنرا دریکی ازشماره‌های مجله از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم.

۲ـ توقیع درلغت بمعنی نشان‌گذاردن است ونوشتن عبارتی درپای نامه‌را هم‌توقیع میگویند. دستوراتی راکه پادشاهان وامرا درزیر عرایض و گزارشها می‌نوشتندنیز توقیع میگفتند وچون درپای این‌نوشته‌ها ودستورات امضا می‌کردند رفته‌رفته توقیع بمعنی‌امضا هم بکار رفته‌است.

۳ـ مقالهٔ شادروان دکتر علی مطاهری‌بنام«مهرهای پادشاهان‌ایران (۸۸۴-۱۳۴۵ قمری)»درمجله یغما سال پنجم شماره ۲ ومقالهٔ دوست دانشمندم آقای‌طاهری شهاب زیر عنوان «سجع مهرسلاطین ایران» درسالنامهٔ کشورسال یازدهم‌وهم‌مقالهٔ‌دیگری ازایشان‌بنام «سجع مهرسلاطین وشاهزادگان وصدور ایران» درشمارهٔ هشتم سال‌دوم مجلهٔ وحید.دراین مقاله اخیربخشی هم به‌سجع مهرشاهزادگان وصدور تخصیص داده‌شده‌که بسیار مفید و بی سابقه‌است.

خاورشناس انگلیسی رابینو H Rabino نیز در کتابی بنام« سکه‌ها ، نشا و مهرهای پادشاهان ایران» با حائی که نواسته‌است عکسهائی از آ راهم نشان داده‌است[٤] ولی باید‌دانست چون‌هیچیك ازاین‌کارها کامل‌نبوده بخصوص که در برابر هر سجع مهر، عکس و شکل آنرا هم ارائه نداده چنین بنظر میرسد لازم باشد تحقیقی جامعتر - اگرچه بار هم‌کامل نباشد دراین‌باره صورت گیرد بدین سبب دراین شماره بدرج سجع مهر پادشاه ایران در دوره اسلامی و نقش توقیع‌ها و طغراها وعین دستخطهای ایشـ با ارائه تصویر وشکل هریك ازآنها تا آنجا که مقدور بوده است می‌پرداز وخود معترفیم که این‌تحقیق‌هم هنوز‌کامل‌نیست زیرا‌بمرور که اسناد وفرما و‌نامه‌های تاریخی بدست‌آید بی گمان مطالب تازه‌تری برای این مبحث افزو خواهد شد

اولا ـ سجع مهرها

ایلخانان

۱ـ مهر ارغون (٦۸۳ـ٦۹۰ هجری قمری)

این مهر قدیمترین مهریست که تا کنون در دست داریم و آن بسر ر نامه‌ای خورده است که ارغون به فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه نوشته است سجع آن مهر بخط چینی و مفهوم و معنی آن بقسمی که آبل رمـ Abel Remusat خوانده است چنین می‌باشد[٦]

« مهر معین‌الملك ومصلح‌الملة»[۷]

٤ـ Coins، Medals and Seals of The Shahs of Iran (1500 -1948) چاپ آکسفرد سال ۱۹۵۱

٥ ـ اصل این نامه دربایگانی ملی پاریس بشمارهٔ AE.III 202 ضبط است و یکی از شماره‌های آینده مقاله‌ای‌دربارهٔ آن خواهیم نگاشت

٦ـ ن گ به‌مقاله او درنشریهٔ موسسهٔ سلطنتی فرانسه ـ فرهنگستان ادب و کتیـ دوره اول (۱۸۱۸-۱۸۲۲) ص ۳۷٤

۷ـ عین عبارت فرانسوی آن چنین‌است

au du ministre d'Etat (Aide du royaume) Pacificateur des Peuples
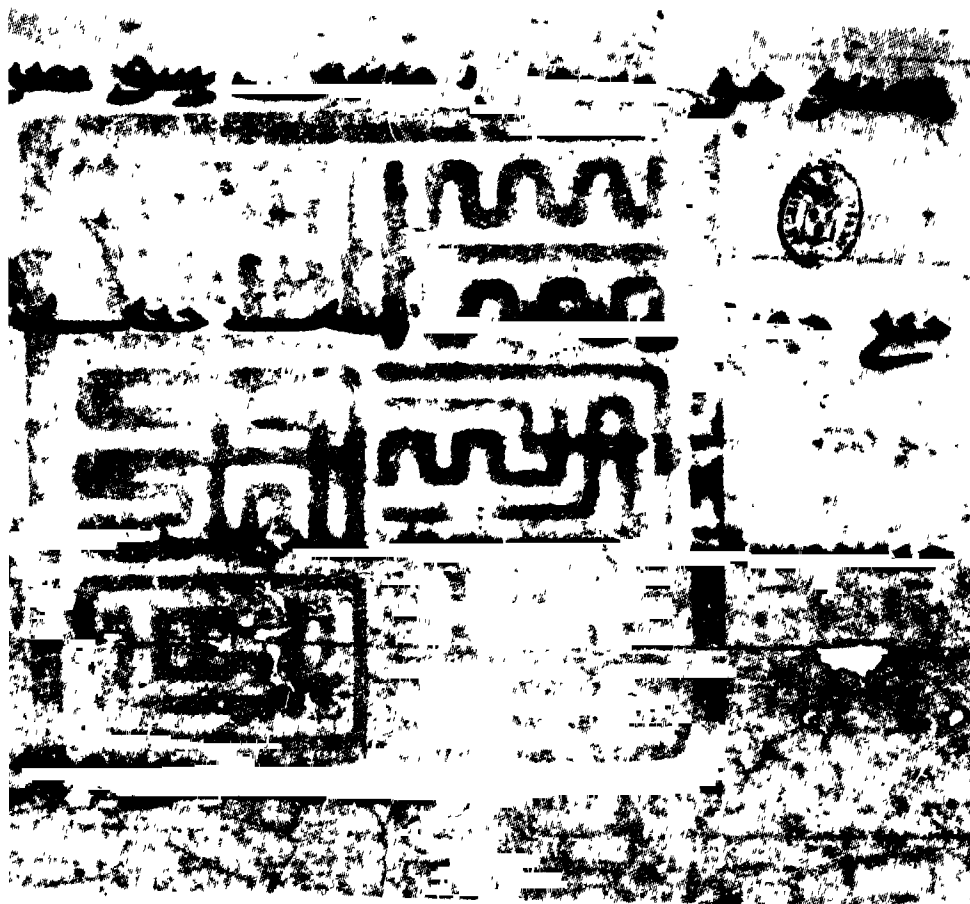
شکل ۱ ـ اثر آل تمغای ارغون

۲ـ طغرای غازان خان (۶۹۴–۷۰۳ ه ق)

ازغازان اثرمهری هنوز ندیده‌ایم ولی سواد طغرای آنرا بموجب ضبط رشیدی‌میدانیم که چنین بوده است[8]

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بقوة‌الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان‌سلطان‌محمود غازان»

۸ـ ن. ك به جامع‌التواریخ ج ۲ چاپ دکتر کریمی از ص ۱۰۰۵ به‌بعد

۳- مهر الجایتو خدابنده (۷۰۳-۷۱۶ ه ق)

الف - ازمهرالجایتو خدابنده متاسفانه در حـال حاضر عکسی نداریم ولی میدانیم که این مهر بر روی نامه‌ای که بتاریخ هشتم محرم ۷۰٤ ه ق به‌فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه نوشته شده ، خورده واصل‌آن نیز دربایگـانی ملی پاریس ضبط میباشد سجع‌آن بخط چینی ومعنی‌آن چنانکه‌آبل رموزا آنرا خوانده چنین است .[۹]

«برحسب فرمان عالی . مهروارث امپراطور، مأمور انقیاد ده هزار بربر»

ب - طغرای‌الجایتو

بطوریکه آبل رموزا نوشته است بر بالای نامهٔ الجایتو به فیلیپ لوبل این جمله نیزدیده میشود

«غیاث‌الدین خدابنده محمد»[۱۰]

وقاعدةً عبارتی بدین شکل که بربالای نامه نوشته شده باشد جز طغرا چیزی نمیتواند بود

جلایریان

۴- سلطان احمدبن اویس (۷۸٤-۸۱۳ هجری‌قمری)

الف - ازمهرپادشاهان آل جلایر تنها اثر وسجع مهر سلطان احمد پسر سلطان اویس جلایررادردست داریم که‌برحسب رسم وعادت‌آنروزها،چندین بار برروی فرمانی‌بنام شیخ صدرالدین صفوی خورده است[۱۱]

مهرو یا آل تمغای [۸] مـزبور که بخط کوفی است شکل چهارگوشه‌ای

۹- مقالهٔ آبل‌رموزا ص ۳۹۲

۱۰- همان مقاله وهمان‌صفحه

۱۱- اصل این فرمان در کتابخانه ملی پـاریس و بشماره Suppl.Pers. 1630 ضبط است وبرای آگاهی بیشتر دربارهٔ این‌فرمان به‌مقالهٔ فرمان منسوب بـه‌سلطان احمد جلایر ،بقلم‌نگارنده درشمارهٔ۵سال سوم بررسیهای تاریخی (ازص۲۷۳ تاص۲۹۰) وکتاب یکصد و پنجاه سندتاریخی ازجلایریان تاپهلوی تألیف‌نگارنده (ص۹-ص۱۵)رجوع کنید

باندازه ۱۲/۵ × ۱۲/۵ سانتیمتر دارد[۱۲] ومتن آن شامل شش سطر است وشادروان قزوینی آنرا چنین خوانده است[۱۳]

«لااله‌الاالله محمد ورسوله ارسله بالهدی و دین‌الحق لیظهره‌علی‌الدین کله و کفی بالله شهیدا ومالنصرالامن عندالله العزیزالحکیم فی‌سنة تسع وخمسین وسبعمایه وصلی‌الله علی سیدنا محمد» و درحاشیه‌آن چنین نوشته است،

«لااله‌الاالله وحده لاشریك‌له ، له‌الملك وله‌الحمد یحیی ویمیت وهوحی‌لایموت بیده‌الخیر وهوعلی‌کل شیئی قدیرنعم‌المولی ونعم‌النصیر»

و درچهار گوشه‌مربع، نام خلفای راشدین ابوبکروعمروعثمان وعلی‌ثبت شده است (شکل۲)
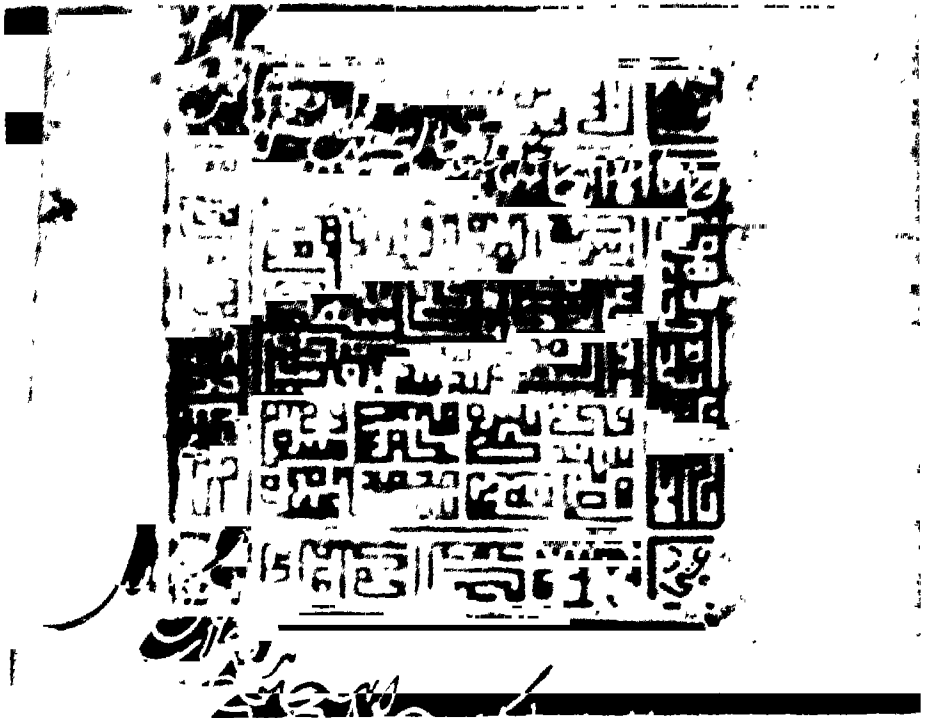
۱۲ــ آل‌تمغا بمغولی بمعنی مهرسرخ (آل = سرخ وتمغا = مهر)است وآنرا بـا مرکب سرخ روی فرمانها واحکام ونامه‌های پادشاهان میزدند ودونوع تمغای دیگـر هم بوده‌است یکی آلتون تمغا (مهر طلائی، بامرکب‌طلائی) وقراتمغا (مهرسیاه بامرکب سیاه)

۱۳ــ مقالهٔ «فرمان سلطان اویس جلایر» درشمارهٔ ٤ مجله‌یادگار سال یکم.

بطوریکه ازمقایسه تمغای ارغون وسلطان احمد برمی‌آید، جلایریان طرح تمغای خود را از تمغای ایلخانان تقلید کرده‌اند (ر. ک به‌شکل۱)

ب ـ توقیع سلطان احمد که درپای همین‌فرمان دیده میشود «احمدبن اویس» است (شکل)

تیموریان

۵- ازمهرپادشاهان تیموری هم تنها اثر وسجع مهر امیرتیمور گورکان (۷۸۲-۸۰۸) که «راستی رستی» بوده است دردست میباشد واثر این مهر را درپای نامه‌ای که امیر تیمور به‌شارل ششم پادشاه فرانسه نوشته‌است می‌بینیم[۱۴]

شکل ٦ شماره ٤ ـ اثر مهر امیر تیمور گورگانی
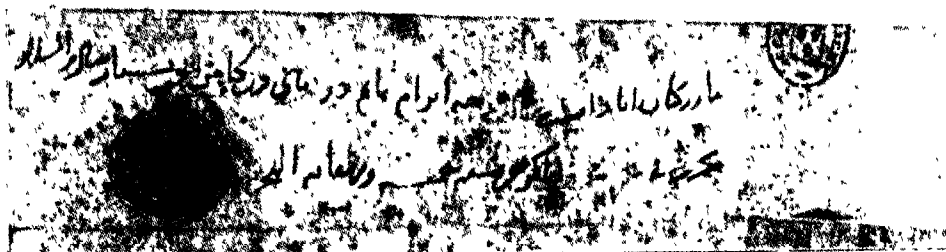
قراقویونلو

٦ ـ جهانشاه قراقویونلو(۸٤۱-۸۷۲)

سجع مهراوچنین بوده است

من عدل ملك جهانشاه ـ من ظلم هلك (ازفرمان مورخ۲۷جمادی‌الاولی سال ۸٦۷ هجری قمری)[۱۵]

۱٤- متن این نامه وعکسی‌ازآن را شادروان محمدقزوینی باتوضیحاتی درمجله کاوه شماره۵دوره دوم بچاپ رسانیده است و اصل‌نامه مزبور در بایگانی ملی‌پاریس طی شماره AE III 204 محفوظ میباشد

۱۵- این‌همان‌سندیست که‌دوست دانشمندمن‌آقای‌طاهری شهاب‌درباره‌آن‌به‌نقل ازجلد سوم کتاب‌تاریخ‌ادبی‌ایران تألیف‌براون(ترجمه آقای‌علی‌اصغرحکمت) اشاره کرده‌اندوماعکس آنرا ازرساله ایرانشناس دانشمند آقای ژان‌اوبن Jean Aubin زیر نام « یادداشتی بر چند سند ازآق‌قویونلو» چاپ دمشق ۱۹۵٦ نقل کرده‌ایم
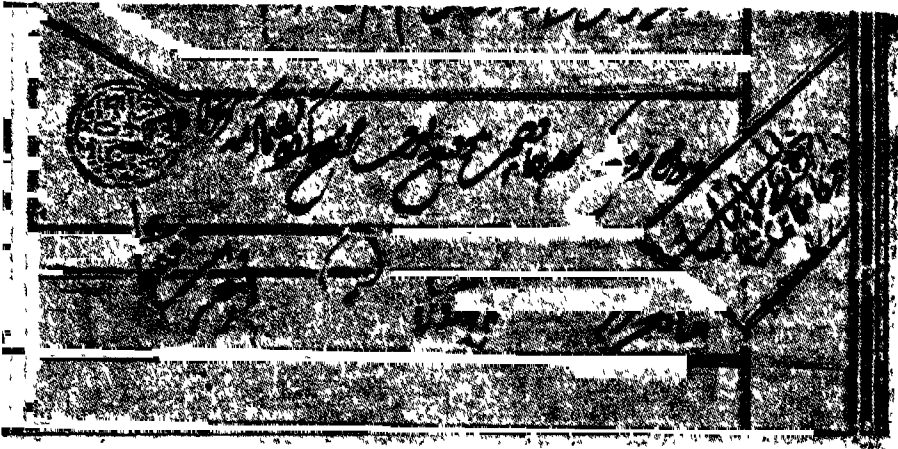
تصویر شمارہ ۳ ـ توقیع سلطان احمدبن اویس جلایر

سکل شماره ٥ ـ اثر مهر جهانشاه قراقویونلو

۷ـ حسن علی (۸۷۲-۸۷٤)

ازاین پادشاه اثر مهری نیافتیم ولی نقش طغرای [16] او که در بالای فرمانی بتاریخ ۸۷۲ هـ ق باقی است چنین است

هوالمهیمن والمعز- ابوالفتح حسن علی بهادر سیوزومیز [17]

شکل شماره ٦ ـ نقش طغرای حسن علی قراقویونلو

۱٦ـ طغرا خطوط منحنی وپیچیده‌ای بود که پس‌از نوشته‌شدن فرمان وحکم،باآب‌زر یاشنگرف وگاهی بامرکب سیاه برBalای آن می‌کشیدندوآن بمنزله توشیح شاه‌بود طغرا گاهی خطی ساده گاهی شامل عباراتی‌هم بوده‌است

۱۷ـ ماتناداران ج ۱ فرمان شمارهٔ ٤

آق قویونلو

۸- اوزون حسن (۸۷۱-۸۸۳)

در فرمانی بتاریخ ٦ جمادی‌الثانی سنه ۸۸۰ نقش طغرای اوزون حسن بدین گونه است :

الحکم الله ابوالنصرحسن بهادرسیوزومیز [۱۸]
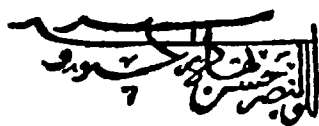
شکل شماره ۷ ـ طغرای اورن حسن

۹- یعقوب بیگ بن‌اوزن حسن

الف ـ سجع مهری بدین گونه از او در فرمانی بتاریخ ۱۵ رمضان ۸۸٤ ه‍ ق در دست است

ان‌الله ناصر بالعدل والاحسان ، یعقوب بن حسن بن علی‌بن عثمان [۱۹]

ب ـ سجع مهردیگری بدین‌شرح درفرمانی بتاریخ چهارم‌جمادی‌الاول [۲۰] ۸۹۲- دارالسلطنه تبریز

هرآنکه جانب اهل خدا نگهدارد خداش در همه حال از بلانگهدارد

یعقوب بن حسن ۸۹۲

شکل شماره ۸ ـ اثر مهر ونقش طغرای یعقوب بیگ

۱۸- همان کتاب فرمان شمارهٔ ٥

۱۹- طاهری شهاب ومطاهری

۲۰- ماتناداران ح ۱ فرمان ٦

ج ــ نقش طغرائی بدین شرح : « الحکم‌الله ابوالمظفر یعقوب بهادر سیوزومیز » ۲۱ (نگاه کنید به شکل ۸)

۱۰ــ رستم‌بیگ بن مقصود بیگ بن اوزن حسن

از این پادشاه دو سجع مهر ویك طغرا در دست است

الف ــ سجعی که برفرمان مورخهٔ ۸ ذیقعده ۸۷۸ وبدینگونه است

ومن رزقناه منارزقاً حسن رستم بن مقصود بن سلطان حسن ۲۲

شکل ۹ ــ اثر مهر ونقش طغرای رستم‌بیگ آق قویونلو

۲۱ــ همان کتاب و همان فرمان

۲۲ــ از ماتناداران ج ۱ فرمان ۷

ب ــ سجع دیگری بدین‌شرح

عدل کن کزعدل گردی صف شکن　　رستم مقصود بن سلطان حسن[۲۳]

در رسالهٔ « یادداشتی برچند سند ازآق قویونلوها » [۲٤] نیز فرمانی از رستم بیگ بتاریخ اول رمضان سال ۹۰۰ هجری قمری با عکسی ازآن‌بچاپ رسیده است واثر مهر دایره شکل رستم بیگ درگوشهٔ چپ وپائین فرمان دیده میشود که متأسفانه سجع آن خوانده نمی‌شود ولی از قرائن پیداست که مطالب سجع مهر ، همان بیت « عدل کن کزعدل　　الخ » میباشد

ح ــ نقش طعرا

چنانکه درتصویر شماره ۹ دیده میشود نقش طعرای رستم بیگ که بربالای‌فرمان مزبور نوشته شده‌چنین است

الحکم‌الله

ابوالمظفر رستم بهادر سیورومیر

و در فرمان دیگری هم که بتاریخ رمضان سال ۹۰۰ هجری است‌همین‌طعرا دیده میشود [۲۵] (شکل۱۰)

شکل ۱۰ ــ نقش دیگری از طعرای رستم بیگ

۱۱ــ احمدبیگ بن‌اغورلو محمدبن اوزن حسن

سجع مهر ونقش نگین او چنین بوده است

لب خشك مظلوم گوخوش بخند　　که ما بیخ ظالم بخواهیم کند[۲٦]

۲۳ــ طاهری شهاب

۲٤ــ اراس رساله که تألیف آقای ژان‌اوبن است پیش از این هم صحبت شد (ر.ك پاورقی‌شماره ۱۵)

۲۵ ــ رسالهٔ ژان‌اوبن و ماتماداران فرمان ۷

۲٦ ــ طاهری شهاب

۱۲ـ الوند میرزا پسر اوزن حسن

سجع مهر او در فرمانی بتاریخ ۱۰ رجب ۹۰٤ ایطور بوده است
الملك المنان ـ الوند بن حسن بن علی بن عثمان [27]

صفویه

اولا ـ مهرها [28]

۱۳ـ شاه اسماعیل صفوی بهادرخان (۹۰۷ـ۹۳۰)

الف ـ سجع مهر شاه اسماعیل اول که برروی مهری گلابی‌شکل باقیست ایطور بوده است [29]

« اللهم صل علی محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن رضی و حسین شهید کربلا ، زین‌العابدین ، محمد باقر ، محمد تقی ، علی نقی ، حسن عسکری ، محمد مهدی العبد اسمعیل بن حیدر صفوی ۹۱٤

شکل ۱۱

۱۴ـ شاه طهماسب یکم (۹۳۰-۹۸٤)

از شاه طهماسب اثر مهرهای متعددی با سجعهای متفاوت در دست‌است .

الف ـ مهر دایره شکل

---

۲۷ ـ از طاهری‌شهاب و مطاهری . در هر دو این مقالات الوند میرزا را اشتباهاً جزو سلسله قراقویونلو دانسته‌اند .

۲۸ ـ دراین بخش ازنقش طغراها بطوریکه در بخش پادشاهان آق‌قویونلو و قراقویونلو بعد از شرح مهرها ، ازطغراهای آنها هم گفتگو شده‌است ، صحبت نمی‌کنیم بلکه‌از آن ، درمبحثی جداگانه تحت عنوان طغراهای پادشاهان صفوی درپایان همین‌بخش گفتگو خواهیم کرد .

۲۹ ـ از کتاب رابینو

در وسط بندهٔ شاه ولایت طهماسب

در حاشیه « محمدالمصطفی علی المرتضی حسن الرضا حسین الشهید علی زین العابدین محمدالباقر جعفر الصادق موسی الکاظم علی بن موسی الرضا محمدالتقی علی النقی حسن العسکری محمدالمهدی »

از این نوع مهر و با همین سجع ، اثر سه مهر که از حیث حکاکی با یکدیگر اندك تفاوتی دارند دیده شده است تصویر دو نوع آنرا راببنو در کتاب خود آورده است (شکل ۱۲ و ۱۳) سومین آنها (شکل ۱٤) بر فرمانی بتاریخ ۹۰۰ خورده که شکل آن در کتاب ماتناداران درج شده است [۳۰]
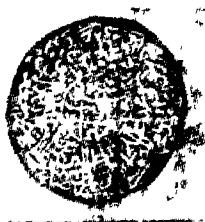
شکل ۱۲

شکل ۱۳
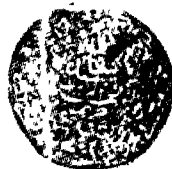
ب - مهر چهارم با سجع بندهٔ شاه ولایت طهماسب مهر مسودهٔ دیوان اعلی سنه ۹۷۷ [۳۱]

ج - مهر پنجم با سجع سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل [۳۲]

د - سجع مهر ششم که چهار گوش و بزرگ بوده چنین است [۳۳]

در سه طرف الله - محمد - علی

در وسط بندهٔ شاه ولایت طهماسب ۹٦۳

۳۰ - ج ۱ ص ۲٦۸ وچون نقش آن درست خوانده نمی‌شود از چاپ عکس آن خودداری کردیم دربارهٔ این مهر به مقاله آقای سمسار درشمارهٔ ۱ سال سوم مجله بررسیهای تاریخی نیز نگاه کنید

۳۱ - ماتناداران ج ۱ فرمان ۱٦ و همچنین درمقاله مطاهری

۳۲ - طاهری شهاب ومطاهری وسمسار

۳۳- سمسار مقاله فرمان نویسی در دوره صفویه شماره ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

در حاشیه. چون نامهٔ جرم ما بهم پیچیدند   بردند و بمیزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی   ما را بـه محبت علی بخشیـدند

شکل ۱٤
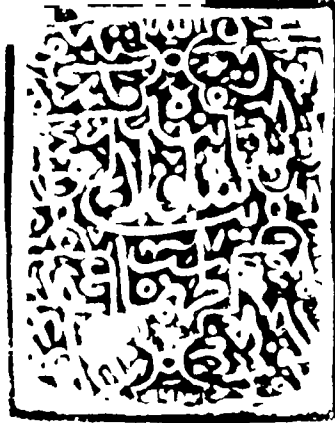
ه ـ سجع مهر هفتم شاه طهماسب که گلابی شکل است بدینگونه بوده است
در بالا . الله ـ محمد ـ علی
در وسط بندهٔ شاه ولایت طهماسب ۹٤٦

شکل ۱۵

در حاشیه . گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما
چرخ بردوش کشد غاشیهٔ شاهی ما [۳۴]

۱۵ ـ سلطان محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶)

الف ـ در بالا الله ، محمد،علی
در وسط علام شاه ولایت سلطان محمدبن طهماسب
در حاشیه بیت شعری است که قسمتهائی از آن خوانده نمیشود
.... علی مولا امیرالمؤمنینم
.... زجان‌ودل غلام کمترینم [۳۵]

شکل ۱۶

۱۶ ـ سلطان حمزه :

بندهٔ شاه ولایت حمزه ذی‌القعده ۹۹۴
در حاشیه‌آن ، نام پیغمبر و امامان[۳۶]

---

۳۴ ـ همان‌مقاله ، شماره ۱ سال‌سوم بررسی‌های تاریخی ـ در کتاب ماتناداران سجع این‌مهر غلط‌خوانده شده‌است
گر کشد مرحمت و لطف تو همراهی چرخ در دوش کشد غاشیهٔ شاهی
ر ک‌به‌ج ۱ ص۷۶

۳۵ ـ آقای‌طاهری‌شهاب ومرحوم مطاهری قسمت‌اول سجع رادرست خوانده‌اند ولی چون‌حاشیه را نتوانسته‌اند بخوانند تصور کرده‌اند قسمتی ازآن نام معصومان است ـ آقای صمساریز جزء اول‌این سجع‌را اشتباهاً حی‌الله خوانده‌است. ولی‌بهرحال دو مصراع ازشعر خوانده نمیشود.

۳۶ ـ مطاهری وطاهری شهاب

۱۷ - شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸)

از شاه عباس اثر سجع پنج چهارمهر باقیست

الف - بندهٔ شاه ولایت عباس مورخه ۹۹۴

درحاشیه نام پیغمبر وامامان [۳۷]

ب - مهردیگری گلابی شکل و کوچك بسجع خاتم بندهٔ شاه ولایت ۹۹۶ [۳۸] (شکل۱۷)

شکل ۱۷

ج - سومین مهر، مهر بیست گلابی‌شکل‌و‌بااین سجع (شکل۱۸)

در بالا حسبی‌الله

در وسط بندهٔ شاه ولایت عباس

در حاشیه‌آن جانب‌هر که با علی نه‌نکوست

هر که گوباش من ندارم‌دوست

هر که چون خاك‌نیست بر در او

گرفرشته است خاك برسراو [۳۹]

۳۷ - همان مدارك

۳۸ - آقای‌طاهری شهاب در مقاله خود این‌سجع‌را «خاتم‌شاه ولایت‌عباس»نوشته‌است و مرحوم مظاهری‌آنرا «خادم شاه ولایت عباس» خوانده است و صحیح آن بطوریکه در تصویر مهر پیداست چنانست که ما نوشته‌ایم وآقای سمسار نیز آنرا چنین خوانده‌اند

۳۹ - سمسار ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی - به‌یکصد و پنجاه سند تاریخی نیز رجوع کنید (سند شماره ۹)
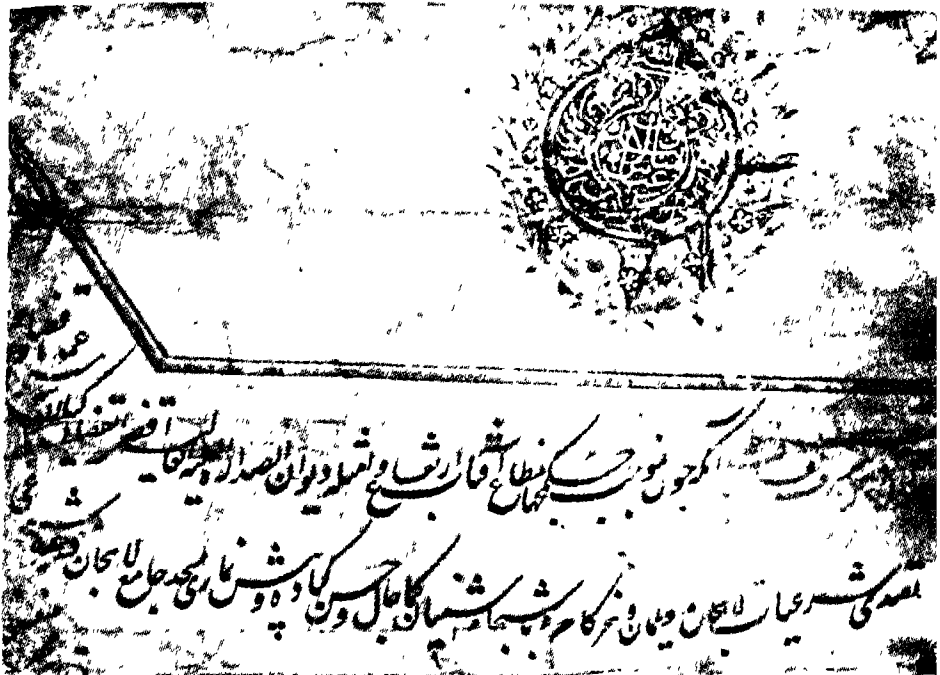
شکل ۱۸

د - مهر چهارم دایره شکل و بابن سجع بوده است (شکل۱۹)

در وسط بندهٔ شاه ولایت عباس ۹۹۹

و درحاشیه نام چهارده معصوم :

«اللهم صل علی‌النبی والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والزکی والمهدی

شکل ۱۹

۱۸ ـ شاه صفی اول (۱۰۳۸–۱۰۵۲)

الف ـ مهری گلابی‌شکل باین سجع [۴۰]

در بالا : حسبی‌الله

در وسط. هست ازجان علام شاه‌صفی ۱۰۳۸ •

در حاشیه جانب‌هر که ‌داعلی نه‌نکوست

هر که گوباش من ندارم‌دوست

هر که چون خاك نیست بر دراو

گر فرشته است خاك بر سر او

شکل ۲۰

ب ـ مهر چهار گوش ساده . [۴۱]

بندهٔ شاه‌ولایت صفی ۱۰۳۸
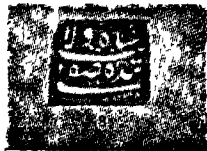
شکل ۲۱

ج ـ مهردایره شکل [۴۲]

در وسط . هست ازجان غلام شاه‌صفی ۱۰۳۸

درحاشیه : اللهم صل‌علی‌النبی والوصی والبتول والسطین والسجاد والباقر والصادق‌والکاظم‌والرضاوالتقی والنقی والعسکری‌والمهدی»(شکل۲۲).

---

۴۰ ـ سمارورابینو

۴۱ ـ طاهری شهاب ـ مظاهری ، سمار ، شکل از کتاب رابینو

۴۲ ـ سمار ، مقاله فرمان نویسی ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی ـ شکل از کتاب ماتنادادان ج ۲ فرمان ۲۱

شکل ۲۲

۱۹ ـ شاه‌عباس دوم(۱۰۵۲-۱۰۷۷)

ار شاه‌عباس ثانی اثر پنج مهر دردست است

الف ـ مهر چهار گوش‌ساده [٤۳]

بندهٔ شاه‌ولایت عباس ۱۰۵۲

شکل ۲۳

ب ـ مهر دایره شکل که با سجع مذکور در زیر با دو تاریخ ۱۰۵۲و ۱۰۵۱ در دست است [٤٤]

در وسط بندهٔ شاه ولایت عباس ثانی $\frac{۱۰۵۲}{۱۰۵۱}$

در حاشیه اللهم صلی‌علی‌النبی والوصی‌و ..... الخ [٤۵]

شکل ۲٤

٤۳ـ رابینو و سایرمدارك

٤٤ـ رابینوح ۲ وماتماداران ح ۳ فرمان ۳۰

٤۵ـ ر ك به‌سجع مهر ۱۷ـد درهمین مقاله.

ج ـ مهر گلابی شکل [٤٦]

در بالا . «الله سبحانه مالك‌الملك

در وسط بندهٔ شاه ولادت عباس ثانی

درحاشیه . اللهم‌صل‌علی محمد مصطفی وعلی‌مرتضی.....الخ[٤٧]

د ـ مهر گلابی شکل [٤٨]

دربالا . حسبی‌الله

دروسط بندهٔ شاه‌ولایت عباس ثانی

در حاشیه جانب‌هر که باعلی نه نکوست ..... الخ[٤٩]

هـ ـ مهر مسوده

سجع این مهر چنین بوده است . بنده شاه ولایت عباس ثانی مهرمسودهٔ دیوان اعلی [٥٠] (شکل۲۵)
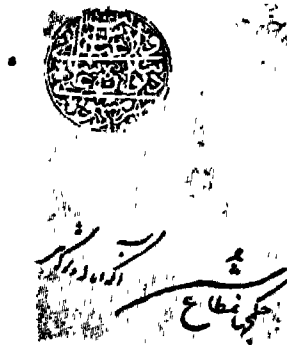
شکل ۲۵

۲۰ ـ شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵)

الف ـ شاه سلیمان درچند ماه اول ازپادشاهی خود صفی نام داشت ودر

---

٤٦ ـ سمسار : ش۱سال۳ بررسیهای تاریخی

٤٧ ـ بقیه مانند سجع‌مهر ١٤ـالف از مهرهای شاه طهماسب یکم

٤٨ ـ سمسار . ش۱ سال ۳ بررسیهای تاریخی

٤٩ ـ برای‌بقیه شعربه مهر ۱۷- ج و یا ۱۸ـالف رجوع کنید

٥٠ ـ سمسار ـ ماتناداران ج۲فرمان٤٠

اثرمهرهائی که از او باقیست نام اوصفی ثانی ذکرشده‌است ازآنجمله است مهری بتاریخ ۱۰۷۷ بدینگونه . [۵۱]

بندهٔ شاه ولایت صفی ثانی

مهر مسودهٔ دیوان اعلی

شکل ۳٦
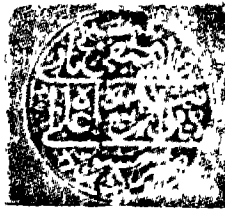
ولی طولی نکشید یعنی درهمان سال ۱۰۷۷، شاه صفی نام خودرابه شاه سلیمان تغییرداد وباین نام ، اثر ٦ مهر از او دردست است

ب ـ مهر بیضی شکل بادن سجع [۵۲]

بندهٔ شاه دین سلیمان است ـ ۱۰۷۷

شکل ۲۷

ج ـ مهرچهارگوش کلاهک‌دار [۵۳]

بسم‌الله . بندهٔ شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۷

شکل ۲۸

۵۱ ـ رابینو ح ۲
۵۲ ـ شمارهٔ ۱ سال‌سوم بررسیهای تاریخی ورابینو ج۲
۵۳ ـ مدارك بالا

د – مهری بامن سجع بتاریخ ۱۰۷۸:[۵۴]

حسبی الله + بندهٔ شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸

ودرحاشیهٔ آن

جان هر که باعلی نه نکوست الخ

واین مهرمخصوص «دیوان ممالك» بوده است[۵۵]
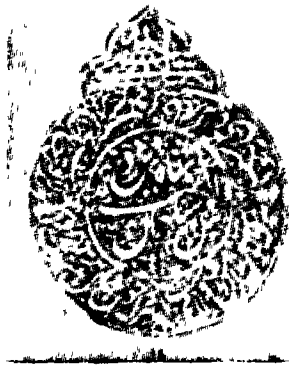
شکل ۲۹

ه – مهر گلابی شکل بامن سجع: [۵۶]

دربالا الله – محمد – علی – امام حسن

درپایین . امام حسین

دروسط بندهٔ شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸

درحاشیه . گر کند بدرقهٔ لطف تو همراهی ما

چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما [۵۷]

---

۵۴ – رابینو وسمسار مظاهری سجع این مهررا « بنده شاه ولایت سلیمان» نوشته است و چون مأخذ کار اوهم کتاب رابینو بوده احتمالا درخواندن مهراشتباه کرده‌است.

۵۵ – مظاهری

۵۶ – رابینو ،سمسار و طاهری شهاب ومظاهری درثبت سجع این مهر نظیر اشتباهی را که در مهر (ازمهرهای شاه سلیمان شکل ۲۹) روی داده است مرتکب شده‌اند باین معنی که« بنده شاه ولایت سلیمان» . نوشته‌اند .

۵۷ – مظاهری وطاهری شهاب درشرح این مهرنوشته‌اند « این مهر درپای کاغذیست که ازطرف شاه سلیمان به‌خلیفه کنشت ترسایان غربی نوشته شده »

شکل ۳۰

و ـ مهر گلابی شکل بتاریخ ۱۰۷۹ باین سجع
دربالا الملك‌الله
دروسط انه من سلیمان وانه بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ۱۰۷۹
درحاشیه الحمدالله الذی فضلنا علی کثیرمن عباده وصل علی‌خیر
خاتمه محمد وآله [۵۸]

شکل ۳۱

ز ـ مهر گلابی شکل وبتاریخ ۱۰۹۱ که سجع آن چنین است
دربالا بسم‌الله الرحمن‌الرحیم
دروسط بندهٔ شاه ولایت سلیمان ۱۰۹۱

---

۵۸ ـ در کلیه مدارك‌مادکر این‌مهر آمده‌است مصامأاینکه مظاهری‌وطاهری‌شهاب‌هم درمقالات‌خودنوشته‌اند « این مهر بر نامه‌ایست که‌بپادشاه انگلیس نوشته شده »

مهر شاه سلیمان « هشتمین سلطان صفویه »

پشت نامه ای که به لئوپلد امپراطور اطریش نوشت

درحاشیه : اللهم صل علی محمد المصطفی وعلی‌المرتضی و فاطمة‌الزهرا والحسن‌والحسین وعلی‌زین‌العابدین‌ومحمدالباقروجعفرالصادق وموسی‌الکاظم وعلی الرضا و محمد التقی و علی النقی والحسن عسکری والمهدی الحجتـه صاحب‌الزمان[۵۹]

۲۱ ـ شاه سلطان حسین (۱۱۰۶–۱۱۳۵)

ازشاه سلطان حسین اثر ۷ نوع مهر دردست است

الف ــ مهر گلابی شکل ودندانه‌دار بابن سجع:

دروسط . نگین سلطان جهان وارث ملك سلیمان

از بالا از راست بچپ : حسبی الله اللهم صل علی النبی والوصی والبتول‌والمجتبی والحسن والسجاد والباقر والکاظم والرضا والتقی و النقی‌والزکی‌والمهدی[۶۰]
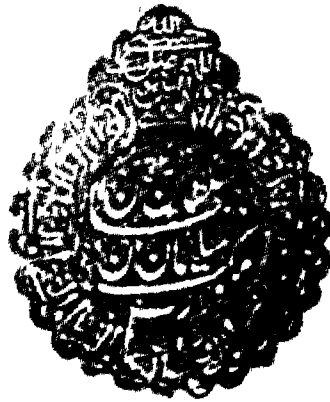
شکل ۳۳

۵۹ ـ تصویری ازاین مهردر کتاب رابینو نیزهست ولی ما عکسی راکه‌ازروی نامه شاه سلیمان به پادشاه لئوپولداول امپراطور اطریش (۱۶۵۸-۱۰۶۸ تا ۱۷۰۵- ۱۱۱۷) برداشته شده وبزرگتر ازاصل است در متن قرارداده‌ایم ـ این عکس را دوست دانشمندم آقای محسن مفخم لطف فرمودند واز این روسپاسگزار معظم‌له میباشم .

۶۰ ــ سمسار و رابینو

ب ـ مهرچهار گوش کوچك و کلاهك‌دار وبتاریخ ۱۱۱۱ هجری[61]

بسم‌الله بندهٔ شاه ولایت سلطان حسین ۱۱۱۱

شکل ۳٤
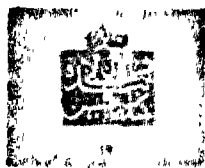
ج ـ مهری باسجع [62] وارث ملك سلیمان شاه سلطان حسین سنه ۱۱۱۲

د ـ مهر گلابی شکل باسجع [63]

در بالا . حسبی‌الله

در وسط بندهٔ شاه ولایت حسین ۱۱۱۲

درحاشیه جانب هر که باعلی به‌نکوست الخ

شکل ۳۵

هـ ـ مهر گلابی شکل ودندانه‌دار باسجع[64]

در وسط بندهٔ شاه ولایت حسین ۱۱۱۲

---

٦۱ ـ سمسار و رابینو طاهری شهاب سجع این مهر را بـدون عبارت « بسم الله » ضبط نموده و مطاهری آنرا با تاریخ ۱۱۱۲ نوشته است و ظاهراً هر دو اشتباه کرده‌اند

٦۲ ـ طاهری شهاب

٦۳ ـ در کلیه مدارك و شکل از رابینو

٦٤ ـ سمسار وشکل از رابینو

درحاشیه : حسبی‌الله اللهم صل علی النبی . . . . الخ[٦٥]

شکل ۳٦

و ـ مهر چهار گوش ،

بندهٔ فرمانبر مولای‌حق سلطان حسین[٦٦]

شکل ۳۷

٦٥ ـ بقیه عبارات مانند مهر ۱۸ـج و ۱۹ـب

٦٦ ـ سمسار ، مظاهری ، طاهری شهاب ـ عکس ازفرمانی است که آقای سمساردر در اختیارماگذاشته‌اند به کتاب یکصدوپنجاه سند تاریخی سندشماره ۲٤ نیزرجوع فرمائید

ز ـ مهرچهار گوش کلاهك‌دار بتاریخ ۱۱۲۵ با این سجع[٦۷]
بسم‌الله الرحمن الرحیم
کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان‌حسین ۱۱۲۵

شکل ۳۸

۲۲ ـ شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵ ـ ۱۱۴۵)

الف ـ ازشاه طهماسب دوم اثر سه‌نوع مهردر دست است که سجع دوتای آنها چنین است

بنده شاه‌ولایت طهماسب ثانی

ولی‌اختلاف این‌دومهر ، قطع‌نظر ازشکل آنها درتاریخ آنها است که‌یکی ۱۱۳۹ [٦۸] (شکل۳۹) ودیگری ۱۱٤۰ [٦۹] میباشد (شکل۴۰)

شکل ۳۹

---

٦۷ ـ فرمان‌های مورخه رجب وشعبان ۱۱۳٤ درباره‌آزادی بازرگانی فرانسویان در ایران (ر ك به‌بحث اسناد تاریخی در بررسیهای تاریخی شماره ٥ سال سوم صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۸ وکتاب یکصد وپنجاه سند تاریخی . سندهای ٤۰و٤۱و٤۲و٤۳)

٦۸ ـ ازکتاب رابینو ح ۲

٦۹ ـ از فرمانی بتاریخ جمادی‌الثانیه ۱۱٤۲ که در اداره‌کل موزه‌هاست ـ برای متن این فرمان وتصویر آن به‌کتاب یکصدوپنجاه سند تاریخی تألیف نگارنده وهمچنین به مجلهٔ بررسیهای تاریخی شماره ۲ سال ۳ مقالهٔ فرمان‌نویسی بقلم آقای سمسار مراجعه فرمائید . (ص ۱٤٦)
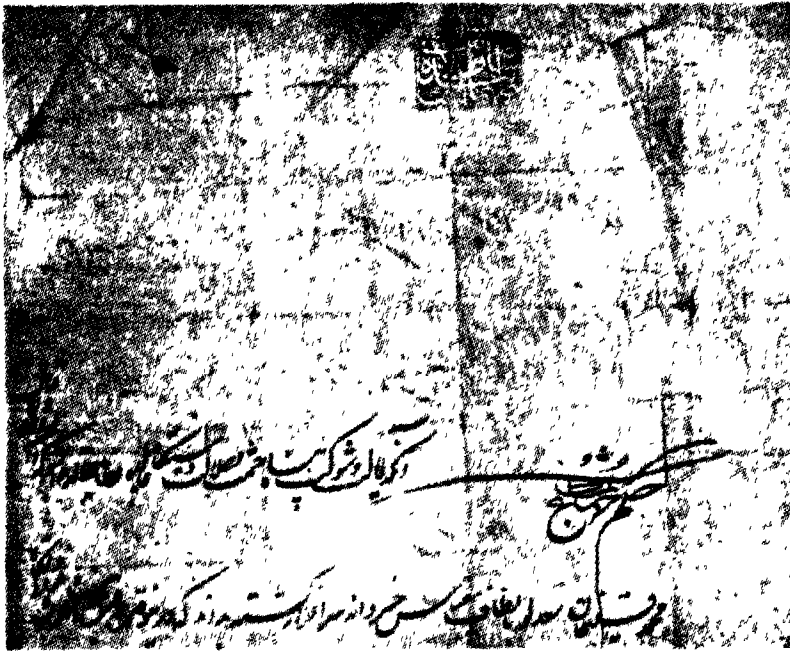
شکل ۴۰

ومهرسوم چنین بوده‌است

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بنده شاه ولایت طهماسب ثانی»[۷۰]

شکل ۴۱

۷۰ـ از کتاب مدارک آذربایجان فرمان شمارهٔ ۲۰

۲۳ـ شاه اسماعیل سوم (۱۱۶۳ﻫ ق)

شاه‌اسماعیل سوم پسرسید مرتضی صفوی بود که کریم‌خان زندپادشاهی اورا دررجب سال ۱۱۶۳ اعلام کرد.

سجع‌مهراو که برفرمانی بتاریخ۱۱۶۳ باقیست چنین‌است : بسم‌الله - بندهٔ شاه ولایت شاه اسماعیل [۷۱]

ثانیاً - طغرا های پادشاهان صفوی

بررسی نقش طغراهای شاهان‌صفوی نشان میدهد هنرطغرا نویسی ویا بطور صحیحتر ، «طغرا کشی» که ازهنرهای خاص دوره‌های سلجوقی به بعد بوده دراین دوره بسوی‌سادگی گرایشی داشته استورفته‌رفته دراواخردورهٔ صفوی ازشکل پیچیده ومعضل خود بکلــی خارج شده وبصورت ساده ای درآمده است که ادامه‌آنرا تادورهٔ قاجاریه نیزمی‌بینیم وچون موضوع بحث ما دراینجا گفتگو درباره تحول هنر طغرا نویسی نیست تنهـا بارائه نقش طغراهای شاهان صفوی می‌پردازیم :

۱ - طغراهای شاه‌اسماعیل

ازاین پادشاه‌نقش‌سه گونه‌طغرا دیده شده‌است : یکی‌بصورت«الحکم‌الله» ابوالمظفر اسمعیل بهادر سیوزومیز [۷۲](فرمان مورخهٔ ۹۱۵ ﻫ ق‌شکل۴۲)

۷۱ــ اصل این فرمان درتصرف شادروان حسین شهشهانی بوده است (ر.ك به نشریه کتابخانه مرکزی‌دانشگاه‌تهران- دفتر نخستین سال ۱۳۳۹ - ص۲۶۹)

۷۲ ــ ماتناداران ج۱ فرمان ۹ و۱۱
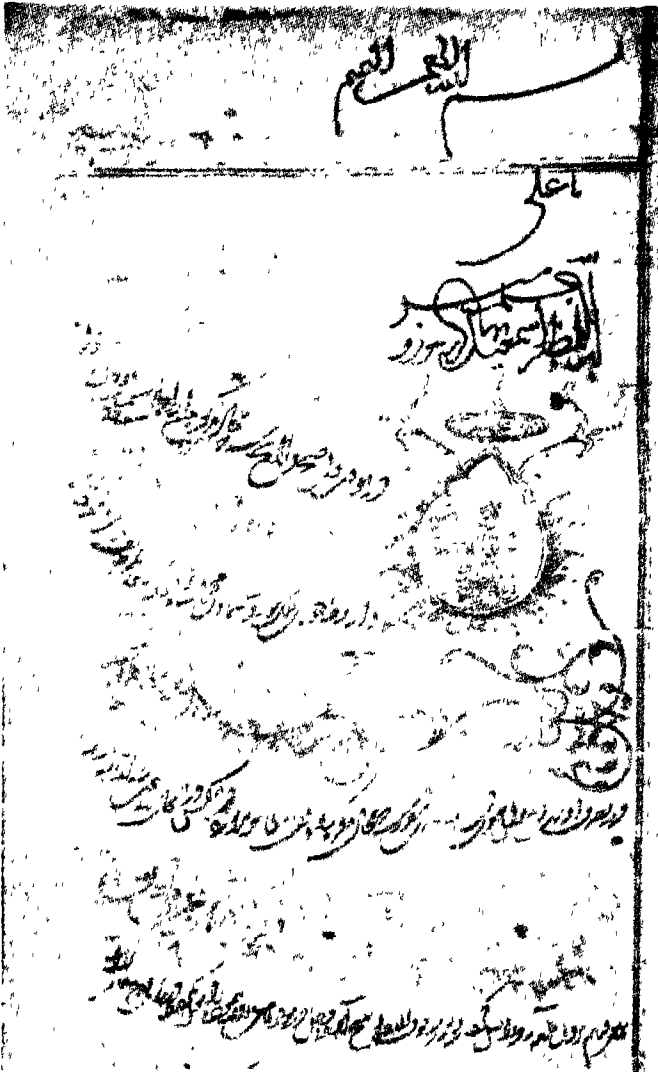
شکل ۴۲

دوم بشکل «الحکم‌الله‌ابوالمظفر شاه‌اسمعیل بهادرسیوروهیز»(ازفرمانی بتاریخ ۱۲ شعبان ۹۰۸ ه ق)[۷۳]

سوم باین نحو : « الحسنی ابوالمظفر اسمعیل بهادر سیوزومیر » [۷۴]

۷۳ ـ ر . ك به ماتناداران ج ۱ فرمان ۸

۷۴ ـ همان کتاب فرمان ۱۰

وبطوریکه دیده میشود طغراهای شاه اسمعیل تقلیدی ازنقش طغراهای
ادشاهان قراقویونلو وآق‌قویونلو بوده است وبعلاوه [۷۵] بربالای طغراهاهم
وشته میشد «هو- بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - یاعلی» (شکل۴۲)

۲ ـ نقش طغرای شاه طهماسب اول :

برفرمانهای شاه طهماسب اول بموجب چندفرمانی که ازاوباقیست‌دو نوع
لغرا می‌کشیده‌اند :

الف ـ «فرمان همایون‌شد[۷۶]» (شکل۴۳)

وبربالای این‌فرمانها گاهی‌عبارات«الملك‌الله»وگاه«الملك‌الله-شاه‌بابام» [۷۷]
یر نوشته‌میشد

شکل ۴۳

۷۵ ـ با تصویرهای ٦و۷و۸و۱۰ مقایسه کنید .
۷٦ ـ ماتنا داران ج ۱ فرمان ۱۲
۷۷ ـ همان کتاب فرمان ۱٦

ب ـ طغرای دیگرچنین بوده است : (شکل ٤٤) یامحمد یا علی

شاه بابام اسکنه الله فی‌فردوس‌الجنان

الحکم‌الله

ابوالمظفر طهماسب سبوزمبز [۷۸]

شکل ٤٤

ـ طغرای سلطان محمد خدابنده :

ازاین پادشاه تاکنون بیش از یك‌نوع‌طغرا که «فرمان همیون‌شد» است دیده‌ایم وآن مربوط به فرمان مورخهٔ محرم الحرام۹۹٤میباشد [۷۹]

---

۷۸ ـ همان کتاب فرمان ۱۸

۷۹ـ فرمان شماره ۲۲ درجلد دوم ماتناداران

۴ ـ طغراهای شاه عباس بزرگ

بموجب اصل و یا سواد فرمانهائی که از شاه عباس اول در دست است میدانیم، این پادشاه سه نوع طغرا داشته است .

« حکم جهانمطاع شد» [۸۰]

« فرمان همایون شد» [۸۱] (شکل‌های ٤٥ و ٤٦)

« فرمان همایون شرف نفاذ یافت» [۸۲]

و بطوریکه دیدیم، دو طغرای اول را سایر پادشاهان صفوی نیز داشته‌اند اما طغرای سوم را برای نخستین بار درفرمانهای شاه عباس میبینیم [۸۳]

شکل ٤٥

۸۰ـ ر ك به یکصد وپنجاه سند تاریخی سند شماره ٦ وهمچنین به فرمانهای ۱ و ۱۰ و ۱۱ درجلد ۲ ماتناداران

۸۱ـ یکصد وپنجاه سند تاریخی، سندهای ٥ و ۷ و ۸ وماتناداران ج دوم از صفحه ٤٦۷ ببعد

۸۲ـ ر ك به شکل شماره ۱۸ درهمین مقاله و سند شماره ۹ در کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی

۸۳ـ دربارهٔ اینکه هریك از این طغراها درچه موردی بکار میرفته است آقای سمسار درمقاله «فرمان نویسی دردورهٔ صفویه» توضیحاتی کرده‌اند ولی بسبب تناقضاتی که در موارد استعمال آنها دیده میشود باید گفت که هنوز نمیتوان قاعدهٔ معین وثابتی برای مورد بکاربردن طغراها بدست داد

شاه عباس بزرگ بربالای بیشتر فرمانهای خود می‌نوشت «الملك‌لله» و گاهی‌هم اضافه می کرد «شاه بابام انارالله برهانه»[۸٤] (شکل٤٦)

شکل ٤٦
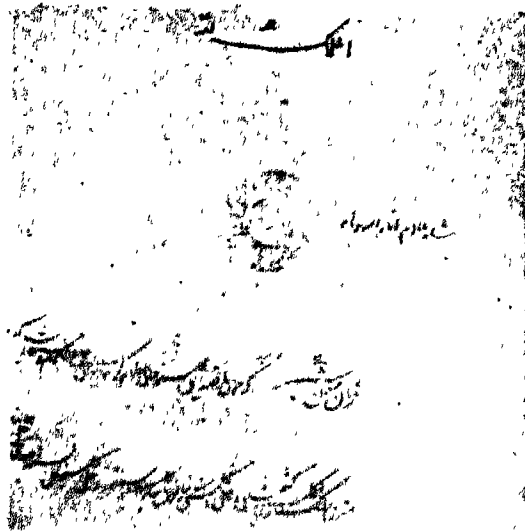
۵ـ طغراهای شاه صفی

شاه صفی علاوه بر طغراهای «حکم جهانمطاع شد» (شکل ٤٧) و «فرمان همایون شرف نفاذیافت» (شکل ٤٩) و «فرمان همیون شد»[۸۵]

شکل ٤٧
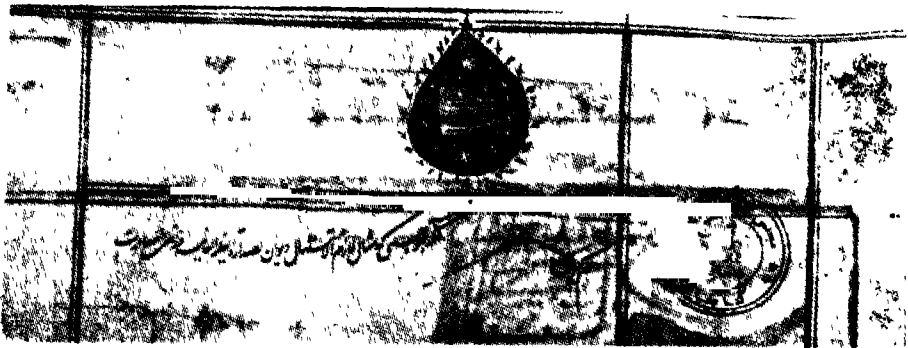
۸٤ ـ ر.ك به فرمانهای ۵ و٦ و۸ درجلد ۲ ماتنا داران

۸۵ ـ ر ك به‌شکل ۲۲ در همین مقاله و همچنین به ج۲ ماتناداران فرمانهای ۲۱ و ۲۲ و۲٤ ودر کتاب مدارك فارسی آذربایجان فرمان۷

شکل ٤٨
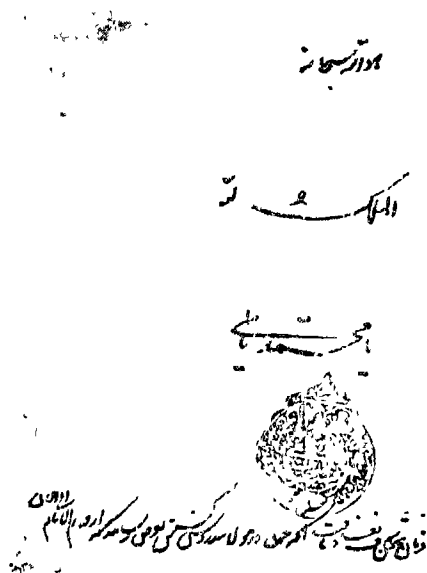
طغرای حالت دیگری نیز داشته که نقش آن شبیه به آل تمغای پادشاهان ایلخانی وجلایری بوده است[٨٦]

درنقش این طغرا که به شیوهٔ قدیم کشیده شده نوشته‌شده‌است [٨٧]

جدبزرگوارم طاب ثراه ـ شاه بابام انارالله برهانه

«الحکم لله للمؤید من‌عندالله ابوالمظفر بهادرالصفوی الموسوی الحسینی سیوزومیز» ودرداخل‌خانه‌های‌شطرنجی نام‌امامان : علی، حسن، حسین، علی محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن ، محمدنوشته شده‌بود(شکل٤٩)

٨٦ ـ ر . ك به شکلهای ١ و٢

٨٧ ـ از فرمانی که شاه صفی به فرماندار گرجستان وحکام صادر کرده‌است (ر . ك به ش ٥ سال ١ بررسی‌های تاریخی ص ١٤١(مقالهٔ آقای محمد مشیری وش ٦ سال ٢ همان مجله مقالهٔ آقای سمسار دریکصد وپنجاه سند تاریخی
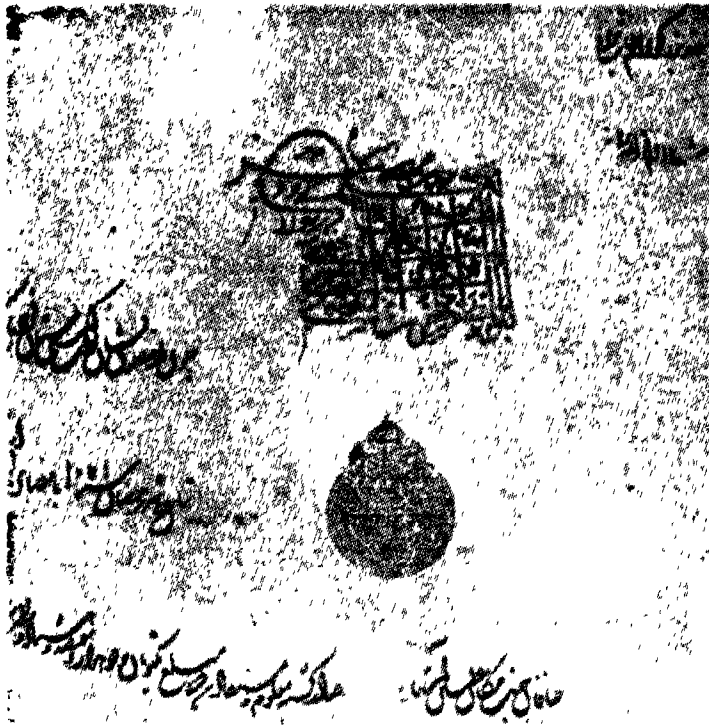
شکل ۴۹

افزون برطغراهائی که بر فرمانهای شاه صفی کشیده‌میشد غالباً بربالای فرمانهای او می‌نوشتند « هوالله‌سبحانه ـ الملك‌لله ـ یامحمد یاعلی » یا«هو-الملك‌لله» یا «شاه باباام انارالله برهانه وباترکیبی ازاین عبارات [88]

۹ ـ طغراهای شاه عباس ثانی

از شاه عباس ثانی سه نوع طغرا دیده شده است که دو نوع آن همان طغراهای‌معمولی بانقش«حکم‌جهانمطاع‌شد»و «فرمان‌همیون شد»میباشد[89]و سومین، طغرائیست‌شبیه طغرای‌مخصوص‌شاه‌صفی ونقش‌آن‌چنین‌بوده‌است:[90]

۸۸ ـ ر . ك به فرمانهای ۱۹ تا ۲۲ وفرمان ۲۴ ماتناداران ج ۲

۸۹ ـ یکصد وپنجاه سند تاریخی فرمانهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ماتناداران ج ۲ فرمانهای ۲۵ تا ۴۳

۹۰ ـ مقاله آقای سمسار در ش ۶ سال دوم بررسی‌های‌تاریخی ص۱۴۴

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

یا محمد یا علی   جدبزرگوارم طاب ثراه ـشاه‌بابام‌ام انارالله برهانه الحکم‌لله للمؤید من عندالله، ابوالمظفرعباس بهادرخان‌الصفوی‌الموسوی الحسینی سیوزومبز» و درداخل خانه های شطرنجی مانند طغرای شاه صفی نام امامان ذکر شده است (شکل۵۰)
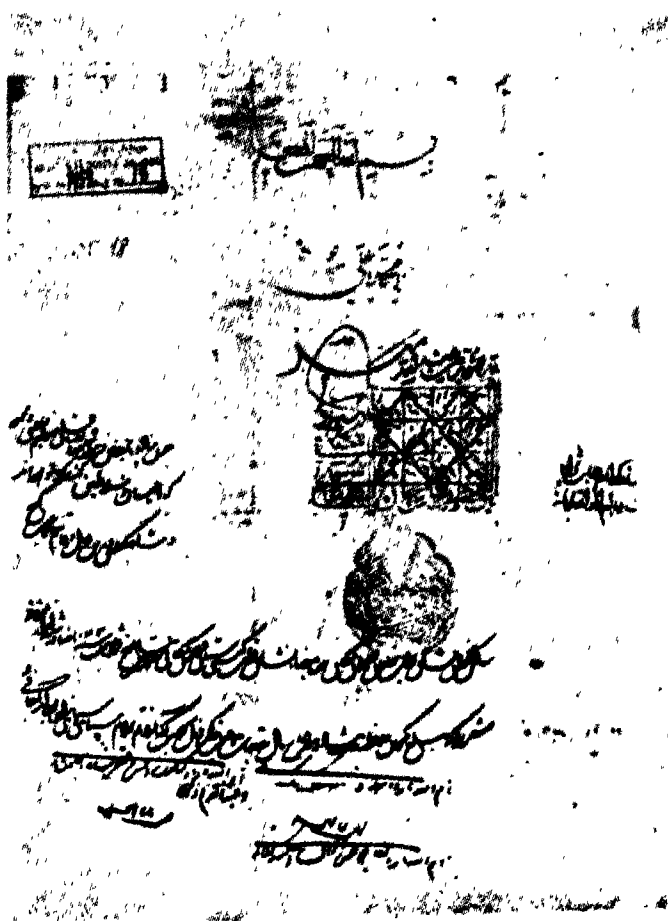
شکل ۵۰

بر بالای فرمانهای شاه عباس ثانی نیز عباراتی از قبیل «هو»، «الملک لله»، «شاه بابام انارالله برهانه»، «جد بزرگوارم طاب ثراه» و یا ترکیبی از آنها نوشته میشد [۹۱]

شکل ۵۱

شکل ۵۲

۹۱ـ ماتناداران ج ۲ فرمانهای ۲۵ تا ۳۴ و کتاب مدارک فارسی آذربایجان فرمانهای ۸ و ۹ و ۱۰
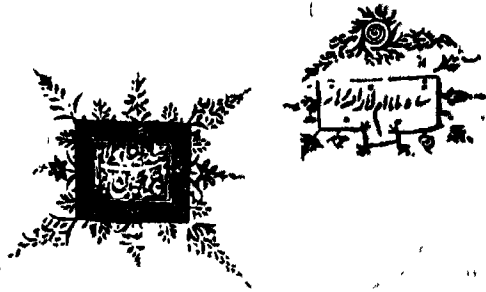
۷ - طغرای شاه سلیمان

از شاه سلیمان جز یك طغرا (حکم جهانمطاع شد) بیشتر ندیده‌ایم و آن در فرمانیست که برای معافیت دو کشتی ماهیگیری صادر گردیده[۹۲] ودر بالای این فرمان نیز نوشته شده است (شکل۵۳)

جداعلی امجدم‌نورالله مرقده

جد بزرگوارم طاب ثراه

ولی‌میتوان گفت که شاه سلیمان نیز مسلماً طغرای « فرمان‌همیون شد» را داشته‌است
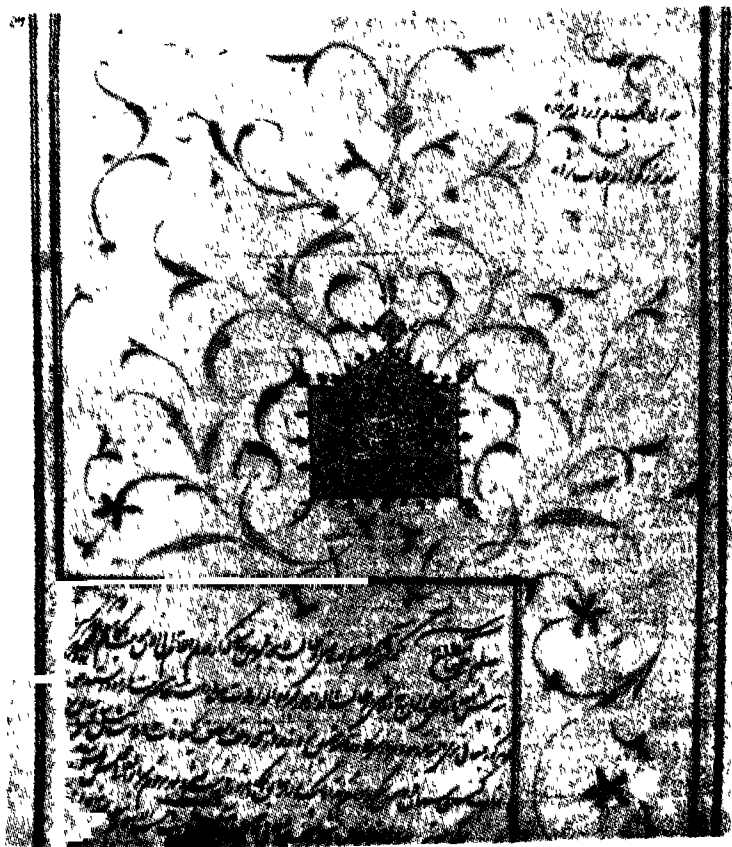
شکل ۵۳

۹۲ - ر ك به سند ۲۳ دریکصد وپنجاه سند تاریخی

طغراهای شاه سلطان حسین

طغراهای شاه سلطان حسین سه نوع وبدین‌شرح بوده است :

«فرمان‌همایون شرف نفاذیافت»(شکل۵٤) که بیشتر بربالای پاسخ‌نامه‌ها کشیده‌میشد [۹۳] دیگر«فرمان همیون شد» [۹٤](شکل۵۵) وبالاخره طغرای « حکم جهانمطاع شد » [۹۵]

شکل ۵٤
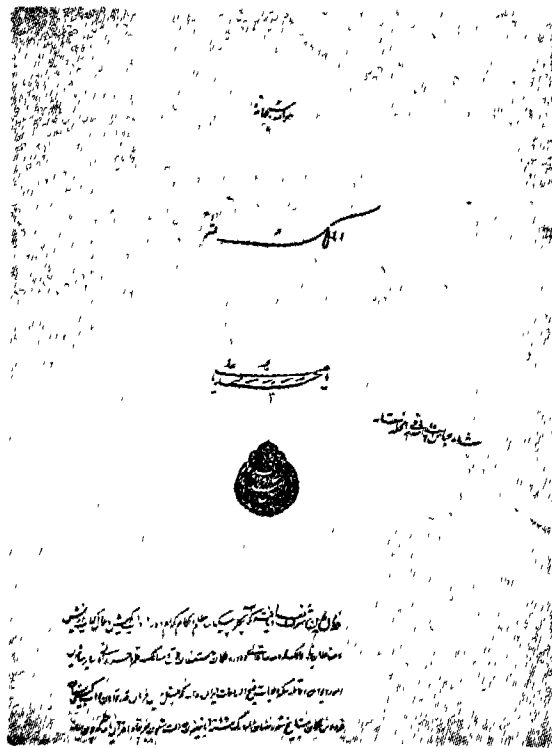
۹۳ ـ همان کتاب سندهای ۳۱ و۳۸ وهمچنین درکتاب‌مدارك فارسی درآذربایجان فرمان شماره ۱۱

۹٤ ـ یکصدوپنجاه سند تاریخی : فرمانهای ۲۸ و۲۹ و۳۰ و۳٤

۹۵ ـ همان کتاب فرمانهای ۲٤ و۲۵ و۲۷ و٤۰ و٤۱ و ٤۲ و٤۳ وکتاب مدارك‌فارسی‌آذربایجان فرمان ۱۹ ـ به شکل ۳۷ درهمین مقاله‌نیز رجوع شود .
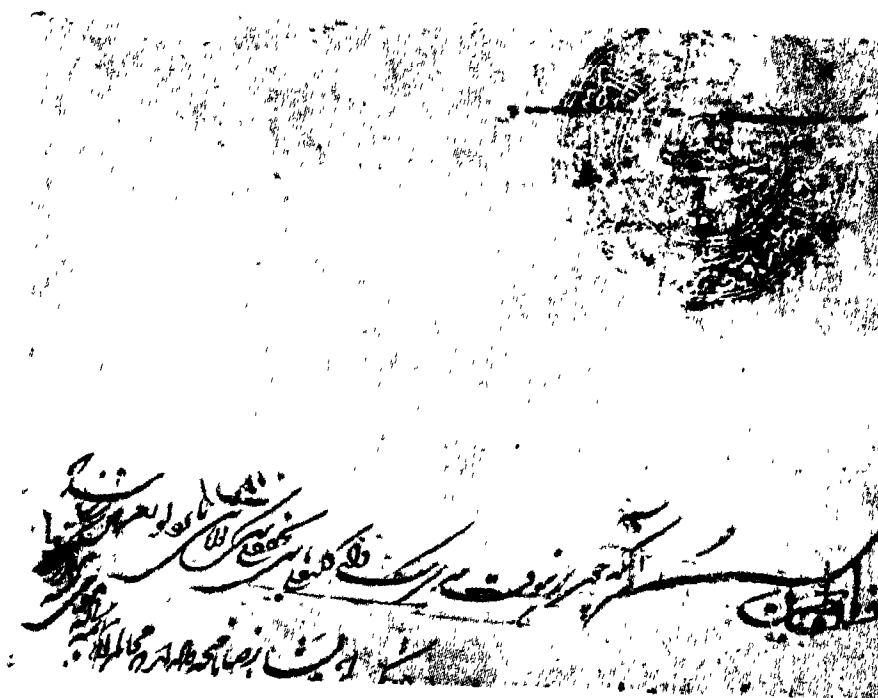
شکل ۵۵

بالای فرمانهای شاه سلطان حسین گاهی نیز نوشته‌می‌شد:« الملك‌لله » ، «هوالله سبحانه الملك‌لله» ، « الملك‌مه یا محمد یا علی».

۹ ـ شاه طهماسب ثانی

دردوفرمانی که ازاین پادشاه‌دیده‌ایم‌نقش طغرای او«حکم‌جهانمطاع‌شد» میباشد [۹۶]

۱۰ ـ طغرای شاه اسماعیل سوم (۱۱۶۳)

برتنها فرمانی که علی‌العجاله ازشاه اسماعیل سوم دردست است ، طغرای او « حکم جهانمطاع شد » بوده است [۹۷]

(بقیه دارد)

---

۹۶ ـ ر ك به تصویرهای شمارهٔ ۴۰ و ۴۱ درهمین مقاله

۹۷ـ ر ك به‌ص۲۶۹ دفتر نخستین نشریه کتابخانه مرکزی‌دانشگاه تهران. اصل فرمان به‌شادروان حسین شهشهانی تعلق داشته است.

یک طایفه آریائی بنام آسیها یا ایرونیها

بقلم

مجید یکتائی

در دامنهٔ کوههای قفقاز

سال گذشته هنگامیکه بدعوت
آکادمی علوم اتحاد جماهیر
شوروی وانستیتوی شرق شناسی
آن کشور به گرجستان رفته بودم
این توفیق حاصل شد که از مناطقی
دیدن کنم که درغالب آنها هنوز
آثار تمدن اصیل ایران کهن
بچشم میخورد دراین سفر چند
روزه آشکار شد که سر زمین
قفقاز یکی از آن مناطقیست که
تحقیق وکاوش در گوشه و کنار
آن بسیاری از گوشه‌های تاریك
تاریخ ایران را روشن میسازد.
زیرادر روزگاران پیش دیرزمانی
اقوام آریائی در آنجا سکونت
داشته‌اند و باز هم دیر زمانی
قسمتهائی از این ناحیه ضمیمهٔ
قلمرو شاهنشاهی ایران بوده‌است

و درنتبجه‌چه بسیاراز مظاهرو آثارتمدن و فرهنگ ایرانی‌رادرآنجامیتوان یافت که باعین‌آن موجوداست‌وباآنکه‌تمدن وفرهنگ‌محلی را متأثرساخته است[1] چنانکه‌درناحیه‌ایرستان بازماندگان قومی‌آریائی وایرانی بنام‌آس‌ها یاایرونی‌ها سکونت دارند که در زبان آنها کلمات فارسی بسیار هست ودر آداب‌ورسوم‌وسنن آنهانشانه‌هائی از آریائی بودن‌آنها میتوان یافت

مرکزایرستان شهرتسخچیس‌والی‌است وساکنان این سرزمین به‌سرزمین خود ایرستان و بخودشان ایرون[2] و ایرونی گویند و به‌گرجی به‌آن‌اوست جنوبی وبزبان‌روسی آسیتی گویند که‌اقتباس ازآس‌است

درنواحی‌مرکزی که میان دو بخش واقعست بخشی از ناحیه کوهستانی قفقازاست که از چند دره بسیه‌عمیق تشکیل یافته تااواسط سده نوزدهم‌این بخش نیز از جهات اداری جزءگرجستان بوده ولی پس از ساختمان یك راه نظامی این‌ناحیه به‌اوست شمالی‌پیوست‌و ازآن زمان‌باستثنای‌دره‌ترسوفسك (کنار رودترك) جزو بخش‌کازیك جمهوری شوروی گرجستان شده‌است

اوست جنوبی اکنون نیز یکی از استانهای گرجستان است ولی اوست شمالی که بخش بزرگتری‌است‌حکومت جمهوری‌خود مختاری دارد و هردو قسمت‌درگذشته سرزمین‌آنها باآسستان بوده است

---

۱ ـ مانندکلیسای صلیب در بخش‌آرمازی (هرمزی) گرجستان که‌کلیسائی متروک است و از نقشه و طرح ساختمان ومهرابه‌های‌آن بنظرمیرسد میترائوم بوده و نیز کلیسای دیگری در درهٔ بزرگ رودکر که معنی نام گرجی آن «کلیسای بزرگ ستون زنده‌کننده» است در محلی بنام میتسی‌خاو این کلیسا همانست‌که بنا بنوشته جلال‌الدین محمد خوارزمشاه ، برای اهانت به جنگجویان تفلیس با اسب بدرون‌آن داخل شد این‌کلیسا نیز درگذشته مهرابهٔ مهریها بوده‌است ـ وهمچنین میدانیم‌که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی خاتا اواخر قرن‌هیجدهم‌میلادی آئین زرتشتی داشته‌اند .

۲ ـ دربرخی لهجه های ایران گاهی تلفظ A به O بدل می‌شود چنانکه آب را او و آمد را اومد گویند این نکته درلهجه تاجیکی وخراسانی‌بهتر محسوس است .

به‌اوست‌شمالی‌یکورودیکری رایکو گویندومردم‌آنرادیکورودیکوری و مرکزآن شهر اورجونی کیدزه است که نام‌قدیم آن‌ولادی‌قفقاز بوده است.

مردم این سرزمینها درسده هفتم میلادی خودراآس می‌نامیدند وقدمت‌و اصالت‌ایران‌هااز ایکورها که در شمال هستند بیشتراست این‌موضوع رازبان شناسی نیز تائید میکند اگرچه در گذشته‌شمالی‌ها (دیکورها)بیشتر توجه شده وبآنها خودمختاری نیز داده‌اند

آبایف دانشمند اوست‌شاس معاصر شوروی عقیده دارد کـه آلان‌ها ـ ایرون‌ها دیرترازآلان‌آس‌ها پیداشده‌اند

در گذشته‌آلان‌ها، ایرون‌هاسرزمین پهناوری‌را ازبخش‌اوروخ‌نا گذرگاه داریال دربند که اکنون جرو داغستان است در اختیار داشتند ولی اکنون سرزمین آنها بـه بخش کوچکی از دامنه هـای جنوبی کوه هـای قفقار محدود است.

رشته کوه های ففقاز سرزمین ففقاررا ازجلگه پیرامن دن جدا میکندو سرزمین آنها در دو دامنه کوه مانند پشتکوه وپیشکوه قرار گرفته .

جمعیت و رسوم وآداب آنها

جمعیت این‌سرزمین درگذشته بیشتر بود در سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ دولت‌روسیه تزاری گروه‌بسیاری ازآنان رابه‌مرزهای ترکیه وجاهای دیگر کوچ‌داده وتبعید کرد اکنون گروهی از آنان در ناحیه قارص ترکیه‌بسر میبرند و عـده‌ای درگرجستان و نقاط دیگر قفقاز و جمهوری های دیگر پراکنده‌اند که‌تعداد آنان‌را در کشوراتحادجماهیر شوروی به‌چهارصدوپنجاه هزار تخمین میزنند

اکنون‌جمعیت ایرستان بالغ‌بر ۱٤۰هزارتن‌است ودیکوریااوست‌شمالی دارای ۲۵۰هزار جمعیت‌است

این‌مردم اصولاجنگجوودلیرومیهمان‌نوازبوده‌وغالباً استعدادخوانندگی ونوازندگی دارند برخی رسوم‌شمالی‌ها باایرونی‌ها تفاوت دارد بدام داری

و کشاورزی وصنایع دستی‌علاقه‌دارند درباره فرهنگ وآهنگ‌های ملی‌آنها وهنروادبیات‌آن تحقیق‌شده. آبایف‌وکالویف ودیگران در باره دستور زبان‌و فرهنگ‌خوراك‌وپوشاك‌ومسکن‌وارتباطات‌ورسوم‌آنهاتحقیق کرده‌اند.

در میان داستانهای ملی و افسانه های آنها نام رستم و سهراب و اسفندیار و بهرام گور و قهرمانان ملی ایرانیان دیده میشود و بسیاری از آوازهای دسته جمعی آنها ازآهنگ دهقانان ایرانی سرچشمه می‌گیرد که من کتابهای مربوط به داستانها وآوازهای ملی‌آنهارا بایران آورده بوزارت فرهنگ وهنر وانجمن موسیقی ملی فرستادم. ایرونی‌ها مانندایرانی‌ها بسیارمیهمان‌نوازهستند وبرسم باستان درشاخ‌گاوبسلامتی همه دوستان وآشنایان شراب می‌نوشند بمیهمان آنقدرشراب میدادند که بر زمین افتد وپس ازآن دسته جمعی‌به آواز خوانی میپردازند.

من برای دیدن این مراسم دریکی ازدهکده‌ها درمیان یك خانواده ایرانی ناهار صرف نمودم بسیاری ازمردم این سرزمین دارای مناصب نظامی عالی شده‌اندزیراچنانکه گفته شد درشمشیرزنی‌ودلاوری بنام هستند وزیرخارجه آتاتورك یك ایرونی بود وشوهر ملکه تامار ملکه معروف گرجستان در اواخر سده دوازدهم میلادی نیزیك شاهزاده ایرونی بنام داودسوسلان بودو مادر استالین نیزایرونی بود

بیلی‌انگلیسی رئیس مؤسسه سلطنتی‌آسیائی انگلستان عقیده دارد در سده چهارم زاد روزمسیح پنجهزار خانواده ازایرونی‌های آلان را بواسطه دلاوری امپراتوری روم به انگلستان‌تبعید کردوآنها شهرلندن‌را ساخته‌اند.

نژاد و زبان - نژادآسهامانندسکاها (اسکیت‌ها وبروسی‌اسکیف‌ها) از نژاد آریائی‌و ایرانی است وزبان‌آنها از گروه زبانهای ایرانی میانه است[۳]

۳- رواج زبانهای ایرانی میانه از سده چهارم زادروز مسیح تاسده هفتم درحدودهزارسال ازچین وسغد وخوارزم تاجلگه دانوب واروپای مرکزی گسترده بود زبان ایران میانه درشمار گروه ایرانی زبانهای هند واروپائی‌است.

اکنون درزبان آنها بسیاری از واژه‌ها بزبان امروزی فارسی مشترا
است چنانکه بطور نمونه به‌دو«دوا»وبه‌پنج«فونج»وبه گوش«گوشی»وبه‌پادشا
«پاتسا»گویندو گرچه‌پای‌عرب ومغول‌بسرزمین آنهانرسیده برخی واژه‌های
عربی‌درزبان‌آنهاراه‌یافته‌است. لهجه‌شمالی‌ایرونی‌راایگورونی،دیگوری‌ودیگار
گوبند وشمالی‌ها بخود دیگوری گویند ولهجه شمالی وجنوبی باهم‌اختلاف
دارد

این مردم به‌آب دن میگویند نام رود دن ودنی‌بپر ودنی‌یستر اوب و
شهر دونتسك ازنامگذاریهای آنهاست

بیلی[4] دانشمند انگلیسی عقیده دارد آنهاولگارا ایول‌دن گفته‌اند
یعنی رود خروشان (طغیان کرده) اکنون به زبان گرجی به جریان آب‌دنپ
گویند ورودخانه را هم دن آر

بیلی‌نامبرده رئیس مؤسسه سلطنتی آسیائی انگلستان (روال اسیانیك
سوسایتی) میگوید : ایرونی‌ها که ازاین سرزمین به انگلستان‌رفته‌اندلندن
را بنا نهاده‌اند ونام لندن یك نام ایرونی‌است که دراصل بایرونی لاوان دن
(لاندون) بوده است یعنی‌رودآرام درباره این عقیده باآقای تسرتیلی‌رئیس
انستیتو شرق‌شناسی گرجستان که‌خود عضوموسسه سلطنتی‌آسیائی‌انگلستان
نیزهست ودرزبان‌عربی ازدانشمندان‌متبحر عرب شناس هستند آقای‌جمشید
گیوناشوپلی که‌درباره فونتیك زبان فارسی‌تحقیق کرده‌اند واستاد دانشگاه
تفلیس می‌باشند وهمچنین بااستاد آبایف اوست شناس بزرگ شوروی و
دکتر افتخاری دانشگاه لندن که درباره دستورزبان و فلکلور مردم اوست
آثاری دارند گفتگوشد ودربازگشت به شهر تسیخپین والی درانستیتوتاریخ
وزبان‌ایرونی‌ها که باحضوراعضای‌انستیتو تشکیل‌شد ساعتی شرکت‌ومباحثه
نمودیم .

4 —Mr. Bailey

همچنین درناحیه‌ای ازین‌سرزمین آثاری‌ازسده پنجم‌وششم میلادی‌وجود دارد که بدرستی کاوش نشده درمحلی‌بنام جاوا آثارتاریخی ازسده دوازدهم میلادی وجود دارد ودرنزدیکی‌آن گنبدهایی هست که ازقدیم مزارات‌است ومن نتوانستم‌بواسطه کمی وقت درباره‌آنهاتحقیق‌نمایم‌وامیداست دانشمندان اوست شناس گرجی وروسی‌درباره‌آنها تحقیق نمایند

آ۷۰. موسیقی مردمان آسی

گروهی از زنان و مردان طایفه آسی

شاهکارهای تمدن و هنر ایران

مجلهٔ رستاخیز در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌ای از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که زینت‌بخش موزه‌های مختلف و مجموعه‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی می‌نماید.
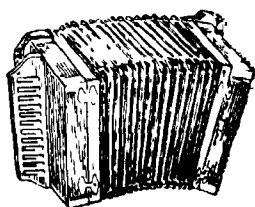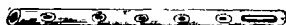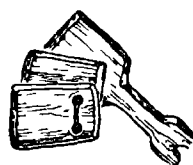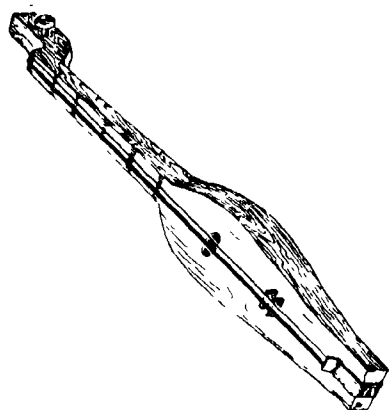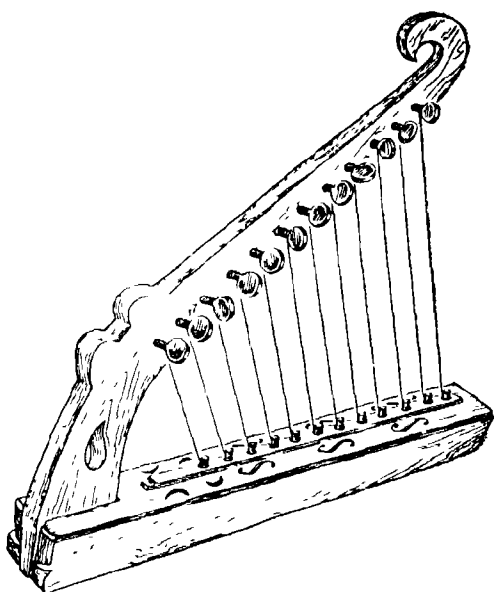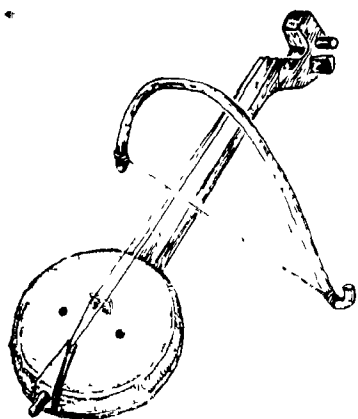
شکل ۱

ترجمه : مجید وهرام

شکل ۱

فرش پشمی ایرانی مکشوفه ازپازیریك روسیه‌اصل‌این شاهکارهنری درموزهٔ ارمیتاژ روسیه موجود می‌باشد (گراور از کتاب ایران هخامنشی ، تألیف گیرشمن)

☆☆☆

شکل ۲:

کاسه‌سیاه قلم با لعاب سبزرنگ از سری ظروف کوباشا Kubasha که متعلق به‌اواخرسدهٔ‌پانرده‌میلادی می‌باشد این‌اثرارزنده درموزه ویکتوریاوآلبرت قرار داده شده است قطرآن $15\frac{1}{4}$-D۰۱۵- اینچ برابربا ۳۸/۸ سانتیمترمیباشد (گراور ازکتاب پوپ)

☆☆☆

شکل ۳

پارچه مخمل که درآن رشته فلزی بکار رفته و درنقش روی‌آن صحنهٔ‌کارزار انسان وحیوانات درنده‌نمایش‌داده شده‌است طول این‌قطعه‌پارچه‌۶۳سانتیمتر ومربوط‌باواخرسدهٔ‌شانردهم‌میلادی‌می‌باشد این اثرزیبا درموزهٔ‌شخصی‌آقای لوئی موجود است (گراورازکتاب پوپ)

شکل ٤

☆☆☆

سفال لعابی وشفاف رنگی از کارهای کاشان از خطوط ایرانی روی آن چنین برمیآید که متعلق به قلعه نظامی فورود Furud بوده‌است این اثر یکی از شاهکارهای هنری اوایل سدهٔ سیزده میلادی بشمارمیآید و درموزه تایینار بستن موجود است طول‌آن $9\frac{7}{16}$ اینچ برابر با ٢٤ سانتیمتر است

(گراورازکتاب پوپ)

شکل ۱

شکل ۲

شکل ۳

شکل ٤
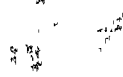
بغداد و بصره در قلمرو شهریار زند

بقلم

مرتضی مدرسی چهاردهی

بخشی از دوره‌های تاریخی
وسیاسی و جغرافیائی عراق با
تاریخ ایران همبستگی بسیار
داشته است و قرنها است که
دولت وملت ایران درآن دیار
از حدود آثار بسیار بیادگار
گذاشته ونقش اساسی داشته‌و
دارد از این مقالت مختصر ما
سابی موجز بخش دورهٔ زندیه
را در بس الفهرس مرور میکنیم

رفتار ناهنجار عراق با ایرانیان

عباس عزاوی مورخ مشهور
عراق به نقل از کتاب تحفة العالم
تألیف سید جزایری نوشته
است والی بغداد روش ناهنجاری
با مردم داشت بخصوص با
زوار ایرانی وقزلباش آن دیار[1]
رفتاری ناصواب داشت ومال و

---

۱ - مراد ارتش ایران یا همه ایرانیان مقیم عراق بود

اموال بسیاری از ایشان را به یغما برده بود ودراین غارت‌گری بهانه‌اش این بود که آنان وبا زده شده‌اند و بهمین زودی خواهند مرد او از این راه ثروت و سرمایه گروه بسیاری را تصرف کرد،

پیوسته بهانه جوئی میکرد و بدروغ نشر میداد که ایرانیان اموال مردگان بدون وارث را تصرف کرده‌اند روز بروز بر جور وستمکاری خود نسبت بایرانیان مقیم عراق می‌افزود تاآنجاکه در اثر این اعمال و رفتار بسیاری ازمردم شهرکاظمین راکه بیشترشان ایرانی بودند بزندان افکند و آنان رابه‌شکنجه‌وعذاب میکشید ودستور میداد تا با عصا و چماق برایشان کوبند وآزارشان کنند ویکی ازچوب‌خوردگان دراثر چوب‌خوردن بسیار کشته‌شد [۲] »

اعزام نماینده عالی دولت ایران بعراق

در تاریخ تحفةالعالم ثبت است که

خبراین کارهای ناهنجارورفتارو کردار وحشیانه باطلاع کریم‌خان زند شهریارپاکدل ایران رسید واو راسخت متأثر ومتألم ساخت و فرمان داد که حیدرقلی‌خان‌امیر زنگنه‌برای دفع‌شرارت‌ازعراق آماده شود چه حیدرقلی‌خان ازدوران صفویه با عراقیها وعثمانی‌هاآمیزش داشت‌واوازامیران کاردان‌ومشهور بشمار میرفت . بمناسبت سفرهائی که بکشورهای مختلف رفته بود و دراثر سیروسیاحت مردی‌پخته وتجربه‌آموخته بود فضیلت وتقوی‌داشت وبدانش-های‌آنزمان‌آشنائی‌کامل داشت‌ازآنها گذشته مردی متین‌ومنطقی‌بودسخنوری چالاك و شمشیرزنی بی‌باك بود وی بفرمان شهریار زند عازم بغداد شد تا مسئولان عراق را ازعواقب وخیم‌کارهاشان آگاه کند و اورا برسر عقل آورد پاشای بغداد اورا بگمان خود باسخنان واهی و وعده و نویدهای توخالی دل‌خوش کرده روانه ایران کرد وبااین‌ترتیب‌امیر زنگنه بدون‌توفیق‌دررسالت خود بایران بازگشت [۳]

---

۲ ـ العراق بین احتلالین ص ۵۲ چاپ بغداد

۳ـ مختصر تاریخ البصرة بقلم علی ظریف اعظمی چاپ بغداد

جنگ ایران با عراق

پس از بازگشت امیر زنگنه و بی نتیجه بودن مذاکره کریم خان زند که از رفتار پاشای عثمانی با ایرانیان بسیار اندوهناك و خشمگین بود دانست که حل مشکل با مدارا و مذاکره انجام پذیر نیست این بود که برادرش محمد صادق را با معاونت نظرعلی خان یکی از عموزادگانش بفرماندهی سپاه برای تصرف بصره برگزیده ورسماً مهیای جنگ با عراق گردید نظرعلی خان در این سپاه دستور یافت که هرچه زودتر بتدارك حمله و تصرف بصره را به بسند ودر رهائی مردم آن سامان از جور و بیداد حاکم عراق همت و کوشش کند [4] ☆

حوادث سال ۱۱۸۹ هـ ق ـ در آن تاریخ سلیمان آغا حاکم بصره بود واو با نهایت قدرت حکمرانی میکرد و توجهی بایرانیان آن دیار نداشت صادق خان با نیروی زبده ومجهزی به بصره رسید وآنجارا بمحاصره کشید محاصره بصره بدرازا کشید مشکل جنگی در این بود که از همه جهت بصره را محاصره کرده بودند سلیمان آغا حاکم بصره نجات خودرا در آن میدید که هرچه بیشتر مقاومت کند تا مدت محاصره را بطول بیانجامد زیرا با نیروئی که داشت تاب مقاومت نداشت و امیدوار بود که با استقامت و پایداری او دولت عثمانی فرصت خواهد یافت که به کمك او بشتابد و برای نجات محاصره شدگان سرو اعزام دارد انتشار داد که از طرف دولت عثمانی نیروی امدادی بزرگی برای نجات محاصره شدگان اعزام شده و این نیرو تا فلان منطقه رسیده و بزودی ببصره خواهد رسید و همین امر سبب تقویت نیروی معنوی محاصره شدگان ولشگریان اوشد وموجب پایداری گردید لیکن این وعده گذشت وهفته ها به ثمر نرسید وروز بروز بر وخامت حال و احوال محاصره شدگان افزوده گردید چون شیعیان عراق همه در اثر تعصبات خشك مذهبی عثمانی ها بجان آمده بودند و بمناسبت هم کیشی با ایرانیان بآنان بستگی داشتند نمیخواستند عثمانی ها بآنان حکومت کنند وحکومت ایران را از جنبه مذهبی وحسن

۴ـ تاریخ الدول الفارسیة فی العراق بقلم اعظمی چاپ بغداد

☆= دلائل دیگری نیز برای لشکرکشی ایران به عراق در رمان زندیه وجود دارد که در یکی از شماره های آینده آنهارا بتفصیل مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد

بررسی های تاریخی

سلوك برای خود بهتر از قدرت ترك‌های خشن عثمانی می‌دانستند واز طرفی در اثر روابط بازرگانی نزدیك که با مردم خوزستان داشتند شایسته میدانستند که بصره در قلمرو حکومت ایران قرار گیرد [5]

سرانجام کار والی بغداد محاصره بصره وهیجان عمومی مردم عراق سبب گردید که گروهی از رجال دولت عثمانی بتدریج وارد بغداد شوند وبهمراه هریك از آنان چند هزار سرباز بود وباین ترتیب هفت یا هشت هزار سرباز در بغداد گرد آمدند وزیر بغداد که حکومت عراق‌را داشت از ایران سخت بیمناك بود وبا آمدن این تعداد سرباز روحیه‌اش تقویت شد

وامیدوار گردید که بزودی بصره‌را از ایران پس خواهد گرفت غافل از اینکه آنچه پنداشته بود آرزوئی بیش نبود زیرا این سربازان تمام استراحت بآسایش پرداختند وحکومت عراق بایشان تکلیف همی کرد که بمیدان کارزار رهسپار شوند وبا ایرانیان به نبرد پردازند فرماندهانشان باین سخنان توجهی نمی کردند واوامر اورا نشنیده میگرفتند وهریك از ایشان خودرا به بهانه‌ای از حرکت معذور میداشت آنان از سپاهیان ایران بیمناك بودند ونمی‌خواستند درمیدان مبارزه روبرو شوند چندی نگذشت که خبر عزل والی بغداد از طرف دربار عثمانی منتشر شد وعلت عزل اورا سلوك نامطلوب با ایرانیان توجیه میکردند وباب عالی (دربار عثمانی) چنین پنداشته بود که باین عمل در آرام کردن مردم وطغیان عمومی توفیق خواهد یافت وآتش فتنه‌را درحین خاموش خواهد ساخت این اقدام دربار عثمانی بدان جهت بود که مأموران باب عالی پس از ورود به بغداد کارهای زشت اورا گزارش داده بودند ودربار عثمانی دریافت که وزیر بغداد گزارشهای دروغ وبی‌اساس وبرخلاف واقع میفرستاده ومرتکب کارهای زشت وناپسندی شده است دربار عثمانی پس از اطلاع از رفتار وکردار پاشای بغداد عنوان مطلب کرده بود که اختلاف ایران با عثمانی درواقع اختلاف باوالی بغداد بوده نه اختلاف ایران و عثمانی و بدیهی است پس از عزل او دیگر موجبی برای اختلاف و ستیزه باقی نمی‌ماند وایران وعراق (عثمانی) میتوانستند باهم مذاکره ورفع اختلافات بپردازند

۵ ـ تحفة العالم تألیف جزایری چاپ حیدرآباد

اعمال ورفتارپاشای بغداد چنان عشایروکردهارا برانگیخته بود که دولت عثمانی‌را این نارضایی وخشم عمومی سخت پشیمان ساخته بود
چون والی بغداد حسن سیاست وتدبیر نداشت دولت عثمانی هم ازوی ناراضی بود ومیخواست ازاوضاع واحوال آشفته عراق بهره‌برداری کند [٦]

چگونه حوادث سال ۱۱۹۰ دربغداد اتفاق افتاد.

دولت عثمانی اسانداران موصل دیاربکر حلب شام رابالشکریان و فرماندهان بسوی بغداد گسیل داشت وبآنان آموزش داده شده بود که پس ازورود به‌بغدادچه کنند وچگونه عمل‌نمایند بنابراین‌والیان و وزیران پس ازورود به‌بغداد چنان نشان دادند که برای همراهی و کمك آمده‌اند لیکن پس ازاستقراردربغداد وتسلط براوضاع والی بغدادرا دستگیر وبرای جلب رضایت ایرانیان اورا زندانی کردند

اعزام نمایندگان صلح عراق بدربارایران. پس از زندانی کردن والی بغداد یك هیئت رسمی بسوی شیراز روانه گردید باکریمخان زند درباره صلح وترك جنگ مذاکره کند این هیئت کوشش داشت باکریمخان زندرا متقاعد سازد که واقعاً حسن نیت دارند ومایلند که مسائل ومطالب‌اختلافی ازراه مذاکره ودوستانه حل وفصل شود وجنگ وجدال و کشت و کشتار از بین برود همچنین وانمود کند که آنچه اتفاق افتاده نتیجه سوء رفتاروتدبیر والی بغداد بوده است نه‌سیاست دولت عثمانی لیکن شهریاربایدبیر زند که ازاختلاف‌دولت عثمانی اطلاع یافته‌بود وموقعیت‌را حساس ومناسب میدانست بفرستادگان پاسخ‌صریح وروشن‌نداد و کوشید تاآنرا بمذاکره سر گرم‌دارد وازاین‌موقعیت‌استفاده کرده‌وبقوای اعزامی به‌بصره دستورداد تابافشارهرچه زودتربیشتر درتصرف بصره پافشاری کنند ودرنتیجه این اقدام بزودی بصره بدون قید وشرط دربرابرنیروی ایران تسلیم گردیدبنوشته مورخان درمدت محاصره چنان وضع برمحاصره‌شدگان تنگ شده بود که فقروغنی به‌سختی

٦- دوحة الوزراء ص١٦٧ بنقل‌از تاریخ‌استادعباس عزاوی «العراق‌بین‌احتلالین»چاپ بغداد

افتاده بودند ومردم گوشت سگ و گربه میخوردند تسلیم بصره در ۱۱۹۰ اتفاق افتاد

حوادث ۱۱۹۰ه . وکشته شدن عمرپاشا والی بغداد.

گزارش علی‌پاشاوالی طرابوزان که بنام «تاریخ جدید» بیادگار مانده در حوادث تاریخ ۱۳ شوال ۱۱۹۰ نوشته است که دولت عثمانی حسن تدبیرش درآن عصر اندك بود شاهد این مدعا وقایع بغداد است که دراثرعدم تدبیر اختلاف مابین ایران وعراق اتفاق افتاد کریم خان زند که بمخالفت با حکومت عراق برخاست در واقع این مخالفت دراثر اعمال سروبه عمرپاشا والی بغداد با ایران بود هرگاه مخالفت‌های دستگاه حکومت‌عراق نبود دولت ایران‌کاری بآن سامان نداشت وهرگز اختلافی پدید نمی‌آمد عمال دولت عثمانی ماجرای بصره وبغداد را بدربارعثمانی گزارش دادند که با وقایع پیش‌آمده دیگر نمیتوانندآنجا را اداره کنند بهمین علت عبدی‌پاشا آل‌سرحوش والی بغدادو بصره شد ومصطفی پاشا درکنار رفت‌ومدت‌هشت‌ماه حاکم‌آن دیار بود ودراین زمان بود که بصره بدست‌ایرانیان افتاد

عبدی پاشا پس ازمصطفی پاشا والی بغدادوبصره شد اختلاف داخلی و کدورت ونفاق میان سران دولت عثمانی باندازه‌ای بود که نتوانستندامنیت وآرامش را برقرار سازند ازطرف دیگر دولت عثمانی وسیله‌ای بدست‌آورد که بتواند با نشت بآن اختلافات حاصله را ازمیان بردارد چنانکه‌اشارت شدگروهی ازوزیران را بسوی بغداد فرستاد درآغازکار هدف عثمانی‌ها از اعزام وزیران جنگ با ایران بود لیکن وزیران تازه وارد به بغداد پس از عور وبررسی اوضاع دریافتند که عامل‌فتنه وفساد عمر پاشا والی بغداد است وچون‌اورا عامل‌اختلاف ایران وعراق میدانستند وی را کنار گذاشتندوسپس اورا کشتند تا شاید بدین‌طریق‌رضایت دولت ایران را بدست‌آورند لیکن‌این پیش‌آمدنیت ناگواری اوضاع‌داخلی عراق گردید وعراق‌درآن‌زمان درآتش اختلاف داخلی دست وپامیزد ایران ازسوی‌بصره و کردها ازسوی‌دیگردر اموعراق دخالت میکردند

ران دربارعثمانی که به بعداد شتافته بودند چون نتوانستند سر و
وضاع آشفته آن دیاربدهند نظر دادند که عبداله کهیه نهاوربرعثمانی
میتواند باوضاع عراق آرامش دهد خاصه اسکه او باسلامبول رفته
ت داشت که امور عراق را بوی سپارند [7]

ابین رجال عثمانی درعراق .

اد ار کمك به بصره کوتاهی میکرده ثروت وهدیه‌های بسیار بهمراه
ن سپاه اراسلامبول به بعداد میرسند اردولت عثمانی دستور میدادند
زان را تحهیر کنند ولی رجال عثمانی به طمع پول ومقام سر گرم کار
بودنداز کار بصره بازماندند مابین بزرگان عثمانی اختلاف شدیدپدید
تان مسلك سپاهی برای بصره فرستادند چون سرباران رشیدایرانی
کردیدجنگ ومحاصره طول کشید اعراب وعثمانی‌ها ناچارعقب نشینی
تعرساً بصره را بایران وایرانی‌ها واگذاشتند در اثر گزارشهائی که
یخ جدید» [8] بدربارعثمانی فرستاده شده بود پادشاه عثمانی (سلطان
د اول) دستور داد که سربازان ایران را ازبصره بیرون کنند آنها
اشتند که کاربصره را یکسره سازند امیران بعدادوشهرزور را تشویق
ه هرچه زودتر کارسپاهیان ایران را بپایان رسانند و حکومت عثمانی
ق دوباره زنده و برقرار سازند این دستورها در تاریخ ۱۱ شوال
و۱۷ ذی‌القعده ۱۱۹۰ هـ اردربار اسلامبول صادرشد لیکن نتیجه‌ای
ست نیاوردند واوضاع واحوال بروفق مرام وبکام ایرانیان وسپاهیان

دو نسخه از گزارش علی پاشادر کتابخانه استاد عباس عزاوی مورخ مشهورعراقی
وجود است نسخه اول بخط فرزند مؤلف عبدالسلام حافظ بتاریخ ۱۱۹۱هـ و
بخط محمد اوصفی خطاط معروف در ۱۲۲۶ هـ نوشته شده است

گزارش علی پاشا حاکم طرابوران بنظر مورخان عراقی وعثمانی دقیق ترین
ده که پادشاه عثمانی به آن ترتیب اثر میداد « تاریخ العراق بین احتلالین
»

ِد درمرز کردستان دولت عثمانی برای اینکه نیروی ایران‌را دربصره
کندد و جبهه‌دیگر درمرزعربی‌ایران بوجودآورد ودرحدود هزارسرباز
ازراه کرمانشاهان‌وپل ذهاب بسوی مرز ایران پیش‌آمدند ه. چنین‌در
، سنندج نیروهای‌دیگری‌بداخل‌ایران سرازیر شده شهریاربددوازده
بازبفرماندهی خسروخان‌بسوی‌کارزارفرستاد ردوخورد شدندمیان
ین در گرفت ودراین‌هنگام کریمخان زند دوازده هزارسربار دیگر
،هی کلبعلی‌خان بسوی دیار بکر اعزام داشت
ِ نیروی اعزامی توانست با قدرت ومهارت ازپیشرفت نیروهای‌عثمانی
ری کند وچون عثمانی‌ها ازاین‌تجاوز نتیجه‌ای‌نگرفتند دانستند که
:اشتن بصره کارسهل وساده‌ای‌نیست‌این‌کارها یعنی عزل و نصب‌وزیران و
اعزام‌نیروی‌عشایری تجهیزسپاهی جزریان برای دولت عثمانی‌ثمری
صدها سرباز ومردم غیرنظامی دراثراین‌جنگ‌ها واختلاف‌ها پایمال
،شدند واراعمال وافعال ناپسندخودجز تلخی و ناکامی نتیجه‌ای‌نگرفتند
د که سران دولت عثمانی‌درپی‌فرصت مناسب نشستند و ازسنیز پرهیز
۹

ِ بازان‌بسوی‌بصره شهریارزند بصادق خان زند دستور داد که بسوی
حرکت کند وازراه‌ساحل‌خلیج فارس نیز پنجاه هزار سرباز جنگجو
سی‌فروند کشتی ازبوشهر وبندرریگ بهمراه سپاهیان بصره بحرکت
در آغازحمله‌سپاهیان زمینی‌ودریائی ایران موفق‌شدند که‌شط‌العرب
ِ فدرآورند وباین‌ترتیب‌شط‌العرب‌بتصرف‌ایران درآمد، دولت‌عثمانی
ِ بعدادی کشتی‌های کهنه وفرسوده که دربصره‌داشت‌مهیای کارزار کرد
، استاین‌قوای کهنه وفرسوده نمیتوانست دربرابر نیروی‌جنگی ایران

- مجموعه خطی اسناد ومدارك که مشتمل است برگزارش ها و دستورات دربان
در کتابخانه استاد عباس عزاوی دربغداد محفوظ است . وتاریخ العراق بين‌احتلالين
،داد ۱۳۷۳ ه ۱۹٥٤م

مقاومت و پایداری کند و توانائی آن را نداشت که در برابر کشتی‌های نیرومند صادق‌خان عرض اندام نماید

بمجرد اینکه سپاهیان ایران بر شط‌العرب تسلط یافتند پلهایی بر نهر و رودخانه‌ها قرار دادند و سربازان هوشمند از سوی راست نهرها از جسرها و پل‌ها گذشتند و حصار بصره را برانداختند باید توجه داشت که شهر بصره در آنزمان شهری بزرگ بود باغها و سراهای بسیار داشت و جمعیت آن در حدود پنجاه هزار نفر تخمین زده بود. اند بزرگان شهر که از طرفداران عثمانی‌ها بودند بیش از یك چهارم از جمعیت آن شهر را تشکیل میدادند ، سلیمان آغا حاکم بصره مردی نظامی و هنرمند بود او نزد سربازان ولشکریانش محبوب داشت ، دیوارهای شهر بصره بلند و عالی بود لیکن محکم و استوار نبودند، خط دفاعی این سنگرها در حدود صد سنگر بشمار میرفت **درزمستان ۱۱۸۹** بود که سربازان ایران حصار بصره را درهم شکستند و یاعلی گویان بسوی شهر شتافتند

سقوط بصره : مردم بصره و نیروی ساخلوی عثمانی نتوانستند در برابر سپاه ایران مقاومت کنند مدت چهار ماه چه از راه دریا و چه از راه خشکی درمحاصره بودند و بیش از این تاب تحمل و پایداری را نداشتند عمر پاشا والی بغداد مردم را بصبر و مقاومت تشویق و تهییج میکرد، نویدها میداد و میگفت که ایرانیان از در صلح وارد میشوند و بزودی پول مجدداً شهر بصره را بدولت عثمانی واگذار خواهند کرد البته این انتشارات برای آن بود که روحیه طرفداران نیروی ایران را سست کنند ، این نویدها کاری از پیش نبرد زیرا هیچگونه کمکی از بغداد نرسید و چون بزرگان بصره از حکومت بغداد ناامید شدند پس از مشورت با یکدیگر صلاح کار را در آن دیدند که تسلیم دولت ایران شوند و پیش از اینکه همگان از پای درآیند دست ازمقاومت بردارند و این شد که برای صادق خان زند پیام تسلیم فرستادند و خود را برای تسلیم بدون قید و شرط آماده کردند

سیدنعمت‌اله جزایری واسطه صلح شد نویسنده کتاب تحفة‌العالم درباره

حادثه سقوط بصره نوشته است که چون دولت عثمانی درفشـار قرار گرفت ناچار سید نعمت‌اله جزایری را واسطه قرار داد تا ترتیب‌صلح را فراهم‌سازد سید نعمت‌اله بنزد صادق خان زند رفت وتقاضای صلح کرد، امان نامه‌هائی ازصادق‌خان زند گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعدی‌و چپاول بناموس واموال مردم درازنکنند وبکسی آزار نرسانند، پس ازبرقراری تأمین وامان مردم شهر سپاه قزلباش «علی‌علی» گویان وارد شهربصره شدند وبا دیدن نظم وآرامش سپاهیان ایران اهالی نفس راحتی کشیدند وازفشار گرسنگی‌نیز آسوده شدند.[۱۰]

حکومت ایران در بصره : دراواخر صفرسال ۱۱۹۰ ه‍ ق صادق‌خان زند با سپاه ایران وارد بصره شدگروهی ازبزرگان آن دیاررا که مخالف میکردند دستگیرساخت وتمام ثروت آشکارونهان‌آنان را بتصرف درآورد وخودشان را بسوی شیراز فرستاد ،

صادق زند محمدخان را حاکم بصره کرد وده هزار سربازدرآنجا گذاشت وباتقیه سپاه وغنائم واموال بسیاربشیرازباز گشت

ضرب مسکوك بنام دوازده امام : پس‌ازتصرف بصره‌ازمناره‌های‌مساجد نام شاه مردان علی مرتضی که شعار واذان شیعیان است چون آوائی‌آسمانی باردیگرفضای‌شهررافرا گرفت وهمچنین سکه‌هابنام دوازده‌امام مذهب‌جعفری زده شده بعنوان غرامت جنگ رروسسم ازثروتمندان واعیان شهر گرفتند و همه را بسوی شیراز پایتخت ایران فرستادند

اختلاف عثمانی با ایران : نویسنده کتاب تحفة‌العالم‌نوشته است که : پس از سقوط بصره برادرم سید نعمت‌اله جزایری قصد داشت برای زیارت‌به نجف و کربلا رهسپار شود سپاهیان قزلباش همه جا را فراگرفته بودند ، کار بغداد هم مجهول بود، سرداران ایران‌اجازه نمیدادند که درمحیط‌آشفته

۱۰- تاریخ الدولة الفارسیه فی‌العراق بقلم‌اعظمی و کتاب مختصر تاریخ‌البصرة بقلم علی ظریف اعظمی چاپ بغداد ۱۹۳۳

عراق‌مردم بزیارت بروند نامبادا باشان آزاری رسد[۱۱] چون‌عثمانیان‌اختلاف مابین ایران واعراب را دامن میزدند وریشه اختلاف وعرب ازعثمانی‌هابود ،

خراب کردن گوریکی از بزرگان سنت وجماعت : سید جـزایری در کتاب تحفة العالم نوشته است ازجمله اخلاقی که عثمانیان برای ایرانیان واعراب قصدداشتند که فراهم آورند این بوده که سردار رشید و پاکدل ایران را تطمیع وتهییج میکردند که آرامگاه زبیر را که از عشره مبشره بود[۱۲] خراب کند درحالیکه آن بقعه و بارگاه که زیارتگاه سنت وجماعت بود در چهارفرسنگی بصره قرارداشت سید جزایری میگوید پس ازشنیدن قصد خرابی گور زبیر سردارایرانی را ازعواقب سوء اینکارآگاه کردم اواولا از یادآوری من شاد گشت وازاینکارناپسند درگذشت‌وجبران کرد[۱۳]

اسیران بصره بشیراز اعزام شدند : چنانکه گفتیم حاکم بصره‌سلیمان آغا را با اطرافیانش بسوی شیراز فرستاد باآنکه‌آنـان اسیربودند معذلك ایرانیان باآنان با نهایت احترام رفتار کردند، صادق‌خان بهترین سلوك‌را با مردم بصره مرعی میداشت بزرگواری وبخشش‌هـا میکرد،مولف تحفة‌العالم مینویسد که سیدنعمت‌اله[۱۴] جزایری ازبصره بمن نوشت که با اسیران خوش رفتاری کنیم درآن‌زمان من درشوشتربودم، سلیمان‌آغاحاکم‌بصره درزمان

۱۱- آنچه‌از کتاب تحفة‌العالم نقل شده ننقل از کتاب «العراق بین احتلالین» تألیف عباس عراوی چاپ بغداد است

۱۲- یکی ازآن ده‌نفری بود که‌حضرت‌محمد (ص) نوید بهشت باشان داد

۱۳- تاریخ‌العراق‌بین‌احتلالین‌تألیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد ۱۹۵۵-۱۹۵۳

۱٤- سید نعمت‌اله جزایری دانشمندومولف مشهور شرح احوال و آثارش در بیشتر کتابها ثبت است نگاه کنید بتاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون ترجمه‌رشید یاسمی جلد ٤ چاپ تهران

عثمانی‌ها وبعضی ازبزرگان اورا بخانه خود دعوت کردم ازایشان پذیرائی و دلجوئی نمودم حاکم معزول واسیر را مردی با تصمیم ومسن یافتم پس ازچندی بشیراز رهسپار شدند

اسیران عراقی وعثمانی درشیراز : اسیران عراقی و عثمانی که بشیراز گسیل شدند بدیدار شهریار ایران کریمخان زند نائل آمدند وآن پادشاه عادل باایشان بانهایت مهربانی واحترام رفتار کرد

این اسرا درتمام مدت اقامت درشیراز مورد دلجوئی ومحبت بزرگان زندیه وایرانیان بودند [۱۵]

تبعید حاکم بصره بشیراز : سلیمان آغا حاکم سابق بصره در شیراز تحت نظر بود چون مردی دانا بود باایرانیان مانوس گردید و مورد توجه زکیخان پسرعموی کریمخان زندقرار گرفت، هنگامیکه صادقخان زندبصره را ترك گفت، زکیخان میخواست که سلیمانخان را حاکم بصره کند [۱۶]

گروهی تاهویزه (شادگان) فرستاد ولی موفق نشد. پس ازوفات کریمخان زند سلیمان آغا بعراق بازگشت وازطرف دولت عثمانی بمنصب وزارت در بغداد منصوب گردید [۱۷]

سربازان ایران بسوی عتبات : شهریار زند سپاهی نیرومند از سربازان رشیدایرانی بسیج کرد وفرماندهی آنرا برادرش صادقخان زند سپردوبرای آنکه نشان دهد نیروی نظامی ایران دربصره قدرت وتوانائی دفع هرگونه تهاجم را دارد دستورداد که حصاربصره را ویران کردند مبارزه با عثمانیها وتصرف بصره حس غرور ملی‌را در ایرانیان برانگیخته بود وموجب وحدت

۱۵- تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد

۱٦- تاریخ العراق بین احتلالین جلد٦ چاپ بغداد

۱۷ تاریخ العراق بین احتلالین تالیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد

سشرايرانيان گرديد توجه همه مردم ايران بـاقدامات وعمليات قهرمـانی فهرمان زند معطوف گرديد وآتش شوق واشتياق ايرانيان را برای دست‌يابی وتصرف شهرهای مقدس‌شيعی دامن‌ميزد[۱۸]

هدف کريمخان زند تصرف عراق بود : بمناسب‌وجودشهرهای‌مقدس شيعی درعراق که فريهاتحت تصرف ونظـارت ايرانيـان تقريبـاً اداره ميشد کريمخان زند نيز موقع‌را برای تصرف اين‌شهرها مناسب ديدوبدين منظور تصرف وتسلط بربصره را بهترين وسيله انجام اين مقصود و طرح دانست عمليـات و اقدامات عمر پـاشـا والـی تعداد بهترين دست آويـز نيل بدين هدف عالی بود کريمخان زند با بدست آوردن اين بهـا نـه و اينکه عمر پاشا از زوار ايرانی ماليات و باج زور ميگرفت نخست از راه شکايت به باب علی (دربارعثمانی) باب افتتاح عمليات را گشود ، عمر پاشا چنانکه گفتيم توجهی بمذاکرات وشکايات دولت ايران نکرد ودربارعثمانی نيز اعتراضات ايران را وارد ندانست و در نتيجه دست کريمخان زند برای آغـاز اجرای طرح عمليات جنگی باز شد و چنانکه اشارت شد سربـازان دلير ايران بفرمان پيشوای جنگاورخودبصره راىتصرف درآوردند[۱۹]

سربازان ايران بسوی اماکن متبرکه : پس ازفتح بصره توجه همه شيعيان ايران وعراق باقدامات شهريارزند معطوف گرديد وهمگی‌آرزو داشتند که سربازان ايرانی بسوی شهرهای ديگر عراق پيشروی کنند وکربلا و نجف‌و کاظمين و سامرا را نيز از تسلط دولت عثمانی خارج سازند ، صادق خان زند پس از تصرف بصره عليمحمدخان را بحکومت‌آنجا گماشت . عليمحمد

۱۸ـ تاريخ‌دول‌الشيعة ـ تأليف محمد حسين مظفر چاپ نجف .

۱۹ـ دائرةالمعارف الاسلامية که‌بزبان‌های آلمانی و انگليسی وفرانسه تأليف‌شده وبعربی هم ترجمه شده است جلد سوم چاپ‌مصر ،

خلاصة تاريخ العراق تأليف‌انستاس‌کرملی چاپ بصره ۱۹۱۹ م - ۱۳۳۷ هـ

خان یکسال حاکم بصره بود صادق‌خان در ۱۱۹۲ ه تصمیم گرفت که شهر های استان منتفك را درقلمرو حکومت خود درآورد و بفرماندهی برادرش محمد علیخان سپاهی سوی آن دیارفرساد ولی موفق نشد

حوادث ۱۱۹۳: درسال ۱۱۹۳ باردیگر سربازان تازه نفس ایران به فرماندهی محمد علیخان و برادر دیگرش مهدیخان و شیخ سلیمان رئیس عشیره بنی کعب و سایر عشایر عرب بهمراهی رؤسای خود بهمراه ده هزار سرباز سوی استان منتفك پیشروی کردند مردم آن دیارچون سپاه ایران را دیدند درخواست صلح کردند شرایط صلحی که ایرانیان پیشنهاد کرده بودند مورد قبول عربها نشده و دوباره جنگ آغاز شد دراین میانه وقایعی در بصره اتفاق افتاد و آن این بود که درخلال این اوضاع واحوال مابین دوعشیره بزرگ اختلافاتی رخ داد، علیمحمدخان بدون توجه وتدبردر این اختلافات مداخله کرد و در نتیجه خسارت بسیار دراین فتنه و فساد بوی رسید و در واقع او قربانی این اختلاف گشت

هنگامیکه شهریار زند شنید که ایرانیان در جنگ موفق نشدند و اختلافات داخلی در عربها دامنه پیدا میکند صادق‌خان‌را بهمراه سپاه بسیار رهسپار بصره کرد تا استان منتفك را مانند بصره ضمیمه قلمرو حکومت ایران کند، صادق‌خان سوی بصره رهسپار شد و با حسن تدبیر وسیاست و کیاست صلح وآرامش را درآنجا برقرار کرد واین امنیت تا مرگ شهریار زند دوام داشت و همهٔ مردم بزندگانی آرام و داد و ستد خود با صلح وصفا بسر میبردند استان بصره در حدود سه سال در دست ایران بود تا سال ۱۱۹۳ ه ق[۲۰]

۲۰- دانشمند روحانی الاباسحق‌ساکانوشته است که بعضی گمان میکنند که بصره راخلیفه دوم مسلمانان(عمر) درقرن‌هفتم میلادی بنانهاد و پیش ازآن نبوده است . برای←

درگذشت کریمخان زند : دراین هنگام کریمخان زنددر۱۱۹۳ ه در شیراز وفات کرد و صادق خان در سرهوای سلطنت میپروراند و باین نیت بصره را ترك گفت قضا را زکیخان هم حکومت را در ایران دست گرفته بود وصادق‌خان هم با همراهان خود شانه بسوی ایران بازگشت پس از مدت سه سال که بصره در قلمرو حکومت ایران بود بار دیگر عثمانی‌ها آنجارا منصرف شدند و والی بغداد بآسانی آن دیاررا درقلمرو حکومت خود قرار دادند ، سید نعمت‌الله جزایری که در تصرف بصره بدست ایرانیان نقش مهمی داشت صلاح کار خود را در این دید که آن دیاررا ترك گفته و بسوی بوشهر رهسپار گردد[۲۱]

حسن سلوك ایران با عراق : محمد امین زکی از مورخان مشهورعالم عرب و اسلام در کتاب «تاریخ‌الدول والامارات‌الکردیه فی‌العهدالاسلامی»[۲۲] نوشته است که . صادق‌خان زند درزمان برادرش شهریار زند بفضائل‌آراسته بود

او بعدل و داد و حسن سلوك در تمام ایران مشهور بود خصوصاً پس‌از

→

روشن شدن حقیقت ووقایع دربیان تاریخ صحیح گوئیم بصره قرنها پیش ازآنزمان آبادان بود وآنسامان را میشان میگفتند ، مردمش گوناگون بودند ، بعضی فرات میشان برات میشان کردحادیشان میگفتند . یونانیان آنجا راخارك یا خارك میبامیده‌اند ، اعراب آن دیاررا دشت میشان ومیسان میبامیدند «البصره فی‌التاریخ» مجله العربی ازانتشارات‌وزارت ارشاد کویت شماره ۱۲۷

۲۱-تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد

تاریخ دول الشیعة تألیف محمد حسین مظفر چاپ نجف

۲۲-محمد امین زکی کتاب خودرابنام (خلاصة التاریخ الکرد و کردستان)بزبان کردی تألیف نموده و در ۱۹۳۷ میلادی اووزیران عراق بوده ومحمد علی عونی کتاب رابعربی ترجمه کرد ودردوجلد در ۱۳٦٤ ه درمصرچاپ شد این کتاب ازنفیس‌ترین کتابهای تاریخی درباره ایران وعراق بشمار میرود

فتح بصره و منضم ساختن آن به شاهنشاهی ایران محبوبیت او بیشتر افزوده گشت ، متأسفانه پس از مرگ کریم خان مرتکب کارهائی برخلاف تدبیر شد و بخصوص آنکه با افراد خاندان زند حسن سلوك و مماشات نداشت و نتوانست نقش رهبری دودمان زند را باجلب اعتماد آنان ایفاء کند این بود که خاندان زندیه نتوانستند حکومت خود در ایران و عراق ادامه دهند .

داد و ستد در دورهٔ صفوی

بقلم

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

« دکتر در تاریخ »

توسعهٔ تجارت یك کشور بستگی به روابط نیکوی آن کشور با کشورهای خارجی دارد و اقدام مهم شاه عباس اول در توسعهٔ تجارت، ایجاد روابط بازرگانی با ممالك خارجی خصوصاً اروپائیان بود تا کالای ایران و کالای چین و هند را که از ایران میگذشت در کمال امنیت به آن کشورها برساند و در این مورد اقدامات بسیار مهمی شده است که تفصیل آن را باید در کتب تاریخی دید.

شاه عباس با فلیپ عیسویان که میتوانستند روابط او را با ممالك اروپا بعلت هم کیشی تحکیم کنند رفتار بسیار ملایم داشت و خصوصاً چندین هزار

☆ — آقای دکتر باستانی پاریزی که خوانندگان مجله بررسی‌های تاریخی با قلم شیوا و نوشته‌های محققانه ایشان آشنا هستند کتابی دربارهٔ «سیاست و اقتصاد صفوی» در دست تألیف دارند که بزودی انتشار خواهد یافت و مقالهٔ «داد و ستد در دورهٔ صفوی» فصلی از آن کتاب است که مؤلف آن، بخواهش ما برای درج در این شماره مجله اختصاص داده‌اند و از این بابت از معظم‌له سپاسگزاریم — بررسی‌های تاریخی

ارمنی را از سرحدات عثمانی وجلفا به اصفهان کوچ داد که تشکیل محلهٔ جلفا (در۱۰۱۵=۱٦۰٦ م) نتیجهٔ این مهاجرت است [۱]

شاه ، بندرمهم هرموز[۲] (نزدیك میناب) و بندر جرون را که بعدها بنام خود او «عباسی» با بندرعباس نامیدهٔ شد، توسعه داد وامنیت آنجا را بکمك حکمرانان وفادارخود در فارس و کرمان تأمین کرد و چنان کرد که « گاه بیش‌ازسیصد کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه هرموز جمع می‌شدند و همیشه چهارصد تاجر درآن شهراقامت داشتند » [۳] و این شهر چهل هزار جمعیت داشت

ابریشم کالای پرسود ـ تجارت‌عمده ای که ازاین بنادر انجام میشدمروارید و ابریشم وادویه وسنگهای قیمتی‌بود انگلیسها در تأمین حاکمیت ایران‌بر این بنادر ، کمکهای دبقیمتی نمودند [٤] و شاه نیز در امرتجارت بدین‌سبب به آنان امتیازاتی داد و ازآن پس تجار ایران توانستند بدون نظارت و دخالت پرتغالیان ابریشم خودرا صادر کنند [٥]

رفتن برادران شرلی‌به دربارهای‌اروپائی نیز بیشتر بمنظورهای‌تجارتی ویافتن بازارهای مطمئن برای کالاهای تجارتی ایران‌بود امتیازات تجارتی ایران برای انگلستان تازمان شاه‌عباس‌دوم و شاه‌سلیمان ادامه داشت‌وتنهادر زمان این پادشاه اخیر بود که شیخعلی خان زنگنه وزیر با تدبیرو کاردان‌او قسمتی از امتیازات آنان را سلب کرد

معمولا دربرابر ابریشم ،کالاهای اروپائی خصوصاً ماهوت دریافت‌میشد پرتغالیان وهلندیان‌نیز درهرمزمرکز تجارتی‌باز کردند، مرکزتجارتی‌آنان

۱ـ ازکتاب مسائل کشورهای‌آسیائی وافریقائی ، مجید رهنما ، ص ۱۸۰

۲ـ بعد ازخرابی‌شهر هرموز ومهاجرت‌مردم آن به‌این جزیره ، نام شهرنجزیره‌داده شده است

۳ـ سیاست خارجی ایران ص ۱٤

٤ـ تصرف بندر هرمز درربیع الثانی ۱۰۲۲ توسط امامقلی خان گرفت

٥ـ سیاست خارجی ایران ص ۳۱

مصونیت قضائی داشت،[٦] وهر کالائی‌را جز اسب ، میتوانسنند ازایران خارج کنند [٧] امتیازات هلندیان درزمان شاه‌صفی بیشتر شد وکالای آنان‌نیز از پرداخت حقوق گمرکی معافیت یافت قسمت عمدهٔ محصولات هندوستان و جزائر جاوه وسوماترا، مانند فلفل وزعفران وانواع ادویه ، توسطایشـان‌به ایران می‌آمد و کشتی‌های هلندی پیوسته میان هندوستان وایران در رفتو آمد بودند ، حتی در ۱۰۵۱ه (۱٦٤۰م)بازرگانان هلند برای اسکه تجارت خارجی را بخود انحصاردهند ، کالای‌اروپائی را از قیمت اصلی در ایـران ارزانتر می‌فروختند رقابت‌آنان به‌جائی‌رسید که‌وقتی نمایندهٔ دوك‌هلشتاین برای عقد پیمان تجارتی به‌ایران‌آمد (۱۰٤۷ ، ۱٦۳۷م) تا ابریشم‌خریداری کند ، قیمت خرید هربار ابریشم را از ٤۲ تومان به ۵۰ تومان ترقی‌دادندتا این‌نمایندهٔ خارجی نتواند با آنان رقابت کند ، وچون‌نمـایندگان‌هلشتاین بازگشتند ، بازموقع را مناسب یافته قیمت‌بار ابریشم را به ٤٤ تومان تنزل دادند وشاه که‌متوجه کلاه گذاری آنان‌شددستورداداز آن‌وقت‌بعد ازکالاهای هلندی گمرك گرفته شود انگلیسها وهلندیان نیز همچنان به رقابت‌تجارتی ادامه میدادند این کار حتی به جنگ‌دریائی‌آن کشور در خلیج‌فارس‌منتهی شد [٨] شرکتهای هلندی‌بیشتردر بندرعباس‌ولار واصفهان نمایندگی‌داشتند امتیازات هلندیان درزمان شاه‌سلیمان محدودشد و فقط به سصد بارابریشم (نصف‌زمان‌شاه‌عباس‌دوم) تقلیل‌یافت [٩]

باید گفته‌شود که‌کالای‌صادراتی مهم‌ایران دراین‌زمان عبارت‌بودازابریشم

٦- سیاست خارجی ص ۲٦۱ واین مصونیت درست درهمان زمانهائی به‌تجار خارجی داده میشد که درمالزی کلیهٔ بازرگانان ودلالان انگلیسی رایکباره قتل‌عام کرده بودند . (ایران ازنظربیگانگان ابوالقاسم طاهری ص ۱۲)

٧- واین منع ظاهراً ازجهت تقویت بنیه نظامی ایران بوده است زیرا اسب در آن روزگار درجنگها همان وظیفه راداشت که امروزکامیون‌ها وهواپیماها وهلیکوپترها انجام میدهند .

٨ ـ سیاست خارجی ایران ص ۲٦٦

٩- سیاست خارجی ایران ص ۲۷٦

و پارچه‌های زربفت و بعضی سنگهای قیمتی و پشم شتر (کرك) و توتون و خشکبار صادرات ابریشم به ۲۲۰۰ عدل (هر عدل ۱۱۰ کیلو) میرسید که قریب ۲۰۰۰ عدل آنرا هلندیها خریداری میکردند ابریشم گمبرون به باتاویا و سپس به اروپا ارسال میشد و یك شرکت هلندی در ازاء آن متعهد بود که ۱۲۰۰ صندوق شکر (هر صندوق ۱۵۰ پوند هلندی) تحویل دهد [10]

این شکر ها از طریق راههای لار با سرحان به یزد و اصفهان میرسید، در افسانه‌های ما مردم یارنز روایتی هست که روزگاری مردم این ده، کاه ارزن را در برابر شکر برای کاروانی که از ده میگذشت مبادلهٔ فروختند، یعنی یك من کاه ارزن دادند و یك من شکر در ازاء آن گرفتند، این نکته هر چند اغراق آمیز است اما اهمیت تجارت خارجی و تأثیر آن را در تأمین ارز و فروش کالای محلی و آبادانی شهرها ثابت می کند

تجار ابریشم که بیشتر ارمنی بودند آنقدر ترقی کردند که باور کردنی نیست، مثلا خواجه نظر از ارامنهٔ جلفای نربر که از آنجا خارج شد چنان در تجارت ترقی کرد و نزد شاه عباس و جانشین اوشاه صفی اعتباراتی حاصل نمود که اورا کلانتر ملت ارامنه کردند و او بافتخار وطن اصلی خود جلفا [آذربایجان]، دو کاروانسرای بزرگ در آنجا بنا کرد که هنوز در طرفین رودخانه باقی هستند و بیشتر از یکصدهزار اکو (هفت‌هزار تومان) در آنجا خرج کرد [11] ارمنی دیگری که در تجارت ترقی کرد، خواجه پطروس (متوفی ۱۰۵۰ هـ ۱۶۴۹ م) (پسر ولی‌جان) بود که در اندك مدتی بازرگانی معتبر گردید وهم او بود که کلیسای «بیدخم» را در جلفای اصفهان بنا نهاد تاجر دیگر ارمنی خواجه بغوس، پسر خواجه پطروس بود

یکی از اولاد همین خانواده از اصفهان به هندوستان رفت و نمایندهٔ تجارت ابریشم شد (واصولا چنین مرسوم بود که بازرگان معروف جلفای

۱۰ــ مینورسکی، سازمان اداری صفویه ص ۳۱

۱۱ــ سفرنامهٔ تاورنیه ص ۱۰۶

اصفهان اغلب فرزندان خود را به‌عنوان نمایندهٔ تجارتی به‌هندوستان وجاوه و سایر کشورها میفرستادند) خواجه پطروس دوم که در مدرس در گذشت (۱۱۶۵ه ۱۷۵۱م) وصیت کرده بود که‌قلب او را درحقهٔ‌طلائی به‌اصفهان‌حمل و در کلیسای جدش (کلیسای بیدخم) دفن کنند و چنین کردند[۱۲]

امنیت راهها و رواج بازرگانی، توجه خارجیان را به‌سرمایه‌گذاری دراین کشور جلب کرد قراردادهای متعددی، خصوصاً درمورد تجارت‌ابریشم بادول خارجی بسته شده است ابریشم بیشتر در گیلان بدست می‌آمد،واین محصول حتی‌مدتهاپیش‌ازصفویه‌نیز‌درآن‌سرزمین‌قابل توجه بوده‌است چنانکه حوالی سالهای ۷۹۰ تا ۸۰۵ ه (۱۳۸۸ تا ۱٤۰۲ م) که تیمور مازندران را تسخیر کرد، مالیات آنجا به‌صورت ابریشم وصول میشد و گیلانات‌ده‌هزارمن ابریشم‌مالیات می‌داد، وتیمور برای رعایت‌حاکم گیلان‌قسمتی‌ازآن‌رابخشید نظام‌الدین شامی گوید «ازجمله کرمهای پادشاهانه (تیمور)آن بود که مال گیلانات‌بر۱۰هزارمن ابریشم، که‌به‌سنگ هرات پانزده هزارمن‌باشد، وهفت هزاراسب‌و۳هزار گاو مقررشده بود،خواست که تربیت او [سیدرضا کیاحاکم گیلان که به‌حضور تیمور رسیده بود]به‌طریقه‌ای‌فرماید که رجحان او برسایر ملوك گیلان ظاهرشود ازآنچه برمرنصی مشارالیه و امیرمحمدمقرر بود، نصفی و ازآنچه برنقیهٔ ملوك گیلان مقرربود ثلثی به‌یك دفعه و بك‌قلم دربارهٔ او انعام فرمود، وفرمان جهان مطاع به‌نفاذ پیوست‌تامحصلان وجوه‌آن‌مبالغ از جمع ایشان محسوب و مجری داشته به‌عرض‌رسانند»[۱۳]

نه‌تنها از زمان تیمور، بلکه قرنها پیش‌ازآن نیز، حمل کالای‌ابریشم‌چه‌از شرق و چه‌از جنوب شرقی (بنادرعمان) منبع درآمد بزرگ تجارتی بود،در تاریخ کرمان آمده‌است که‌درزمان‌طغرل‌شاه‌سلجوقی (جلوس ۵۵۱ ه ۱۱۵٦م) «عشور ابرایشم مکران‌به‌سی‌هزار دیناررسید وتمغای بندر تیز(طیس) پانزده هزار دینار اجاره رفت»[۱٤]

۱۲ــ مجلهٔ وحید، فروردین ۱۳٤۵ ص ۲۹۸
۱۳ــ ظفرنامه شامی ص ۲۹۵

راه شمالی و شرقی نیز درآمدش کمتر ازین نبود ، هنوز بقایای نفوذ کاروانهای ابریشم‌رادراصطلاح «پل‌ابریشم» که‌نزدیک‌قوچان‌است، در کتابهای تاریخی میتوان دید ، این در واقع پلی بوده است از دهها پل که بر سرراه ابریشم وجود داشته‌اند

این راه‌کاروان رو میان چین وایران ازطریق ترکستان چین ،براساس گزارش «چانگ کی‌ین» چینی که بدربار مهرداد دوم اشکانی (۸۷-۱۲۳ق م) آمده بودآغازشد وبالاخره به‌صورت‌راه معروف ابریشم درآمد این‌شاهراه عظیم داد وستد بین شرق‌وغرب از چین‌آغاز می‌شد ، ازترکستان چین(سین-کیانگ) ، بلخ ،مرو، و ازطریق حوضهٔ نهر تارم به‌هکاتم پیلس (دامغان) واز آنجا به‌ری و همدان‌و سلوکیه (مدائن ، تیسفون ،بغداد) میرسید ،ازتیسفون راه دوتا می‌شد یکی از طریق‌آشور (موصل) ، حضر، نصیبین ، و دیگری ازطریق «دورا» بود که ازآنجا ازساحل راست فرات یا از راه‌میان بربیابانی از طریق پالمیر (تدمر) میگذشت [۱۵]

مرحوم اقبال‌آشتیانی این مسیر را چنین بیان می‌کند

« از ولایت توان‌هوانگ‌درچین به‌ولایت‌کان‌سو می‌آمد وازآنجا داخل ترکستان شرقی‌حالیه می‌شد وازطریق‌بش‌بالیغ والمالیغ و اترار بسمرقند و بخارامیرسید دربخاراقسمت‌اصلی‌آن ازراه مروو گرگان‌به‌ری‌می‌آمدوازری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان میرفت و از ایروان یا به طرابوزان ویا به‌یکی ازبنادر شام منتهی میگردید قسمت فرعی این راه از سمرقند به خوارزم واز خوارزم به‌سرای وهشترخان و ازآن‌جا به‌کنار شط دن وبنادر دریای‌آزف انتها می‌یافت » [۱٦]

کشورهای مهم‌اروپائی درتمام دورهٔ صفویه قراردادهای تجارتی خودرا براساس مبادلات میان ابریشم بسته‌اند درتواریخ آمده‌است‌که پس از عقد

۱٤- تاریخ وزیری تصحیح نگارنده ص ۹٦

۱۵- میراث ایران ص ٤٦

۱٦- تاریخ مغول ، ص ۵٦۹

قرارداد تجارتی میان شاه‌عباس وانگلستان ، « شاه‌عباس به سفیرانگلستان ، «سردومور کوتون» گفت : چون میل‌ندارم ابریشم ایران را از طریق عثمانی صادر کنم ، بنابراین حاضرم درزاویهٔ هرسال ده‌هزار عدل ابریشم در بندر گمبرون بدولت‌انگلیس‌تحویل دهم ودر برابرآن پارچه‌انگلیسی‌بگیرم »[۱۷]

بموجب قراردادی که‌بین شاه‌صفی‌وانگلستان منعقدشده بود ، مقرر بود دولت انگلستان سالی ۱۵۰۰ لیره به عنوان پیشکشی به‌علاوه معادل شصت هزارلیره بابت بهای ابریشم بدولت‌ایران بپردازد ، ازین مبلغ ثلث وجه نقد ودو ثلث دیگرجنس‌تحویل می‌شد [۱۸]

علاوه‌برآن، هلندیها نیز کم کم‌انحصارتجارت درایران را بدست‌آوردند ایشان بموجب قراردادی ابریشم را درتمام نقاط ایران خریداری نموده بدون پرداخت عوارض گمرکی صادر مینمودند واین احتکار در سال ۱٦٤٥م (۱۰۵۵هـ) از دولت ایران گرفته شده بود

دولت فرانسه نیز برای آنکه ازهلندیها عقب نماند هیئتی به‌دربارایران فرستاد :

این هیئت درزمان شاه‌عباس ثانی‌حقوق تجارتی نظیر سایرملل اروپائی بدست‌آورد که معافیت ازپرداخت مالیات وحقوق گمرکی تامدت سه‌سال از آنجمله بود، و فرانسویها مؤسساتی دربندر عباس واصفهان بنا کردند [۱۹]

چنانکه گفتیم ، تجارارمنی در به ثمررساندن تجارت ابریشم ، اختیارو موقعیت فوق‌العاده یافتند، چنانکه وقتی‌بین مسلمانان‌ماربان اصفهان‌باارامنهٔ جلفا زدوخوردی در گرفت وآشوبی ایجاد شد ، شاه‌عباس بنا حدودی جانب ارامنه را گرفت ودرفرمانی (۱۰۱٤ هـ ۱٦۰۵ م) چنین اظهارنظر کرد :

«حکم‌جهان مطاع شد آنکه : وزارت ورفعت پناه شمس‌الوزراء والرفعه

۱۷- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۲۸۰
۱۸- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۱۸۱
۱۹- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۲۸۷

میرزا محمد دبیر دارالسلطنهٔ اصفهان بداند که عریضهٔ تو درباب ارامنه جولاه (جلفا) و مردم ماربان رسید و مضامین آن معلوم گردید

- بارك‌الله، روی ایشان سفید، فی‌الواقع قاعدهٔ مهمان‌نگاهداشتن همین باشد، جمعی که به‌جهت خاطرما ازوطن چندین هزارسالهٔ خودجلا شده باشند وخروارخروار زر وابریشم راگذاشته وبخانهٔ‌شماآمده باشند، گنجایش‌دارند که بجهت‌چند خربره وچندمن انگوروکموره باایشان جنگ کنید،می‌باید جمعی که باایشان براع کرده‌اند تنبیه‌نمائی و »[20]

درین فرمان‌هم اشاره شده‌است که‌ابریشم ، حتی درماوراء ارس‌سرخانه‌های ارامنه را رنگین داشته ، وایشان از آن نواحی با چشم‌پوشی از منافع خود به اصفهان آمده‌اند

بهمین سبب‌است که در مطالعهٔ «کلی» و جامعهٔ ارمنی عصر صفوی ، به این‌نکته برخورد می‌کنیم که این اقلیت در امر تجارت توفیق بسیار یافته و درآمد کلان داشته‌اند

شاردن گوید درزمان بازرگانان‌ارامنه توانگرانی‌بودند که دوياسه‌هزار هزار (اکو؟) تمکن داشتند وحالا بیرخاندانهای یك هزار هزاری (میلیونر) هست خواجه‌زکریا تاجرارمنی کسی‌بود که در عائلهٔ دویست‌تومان‌به‌قرض علیقلی‌خان‌شخص اول‌مملکت درزمان شاه‌سلیمان ، داد[21] خواجه‌عابدبیگ کلیسائی درجلفاساخت که چراغهاو قندیلهای‌زرین‌وسیمین وتابلوهای گرانبها داشت وچهار ارمنی را خرید وآزاد کرد

علاوه برارمنیان ، تجارمسلمان‌نیزازاین راه ثروت بشمار اندوختند ، خود شاه‌عباس دراصفهان تنها ۲۵ کاروانسرا داشت که درآمد هیچیك درسال از۳٦۰ تومان کمترنبود [22]

تاورنیه گوید . «علت اینکه شاه‌عباس تجارارمنی را برای‌تجارت خود

۲۰- مجله وحید ، ۱۲/۵ ص ۱۱۵۸

۲۱- سیاست نامه ج ۸ ص ۸۷

۲۲- زندگانی شاه عباس اول ص ۲۷۳

انتخاب کرد این بود که گفت . ایرانیها درکار تجارت دستی ندارند ومیل آن‌ها به‌شهوت‌رانی مفرط است وحال آنکه تاجر باید قوی‌بنیه و بیباك باشد » اما البته علت‌اصلی‌را باید دراین‌دانست که این‌اقلیت هرگزخطری برای‌شاه‌ایجاد نمیکرد ، علاوه‌برآن به‌علت هم کیشی باخارجیان و زبان دانی‌آنها ، امکان انجام تجارت‌بین‌المللی بیشتر بود

فروش ابریشم درحکم انحصار دولتی بود وواسطهٔ این‌انحصار ، ارمنیان بودند بالنتیجه چنان ترقی کردند که بازبه‌قول تاورنیه بعضی‌ازآنها باوجود عسرت وپریشانی بعد ازدوسال تجارت ، پس‌ازمرگ ، حوالی ۲۰هزارتومان ارث گذارده بودند ویکی‌از معتبرین‌آنها خواجه پطروس بعدازفوت ۴۰هزار تومان پول‌مسکوك نقد باقی‌گذارده بود ، غیرازخانهٔ شهری وییلاقی وظروف طلا ونقره واثاث‌البیت [۲۳]

شاردن نیز گوید مشکل‌است باور کرد که چه‌اعجازی ازیك حکومت خوب درسرتاسر مملکت به‌منصهٔ‌ظهوررسیده‌است شاه‌عباس مهاجرین‌ارامنه را که مردم زحمتکش وصنعتگری می‌باشند به پای تخت خودآورد ، اینها هنگام ورود به‌اصفهان‌یك ستاره درهفت آسمان نداشتند ولی بعد ازسی‌سال باندازه‌ای متمکن وثروتمند گشتند که از میان آنان بیش ازشصت بازرگان برخاست که هریکیشان ازصدهزار اکو تادوملیون ثروت داشت [۲۴]

در روایات مامردم یاربرهست که خواجه کریم‌الدین نراکوهی‌یاریری ، اول‌بار ، شتردار بود وکالا ازبندرعباس به‌یزد حمل میکرد و در آخرکارش بدانجا رسید که میلیونهاثروت اندوخت واملاك بیشمار خرید وبه‌قول محمد مستوفی‌بافقی « آن‌جناب ازجمله اشراف واعیان براکوه کرمان بود از اوان‌جوانی به‌یزدآمده به‌داد وستدمشغول گشته به‌خریدن املاك‌ورقبات‌همت گماشت وچندان از باغات‌بهشت بنیاد ومزارع نزهت‌آباد و منازل دلنشین‌به عنوان ملکیهٔ‌شرعی‌درید تصرفش قرار گرفت که ازحیطهٔ تعداد بیرون‌است

۲۳- تاورنیه ص ۶۲۶

۲۴- سیاحت‌نامه شاردن ج ٤ ص ۳۹

درسنه ثلث وثمانین بعدالالف(۱۰۱۳ ه ۱۶۷۱ م)ازدنیای ناپایدار کوتاه کرد »[۲۵]
گویا وقفنامهٔ این مرد که املاکی وقف کرده است هفده ذرع طول داشته است [۲۶] کاروانسرای خواجه دریزد معروف است وزیر همین کاروانسرا آب انباری بود که به روایتی اغراق آمیز برای یکسال ، آب نصف جمعیت یزد را تامین میکرده است

ابریشم تنها ازراه جنوب صادر نمیشد بلکه ازراه شمال وخصوصاً روسیه (دولت مسکوی) نیز تجارت عمده داشت واز مراکز عمده‌ای که درشمال مرکز این تجارت بود ، علاوه برتبریز ، ازشهراردبیل باید نام برد که به قول تاورنیه «زیارت قبرشیخ صفی الدین وتجارت ابریشم گیلان ، اردبیل را یکی ازمعتبر-ترین شهرهای مملکت کرده بود ، قوافل تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد نهصد شترمیرسد ، بیشتردراشتهاراین شهرمدخلیت دارند بواسطهٔ مجاورت گیلان ونزدیکی شماخی، که آنهم مقدارکثیری ابریشم میدهد و اینکه مسیراین دوشهر به طرف اسلامبول وازمیر واردبیل، دسلسل قوافل تجارآنجا را دارای اهمیت فراوان کرده است [۲۷]

تبریز ازاردبیل هم مهمتر بود وآنطور که تاورنیه گفته است. «عده کثیری تجار ومقدار وافری مال التجاره درآنجا (تبریز) هست ، خصوصاً ابریشم که ازگیلان ونقاط دیگر بآنجا حمل میشود تجارت عمدهٔ اسبهای خوب وارزان درآنجا رواج دارد ، پول درآنجا بیش ازسایرنقاط آسیا درگردش وجریان است ، چندین خانوادهٔ ارمنی درآنجامتوطن و بتجارت مشغول و ازتجارت فواید عمده برده متمول شده‌اند وسررشتهٔ آنها درتجارت بیش از ایرانیان است

۲۵- جامع مفیدی ج ۳ ص ۴۹۸

۲۶- یکی ازمواد جالب وقفنامه او از رقبات عقدا این بود که هرزواری که ازعقدا رد میشد ، یك جفت گیوه ویك من نان باو میدادند درباب شرح حال اورجوع شود به تاریخ کرمان ص نج وقلط و ۲۹۶ ومقاله نگارنده درباب آثار تاریخی اصفهان ،مجله وحید

۲۷- تاورنیه ص ۱۲۴ و ۱۲۸

سرحد باعثمانی واعراب و گرجیها وایران و هندوستان ودولت مسکوی تاتارها دائماً تجارت دارد وبازارهای آن که تمام سرپوشیده است همیشه پر است از امتعهٔ نفیسه ، وبرای ارباب صنایع بازارهای علیحدهٔ مخصوص دارد

عده کثیری عمله جات ابریشم باف دارد که خیلی ماهر هستند و پارچه های قشنگ خوب می بافند وعدد این صنعتگران بیشتر از همه اقسام آنهاست ، بیشتر چرمهای ساغری که درایران بمصرف میرسد درتبریز ساخته میشود

سایر کالاهای صادراتی علاوه برابریشم، کالای عمدهٔ دیگری که صادر مشد پستهٔ ملایر وقزوین بود که به هندوستان میرفت ساغری وتیماج یك چشمه عمدهٔ تجارت هلندیها بود وبه لهستان ومسکوی (روسیه) نیز حمل میشد روناس ایران به هندوستان میرفت

کرك کرمان از مواد مهم صادراتی بود، تاورنیه درباب آن گوید:

دراواخر سنه ۱٦٤۷م(۱۰۵۷ﻫ)درسفرسوم به ایران در اصفهان یکی از پارسیان قدیم را که آتش پرست هستند ملاقات کردم از حال این پشم (کرك) از او تحقیقات نمودم، او یك نمونه بمن نشان داد، معلوم شد که منبع اصلی این قسم پشم ایالت کرمان است که همان کارمانی قدیم باشد در کوههای مجاور شهر ، که بهمان اسم ایالت نامیده میشود ، علفهائی میرویند که این خاصیت به آنها اختصاص دارد ، گوسفندهائیکه درآن کوهها ازماه ژانویه تامه از علفهای تازه چرا میکنند تمام پشم بدنشان بخودی خود درمیآید وبدن گوسفند راچنان عریان میکند که به برهٔ خوك شیری شبیه میشوند که پشم بدنشان را باآب جوش پاك کرده باشند، بطوریکه ابداً محتاج نمیشوند که پشم آنها راچنانکه درفرانسه معمول است بامقراض بچینند، پس ازآن پشم هارا میزنند، خشن ودرشت آنهامیرود، کرك لطیف ونازکی باقی میماند که بعد از جمع آوری اگر بخواهند بجائی حمل ونقل کنند باید روی آن آب نمك بپاشند که بید نیفتد وفاسد نشود

این پشم را ابداً رنگ نمیکنند، بالطبعه رنگشان یا خرمائی روشن یا

۲۸- تاورنیه ص ۱۱۳

فلفل‌نمکی خاکستریست، سفیدش بسیار کم‌یافت میشود وخیلی گرانتراست بجهت اینکه هم نادراست وهم مصرف زیاددارد

تمام گبرها درایالت کرمان متوطن‌شده‌وتجارت‌این‌پشم متعلق به‌آنهاست ازین پشم شال می‌بافند که درایران به کمر می‌بندند و یکنوع پارچه لطیف نازکی‌هم ازآن ترتیب‌میدهند که به‌پارچهٔ ابریشمی شبیه میشود من‌دوطاقه ازآن‌شالهای خیلی‌لطیف‌اعلی به‌فرانسه آورده ویکی‌رابه‌ملکه‌والدهٔ‌مرحومه شاه (آن دوتریش) ودیگری را به‌مادام لادوسس دورلئان‌تقدیم کردم برای معامله وتجارت ابریشم من نتوانستم بروم مگر در سنهٔ ۱٦٥٤ م (۱۰٦٥ ه) بعداز مراجعت ازهندوستان ازراه دریا ازشهر «سورات» تا هرمز ، زیرا که وقتی بآنجا رسیدم وخواستم ازراه خشکی به اروپا مراجعت کنم مصمم‌شدم که به‌اصفهان بروم» [۲۹]

کالای عمدهٔ صادراتی دیگر روناس بود که‌بقول‌تاورنیه. روناس‌اسدآباد آذربایجان (حدودارس) معروف وتنها مملکتی است درتمام دنیا که روناس میدهد ودرهندوستان‌وایران یك چشمه‌تجارت عمده‌ازآن میکنندوآن‌رنگ قرمزی که پارچه‌های هندوستان ومملکت مغول کبیر (مقصود هند است) را زینت میدهد ازهمین ریشه‌است وقتی کشتیهائی که از هندوستان به هرمز می‌آیند ودرمراجعت تمام ازین متاع بارگیری مینمایند خیلی تماشائیست کاروانها دیده میشود که‌همه بارشان روناس‌است این‌ریشه بسرعت رنگ‌پس میدهد، وقتی یك کشتی هندی درسکهٔ هرمز شکست ومن خود حاضر بودم درساحل‌دریا که این کیسه‌های روناس روی دریا موج میزد، تاچندروزرنگ آب درطول خط ساحل قرمز بود [۳۰]

پسته قزوین وملایر، بادام یزدو کرمان، کشمش،ترشی میوه، آلوومربا، گلاب‌وعطریات ازکالاهای صادراتی به‌هندمحسوب میشد خشکبار آذربایجان بدیار بکر وبغداد حمل میشد

۲۹ــ تاورنیه ص ۱۸٥

۳۰ــ تاورنیه ص ۱۰۷

شتر به‌ارمنستان آناطولی فروخته میشد ، گوسفند ایران تا اسلامبول و ادرنه نیز میرفت درماه مارس وآوریل (اوایل‌بهار) روزی نبود که‌ماچندین گله نبینیم که هر کدام اقلا هزار رأس گوسفند داشت [31]

علاوه بر این بعض محصولات درخود مملکت مصرف میشد مثل پوست برهٔ فلفل نمکی ساوه که برای لباس بکار میرفت ظروف مسی وزری کاشان معروفیت داشت

کشت خشخاش و بدست آوردن تریاك دراین دوره رایج و از محصولات عمده بود وبقول شاردن تریاك لنجان ازهمه‌جا بیشتر معروفیت داشت [32] و افیون کازرون نیز معروف بود

تنبا کو وتوتون در بیشتر نقاط بدست‌میآمد وباز بقول شاردن مهمترین نوع وقسمت‌اعظم توتون مصرفی هند ازایران صادر میشود ازاقدامات مهم و اساسی شاه‌عباس تصفیهٔ کارمندان ترباکی ومنع‌استعمال تریاك‌درسال ۱۰۰۵ه (۱۵۹٦ م) بود، ولی البته این‌کار بطور کلی ترك نشد، حدود بیست‌سال بعد یعنی درسال ۱۰۲۸ ه (۱٦۱۸م) نیز کشیدن توتون وتنباکورا منع کرد و حتی بدستور او بینی ولب کسی‌را که تنبا کو میکشید می‌بریدند، روش‌اودر تنبیه اطرافیان برای منع استعمال این‌مواد واقعاً درخور توجه‌است [33]

۳۱- تاورنیه ص ۸۹۵

۳۲- شاردن ج ٤ ص ٤۹

۳۳- به قول شاردن ، اطرافیان هنوز در اجرای تصمیم مردد بودند ، شاه عباس تصفیه‌ای چید وبزرگان متملقین راخوب تنبیه کرد بدنظر بق که

«بدستور شاه عباس درمجلس اوقلیانها رابجای تنباکو با پشکل خشك و نرم پر ساختند وآتش برروی آن نهادند شاه‌عباس گاه وبیگاه ازحضرات رجال سئوال‌میفرمود

- این تنباکو چگونه است ؟ وزیرهمدان آنرا برای مصرف من هدیه فرستاده

هریك از اعیان واشراف درپاسخ اظهار میداشتند : «قربان ، این تنباکوفوق‌العاده عالی است ، بهتر ازآن درجهان پیدانمیشود »

شاه ازقورچی‌باشی سردار سپاهیان قدیمی پرسید جنابعالی بفرمائید چگونه‌است ؟

- قربان بسر مبارکتان قسم که چون برگ گل است .

شاه باخشم گفت داروی منفور لعنتی که باتپاله اسب فرقی ندارد . (شاردن ج ٤ ص ٥٦)

ازمحصولات صادراتی دیگر انقوزه بود ، انقوزه را به هندوستان صادر میکردند وبقول شاردن، هندیها این گیاه را که بوی‌تند داردبه‌تمام‌خورشها واغذیه میزنند مومیائی نیز کالای‌قابل صدوری بودوآن صمغ گرانبهائی‌است که ازصخره سنگ ترشح میشود یك‌معدن در کرمان وجودداشت این‌معدن جزء اموال سلطنتی بود وسالی یکبار استخراج میشد ومصرف طبی داشت

گندم وبرنج درهمدان بسیار بعمل میآمد که‌به‌ولایات دیگرحمل‌میشد وعیسویان‌بابل‌هرساله برای‌تجارت این‌کالاها به‌همدان‌واصفهان می‌آمدند [۳۴]

خاك هرمز ، جزیره‌ای که اصلا درخت درآن نمیروید ، قیمتی‌بود وبه هندوستان حمل میشد وعایدات این خاك برای تاجرصددرصد بود،سنگهای مرمر هرمز رادرکشتی‌های خالی خودحمل کرده به‌خارج میبردند

گاهی میوه وشراب ایران به‌خارج میرفت. چینی‌های ساخت کرمان و مشهد باچینی‌های چین‌وژاپن‌رقابت‌میکرد معادن طلا ونقره‌را به‌نام‌معدنیات خورشید وماه مینامیدند ولی استخراج آن چندان مورد اعتناواستفاده‌نبود معدن نقرهٔ معروف در کروان ودر منطقهٔ گندمان و شاه‌کوه عایداتش فزونی داشت [۳۵]

اجارهٔ حمامها وخانه‌های عمومی وچشمه‌های نفت واجازهٔ شکار ماهی‌در رودخانه نیز عایداتی داشت

فولاد ایران خوب بودوجوهر داشت مس وسرب از کوههای مازندران وکرمان ویزد بدست میآمد. سنگ مرمر نیریز بسیار عالی بود و مثل بلور نور ازآن‌میگذشت وبقدری نرم‌بود که‌به‌روانتی باکارد بریده‌میشد . فیروزهٔ نیشابورازمعادن مهم‌بود که‌ثروت قابل توجه‌به‌شاه میرساند مرواریدبحرین عواید بیشمار میرساند

۳۴- تاورنیه ص ۳۱۵

۳۵- زندگانی شاه‌عباس اول ج ۳ ص ۲۷۳

۳۶- شاردن ج ٤ ص ۹۲

واردات درمورد واردات باید گفته‌شود علاوه برشکر که‌رقم‌عمده ومورد استفاده‌عموم بود وپارچه‌های مخملی‌وانواع‌دیگر منسوجات وبلور آلات‌وکالاهای خاص ونیز،بعض اشیاء ساخته‌شده‌ومصنوعات نسر موردتوجه اعیان واشراف بوده است

از ارقام مهم واردات، یکی مشك بود که جنبهٔ تجملی‌داشت این همان مشك ختنی‌است که از آهوهای ستی بوجود میآید واز راه هند بایران وارد میشد این‌کالا آنقدر قیمتی ودرعین‌حال کمیاب بود که یك رقم‌بزرگ‌عایدی برای سازندگان مشك تقلبی بوجود میآورد. مصرف آن‌بیشتر درجشن‌هاو اعیاد وموارد تزئینی‌بود [۳۷]

این‌کالا، مورد علاقهٔ بزرگان بود، وقتی سلطان محمد سلیم‌اکبر بعنوان هدیه «یك شمامه عنبر اشهب که در وزن یك‌هزاروهشتصدمثقال‌بوددرزگران نادره‌کار هندوستان درظرفی‌مشك‌از همت من زراحمر به‌فنون عربیه‌وقانون عجسه تعبیه کرده‌بودند‌به‌حضور شاه‌عباس هدیه‌فرستاد(۱۰۲۰ه ۱۶۱۱م) [۳۸]

از روسیه (مسکوی) طاهراً پوستین واسبهای گرجی وارد میشده است. وقتی شاه‌عباس خواست برای تبریك سلطنت سلیم پسر جلال‌الدین اکبر نماینده‌ای بفرستد، این‌کالاها را بعنوان هدیه همراهش‌فرستاد ۵۰ اسب تازی و گرجی وبیابی، مقداری حله‌های زربفت ومخمل، چند پوستین روسی‌دراز-موی‌سیاه‌رنگ که‌آنرافراخز میگفته‌اند.هریك ازین‌پوستینها درآنزمان ۸۰ تومان قیمت داشته‌است [۳۹] البته پانصد پارچه نیز که قسمتی خطائی [۴۰] ویزدی واصفهانی وزری وزربفت‌های‌کاشان بود همراه او کرد.

۳۷- شاردن ج ٤ ص ٦٨

۳۸- روضة‌الصفا ج ۸ ص ٤۰٤

۳۹- « « ص ۳۹٦

٤۰- خطادرادب فارسی به‌سرزمین ختن گفته میشد وگاهی با «ت» نیز نوشته‌اند ، اما بیشتر با «ط» ضبط شده واغلب این کلمه باخطای معروف ، جناس لطیفی درشعر آورده‌اند

بقیه‌درصفحه ←

بلورآلات واحجار وشمشیرها ونیره‌های هندی و تفنگ‌هـای فتیله‌ای اسپانیائی از اشیاء مورد علاقه بود، ساعت‌های اروپائی که تازه در شرق باب شده‌بود کم وبیش وارد میشد

گمرکات گمرک زمان صفویه هرچند وضع خیلی مرتبی نداشته ولی بهرحال یکی از موارد مهم درآمدشاه‌محسوب‌میشده است در گمرک خلیج فارس‌حدوده درصدقیمت جنس‌حقوق گمرکی‌دریافت میشد ولی این نرخ گاهی به ۱۶ درصد می‌رسید و ٤ درصد هم به شهبندر میدادند که زودتر کالا را مرخص کند درسایر نقاط براساس تعداد باربوده است درزمان شاه عباس ثانی گمرکات بندر عباس وبندر کنگ حدود ٢٤ هزار تومان درآمد داشت با مدتی انگلیسها به‌علت همراهی درسیادت‌ایران برخلیج ، از عوارض صادرات وواردات معاف بودند وحتی قسمتی از عواید گمرکی بندر عباس به آنان متعلق بود

راهداری ـ که‌باید آن را یك نوع مالیات گمرکی‌بحساب آورد ، رایج بود وبرای هربار شتری معادل ٤ اکو راهداری میگرفتند ، و این بمصرف حفظ وحراست راهها میرسید [٤١]

رقابت شدید عثمانی با ایران موجب شده بود که‌همیشه مشکلاتی‌برای عبور کالادرنواحی‌مغربی‌پدیدآید حتی‌نمایندگان سیاسی وتجارتی‌خارجی، خودشان هم جرأت نداشته‌اند از عثمانی بگذرند وگاهی مجبورمیشدند از طریق روسیه (مسکوی) عبور کنند یا ازطریق دریای جنوب وهندبگذرند

خصوصاً که ترکان ختائی بزیبائی معروف بودندوآهوی ختائی که مشك داشت برایبجماس وجنس لطیف تعبیر لطیف‌تری اضافه‌میکرد شاعری دوسه‌مفهوم باباخشکی لطیف‌چنین بیان میکند

چشمانت به‌آهوی ختاسخت شبیه است
از چشم تو پیداست که مادر به ختائی

٤١- تاورنیه ص ١١٠

دراطراف دجله گمرکخانه‌ها و قلعه‌هائی محل دریافت گمرك از قابقها بود ، بعضی تجار پارچه‌های ماهوب را درزیر چوبهای قایقها وغیرآن پنهان میکردند که قاچاق وارد کنند، وگمرکهاباسیخهای بلند که‌فرو میکردند، به کشف قاچاق میپرداختند

تاورنیه گوید . حق گمرك‌در بغدادو بصره پنج درصد است اما گمر کچیها حتی خودامیر باندازه‌ای رعایت حال تجار رامیکنند که درحقیقت امر بیش ازچهاردرصد ادانمی‌نمایند

این امیربصره بطوری درمحاسبه و تعدیل جمع وخرج خود ماهر است که هرسالی سه میلیون لیور پس‌انداز میکند عایدات عمدهٔ اوازچهارچیز است. پول‌مسکوك ، اسب،شتر ، نخل‌خرما خصوصاً این‌فقرهٔ‌آخری که دخلی گزاف دارد وسرچشمهٔ اصلی ثروت اوست تمام آن نواحی ازمحل اتصال‌دو رودخانه تاکنار سی‌لیو[42] (فرسنگ) مسافت دارد پراست ازنخل خرما ، و احدی جرئت نمیکند که دست بیك دانه خرما بزند مگر اینکه مالیات‌آنرا که عبارت است ازهر درختی سه چهار لادن (معادل نه سو پول فرانسه) ادا کرده باشد

اما دخل او ازمسکوکات از اینراه است که تمام تجاری کـه وارد بصره میشوند مجبورند هرقسم پولی که همراه دارند به ضرابخانهٔ امیربرده سکهٔ آنها راتغییر داده بصورت لارن درباورند واینکار هشت درصد برای‌اودخل دارد . اما فایده ازاسب ، چون اسبهای بصره بهترین جنس تمام دنیاست ، از حیث تشنگی وطاقت که میتوانند بلافصل راه بروند بدون آب و خوراك خصوصاً مادیانها ، بقیمت گزاف به‌فروش میرسند

هلندیهاهرساله به‌بصره آمده‌ادویه‌می‌آورند انگلیسی‌هاهم تجارت‌فلفل ومیخك میکنند اما تجارت پرتقالی‌هابکلی‌موقوف شده هندیها هم‌پارچه ونیل وازسایر اقسام امتعه به‌بصره آورده میفروشند . اغلب در آنجا تجـار

۴۲- Lieu

اسلامبول وازمیر وحلب ودمشق وقاهره وسایر بلاد عثمانی جمع شده‌مال‌التجارهٔ هندی خریده به‌شترهای جوانی که درهمانجا خریداری میکنند‌بار کرده به‌ولایات خود حمل میمایند زیرا که اعراب بادیه هم شترهای خود را به‌بصره‌آورده تجارت بزرگی میکنند. آنهائیکه ازدیار بکر وموصل و بغداد وبین‌النهرین وآشور برای خرید به‌بصره می‌آیند مال‌التجارهٔ خود را ازروی دجله حمل مینمایند اما بازحمت زیاد ومخارج گزاف، زیرا که‌برای کشیدن قایقها غیر از آدم وسیلهٔ دیگری ندارند و آنها هم در روز بیش از دولیوونیم (دوفرسنگ ونیم) نمیتوانند راه بروند و اگر باد مخالف باشد بهیچوجه نمیتوانند حرکت بکنند، بنابراین، ازبصره زودتر ازشصت روز به‌بغداد نمیتوانند رسیدو گاهی‌دیده شده که بیش ازسه ماه درراه‌بوده‌اند[۴۳]

پس از آنکه امامقلی خان برخلیج مسلط شد وقلعهٔ بکرد (بهکرد)را درساحل خلیج خراب کرد، بندرعباس رابنام شاه درآنجا بساخت [۴۴] این بندر هرسالی لااقل ۲۰ هزارتومان بشاه منفعت میرساند [۴۵]

بعد ازآنکه امتیاز عایدات گمرکی این‌بندر بانگلیسها داده شد و نصف عایدات آنرا میگرفتند، شهبندر ایرانی باتجار ساخت وسازکرد: باری را که هزارتومان قیمت داشت دوبیست تومان قلمداد میکرد وبانگلیسهااجازه نمیداد که بارها رابازرسی کنند وبدین طریق به‌عایدات‌آنها لطمه‌وارد‌آورد او شبانه بارها رابخانهٔ تجارمیرساند درآمد گمرک رادر زمان شاه‌سلیمان شاردن به‌چهارصد هزار لیور بالغ دانسته است.

برطبق‌روایت تاورنیه، بااین‌وضع انگلیسها سالیانه بیش‌از ۵۰۰ یا ۶۰۰ تومان نتوانستند سهم دریافت کنند.

پایان

۴۳- تاورنیه ص ۳۶۷

۴۴- روضة‌الصفا ج ۸ ص ۴۳۱

۴۵- تاورنیه ص ۸۸۳

یر تحوّل و تکامل خط
فارسی دری

از

رُکن الدین همایونفرخ

یادداشت مجله

دراین که آیا ریشه واصل خط فارسی چیست، میان دانشمندان و محققان اختلاف نظر است تاچندی پیش، بعضی تصور می کردند که خط فارسی امروز تحول یافتهٔ خطوطیست که مادر آن، خط کوفی میباشد و بهمین سبب خطوط اسلامی را مأخوذ از عربی میدانستند درمقابل برخی نیز معتقد بودند که از قبل از اسلام «تامدت سه قرن، خط رایج ممالك اسلامی، کوفی و نسخ بوده و این دو خط بموازات یکدیگر مورد استفاده بوده است»[1] و این عده خط فارسی امروزی را مأخوذ ازخط کوفی نمیدانند امامطلقاً، هنگامی میتوان دربارهٔ خطفارسی دری حکم قاطع نمود که نمونه های متوالی تحول تدریجی آن را

---

[1] - دکتر مهدی بیانی نظر اجمالی به تحول خط در ایران اسلامی - (مجلهٔ سخن)

دردست داشته‌باشیم واگرهم افتادگیهائی دارد، باز بگونه‌ای باشدکه لااقل بتوان ازآن درست نتیجه گیری‌نمود

بااین مقدمهٔ کوتاه ، چون مسأله خط فارسی از موضوعهای ملی وسیاسی ماست، اهمیت آن ایجاب می‌کند که مجلهٔ بررسی‌های تاریخی مبحثی نوین برای این‌بحث مهم ولازم باز نماید وازاین‌رو ازفاضل محترم‌آقای رکن‌الدین همایون‌فرخ ، که کلکسیون نمونه‌های‌تحول‌خط‌ایشان بالنسبه کاملترین‌مجموعه‌ها ازاین‌نوع است، درخواست کردیم درهر شماره چند قطعه از نمونه های تحول تدریجی خط فارسی را برای چاپ در مجله بررسی‌هـای تاریخی باختیار مابگذارند تاازبررسی ومقایسهٔ نمونه های مسلسل آن، سیر تحول تدریجی خط فارسی دری روشن گردد بدین سبب ، مجله بررسی های تاریخی، از بابت این همکاری گرانقدر از آقای همایـون فرخ سپاسگزار است

بررسی‌های تاریخی

یادداشت مؤلف

چون خط معروف « بخط اسلامی » که بعد ها به « خط کوفی » نام آور شده است ریشه و پایه اش ازخط «مسند» است و این خط نیز براساس تحقیق خط شناسان از خط حمیری مأخوذ است . بدین مناسبت لازم دانست در نشاندادن چگونگی سیر و تحول خط دری فارسی ، نخست از ریشه و پایه خط کوفی آغاز کنیم وآنرا بازشناسیم. ازاین رو دراین شماره نمونه‌هائی از خط حمیری که همان سر زمین هاماوران باشد وهم چنین خط مسند که اساس خط کوفی است ازنظر خوانندگان ارجمند می گذرد . ودرشماره‌های آینده نمونه هائی از قلمهای مختلف را بنحوی که سیرتحول خط فارسي دری را روشن نماید ارائه خواهیم نمود .

رکن‌الدین همایونفرخ
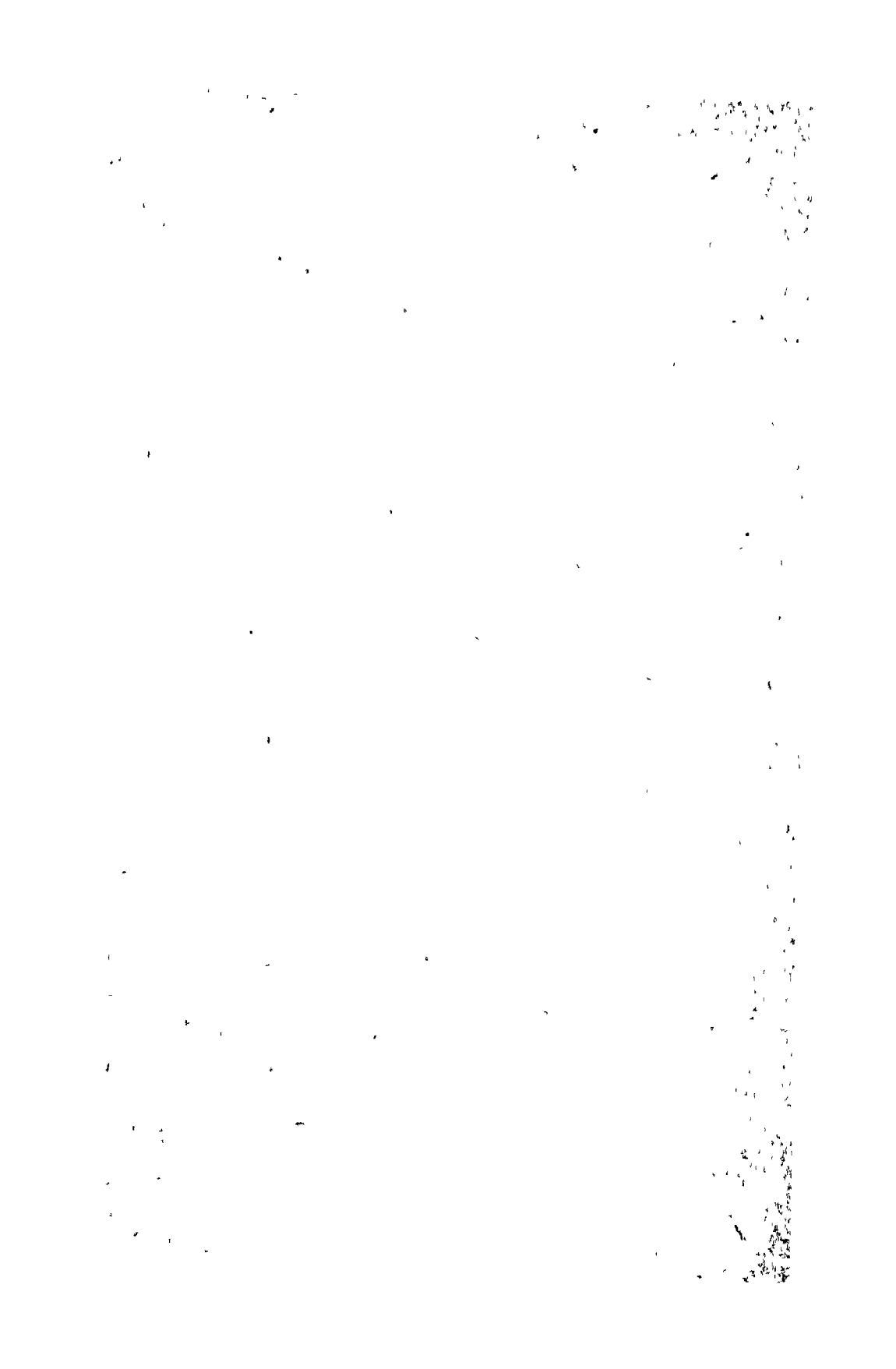
شماره ۱ــ کتیبه ایسب درام‌الجمال معروف به‌کتیبه ملك تنوخ که بین‌سالهای ۲۵۰ــ۲۷۱ میلادی نمرشده بوده است این خط مسند است‌که قلمی است ازخط حمیری‌که فارسی آنرا باید هاورائی مسوب به هاماوران (حمیر) خواند.

شماره ۲ـ کتیبه‌ایست در **النماره** که بسال ۲۲۸ میلادی نقر شده است این کتیبه نیز بخط حمیری است و باید گفت که این خط ۳۵۲ سال پیش از هجرت پیغمبر اکرم نوشته شده بوده است
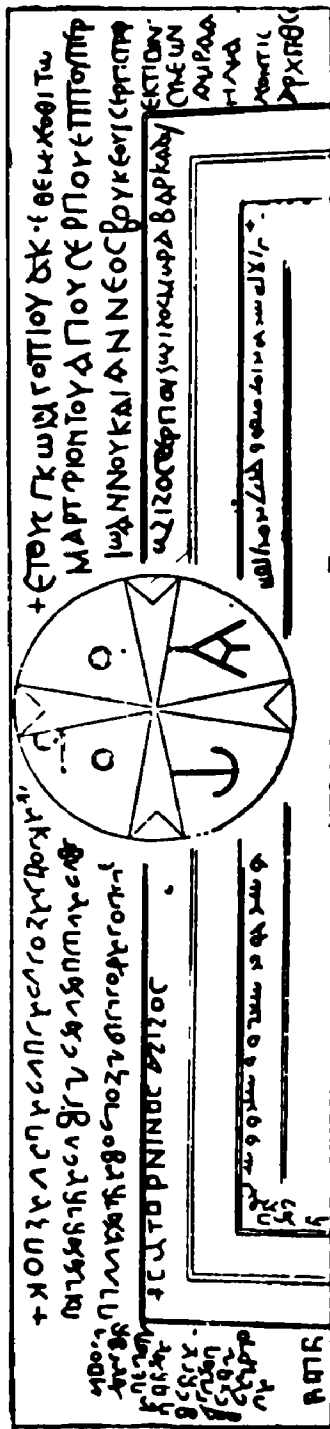
شماره ۳ــ کتیبه‌ایست در سنگ معروف‌به **زبد** که به سه‌خط یونانی،سریانی و**مسند** نوشته‌شده‌و تاریخ‌آن ۵۱۱ میلادی‌است.

شماره٤ کتیبه معروف به نقش حوران که بین سالهای٥٢٩_٥٦٩ میلادی نوشته شده است
این خط **مسند** است و نسبت به خط شماره ۱ و شماره ۲ راه تکامل پیموده است
(طی مدت ۳۸۰ سال)

شماره ۵   نقش دیگری است ارکتیبه دیگر درام‌الحمال‌که بقرن ششم میلادی تعلق‌دارد.
حاںکه در اں شش قطعه حط (قلم) مشاهده شد این حطوط همه مشتق‌ار حط‌حمیری
هسند وحمیر . همان هاماران است‌که حربی ارایران بوده ومردمش آریائی (ایرانی) و
زبان وحطشان هم ایرانی بوده است .

همیں حط شماره۵ بنوشته مورخان عرب (اسحق‌بن ندیم‌درالفهرست ص ۱۱وقاضی‌بن
حلکان دروفیات‌الاعیان ص ۳٤٦ وابں حلدون) ازالںماره به بصره رفته وبصری حوانده
شده وازآںحا بمکه رفته ومکی نامده شده وسپس بکوفه رفته وکوفی نام گرفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الله وكبر كبيرا وا
لحمد لله كثيرا وسبحن ا
لله بكره واصيلا وليلا
طويلا اللهم رب
جبريل وميكيل واسر
فيل اغفر لثابت بن يزيد
الاشعري ما تقدم من
ذنبه وما تاخر ولمن قال
امين امين رب العلمين

وكتب هذا الكتب
شوال من سنه اربع و
ستين

شماره ٦ـ خطی است که برسنگ گور ثابت بن یزید بسال ٦٤ هجری نقر شده

شماره ۷ : نامه‌ایست‌که بسال دهم هجرت برای المندربن ساوی نوشته شده واین خط همان خطی است‌که بعد علی‌بن‌مقله فارسی آنرا باخط فارسی تلفیق داد و خط نسخ نامید. یعنی منسوخ کننده خط کوفی

سماره ۸ صمحه‌ایسب ازاوراق بردی– اس خط **برآموز** اسب‌که حط سسح ارآن مایه
گرفته حط سرآمور فارسی دارای نمطه بوده در صوربیکه حطوط مأخود ار حط مسند
حانکـه در شمـاره هـای ۱–۲–۳–٤–٥–٦–۷ مـلاحطـه شد هیچیك نمطـه و
حرکب نداشته اند. این خط در۹۰ هجری نوشته شده اسب. حط بیرآمور ارحدود
سال چهلم هجری درایران منداول ومعمول گردیده بوده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

شماره ۹ . کتابتی است از مالك بن کثیر مورخ ۱۱۷ هجری . این خط کاملا اثرات خط نیرآموز رادرکوفی نشان میدهد.

شماره ۱۰ـ صفحه‌ایست از کتاب (رساله) الهدایة والضلالة از صاحب بن عباد که
بسال ۳۶٤ بقلم علی بن طاهر بن ابی سعد کتابت شده و در حاشیه آن خطی است از

شماره ۱۱ـ خطی است مأخوذ از **پیرآموز ایرانی** که هم نقطه دارد وهم حرکات و چنانکه
گفتیم خطوط مسند و کوفی نه نقطه داشته‌اند و نه حرکت و برسطوح بوده نه بردوایر
(۱۱. خط درجامع قیروان محفوظ است وصفحه ایست ازقرآن کریم)

الم تر ان الله يسجد له من
في السموات ومن في الارض والشمس
والقمر والنجوم والجبال والشجر
والدواب وكثير من الناس وكثير حق
عليه العذاب ومن يهن الله فما له من
مكرم ان الله يفعل ما يشاء هذان خصمان
اختصموا في ربهم فالذين كفروا
قطعت لهم ثياب من نار يصب من فوق

شماره ۱۲ — خط دیگری از سرآمور که درحدود چهارصد و پنجاه هجری نوشته شده
صفحه‌ایست از قرآن مجید محفوظ در اسلامبول
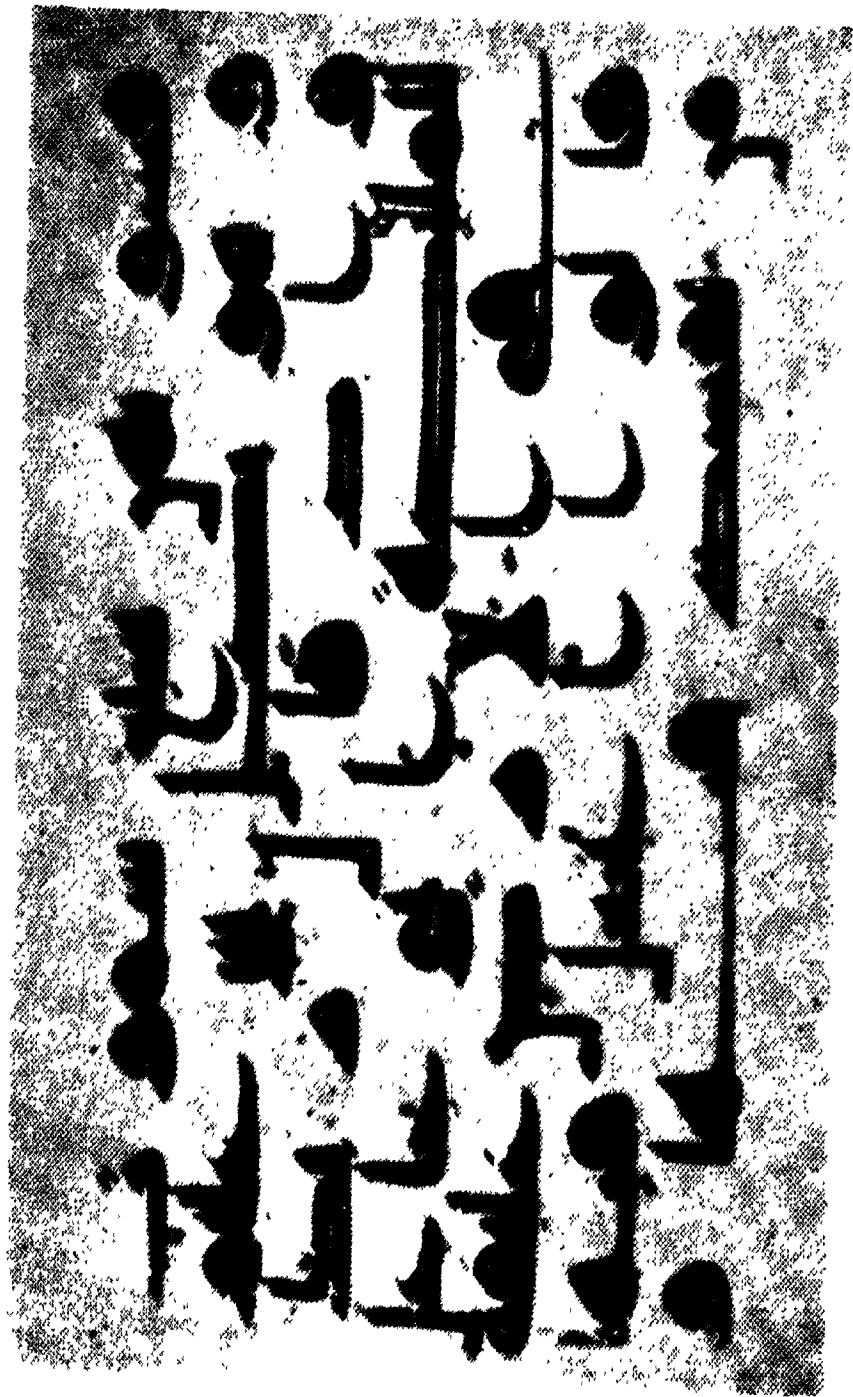
شماره ۱۳ــ صفحه‌ایست از قرآن‌مجید که در موزهٔ احمد پاشا سوم محفوظ است. این خط متعلق به قرن سوم هجری است و دارای نقطه و حرکت است و از اقلام نیرآموز ایرانی است
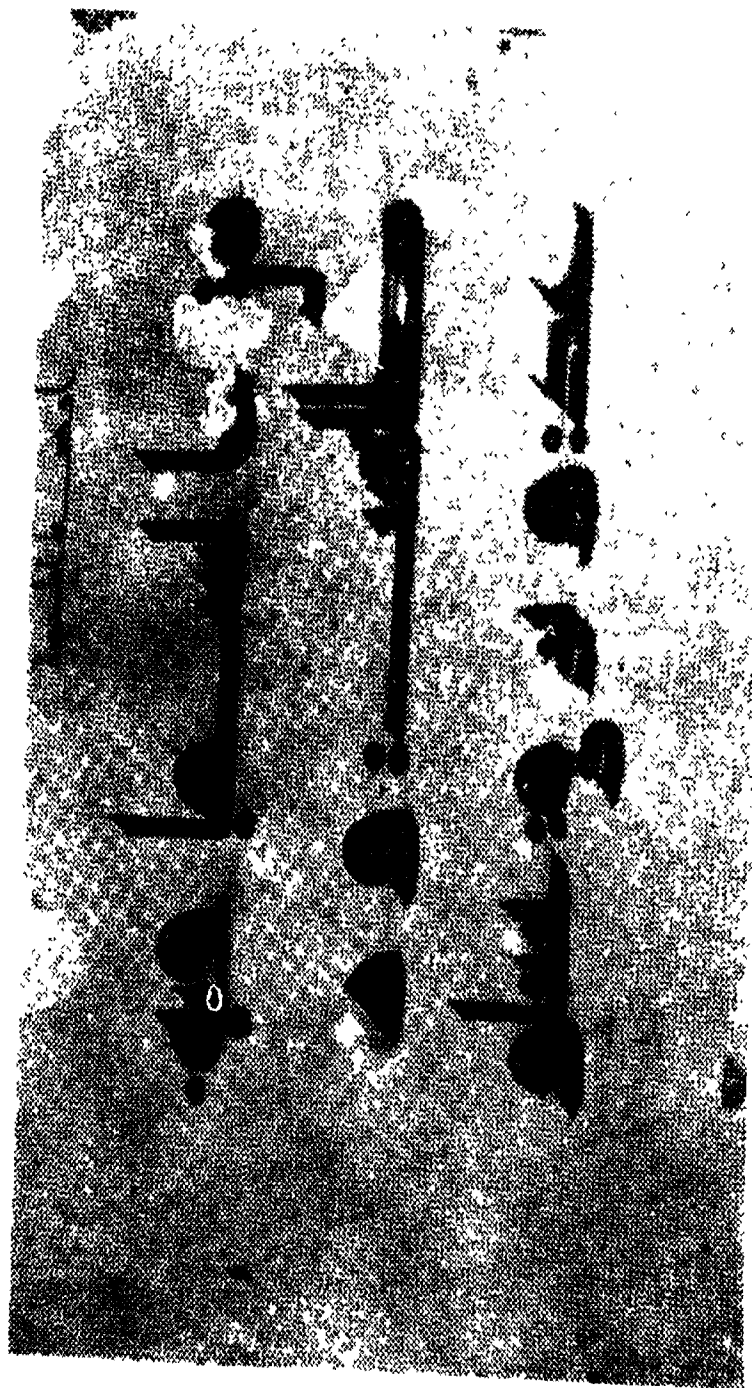
شماره ١٤ خط دیگری است از سرآموز که درآن تزیین بکاررفته است ونقطه نیز دارد.

شماره ۱۵ــ خط **پیرآموزتزیینی** که درجامع قیروان نگاهداری میشود. **وآن ورقه‌ایست از**
مصحف شریف متعلق به قرن سوم هجری

وعليهما قرأت كتاب سيبويه
وفي كتبهما من خطه علم
البصريين وعلم الكوفيين ابو بكر
بن شقير وابو بكر بن الخياط

قوبل وصحح وعورض بعون الله

شماره ١٦ – خط سرآمور کامل معلق به سال ٣٧٦ که در استانبول کتابخانه شهیدعلی نگاهداری میشود

الرسالة الاولى للرسول يوحنا

ܐܓܪܬܐ ܩܕܡܝܬܐ ܕܝܘܚܢܢ ܫܠܝܚܐ

الرسالة الى فيلمون

ܐܓܪܬܐ ܕܠܘܬ ܦܠܝܡܘܢ

شماره ۱۷ این دوسطر از یک صفحه انجیل است به خط سطرنجیلی که همان خط مانوی باشد و اشتباه آنرا خط سریانی خوانده‌اند. این انجیل بسال ۱۸۲۷ . م در پاریس چاپ شده است . بخوبی در این خط میتوان نفوذ خط پیرآموزکه مأخوذ ازخط مانی (سطرنجیلی) بوده است دریافت.

شماره ۱۸ . صفحه است از قرآن مجید ، سوره الشعراء آیه ۱۲۶ . خط نیم‌آموز کامل
متعلق به قرن چهارم که در برتیش موزیوم به نشانی **O.P.B.20** ثبت است و آنرا
خط کوفی اداری (۱) خوانده‌اند!!

اداره و تقسیمات کشوری ایران

بقلم:

کاظم ودیعی

«دکتر در جغرافی»

نخستین بار که از تقسیمات کشوری در تاریخ ایران سخن بمیان آمده بعهد داریوش هخامنشی است[1]. پیش از او حکومت ایران هرگز قلمروی بآن درجه از وسعت نداشت که سازمانی بزرگ جهت اداره آن بطلبد و لزوم تقسیم کشور بواحد های اداری با کشوری محسوس افتد معهذا تجربه ماد و حکومتهای مستقل واحد های جغرافیائی داخلی نه تنها طریق تقسیم کردن را بطور طبیعی ارائه داده بود[2] بلکه طرز اداره این قسمتها را نیز یاد داده بود در این دوره، بطور کلی کشور براساس واحدها و ایالات

۱ـ مشیر الدوله (حسن پیرنیا) ـ در جلد اول ـ ص ۵۷۶ گوید «داریوش پس از فرونشاندن شورشهای داخلی باینکار اساسی پرداخته شاهنشاهی ایران را بایالاتی تقسیم کرد و برای هریك تشکیلاتی مقرر داشت». (منبع اطلاعات کتیبه‌های داریوش اول در بیستون و تخت جمشید و نقش رستم و نوشته‌های هرودوت وسایر مورخان یونانی) واز این جا استنباط می‌شود که آرامش داخلی کشور نیز از لوازم توجه بامر تقسیمات کشوری است

۲ـ موضوع تقسیم قلمروها در اساس واحدهای جغرافیائی داخلی، از پیش از شاهنشاهی ماد هم، در میان آریائی‌ها معمول بوده است چنانکه در اوستا به نام هفد. قلمرو، محل سکونت آریائی‌ها اشاره شده است (رجوع کنید به پیرنیا ص۱۵۷ و ۱۶۶ ج۱ و ص۱۲۲ آناهیتا تألیف پورداود

که همان ساتراپ‌ها و خشترپاون‌ها بوده‌اند تقسیم می‌شده است عدد این ایالات و حدود آنها هرگز ثابت نبوده است و بستگی به پیروزیهای نظامی داشته‌است

چنانکه عدد ایالت نشینهای مختلف دردورهٔ داریوش از ۲۰ الی ۲۸ تغییر کرده است یعنی بتدریج که‌لشکر کشیهای وی‌توسعه میافته ممالک‌مفتوحه ضمیمه وعدد ایالات افزوده می‌شده است [3]

درطبق نوشته‌های موجود [4] ایالات ایران بعهد داریوش اساساً به‌دودسته تقسیم می‌شده‌اند، یکدسته‌آنها که‌درفلات ایران بوده‌اند ودیگری‌آنها که‌در دامنهٔ غربی زاگرس وپارس قرار داشته‌اند.

ایالات فلات ایران عبارت بوده‌اند.

- ماد. هیرکانیا یا گرگان
- پارت یاخراسان
- زرنگ یاسیستان
- اریه
- خوارزم (خیوه)
- باکتریا (باختر)
- سغدیانا (بخاراوسمرقند)
- گندار (افغانستان غربی) وولایت‌طایفه‌سکا
- ساتازیدیا
- آراخوسیا
- ماکا (محتملامکران‌است)

۳- برای آگاهی ازنام وشمارهٔ ایالات وساتراپ نشینهای دورهٔ داریوش به ترجمه کتیبه بیستون وترجمه کتیبه‌های کانال‌سوئز رجوع کنید

٤- رجوع کنید به‌آثار هرودوت ، مشیرالدوله وسایکس‌وهراثر مفیددیگر دربارهٔ تاریخ ایران‌باستان

ولایات‌غرب زاگرس وپارس
- ایلام یا اوواژا Uvgia (سورماما)
- بابل
- کلده
- آشور قدیم (آثورا)
- عربستان (شامل قسمت عمده‌ای‌از سوریه وفلسطین)
- مصر (مشتمل برفنیقیه - قبرس - جزایریونان) ویونا(مشتمل برلیکیه وکاریه ویونانی نشینهای‌سواحل)
-اسپاردا(مشتمل‌برلیدیه واراضی‌غرب‌رودهالیس)وارمستان‌وکاپادوکیه

این طرز تقسیم مملکت ازلحاظ جغرافیائی‌اهمیت بسیاردارد زیرا دیده مشود که عملا واحد جغرافیائی فلات ایران از شخصیت جغرافیائی خود شخصیتی سیاسی ساخته واین‌امر بسیار طبیعی‌است همچنین‌اراضی بیرون‌از فلات ایران که‌در حقیقت واحد هائی جغرافیائی مستقلی بوده و خصوصیت متصرفات وممالك مفتوحه را دارند نیز شخصیتی جداگانه یافته‌است ، خود این‌اثر جغرافیا را دراولین تقسیمات کشوری وسیاسی بجا نهاده‌است

این طرز تقسیم بعهد داریوش همراه با اقداماتی سیاسی بوده است از جمله آنکه هرقسمت داخلی که‌نام آنها فوقاً برشمرده‌شد درعمل‌وسیله‌یك ساتراپ باخشتر پاون باشهربان ونگهبان کشور ویك‌سردار ویك‌دبیراداره می‌شده که بقول بسیاری از مورخان با اعزام بازرسان خاص بهترین وجه انتظامات در استانها را نگهداری کرده‌اند ، بویژه‌آنکه در امور اقتصادی و اجتماعی داخله از استقلال زیادی هم بهره‌مندبوده‌اند [۵]

۵- شاهان هخامنشی ومخصوصاً داریوش پارس را یك قلمرو سلطنتی تلقی کرده و اهالی‌آن مالیات نمیداده‌اند تنها هرزمان شاه به‌آنجا میآمده است هدایائی ارسال می‌داشته‌اند این یك حالت استثنائی‌است که زائیده حکومت خانواده‌هاوقدرت مناطق سیاسی تاریخی است که شاید بتوان بنوعی اشرافیت سیاسی منطقه‌ای حمل نمود و امتیازی‌است برای منطقه‌ای که‌شاه ازآنجا برخاسته است

آنچه دردورهٔ هخامنشی درمورد تقسیم کشوری صورت گرفت بعهددیگر سلسله ها نیز بعنوان یك روش عملی موفق دنبال شد چنانکه بیاید

معهذا مورخینی مثل هرودت ، وقتی ازقسمتهای مختلف که مملکت از آنها تشکیل میشده است نام می‌برند ایالات را بنام مردمان و مملکت را در نتیجه بحسب اقوام وملل ومالیات تقسیم می‌کنند داسترنیت برغم هرودوت ایران هخامنشی به ۲۰ ایالت تقسیم میشود اما شماره بندی این ایالات از خود اوست وجود ایرانیان هرگز بایالات خود نمره نمیداده‌اند و صورتی که از این بیست ایالت نزدهرودوت آمده نباید شماره بندی‌اسنانهاراتجویز کند[6] تقسیم کشور ازنظر سیاسی ومالی کاریست که در عهود بعد نیز تکرار شده و مخصوصاً در دورهٔ صفوی آنرا نزد مورخان نامور می‌یابیم[7] وهمین، شیوه‌ای شد برای مؤلفان که دربحث جغرافیای اداری(باصطلاح مینورسکی) ایالات بحسب مالیاتی که می‌دهند ردیف کند

بعهد اشکانیان باردیگر اثری ازتقسیمات کشوری می‌یابیم اما باصورتی متفاوت. باینترتیب که این بارشرق سیاسی ازآن پارت است ومملکت‌اساساً بدوقسمت یکی ممالك پارت و دیگری ممالك تابعه خود بدو گروه تقسیم می‌شده‌اند نخست گروه ممالکی که ازایالات دولت پارت بشمار رفته وهر کدام دارای یك والی (ویتاکسا)[8] بوده‌اند ودوم گروه ممالکی که‌تابع پارت بوده اما والی نداشته‌اند بلکه خود پادشاهی دست نشاندهٔ شاه اشکانی داشته‌اند[9]

عدد ایالات والی نشین دردوره اشکانیان ۱۴ یا ۱۵ بوده که بعض‌مورخان چون آمین مارسلن ۱۸ والی‌نشین ذکر کرده‌است که پارس وخوزستان‌جزء

٦- رجوع کنید به‌تاریخ ایران‌باستان - حسن پیرنیا - ص ۱٤۷۱ و کتاب هرودوت ترجمه دکتر هدایتی

۷- رجوع کنید به سازمان اداری حکومت صفوی - مینورسکی - ترجمه رجب‌نیا ص ۱۸۲ ببعد وتذکرة‌الملوك چاپ دبیرسیاقی مقالهٔ دوم درص ۷۲ به‌بعد

۸- Vitaxa در دورهٔ پارت‌ها بجای شهربان‌وخشترپاون‌بکاررفته‌وآن‌بمعنی‌سواره‌نظام ووالی شاه‌است

۹- رجوع کنید به‌تاریخ ایران‌باستان جلدسوم - ص ۲٦٤٦

آنها بیست چه اولی همسه و دومی بیشتر اوقات شاه نشین بوده است و اثر سابقه تاریخی وبعد جغرافیائی در اداره این ایالات والی نشن یا تابعه مسلم است ایالات والی نشین عبارت بوده‌اند از

۱- بابل
۲- اپولوناتیس Apolloniatis
۳- خالونیت
٤- کاربنا- محتملا نهاوند است
٥- کامبادن (کرمانشاه)
٦- مادبالا (همدان)
۷- ماد پائین یا ماد رازی (ری)
۸- خواران (خار)
۹- کمسیسن (قومیش) دامغان
۱۰- وهرگان (گرگان)
۱۱- اسوئنن (؟)
۱۲- پارت خاص
۱۳- آپاآوارتاکن (جزء پارت خاص)
١٤- مرگیان (مرو)
١٥- آریا (هرات)
١٦- انائوئر (جزء هرات)
۱۷- زرنگ (سیستان)
۱۸- ارآخوزیا (رخج یا هند سفید)

درست است که هجده واحد سیاسی بشرح فوق دردوره اشکانی مشخص می‌شود اماتکلیف بسیاری ازآنها بتحقیق روشن نیست وهمچنین بعض‌ایالات قدیمی ایران نام برده نمی‌شود مثل باختر، سغد، پاراپامیزاد
اما ایالات یاممالك پادشاه‌نشین بعهداشکانیان بشرح زیرمستفادمیشود.
۱- ماد کوچك(آذربایجان)

۲ـ ارمستان
۳ـ آدیابن
٤ـ خسروں
٥ـ الحضر
٦ـ خوحستان (خوزستان)
۷ـ پارس
۸ـ بعض ایالات دیگر مانند باختر، سیستان و کرمان نیز باغلب احتمال چنین وضعی را داشته‌اند

اشکانیان سحب از فئودالیسم واحدهای جغرافیائی که پیش از آنها وجود داشت تبعیت کردند وهر کز تقسیمات تازه‌ای را برای کشور بجز آنچه که بود، عنوان نکردند و باین اکتفا کردند که ایالات استقلال خودرا داشته باشند وباج رابموقع بپارت بفرستند ربراقدرت جهانداری وجهانگشائی هخامنشیان را نداشتند باسترتیب باردیگراثروحدت جغرافیائی ایران برنظام حکومتی واثرواحدهای جغرافیائی داخلی درامرتقسیم کشور بچشم میخورد

بعهد ساسانیان دوعامل موجب توجه بامر تقسیمات کشوری شد

نخست آنکه قباد میخواست اصلاحاتی انجام دهد وتقسیمات قبلی جوابگوی این برنامه نبود ازجمله آنکه شخص شاه مرکزیت فوق‌العاده یافته بود وهراستاندار ومرزبان مستقیماً برای هرامر کوچکی مجبور بوده بوی مراجعه کند

دوم آنکه مسائل خارجی و دشمنان آماده حمله پشت خطوط مرزی مشکلاتی برای دولت مرکزی بوجودآورده بودند که دولت ناگزیر بود در تقسیمات کشوری تجدید نظر کرده ملاحظات نظامی را درآن مرعی بدارد

دراین اساس کشورایران بعهد ساسانیان مخصوصاً دردورهٔ خسرو اول به چهار بخش یا کوست تقسیم شد بشرح زیر.

۱ـ **خورآسان یا خورآیان** بمعنی جائیکه خورشید از آنجا برمی‌آید شامل خراسان کنونی وخوارزم وبخارا وسغد و گرگان وسیستان وبلوچستان ودیگرولایات شرقی بوده‌است که‌جمله را کوست‌خاوری باید دانست.

۲- **خوربران** بمعنی جائیکه خورشد از آنجا میرود شامل عـراق و کرمانشاهان و کردستان ودیگرولایات غربی ایرانشهر که جملـه را باستی کوست باختری دانست

۳- **باختر** (بمعنی شمال بوده) شامل آذربایگان وارمسنان و گرحستان قفقاز وتپورستان (مازندران) ودماوند بوده که جمله راباستی استان شمال دانست

٤- **نیمروز** بمعنی جنوب. شامل خوزستان وپارس و کرمان و سگسـان وسند که جمله را استان جنوبی باید دانست

این تقسیم بندی خصایص جالبی دارد بشرح زیر:

الف- نقسم کشور به‌چهار استان اصلی مطبق باجهات اربعه آنهم در کشوری که شکل هندسی‌آن بیك چهارضلعی شبیه‌تر است ملهم ازملاحطات نظامی وجهت گیری دشمنان خارجی است بنابراین قبل ازهرچیراین‌تقسیم بندی نظامی است

ب- هریك از کوست‌ها فرمانروائی جداگانه داشته که «پادوسپان» یـا «مرزبان» نامبده مشده‌اند بنا براین استانداران عملا مرزبان بوده و این تکته شدیدی است بروظیفه اصلی‌آنان که مقایسه معنی دوکلمه خشترپاون و مرزبان تفاوت هدف تقسیمات کشوری را در دوره هخامنشیان ساسانیـان میرساند

ج- نقسیم بندی ایران یا بنا باصطلاح آنزمان **ایرانشهر** به چهاراستان امریست‌کاملا مصنوعی‌وغیر جغرافیائی[۱۰].

میدانیم که انوشیروان براثر این تقسیم‌بندی حتی سپاه ایران را هم به چهار سپاه تقسیم کرد وهمهٔ اقدامـات بعدی برحول همین نقطه نظر نظامی اولیه دور زد «گیرشمن» گوید:

۱۰- رجوع کنید به چهل مقاله‌از کسروی- گردآورده یحیی‌ذکاء-
« « « ایران‌نامه عباس شوشتری ص ۱٦۲
« « « ایران ازآغاز تا اسلام ترجمه دکتر محمدمعین- ص ۳۷٤-۳۷۵

«تقسیم مملکت به قطعات، که گاه مصنوعی مینمود- غالباً برای جریان اداره امور آن، که قطعاً به طوردقیق تنظیم شده بود اما فاقدنرمش لازم برای استفاده ازفعالیت خلاقه ثروت بود، مساعد نبود»

و کریستن‌سن گوید

«این چهارمرزبان درمرتبهٔ فرس خانواده‌های سلطنتی ومثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند»[۱۱]

باری مملکت باین ترتیب به چهاربخش ودرهر بخش ایالات وولایاتی بوده که دراینجا بمانند زمان هخامنشیان حدود هیچیك ثابت نیست ودربسیاری ازموارد جنبهٔ لشکری مرزبانان برجنبهٔ کشوری آنها برتری دارد امور کشوری رامأموران جزء مثل **شهریك** و **دیهیگ‌ها** اداره‌می کردندومرزبانان بهنگام جنگ مانند سرداران دیگر زیر فرمان اسپهبدان بوده‌اند

ایالات به اجزائی چند تقسیم میشده هریك را یك **استان** می گفته‌اند استانداران‌هم مثل مرزبانان نیروئی نظامی در اختیار داشته‌اند و گاهی هم درحکم وبمثابه مباشران املاك سلطنتی بوده‌اند[۱۲]

تقسیم ایالات به اجزاء دردوره ساسانی همیشه ازمقتضیات سیاسی‌واداری تبعیت کرده بخشهای کوچکتر ازاستان را شهرومرکزآنرا شهرستان‌وحاکم آنرا شهریک[۱۳] می گفته‌اند رئیس ده را دیهگ یاده سالار ده یا روستا ومزارع وتوابع آنرا روستاک[۱٤] می گفته‌اند

روبهمرفته تقسیمات کشوری دوره ساسانی زائدهٔ دو ضابطه مقتضیات نظامی وبزرگ ملکداری خاندان‌های‌ساسانی وهیأت حاکمه است وازلحاظ جغرافیائی خلاف آنچه بعهد هخامنشیان‌دیده می‌شود ارزشی‌ندارد مغهذااگر درقالب کلی خود طرح تقسیمات کشوری ساسانی‌رنگ وروئی نظامی دارد

۱۱- ایران درزمان ساسانیان - کریستن‌سن چاپ سوم ۱۳٤۵ص۱۲۲ وفصل ادارهٔ ایالات ایران

۱۲- همان منبع ۱٦۰

۱۳- بعربی رئیس الکوره ضبط کرده‌اند(یعقوبی)

۱٤- بعربی رستاق ضبط شده است

درداخل ودرپایه مجبور باطاعت وتعیین ارواحد جغرافیائی روستاهاست ومی‌توان گفت که تقسیمات کشوری ساسانی پایه‌ای‌طبیعی و جغرافیائی و بالاتنه‌ای نظامی وغیرطبیعی وروحی فئودالی دارد که خواه ناخواه باتحولات بعد از اسلام دگرگون شد وتنها مبانی وپایه جغرافیائی وطبیعی‌آن‌باانکائی که ایران بعداز اسلام بازیراقتصاد روستائی داشت بجاماند.

بعد ازاسلام دردورهٔ صفویه که بازوحدت حکومت برقرارشد، بصراحت موضوع اداره وتقسیمات کشور عنوان می‌شود که با اصطلاحات ولغات‌تازه‌ای همراه است که بعضی ویژگیها را ذکر می‌نمائیم

۱- اصطلاح ممالك محروسه بمعنی ایالات حکومتی واستانهای کشوری است که ازطریق دیوان ممالك اداره می‌شود وارخاصه یاخالصه متمایزاست.

۲-اصطلاح‌مملکت مترادف قلمرووتقریباً چیزی غیرازایرانشهرساسانیان است

۳- کلمه‌دولت معادل‌خوشبختی وحجابی‌است برتمام دستگاه حکومتی تحت نظر فرمانروای همایون

٤- املاك یاخالصه وخاصه‌اند که ازآن دربار سلطنت‌اند و یا متعلق به دیوان (دفتر) که مال مصالح نام دارد

بعهد صفوی تمایل‌شدیدی بافزایش خالصه وجوددارد که ازقدرت‌اداری کشوری میکاست[۱۵]

٥- استان گاهی بمعنی‌مملکت‌است وحکام‌آنان را بتفاوت **بیگلربیگی، خان ، سلطان** می‌نامند وانها مأمورانی دائمی‌اند.

٦- دیوان ممالك چیزیست شبیه وزارت کشور.

۷- اداره املاك سلطنتی یادیوان خاصه‌بود ووزیردربار **مستوفی بود** که بظاهر ازوزیراعظم تبعیت میکرده امانمایندگان وی دراملاك همان **مباشران** بوده‌اند. چند نوع تقسم‌بندی کشور ازدوره صفوی میشناسیم که از مطالعه

---

۱۵ ـ مثلا بعهده شاه‌عباس دوم بتوصیه وزیراعظم ساروتقی ترتیب حکومت‌احکام را در ایالاتی که درآنجا بیم جنگ نبود مانند گیلان ـ مازندران ـ قزوین ـ یزد ـ کرمان خراسان ـ آدربایجان برانداخت.

آنها چنین بوده‌آند که دوضابطه مالیات «مداخل‌دهی» ومقتضات نظامی در آنها مؤثرافتاده وازآنجا که صفویه همیشه درآرزوی احیای قدرت وشکل حکومت ایران زمان ساسانی بوده‌اند بی‌شك تحت تأثیرآنها قرار گرفته بویژه آنکه‌اقتصاد زمین داری وفئودالیزم‌ایران مسلمان‌شده ازیك سووروابط خارجی پرازمخاطره ودشمنان پشت خط مرزی نیز همان ملاحظات نظامی نیز ازسوی دیگرآن شرائط اداری وتقسیم کشوری را می‌طلبیده‌اند.

استانداران‌دراین‌دوره همان‌والیان‌اندوبیگلربیگی‌ها مرزداروسلطان‌ها حکومت ایالاتی‌اند که اشرافیت سیاسی دارند مثل‌سلطانیه

ایالات مداخل بده صفویه

تبریز	هرات
چخورسعد(ارمنستان)	مشهد
قرباغ (گرجستان)	قندهار
شیروان	مرو
همدان	سیستان
فارس	استرآباد
خوزستان	گیلان
کردستان	کرمان
لرستان	

اساس ترتیب حدود حکومتی

شمالغرب ــ آذربایجان وماوراء قفقاز
مشرق‌ــ خراسان بزرگ
شمال ــ سواحل دریای خزر
جنوب شرق ــ کرمان
مرکز ــ عراق
مغرب ــ کردستان ولرستان
جنوب وجنوب غرب‌ــ فارس وخوزستان.

این تقسیم‌بندی‌فوق‌العاده اهمیت دارد و نشان میدهد که صفویه تا چه پایه در تقسیم حدود حکومتی خود پا جای‌پای ساسانیان بعمد یا ناچار نهاده‌اند وازهمان ضابطه جهات‌اربعه وبملاحظات‌نظامی پیروی کرده‌اندحتی بعضی منابع مثل شاردن مینویسد «ایران به چهار ایالت تقسیم شده است» عراق ـ فارس ـ آذربایجان ـ خراسان»

درمیان ایالات‌آنرمان شیراز ورشت وزیرنشین و کردستان و لرستان و خورستان و گرجستان‌والی‌نشین بوده است گاهی‌اوقات والی‌نشین‌هاتبدیل به بیگلربیگی میشده‌اند چنانچه کرمان یکبار باینترتیب تنزل کرد.

بیگلربیگی‌نشین‌های عهدصفویه عبارت بوده‌اند از:

آذربایجان ـ تبریز	مرو
ارمنستان ـ چخورسعد	هرات وقندهار
گرجستان ـ قراباغ	کرمان
گنجه وشیروان	کوه کیلویه
استرآباد	قزوین
مشهد	همدان

واحدهای اصلی ایالتی عبارت بوده‌اند از:

۱ ـ آذربایجان ۲ ـ خراسان ۳ ـ استرآباد ۴ ـ دارالمرز ۵ ـ کرمان ۶ ـ عراق ۷ ـ کردستان ۸ ـ فارس ۹ ـ خوزستان ۱۰ ـ گیلان.

خان‌ها حکام‌شهر وبجای‌شهریک دوره‌ساسانی‌اند معهذا قدرت یك‌رئیس ایل درآنها وجود داشته وهرناحیه حکومت میکرده‌اند

باری تقسیمات کشوری دورهٔ صفویه ازخیلی‌جهات شبیه بدورهٔ ساسانی است وخصایص‌ویژه‌آن اینست که اولاهرچه‌بواحد جزء‌وبسمت اجزاءمیرویم طبیعی‌تراست ثانیاً اثر ملاحظات نظامی درآن‌زیاد است. ثالثاً تحت‌تأثیر زوال بزرگ‌ملکداری‌وفئودالیزم بعداز اسلام میباشد. رابعاً از نظام‌ایلیاتی

نیز بعضاً تبعیت کرده است [16] بنابراین تفسیمات کشوری دورهٔ صفویه نیز شامل همان معایب تفسیمات دوره ساسانی است و بهر حال در کل ارزش جغرافیائی آن بسیار ضعیف بوده و در بسیاری از موارد مصنوعی است

معهدا واحدهای بزرگ طبیعی و جغرافیائی ایران از این دوره ببعد وسیع تر میشوند وحدود ایالات ایران بعد تا عهد قاجار نه مرزهای طبیعی خود را پیدا می کنند واینرا ما در واحدهای دهگانه سیاسی که فوقاً برشمردیم ملاحظه می کنیم

بعد از صفویه حکومتهای ایران بدرتاً بکار تقسیمات کشوری اقدام کردند و بیشتر کار خود را بر روال وسیاق گذشته استوار ساختند افشاریه وزندیه وقاجاریه به تبعیت از واحدهای طبیعی مجبور بودند زیرا شرط اعلام یك تقسیم تازه تحت تسلط سیاسی بر تمامی واحد کشور است واین وحدت سیاسی گرچه دردوران افشاریه وقاجاریه بچشم می‌خورد اما فاقد ثبات مرزی است

در دورهٔ قاجاریه اقتصاد فئودالی وضعف حکومت مرکزی دولت را بهمان تقسیماتی که بود تسلیم میکرد ودر نتیجه ضعف سیستم ارتباطی حکومت ایالات پای خود را بداخل حریم طبیعی خود واپس کشیدند وواحدهای طبیعی در جلد واحدهای سیاسی رفتند وبرعکس .

دراوائل دورهٔ قاجاریه چنانکه از مندرجات تواریخ قاجار برمیآید قلمرو ایران ازنظر تقسیمات اداری وحکومتی به پنج حکمرانی و ۱۲ حکومت نشین مستقل تقسیم میشده است :

۱ ـ حکمرانی آذربایجان مقر ولیعهد ، شامل آذربایجان ، همدان و زنجان .

۲ ـ حکمرانی ایالتین کردستان و کرمانشاهان وسرحد عراقین که لرستان نیز همیشه سرجمع آن بوده است

۱٦ــ برای دریافت وضع اداره و تقسیمات کشوری رجوع کنید به مینورسکی «سازمان اداری حکومت صفویه» بدون توجه بتفسیرات یاعدم تفسیر لازم

۳ ـ حکمرانی فارس شامل فارس و بنادر و جزایر و کوه کیلویه و بختیاری وخوزستان

٤ ـ حکمرانی خراسان شامل خراسان وسیستان

٥ ـ حکمرانی کرمان وبلوچستان .

ولی ازسال ۱۲۳۷ هجری که شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه حکمران ایالتین کردستان و کرمانشاهان درگذشت . قلمرو حکمرانی او بچند حکومت نشین تقسیم گردید وایران ازنظر تقسیمات کشوری شامل چهار ایالت و ۱۵ حکومت نشین شد واین وضع تا اواسط پادشاهی ناصرالدین شاه برقرار بود.

دراین زمان برحسب مندرجات ملحقات تألیفات صنیع الدوله [17] استنباط میشود که کشور ایران ازنظر تقسیمات کشوری به چهار ایالت و۲۳ ولایت نامساوی ونابرابر ازلحاظ اهمیت درجه سیاسی تقسیم می‌شد هرایالت‌وسیله یك‌نفر والی‌وهرولایت‌وسیله یکنفر حاکم‌وهر بلوك وسیله یکنفر نایب‌الحکومه اداره میشد والی‌ها از سوی پادشاه انتخاب وتعیین میشدند وحکام منصب وزارت داخله (کشور) آنروز گار بودند بیست وهفت‌قسمت ایران آنزمان بشرح زیر ثبت شده‌اند

۱ - ایالت آذربایجان

۲ - ایالت‌خراسان وسیستان

۳ - ایالت فارس‌ولارستان

٤ - ایالت کرمان‌وبلوچستان

٥ - گیلان

٦ - مازندران

۷ - گرگان(استرآباد)

۸ - تهران

۹ - قزوین

۱۰ - خمسه

۱۱ - همدان

۱۲ - عراق

۱۳ - ملایر - نهاوند ـ تویسرکان (ولایات سه‌گانه)

۱٤ - قم

۱٥ - ساوه‌وزرند

۱٦ - کاشان

۱۷ - کمره - گلپایگان - خوانسار ـ محلات

۱۸ - اصفهان

۱۹ - بختیاری

۲۰ - یزد

۲۱ - بروجرد

۲۲- کردستان

۲۳ ـ کرمانشاهان

۲٤ - لرستان

۲٥ - خوزستان

۲٦ - بنادرخلیج فارس

۲۷ - کویرهای‌مرکزی

۱۷ ـ رجوع کنیدبه کتابهای منتظم ناصری (سه‌جلد)، مآثرالسلطان، التدوین فی‌احوال جبال الشروین، مطلع الشمس، مرآةالبلدان وغیره.

واما درمورد خورستان باید گفت که این ناحیه درطول سلسله‌قاجاریه گاهی سرجمع فارس وزمانی جزوحکمرانی لرستان وهنگامی ضمیمه حکومت کوه گیلویه وبختیاری وموقعی‌هم بصورت حکومت مستقل وتابع مرکزبوده است [۱۸]

بعلاوه باید دانست که دردورهٔ قاجاریه تااوایل مشروطیت ، درتقسیمات کشوری واداری ، وضع ثابت‌ومعینی وجود نداشته است وهرزمان بنا بر - مقتضیات درتقسیمات کشوری ودر مدارج اداری تغییراتی داده میشد ولی بهرحال ، تقسیمات فوق خصایص جالبی‌را عرضه‌میکند بشرح‌زیر .

۱ ــ هرقسمت باواحد جغرافیائی کوچك وبابزرگی تقریباتطبیق‌میکند

۲ ــ بعضی قسمت‌ها بسیاربزرگ مانند خراسان وسیستان با کرمان و بلوچستان وغیره وبعضی دیگر بسیار کوچك مانند بروجرد است

۳ ــ بعضی قسمت‌ها که ظاهروحدت جغرافیائی خاصی‌دارند(مثل- بنادر خلیج فارس) محدودهٔ قابل قبولی‌را ازلحاظ سیاسی ارائه‌نمیدهند

٤ ــ قسمت‌هائی مثل کویرهای مرکزی‌مشخص کننده نواحی‌آبادنبوده شاید منظور اصلی واحد جغرافیائی پیرامون کویرباشد .

۵ ــ بعضی قسمت‌ها بسیار طبیعی ومعقولند مانند گیلان وگرگان و مازندران

٦ ــ چنانچه بعضی ازقسمت‌های بزرگ‌را درقالب جغرافیائی خود تجزیه کرده‌وبعضی‌ازقسمت‌های کوچك‌را درقالبی جغرافیائی درهم ادغام کنیم گرتهٔ صحیحی ازیك تقسیم‌بندی جغرافیائی بدست میآید مثال تقسیم‌ایالت

خراسان وسیستان
کرمان وبلوچستان
وادغام بروجرد ولرستان
ـ همدان واراك ــ (عراق) و غیره

بنظر میرسد که بهرحال اساس بزرگی‌و کوچکی تقسیمات فوق میزان

۱۸ـ رجوع کنید به کتابهای تاریخی دورهٔ قاجاریه

آبادانی‌ومداخل دهی‌بوده‌وچون میزان مداخل‌بااقتصاد کشاورزی واین‌یکی بااستعدادات طبیعی‌ومقتضیات جغرافیائی دررابطه است واحدهـای سیاسی ایران براحتی درداخل‌واحدهای جغرافیائی جاگرفته‌اند .

بعهد رضاشاه کبیر ایران بدلائلی چند مجبور بود درتقسیمات کشوری خود تجدید نظر کند این ملاحظات عبارتند از

۱ ـ مقتضیات رژیم حکومتی جدید وخاصه نظامی

۲ ـ تحول کامل درنظام اداره مملکت

۳ ـ تحول وسایل ارتباطی بویژه راه‌ها ووسایل حمل‌ونقل وغیره

٤ ـ اجرای برنامه‌های تازه اقتصادی

معهذا ملاحظات‌نظامی ازیکسو وشابزدگی‌ها ازسوی دیگر تقسیم‌بندی جدیدرا ازمبانی واقعی‌بدور کرد تقسیمات کشوری ایران درآبانماه ۱۳۱٦ صورت قانونی بخود گرفت که طرح اختصاری‌آن چنین است [۱۹]

استان ها	توابع
استان یکم	زنجان ـ قزوین ـ ساوه ـ اراك ـ رشت ـ شهسوار
« دوم	قم‌ـ کاشان‌ـ تهران‌ـ سمنان‌ـ ساری‌ـ گرگان
« سوم	تبریز ـ اردبیل
« چهارم	خوی ـ رضائیه ـ مهاباد ـ مراغه ـ بیجار
« پنجم	ایلام ـ شاه آباد ـ کرمانشاهان ـ سنندج ملایر ـ همدان
« ششم	خرم آباد ـ گلپایگان‌ ـ اهواز ـ خرمشهر
« هفتم	بهبهان ـ شیراز ـ بوشهر ـ فسا ـ آباده ـ لار
« هشتم	کرمان ـ بم ـ بندرعباس ـ خاش ـ زابل
« نهم	سبزوار ـ بیرجند ـ تربت حیدریه ـ مشهد قوچان ـ بجنورد ـ گناباد
« دهم	اصفهان ـ یزد

۱۹ـ برای‌طرح تفصیلی‌این‌تقسیم‌بندی‌تاسطح بخش به‌ضمیمه درپایان این مقاله‌رجوع کنید.

خصوصیات تقسیم بندی فوق بشرح زیر است

۱ـ کشور ایران به ۱۰ استان وهر استان به‌چندین‌شهرستان (و کلا ۴۹ شهرستان) تقسیم میشود هرشهرستان مشتمل است برچند بخش وهر بخش مرکب‌میشود از چند دهستان و هر دهستان‌مشتمل برچندین قصبه ودهکده است

متأسفانه تعریف هیچ‌یك ازواحدهای سیاسی فوق روشن نشده وضوابط تشخیص آنها معلوم نیست

۲ ـ استانهای‌ابداعی ونوظهور فاقد هرنوع خصیصهٔ جغرافیائی‌اندمانند استان‌یکم که درآن‌زنجان واراك وپهلوی ونوشهروورشت دریك واحدسیاسی گنجانده شده است واستان دوم که درآن قم وساری وتهران وبابلسر یکجا آمده‌اند ودراستان پنجم همدان وایلام ودراسـتان ششم اهوازوخرم آباد وآبادان و گلپایگان .

۳ ـ ملاحظات‌ارتباطی این تقسیم‌بندی باتوجه بوضع زمان ضعیف‌است

٤ ـ تقسیم بندی فوق هرگز نمیتواند ملاك یك برنامه‌ریزی اقتصادی منطقه‌ای باشد

٥ ـ دراین‌تقسیم‌بندی‌بعض قسمتها که درتقسیمات کشوری پیش ازآن ازهم جدا بوده‌اند ادغام شده وبهیچ روی علت آن هویدا نیست مانند ادغام یزدواصفهان(اسان دهم)وسیستان‌وبلوچستان‌ومکران و کرمان(استان‌هشتم)

٦ ـ معهذا بعض قسمتها وحدت‌تاریخی خودراحفظ کرده‌اند مانندفارس و خراسان .

۷ ـ مهمترین نقیصه‌این تقسیم‌بندی‌خطاب عددی ونامیدن استانهابحسب شماره می‌باشد که بهیچ روی قابل توجیه نیست .

دلایل زیاد دیگری برنادرستی تقسیمات فوق نیزموجود است ، بهمین دلیل عمرآن بسیار کوتاه بود وازتاریخ بعد ازشهریور ۲۰ تدریجاً تغییراتی درآنها داده شد ومجوز آنهم پیش‌بینی‌های تجدید نظر درهمان قانون بود

طی بیست‌وپنجسال‌اخیر تقسیمات کشوری‌ایران مکرردرمکررتغییرات

بخوددیده است که براساس آخرین آنها ایران به ۱۴ استان و ۶ فرمانداریکل و ۱۴۵ فرمانداری و ۴۵۴ بخشداری تقسیم شده است بشرح زیر

وزارت کشور

تقسیمات کشوری ـ شاهنشاهی ایران

مصوب

شامل ۱۴ استان ۶ فرمانداریکل ۱۴۵ فرمانداری و ۴۵۴ بخشداری

۱ـ استانداریها

استان	مرکز استان	تعداد فرمانداری	تعداد بخشداری
مرکزی	تهران	۱۴	۴۴
گیلان	رشت	۱۱	۲۶
مازندران	ساری	۱۰	۳۴
آذربایجان شرقی	تبریز	۱۰	۳۲
آذربایجان غربی	رضائیه	۷	۱۸
کرمانشاهان	کرمانشاه	۵	۱۷
خوزستان	اهواز	۱۲	۳۰
فارس	شیراز	۱۱	۳۱
کرمان	کرمان	۶	۱۷
خراسان	مشهد	۱۵	۵۲
اصفهان	اصفهان	۱۰	۳۰
بلوچستان وسیستان	زاهدان	۵	۲۱
کردستان	سنندج	۶	۱۶
استان ساحلی بنادر وجزایر خلیج فارس وبحرعمان	بندرعباس	۵	۲۳

۲- فرمانداریها

فرمانداریکل	مرکز فرمانداریکل	تعداد فرمانداری	تعداد بخشداری
بختیاری وچهارمحال	شهر کرد	۲	۸
بویراحمدسردسیرو کهکیلویه	یاسوج	۲	۷
سمنان	سمنان	۳	۸
همدان	همدان	۲	۱۰
لرستان	خرم‌آباد	۳	۱۷
ایلام ولرستان وپشتکوه	ایلام	٤	۱۳

ازآنجاکه بررسی نقد تقسیمات کشوری کنونی درشرایط فعلی ایران زائد بنظر می‌رسد و اهمیت مسئله تقسیمات کشوری در ایران کنونی که بسرعت درحال پیشرفت است بیش ازاینهاست‌دیلا مسئله‌را بطرزوروالی‌علمی و جغرافیائی مورد بحث قرار میدهیم تایکبار برای همیشه ضوابط این امر روشن شود

ضمیمه تقسیمات کشوری براساس قانون آبانماه ۱۳۱٦ خورشیدی

استان یکم

شهرستان	بخشهای تابعه
۱ ـ زنجان	زنجان ـ ابهر ـ سیروان ـ قیدار ـ ماه‌نشان
۲ ـ قزوین	قزوین ـ بوئین ـ ضیاءآباد ـ معلم کلایه ـآوه ـ آبیك
۳ ـ ساوه	ساوه ـ نوبران
٤ ـ اراك	اراك ـ فرمهین ـ ترخواران ـ سربند ـ وفس
٥ ـ رشت	رشت ـ فومن ـ رودبار ـ لاهیجان ـ بندرپهلوی
٦ ـ	کوچصفهان خمام ـ لسگرود ـ شفارود

استان دوم

۷ ــ قم	قم ـ کهك ـ دستجرد ـ محلات
۸ ــ کاشان	کاشان ـ قمصر ـ میمه ـ نطنز
۹ ــ تهران	کن ـ افجه ـ شهرری ـ کرج ـ علی شاه عوض ـ ورامین ایوانکی ـ دماوند ـ کولج
۱۰ ــ سمنان	سمنان ـ سنگسر ـ دامغان ـ شاهرود ـ میامی ـ گرمسار
۱۱ ــ ساری	ساری ـ بهشهر ـ چهار دانگه ـ بابل ـ بابلسر ـ بندپی آمل ـ نور ـ لاریجان ـ شاهی ـ سوادکوه ـ فیروزکوه
۱۲ ــ گرگان	علی‌آباد ـ بندرشاه ـ گومیشان ـ بندرگز ـ کردکوی ـ گنبدقابوس ـ رامیان ـ میںودشت ـ داش‌برون ـ پهلوی‌دژ

استان سوم

۱۳ ــ تبریز	تبریز ـ بستان آباد ـ آذرشهر ـ مرند ـ شبستر ـ اهر ـ خدا آفرین
۱۴ ــ اردبیل	اردبیل ـ سراب ـ گرمی ـ مشکین‌شهر ـ آستارا ـ هروآباد.

استان چهارم

۱۵ ــ خوی	خوی ـ ماکو ـ سیه‌چشمه ـ پل‌دشت ـ شاهپور
۱۶ ــ رضائیه	رضائیه ـ اشنویه ـ سلدوز
۱۷ ــ مهاباد	مهاباد ـ بوکان ـ سردشت ـ بانه ـ سقز ـ شاهین‌دژ ـ تکاب
۱۸ ــ مراغه	مراغه ـ مرحمت‌آباد ـ سراسکندر ـ میانه
۱۹ ــ بیجار	بیجار

استان پنجم

۲۰ ـ ایلام	ایلام ـ آبدانان ـ مهران ـ ارکوزای ـ دهلران جوار ـ بدره ـ اندیمشك (صالح‌آباد)
۲۱ ـ شاه‌آباد	شاه‌آباد ـ کرند ـ قصر شیرین ـ ایوان
۲۲ ـ کرمانشاهان	کرمانشاهان ـ کنگاور ـ هرسین ـ صحنه
۲۳ ـ سنندج	سنندج ـ دروه ـ کامیاران ـ سقز ـ مریوان ـ اوی هنگ میران شاه ـ پاوه
۲٤ ـ ملایر	ملایر ـ نهاوند ـ تویسرکان
۲۵ ـ همدان	همدان ـ اسدآباد ـ رزن ـ کبودرآهنگ ـ سیمینه‌رود

استان ششم

۲٦ ـ خرم‌آباد	خرم آباد ـ سلسله ـ دلفان ـ چغروند ـ وسیان ـ راعه کوه‌دشت ـ ودوده ـ ملاوی ـ دورود ـ اشتریان
۲۷ ـ گلپایگان	گلپایگان ـ خمین ـ خوانسار ـ الیگودرز .
۲۸ ـ اهواز	اهواز ـ شوشتر ـ دزفول ـ مسجد سلیمان ـ طواف‌سفید رامهرز ـ سوسنگرد ـ بستان ـ ایذه قلعه‌زراس ـ ده‌در ـ جانکی
۲۹ ـ خرمشهر	خرمشهر ـ آبادان ـ قصبه ـ شادگان ـ هندیجان

استان هفتم

۳۰ ـ بهبهان	بهبهان ـ تل‌خسرو (شهرستان بهبهان قانوناً جزو استان هفتم ولی بطور آزمایشی بموجب تصویب وزارتی جزو استان ششم میباشد)

۳۱ ـ شیراز	شیراز- فیروزآباد - ممسنی - کازرون - اردکان - زرقان قیرو کازرین .
۳۲ ـ بوشهر	بوشهر- برازجان- خرموچ- ریگ -اهرم -کنگان - دیلم
۳۳ ـ فسا	فسا - نیریز- اصطهبانات - داراب ـ سعادت‌آباد
۳٤ ـ آباده	آباده - سمیرم - بوانات
۳۵ ـ لار	لار - لنگه -گاوبندی - بستک - جهرم ـ جویم

استان هشتم

۳٦ ـ کرمان	کرمان - شهداد ـ راور - زرند - رفسنجان ـ سیرجان ماهان - بافت
۳۷ ـ بم	بم ـ سبزواران - ساردویه ـ کهنو - مشیز
۳۸ ـ بندرعباس	بندرعباس - میناب - جاسك- قشم
۳۹ ـ خاش	خاش ـ قصرقند -ایرانشهر- سراوان - نرمان - سرباز- چاه بهار ـ زاهدان
٤۰ ـ زابل	زابل- میان کنگی

استان نهم

٤۱ ـ سبزوار	سبزوار- جغتای - ششتمد(تکاب)-داورزن- صفی‌آباد
٤۲ ـ بیرجند	بیرجند - قاین - درمیان ـ مازان
٤۳ ـ تربت حیدریه	تربت حیدریه
٤٤ ـ مشهد	مشهد - طرقبه - احمدآباد ـ سرخس - فریمان - زورآباد ـ طیبات - نیشابور - کلات

۴۵ – قوچان فوچان - شیروان - محمدآباد - لطف‌آباد - باجگیران

۴۶ – بجنورد بجنورد - اسفراین - مانه

۴۷ – گناباد گناباد - بجستان - فردوس - طبس - کاشمر

استان دهم

۴۸ – اصفهان اصفهان - نجف آباد - شهرکرد - شهرضا - اردستان
کوهپایه - داران - فلاورجان - اردل - اردکان - اخوره

۴۹ – یزد یزد - اردکان - نائین - خور - خضر آباد - خرانق -
بافق - اشکذر - مهریز - تفت - نیر - شهر بابك

دانشگاه شاپورگرد

بخش دوم

بقلم

سید محمد علی امام شوشتری

شکل شمارهٔ ۷ــ بازماندهٔ آتشکده که معروف به شیخ شمس الدین است

بخش دوم

تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد و بنیان گذار آن

در بارهٔ تاریخ بنیادشدن دانشگاه شاپور گرد که دانشکده پزشکی آ
میتوان کهنترین دانشکده پزشکی جهان دانست و باآن دانشکده، بیمارست
و بخشهای دارو شناسی و دارو سازی نیز بوده است، وچنانکه در پایین ت
خواهید دید، گذشته از طب، درآن دانشگاه فلسفه، ستاره شناسی و ریاضیات
موسیقی، کشورداری (سیاست مدن)، واخلاق و کشاورزی نیز تدریس میکرد
همچنین در آنجاپژوهشگریهای علمی انجام میگرفته است، تا کنون جست
و پژوهش شایسته‌ای نشده وحال آنکه روشن ساختن تاریخ تأسیس این مر
بزرگ، علمی، از دیدگاه تاریخ دانش پزشکی در ایران و جهان اهم
فراوانی دارا است زیرا پایه علم پزشکی در خاور میانه که همان نیز بن
دانش پزشکی دراروپا بوده است، همانا پژوهشگریهایی است که درطول چند
سده، دراین دانشکده انجام گرفته ودر کتابهایی بزبان فارسی وسوریانی تدو
شده بوده آنگاه پس از بر گردانیدن آنها بزبان عربی درآغاز رویش تمد
عصر اسلامی، با ظهور فارابیها وزاریها وابن سیناها، بمرحله کمال زمان خ
رسیده است

همچنین شناختن بزرگ مردی که بفرمان او این دانشگاه بنیاد نه
شده، بگذریم ازانگیزه میهنی مطلب، ازدیدگاه روشن کردن تاریخ تمد
انسانی، دارای ارزش است

بی گمان هر ایرانی پاك سرشت ودوستدار دانش وهنر میل دارد برر

کند وبداند دانشگاه شاپور گرد درچه زمانی بنیاد نهاده شده وبرافروزنده این کانون درخشان علم ومعرفت کی بوده است ؟

باهمه ارج واهمیتی که یافتن پاسخ درست این پرسش دارا است، افسوس که تاکنون پژوهشهای ژرفی که درخور چنین مطلب ارجداری است، انجام نگرفته وتنهاکاری که دراین باره شده اینست که برخی ازخاورشناسان درباره‌تاریخ‌تأسیس این‌دانشگاه‌و بنیادگذار آن‌حدسهایی‌زده‌اند ودانشگاهی را که درزمان خود درجهان بی‌مانند بوده است ، بچهره یك مدرسه مذهبی که گویا دربرخی‌دیرهابجهت‌تبلیغ کیش‌مسیح‌ایجادمیشده، کوچك گرفته‌اند دیگران نیز آن حدسها را که هیچ دلیلی همراه ندارد ، تنها چون از زبان دانشمندان‌نامی‌بر آمده است، آن‌چنان در نوشته‌های خویش‌تکرار کرده‌اند، که در نظر ساده دلان ، بشکل یك واقعیت استوار و چون و چرا ناپذیر جلوه‌گر شده است درحالی که همان دانشمندانی که آن حدسها رازده‌اند، خودشان ارج گفته‌های خویش را بالاتر ازیك‌حدس تاریخی نمیدانسته‌اند

نویسنده‌پیش از آنکه درریشه مطلب بکاوش‌پردازد وحاصل پژوهشهایی را که‌دراین زمینه کرده، بنویسد، نخست‌ترجمه اظهار نظردوتن ازدانشمندان نام را که بهرحال ازپژوهندگان‌بزرگ‌تاریخ مشرق زمین‌اند ، باز گومیکنم تا دانسته شود آنچه تاحالا دراین باره گفته شده است، ازبرازگاه یك‌حدس شخصی برتر نیست و هیچ دلیلی همراه ندارد بلکه حدسهایی است بسیار انتزاعی وشخصی واگر «حجیتی» دارا باشد تنهابرای اظهار کننده آنهااست

یکی از این دوتن پژوهشگر لەسترنج خاورشناس بنام انگلیسی است که درجغرافیای شرق میانه پژوهشهای بسیاری کرده و کتاب ارزنده اوبنام‌سرزمینهای خلافت شرقی [1] نمونه کوششها وتلاشهایی است که این‌دانشمند برای روشن کردن تاریخ جغرافیایی شرق میانه بویژه ایران بکاربرده است این‌خاورشناس درزمینه‌تاریخ‌بنیادگذاری‌دانشگاه شاپور گرد(جندی‌شاپور) چنین گفته است :

1— The Lands of eastren Caliphite

« جندی شاپور در روزگار ساسانیان مرکز خوزستان بوده و مشهور بدانشکده بزشکی بزرگ آنست که تا زمان منصور عباسی (۱۵۸-۱۳٦ه) برپا بوده وآنرا بختیشوع نصرانی ایجاد کرد و بعد از او پسران و نوه‌اش آنرا اداره میکردند وآنان در نزد بیشتر ازیك تن ازخلفای عباسی گرامی شده بودند»

دانشمند یادشده برای اثبات نظر خود هیچ سندی ارائه نداده و اشاره بهیچ سرچشمه‌ای نکرده است دربارهٔاظهارنظراین خاورشناس نامی دراینجا همینقدر میگوییم : اگر بنیادگذار این دانشکده را حتی پدر بخت یشوع اول که جورجیوس نام داشته است بگیریم ، ناچار باید تاریخ بنیادگذاری این دانشکده را در میانه روزگار اموی قرارداد نه روزگار ساسانی . واین نکته با بخش نخستین سخن او وارونگی آشکاری دارد چون درآینده‌در بارهٔ این مطلب‌به‌تفصیل گفتگوخواهیم کرد، دراینجابگفتن‌همین‌خرده گیری کوتاه بس میکنیم و همین خرده ، برای نشان دادن سستی این اظهار نظرو وارونگی که میان سر و بن سخن اوهست ، بس است

دانشمند دیگری که درزمینه تاریخ بنیان‌گذاری دانشگاه شاپور گرد اظهار نظر کرده است، ارتور کریستن سن دانمارکی است که درتاریخ ایران بویژه روزگارساسانی پژوهش‌بسیار کرده است ونام اودرنزد ماگرامی‌است. اما افسوس که نامبرده نیز درباره تاریخ‌تأسیس دانشگاه شاپورگرد، بگفتن حدسی بس کرده است وما نص حدس این ایران شناس را از کتاب«ایران در زمان ساسانیان» ترجمه روانشاد رشید یاسمی درزیر میاوریم :

«چون ازقرن پنجم نسطوریان از کشور روم طردشدند وبه بین‌النهرین»
«وایران پناه‌آوردند مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید که تدریس»
«طب درآنها رواج داشت. مشهورترین‌آنها مدرسه طب گندی شاپوراست که»
«پس ازانقراض ساسانیان نیز باقی ماند»[۲]

چنانکه‌می‌نگرید کریستن‌سن نیزنظرخودرابهیچ سندی استوارنساخته

۲ــ ایران درزمان ساسانیان ص ٤٤٥

است آنچــه دراین حدس چشم‌گیر است ، ایست‌که دانشمند نامبرده ، برعکس له سترنج تاریخ بنیادگذاری این دانشکده را تا سده پنجم میلادی بالا میبرد واین نکته با نظر له‌سترنج وارونگی آشکاری دارا است جمله اخیر کریستن سن ، گویی برای ابهام این معنی گفته شده که چون دانشکده پزشکی شاپور گرد پس ازبرافتادن ساسانیان باز چندی سر پا مانده است ، پس این دانشکده یك بنیاد دولتی نبوده است و اگر یك بنیاد دولتی بـــود با برافتادن فرمانروایی ساسانی ازمیان میرفت

این دلیل‌آوری هرچندآشکاربیان نشده است باز هم درست نیست زیرا میدانیم بسیاری ازمؤسسات دولتی عصرساسانی ، مثلا دیوان برید ، درعصر اموی نیزسرپا مانده‌بود ، باآنکه دولت مرکزی بآن توجهی نداشت علت باقی ماندن اینگونه سازمانها شیوه مالیاتی رایج درآن زمان است‌که اساس آن ازروزگار داریوش اول تاعصراسلامی همچنان پابرجا باقی مانده بود

طبق این شیوه ازمالیاتهایی کــه ازهرشهرستان دریافت میشد ، مقداری ویژه صندوق دولت مرکزی‌بود که درعصراسلامی این‌مقداررا «وظیفه‌وحمل» مینامیدند ازعصرداریوش چنین مرسوم شده‌بود که مخارج پادگان هرمحل ونیزمخارج طرحهای عمرانی ، ازرسد دولت مرکزی ازمالیات هرشهرستان، بااجازه مخصوص پرداخته شود

بخش دیگرازمالیات هرشهرستان که می‌توانیم ازآن به (عوارض محلی) نام ببریم ، ویژه خرج مأموران کشوری بود مانند حقوق و خرج سفره استاندار وحقوق قاضی وشهریک (محتسب) ، ومأموران انتظامی وکارهــای روانکاری (خیریه) وازاینگونه ، دانشگاه شاپورگرد درروزگــار ساسانی نیز بودجه‌ای ازاین‌گونه داشته‌است وبسا که خراج دیهایی برای تأمین‌خرج آن ازطرف دولت ویژه شده بود همانگونه که مثلا خرج دیوان خراج که دفترهای‌آن تاسال هفتاد وچهار هجری درعراق بزبان فارسی نوشته میشد، ازمحل اینگونه عوارض پرداخته می‌گردید وآن دیوان درزمــان جنگ و

آشوبهای شصت واند ساله ازمیان نرفته‌است ، دانشگاه شاپور گرد که‌خرج آن نیز ازمحل درآمدهای ویژه بدست میآمده سرپا مانده وتا زمان خلافت رشید ازمیان نرفته است

جورجیوس پدربخت یشوع هنگام بدرود گفتن بامنصورعباسی ازجمله باو می گوید اگر بمحل خود برگردم می‌توانم به ملکهایم رسیدگی کنم دورنیست‌املاکی که درپیرامون‌شهرشاپور گرد دردست جورجیوس پدربخت یشوع بوده و در گفت وشنود خود باخلیفــه عباسی بآنهـا اشاره می کند ، اوقاف این دانشگاه‌بوده‌است پس برپا ماندن دانشگاه پس‌ازبرافتادن دولت ساسانی دلیل‌آن نتواند شد کــه این دانشگاه «یك مؤسسه مذهبی مسیحی» بوده است ودرمثل ازرهگذر (نذر وصدقات) کیشی اداره میشده است

ونیز پناه آوردن چند تن مسیحی نسطوری ازآسیای غربی بخاك ایران نمی‌تواند دلیل براین باشد که این دانشگاه را مسیحیان مطرود ازروم بنیاد نهاده‌اند

بنابراین به‌نظر آقای کریستن‌سن، دلیلها ونشانه‌هایی دردست‌است‌ودردنبالهٔ این بحث‌آورده خواهد شد ، کــه‌آشکارا نشان میدهد. دانشگاه شاپور گرد حداقل دردههٔ ششم‌ازسدهٔ سوم میلادی ساخته شده‌است ودرآن به یاد دادن دانشها آغاز گردیده درآن سده هنوز کیش عیسای ناصری درغرب ایـران چندان رواج نیافته بوده‌تا راه برای گفتن چنین حدسی باز باشد

وانگهی اگر گفتهٔ برخی مورخان[۳] را دربـارهٔ تاریخ برخاستن عیسای ناصری مصلوب،بپذیریم بنیاد گذار این مذهب درآن زمان تازه‌آغازبدعوت کرده بوده ونماینده‌ای نیز نزد اردشیر بابکان فرستاده است پس چگونـه می‌توان پنداشت که‌پیروان اودرعصرشهریاری شاپوراول درایران دانشگاهی تاسیس کرده باشند ؟

افزون براین ، این نکته نیزدرخوربرسیدن‌است که چرا ازمیان همگی

۳ــ الاخبارالطوال ص ٤٥ و ٤٣ دیده شود

مدرسه‌هـای مسیحی (بگفته‌ی مرحوم کریستن سن) تنها نـام این دانشگاه باز مانده ویادآن در کتابهـا آمده وجمعی‌ازفرهیختگان آن درزمانــه نامور شده‌اند ، چگونـه دیرهای نصرانی دیگر پزشك وموسیقی‌دان و فیلسوف و هندسه‌دان بیرون نداده‌اند ؟، براستی بسیار دورمی‌نماید که چند تن مسیحی مطرود از کشور بیزانس ، توانسته‌باشد بمحض ورودخود بکشوری بیگانه، چنین مؤسسه بزرگ علمی بنیاد گذارند ،

دلیل دیگر برایکه دانشگاه شاپور گرد پیش‌ازروزگارپادشاهی‌خسرو اول (۵۷۹-۹۳۱م) برپا بوده درسخواندن حارث پور کلدهٔ ثقفی مشهور به طبیب عرب است درآن دانشگاه، که بـا انوشیروان همزمــان بوده وپس از پایان‌فرهیخته‌شدن درآن‌دانشگاه ومدتی‌طبابت کردن درایران وپولدارشدن مورد لطف خسرواول قرار گرفته وبحضور اونیز باریافته است

کوتاه سخن، نظرها وحدسهایی که خاورشناسان درباره تاریخ سیـاد گذازی دانشگاه شاپور گرد وبنیاد گذارآن‌اظهار کرده‌اند، هیچکدام‌بدلیلی نکیه ندارد وازنك اظهارنظر حدس آمیز شخصی‌برتر وارجدار تــر نیست پس باید جسجو کرد ودید زمان‌برپاشدن این داشگاه کی‌بوده و کدام مرد بزرگوار داش پرور، فرمان داده است آنرا بنیاد گذارند

آنچه تا ایبجا نوشته شد برای‌آن بود که نشان دهیم اظهار نظرهـایی که در زمینه زمان بنباد گذاری دانشگاه شاپور گرد شده پایه علمی ندارد ومتکی بدلیل ومدرکی نیست بدیهی است دربـارهٔ یك مسأله علمی بدین بزرگی که روشن شدن‌آن گذرگاه تمدن بشری‌را درسده‌های میانه نشــان خواهد داد، نمیتوان باینگونه حدسهای بیدلیل که بیشتر برخاسته ازمهر کیشی‌است خرسند بود وباظهارنظرهـای بی‌دلیل دو سه تن تاریخ نویس ، هرچند پایگاه علمی‌آنان نیزوالا باشد ، دل بست وازجستجو بازایستاد.

ازبرتریهای روزگار مـا برزمان « اسکو لاستیك » یکی آنست که در جستارهای علمی، همیشه چشم بدلیل هرسخن می‌دوزند نه گوینده‌آن سخن پایگاه گویندهٔ سخن هـرچند هم والاباشد در منطق علمی بحساب گرفته

نمیشود ، مگر اینکه سخن از روی دلیلی گفته شده باشد تازه هر کسی می‌تواند آن سخن و دلیلهای آنرا بار دیگر بسنجش کشد ودر ارزش دلیلها و میزان دلالت هر کدام و نتیجه گیری که ازدلیلها شده است ، بیندیشد

درجستجوهای دانشی خطر پرستیدن بتان علمی، اززیان پرستیدن تندیسه‌ها دربتکده‌ها بهیچ روی کمتر نیست در سیماکی این خطر همین اندازه بس که سالهای دراز بتهای افلاطون وارسطو، کاروان دانش وفرهنگ آدمیان‌را ازپیشرفت بازداشته بوده‌اند

بدترآنکه برخی از دانشمندان اروپا ازروی کشش مسیحی گری دوست میداشته‌اند دادشگاه شاپور گرد را یك مؤسسه مذهبی مسیحی بدانند ، از اینرو باینگونه اظهارنظرهای حدس‌آمیز اکتفاکرده و دیگر از پژوهش و جستجو دراین زمینه بازایستاده‌اند

لیکن روشن است ما بحکم منطق علمی و نیز بانگیزه بابای ملی و میهنی خود نمیتوانستیم دربارهٔ موضوعی باین بزرگی دل خود را باینگونه حدسها خوش بداریم وازجستجو وپژوهش‌ودانستن‌تاریخ درست بنیادگذاری دانشگاه شاپورگرد باز بایستیم

آدمی همیشه خواهان جستجو کردن وبیشتر وبهتر دانستن است واین درست‌همان چیزی است که فرازنگان وعارفان آنرا «مهردانستن» نامیده و پایه همه دانشها و شناخته‌هـای آدمی‌است بویژه در جستارهـایی که روشن‌شدن‌آنها ارج‌بسیاردارد،این‌مهر این فرورانتر میشود . بحکم‌همین انگیزه‌هابود، که نویسنده روزگاری‌است دراین زمینه به جستجوپرداخته‌ام واکنون که آن کاوشها به نتیجه ای رسیده است ، آنها را در این کراسه گنجانیده‌ام وآنرا به پیشگاه دانشمندان‌حقیقت‌جوتقدیم می کنم‌تادرترازوی سنجش وآزمایش قرار داده شود .

آ- دانش درایران پیش ازعصرساسانی

از کج فهمیهایی که سالهااست رواج یافته وپیش‌از گفتن هرمطلب دیگر باید بآن اشاره کرد، تا جلو پژوهنده درتاریخ فرهنگ ایران، سنگ راه نشود ، یکی آنست : که کسانی چنین پنداشته و پراکنده کرده‌اند که همهٔ دانشهای روزگاران باستان ازآن یونان کهن است وازتراویده‌ها مغزی چند دانشمندآن کشور بوده وفراهم‌آمده که در تاریخ از آنان نامی هست و این دانشمندان توانسته‌اند درزمان کوتاهی برخلاف قانونهای طبیعی که همیشه برگردش همه چیز جهان فرمانروا است ، همگی دانشهای بشری را از مغز خود بیآفرینند ودسته بندی کنند ونمایان سازند چنین پنداری از هیچ رو درست نیست زیرانه تنها بدست‌آوردن اینهمه دانشها،حتی‌تنظیم وسامان‌دادن آنها بادست چند نفر دریك‌کشور کوچك آنهم درمدتی خیلی کوتاه، برضد قواعد طبیعی‌آیین پیشرفت جهان است ، دلیلها ونشانه‌های بسیار تاریخی که ما دربخش سوم ازآنها سخن خواهم گفت نادرست بودن چنین پنداری را آشکارا نشان میدهد.

یکی‌ازدانشمندان‌مشهورعصرما که متوجه‌این‌ایرادبوده درنوشته‌های‌خویش میخواهد چنین وانمود کند که‌سرزمین یونان «علم‌خیر» بوده مثلاآنگونه که خوزستان شکرخیزیا کرمان زیره‌خیراست روشن‌است که چنین‌حرفی هیچ ارزش علمی ندارد وبالاترین سخنی که دراین زمینه می‌توان پذیرفت آنست که فیثاغورث و افلاطون بعلوم جهان آنروز آشنا شده بوده‌اند ودر بسامان کردن‌آنهادرزمان خودشان کوشیده وخودوشاگردانشان، رشته‌هایی ازدانشهارا ازکتابهایی بزبان یونانی درآورده ونظرهائی برآنچه بوده ، احیاناً افزوده‌اند . خود یونانیان قدیم بهره‌جویی این دوفیلسوف را ازعلوم شرقی گواهی کرده‌اند . بویژه هرکس بفلسفه معروف بافلاطونی یااشراقی آشنا باشد نیك میداند که این همان فلسفه ایرانی‌است که ازروزگاران خیلی قدیم درایران رواج‌داشته‌و ازآن بفلسفه خسروانی‌تعبیر می کرده‌اند.

انگیزه رواج این بدبینیها بیشتر از آن بوده که حوادث زمانه بویژه تاخت و باز اسکندر مکدونی سبب شد که کتابهای دانشی ایرانی درروزگاران باستان نابود گردد در همین زمان است که بخش بزرگی از آن کتابها به یونان ومصر منتقل و بزبان یونانی وقبطی ترجمه شده سپس باردیگر در آغاز دوره ساسانی وهمچنین دردوره اسلامی، برخی از این دانشها از راه کتابهای سوریانی بایران برگشته است

ملت ایران از کهنترین مردمانی است که خط داشته است وبگفته های ابن-الندیم [٤] درزمان جمشید ایرانیان توانسته‌اند اختراع خط کنند ودانسته‌های خودرا در سینه کتابها اندوخته‌سازند. ابوعبدالله محمدپور عبدوس جهشیاری درگذشته سال ۳۳۱هجری که‌ازدبیران پهلوی‌دان روزگار عباسی‌است گوید لهراسب نخستین کسی‌است که سازمان دیوانهای دولتی‌را پدید آورده دیوان حسابداری‌ودیوان‌سپاه ودیوان زمینهای کشاورزی‌را بنیاد نهاده وشهر بلخ‌را پی‌افکنده است [٥]

ابن‌الندیم درفصلی، که‌ازخطها (قلمها) گفتگو می کند ازیك خط ایرانی نام می‌برد که علم طب و فلسفه باآن نوشته‌میشده ونام آن خطرا «نیم کستج» یانیم گشته‌می گویدو نمونه‌ای از آنرا نیزدر کتاب‌خودنگاربده است . همو باز افزوده ایرانیان خط دیگری داشته‌اند بنام «راز دبیره» که منطق وفلسفه بـاآن نوشته میشد و شامل بیست وچهارشکل بود و برخی ازشکلها نقطه داشته است

ابن‌الندیم پیش‌ازاین‌سخنان ازیك خط ایرانی نامبرده که‌بمنزله خط‌آوا (نت)نویسی درامروز بوده‌وسیصد وشصت وپنج نشانه داشته‌است‌او گفته‌است: «ایرانیان خط دیگری داشته‌اندکه آنرا (ویسب دبیره) نامند وشامل سیصد وشصت وپنج حرف بوده وبوسیله آن اطواررخساره ومروا ومرغوا

٤ــ الفهرست ص ۲۷ــ۲٤

٥ــ الوزراء والکتاب ۲-۱(چ قاهره)

وشرشرآبها وهرطنینی که‌بگوشها میرسد واشاره‌های چشم ونگرش وعمزه ومانندههای آنهارا می‌نگاشند نمونه‌آن خط بدست ما نرسیده وامروز (عصرمؤلف‌الفهرست‌سدهٔ‌چهارم‌هجری) کسی ازایرانیان‌آنرا نمی‌داند

علی‌پورحسین مسعودی‌نام این خط ایرانی‌را «کشن دبیره» بمعنی خط همگانی‌یاد کرده که بامعنی «ویسب دبیره» یکی است وتوضیح داده که‌بااین خط زبان ملتهای دیگروهرای جانوران وآواهای دیگرنوشته میشدوشماره حروف و صداهای آنرا ۱٦۰ نگاره نوشته است[٦]

باری ازروی دلیلها ونشانه‌هایی که ما دربخش دوم این کتاب ازآنها گسترده‌ترسخن خواهیم گفت ، بیچون وچرا میتوان پذیرفت که ازباستان زمان کشورایران‌یکی ازگذرگاهها وپرورشگاههای بزرگ تمدن‌وفرهنگ آدمیان بوده‌وهمواره دراین کشوربرای‌آموختن ویادگرفتن دانش‌وفرهنگ کانونهای فروزانی برپا بوده است که ازجمله‌آنهایکی نیز - دانشگاه‌شاپور گرد - است که یادی از آن درکتابها بازمانده و سرچشمهٔ اصلی دانشها و فرهنگ روزگاراسلامی‌است

دردیباچه سخن گفته شد برخی ازدانشمندان اروپا دوست مبداشته‌اند ، نشان افتخارهرکارعلمی، همیشه‌برسینه اروپائیان‌آویزان باشد واگردرجایی برای انجام‌چنین‌کاری راه بازنشود ، دست‌کم باحدسهای بی‌دلیل ، انجام‌کار علمی‌را بمسیحیان نسبت‌دهند، هرچند آن‌مسیحیان از گروه نسطوری‌باشند که دستگاههای ارتدوکس وکاتولیک بیشك باآنان دشمن بوده‌اند درباره بنیادگذاری دانشگاه شاپور گرد وبنیادگذارآن افسوس که اظهار نظرهایی برهمین روال‌شده‌وهیچکدام، بهیچ‌دلیل حتی‌نشانه‌ای استوارنیست اما چون این‌حدسهای بیدلیل اززبان‌برخی‌خاورشناسان نام بارگوشده است، کسانی که خیلی‌فریفته ودلباخته‌اروپایند ، کسانی که می‌پندارند ناوانمودمی کنند که می‌پندارند ، هرچه اروپایی گفت درست است وچون وچرا پذیرنیست ، آن حدسهارا بسیار تکرار کرده‌اند تارفته رفته مطلب که درنخست بچهره

٦ ــ التنبیه والاشراف ص۸۰

حدسی اظهار گردیده‌بوده دراثر تکرار تاآنجا درمغزها جایگزین شده‌ور
دوانده است که بدینه بسیاری ازمردم شکل یك واقعیت تاریخی‌را بخ
گرفته است

نویسنده درآغازسخن‌ترجمه اظهارنظرحدس آمیردوتن ازخاورشناس
نامی‌را دراین زمینه یاد کرده‌امودرباره هرکدام بگونه‌ای ملاحظاتی‌نوشتم
دراینجا باید بر آن ملاحظات بیفزایم . مهمترین پایه حدس این دانشمند
که دانشگاه‌شاپور گردرا یك مدرسه مذهبی ، وانمود کرده‌اند،مسیحی بو
خاندان بخت یشوع است که درروزگاراسلامی دراین دانشگاه تدر
می‌کرده‌اند ورياست بیمارستان دانشکده پزشکی دانشگاه ، نیز یك چند
بدست آنان بوده‌است

گفتم درعصراسلامی، زیرا بفرض‌آنکه پدر جورجیوس همزمان منص
عباسی که نامی از اودر کتابها نمانده است، باز ازاستادان دانشکده‌پزشک
شاپورگرد باشد ، ناچار باید زمان دخالت این خانواده را درآن دانشگ
ازمیانه‌های روزگار خلافت اموی جلوتر نبرد زیرا اگر نیاکان جورجیو
در دانشکدهٔ پزشکی شاپور گرد بازهم سمتی میداشتند ، نام‌آنان‌دست
مانند نام تیادورس پزشك که میگویند مورد لطف شاپور دوم وبهرام گ
بوده یا تیادوق پزشك‌حجاج پوریوسف ثقفی والی ستمگر عراق‌درکتابه
تاریخ وسیر باز می‌ماند [7]

کریستن سن از روی اینکه نام یکی از «درسبد» ها در عصر خسـ
اول، جبرئیل ، قید شده ، تاریخ بنیاد شدن دانشگاه را تا زمان انوشرو
بالا برده است درحالیکه دانسته نیست این نام درست ضبط شده و بدست
رسیده واین جبرئیل نیز ازخاندان بخت یشوع بوده یا نه بعلاوه نامبر
برپا کردن دانشگاه را به «مسیحیان مطرود از روم شرقی» نسبت می‌دهد

۷- الفهرست ص ٤٣٦

خاندان بخت یشوع را نمی‌توان بنام مسیحی بودن ، مطرود از روم و مهاجر از کشورهای زیر چیرگی دولت بیزانس بحساب آورد برعکس این گمان . دلیلهایی در دست است که نشان میدهد این خانواده از ایرانیانی بوده‌اند که مانند هزارها ایرانی دیگر کیش مسیحی‌نسطوری را پذیرفته و درپناه‌دولت‌ایران آزادانه آیین مذهبی خویش را انجام میداده‌اند .

نخستین دلیل براین مطلب لغت « بخت » تیکه اول نام آنسان است که بفارسی پهلوی معنی - نجات یافته را دارد و رویهمرفته آن نام بمعنی (نجات یافته مسیح) است این نام مانند نامهای « نجات‌الله » و « نجات‌علی » است که از نامهای رایج مردم در زمان ما بشمار میآید دوم فارسی سخن گفتن خانوادهٔ بخت یشوع و دلبستگی آنان به نگهداری این زبان در خانوادهٔ خودشان است ، حتی در زمان گرمی بازار زبان عربی و رسمی شدن این زبان‌در دستگاههای دولتی‌ورواج عرب مآبی بهترین دلیل‌اینکه این خانواده مهاجر رومی نبوده‌اند ، بلکه ایرانی نسطوری‌اند که مرکز جاثلیق‌نشین آنها شهر مداین‌در پناه شاهنشاهی ایران بوده ، هواخواهی‌است که خاندان برمکی(خالد ، یحیی ،فضل‌و جعفر) از این‌خانواده میکرده‌اند برای اینکه این گفته‌ها بی دلیل نماند ، ترجمه چند روایت را که نشان دهندهٔ دلبستگی خاندان بخت‌یشوع بزبان فارسی حتی در هنگام چیرگی عرب استدر زیرمیآورم ابن‌ابی‌اصیبعه در کتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء نوشته است

« در سال ۱٤۸ (هجری) جورجیوس برای درمان بیماری منصورعباسی به‌بغدادآورده‌شد وچون‌نزد منصور رسید، بفارسی‌وعربی اورا درود گفت»[۸]

جمال‌الدین قفطی روایتی دارد که نشان میدهد فرزندان جورجیوس حتی پس از زمان درازی زیستن دربغداد واز خوان بخشش خلیفگان عرب متنعم شدن ، باز زبان فارسی را نگه داشته وباآن زبان سخن می گفته‌اند این نویسنده در ذیل عنوان جبرئیل‌پور بخت‌یشوع نوشته است .

۸ - طبقات الاطباء ص ۳۷

« جبرئیل برای ابراهیم پور مهدی می‌گفت یکروز نزد فضل پورسهل (ذوالریاستین) که تازه مسلمان شده وختنه گردیده بود ، رفتم « دیدمش نشسته وقرآن در کنارش بود ومیخواند ، گفتم .

« چون ببنی نامهٔ ایزد را ، گفت خوش چون کلیله و دمنه » [۹]

باید درنظر داشت که فضل پور سهل وزیر معروف عباسی برای اینکه بتواند درکارهای بزرگ دولتی درآید با اشارهٔ یحیی پور خالد برمکی در بزرگی بدست مامون عباسی مسلمان‌شده اوپس ازآنکه توانست امین را براندازد و مأمون را بخلیفگی نشاند میکوشید با انتقال خلافت از دودمان عباسیان بعلویان ، راه را برای بار گردانیدن استقلال ایران باز کند

بر گزیدن رنگ سربجای سیاه که شعار ساسانیان بوده است وبادست فضل انجام گرفت وچندی روان بود ، نماینده همین اندیشه او است .

باری این روایت جای شکی باقی نمیگذارد که خاندان بخت یشوع ایرانی مسیحی بوده‌اند نه مهاجر مطرود ازکشورهای زیرچیرگی‌حکومت بیزانس بعلاوه نویسنده تاکنون در هیچ سندی ندیده‌ام که گفته شده باشد اینان دانشگاه شاپور گردرا بنیاد نهاده‌اند برای اینکه گفتگوی ماهرچه بهتر روشن گردد نام چندتن دیگر از پزشکان ایرانی را که مسیحی بوده‌و برخی ازآنان نیز در دانشگاه شاپور گرد خدمت میکرده‌اند ، یاد می کنم

سهل اهوازی : این مرد که پزشکی دانا وشوخ طبع بوده در کتابها معروف به « سهل کوسج » است . می‌گویند چون مرد شوخی بوده وریش انبوهی نیزداشته‌او را به شوخی کوسج (کوسه) می‌گفته‌اند ابن‌ابی‌اصیبعه دربارهٔ این پزشك چنین نگاشته است

« سهل کوسه پدر شاپور از مردم اهواز است ودرفن پزشکی دانا بوده لیکن دانش او باندازهٔ پسرش شاپور نبود در زبان او گویش خوزی‌آشکار وبسیار شوخ طبع بود و او سه پسر داشت شاپور یوحنا خداویه » [۱۰]

۹- قفطی ص ۱٤۰

۱۰- ابن‌ابی‌اصیبعه ص ۹۸و۹۹

چنانکه از نام پسر میانه سهل فهمیده میشود، این پزشك اهوازی پیرو دین مسیح بوده لیکن بایرانی بودن خود نیز می‌بالیده بدلیل آنکه نام پسر بزرگش را شاپور و کوچکش را خداویه نهاده بوده. سهل چنانکه گفتم پزشکی شوخ طبع بوده و وصیت‌نامهٔ شوخی‌آمیزی برای خودش ترتیب‌داده و منتشر کرده بود که درآن نام جبرئیل پسر بختیشوع نیز بشوخی برده شده است و یاد این شوخی که دو پزشك با یکدیگر داشته‌اند، در کتابهای تاریخ پزشکان بار مانده است

شاپور پسر سهل اهوازی . این مرد از پزشکان بسیار دانا بوده و مدتها ریاست بیمارستان شاپور گرد را بعهده داشته است ابن‌الندیم‌الوراق درزیر نام او چنین‌آورده

«شاپور پورسهل‌رئیس‌بیمارستان‌شاپور گرد(جندی‌شابور)وازدانشمندان»
« پیشین است کتاب قراباذین او (فارماکولوژی) در بیمارستانها و دارو-»
«فروشیها پایه‌کارها است این کتاب شامل ۲۲ باب است ونیزشاپور کتاب»
«دیگری دارد بنام نیروی خوراکیها بود وزبان‌آنها شاپوردر۲۱ ذی‌الحجه»
«سال۲۵۵هجری درگذشته است»[۱۱]

عیسی پسرچهاربخت: ابن‌الندیم درباره این پزشك گفته‌است

«این‌مرداز‌اهل‌شاپور گرد (جندی شابور)است و کتابی‌دارد بنام نیروی»
«داروهای ساده که بترتیب حروف الفبایی نوشته شده‌است »

علی‌پورزیل طبری درباره این پزشك دانا که از مردم طبرستان بوده ودرخدمت خاندان قارن میزیسته ابن‌الندیم چنین میگوید :

«ابوالحسن علی‌پورسهل‌طبری دبیرمازیار پورقارن بود وبادست‌معتصم»
«مسلمان‌شد ودانشمندی خودرانشان داد پس‌درزمره ندیمان متوکل‌درآمد»
«واین کتابها از اوست: فردوس‌الحکمه شامل سی مقاله وهرمقاله شامل۳٦۰»
«فصل تحفة‌الملوك کناش‌الحضره منافع‌الاغذیه والاشربه والعقاقیر»

۱۱ ــ الفهرست ص ٤۲۹-٤۲۷-٤۲٦

ما سرجویه بصری : این پزشك درزمان خلافت مروان حکم (٦٥هجر مریسته وچنانکه ابن جلجل اندلسی که کتاب طبقات‌الاطباء خودرا درس ۳۷۷ هجری تمام کرده، نوشته است،ماسرجویه پیرومذهب یهود بوده‌است

ماسویه‌وپسرش‌یوحنا سر هر دو از پزشکان مامور روزگار مأمون معتصم عباسی‌اند و از مردم خورستان بوده‌اند و در دانش پزشکی بجات والایی رسیده بوده‌اند[13]

اینان که نام‌برده‌شدندهمزمان‌خاندان‌بخت‌یشوع‌بوده‌اندوازایرانیانی‌ا که مذهب مسیحی نسطوری را پذیرفته بوده‌اند پس بصرف اینکه خاند بخت یشوع در بیمارستان شاپورگرد سمتی داشته و مسیحی نیز بوده‌اند نمیتوان باتکاء بهم بستن این دو نکته ، دانشگاه شاپورگرد را از تأسیس مسیحیان نسطوری مطرود ازکشور بیزانس دانست

روانشاد ارتور کرستن سن که سخن او را در آغاز گفتار خود باز کردیم ، تاریخ تأسیس دانشگاه را از زمانی که‌له‌سر بیح نشان داده بالا مبرد و بزمان خسرو اول میرساند

افسوس که این‌پژوهشگرنیزه طلب‌را بگونه‌ای بابهام وپیچیده گذرانی وسرو ته سخن را بهم‌آورده است که نمیتوان ازروال گفته‌اوزمان‌ثابتی‌هرچ نزدیك باشد، برای بنیادگذاری این دانشگاه تعیین کرد

سستی نظریه این تاریخنویس را با دودلیل میتوان نشان داد. دلیل‌او باریافتن حارث بن‌کلده ثقفی بحضورخسرو اول است حارث از مردم طا درحجاز بوده و دانسته نیست چطور شده درجوانی بایران آمده و توانس است در دانشگاه شاپور گرد درس بخواند ودرآن فرهیخته‌شود قفطی زیرنام حارث بن‌کلده میگوید :

«حارث پورکلده پور عمر پور علاج ثقفی است درایران درشاپور گ

---

۱۲ - ابن‌جلجل ص٦١

۱۳ — ابن جلجل ص ۷۷

(جندی شاپور) طب آموخت ودر آنجا طبابت کرد و پول‌دار شد» [۱۴]

این پزشک نخستین کس از عربها است که نواختن بربط را در ایران آموخته و چون بحجاز برگشته است فن موسیقی و نواختن این ساز را در آنجا رواج داده است حدس میزنیم حارث فن موسیقی و نواختن بربط را در دانشگاه شاپورگرد یادگرفته باشد زیرا درآن زمان گذشته ازآنکه موسیقی شاخه‌ای از ریاضیات بشمار می‌آمده است ، نواختن برخی آوازها در برخی بیماریها درنزدیک بستر بیمار، یك گونه درمان وچاره گری بوده‌است و این باور تا پنجاه سال پیش که طب قدیم منسوخ نشده بود ، در شهر های ایران رواج داشت

حارث بحضور خسرو اول بار یافته و با او بگفت وشنود علمی پرداخته است که شرح آن گفت وشنود در کتابهای تاریخ پزشکان نگاریده است

هرچند در کتابهای سیر واخبار، داستانهای مربوط به نصر بن حارث که پس ازجنگ بدر کشته شده وحارث درآمیخته است و تاریخ حیات حارث پزشك را آشفته کرده‌است ، باز چنانچه زمان فرهیخته شدن حارث بن کلده را از دانشگاه شاپورگرد پایین بیاوریم ، ناچاریم تاریخ تأسیس دانشگاه را پیش از روزگار پادشاهی خسرو اول بدانیم

آنچه این مطلب را بهتر استوار میکند روایتی است که قفطی درفصل (ج) زیر نام جبرئیل آورده است قفطی چنین میگوید

«درسال بیستم ازسلطنت خسرو (انوشروان) دانشمندان انجمن شدند»
«و مسائل علمی میانشان بگفتگو درآمد و پاسخ آن مسائل روشن گردید و»
«این داستان درهمه جا مشهور است ریاست این انجمن علمی با جبرئیل»
« درستباذ (درسنبذ) بود که پزشك ویژه خسرو»بود » [۱۵]

باید یادآوری کرد واژه (درسنبد) که در کتاب قفطی بشکل (درستباذ) نوشته‌شده یك پایگاه بلنددولتی درروزگارساسانی بوده و بمعنی وزیر بهداری است

۱۴ــ قفطی ص ۱۶۱
۱۵ــ همان کتاب ص ۳۴ و ۱۳۳

وشکل کامل آن (ایران درستبذ) است مانند ایران سپاهبذ یا ایران دبیر بذود یگر ها وظیفه ایران درستبذ نگرش بر کار پزشکان و بیما رستانها ورو بهمرفته بهداشت مردم بوده [16]

این روایت نشان میدهد که دانشگاه شاپور گرد پیش از پادشاهی خسرو اول وجود داشته که حارث پور کلده توانسته در آن دانش آموزد و پس از پایان دانش آموزی مدتی درایران پزشکی پردارد وپولدارشود ودرکارش آنچنان مشهوروصاحب عنوان گردد ، تا بتواند نام یك دانشمند بحضور خسرو اول که خود در علم و فرهنگ پایه والایی داشته است ، بار یابد و با شاهنشاه گفت وشنود کند

برای اینکه این سخن خود راکاملتر سازیم ، بجاست دراینجا از یك پزشك بزرگ دیگر ایرانی نام می بریم این دانشمند گرانقدر برزویه طبیب است که میگویند کتاب کلیله ودمنه را ازربان سنسکریت بفارسی ترجمه کرده است

برزویه شرح حال خود رانوشته بوده وروزبه (ابن مقفع) آن شرحال را دردیباچه ترجمه کلیله و دمنه بعربی برگردانیده و هنگامی که کلیله و دمنه باردیگر بفارسی امروزین برگردانده شد ، آن مقدمه نیز از عربی ترجمه شده است

برزویه که درروزگار خسرو اول سمت ایران درستبذ را دارا بوده خوداو درشرح حال خویش چنین میگوید :

« پدرم ازاسواران بود (فرماندهان سپاه) ومادرم از خاندان علماء دین-زردشت . اول نعمتی که خدای تعالی برمن تازه گردانید دوستی پدرومادر »
« بود و شفقت ایشان برحال من چنانکه از فرزندان دیگرمستثنی بودم و »
« بمزیت تربیت وترشیح مخصوص شدم . چون سال عمرم بهفت رسید ، مرا »
« برخواندن طب تحریض نمودند وچندانکه اندك پایه وقوف افتاد وفضیلت »
« آنرا بشناختم برغبتی صادق وحرصی غالب درتعلیم آن میکوشیدم تا بدان »
« صنعت شهرتی تمام یافتم ودرمعالجه بیماران مهتدی شدم » .

۱۶- کریستن سن ص ٦/٤٤٥

«آنگاه نفس خویش رامیانه چهارکار که تکاپوی اهل دنیا ازآن‌ننواند»
«گذشت مخیر گردانیدم : وفورمال ولذات حال وذکرسابر وثواب باقی »
«پوشیده نماند که علم طب سزدیك همه خردمندان ودرهمه دنیا ستوده‌است»
«ودر کتب طب آورده‌اند که فاصلترین اطباآنست که برعلاج ازجهت ثواب»
«آخرت مواظبت نماند که بملازمت آن سیرت ، نصیب دنیا کاملتر بیابد و»
«رستگاری عقبی مدخر گردد چنانکه غرض کشاورزدرپرا کندن تخم‌دانه»
«باشد که قوت اوست اما کاه که علف ستور است خود به تبع‌حاصل آید »
«درجمله برابن کارا قبال‌تمام کردم‌وهرجا اربیماری نشان یافتم که درویامید»
«صحت بود ، معالجه بروجه حسبت کردم و چون یك چندی بگذشت و»
«طایفه‌ازامثال خودرا درمال وجاه برخویش سابق‌دیدم،نفس‌بدان‌مایل گشت»
«وتمنی مراتب ابن جهانی‌برخاطر گذشتن گرفت ونردیك‌آمد که‌پای ازجای»
«برود باخود گفتم ای‌نفس بمیان منافع ومضارخویش‌فرق‌نمیتوانی کردن»
«وخرمند چگونه‌آرزوی چیزی کند که رنج وتعب‌آن بسیارباشد و انتفاع»
«واستمتاع ازآن‌اندك وا گردرعاقبت‌کارها و هجرت بسوی گور فکرتی‌شافی»
«وواجب‌داری‌حرص‌وشره این‌عالم‌فانی برتوسرآید چون‌براین‌ساقب»
«درمناصحت نفس مبالغت‌نمودم براه راست بازآمد وبرغبتی صادق وحسبی»
«بی‌ریا رو بعلاج بیماران آوردم تا بمیامن‌آن درهای روزی برمن گشاده»
«گشت وصلات ومواهب پادشاهان برمن متواترشد وپیش ازسفروبعد ازآن»
«انواع‌دوستکامی و نعمت دیدم وبجاه ومال ازامثال واقران بگذشتم » [17]

ژرف بینی درشرح‌حال برزویه که بقلم خود اونوشته شده است،آشکارا نشان میدهد که فن پزشکی پیش اززمان پادشاهی خسرواول درایران رواج داشته‌استوپرشك‌شدن‌هیچگاه وابسته‌مسیحی گردیدن‌نبوده است دورنیست

۱۷- ایران درزمان ساسانیان ص٤٤٧۰ شکل‌آغاز شدن این‌شرح حال (بیوگرافی) درست مانند شرح حالی است که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا برای خود نگاشته و در مقدمه دانش‌نامه علایی چاپ شده است و این نکته ایست که در تاریخ ادبیات ایران نیازمند بررسی است

که برزویه‌مانند حارث‌پور کلده نیز از کسانی بوده که‌در‌دانشگاه‌شاپور گرد درس خوانده ودرآن دانشگاه فرهخته شده است

ازآنچه تا اینجا گفته شد ، روشن مىگردد که تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد خیلی پیش از آغاز اسلام ونیز سده‌ها پیش ازروزگار پادشاهی خسرواول است ونیز روشن گردید که این دانشگاه خیلی بزرگتر ومهمتراز یك مدرسه مذهبی بوده که دردیرها دگفتهٔ کرستن‌سن برپا میکرده‌اند ،و اگربوده بیشتر وسیله‌ای برای تبلیغات مذهبی بوده‌تاپیش‌بردن‌علوم‌وفنون.

پس باید جستجو کرد ودید بنیادگذاراین دانشگاه چه کسی و تاریخ تأسیس‌آن درچه زمانی است ؟

خوشبختانه برای‌روشن‌ساختن‌این‌دو مطلب‌بسیار مهم،دلیلهاو نشانه‌هابدست ما افتاده‌است که رویهمرفته آنها بهر دوپرسش پاسخ درستی تواندداد .

این دلائل و نشانه ها که در آینده نزدیك بروشنگری آنها خواهیم پرداخت ، آشکارمیسازد دانشگاه شاپور گرد درروزگارشهریاری‌شاپوراول ساسانی (۲۷۱–۲٤٥) که در کتابهای عربی بنام « سابورالجنود» مشهور است وبفرمان همین‌شهریار بنیاد نهاده‌شده است . و تاریخ‌تأسیس‌آن‌میانه سالهای ۲٦۳تا۲۷۱ میلادی است .

اینك برای‌اینکه خواننده این کتاب بهتر بارج دلیلها و نشانه‌هایی که فراهم‌شده است ، پی‌برد ، نخست ترجمه باقی روایات را در زیر یکان یکان میآوریم وآنگاه‌بتجزیه‌وتحلیل آنهاخواهیم پرداخت . لیکن پیش‌ازآوردن هر روایت‌دیگر، شایسته‌است نخست تیکه اخیر گفته ابومعشر بلخی‌رایکبار دیگرباز گو کنیم ابومعشر درباره‌کارهای علمی اردشیر بابکان چنین گفته است :

« ... پس از آن بکشورهای هندوستان وچین فرستاد وکتابهایی که»
«در آنجاها نهاده شده‌بود آوردند ونیز کتابهائی از رومآوردند واز آنها»
«نسخه‌برداری گردید وآنچه ازکتابها درایران این‌گوشه‌وآن‌گوشه باقی»

، بود بدست آورد وفراهم کرد وپس از او پسرش شاپوردنباله کارش»
رفت تا اینکه همگی بفارسی برگردانیده شد. »[18]

چنانکه در این روایت می‌بینند ، بنیادگذار شهریاری ساسانیان ، پس از
آوردن یگانگی در کشور کوشیده است بار دیگر ایران را مرکز فرهنگ
ن جهان سازد وبفرمان اوبوده است که کتابهای ایرانی را از این گوشه و
وشه تا آنجا که از دستبرد آشوبهای زمانه درامان مانده بوده ، فراهم
اند ونیز از هندوستان وچین و روم کتابهایی آورده و بفارسی ترجمه
اند وپس از اردشیر پسرش شاپور اول (۲۷۱-۲۴۰م) این کار علمی را
کرده وبرای فروزان ساختن کانون علم و فرهنگ در این کشور تلاش
است

گفته خود ابن‌الندیم که از ناشران کتاب «وراق» درسدهٔ چهارم هجری»
وترجمهٔ آن درزیر آورده میشود، دلیل دیگری است که سخن ابو معشر»
را استوارمیسازد ابن‌الندیم میگوید : «ایرانیان مقداری از علوم را در»
که ازجمله آنها علم منطق وعلم طب بود ترجمه کرده‌اند وعبدالله پور مقفع»
زبه) و دیگران آنها را بعربی برگردانیده‌اند »[19]
همین نویسنده درفصل پزشکی از کتاب خود افزوده است :
« کتاب سرك نامه(؟) راعبدالله بن علی از فارسی بعربی برگردانیده است »
کتاب نخست از هندی بفارسی ترجمه شده است »

درزمینه رواج علم طب درخورسان روایتی ازطبری دردست است که
محمد پور اسحاق وابومعشر را در باره اینکه بفرمان اردشیر وپسرش
کتابهایی ازهندی بفارسی ترجمه شده است تایید میکند
طبری که بیش ازنیم سده پیش از محمد پور اسحاق میزیسته گفته است .
شاپور پزشکی ازهندوستان خواست اورا آوردند ودرشهر کرخ شوش[20]

۱۸- الفهرست ص ۳۴۷
۱۹- همان کتاب ص ۴۳۵
۲۰- شهر کرخ در کنار رودخانه کرخه درشمال غربی شوش

نشیمن دادندو وچون این پزشك مرد دانش اورا مردم شوش ثمرات بردند
ازاینجا است که مردم این ناحیه ازایران در پزشکی ازدیگران برترانند[۱]

آری دانشمندی وویژگیهای اخلاقی این شهر باعث شده که مردم تندد
اورا دردروازه غار شاپور تنگ چوکان تاسده های بسیار پس از ظهور اس
نیز ارجمند بدارند و به گفته حمدالله مستوفی درصفحه ۱۵۲ کتاب نزهةالقلو
« شاهان آن ولایت آنرا معزز ومکرم دارند و بربارت اوروند ودر و رو
مالند »

آنچه روایت گفته شده در بالا را در باره دلبستگی اردشیر بابکان
پسرش شاپور اول به نشر دانش وفرهنگ استوار میدارد، سخن ابن البلحی
فارسنامه است اودرصفحه ۶۲ میگوید

«شاپور همچون پدرش حکیم بود وعلم دوست وشجاع وسخی بود »

بار آنچه مطلب را بیش از این روشن واستوارمیدارد ، بخشی اخیر س
جمال الدین قفطی است که بخش نخستین آنرا پیش ازاین نقل کرده ایم بخ
اخر آن روایت چنین است .

« چون دختر قیصررا باینجا آوردند (شهر شاپور گرد) بهمراه او
«هرصنف که نیاز داشتند نیز مردمی آوردند ازجمله پزشکان دانشمند
«همراه او بایران آمدند وچون درآنجا نشیمن گرفتند آغاز کردندجوانا
«محل را پزشکی بیاموزند وپیشرفت کارشان دردانش روز بروز بیشتر و به
«شدوقانونهای درمان را بهتر از دیگران مرتب کردندتادراین دانشها بسی
«نام وبرجسته شدند »

« گروهی ازمردم شیوه آنان رادرپزشکی برشیوه یونانی وهندی برتر
«میدهندو بهتر میشمارند زیرا ایشان نیکیهای هردودسته را گرفته وآنچه خو
«کشف کرده برآنها افزوده اند درنتیجهٔ برای دانش پزشکی دستور ها
«قانونها و کتابها آماده شد که درآنها از هر پیشرفتی در این دانش گفته
«شده بود »[۲۲]

۲۱- طبری ج ا ص ۸۴۵

۲۲- قفطی ص ۱۳۴-۱۳۳ بفرمان شاپور اول ساخته شده بود

روایاتی که‌ترجمه بخشی‌ازآنها پیش‌از این‌آورده شد،برای‌هرپژوهندهٔ بیطرف جای تردید باقی نمیگذارد که دانشگاه شاپور گرد خیلی بزرگتر ووالاترازیك مدرسه‌مذهبی‌مسیحی بوده که‌دربرخی‌درها به گفتهٔ کریستن‌سن بجهت تبلیغ شاخه‌هایی از دین‌مسیح، اگر راست باشد،بر پا میکرده‌اند و آموزاکهای آنها بیشتربجادو و جنبل وافسانه‌های معجرات قدیسان آلوده بوده‌تاحقایق علمی وسود وزیان گیاهان و خوراکیها

رویهمرفتهٔ این روایتها بویژه سخن قفطی صریح نشان میدهد که این دانشگاه یك مرکزبزرك پژوهشگری علمی بوده وحاصل‌آن پژوهشگریها بشکل قانونهای درمانی و داروئی در کتابها نگاریده می‌شده است بیشك دیوان دانش که درروزگار هارون‌الرشد عباسی و پسرش مأمون بکوشش ایرانیان دربغداد بشکل (انستیتو)های کنونی ایجاد شده بوده و پایه‌گذار انتقال علوم اززبان فارسی‌وسوریانی بزبان‌عربی است، تقلیدی ازپژوهشخانه دانشگاه شاپور گرد بوده است دلیل دیگر این مطلب فرونی درآمیختن نامهای داروهای گیاهی وکانی از زبان فارسی بزبان عربی در عصر ترجمه دانشها باین زبان است

بااینکه مترجمان زبان عربی را زبان رسمی دینی میدانستند یا ازبیم غوغای عامه وانمود میکردند که چنین باورمیدارند وتلاش‌بسیاری کرده‌اند تاآنجا که‌میسرشان‌بوده دربرابرنامهای‌فارسی‌نامهائی‌ازریشه‌زبان‌عربی‌مانند، ذوخمسة اصابع (پنج انگشت) ولسان‌الثور(گاوزبان) ولسان‌العصافیر(زبان گنجشك) وصدهامانندانیهاجعل کنند[۲۳] بازازنامگذاریهای پزشکی‌وداروئی زبان فارسی، بیش ازهرزبان دیگربکتابهای عربی راه‌یافته‌حتی درواژه‌هایی که میگویند ازاصل یونانی وسوریانی است، شکستگیهایی که نشانهٔ فارسی شدن‌آنها پیش ازدرآمدن بزبان عربی است،دیده میشود واین موضوع‌خود

۲۳- درباره این مطالب درمقدمهٔ کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که جداگانه چاپ شده است بطور کامل بحث گردیده است.

بحث دلکشی‌است وبررسی آن میتواند رازحقیقی کارهایی را که درعصر ترجمه علوم بزبان عربی شده است، هویدا سازد

دراینجا اگردرباره تخت طاقدیس نیزاشاره‌ای کنم، بیجا نخواهد بود تخت طاقدیس که در کاخ شاهی شهر گنزك (شیز) در آذربادگان بوده و در سال ٦٢٤ میلادی بوسیله بیزانسیان نابود شده است یك فلك نمای (Planetarium) کاملی بوده است که برمانندههای آن‌درامروز، نیز برتریهایی میداشته. ثعالبی دربارهٔ این طاقدیس یافلك‌نما چنین گوید

«این سریری بود ازعاج وساج که صفایح ونرده‌های آن ازسیم وزربود ۱۸۰ ذراع «(۹۰ متر)طول و ۱۵۰ ذراع (۷۵ متر)عرض داشت وروی پله‌های آنرا باچوب سیاه وآبنوس زرکوب» فرش کرده بودند آسمانه این تخت از زر ولاجورد بود وصورفلکی وبروج سماوی وهفت اقلیم وصورپادشاهان و هیأتهای آنانرا درمجالس‌بزم وایام رزم وهنگام شکاربران نقش کرده بودند ودرآن آلتی بود برای تعیین ساعات روز چهارقالی‌ازدیبای زربافته مرصع بمروارید ویاقوت در آن گسترده بودند که هر یك بایکی از فصول سال مناسب بود »[۲٤]

فردوسی در بارهٔ تخت طاقدیس چنین فرموده است .

شمار ستاره ده و دو و هفت	همان‌ماه تابان‌زبرجی که‌رفت
چه زوایستاده ، چه‌مانده بجای	بدیدی بچشم سر، اختر گرای
بشب‌بردیدی که‌چندی گذشت	سپهر ازبرخاك بر چند گشت

ارتور کریستن‌سن گوید

«ونیز سایبان گنبد مانند، متحرکی داشت که برآن سیارات هفتگانه » «ودوازده برج واشکال مختلفه قمررا نقش کرده بودند که در اوقات معین» «باران می‌بارانیده وبانك‌رعد میکرده‌است واین ساعت عجیب درقصرشاهی»

۲٤- ایران درزمان ساسانیان

«کنزك نزدیك آتشکده شاهنشاهی آذرگشنسب واقع بود، هرقل آن کاخ»
«و آن ساعت و آن آتشکده‌را ویران کرد»

برای اینکه خواننده بداند که معصان بیزانس در آن‌روز گاردربندچه خرافه‌هایی گرفتاربوده‌اند، روایت دیگری‌را که کریستن‌سن اززبان کدرنوس (Kedrenos) درباره تحت طاقدیس نقل کرده است در زیرمیاورم کدرنوس گوید:

«قیصر (هرقل) پس‌از انهزام پرویز درسال ٦٢٤ میلادی واردکاخ کنزك»
«شد بت‌خسرو (؟)را دید، که هیأتی هولناك داشت وتصویر پرویز را نیز»
«مشاهده کرد که دربالای کاخ‌برتختی قرار گرفته‌بود. این‌تخت بکره‌ بزرگی»
«شباهت داشت مانندآسمان ودر پیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان»
بودند که کفارآنهارا میپرستیدند (؟) وتصویر رسولان پادشاه نیز در اطراف»
«آن بود که هریك عصایی دردست داشتند دراین گنبد بفرمان دشمن خدا»
«(منظور او خسرو پرویز است) آلاتی تعبیه کرده بودند کـه قطراتی چون»
«باران فرومیریخت و آوازی رعدآسا بگوش میرسانند»[٢٥]

علی‌پور حسن مسعودی درباره‌آثار شهر کـنـرك در سدهٔ چهارم هجری سخنی دارد که‌چون مربوط بگفتگوی ماست، ترجمه‌آنرا نیزدرزیرمیآورم

... آنان (اشکانیان) زمستانهارا درعراق وتابستانهارا درشیز (کنزك»
«درسرزمین آذربادگان میگذرانیدند ودرآنجا آثار شگفتی ازساختمانها»
«ونگاره‌ها است کـه درآنها بارنگهـای شگفت آور، صورتهای فلکـی و»
«ستارگان و آنچه درجهان ازخشکی ودریا و آباد وویران وکانها ورستنیها»
«وجانور ودیگر چیزهای شگفت انگیز هست کشیده‌اند»[٢٦]

شیز نام دیگر شهر کنزك‌است که‌آتشکده آذرگشنسب یابگفته‌مسعودی (آذرخوش) درآن نهاده بوده است واین شهر بداشتن صنـایع چوب بسـیار مشهور بوده ازاینرواست که‌لغت «شیزی» درزبان عربی بمعنی‌آبنوس وکاسه وظرفهای چوبی نیزبکار رفته است

٢٥ــ همان کتاب ص٤٠ - ٤٨٩
٢٦ــ التبیه والاشراف ص٨٣

روایت مسعودی نشان میدهد که تا سدهٔ چهارم هجری یعنی درحدود چهارصد سال پس‌از تاخت‌وتاز هرقل و پس‌از تاخت‌وتاز اعراب ، باز از نقاشی های دیوارهای کاخ کنزك مقداری باقی بوده که موجب شگفتی مسعودی‌شده است . موضوع این‌نقاشیها دلیل گویایی بررونق علم ستاره شناسی وجغرافیا ونقشه کشی‌ونگاره گری درعصر ساسانی است

باری ژرف‌بینی درآنچه تااینجا گفته شد ، نشان میدهد که ایرانیان روزگار ساسانی تاچه مرحله درریاضیات وستاره شناسی پیش‌رفته بوده‌اند و تاکجا از راستی بدور است و نچسبیده که حدس برنسم چندتن از مردمی که طاقدیس را (Planetarium) ابزار بت‌پرستی مپنداشته‌اند ، برای مردمی که طاقدیسها میساخته‌اند،دانشگاه بنیاد نهاده وعلم ودانش ارمغان آورده‌اند بگمان من حتی‌تصور چنان حدسی‌بر بسیار دشوار است

در دنباله گفتگویی که‌درباره فلك‌نمای مشهور بطاقدیس ، کرده شد ، شایسته است خلاصه‌ای ازنوشته فیلوستراتوس (Philostratos) رومی را که همزمان‌اشکانیان است‌وزندگی اوبتقریب میانه سالهای (۲٤٤ - ۱۷۲میلادی) بوده درباره کاخ شاهی تیسپون ، برآنچه گفته‌شد بیفزاییم او گفته است

«شیروانی کاخ‌شاهی‌دربابل (تیسپون)از مفرغ بوده واشعه آفتاب وماه‌از»
«آن منعکس گردیده ، جلوه‌شگفت‌انگیزی‌بآن‌میداد رواقها وچهاراطاقها»
«را باسیم وزر زینت داده بودند واین زینتها بردیوارها بسان پرده نقاشی»
«مینمود موضوع این نقاشیها از افسانه‌های یونانی مانند اندرومیه [27] یا»
«اورنه ودیگرها گرفته شده بود ونیز ازموضوع نقاشیهای مذکور وقایع»
«لشکر کشی پارسیها به‌یونان بود مثلا داتیس ، ناکرس را خراب میکند »
«ارتافرن ارتیری را محاصره کرده . خشایارشادرجنگهای نامیش فاتح‌است »
«جنگ ترموپیل تسخیرآتن خشك شدن رودها از کثرت نفرات قشون»
«خشایارشا . ساختن پل بردریا (داردانل) کندن‌کانال در کوه‌آتس سقف»

۲۷ - این‌تعبیر، از دریچه اندیشه نویسنده رومی است

«یکی از اطاقها آسمان را باستارگان مینمود و نیز خدایانی را که اشکانیان[۲۸]»
«میپرستیدند این کارها را با یاقوت کبود آسمانی وسنگهای دیگر انجام»
«داده بودند در همین اطاق شاه برای محاکمه وحکم دادن می‌نشست»
«چهار چرخ سحرانگیز زرین که بر محور خود میچرخیدند از سقف اطاق»
«آویزان بود این چرخها را زبان خدایان میدانستند وعقیده داشتند که»
«گردش روزگار را تعیین میمایند وبشاه میگویند اگر فراموش کنی که»
«بشری وخودت را فوق آن بدانی گرفتار غضب (نی مه‌زیس) خواهی‌شد این»
«چرخها را مغانی که درقصر بودند بجایش میاویختند»[۲۹]

سخن این نویسنده رومی نشان میدهد که درعصر اشکانی نظیر فلك نمای طاقدیس نیز وجود داشته است وچهار چرخی که این نویسنده رومی بآنها اشاره کرده دستگاهی بوده که امروز آنرا (Orriary) میگویند و گردش سیارات را نشان میدهد

شاید اگر روزی نسخه‌ای از زیج ایرانی که زیرنام «ادوا الهرارات» بعربی ترجمه شده بوده و گویا زیج شهریار عصر ساسانی را از روی آن استخراج کرده‌اند ، بدست آید معلوم گردد ایرانیان خیلی پیش از بطلمیوس اقدام باندازه گیری خط نیمروز یانصف‌النهار کرده‌اند[۳۰]

گمان میکنم تااینجا بی‌پایه‌بودن حدسهایی را که درباره تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد وحوش آن‌زده شده روشن کرده باشم وزمان آن فرا رسیده باشد که نظر خودرا درباره هردونکته آشکارتر بیان نمایم لیکن بلز برای آماده‌شدن‌زمینه‌سخن‌باید درباره کارهای‌شاپوراول اندکی گفتگو کنیم

شاپور درآغاز پادشاهی گرفتار جنگ با دولت روم بود و بدیهی است درچنین حالی نمیتوانست کارهای علمی را که پدرش‌آغاز کرده بود چنانکه باید وشاید دنبال کند.

---

۲۸ - این نیز از بدفهمیهای‌اواست. اشکانیان پیرو آیین‌مهر بوده‌اندنه‌چندگانه‌پرست

۲۹ - ترجمه عیناً از تاریخ ایران‌باستان ص ۹ - ۲٦٥۸ نقل شده

۳۰ - دراین ز... دانشمند گرامی آقای‌ذبیح‌اله‌بهروز پژوهشهای بسیاردلکشی دارند که‌امیداست بزودی آنهارا چاپ ومنتشر سازند

این جنگ درسال ۲٤٤ میلادی بصلحی انجامیده که تا سال ۲۵۸ میلادی مدت ۱٤ سال پاییده است شاپور دراین مدت بگفتهٔ استاد عباس شوشتری (مهرین) بآبادی کشور پرداخته و درخوزستان وفارس وخراسان شهرهایی بی افکنده است ۳۰

روایت ابوحنیفه دینوری که ترجمه آنرا پیش ازاین نقل کردیم، ناظر بر پیشرفتهای شاپور اول درجنگی است که بصلح سال ۲٤٤ میلادی خاتمه یافته ست لیکن روایت قفطی وابن عبری درمختصر الدول که اسارت والریانوس در آنها بشکل (عروس بران) دختر قیصر جلوه گر است ، ناظر بجنگهای دورهٔ دوم شاپور با رومیان است

بنظر میرسد بفرض که شاپور دردورهٔ ۱٤ ساله صلح نخستین موفق شده ست کارهای علمی پدرش را تااندازه‌ای دنبال کند، دشوار است بتوانیم گفت که این شهریار دراین دوره یعنی ازسال ۲٤٤ تا ۲۵۸ دانشگاه شاپور گرد را بنیاد نهاده است . بویژه که از لابلای عبارات فقط چنین فهمیده میشود که در دورهٔ دوم مصالحه یعنی سالهای ۲٦۳ تا ۲۷۱ میلادی بنیاد نهاده شده است .

برپایه این نشانه‌ها است که نویسنده بهتر دانستم ، تاریخ بنیادگذاری این دانشگاه را در دورهٔ دوم جهانداری شاپور اول قرار دهم ، مدت چهارده ساله اول باتوجه بشهرسازیهایی که شاپور درنقاط دیگر ایران کرده و ترمیم ویرانیهایی که دراثر جنگهای ۱٤ ساله پدرش با ملوك طوایف پدیدآمده بود زمان زیادی نیست از اینرو بهتر است باتوجه بنشانه‌های که درسخن قفطی وابن عبری در دست داریم، زمان بارور شدن جنبش روزگار ساسانی را در دورهٔ دوم جهانداری شاپور بگیریم

آنچه که این نظر را استوارترمیدارد ، افزونه برروایت قفطی وابن عبری، روایت طبری و مسعودی است که هردوتن ، بنای شهر شاپور گرد را پس ازختم جنگهای دورهٔ دوم ایران و روم درپادشاهی شاپور اول دانسته وافزوده‌اند که

۳۰ ــ کارنامه ایرانیان ج ۵ ص۵۸

شاپور ولریانوس امپراطور اسیر روم را در آن شهر نگه میداشته است روایت ابن‌عبری که از مآخذ مسیحی بر گرفته شده و شکست دولت روم اسیر شدن امپراطور و آوردن او را بشهرشاپور گرد نشکل (عروس بران و جهاز کشان) قلمداد کرده است ، گذشته از اینکه بضد نظری که گفته شد «نیست» آن نظر را نیز استوارتر میکند

در آن زمان بدست آوردن کتاب از درون و بیرون کشور بآسانی امکان پذیر نبود تازه پس از بدست آمدن کتابهای رونویس کردن آنها وسنجیدن جستارهای آنها ، با کتابهائی که ازجاهای دیگر یا بگفتهٔ ابومعشر ازاین گوشه وآن گوشه کشورفراهم آمده بوده سالها زمان میخواسته است

باری غرور وخودخواهی والرین امپراطور که درمیدانهای جنگ اروپا تازه بر گالها و گاتها و ژرمنها پیروز شده بود ، سبب گردید که نامردهٔ پیمان صلح سال ۲٤٤ میلادی را درسال ۲٥۸ بهم زند وجنگ میان روم و ایران بار دیگر آغاز شود

از قدیم اروپاییان تا زمانی به پیمانهای خود پابند میماندند که پیمان بسود آنان بود و بمحض آنکه فکر میکردند میتوانند از راه شکستن پیمان سود بیشتری بدست آورند ، از هر گونه پیمان‌شکنی پروایی نداشتند

قیصر پیمان شکن درسال ۲٦۰ میلادی بمیدان جنگ شتافت ایرانیان درآغاز کار شهر انتاکیه را باختیار رومیان واگذاشتند ولی‌دیری نپایید که امپراطور مغرور و سپاه زبده روم را در نزدیك شهر ادسه «الرها» در چنبر سخت محاصره خویش گرفتار کردند و والرین هرچه کوشید که بسا خود و سپاهش رااز محاصره ایرانیان آزاد کند ، برایش میسر نشد . سرانجام درهمان سال (۲٦۰ میلادی) خود با بازماندهٔ سپاهش تسلیم ایرانیان شدند .

شاپور پس‌ازاین‌جنگ تاریخی‌باردیگر شهر انتاکیه را تصرف کرد و از آنجا بکیلیکیه و کاپادوکیه تاخت و بگفتهٔ مسعودی تا پشت دیوارهای پایتخت بیزانس به پیش رفت و با غنیمتهای فراوان و مردمی که از شهرهای گوناگون همراه برداشته بود بایران بازگشت .

درهمین زمان است که شاپور حکومت حیره و اورفه را بعمروبن‌عدی سردودمان آل عدی (مندزیان) وا گذار میکند و درسال ۲۶۳ میلادی بشهر شاپور گرد در خوزستان یا بعبارت بهتر (نیلاد) درمیاید و کسانی را که از شهرهای روم‌همراه‌آورده‌است‌باوالرین‌درآنجانشیمن‌میدهد. برخی‌ازمورخان نوشته‌اند که شا پور والرین‌را تاپایان‌عمر درشهرشاپور گردننگه داشته است .

شاپور اول ار سال ۲۶۳ تا ۲۷۱ که پایان عمراو است روزگار خود را به‌آبادانی کشور گذرانیده است . چنانکه شادروان شوشتر را که در عهد سلوکیان یااشکانیان‌شکسته بوده‌است ودرنتیجه‌آب ازرود بزرگ‌مشرگان (دودانگه گرگر) بریده‌شده وکشتزارهای میانه‌شوشترتاشادکان خشکیده بود ، دراین‌زمان بسته‌است ونیز بندهاوپلها وسدها قناتهاوکانالهای دیگری که آثارآنها باقیست از این دوره هستند (شکلهای ۸ تا ۱۶)

کوتاه سخن اگر بخواهیم برای جنبش دانشی و فرهنگی‌آغازروزگار ساسانی که بگفتهٔ ابومعشربلخی وسهل‌پور نوبخت بدست اردشیر آغاز شده است و بکوشش این‌شهریارجهانگیر وجهاندار رونق گرفته است یا ، بعبارت بهتر برای مرکزعلمی شاپورگرد ، تاریخی تعیین کنیم سال ۲۶۵ ازهرتاریخ دیگری مناسبتر خواهد بود . از اینرو نویسنده ترجیح میدهم همین سال‌را سرآغاز تأسیس دانشگاه شاپورگرد قرار دهیم .

فردوسی بزرگترین شاعر رزمی جهان ، درباره جای بدارآویخته شدن نیمه‌های تن‌مانی درشهرشاپورگرد واژه بیمارستان را بکار برده است وچون مأخذ گفته‌های او نوشتهٔ خداینامك است ، سخن وی قرینه دیگری است حاکی از اینکه بیمارستان ضمیمه دانشکدهٔ پزشکی شاپورگرد در زمان شهریاری بهرام نوه شاپور اول وجود داشته است . وی گوید :

بیاویختند از در شارسان دیگر ، پیش دیوار بیمارسان

برخی‌ازدانشمندان‌ایرانی‌میگویند دانشگاه‌شاپورگردپیش‌ازشاهنشاهی ساسانیان نیز وجود داشته است و دلیلشان‌آنست که اگر درایران‌جاهایی

برای یاد دادن پزشکی و ستاره شناسی و کشاورزی و آبیاری پیش از ساسانیان وجود نداشته چگونه اینهمه نامگذاریهای علمی در این دانشها دوزبان فارسی پدید آمده و برخی از آنها از زبان فارسی بزبانهای اروپایی درآمده است

نویسنده منکر این مطالب نیستم که دانش و فرهنگ در ایران باستان تاتراز گاه بلندی بالا رفته بوده و دربخش سوم کتاب نشانه‌ها ودلیلهای این مطلب را نیز یاد کرده‌ام. لیکن ما کنون دلیلی بدست نیامده است که نشان دهد درشهر نیلاد (نیلاط) خوزستان پیش از روزگار ساسانی یك دانشخانه وجود داشته است پس تاریخ تاسیس دانشگاه‌شاپور گرد را که در گفتگوی ما است ، تا زمانی که دلیلهایی دردیرنگی و پیشینه بیشتر آن بدست نیامده است ، نمیتوان بالاتر از سال ۲۶۵ میلادی قرارداد
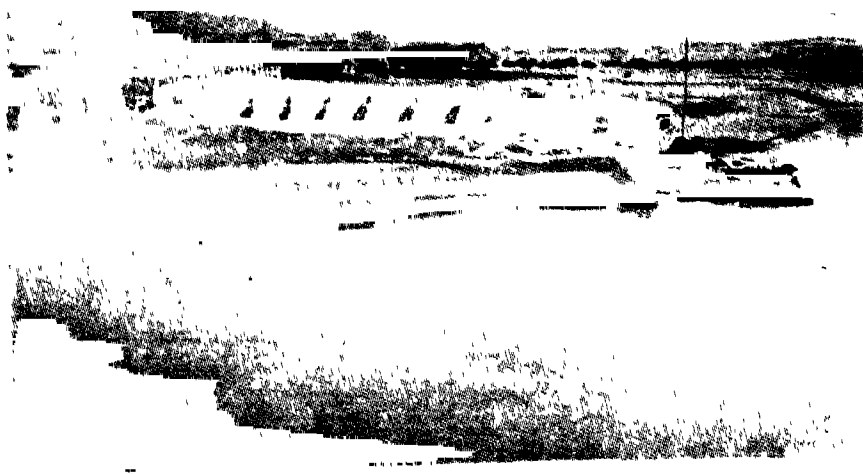
شکل ۸ـ پایه های باقیمانده شادروان وپل شاپوری درشوشتر

سکل شماره ۹ ـ بند برارو در شوشر

شکل شماره ١٠ـ باقی مانده از سد دختر درشمال شوشتر

شکل شماره ١١ ـ قسمتی از دیوار آجری سد ماهی‌بازان واقع در
٦٠ کیلومتری جنوب شوشتر
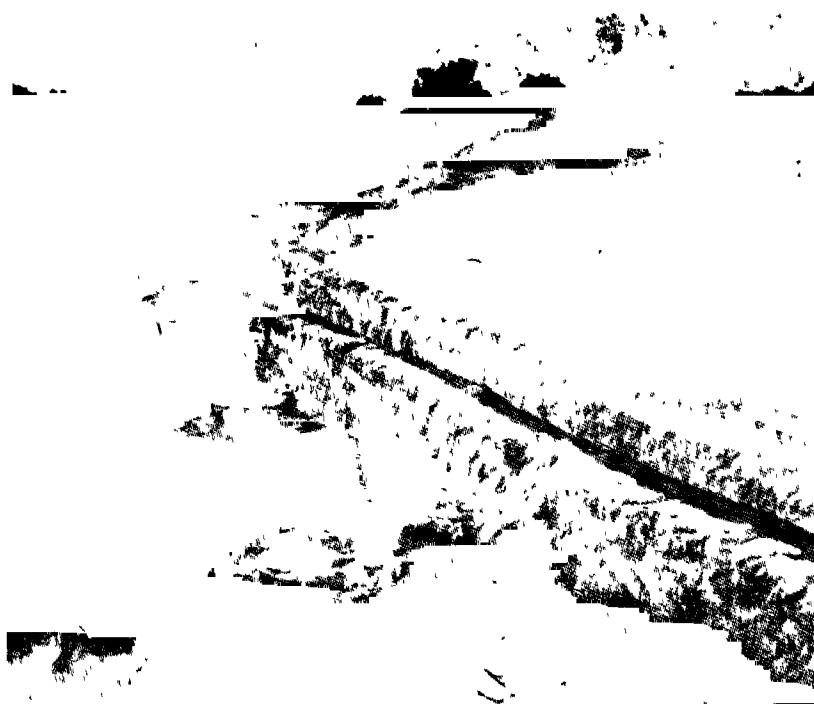
شکل شماره ۱۲ ــ پل عماره کج سنگی در شوشتر

شکل شمارهٔ ۱۳ ـ شوشتر ـ پل ساسانی معروف به پل شاپوری

شکل شمارهٔ ١٤ ـ دهانه های طاقبندی قناتهای ساسانی در شوشتر
نزدیک به پل شاپوری

شكل شمارهٔ ۱۵ ـ كانال داريدن
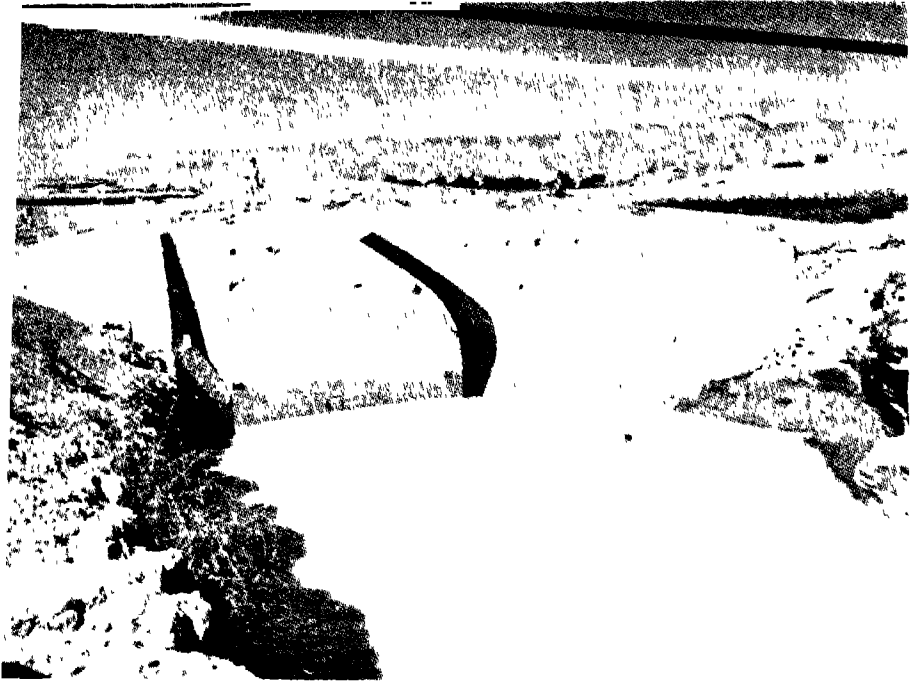
شکل شمارهٔ ۱۶ـ رودها به جدید کانال داریان و در عقب، دورنمای قلعهٔ سلاسل دیده می

تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان

نوشته :

پروفسور محمد باقر

رئیس دانشکده شرق شناسی
دانشکده لاهور

ترجمه : مجید وهرام

تحسین پیوندها و بستگیهای، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم ایران و پاکستان شبه قارهٔ هند و پاکستان نقش بسیار مهم و حیاتی را در روابط تاریخی دو ملت ایران و پاکستان تشکیل میدهد البته کوششهائی نیز بمنظور بوجود آوردن و زنده نگهداشتن این رابطهٔ تاریخی متداول گردیده است ولی طریقه نگهداری این پیوندها و روابط با طرح و شکل خاصی انجام نگرفته و روش جامع و سیستمانیکی متداول نبوده است

این حقیقتی مسلم است که پیوندهای همه جانبه و مناسبات دیرین و تاریخی مردم ایران و شبه قارهٔ هند و پاکستان از زمان

شاهنشاهی داریوش هخامنشی (۵۲۲-٤۸٦ پیش ازمیلاد) آغاز گردیده

داریوش درمحل‌تلاقی‌رودهای‌کابل واینسدوس [۲] نزدیك شهرکاسپاتی
ناوگانی چند راکه تحت فرماندهی يك نفر یونانی بخش آسیای صغ
سیلاکس [٤] ازاهالی‌کاریاندا [۵] رامأمورت‌داد که‌عملیات‌دریائی‌خودراازرو
ایندوس آعاز کند و باتحقیق ونقشه برداری دقیق راه دریائی مصر ر
این اقدام یکی ارطرحهای بسیار عالی داریوش محسوب میشود این
داریوش شاهنشاه هخامنشی بمنظور توسعه وکشف راههای دریائی بو
اومیخواست بااین طرح مرزهای شرقی امپراطوری وسیع هخامنشی
دریا به متصرفات غربی‌خود متصل سازد

این ناوگان سی ماه طول کشید تا بمقصد برسد [٦] پس از این ما
داریوش بابررسی دقیق (درسال ۵۱۸ پیش ازمیلاد) ارتشی برای فتح
پنجاب قدیم روانه ساخت وآنجا رابتصرف درآورد

بنا بگفته هرودت [۷] داریوش بیستمین ساتراپ [۸] خود را در ایر

۱ـ سامی‌ـ علی‌ـ پرسپولیس (متن انگلیسی) ص٦۹ـ ایران تالیف گیرشمن ص ۱۳۹

. Indus

- Caspatyrus

- Seylax

- Caryanda

٦ ـ جلد ۵ کتاب هرودت ص ٤٤ ترجمه‌دکترگودلی‌می‌نویسد اما وقتیکه‌بیشترآسیاتوسط د
گردید برودخانه‌ای برسیدکه ایندوس نام داشت‌که درآن تمساح زیادی یافت میشود (وار
رودخانه جهان است) داریوش میل وافری داشت‌که بداند این رودخانه درکجا بدریا م
کشتیهائی راکه توسط سیلاکس اهل کاریاندا رهبری میشد بهمراهی اوعده‌ای ازافراد مور
رااعزام نمود. این عزیمت ازشهر کاسپاتیروس وقریه پاکتیاك آغازشد وکشتیها درمسی
رودخانه بطرف مشرق‌براه افتادند ودرطلوع‌آفتاب بدریا رسیدند ودرروی دریا بمسافرت خو
پس ازسی‌ورده ماه بمحلی‌که پادشاه مصر راهنمایان فنیقیه‌ای را برای راهنمائی آنها فرستاده بو
ایرانی را بسواحل لیبیا هدایت‌کند پس ازاین مسافرت دریائی داریوش هندوستان‌را بص
دریارا مورد استفاده ایرانیان قرار داد

۷ـ الف‌ـ کتاب Marshall ' sir' John درباره يك راهنمائی تاکسیلا ص ۱۱
بـ سرگذشت سه هزاروپانصد ساله ایران ازدکتر ذبیح‌اله صفا ص ۷۰

۸ ـ ساتراپ کلمه‌ایست یونانی بمعنی‌استان وایالت بجای این‌کلمه درپارسی باستان کلمهٔ
بکار میرفته است . م

تشکیل داد. ونیز خاطرنشان میشود که نام هندوستان چهار بار در کتاب اوستا Avesta یاد شده است. ولی در واقع مهمترین و بهترین معرف پنجاب فرگرد اول وندیداد Vendidad میباشد که در آن شرح سرزمین پنجاب پرداخته است

ودراین کتاب ازشانزده محل بسیار خوب بحث شده است که پانزدهمین بخش آن جزو هپته هندو میباشد که از خاور تا باختر گسترش دارد[۹] این هپته هیندو سرزمین حوضه هفت رودخانه است که از آنها دراوستا راجع به پنجاب وسند نام برده شده است

وهفت رودخانهٔ یادشده عبارتند از ویز (Viz)، جلوم (Jhelum)، چناب (Chenab)، راوی (Ravi)، بیاس (Bais)، سوتلج (Sutlej)، سند (Sind) وکابل (Kabul) این رودها درسرزمین سند وپنجاب جریان دارند

این خطه بعدها توسط مسلمین با حذف نامهای سند و کابل وپنجاب با حوضه پنج رودنامیده شده است.

آخرین کاوشهای باستانشناسی که درتیمورگرها[۱۰] بعمل آمده است برای اولین مرتبه درپاکستان موجودیت بقایای ساختمانهای دورهٔ هخامنشی[۱۱] و مصالح ساختمانی آن آشکار گردید درانمحل رابطهٔ قوی فرهنگی همزمان ومشابه آثار ایرانی تائید میگردد

آقای پروفسور ا ـ اچ ـ دانی (A H Dani) رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه پیشاور که در بیست وپنجم سپتامبر ۱۹٦٦ از محل حفاری بازدید بعمل آورد اینطوراظهار داشتند که «آثار بدست آمده فصل نوینی رادرامور باستانشناسی بوجود آورده است و اکتشافات جدید باستانشناسی نیز محل

۹ا ـ الف ـ پانزدهمین جاها وروستاهاکه من اهورامزدا بهترین بیافریدم همت هندآست هپته هندو Hapta - Hindu درآنجا اهریمن پرگزند بستیزه دشمنان ناهنگام وگرمای ناهنگام پدید آورد»
اناهیتای پورداود ص ۱۲۰ـ۱۱۹ مارشال سرجان ص ۱۱
۹ ـ ب ـ بکتاب وندیداد فرگرد (۱) ترجمهٔ جمز دارمستتر

۱۰ـ Timurgarha

۱۱ـ Achaemenian

واقعی و موقعیت پاکستان جهان قدیم و باستانی را برای ما روشن خواهد ساخت

پس‌از اینکه حفاری و تحقیقات مقدماتی درمحل جدیدالاکتشاف باتمام رسید احتمالا مرحله بعدی در تابستان سال ۱۹٦۷ آغاز خواهدشد و بنظر میرسد مواد واجزاء قابل‌ملاحظهٔ بیشتری که بدست‌خواهد آمد بیش‌ازپیش تاریخ و فرهنگ این منطقه را که اسطار آن میرود روشن خواهدنمود

آثار پیدا شده از قبور این ناحیه دقیقاً مشابه آثار بدست آمده قبور منطقه شمال ایران می‌باشد و با آنهاکاملاارتباط‌مستقیم دارد وقدمت این‌آثار مطابق‌شده ششم پیش‌از میلاد یعنی به زمان پیش ازتاخت‌وتاز اسکندر نسبت داده شده‌است

مواد کشف شده که‌ضمن حفاری ازتیمور گرهابدست‌آمده‌شامل‌سفالهای بزرگ رنگی میباشند که‌شباهت‌کامل با آثار بدست‌آمده ازخانه‌های دورهٔ هخامنشی را دارا می‌باشد و این هفت‌خانه که هر یك دارای یك آتشکاه هستند این آتشکاهها درروی سکویی برجسته ساخته‌شده‌اند چنین بنظر میرسد یکی ازاین آتشکاههای کشف شده یك آتشکاه همگانی باشد زیرا باسنك بهری ساخته‌شده‌است ودارای‌ستون‌های‌چهار گوشه‌بوده ودربالای‌هر یك ازآنها گل‌آفتاب گردان[۱۲] کنده‌کاری نموده‌اند ونیز یك‌محل‌برای‌نشستن شخص آتشبان درقسمت بخصوصی ساخته‌اند ویك چراغی که با اشیاء بدست آمده فرق دارد وبنظر میرسد که بدورهٔ بودائی تعلق داشته باشد در محل نشستن آتشبان قرار داده بودند »

حتی پس از مرگ داریوش ساتراپها همچنان بحال خود باقی ماندند و حکمرانان سرتاسر نواحی مشخص شبه قارهٔهند وپاکستان زیرنظردولت ایران به‌ساتراپی وحکمرانی گمارده میشدند

۱۲ – نقش این‌گل یکی ازمظاهر ایمان واعتقاد ایرانیان به خورشید بوده است م

بنا به‌نوشتهٔ اورسیوس[۱۳] مورخ‌یونانی مهرداداول پادشاه اشکانی که از سال ۱۷۳ تا۱۳٦ پیش از میلاد درایران پادشاهی کرده‌است[۱٤] دامنهٔ‌متصرفات خود را تا حدود رودخانه ایندوس گسترش داده وسرزمین‌های واقع‌درمیان رودخانه‌های جلوم و ایندوس را زیر فرمان خوددرآورده‌بود[۱۵]

ما منابعی دردست داریم که حاکی ازوجود روابط سیاسی میان‌ایران و شبه قاره هندوپاکستان تا سدهٔ دوم پس‌از میلاد می‌باشد اما بنا باظهارعقیده نویسندگان عصر حاضر در تمام دوره های یاد شده زبان معمول ایرانیان فارسی یادری نبوده‌است[۱٦]

برابر گمان عمومی وآخرین تحقیقات که انجام شده است زبان پارسی مانده‌است از زبان پهلوی که در حدود سدهٔ یکم تادوم پس‌ازمیلاد در ایران متداول بوده است

واین دوره باحکومت کوشانیها که بربخشی ازشبه‌قارهٔ هندو پاکستان حکمرانی میکرده‌اند همزمان بوده است

کوشانیها که پایتخت آنها پیشاور بود قلمرو حکومت خود را با بعضی ازاستانهای شرقی ایران گسترش دادند[۱۷] و بدین لحاظ بعنوان اظهار نظر

۱۳ــ Oresius

۱٤ ــ کتاب سرگذشت سه هزاروپانصد ساله ایران تالیف دکتر ذبیح‌اله صفا ص۸

۱۵ ــ الف . کتاب ۵ــ ۷ اورسیوس‌که درص۷۸ آن‌کتاب Sixth Great Oriental Menarchy راولینسون نقل شده است .

۱۵ ــ ب . ژوستین Xll, 6,8 میگوید‌که مهرداد اول قلمروخودرا اریانیس فرات تاهندوکش‌وسعت دادو ولایات سیستان وآراچوزیای‌غربی رانتصرف درآورد ولی‌نظریه دیگری نیزوجود داردکه اوقلمروش را در سرزمین‌های ایندوس توسعه میداد محققاً ژوستین نتوانسته است قصد اورا آشکار سازد شاید ارزش عمل اورا باین‌ترتیب بتوان تصحیح کردکه‌نظروی این‌بوده است که‌مهرداد درتمام‌دوره سلطنتش درمشرق زمین سرگرم بوده است‌ورفتن اوبشمال بسبب موقعیت وحرکت‌همسایه اونوشکی Noshki از بلوچستان به‌کابل وبطرف میانه حوضه رودهلمند وایندوس که باطبع ادامه داشته بوده است رجوع شود به‌کتاب (Marshall,s Guide to Taxila,)

۱٦ ــ دکترمعین مقدمه برهان‌قاطع ص ۲۷ ودرکتاب زبانهای دوهزارساله افغانستان مادرزبان فارسی‌دری

۱۷ ــ ادواردمیشل تاریخ هندوستان ص ٦٤ــ٦٦

نمود که کوشانیهانخستین کسانی‌ازشبه قارهٔهندوپاکستان‌بودند که توانستند با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار سازند و زبان پارسی را درسدهٔ یکم یا دوم پس‌از میلاد درسرزمین شبه قارهٔ هندوپاکستان رواج‌بدهند [۱۸]

بنا براین زمانیکه زبان پارسی باین خطه آورده شد باید در حدود دوهزارسال پیش باشد چنانکه ابن‌بیان بوسیله سنگنبشنه‌ای که از کوشانیها با خط یونانی در سرخ کتل[۱۹] طخارستان[۲۰] که دارای کلمات فارسی یا رومی می‌باشد بدست‌آمده تائید میگردد [۲۱]

و چون تاکنون نه در ایران و نه درجای دیگرنمونه‌ای از نثر یا شعر فارسی متعلق به آن زمان یافت نشده است از ایترو کسی نمیتواند بطور قاطع این تصور و گمان را اثبات کند ونیزما ضمن حفاری مجدداًآثارمربوط به اواخر سدهٔ سوم میلادی بدست آوردیم که حاکی از مسافرت مانی پایه گذارآیین مانوی(۲۷٦و۲۱٦و۲۱۵میلادی) است که درآن زمان برای اشاعه آیین خویش روانه شبه قارهٔ هند وپاکستان شده بود

ابوریحان بیرونی (اوائل سدهٔ یازدهم میلادی) در کتاب کروونولوژی ملل قدیم که توسط ساچائو Sachau's (ترجمه‌شده (ص ۱۹۱) بشرح زیراین موضوع‌را تفسیرمیکند[۲۲]

«پس مانی به‌چین‌وهند وتبت رفت ودرآنجا به پراکندن دین خود پرداخت پس از مراجعت به (ایران) بهرام او را به جرم نقض‌پیمان دستگیر و اعدامش نمود »

---

۱۸ ـ محیط طباطبائی مقاله فارسی هندی روزنامه پارس شیراز ٤ آوریل ۱۹٦٦

۱۹ ـ Sorkhkatal -

۲۰ ـ Tokharestan

۲۱ ـ تحقیقات آفریقائی وشرقی درسال ۱۹٦۰ ونشریه آسیائی ۱۹٦۱

۲۲ـ ابی‌الریحان محمدبن احمدالبیرونی ـ آلارالباقیه ص ۲۰۹ـ «فعاب الی‌الهند والصین والتبت‌ودعاهماك ثم رجع فحینئذ بهرام وقتله لانه نقض الشریط واباح‌الدم»

بمجرد اعدام مانی که همزمان با سلطنت بهرام اول ساسانی در سراسـ
ایران بود (۲۷۳-۲۷٦ میلادی) عده‌ای از طرفداران او از سم راه شبه قار
هندوپاکستان را درپیش گرفتند و بآن نواحی روی آوردند

قدیمی‌ترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شد
ترجمه فارسی رساله‌ای بنام زهربه قلم چاندراگوپته [۲۳] دسال(۲۹۳ – ۲۲
پیش از مبلاد) هنگامیکه وزیراعظم چاناکیا یا کانتیلیا[۲٤] بود تالیف نمو،
این کتاب در سدهٔ هشتم پس‌از میلاد توسط پزشك و فیلسوف معروف هند:
بنام منکه[۲٥] وقتیکه برای‌معالجه بیماری‌هارون‌الرشید به‌بغداد رفت‌ترجمه
شد منکه بعدها دین خود را تغییرداد ومسلمان شد[۲٦]ورسالهٔ چاناکیا ,
وی برای یحیی بن‌خالدبن برمکی وزیرهارون الرشید (۱۷۷–۱۷۰) ترجمه
کرد متأسفانه‌ترجمه فارسی‌این‌رساله‌اکنون‌دردست نیست بهتراست‌بگوئ
این کتاب قدیمی‌ترین نمونهٔ معرف نثر پارسی بوده است که در اواخر سد
هشتم میلادی به‌رشته تحریر درآمده است [۲۷]

۲۳ ـ Chandragupta

۲٤ ـ Kantilya or Chanakya

۲٥ ـ Manaka

۲٦ ـ الف وکان‌منکة‌الطبیب‌الهندی صحیح‌الاسلام کان‌اسلامة بعدالمناظرة والاستقصار والتثبت (الحا
کتاب الحیوان ج ۷ ، ص ٦٥ .

ب ـ این منکه الهندی یك مسلمان خوبی بود اواسلام را پس ازرسیدگی ومناظره وتوجیه قبول
۲۷ ـ ص الاطباء ص۳۳ـ می‌نویسد کتابی که شاناق Chanakya نوشته بود کتاب ارزند
بنام کتاب‌السموم است. (کتابی مربوط بسموم وخواص آن) این کتاب دارای پنج مقاله است ودر
سنسکریت‌نوشته شده بود. مکة‌الهندی جزئیات آنرابزبان فارسی تشریح کرده است ومردی‌بنام‌ابو
البلخی در واقع مسئول نوشتن ترجمه فارسی آن شد این ابوحاتم بنحو احسن درنویسندگی و حم
پردازی آن دقت نمودوحق مطلب را بخوبی ادا نمود وآنرا پس ازتصحیح به‌برامکه یحیی‌ابن‌خالد،
هارون‌الرشید تقدیم نمودوی باهمکاری موکل خود یك نسخه ازآنرا برای مامون پسر هارون الرشـ
دستخط خودنوشت ومامون باموکل خود عباس سیدالجعمری مطالعه کرد. مکة‌الهندی یك استاد دار
بود وهمچنین یك فیزیسین عالی وعاقلی بود اوهمچنین یك فیلسوف بود وهمچنین اودر تمام علوم ا
زمان خود ممارست واقتدار وافری داشت ونیزبه زبانهای سنسکریت هندی وزبان پارسی تسلط ک

همچنین به منابع دیگری که از متون سسکریت بزبان فارسی بر گردانده شده برمیخوریم[۲۸] ولی تاریخ دقیق آنها بدرستی معلوم نیست

از اواسط سدهٔ دهم میلادی زبان پارسی بطوریکه ابواسحاق ابراهیم اصطخری[۲۹] درمسالك و ممالك (۹۵۱-۳٤۰) نوشته است زبان متداول مردم مکران بوده است وهمین زبان بطورروزافزونی درشبه‌قارهٔ هند وپاکستان رواج می‌یافت .

« و کذالك زی اهل الملتان لماسهم الارروالمیازرو لسان اهل المصوره و نواحیها العربیه والسدبه ولسان اهل مکران الفارسبه والمکریه»

مردم ملتان (Multan) شلوار ونوعی ردا می‌پوشیده‌اند ومردم مصوراه (Maosurah) ، ملمان وهمسایه آنها عربی وسندی صحبت میکرده‌اند

تأثیرزبان وآداب‌ورسوم‌ایرانی بطرق مختلفه‌دراین نواحی برای‌دوصد سال(VIZ) دیگر تاسدهٔ‌دوازدهم‌هجری(زمان ادریس)رو به گسترش نهاده بود که وی در کتاب معروف جغرافیای خود به آن اشاره کرده است (۱۱٦٦/٥٦۰/۱۱۰۰/٤۹۳) ادرسی در کتاب«نزهت المشاق فی ختیراق الافاق چمین منویسد .

داشت اوکتاب شاناق‌الهندی راار سسکریت بفارسی برحمه سودواز عهده این‌کار بخوبی برآمد اودر زمان حلیفه هارون‌الرشید رندگی میکرد وار هندوستان بعراق مسافرت کرد ورمانیکه حلیفه مریص بود او احاره دحول وشرفیابی راداشت واورا معالجه نمود من (نگارنده) ارمطالعه بعصی کتب دریافته ام (نگارنده)که نام منکه درحرو اعصاء محعلی که به ترحمه سنسکریت بفارسی وعربی اشمعال داشته اند دکرشده بود وآن گروه عبارت بودبدار ایشاق، سلیمان، علی‌الهاشمی بعل ارکتاب (احبارالحلما) و برامکه ومن میگویم (نگارنده) یك رور حلیفه هارون‌الرشید بمرص پیچیده وسحتی گرفتار آمده بود پزشکان ریادی اورا معاینه نمودند ولی هرگز ارمرص حلیفه اطلاع حاصل نکردند ابوعمر العجمی یکی ارمباشران حلیفه بوی راراهنمائی کردکه دانشمند وپزشکی معروف درهندوستان بنام منکه رندگی میکند حلیفه ممکن است شخصی رابرای دعوت اواعزام دارد تاشاید اوبتواند حلیفه را ار این ربح برهاند چنان گدشت هارون‌الرشید منکه رادعوت کرد منکه حلیفه راازآن مرص رهائی بخشید

۲۸ ـ کتاب چاراکا Charaka متن عربی ۱۲۳ ومتن انگلیسی ۲۱۳
کتاب ابن‌اصیبعه ۲-۳۲ وترحمه انگلیسی چارکاچاپ کلکته ۱۹۲۵

۲۹ـ المسالك والممالك ص ۱۰۵ تالیف ابواسحق ابراهیم اصطخری وربان مردم مکران پارسی بود ومکرانی ترحمه مسالك وممالك ص ۱۵۱

زبان مردم مکران فارسی و مکرانی است وآنها به‌هردو زبان تکلم می‌کنند[۳۰] پوشاك قاطبهٔ مردم ازنوعی بلوز باآستین‌های بلندمیباشدولی اکثراًتجاروطبقات‌اشرافی‌این نوع‌لباس می‌پوشند وردا و دستاری طلائی بعنوان عمامه مانند بازرگانان پارسی ، عراقی به سر می‌بندند شامل بوده است[۳۱]

البته هنگامیکه ایرانیان بیشتردرسرزمینهای شبه‌قارهٔ هند و پاکستان شروع به داد وستد ورفت وآمد نمودند مردم این شبه قاره بیشتر به زبان پارسی آشنائی پیدا کردند مخصوصاً پس ازروی‌کارآمدن سلسله غزنویان ارتباط این دو کشور همسایه افزایش یافت‌وساکنین شبه‌قاره‌هند وپاکستان به نوشتن نثروسرودن شعر فارسی بارغبت بیشتری پرداختند .

این بود شمه‌ای از گسترش زبان وآداب ورسوم وتأثیرآن‌در روز گاران پیش ازمیلاد تا نیمهٔ سدهٔ دوازدهم که توسط مورخان و جغرافیدانان ضبط شده و بررسی ومطالعه بیشتر زبان پارسی که ازرمان‌حاضر بیش‌ازپیش‌توسعه یافته‌است ازحوصله این مقاله خارج می‌باشد وبشرح‌آن نمی‌پردازیم .

پایان

منابع این مقاله :

فارسی :
۱ــ ابن ابی صیبعه ــ عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ــ قاهره ــ ۱۲۹۹ .
۲ــ البیرونی ــ ابوریحان محمدبن احمد . ــ کتاب البیرونی فی تحقیق ماللهند ــ حیدر آباد ۱۹۵۸ .
۳ــ البیرونی ابی‌الریحان محمدبن‌احمدالخوارزمی، کتاب الآثارالباقیه عن قرون‌الخالیة ــ لایپزیك ــ ۱۸۷٦ .
٤ــ اصطخری ابواسحاق‌ابراهیم ــ المسالك‌والممالك ــ قاهره ، ۱۹٦۱ .
۵ــ افشار ــ ایرج ــ ترجمه مسالك‌وممالك . تهران ۱۳۳۰ .

۳۰ــ المسالك والممالك ص ۱۵۱

۳۱ــ مقبول احمد و هند و سرزمینهای همسایه ها ص٤۸ــ٤۷

٦ـ افشار ـ ایرج ـ یادداشتهای قزوینی ـ ج ٥ ـ تهران /۱۳۳۹ .
۷ـ الجاحظ ـ کتاب الحیوان ـ ج ۷ ـ قاهره ـ ۱۳۳٥ .
۸ـ حبیبی عبدلحی ـ زبان دوهزار سال قبل افغانستان یا مادر زبان دری ـ کابل ۱۳۳۲ .
۹ـ صدیقی دکتر غلامحسین بعضی از کهن‌ترین آثار نثر فارسی (مقاله‌ای در مجله دانشکده ادبیات تیرماه ۱۳۲٥)
۱۰ـ صفا دکتر ذبیح‌الله سرگذشت سه هزارو پانصد ساله ایران (ضمیمه شماره دیماه ۱۳۳۸ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)

منابع خارجی :

1— Bulletin of the School of Oriental and African Sudies
2— Darmsteter, James the Vendidad, Oxford, 1880
3— Durant, will, our Oriental Heritage, New York 1954.
4— Edwardes, MICHAEL, Ahistory of INDIA. Banbay 1961
5— Ghirshman, R. IRAN , Banbay 1954.
MCM XXI
6— Godley, .D , Heradotus with an English Translation London,
MC MXXI.
7— Havell, E B. The History of Arvan Rule .. 1918.
8— Journal Asiatique, 1958 and 1961.
9— Maghul Ahmad, INDIA and Neighbauring tesrtitris. Leiden 1960
10— Marshall, Sir John A GUIDE to TAXILA Cambiridge, 1960
11— Powell- Price. Z.C. A. History of INDIA New York 1958
12— Rawlison, George, the Sixth Great Oriental Monarchy London, 1973.
13— Shcau Dr. Edward C , Alberui's Indian (2 vols), Labore 1962.
14— Sachau. Dr. C E. Cbronalogy of Ancient Nation, London 1962.
15— Sanni, Dr. Ali, Perspolis, Shiraz 1954.

۲۵ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله، **سرگذشت سه‌هزار وپانصد ساله ایران** ـ
(ضمیمه شماره دیماه ۱۳۳۸ مجله دانشکده ادبیات‌دانشگاه تهران) ـ
۲٦ـ طباطبائی، استاد محیط **فارسی هند**
(روزنامه پارس شیراز ، شماره ۲۹۹۷ ، مورخ ۳ آوریل ۱۹٦٦)
۲۷ـ معین، دکتر محمد، **برهان قاطع** (جلد اول)
(مقدمه ب . دیگر زبانهای ایرانی) ـ تهران ، ۱۳۳۰ ـ

BIBLIOGRAPHY

1. *Bulletin of the School of Oriental & African Studies, 1960.*
2 Darmesteter, James, *The Vendidad (The Zend-Avesta* Part I), Oxford, 1880.
3. Durant, Will, *Our Oriental Heritage*, New York, 1954.
4. Edwardes, Michael, *A History of India*, Bombay, 1961.
5. Ghirshman, R , *Iran* Bombay, 1954.
6. Godley, A D , *Herodotus with an English Translation*, London MCMXXI.
7 Havell, E B , *The History of Aryan Rule in India from the earliest time to the death of Akbar*, 1918.
8. *Journal Asiatique, 1958 and 1961.*
9. Maqbul Ahmad, S., *India* X *the Neighbouring Territories in the Kitab Nuzhat al-Mushtag fi-Khatiraq al-Afay*, Leiden, 1960.
10 Marshall, Sir John, *A Guide to Taxila*, Cambridge, 1960
11. Powell-Prıce, J C *A History of India*, New York, 1958.
12. Rawlınson, George, *The Sixth Great Oriental Monarchy*, London, 1873.
13. Sachau, Dr. C E *Chronology of Ancient Nations*, London 1879.
14. Sachau, Dr. Edward C , Alberuni's *India* (2 vols), Lahore, 1962.
15 Samı, Dr. Alı, *Persepolis*, Shıraz, 1954.

١٦ـ ابن‌ابی اصیبعه، عیون الادبأ فی طبقات الاطباء ص-٢- قاهره ١٢٩٩ـ

١٧ـ البیرونی، ابوالریحان محمدبن احمد، کتاب البیرونی فی‌تحقیق ماللهند‌ـ
حیدر آباد ـ ١٩٥٨

١٨ـ البیرونی، ابی الریحان محمدبن‌احمد الخوارزی، **کتاب‌الاثار الباقیة من‌القرون الخالیه لیبزك**، ١٨٧٦ ـ

١٩ـ اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **المسالك والممالك** ـ قاهره، ١٩٦١ـ

٢٠ـ افشار، ایرج ترجمة **مسالك‌والممالك** تالیف‌اصطخری‌ـ تهران، ١٣٣٠ـ

٢١ـافشار، ایرج، **یادداشتهای قزوینی، ج ٥** ـ تهران، ١٣٣٩ ـ

٢٢ـ الجاحظ، **کتاب‌الحیوان، ج ٧** ـ قاهره، ١٣٢٥ ـ

٢٣ـ حبیبی، عبدالحی، زبان دو هزار سال قبل افغانستان یامادر زبان دری
کابل، ١٣٣٢ ـ

٢٤ـ صدیقی، دکتر غلامحسین، **بعضی از کهن‌ترین آثار نثر فارسی** ـ
(مقاله‌ای در مجله دانشکده، ادبیات، تیرماه ١٣٣٥) ـ

This is, of course, the time when persian had qot a firm hold in many parts of the Pak-Indian subcontinent and many people of the soil had started writing prose and poetry in this language, after the advent of the Shaznavis. Thus it ıs a very shetchy story of the progress and popularity of Persian from the earliest times to the middle of the twelfth century in this sub-continent, as recorded by early chroniclers and geographers, but with the extant and known matrıal at our dısposal a more detailed study of the subject is not possible at the moment.

We also come across references to some other Sanskrit works (15) being translated into Persian, but as the dates of these translations cannot positively be established, it remains a matter of conjecture whether the language used was Dari or its earlier version.

By the middle of the tenth century A C Persian becomes the language of every day use of the people of Makran, a province of Pak-India sub-Continent, now forming a partof Pakistan, as Abu Ishaq Ibrahim Istakbri (d. 346 A.H.) remarks in his al *Masalik val Mamalik* (340/951)

و كذالك زى اهل الممان لباسهم الارر والعارر ولسان اهل المنصورة
والملتان و نواحيها العربية والسدية ولسان اهل مكران الفارسية والمكرنة (١)

«The people of Multan wear trousers and wontles and the people of Mansurah, Multan and its neighbourhood speak Arabic and Sindhi The people of Makran speak Persian and Makari» (16)

The influence of Persian language and Iranian ways of life continued to spread in the area for another 200 years, *viz.*, the twelfth century, when Al-Idrisi (493/1100-560/1166) records in his famous geographical work *Kitab Nuzhat-al-Mushtaq fi-Khtiray al-Afaq:*
use both for purposes of conversation The dress of the common people cohsists of tunics, while the merchants and people of eminence wear shirts with long sleeves, and cloaks, and use long pieces of cloth and kerchiefs of gold lame as their turbans, in the style of the merchants of Iraq and Fars. (17)

---

might grant recovery unto you through him' (The Rawi further) informs that the Caliph sent for Manaka and provided for his proper conveyance and other necessary provisions of journey. Manaka came (to Iraq) treated al-Rashid who recovered through his cure» (Dr. I bn Abi Usaibia, Uyum al-anba fi Tabaqat al-Atibba, ii, 33).

15. The Boo of Charaka. Gf. Alberuni's India (Ar. Text, *p.* 123. Eng. r.v.i., 213); Ibn Abi Usaibi'a, ii, 32; and English translation of Charaka published in Calcutta in 1925

The language of the people of Makran is Persian and Makrani, and they

١٦ـ ابواسحاق ابراهيم اصطخرى ، **المسالك والممالك** ، ص ١٠٥ـ
(«و زبان مردم مكران پارسى بود و مكرانى» ترجمة مسالك و ممالك ، ص، ١٥١)

17. Maqbul Ahmad, S., *India and the Neighbouring Territories. 47-8.*

This is, of course, the time when Persian had got a firm hold in many parts

ıerwise this might have been the earliest known specimen of Persian prose, ving been wrıtten by the closee of the eıghth century A C (14)

---

4. a C Durant, will, OurOriental Heritage, 532; Havell, R B , *The History of Aryan Rule in India,* 208;

۱٤ ـ ب دکتر علامحسیین صدیقی ، **بعضی از کهن ترین آثار نثر فارسم** (مجلهٔ دانشکده ادبیات تیرماه ۱۳۳۵ ، پاورقی ٦٦).

۱٤ ت ـ یادداشتهای قزوینی ، ج ٥ ، ص ۱۲۳ ـ

الاطبأ لم یجد من علة افاقة فقال لة ابو عمر الاعجمی بالهند طبیب یقا له منکه و هواحد عبادهم وفلاسفتهم فلو بعث الیه امیرالمومنین فلعل الل ان یهب له الشفأ علی یده قال فوجه الرشید من حمله و وصلة بصله تعب علی سفرة فقدم وعالج الرشید غیراً من علة بعلاجة (ابن ابی اصیبعة، عیون الان فی طبقات الاطبأ، ج ۲، ص ۳۳)

«Of the boos written by Shanaq (Chanakiya) is the *Kitab al-sumum* (a book rtaınıng to Poısons & their Propertıes) This book consists of 5 *macala's.* ıe book being in Sanskrıt, Manaka al-Hındi explained (its contents) in the rsıan language; and a man nown as Abu Hatım al-Balkhi was actually ;ponsıble for rendrıng ıt into the Persian script. This Abu Hatim further plained (the contents of thıs book) to the Vizier Yahya b Khalif al-Barmaki. fter approval) a copy of this work was prepared for (the Calıph's son) al-a'mum by his client 'Abbas b Sa'ıd al-Jawharı. (This Abbas was later) puted to read this book with al-Ma'mum..

MANAKA AL-HINDIwas a scholar of Medicine He was an excellent and se physician He was a philosopher also, and was an excelent and wise ysician. He was a phılosopher also, and was (Considered) an authority on the Indian Sciences Withal he was profıcıent in both the Indian language ınskrıt) and Persian. He translated the work of Shanaq al-Hindi on Poisons ›m Sanskrıt to Persian. He lived in the days of the Caliph Harun al-Rashid, d it was in the time of this Calıph that Manaka travelled from Indian to ıq and had the honour of the Caliph's audience (who was then ill in bed). anaka treated him I have found it mentioned in some of the books that anaka was a member of the Circle of Ishaq b. Sulaiman b. Ali al-Hashimi d he used to translate works from Sanskrit ınto Persian and Arabic. Quoting ›m the Kitab-akhbar al-Khulafa, wa 1-Baramika, (I may say) that the ıliph al-Rashıd once fell victim to a complicated disease. Many physicians ;ated him but he could not recover. Abu Umar al-a jami (one of his cour-:rs) advised the Caliph saying: There lives in India a physician known as anaka. He is a saintphilosopher. Should the Caliph send for him, Allah

for having broken the stipulation, whereby he forgeited his life» (11)

As the execution of Mani took place after he returned to Iran from India during the sharp reign of the Sassanian King, Bahram I, who ruled over Iran between the years 273 and 276 A.C., we again get a clue that Persian travelled with Mani to India at this period.

The earliest known book dictated in Persian language by an Indian seems to be the translation of Treatise on Poisons written by Chandragupta's (322-298 B C.) great minister, Chanakyn or Kartılya. This happened in the eighth century A C, who a famous Hindu Philosopher and Medico with the name of Manaka was sent for by Harun al Rashid (786-809) from India to Baghdad to cure him of a serious malady This Manaka was converted to Islam and translated for Yahya b Khalid b Barmak, the minister of Harun (170-177 A.H), the treatise of Chanakya from Sanskrit to Persian (12) Unfortunately this Persian translation of the Sanskrit work is not extant, (13)

۱۱ـ ابی الریحان

محمد بن احمد البیرونی، کتاب‌الاثار الباقیه ، عن‌القرون الخالیه ، (ص ۲۰۹)،
«غاب الی الهند و الصین و التبت و دعاهاك ثم رجع فحسد بهرام وقتله
لانه، نقض الشریطه و اباح الدم» ـ

۱۲ـ وکان منکة الطب الهندی صحیح الاسلام وکان اسلامه
بعدالمناظره ولاستقصا والتثبت (الجاحظ، کتاب الحیوان، ج ۷، ص ۶۵)

«This Manaka al-Hindı was agood Muslim. He embraced Islam after discussion, thorough investigation and careful consideration».
Al-Jahız, Kitab al-Hayawan, vii, 65)

۱۳ـ (ولشاناق) من الکتب کتاب السموم خمس مقالات فسرة من اللسان الهندی
الی اللسان الفارسی منکة الهندی و کان المولی لنقلة بالخطه الفارسی
رجل یعرف بابی حاتم البلخی فسرة لیحیی بن خالد بن برمك ثم نقل
للمامون علی یدالعباس بن سعید الجوهری ملاة . . . .

* (منکةالهندی)* کان عالماً بصناعة الطب حسن المعالجة لطیف التدبیر
فیلسوفا من جملة المشارالیه فی علوم الهند متقنا للغة الهند و لغة الفرس
و هوالذی نقل کتاب شاناق الهندی فی‌السموم من اللغة الهندیه الی الفارسی‌و
کان فی ایام‌الرشید هرون و مسافر من الهند الی العراق فی أیامة و اجتمع
به و داواة ـ و وجدت فی بعض الکتب ان منکة الهندی کان فی جمله‌اسحق
بن سلیمان بن علی الهاشمی وکان ینقل من‌اللغة الهندیةالی‌الفارسیة والعربیة
ونقلت من کتاب اخبار الخلفاً و البرامکة ان الرشید اعتل علة صعبة فعالج

an offspring of Pahlavi, came into existence in the first or scond century A.C. This was the time when *Khushans* were ruling in a part of the sub-continent with Peshawar as their capital, their empire having extended to some eastern provinces of Iran. (8)

It can thus be conjectured that probably Kushans (9) were the first citizens of the Pakistan-Hind sub-continent, who came in contact with Persian, and must have brought this language here in the first or second Century A.C. Thus the earliest time when prsian landed on this soil must be about two thousand years age This view is also supported by the Kushan incription in Greek letters discovered from Sorkh Kotal in Baghlan (Tekharestan), which contains some Persian or Dari words (10) Yet neither in Iran nor anywhere else is discovered or preserved or preserved a specimen of Persian prose or poetry covered or preserved a specimen of Persian prose or poetry dating back to this period Hence one cannot positively substantiate this conjecture.

Again we find near the end of the third century Mani (215/216-276 A C.) the founder of the Manichaean religion, travelling to India to preach his gospel. The learned al-Biruni (early eleventh century) remarks in his *Chronology of Ancien Nations* (Sachau's translation, *p*. 191):

«So Mani went off to India, China and Thibet, and there preached his gospel. Afterwards he returned, and was seized by Bahram and put to death

---

7. Mein, Dr Mohammad, *Itrdeduction to Borhan-e-Qate,ᵉ pp 27-28; and* Habibi. Abdul Hai, *The two Thousand years old language of Afghanistan: 'The Mother of Dari language pp 6-8.*

(8) Kanishka, the really important Kushan ruler came into power in 78. A.C. and ruled till 103 A C His capital was Purushapura (Peshawar) and his empire extended to Khetan and Kashghar He built a great Buddhist monastery in Peshawar (C.f. Powell-Price, J.C., *A. History of India p.* 64; and Edwardes, Michael, *A History of India, p. 66).*

(9) Tabatabai, Professor Mohit, *Indian Persian* (An article published in the Pars of Shiraz, April 4, 1966, issue).

(10) *C.f.* articles by Mariaq, M., in Journal Asiatique Pt. 4. 1958; Henning M.B., in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1960; and Benveniste, Emile, in *Journal Asiatique*, 1961.

which would thrown light on the real place of Pakistan in the ancient worl
The preliminary excavations.

at the new site had been completed and the next phase was likely to sta
next summer in 1967 when some more details regarding the history and cultu
of the area were expected to come to light.

The materials found in the grave period are directly linked with simil
graves found in the northern part of Iran and they relate to the period fro
sixth century B.C. and before Alexander's invasion.

The articles recovered during the excavations include large-sized paint
pottery associated with the Achaemenian period houses

Seven houses, each having a fire altar made on a raised platform on tl
side of the room, have also been discovered. One fire altar, which appears
be a public one, is built in a beter style and has pillars and four corners wi
a sun flower on the top and on a seat at the bettom is placed an incense burn
A small lamp different from these found in the *Buddhist* period is also plac
on the seat

Even after the death of Darius, staraps were nominated by the Iranian Go
ernment to rule over certain parts of the *Pakistan-Hind sub-continent*. Accor
ing to *Greek historian Orosius*, a Parthian king *Mithridates* I, who reign
from 173 to 136 B C (5) and extended his conquest to the river *Indus* and subc
the territory between the rivers Indus and *Jhelum*. (6)

We find reference of the political contacts between the two countries throu
the conturies down to the Second contury A C But during all this period tl
language used by Iranians was not Farsi or *Dari*, with which the present writ

---

۱ــ سرگذشت سه هزاروپانصد سالۂ ایران، ص۸ــ

(6) Orosius, v 5, as quoted by Rawlinson in his *Sixth Great Oriental Monarc*
p. 78.
«Justin (XLI, 6,8) says that Mithridates' dominions stretched from tl
Lower Euprates to the Hindu Kush, which implies that he took possessi
of Sistan and Western Araechosia, but there is ne suggestion that he ev
extended his rule as far as the Indus. Had he done so, Justin would hard
have failed to mention it Wroth is probably correct in showing the easte
limit of Mithridates conquests as running north-north-east from the neig
bour-hood of Nushki in Baluchistan to Kabul, i.e., along with watersh
between the Heldmand and Indus systems.» (Marshall's *Guide to Taxil*
p. 20. f.n.)

its goal. (2) On the strength of the survey so made, Darius sent an army and conquered Sind and the old Panjab in 518 B.C., thus constituting the twentieth satrapy mentioned by Heredotus (3) Incidentally India is referred to in the *Avesta* in four passages, but the really important reference to the Panjab is in the *Vendidad* 1 19 This work describes sixteen «exceelent» places of which fifteenth is the «Haptahindu» extending from east to west. (4) This Hapta-hindu, the land of seven rivers, is the Avestan name for the Panjab and Sind, there being seven rivers, *viz.*, Jhelum, Chenab, Ravi, Bias, Sutlej, Sind and Kabul, flowing in the land, This territory was named later on by the Muslims as the Panjab, or land of five rivers, by omitting Sind and Kabul

The latest excavations at Timurgarha have revealed for the first time in Pakistan the existence of the structural remains of the Achaemenian period and the materials found from the site indicate a strong link with a contemporary culture in Iran.

The Head of the Archaeology Department of the University of Peshawar, Professor A.H. Dani, who visited the site on September 25, 1966, said that the finds had ushered in a new age of archaeological discoveries in the country

---

2. But as to Asia, most of it was discovered by Darius There is a river Indus, in which so many crocodiles are found that only one river in the world has more. Darius, desiring to know where this Inuds issue into the sea, sent ships manned by *Scylax*, a man of *Caryanda*, and others in whose word he tructed; these set out from the city *Caspatyrus* and the *Pactyic* Country, and sailed down the river towards the east and the sunrise till they came to the sea; and voyaging over the sea westwards, they came in the thirteeth month to that place whence to the Egyptian king sent the Phoencicians afore-mentioned to sail round Libya. After the circumwavigation Darius subdued the Indians and made use of this sea,» Heredotus, *Book IV*, 44 (Translated by A.D. Godley).

(3) Marshall, Sir John, *A. Guide to Taxila, p.* 11: and
سرگذشت سه هزار وپانصد سالهٔ ایران، از دکتر ذبیح‌الله صفا ، ص ۷

۴-«پانزدهمین جاها وروستاها که من اهورامزدا بهترین بیافریدم، صفت هند است (هپته هیندو) ـ درآنجا اهریمن پرگزند بستیزه دشتان ناهنگام وگرمای ناهنگام پدید آورد» (آناهیتا پورداود، ص۱۲۰ـ۱۱۹)
توضیح : دشتان (به ضم دال) درزبان فارسی به معنی عادت ماهانهٔ زنان میباشد.

«The fifteenth of the good lands and countries which I, Ahura Mazda, creqted, was the Seven Rivers.

Thereupon came Angra Mainyu, who is all death, and he counter-created by his witchraft abnormal issues in women and excessive heat» *Vendidad, Fargard* I. 19 ([lines 72-75] translated by James Darmesteter).

THE EARLIEST PROGRESS, DEVELOPMENT

AND

INFLUENCE OF PERSIAN

IN THE PAKISTAN — HIND SUB-CONTINENT

by

Professor Mohammad Baghir,

M.A (Pb.), Ph. D. (London),

University Oriental College, Lahore (Pakistan).

The earliest Pakistan-Hind Iranian political and cultural connexions form most vital chapter in the history of both Pakistan-Hind sub-continent a Iran, and there have been atempts to resuscitate this history thought not a systematic or comprehensive manner. Yet this remains an established fa that the historical connection between Iranians and the people of the su continent began from the times of the great Achaemenian King Dari Hystaspes (522-486 B.C.), (1) who at the junction of the Kabul and the Indu near the town of Caspatyrus, built a fleet which, under the command of Greek of Asia Minor, Scylax of Caryande, was given the task of sailing dov the Indus and surveying the way to Egypt. This was an ambitious scheme f exploring the searoutes which could be used to link the eastern marches the Empire to its western possessions. The fleet took thirty months to rea

1. Same, Dr. Ali, *Persepolis*, p. 69 and Ghirshman, R., *Iran*, *P. 139*.

بخش دوم

بخش دوم

معرفی کتابها:

در فاصلهٔ زمان انتشار شمارهٔ نخست مجلهٔ امسال و شمارهٔ حاضر، چند کتاب بدفتر مجله رسیده است که از آن میان بمعرفی و ذکرنام برخی که جنبهٔ تاریخ دارند می‌پردازیم.

۱- آریامهر	ار دکتر صادق کیا
۲- اسناد مشروطه	تألیف ابراهیم صفائی
۳- یك تحقیق نوین دربارهٔ کابلشاهان	ار استاد عبدالحی حبیبی
٤- همت کتیبهٔ قدیم	» » » »
٥- اسناد تاریخی وقایع مشروطهٔ ایران	بکوشش سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی
٦- یکصدوپنجاه سند تاریخی (از جلایریان تا پهلوی)	» » » » »
۷- تاریخ اجتماعی ایران درعهد باستان	تألیف دکتر محمد جواد مشکور استاد دانشسرای عالی
۸- تاریخ آل مظفر (۲ جلد)	ار دکتر حسینقلی ستوده
۹- مجموعهٔ اسنادو مدارك فرح خان امین الدوله (۲ جلد)	» کریم اصفهانیان و قدرت اله روشنی

۱

آریامهر : از دکتر صادق کیا

از انتشارات وزارت فرهنگ وهنر ــ تهران مهر ۱۳۴۶

۲۲۵ ص + ۶ ــ قطع رحلی

✩

✩ ✩ ✩

این کتاب نفیس که با طرحی خاص وکاغد وجلد مجلل وزیبا و بانهایت طراوت وحسن سلیقه بچاپ رسیده است اگرچه درمهر ماه سال ۱۳۴۶ وبمناسبت جشن تاجگذاری اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر چاپ ومنتشر شده است ولی چون بتازگی بدست ما رسیده لازم دانستیم سخنی دربارهٔ آن بگوئیم

مؤلف دانشمند آن جناب آقای دکتر صادق کیا ، استاد دانشگاه تهران و معاون وزارت فرهنگ وهنر درمقدمهٔ کتاب می نویسد

«چون بــر گزیدن عنوان برای پــادشاهان از»
«آئینهای بسیار کهن ایرانی است وشاهنشاه با پذیرفتن»
«این عنوان زیبا وبرازندهٔ یك آئین ملی باستانی را زنده»
« کرده‌اند ، شایسته بود که بررسی ویژه‌ای دربارهٔ ایــن»
«عنوان وآئین لقب نهادن برشهرباران ایران ولقبهــای»
«آنان انجام گیرد . »

«چنان که در این کتاب دیده مــی شود همهٔ»
«پادشاهان ایران از کیومرث تــا یزدگرد شهریار لقب»
«داشته‌اند ولقبهای آنان همه ایرانی بوده است پس از»
«روائی اسلام بویژه تا سدهٔ هفتم هجری نیز بسیاری از»
« کسانی که برایران وبابخشی از آن فرمانروائی یافته‌اند،»
«لقب داشته‌انــد ولی لقبهای آنان ایرانــی نبوده است.

- «زیاریان ، دیلمیان ، اصفهبدان طبرستان و استنداران»
«رویان باآن که خود را ازایرانیان نژاده می‌دانستند و به»
«فرهنگ ایران مهر مـی‌ورزیدند ودرنگاهـداری آن»
«می کوشیدند ونامهای زیبای ایرانی بر فرزندان خود»
«می نهادند، لقب ایرانی نداشته‌اند پس‌از هزار وسصد»
«سال‌این نخستین‌بار است که‌شهربار ایران عنوان‌ایرانی»
«پذیرفته است این پذیرش نموداری از دلبستگی‌ژرف»
«شاهنشاه ما به زبان‌وفرهنگ ایران و گذشتهٔ تابناك و»
«درخشان‌آن است»

بنابراین پیداست که مـوضوع کتاب دربارهٔ لقب **«آریامهر»** به معنی **«خورشید آریا»** (ص ۱ – ص ٦۲) ولقبهای‌شصت وپنج تن ازپادشاهان‌ایرانی - از کیومرث تا یزدگرد شهریار - (ص ٦٤ - ص ۲۰٦) می‌باشد

این کتاب یك اثر تحقیقی‌وبسیار جالب است که حتی یك نگاه زودگذر هم زحمت فراوان و دقت بسیاراستاد را نشان میدهد نکتهٔ جالبتر درایـن کتاب ، امانت‌داری‌مؤلف دانشمندآن است که کوچکترین نکته ومطلبی که ازدیگران بوده‌ودر کتاب‌آمده‌است، مرجع ومأخذآنرا درپای صفحات‌بدست داده‌اند واین‌یك‌اصل مهم‌درتحقیق‌است ورعایت‌آن لازم می‌باشد ولی‌متأسفانه بسیاری ازنویسندگان ومحققان ما، نه تنها این اصل مهمرا رعایت نمی کنند بلکه رعایت‌آن را بغلط ، کسر شأن و مادون‌مقام علمی خود هم میدانند .

درپایان کتاب ، بنابرمعمول مؤلفان ، فهرستی از مآخذ ومراجع تألیف (از ص۲۱۵تا ص۲۲۵) می‌بینیم ولی این فهرست ازسیاق سایر فهرستهانیست که برخی ازمؤلفان بمنظور فضل فروشی ، نـام تعداد بیشماری از کتابها و مؤلفات را درپایان کتاب‌خود باسم‌مآخذ ومراجع تألیف خویش ذکرمی کنند وچون درآنها دقت وتعمق شود معلوم‌می گردد که نه‌تنها به بسیاری ازآنهـا مراجعه نشده بلکه اغلب‌آنها هم باموضوع کتاب مؤلف ابداً ارتباطی ندارند

وازاین گونه تألیفات بسیار سراغ داریم ودراین جا بی مناسبت نیست برای نشان‌دادن نمونه، به‌یکی‌از آنها که‌جزوانتشارات‌یکی‌ازمؤسسات‌فرهنگی‌بچاپ رسیده، بی‌آنکه‌نام کتاب واسم تهیه کننده آنرا یادآور شویم‌اشاره‌می‌نمائیم این کتاب که‌فقط‌جلدیکم آن‌درسال۱۳۲۹منتشرشده،دربارهٔ‌تاریخ ادبیات‌یکی از کشورهای بزرگ جهان است وهنگامی که‌من‌آنرادیدم‌بسبب‌احاطهٔ‌مؤلف بموضوع کتاب‌ووقوف‌کامل‌او به‌مسأله‌موردتألیف‌نسبت به‌مؤلف ودانشمند آن بی‌اختیار درخود احساس احترام عمیقی کردم اما تصادفاً چندی‌بعد کتابی بزبان خارجی درباره همان موضوع بدستم رسید وچون خوب دقت کردم معلوم شد نسخه اصلی همان کتاب است که بی‌هیچ کم وکاست بفارسی ترجمه شده‌بود ولی مترجم حق‌ناشناس که انصافا بخوبی ازعهده ترجمه هم‌برآمده بود نه‌تنها نامی ازمولف کتاب نیاورده بود بلکه علی‌الاطلاق کتاب را تالیف مطلق خود معرفی کرده بود وبرای‌آنکه سنگ تمام‌هم گذاشته باشد نام یکصدوشصت کتاب ورساله‌را بنام مأخذ تالیف‌خود (۱۰) درپایان کتاب‌اضافه نموده بود

بهرحال ، نگاهی بفهرست کتاب‌آریامهر که شامل نام ومشخصات یکصد وهشتادوشش کتاب ورساله ومقاله بزبانهای فارسی ، عربی ، پهلوی ، ترکی واروپائی است وتطبیق‌آنها بازیرنویسهای صفحات کتاب باردیگر نیز عظمت کاروزحمت فراوانی‌را که مؤلف دانشمندآن برای تالیف چنین کتابی نفیس برخود هموار نموده است آشکار میسازد ، ازامتیازات دیگر این کتاب آن است که برخلاف کتابهای چاپ ایران بدون غلط چاپی میباشد ،

اما متاسفانه نقصی‌هم درقامت رعنای این اثرنفیس پیداست که از اشاره به‌آن ناگزیریم وآن‌نبودن فهرست اعلام در کتاب است که باوجودآنکه‌نام بسیاری از کسان قبایل واسامی جعرافیائی درمتن کتاب‌آمده معهذا ازتهیه‌و تنظیم فهرست آنها خودداری شده است . ولی این‌نقص باز ازاهمیت‌وارزش این اثرگوانبها نمی‌کاهد وما توفیق استاد عالیقدر جناب آقای دکترصادق کیارا درانتشار این گونه تالیفات آرزومندیم .

۲

اسناد مشروطه : تالیف ابراهیم صفائی

چاپ شرق ـ تهران سال ۱۳٤۸ ـ ۱۹۲ صفحه بقطع وزیری

کتابی که بتازگی ودراین رویه سال منتشر شده است اثردیگری از فاضل محترم آقای ابراهیم صفائی است که همت و کوشش ایشان در انتشار اسناد ومدارك تاریخی دورهٔ قاجاریه بهمه جهت شایسته تکریم است ،

این کتاب یعنی «اسناد مشروطه» حاوی هیجده نامه و یادداشت از میرزا محمد خان وکیل الدوله است که چندین سال منشی مخصوص ووزیر تحریرات مظفرالدین شاه بوده است ومؤلف ضمن اینکه عکس نامه‌ها و یادداشت های وکیل الدوله را عیناً کلیشه نموده ، متن آنهارا نیزخوانده وبازنویس کرده است ، حواشی وتوضیحاتی که درپای صفحات وبمقتضای احوال نوشته شده برای روشن ساختن مطالب وشناسانیدن اشخاصی که ازآنها درمتن ذکری بمیان آمده بسیار مفتدوسودمند است وجنبهٔ تحقیقی بکتاب داده است که میتواند درجای خود ازمراجع معتبر تحقیق درتاریخ معاصر ایران باشد اما نکاتی‌هم که بنظر رسیده و باید به‌آنها اشارتی ـ اگر چه مختصرهم باشد ـ بکنیم .

۱ ـ مؤلف درسرآغاز کتاب‌منویسد: «من» ازچندین سال پیش‌بپژوهش درتاریخ‌قرن‌اخیرایران‌پرداختم‌صدهاسندپرارج زمان‌قاجاریه‌را دربیوگرافی های « رهبران مشروطه» ومجله‌های‌نگین‌ووحید وخواندنی‌ها منتشرساختم و باانتشار کتابهای واسناد سیاسی دوران قاجاریه وگزارشهای سیاسی علاءالملك درکارتحقیق رویدادهای تاریخی راهی تازه واطمینان‌بخش‌درپیش گرفتم» وسپس می گوید «شیوهٔ کارمن ، که شاید درایران تازگی داشت‌محل توجه پژوهشگران ودوستداران تاریخ قرار گرفت . .» (ص٥)

ما دراینجا بمؤلف فاضل «اسناد مشروطه» نسبت خود ستائی نمی‌دهیم اما نباید ناگفته‌هم بگذریم که ایشان‌تنها بداوری رفته‌اند زیرا انتشاراسناد واستفاده‌ازآنها درتحقیقات تاریخی ، کاری‌است که در کشورهای دیگر بیش ازدویست سال است سابقه دارد ودرایران ماهم بیش ازانتشارشمارهٔ یکم «رهبران مشروطه» که‌نخستین اثرآقای ابراهیم صفائی است (آذرماه ۱۳۴۲) محققان ونویسندگان دیگری این روش را بکار بسته بودند از جمله آقای دکتر فریدون آدمیت درکتاب امیرکبیر درایران (۱۳۲۳) وآقای محمود فرهاد معتمد درکتابهای « سپهسالار اعظم » (۱۳۲۵) و « تاریخ روابط ایران وعثمانی» (۱۳۳۷) ونیزآقای دکترابراهیم تیموری در کتاب مستند « عصر بی‌خبری» (۱۳۳۲) که خود مجموعه‌ای سرشار ازاسناد سیاسی است وتاریخ تألیف‌وانتشاراین کتابهاوهمچنین‌مقالاتی که براساس اسناد سیاسی‌وآرشیوی دربرخی ازمجلات‌مانند یغماازسالها پیش منتشرمیشده است همگی‌برتألیفات آقای صفائی مقدم است

۲ ـ مطالعه کتاب بخصوص‌مقدمهٔ آن چنین نشان میدهد که کتاب‌اسناد مشروطه درواقع یك لایحهٔ دفاعیه‌دیگردربارهٔ براءت ساحت میرزاعلی‌اصغر خان اتابك است که ما ازبحث دربارهٔ آن دراین‌جا میگذریم

۳ ـ دراین گونه مجموعه‌ها باید تقدم وتأخر اسناد ازروی تاریخ نگارش آنها رعایت شود تابامطالعه‌وبررسی رویدادهای متوالی بتوان نتایج روشنتر وبهتربدست‌آورد امـا دراین کتاب تاریخ نگارش گزارشهای هیجده گانه (بجزیکی) معلوم نیست ومؤلف‌هم زحمت تعیین تاریخ آنهارا اگرچه‌تقریبی هم بوده باشد ـ ازروی‌قرائنی که محاله درمتن هریك‌ازگزارشها موجوداست بخود نداده‌اند

۴ ـ کتاب فهرست اعلام (جغرافیا ، اماکن قبایل و کسان) که لازمهٔ یك اثرتحقیقی وتاریخی است ، ندارد .

۵ - در پایان کتاب، روزنامهٔ مخارج زمان اقامت مظفرالدین‌شاه در فرنگ درج شده است و آن بخط سیاقی است «بجا» بود مؤلف اولاً این صورت‌را مانند هیجده گزارش دیگر باحروف سربی نیز چاپ می کردند ثانیاً ارقام سیاقی‌را که بسیاری ازمحققان جوان امروزباآن آشنا نیستند، به‌صورت اعداد وارقام حساب ترجمه می‌نمودند

۶ - مؤلف مرجع ومنبع اسناد خودرا بدست نداده‌است بدین معنی که نمیدانیم این اسناد متعلق به کی ودر کجا بوده است واین‌کار چه بعمد وچه به‌سهو روی داده باشد دریك‌کارتحقیقی درست نیست وبعلاوه برخلاف اصل امانت تحقیقی است زیراچه بسا که درخوانندگان موجب تردیددراصالت سند ویاتعبیربه‌نظرات خصوصی مؤلف خواهد شد.

۷ - ازغلطهای‌چاپی کتاب(اگردرآن‌وجود داشته‌باشد) صحبتی‌نمی کنیم زیرا بعقیدهٔما اولاً وجود غلطویاغلطهای‌چاپی نقص وعیب یك کتاب تحقیقی نیست بویژه که بایك غلطنامه می‌توان رفع آن «نقص وعیب» نمود ثانیاً درانتقاد از یك کتاب، گفتگو باید برسر مسائل و نکات مهمتر، باشد، باید ازنحوهٔ تألیف وترتیب کتاب وازصحت وسقم مطالب آن گفتگو کرد ارزش وجودی مطالب کتاب رابایدسنجید ومیزان‌اعتبارواصالت‌نکات‌مندرج‌درآن‌را باید روشن نمود

ولی بهرحال، کتاب اسنادمشروطه‌ازمدارك‌ارزشمندیست که بکارتدوین تاریخ مشروطه می‌آید وانتظارمیرود مؤلف فاضل آن بانتشار مجموعه‌های دیگری ازاسناد ومدارك سیاسی واداری که هنوزبصورت خطی باقیست و دراختیاردارند دست بزنند.

۳

یك تحقیق نوین دربارهٔ کابلشاهان : از پوهاند عبدالحی حبیبی

نشریه شماره ۹۰ از انتشارات انجمن تاریخ افغانستان ـ کابل- ۱۳٤۸ شهریور ۱۳٤۸ — ٤۰ ص — قطع جیبی

استاد عبدالحی حبیبی را اهل تحقیق بخوبی می‌شناسند وباآثار او که بفارسی‌ودربارهٔ تاریخ‌ایران بصورت کتاب ویا بشکل‌مقالاتی درمجلات‌فارسی بچاپ رسیده است‌آشنائی‌دارند استاد حبیبی ازمورخان پرکارو رئیس‌انجمن تاریخ افغانستان واستاد دانشگاه کابل است ورسالهٔ «یك تحقیق نوین دربارهٔ کابلشاهان» حاصل‌کاراصیل ودقیق اوست

تاریخ سلسله امرای‌کابلشاهان که بنابر تحقیقات استاد عبدالحی‌حبیبی (کتاب افغانستان بعد ازاسلام ـ ج ۱ ص ۷۱ تاص ۱۰٤) ازحدود دوقرن‌پیش از اسلام وتا مدتی بعد درکابل حکومت داشته‌اند، بخوبی روشن نیست ودر کتابهای تاریخی ایران مثل تاریخ طبری و فتوح‌البلدان‌بلدازی‌هم تنهاذکر مختصری ازاین خاندان دیده میشود رسالهٔ مورد بحث ، تحقیق تازه‌ایست دربارهٔ تاریخ این خاندان که نکاتی درآن تاریخ را روشن میکند.این کتاب با کوچکی‌حجم وکمی صفحات متضمن مطالب تازه‌ایست که استاد عبدالحی حبیبی با حوصله وپشتکاری که خاص‌خود ایشان است دربارهٔ یکی‌ازامرای این خاندان بدست آورده‌اند واین امیر تاکنون‌درتاریخ کابلشاهان شناخته میشود کتاب‌در«مطبعهٔ» افغانستان‌بچاپ رسیده وبرای کتاب‌جزاینکه فهرست اعلام ومأخذ ومنابع ندارد، هیچ ایرادی نمیتوان گرفت .

٤

هفت کتیبهٔ قدیم از پوهاند عبدالحی حبیبی

نشریهٔ شماره ۹۲ ازانتشارات انجمن تاریخ افغانستان- کابل - خرداد ۳٤۸
بقطع خشتی -۵۳ ص

رسالهٔ هفت کتیبهٔ قدیم که نودو دومین نشریهٔ انجمن تاریخ افغانستـ
است از تحقیقات استاد عبدالحی حبیبی است .

دراین رساله از سنگنشته‌های روزگاران، جغتوو توچی‌وزیرستان
برسم‌الخطهای یونانی ، زبان دری قدیم دسنسکریت وعربی بدست آمده
گفتگوشده است .

مؤلف خود میگوید: « این رساله را متمم رسالهٔ تحقیق نوین درتا
کابلشاهان که چندی قبل انتشار یافت‌باید شمرد وهم مطالب جدیدی ر
پیرامون موضوع رسالهٔ لویکان غزنه وخاندان حکمرانان گردیر . اضـ
میکند که اثمه‌این مقاصد در روشن ساختن تاریخ‌اوائل اول اسلامی‌سود
است » .

این رساله نیز مانند رساله دیگر استادحبیبی فاقد فهارس اعلام ومنـ
است .

۵

اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران : بکوشش سرهنك جهانگیر قائم مقام
تهران - قطع وزیری ۱۳٤۰ ص + ۱۰ ص مقدمه + ۲۲ ص فهرستها. ازانتشارات کتابفر
طهوری .

٦

یکصد وپنجاه سند تاریخی (از جلایریان تا پهلوی) بکوشش سرهنگ جهانگیرقائم‌مقامی

تهران - قطع وزیری ۳۸۰+۵۲ ص فهرستها و ۱۹۵ عکس از اسنادکتاب نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران (کمیتهٔ تاریخ)

بحث وانتقاد دربارهٔ کتابهای ردیف ۵ و٦ رابسبب اینکه هردو کتاب‌خود تألیف مدیراین مجله میباشد به مجلات ونویسندگان دیگرواگذارمیکنیم

۷

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان : تألیف دکتر محمد جواد شکور

ازانتشارات دانشسرای عالی - تهران ۱۳٤۷ بقطع وزیری ۵۰۱ صفحه + ۷۱ صفحه فهرست منابع + ٦۸ صفحه فهرستها

۸

تاریخ آل مظفر : تالیف دکتر حسینقلی ستوده

ازانتشارات دانشگاه تهران- سالهای ۱۳٤٦ و۱۳٤۸ ۲۳۰ ص +۵۸۰ ص فهرست منابع + ۳۷ صفحه فهرستها. بقطع وزیری

از دو کتاب ردیفهای ۷و۸ درشمارهٔآینده گفتگو خواهیم کرد.

۹

«جائیکه اسناد و مدارك نیست
تاریخ هم نیست»
سکنوبوس مورخ فرانسوی

مجموعهٔ اسناد و مدارك فرخ خان امین‌الدوله

جلد اول ـ مربوط به سالهای ۱۲۴۹-۱۲۷۳، بکوشش کریم اصفهانیان وقدرت‌اله روشنی ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴٦ شمسی ، قطع وزیری ، ص ٤٥٨ ویك مقدمه به زبان فرانسه

جلد دوم ـ اسناد مربوط به سال ۱۲۷٤ ، بکوشش کریم اصفهانیان ، نشریه شماره ۱۱٥٥/۲ دانشگاه تهران ، ۱۳٤۷ شمسی، قطع وزیری ص۳۹۲، با مقدمه به زبان فرانسه

این کتابها مجموعه‌ای از اسناد ومدارك مربوط به فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی است که موضوع آنها حل وقطع جنگ ایران وانگلیس بر سر مسألهٔ هرات و مسائل گوناگون دیگر مربوط به سیاست داخلی و خارجی دوران سلطنت قاجارها است ، که در حقیقت مدارك دست اول بوده و تا کنون از دسترس اهل تحقیق دوربوده وبرای اولین‌بار منتشر می‌شود .

جدا شدن هرات وافغانستان از ایران پس از دوران سلطنت (نادرشاه) از وقایع بسیار دردآور بوده است .

از بدو تشکیل سلطنت قاجاریه تا اواسط پادشاهی (ناصرالدینشاه) محاصرهٔ هرات و اردوکشی‌های متعدد برای تسخیرآن به کرات مورد توجه بوده است .

آقا محمدخان وفتحعلیشاه هر دومایل بودند که سرزمین افغانستان را

دوباره تصرف نمایند ازاین رو فتحعلیشاه، عباس میرزا ولیعهد ونایب‌السلطنهٔ خود را به تسخیر هرات مأمور نمود واین تصمیم شاه که مخالف با سیاست آن روزی انگلستان بود گرفتاری های تازه‌ای برای ایران فراهم ساخت که منجر به انتزاع قطعی تمام افغانستان ازایران گردید.

پس ازآنکه عباس میرزا ازجانب پدر مأمور تسخیر هرات شد، باانحراف مزاج و کسالت شدید، فرزندان خود (محمدمیرزا) و (خسرو میرزا) را از دوطرف به محاصرهٔ هرات فرستاد و خود نیز با میرزا ابوالقاسم قائم مقام به خراسان آمد

انگلیس‌هادراین‌موقع با عزیمت عباس‌میرزا به سوی هرات جداً مخالفت می کردند وسعی داشتند که وسائل انصراف شاه را فراهم آورند، با آمدن محمدمیرزا وقائم مقام، کارمحاصرهٔ هرات رو به پیشرفت بود ونزدیك بود آن شهر گشاده‌شود، لیکن ناگهان خبرفوت عباس میرزا رسید ومحمدمیرزا مجبور شد به سرعت راه طهران را پیش گرفته وباکامران افغان صلح نمایدو با این ترتیب لشکر کشی به هرات درزمان فتحعلیشاه، بدون‌نتیجه وباناکامی بپایان رسید یکسال بعد فتحعلیشاه نیز فوت کرد، کارتسخیرهرات به عهد محمدشاه کشید وی که باخود عهد کرده بودهروقت بتواند کارهرات راخاتمه دهد به جمع آوری سپاه پرداخت‌وقصد کرد که خودبه هرات رفته وکارآنجا را یکسره کند، انگلیسها نیز بهروسیلهٔ که می‌توانستند کارشکنی کردند، بالجمله کارمحاصرهٔ هرات قریب ده‌ماه طول کشید، شاهزادگان افغان‌چندین بار حاضرشدند تسلیم شوندوسقوط هرات‌قطعی بود که (مك‌نیل) وزیرمختار انگلیس درایران وارد اردوی ایران شده تقاضا نمود با پادشاه ایران‌ملاقات نماید.

دراین ملاقات وزیرمختار انگلیس تقاضا نمود جنگ را موقوف‌سازند، پادشاه تقاضای وی را ردنمود. درملاقات دیگر وزیرمختار اصرار کرد که واسطهٔ صلح شود، بازشاه حاضربه‌وساطت نمایندهٔ انگلیس نگردید مك‌نیل

که دراین موقع دنبال بهانه می‌گشت که روابط خودرا با دربار ایران قطع کند، به لندن عزیمت نمود وچون مأمورین انگلیس جلادت قشون ایران را دیدند و دانستند که کار هرات خاتمه یافته وقریباً سقوط خواهد کرد به ایران اعلان جنگ دادند و کشتیهای انگلیسی درخارك سرباز پیاده نمودند وباین ترتیب محمد شاه با تهدید صریح انگلیس به جنگ با ایران واشغال کرانه‌های خلیج فارس ، با یأس کامل دست ازهرات برداشت

مسئلهٔ هرات ، عنوان بهانه جوئی به دست عمال انگلیسی داده وروابط دو کشور را برهم‌زده‌مدتها باعث‌نگار و کدورت بین دولتین ایران‌وانگلیس گردید « مراجعه شود به تواریخ دورهٔقاجار و کتاب مأموریت‌آجودانباشی ومحزن‌الوقایع»

دو جلد کتاب حاضر ، پرتو تازه‌ای برتاریکی‌های قرن سیزدهم هجری می‌افکند وبسیاری ازحقایق تاریخی مربوط به کیفیت هرات را که از وقایع مهم تاریخی ایران درقرن گذشته است نشان می‌دهد .

این‌اسناد ازطرف‌آقای حسنعلی‌غفاری(معاون‌الدوله) نوهٔ فرخ‌خان‌برای چاپ وانتشار در اختیار دانشگاه تهران گذارده شده واطلاعات تازه ودست اول دراختیار مورخان قرار می‌دهد و وسیلهٔ اساسی در پیشرفت تحقیقات تاریخی است .

این اسناد همه متعلق است به وقایع یکصد سال قبل بلکه بیشتر که بکلی جزء تاریخ شده است وبطور کلی دونوع است :

یکدسته ، اصل فرمان واختیارنامه ، دستورالعمل ، دستخط های شاه و نامه‌های میرزا آقاخان صدراعظم و وزیرخارجه و کسان دیگر است که از تصرفات روزگار مصون و درتصرف خاندان غفاری مانده است وطبعاً اوراق پراکندهٔ غیر مدونی است .

قسمت دیگر،سواد اسنادومراسلاتی‌است که به‌مرسوم زمان پس‌ازصدور، در دفتری سوادبرداری وبه اصطلاح ثبت می‌شده است، که طبعاً بررسی‌آنها

معرف طرز اداره و روش حکومت وچگونگی ضوابط و روابط امور کلی آن زمان می باشد .

اسناد این کتاب بیشتر درموضوع دشمنی انگلیس‌ها با ایران برسرهرات است ، اما درحاشیهٔ این فاجعه، مسائل دیگری هم پیش آمده است که دانستن آن برهر ایرانی لازم است واهم آنها یکی سیاست روسیه در قبال انگلیس وایران است و دیگر سیاست عثمانی‌ها .

روس‌ها ، بعنوان (حفظ صلح درآسیا) نمی‌خواستند باانگلیس‌ها گلاویز شوند ، تاکمکی به ایران کرده باشد، علی‌الخصوص که ضعف ایران به نفع آنها نیز بوده ازاین‌روپیوسته به‌ایران توصیه میکردند که ازسرهرات بگذرد و ماجری را کوتاه سازد واین بطورغیرمستقیم کمکی بودبه‌انگلستان .

عثمانی‌هانیز«شریك دزد ورفیق قافله» بودند وباسیاست دورویه باایران معامله‌وازآن بدتربه مرزهای ایران دست‌اندازی می کردند .

اولیای دولت ایران هم که درآن روزگارنه شجاعت داشتند ونه تدبیر وباسعی درنابودی قائم‌مقام‌هاوامیرکبیرها، زمینه برای‌روی‌کارآمدن دست‌نشاندگان بیگانه وافرادبی علاقه طوری آماده شده بود که در قضیهٔ هرات باهمه گزارشهای امثال (حسام‌السلطنه) وسایر رجال وطن دوست وشرافتمند بازبه‌عجله تسلیم درخواست‌ها وتحکمات دولت انگلیس شدند وفرخ‌خان امین‌الدوله را به‌امضای عهدنامهٔ صلح با انگلستان مأمورساختند .

این اسناد ومدارك دردوقسمت بشرح زیرمنتشرشده است :

جلد اول ـ مربوط به سالهای ۱۲۴۹-۱۲۷۳ است که بکوشش کریم ـ اصفهانیان وقدرت‌الله روشنی زعفرانلوتنظیم وانتشاریافته است

جلد دوم ـ این‌اسنادخوددر۲ بخش‌تنظیم گردیده، بخش‌اول‌دنبالهٔ‌جلداول وبخش‌دوم‌مربوط‌به‌سال ۱۲۷۴ تاذی‌القعدهٔ همان‌سال‌است . تنظیم وتدوین این قسمت‌درعهدهٔ‌آقای کریم‌اصفهانیان‌بوده‌است ، وی‌بادقت نظر وحوصلهٔ بسیار، یك‌یك‌اوراق واسناد راخوانده‌واستنساخ ومقابله کرده وآنهارابرحسب‌تاریخ تنظیم نموده است .

کاغذ وچاپ و کلیشه‌هاوصحافی کتاب مانندسایرانتشارات‌دانشگاه‌تهران بسیارخوب وممتاز است

هردومجلد کتاب باتنظیم فهرست‌های جامع وتحشیه‌وتذئیل وتوضیحات لازم ، مفید فایدهٔ بیشترشده است

کمك وراهنمائی دانشمند محترم آقای (حسین محبوبی اردکانی) در تصحیح متن وتوضیح مطالب وبیان مشکلات کتاب که مصححین و تنظیم - کنندگان راباری کرده‌اند برمزایای کتاب افزوده است

این بود مختصری ازمعرفی این دوجلدکتاب مفید که مطمئناً مورد استفادهٔ اهل تحقیق قرارخواهدگرفت. اماهنوزاین گنجینهٔ کم‌نظیر، به‌اتمام نرسیده وامید است درمجلدات بعد نامه‌ها واسناد مربوط‌به‌سال‌های۱۲۷٤تا ۱۲۸۸ نیزبه‌زیورطبع درآید واین مجموعه‌کامل شود .

« پایان »

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)

جای اداره : تهران ـ چهارراه قصر ، ستاد بزرگ ارتشتاران
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن : ٧٦٤٠٦٤

بهای مجله هر شماره	برای نظامیان ودانشجویان	۴۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۶۰ ریال
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان‌ودانشجویان	۲۴۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۳۶۰ ریال

بهای اشتراك درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراك ، وجه اشتراك را به‌حساب ٧١٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

نشریهٔ
ستاد بزرگ ارتشتاران
کمیتهٔ تاریخ

Barrasihâye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by
Supreme Commanders' Staff
Tehran - Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران